

# کرمانشان



استیتو فرهنگی کردستان

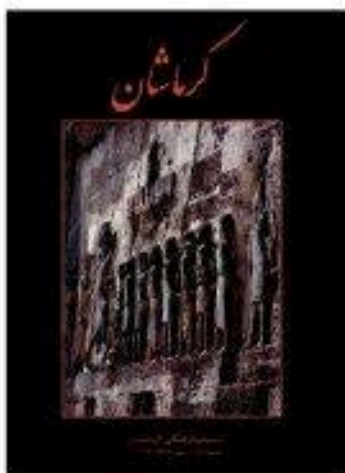
شماره اول - بهار ۱۳۸۸ - ۲۰۰۹



مؤسسه‌ی فرهنگی آراس  
هه‌ولیر

صاحب امتیاز: شوکت شیخ یزدین  
سردبیر: بدران احمد حبیب

به نام خدا



انستیتو فرهنگی کردستان  
تهران

Cultural Institute of Kurdistan  
2000 - ۱۳۷۹

## کرماشان

مدیر مسئول:  
بهرام ولدبیگی

سردبیر:  
اردشیر پشنگ

هیات تحریریه:  
بهزادخالوندی، محمد کمانگر، کامران کرمی، هرمز جعفری، وریا شیخ زکریایی،  
کامران رحیمی، پیمان کاکابرایی

نویسندگان مشاور:  
دکتر جهانگیر کرمی، اردشیر کشاورز، دکتر کیومرث فلاحتی، هاشم سلیمی،  
پروفسور فریبرز همزه‌ای، دکتر قدرت الله احمدیان، دکتر قطب‌الدین صادقی، سید باقر هاشمی

گروه ویراستاری:  
اردشیر پشنگ، کامران کرمی

طرح جلد و مدیر هنری:  
پیمان کاکابرایی

حروفچینی:  
آذین ولدبیگی، لیلا ولدبیگی

گروه عکس:  
حسین عیسی حاج، بهرام ولدبیگی، بهمن زارعی، مهرداد پورجهان، عبدالله مرادی، منوچهر تتری

آرشیو عکس و اسناد:  
محمد کمانگر، دکتر جهانگیر کرمی، اردشیر کشاورز، ارشاد رشیدی رستمی،  
خسرو پیرهام، سید باقر هاشمی

عکس روی جلد:  
نمای بیستون، عکس از بهمن زارعی

چاپ: بهار ۱۳۸۸

نشانی: تهران - صندوق پستی ۹۹۱ - ۱۴۳۹۵

[www.Kurdistanir.org](http://www.Kurdistanir.org)

Email: [info@kurdistanir.org](mailto:info@kurdistanir.org)

## فهرست مطالب

### دیباچه

۴..... ره مقصد دراز و مانوس سفر ■ بهرام ولدبیگی

### یادداشت سردبیر

۶..... و اینک کرماشان ■ اردشیر پشنگ

### رادیو کردی کرماشان در گذر زمان

۱۰..... ۲۵ سال رادیو کردی در کرماشان ■ محمد کمانگر

۲۰..... رادیو کردی کرمانشاه ■ اردشیر کشاورز

۲۴..... زبان‌های کردی و فارسی در ختان تنومندی... ■ دکتر ولی‌الله کامرانی

۲۷..... حسن زیرک در رادیو کرماشان ■ محمد کمانگر

### جامعه‌شناسی لباس کردی

۳۶..... جامعه‌های اروپایی بر تن ما کردها زار می‌زنند ■ پروفیسور فریبرز همزه‌ای

۴۴..... لباس کردی زیباترین تن پوش ایرانی ■ شهلا جواهری

۵۰..... قابلیت‌های لباس کردی برای مد جهانی ■ دلکش مراد

۵۳..... چوخه‌رانه ک‌مهره ز ■ فخرالدین اعتمادی

### فلسفه رقص کردی

۶۴..... جنبه‌های حماسی و رزمی هلپرکه ■ دکتر میرجلال‌الدین کزازی

۶۸..... هلپرکه نماد فرهنگی ملت کرد است ■ هاشم سلیمی

۶۵..... رقص عنصری برجسته در فرهنگ کردی ■ دکتر نورالدین رحیمی

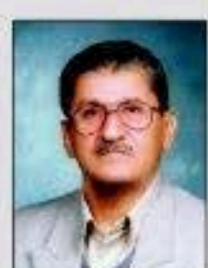
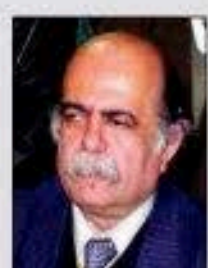
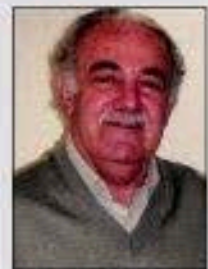
۸۱..... رقص جمعی سمبلی از هویت کردی ■ علی نصرالله پور

۸۴..... عملکرد اجتماعی و جنبه‌های نمادین هلپه‌رکی ■ دکتر قطب‌الدین صادقی

### موسیقی

۹۶..... اسماعیل مسقطی نوازنده‌ای که همیشه... ■ بهزاد خالوندی

۱۲۳..... چنگ ایرانی را از روی نقش و نگارهای... ■ مریم و محیا چاوشی



## خوشنویسان کرمانشاهی

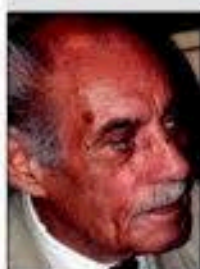


- به یاد میرزا رضا کلهر خوشنویس بلند آوازه کرمانشاهی ■ احسان شاه حسینی..... ۱۳۰  
 چهره‌ای ماندگار از دیار پرصلابت بیستون ■ کامران کرمی..... ۱۳۴  
 نگاهی به زندگی استاد سید محمدطاهر هاشمی ■ سید معتصم هاشمی..... ۱۳۸  
 خوشنویسان کرد در هورامان، لهن، جوانرود و... ■ سیدباقر هاشمی..... ۱۴۴



## ادبی

- لاهوتی کرمانشاهی در تاجیکستان و روسیه ■ دکتر جهانگیر کرمی..... ۱۵۰  
 زندگی‌نامه ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی ■ فرشید یوسفی..... ۱۵۵  
 آواره از وطن ■ نصرت‌الله بدالهی..... ۱۶۱  
 شعر هجایی الهام‌بخش شاعران نوپرداز ایرانی ■ جلیل آهنگرنژاد..... ۱۶۶  
 شاکه و خان منصور ■ ظاهر سارایی..... ۱۶۹  
 چکامه‌های جاودان ولی بیگانه ■ کامران رحیمی..... ۱۷۴



## فرهنگی تاریخی

- کرمانشاه ما به دورنمای قدیم شهر ■ اردشیر کشاورز..... ۱۸۲  
 گشی در کوچه پس کوچه‌های چنانی ■ دکتر کیومرث فلاحی..... ۱۸۸  
 نگاهی متفاوت به کرمانشاهان ■ مهندس غلامرضا پناهی راد..... ۱۹۵  
 گاروانکی ■ محمود ظریفیان..... ۲۰۰  
 صارم السلطان مورخی از جوانرود ■ اردشیر پشنگ..... ۲۰۷  
 نصف جهان لک است ■ بدران احمد حبیب..... ۲۱۵  
 لکها: بومیان دره مهرگان سیمره ■ هرمز جعفری..... ۲۱۸  
 تاریخچه یک قرن مطبوعات مناطق کردنشین ایران ■ سعید مرادیان..... ۲۳۳



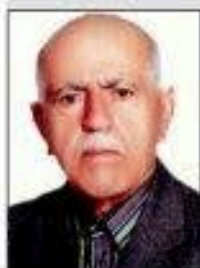
## سیاسی

- جهانی شدن و فرهنگ‌های بومی ■ دکتر کمال پولادی..... ۲۳۰  
 هویت‌های قومی در عصر جهانی شدن ■ وریا شیخ زکریایی..... ۲۳۱  
 جهانی شدن به همبستگی اقوام ایرانی می‌انجامد ■ دکتر قدرت احمدیان..... ۲۳۸



## عکاسان

- همراه با عکاسان..... ۲۴۶



# ره مقصد دراز و ما نو سفر

◀ بهرام ولدبیگی



◀ بهرام ولدبیگی روزنامه نگار و سردبیر نشریات تعطیل و توقیف شده‌ی آیدر، آشتی، کردستان و گفتمان نو و در حال حاضر مدیر انستیتو فرهنگی کردستان در تهران می‌باشد.

جغرافیای انسانی سراسر مناطق کردنشین است؛ کار سهل و آسانی نیست اما آهنگ روح نواز نیست که دیربست در انتظار جلا بخشیدن به روح و جان نسل امروز کردها بی‌قرار باقی مانده است و اینک وقت نواختن آن.

من با آگاهی و احترام به تلاش‌های همه‌ی عزیزانی که تک مضراب کوشش‌های هویت‌جویانه و فرهنگی آنان در مسیر شناخت تاریخ پر فراز و نشیب کرمانشاه حفا ستودنی و ماندگار است؛ همیشه در اندیشه‌ی انداختن طرحی نو در حوزه فعالیت‌های فرهنگی

از دو دهه می‌گذرد. در تمامی این مدت دائم سخن گفتن و پرده برداشتن از حقایق فرهنگی و پتانسیل‌های تاریخی اما خاموش و نهفته در دامنه‌ی ارتفاعات بیستون و طاقبستان پر رمز و راز و نیز دشت‌های پهناور «ماهی ده‌شت» و... آنچه‌ان که هستند، برایم دغدغه‌ای پررنگ از جنس آشنا اما مهجور فرهنگ و گفتگو بوده و می‌باشد.

صد البته سخن گفتن از حوزه‌ای با مختصات جغرافیایی کرمانشاه که بهره‌مند و برخوردار از فرهنگی غنی و متنوع و تقریباً در برگیرنده مختصات

کرمانشاهگم نهی خاک‌زیرین  
هاوزار او ده‌گی به‌دره و خانه‌قین  
جگهر گوشه‌ک‌هی نیلامی دیرین  
نیشتمانگ‌هی فهرهاد و شیرین  
یادگار گ‌هی ماد و ساسانی  
توسان شماره‌یل گشت کوردستانی  
کرمانج بی‌سوران، گوران با کهله‌هور  
تونه‌رای نیمه ههره‌نیته دور  
ناوت سهره‌سته‌ی تاریخ نیمه‌س  
وبی کرمانشاه، کوردستان دی چه‌س  
وه‌ختی نیمه‌ی کورد رزگارمان بوت  
نیلام، کرمانشاه دانشدارمان بوت

«شاعر کرد»

نام کرمانشاه با وجود کانون‌های متعدد تمدن و میراث ارزشمند تاریخی نهفته در سینه‌ی آن، برای نسلان من بیش از هر چیز یادآور صدای دلنواز رادیو کردی کرمانشاه می‌باشد. رسانه‌ای ظریف اما تأثیرگذار که با تلاش مردان و زنانی دوران ساز در مسیر احیای بخشی از هویت و فرهنگ کردی در معرض تهاجم و آسیب آن روزگاران خوش درخشیدند. یاد باد آن روزگاران و پاینده باشند فرهنگ‌سازانی که قلم رویایی و کلام جادویی شان بخشی از ذهنیت انسانی و معرفت هویتی ما را معنا و مفهوم بخشیدند.

از روزگارانی که به قدرت و قداست قلم و تراوشات آن در مسیر حرکت مدنی و تعاملات فرهنگی و نیز بازسازی تار و پود هویتی ملت‌ها آگاهی یافته‌ام، بیش

پیرامون تاریخ این کرد زبانان نیک آئین بوده و بر این عقیده بوده و هستیم که اراده‌ی تعریفی درست و قابل دفاع و شناختی اصولی از فرهنگ و سنن کردها بدون آگاهی از فرهنگ و تاریخ و بازخوانی تحولات کرمانشاه و ایلام همان اندازه ناقص و ناتمام خواهد بود که سخن گفتن از فرهنگ و تمدن ایران زمین بدون توجه به نقش و جایگاه حیاتی کردها در آن.

حوزه فرهنگی و جغرافیایی مناطق جنوبی کردستان با مرکزیت کلان شهرهای تاریخی کرمانشاه و ایلام بخش عظیمی از جوهره و ماهیت فرهنگی کردها را در سینه‌ی خویش جای داده است و در دیگر حوزه‌ها نیز فراوانی حضور نیروهای کیفی و تأثیرگذار کرد در کرمانشاه و ایلام جان‌های شیفته‌ی دانایی را به وجد و قلم‌های منصف را به تحسین وامی‌دارد.

سخن و ضرورت اما این که آن ست که نخبگان و اندیشمندان کرد و غیر کرد که در حوزه تاریخ و فرهنگ این سامان مشغول فعالیت و تلاش می‌باشند باید در نگاه به گذشته و امروز کردها و در بازخوانی تاریخ و طراحی الگوی هویتی نوین این مردمان بر تأملات فکری خویش در باب مناطق جنوبی حوزه کردنشین ایران بیش از گذشته پای فشارند و با این تامل و تورق جدی و ارزشمند در تاریخ این دیار، گنجینه‌ی شناخت فرهنگ و تمدن کردها و در نگاهی کلان ایران را غنی‌تر سازند؛ و مفاهیم کردها را چنان که هست درست و دقیق بازشناسی و کدگذاری نمایند. این چنین است که ارزش فرهنگی مناطق کردنشین جامعه‌ی "تعریف نو" را بر تن خواهد نمود جامعه‌ای فرهنگی با آن همه قدمت و میراث ماندگار، مردمانی با پتانسیل و قدرت بالا برای روشن نمودن

چشم‌انداز پیش رو در آینده‌ای در همین نزدیکی.

کرمانشاه سرزمینی است شایسته‌ی شناخت. اگر نخبگان مناطق کردنشین تاریخ این سرزمین را به درستی تورق کنند بافت فرهنگی و سیاسی مناطق کردنشین ایران تعریف تازه‌ای به خود خواهد گرفت. برای شناخت درست تاریخ کرمانشاه ناگزیر باید به تبیین مختصات جغرافیای فرهنگی، انسانی و طبیعی آن نیز پرداخت چرا که نقطه آغازین تاریخ هر قوم و نسلی در بستر جغرافیای سرزمین آنان شکل می‌گیرد. یکی از بدیهی‌ترین دلایل ناکامی و عدم تأثیرگذاری مطلوب جنبش‌های فرهنگی و حتی سیاسی کردها خلا، نگرش بنیادین و فراگیر و یا نبود هم‌گرایی کامل در پیگیری آرمان‌های مورد نظر میان نخبگان آنان بوده و می‌باشد. امری که متأسفانه هنوز سایه سنگین آن بر تکاپوهای کرد زبانان خیمه زده است.

پایان نهادن برای چالش‌ها و جلوگیری از تداوم افتراق‌های ارضی و نامطلوب در حوزه فرهنگ، رسالت بنیادین و ارزشمندی است که تاریخ برگزیده‌ی نو اندیشان معاصر کرد در سراسر این جغرافیا از ارومیه تا ایلام نهاده است.

امروزه بیش از هر زمانی هنگامه‌ی در انداختن طرحی نو در این عرصه فرا رسیده است تا مبادا بر اثر بی‌توجهی این نسل توانا تاریخ فردای این سرزمین، حکایت تکرار ناکامی‌های دیروز و امروز ما برای نسل فردا باشد. چنان که تاریخ کتونی ما تابلویی از شرح شکست و مرگ آرمان‌های نیاکامان می‌باشد.

برپائی کنگره «کرمانشاه، دینور و رجال تاریخی آن» در سال ۱۳۷۲-۱۹۹۲ در تهران و یادواره‌ی شاعر نامی «غلامرضا ارکوازی» در سال ۱۳۷۴-۱۹۹۵

در شهر تاریخی ایلام، بزرگداشت «استاد سید محمد ظاهر هاشمی» در سال ۱۳۷۸-۱۹۹۹ در دیار کرمانشاه و سپس انتقال این اندیشه به آن سوی موز یعنی در کردستان عراق با برگزاری «کنفرانس بررسی گویش کلهری» در سال ۱۳۸۴-۲۰۰۵ در شهر اربیل، طرحی که اینجانب در راستای عمل به دغدغه‌هایم پی‌ریزی نمودم، که طی آن برای اولین بار شاهد هم‌نشینی و گفتگوی جمعی از نخبگان، اندیشمندان و فعالان فرهنگی مناطق جنوبی کردستان در دو سوی موز یعنی کرمانشاه - ایلام، خانقین بودیم؛ زنجیره‌ای از کامهای اولیه‌ای بوده اند که برای رسیدن به آرمان مقدس توجه به ساکتان زاگرس در جهت ارتقای گفتمان جنبش فرهنگی کردستان برداشته شده اند.

اینک در بهار سال ۱۳۸۸-۲۰۰۹ در تداوم تلاشهای فرهنگی مورد نظر یکبار دیگر به خانه‌ی دل‌های شما می‌آئیم و این بار با کتاب کرمانشاه که حاصل تلاش ماندگار نویسنده‌گان، نخبگان و نو اندیشان ملی و مذهبی برخاسته از دامان بیستون، طاقبستان و فلک الافلاک است که با درک بیشتر ضرورت‌های تاریخی و هم‌گرایی و ایجاد تحول در گفتمان فرهنگی و سیاسی در مناطق کردنشین با هوشمندی و آسیب‌شناسی این مقطع از تاریخ منطقه را برای عبور از کوچه‌های بن‌بست تاریخی هدایت کنند.

باشد این تلاش ماندگار مقدمه‌ی حرکتی نوین در مسیر هم‌گرایی عقلانی در جهت تغییرات ساختاری در فضای فرهنگی مناطق کردنشین و دگرگونی گفتمان و فرهنگ سیاسی بر اساس دیالوگ مبتنی بر اشتراک دردهای امروز و شادیهای فردا باشد.

انشاء الله این چنین باد!

نوروز ۱۳۸۸ - ۲۰۰۹ - تهران

# و اینک کرماشان

اردشیر پاشنگ

pashang1979@gmail.com



مسئله زمینه را برای برقراری مجدد ارتباطات و گسترش آن، میان دو دولت و بخصوص دو ملت فراهم ساخته است.

اشتراکات بسیار بالای فرهنگی و تاریخی این مردمان و کاهش شدید حساسیت های سیاسی - امنیتی نسبت به دوره پیشین باعث شده است تا چشم انداز روابط و تعاملات سازنده میان دو کشور بسیار روشن و درخشان به نظر آید البته اگر فرصت سوزی، سوء مدیریت ها و یا حوادثی دیگر از این دست رخ ندهد.

مجموعه کرماشان را بدین منظور منتشر نموده ایم تا در این فضای باز و جدید منطقه ای، از یکسو آغازگر گفتگوهایی درون قومی میان ساکنان دیار خسرو شیرین با دیگر هموطنان در داخل مرزهای ایران باشیم و از سوی دیگر به بسط همکاری ها، تعاملات و تبادللات فرهنگی، اقتصادی و ... با هم نژادانمان در آنسوی مرز دامن زنیم. گفتگوهایی که بعد از سالها انسداد به سبب جنگ و خصومت در دو سوی مرزها راکد و صامت باقی مانده بود.

به عبارتی دیگر و دقیق تر مجموعه کرماشان با این هدف منتشر شده است تا به سه دیالوگ فرهنگی درون ملی، ملی و منطقه ای کمک شایانی کند: اول دیالوگ فرهنگی درون قومی میان کردهای فیلی (کلهری و لکی زبان) با کوردهای سورانی و

زبانان، منطقه کردستان جنوبی را عمدتاً و عموماً با نام کرماشان و گویش کلهری و فیلی آن می شناسند. اما قابل ذکر است که گفته شود حیطه پوششی و مطالعاتی این مجموعه، منطقه ای فراتر از استانها و مناطق مذکور را شامل می شود.

## ◀ ضرورت انتشار کرماشان

کرماشان (کرمانشاه) که مهمترین شهر غرب ایران و از دیرباز یکی از دروازه های طلایی جاده ابریشم بوده است به دلیل موقعیت بسیار خاص ژئوپلیتیکی که حاصل استقرار در بین دو کشور ایران و عراق است در طول تاریخ پیش و پس از اسلام تا کنون همواره دارای اهمیت دوچندانی بوده و می باشد.

با کنار گذارده شدن رژیم صدام اینک دوستان کرد و عرب شیعی ایران چند صبابی است که بر ازبکه قدرت در آن سرزمین تکیه داده اند و این

بهار سال گذشته بود که این افتخار را داشتیم تا در قالب ویژه نامه "از کرماشان تا بارزان" به کمک تنی چند از دوستان پرتلاش و لطف اساتید گرانسنگ و نیز مساعدت انستیتو فرهنگی کردستان در تهران، مجموعه مقالاتی متنوع را در تیراژی محدود به علاقمندان فرهنگ، هنر و جامعه مطبوعاتی غرب ایران به ویژه کرمانشاه عرضه داریم.

استقبال شایان توجه، تشویق و دلگرمی های افرادی که آن مجموعه را نورق و مطالعه کرده بودند (و ضد البته در کنار نقد و ایراداتی که وارد بود و گوشزد نمودند) ما را بر آن داشت تا یکبار دیگر در سبکی نزدیک به شیوه پیشین با کمی چاشنی تمایز، مجموعه دیگری را اینبار تحت عنوان "کرماشان" در بهار ۱۳۸۸ به علاقمندان ارائه کنیم.

## ◀ چرا کرماشان؟

انتخاب نام کرماشان برای این مجموعه مقالات، پیشنهادی از سوی اینجانب بود که بعد از همفکری و مشورت با افراد و صاحب نظران مختلف مورد پذیرش واقع گردید. کرماشان همان لفظ محلی و یا کردی شهر کرمانشاه است که همچنان در بین ساکنان آن و دیگر مناطق کردنشین بدان شناخته می شود و نمادی از منطقه ای شامل استانهای کرمانشاه، ایلام و حتی لرستان است چرا که کرد

پاسدداشتی باشد از طلایه داران فرهنگی این دیار و هم تأکیدی بر اهمیت نقش رسانه ها برای ژرفا بخشیدن به فرهنگ و ارزشهایمان در دنیای پیچیده معاصر و فردای پیش روی.

«جامعه شناسی لباس کردی» عنوان دومین موضوع ماست پوشش منحصر به فرد و خاص کردها یکی از وجوه زیبای متمایز میان این قوم با سایر اقوام و ملل دیگر می باشد اما این پوشش کردی هم خود دارای تنوعات بسیار گسترده و متفاوتی است که در این مجموعه تعداد معدودی از آنها در قالب مقاله یا عکس معرفی گردیده است از بعدی دیگر تلاش برای مدرن و امروزی کردن لباس کردی در کنار البسه ی رایج در جهان معاصر هم دغدغه ای برای برخی طراحان، جامعه شناسان و اهل فرهنگ این دیار شده است سعی نموده ایم هرچند بصورت محدود اما گیرا و رسا مقالات و گزارشهایی در این خصوص برای آشنایی هرچه بیشتر مخاطبان با پوشش کردی در زمان های گذشته و حال فراهم کنیم.

در سومین پرونده مورد بررسی به «فلسفه رقص کردی» پرداخته ایم هم بعد فلسفی و چرایی آن و هم سیر تحول و چگونگی آن و بحث بر سر رابطه رازوار این جنبش ریتمیک با اسطوره های باستانی درونمایه مقالات ارزشمندی است که در این مجموعه گرد هم آمده اند.

اما پروندی موسیقایی ما: نخستین روز بهار سال گذشته بود که کرمانشاهیان و جامعه کردها یک هنرمند مردمی، محجوب و نامی خود را از دست دادند هنرمندی که سالها ناگزیر از شرایط زمانه کنج عزلت بر خود برگزیده بود و کمتر هنردوستان و

و قسمتهای زیادی از سرزمینشان ویران از طوفان جنگ گشته است و آثار آن تا به امروز نیز، چونان زخمی دلخراش بر پیکره شان باقیمانده است، اینک اینان بایستی از خوان رنگین ارتباطات، صلح و دوستی میان دو کشور بیشترین بهره ها را ببرند تا هم مرهمی باشد بر آن زخمهای کهنه و هم نمادی شوند از این واقعیت که مردمان کرد و عرب در شمال و جنوب دو سوی مرز نه تنها هیچ مشکلی با یکدیگر ندارند بلکه می توانند الگویی مناسب جهت نشان دادن صلح و همکاری در منطقه پر بحران خاورمیانه باشند.

#### ◀ ویژگی های مجموعه کرمانشان

مباحث این مجموعه عمدتاً فرهنگی است و محورهای انتخاب شده در آن با این هدف طراحی گردیده اند تا بتواند فنج البابی برای اندیشه، تحقیق و پژوهشهای بیشتر برای محققان و مراکز علمی - پژوهشی گردد هرچند که پیش از این نیز در خصوص این موضوعات کارهای زیادی شده است اما مطمئناً هنوز ناگفته ها و نکات ناشناخته زیادی وجود دارند همچنین بایستی گفت در انتخاب و چینش موضوعات و نقرات نویسنده و نیز سبک صفحه آرایی حتی الامکان سعی داشته ایم تا یک مجموعه ی در عین حال عام پسند اما مورد وثوق خواص را فراهم کنیم نیک ناگفته پیداست که علیرغم سعی وافری که در این راستا داشته ایم همچنان تا نایل به کمال مطلوب فاصله بسیاری داریم.

#### ◀ خصوصیات موضوعی کرمانشان

کرمانشان را با پرونده «رادیو کردی در گذر زمان» آغاز کرده ایم تا هم یاد و

کرمانجی در استانها و مناطق کردنشین ایران با هدف نزدیکی بیش از پیش نخبگان این مناطق به یکدیگر و آشنا نمودن مردم عادی با اشتراکات و نیز تمایزات جالب فرهنگی میان خود. دوم دیالوگ فرهنگی - سیاسی درون سرزمینی (ملی) میان قوم کرد ایرانی با سایر اقوام و نخبگان ایرانی و بخصوص مرکز نشین با هدف حل تنش ها، بحران زدایی، گستراندن هرچه بیشتر چتر اعتماد متقابل در آسمان کشور، بسط مناسب تر عدالت و ... در جهت تعمیق و تقویت هویت ملی کشور. سوم دیالوگ فرهنگی و تعاملاتی میان کردهای ایران و کردهای مقیم در عراق در چارچوب احترام متقابل به واقعیات سرزمینی و سیاسی دو کشور با هدف تلاش برای تسری مبادلات گسترده اقتصادی و فنی به حوزه های فرهنگی و سیاسی در جهت محورانهای منطقه ای و ایجاد توسعه، صلح و امنیتی پایدارتر از وضع موجود.

در مجموعه کرمانشان قصد بر آن داشته ایم تا شناسنامه ای دقیق تر و واقعی تر از این دیار عرضه کنیم و بگویم چه قابلیت ها و پتانسیل های عظیم فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برای ایجاد همکاری و رونق دادن به توسعه و محور خرابی های ناشی از جنگ و ایجاد شکوفایی در منطقه مشترکمان داریم. چرا که اینک زمانه گفتگو، تعامل، رابطه احترام آمیز و اعتماد متقابل برای بسط توسعه است. همانطور که کرمانشاه، کردستان، ایلام، لرستان، خوزستان و آذربایجان غربی سالها در صف مقدم دفاع از کیان ایران زمین بوده اند و از برای این جبر جغرافیایی همسایگی با صدام، بسیاری از فرزندانمان را از دست داده



## ◀ حرف آخر

در انتهای این نوشته بر خود لازم می دانم تا از همه عزیزان و سرورانی که با گفته ها، تفکرها، تشویق ها، نوشته ها، اسناد و عکس های آرشیوی خود و ... ما را در چاپ این اثر یاری نمودند صمیمانه تشکر و قدردانی کنم و امیدوارم مجموعه تلاش های ما تا حدی رضایت خاطر آنان را فراهم ساخته باشد.

همچنین از آقای بهرام ولدبگی مدیر محترم انستیتو فرهنگی کردستان در تهران که از همان ابتدا طرح پیشنهادی در خصوص انتشار مجموعه کرمانشاه را بطور کامل قبول کردند و در همه مراحل با حضورشان سعی در تسریع و افزایش کیفیت کرمانشاه نمودند قدردانی کنم.

از جناب آقای بدران احمد حبیب مدیر محترم موسسه فرهنگی انتشاراتی «ناراس» که یکبار دیگر چون ویژه نامه از کرمانشاه تا بارزان این مجموعه را با کیفیتی چشمگیر منتشر و برای آشنایی بیشتر نخبگان و مردم کرد عراقی با ظرفیت ها و توانمندیهای ایران و بخصوص مناطق کردستان جنوبی در اختیار علاقمندان قرار داده اند سپاسگزاری می کنم صفحه آرائی زیبا و خاص کرمانشاه به احتمال زیاد از نکات قوی آن است که جا دارد به این مناسبت از هنر دوست شگینایم پیمان کاکابرابری هم قدردانی کنم.

در پایان امیدوارم طی سال جاری فرصت و شرایطی ایجاد شود تا مجموعه کرمانشاه در قالب یک فصلنامه با مجموعه منظمی به حیات خود ادامه داده و زمینه های چاپ و انتشار آن در ایران فراهم گردد.

شاد زی مهر افزون

زنده، در جریان و در ارتباط با ایران است بخش مهمی از این واقعیت مدیون تلاش های ابوالقاسم خان لاهوتی آزاده مرد کرمانشاهی است لاهوتی که شاعر آواره از وطن نامیده شده است سرگذشت جذاب و قابل تاملی دارد افسری فرزای ایرانی که در شوروی سابق به وزارت هم می رسد. این داستان یکی از دلایلی شد تا بخش ادبی کرمانشاه عمدتاً به بررسی زندگی و آثار لاهوتی اختصاص یابد در این زمینه یابستی از دکتر جهانگیر کرمی که با خضوع و تلاش خود زمینه ایجاد ارتباط با خانواده لاهوتی در مسکو و گرفتن برخی اسناد و عکسها در مورد وی را فراهم کرد، تشکر ویژه ای بنمایم.

**بخش فرهنگی - تاریخی گسترده**  
ترین و متنوع ترین قسمت مجموعه کرمانشاه است و در آن مقالات، گزارش ها و عکسهای متعدد و مختلفی در باب تاریخ و فرهنگ عمومی مناطق کرمانشاه، ایلام و بخشهایی از لرستان گنجانده شده است.

بررسی تهدیدها و فرصتهای ناشی از پدیده جهانی شدن هم محور انتخابی پرونده سیاسی کرمانشاه است که طی آن پژوهشگران و صاحب نظران این حوزه، راهکارهایی برای کاستن از آسیب های جهانی شدن در جوامع چند قومیتی چون ایران و مدلل کمتر توسعه یافته ارائه کرده اند.

اما پرونده کرمانشاه در نهایت با لحظه های شکار شده توسط دوربین هنرمندان عکاس خاتمه می یابد بخشی که سعی نموده ایم تا برخی از مناطق زیبای طبیعی، آثار تاریخی و جاذبه های فرهنگی و هنری استانهای کرمانشاه، ایلام و لرستان را به علاقمندان و مخاطبان تقدیم نمایم.

مردم می توانستند نظاره گر هنرنمایی او باشند. صحبت از اسماعیل خان مسقطی است که در مجموعه کرمانشاه به همت همکار پرتلاشم «بهزاد خالوندی» گزارشی بلند بالا از زندگی و تأثیری که بر موسیقی کردی گذارده است، تهیه گردیده است این موضوع عمده ترین مطالب بخش موسیقی ما را در بر گرفته است که البته کمترین کار در قدردانی از یک عمر فعالیت هنری مسقطی در سالگرد فوتش خواهد بود.

## «خوشنویسان» عنوان پنجمین

فایل تحت بررسی مجموعه کرمانشاه است یاد دوباره ای از یگانه هنرمند خط نستعلیق ایران استاد محمد رضا کلهر، گزارشی از زندگی هنری علامه گرانسنگ آیت الله نجومی، بررسی آثار ارزشمند و مانای خطاطی استاد مرحوم سید ظاهر هاشمی و نیز نگارش گزارشی کوتاه در کنار آثار قدیمی و نابایی از خوشنویسان کرد ناشناس یا کمتر شناخته شده در منطقه کرمانشاه موضوعات این پرونده است.

در میان اهل فرهنگ تاجیکستان وقتی متوجه می شوند شما ایرانی هستید گاهی پرسیده می شود که از کدام قوم هستید؟ وقتی در مقام جواب نام قوم کرد را می شنوند تاجیکهای شیرین لهجه با احترام و کرامت بیشتری به مهمان نوازی دست می یازند وقتی برای اولین این موضوع جالب را شنیدم بلافاصله این سوال در ذهنم ایجاد شد که چه ارتباط عاطفی و قلبی میان کردها در غربی ترین نقطه جغرافیایی تمدن ایران با تاجیکها در منتهی علیه شمال شرقی این فلات وجود دارد؟ یافتن پاسخ خیلی سخت نبود، اگر امروز تاجیکستانی وجود دارد و هنر و فرهنگ و تاریخ این ملت همچنان

# رادیو کردی کرماشان در گذر زمان



۲۵ سال  
رادیو کردی  
در کرماشان



رادیو کردی  
کرمانشاه



زبان‌های کردی و فارسی  
در ختان تومندی از یک  
ریشه مشترک هستند



حسن زیورک  
در رادیو کرماشان

◀ محمد کمانگر (همایون)  
متولد ۱۳۲۱ در شهر کرمانشاه است، کمانگر از همان ایام نوجوانی در سال ۱۳۳۷ همکاری اش را با رادیو کردی کرمانشاه آغاز نمود وی که فارغ التحصیل مدرسه عالی سینما و تلویزیون است بیش از ده سال سردبیری ماهنامه ناوینه را نیز به عهده داشته است و دارای چندین مقاله در خصوص موضوع حاضر است.



## ۲۵ سال رادیو کردی در کرمانشاه

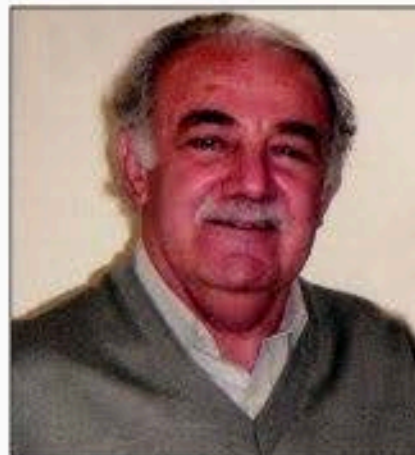
◀ محمد کمانگر «همایون»

Mohammad\_kamangar@yahoo.com

استمرار این امر کمک فوق العاده‌ای کرد. زیرا تغییر لباس که به فرمان پهلوی اول در سراسر کشور به اجرا درآمد [هر چند در روستاهای مناطق کردنشین، به توصیه‌ی سران ایلات و عشایر و علمای دینی، اهالی از پذیرش آن سرباز زدند] اما در شهر کرمانشاه اهالی ناچار به پوشیدن لباس‌های غربی گردیدند، که این امر به نوبه‌ی خود انگیزه‌ای در بین طبقاتی از مردم بوجود آورد که می‌بایست همراه با تغییر در آلبسه، لسان خود را نیز تغییر دهند.

به این ترتیب نه تنها بخشی از قشر تحصیلکرده و کارکنان دولتی، بلکه جمعی از مردم کوچک و بزرگ نیز زبان فارسی را بجای زبان مادری خویش برگزیدند.

یادآوری این نکته را لازم می‌دانم که زبان فارسی در کرمانشاه در واقع گویش خاصی است که بسیاری از افعال آن کردی می‌باشد، البته با ادای بسیار شیرین و زیبایی که فوراً مخاطب را از این حقیقت که گوینده‌ی این گویش، کرد زبان است آگاه می‌نماید هر چند گوینده اصرار داشته باشد



از یاد نباید برد که حاکم خود نیز ترک زاده بوده و زبان مادری را کنار نهاده و به فارسی سخن می‌گفته است.

آنگونه که از معمرین کرمانشاهی شنیده‌ام در کمتر از ۲ دهه پس از آن دوران، بسیاری از جوانان تحصیلکرده به زبان مادری خویش آشنایی نداشته یا شاید نخواسته‌اند به آن سخن بگویند!!؟

پیدا است که زبان فارسی در کرمانشاه آن زمان که بدل به زبان تحصیل‌کردگان و عوامل حکومتی گردیده بود، همانند رقیب توانمندی زبان کردی را به حاشیه برده بود. بی‌گمان پیدایش پهلوی‌ها هم به

کرمانشاه، این شهر دیرین و باستانی کردان آریایی همخون پارسیان که عربها آن را «قرمیسین» نام نهاده و در سده‌های اخیر به کرمانشاه معروف گردید، تا پیش از آمدن حاکم قاجارزاده از تهران، اهالی این شهر عموماً کُرد زبان بوده و غیر از افراد تحصیل کرده و باسواد، بقیه‌ی مردم به زبان فارسی آشنایی نداشته و قادر به سخن گفتن به آن زبان نبوده‌اند.

در ترانه‌های محلی اشعاری در اشاره به این نکته وجود دارد، از جمله این بیت:

کرمانشاهم فارسی نیه زانم

وه زوان کوردی ده‌ردت وه گیانم  
[کرمانشاهی ای می‌باشم که فارسی را ندانم]

به زبان کردی جانم فدایت گردد]  
آن شاهزاده‌ی حاکم از تبار قاجار، در کرمانشاه ماندگار گردید و نقش عمده‌ای در تشویق اطرافیان و کادر محلی حکومت در بکارگیری زبان فارسی، حتی در محیط خانوادگی آنها داشت به گونه‌ای که اندک به فرزندان خویش فارسی گفتن را آموختند.



اسعد سراج الدینی  
گوینده و تهیه‌کننده (۱۳۳۳-۱۳۵۴)



عمر خسروی  
گوینده و مترجم (۱۳۵۱-۱۳۵۹)



جمال شالمی  
مدیر خبر بخش سوزانی (۱۳۵۱-۱۳۵۸)



محمد حسینی  
از همکاران پایه و وقت (۱۳۵۴-۱۳۵۸)



جعفر شریهی  
گوینده و مترجم (۱۳۵۱-۱۳۵۸)

بدو آساده آوری این نکته ضروری است که علاوه بر چند رادیویی که در خارج از ایران به پخش برنامه به زبان کردی اشتغال داشته و ذیلاً بیان می‌گردد، رادیوهای ایروان واقع در ارمنستان، صوت العرب در قاهره و صدای واتیکان در مونت کارلو را نیز باید از یاد نبرد که بحث آنها خارج از حوصله این مقال است.

#### ◀ رادیوی کردی بغداد

تهیه و پخش برنامه‌های رادیویی به زبان کردی برای اولین بار در سال ۱۹۳۹ میلادی براساس با ۱۳۱۸ خورشیدی توسط فرستنده‌ی جدید التاسیس رادیو بغداد آغاز گردید. به این ترتیب زبان کردی در کنار زبان‌های زنده‌ی جهان دارای یک برنامه‌ی رادیویی روزانه شد که ضمن آن علاوه بر پخش خبرها و رویدادهای گوناگون، مطالب تاریخی، ادبی و اجتماعی همراه با ترانه و موسیقی محلی کردی به سمع شنوندگان این رادیو می‌رسید. بنا به اظهار دکتر معروف خزانه‌دار، به پیشنهاد پروفیسور توفیق وهبی رجل نامدار فرهنگی و سیاسی [از کردهای عراقی] دو سال پس از تأسیس رادیوی کردی عراق، دولت انگلیس از طریق یک فرستنده‌ی رادیویی که در بندر یافا واقع در فلسطین تأسیس کرده بود (سال ۱۹۴۱ م - ۱۳۲۰ خ) پخش برنامه‌ی کردی خود را به طور روزانه آغاز کرد. مطالب مربوط به آن رادیو توسط سه تن از شخصیت‌های فرهنگی کرد عراقی ترجمه و اجرا می‌گردید: عبدالله گوران شاعر پرآوازه و پدر

که کرد بوده و به زبان کردی آشنا نیست!

با این مقدمه‌ی مختصر در باره‌ی زبان اهالی کرمانشاه، نیم نگاهی هم به رسانه‌ی شنیداری در کرمانشاه خواهیم داشت. کرمانشاه و مرکز رادیویی این شهر به همراه چند مرکز پر قدرت فرستنده‌های رادیویی در دیگر مناطق ایران که اختصاص به پخش برنامه به زبان کردی داشتند در طول ۲۵ سال پر شنونده‌ترین و بهترین آثار رادیویی را بوجود آوردند که باید آن را در عرصه‌ی کار رسانه‌ی شنیداری از اقدامات بسیار مثبت و تأثیرگذار بر مخاطبان برشمرد. برنامه‌های این رادیو را در حوزه‌ی فرهنگ و هنر کرد، به ویژه در دهه پنجاه شمسی باید در ابعاد گوناگون بررسی کرد، از جمله در بخش آموزش که به مثابه یک کلاس درس زبان کردی<sup>۱</sup> بود، در بخش فرهنگ و ادب در حالیکه آن سالها و تا پیش از انقلاب ۱۳۵۷ هرگونه فعالیت فرهنگی و مطبوعاتی به زبان کردی در کشور ممنوع بود، برنامه‌هایی تنظیم و پخش گردید که شنوندگان را از آثار شاعران

#### ◀ رادیو کردی بغداد که در واقع اولین رادیوی

کرد زبان در جهان می باشد در طول حیات خویش که بیش از شش دهه را پشت سر گذاشت، از لحاظ کمی و کیفی برنامه‌هایش با فراز و نشیب فراوان روبه رو بوده است.

کلاسیک و شعر روز معاصران آگاه می‌کرد<sup>۲</sup> و در واقع تبدیل به عرصه‌ای برای معرفی نویسندگان جوان و تشویق داستان‌نویسی به زبان کردی شده بود.

در بخش نمایش و اجرای داستانهای رادیویی به زبان کردی، این رسانه برای اولین بار در سال ۱۳۳۹ شمسی این تجربه را آزمود<sup>۳</sup>، که با استقبال شایان توجهی در داخل و خارج از کشور مواجه شد و در طول چهار سال ادامه‌ی آن، زمینه‌ساز تولید و پخش سریالهای داستان شب گردید که مورد توجه فوق‌العاده شنوندگان قرار گرفت و به علاقمندان آموخت که می‌توان به زبان کردی هنر بازیگری را انتقال داد و به ایفای نقش پرداخت.

این رادیوی ۱۲ ساعته که به برکت در اختیار داشتن چند فرستنده‌ی پر قدرت، صدایش کلیه مناطق کردنشین ایران و کشورهای دیگر و بخش‌های عمده‌ای از جهان را تحت پوشش قرار می‌داد، برنامه‌های متنوعی پخش می‌کرد که در واقع جوابگوی سلیقه‌های مختلف و در قالب موضوعهای گوناگون بود که موجب جلب نظر و توجه کایه شنوندگان قرار گرفته بود.

در اینجا به نظر می‌رسد بهتر است نگاهی داشته باشیم به چگونگی تأسیس رادیو به زبان کردی و پخش برنامه به این صدا برای اولین بار، که قطعاً خالی از فایده نخواهد بود.

به پخش برنامه اشتغال داشته و چه بسا سالهایی که در شبانه روز تنها چند ساعتی برنامه داشته و بقیه‌ی اوقات را در سکوت گذرانده و برنامه نداشته است.

در برهه‌هایی از زمان تنها سه یا حتی دو تن در این رادیو انجام وظیفه کرده و برنامه‌هایشان از چند گفتار و ترانه تشکیل یافته که در آن چند ساعت بارها تکرار گردیده است. از طرف دیگر در بسیاری از سال‌های حیات این رادیو، نامدارترین هنرمندان و هنرآفرینان کرد عراقی و غیرعراقی با آن به همکاری پرداخته و در اذهان مخاطبان خود خاطرات شیرین به

ارزانی ترانه‌ها و موسیقی کردی اختصاص دهد. رادیوی کردی عراق که در پایتخت کشور و در شهر بغداد قرار داشت، در شهرهای بزرگ کردستان از جمله سلیمانیه، کرکوک و اربیل دفاتری را جهت ارتباط با مخاطبان و تسهیل همکاری و مشارکت هنرمندان تأسیس کرده بود.

این رادیو در طول دوران حکومت پادشاهی عراق به پخش برنامه‌های خود ادامه داد و پس از فروپاشی آن نظام و

شعر نو کردی، رفیق جالاک هنرمند نامدار که علاوه بر بازیگری و نقش‌آفرینی در تئاتر، دارای صوت بسیار خوشی نیز بوده و بسیاری از الحان و نواهای کردی را در آن رادیو اجرا می‌کرده است و رمزی قزاز از اصحاب قلم و نویسنده‌ی متون رادیویی.

در همان ایام دولت فرانسه نیز توسط دکتر کامران بدرخان در بیروت نسبت به تأسیس و راه‌اندازی رادیویی به زبان کردی اقدام کرد و به این ترتیب تقریباً همزمان با هم



از راست به چپ: محمد کما تگر، سید عزیز علوی، شکرالله بابان و حسین ناصحی (سال ۱۳۴۲)

#### ◀ در کرمانشاه در سال

۱۳۲۵ توسط ستاد لشکر مستقر در این شهر از طریق یک دستگاه بیسیم نظامی بر روی موج متوسط ردیف ۲۰۰ متر، یکشنبه شب‌ها از ساعت ۲۰ به مدت یکساعت و نیم تا دو ساعت یک برنامه رادیویی پخش می‌گردید.

یادگار باقی گذاشته‌اند.

در یک کلام می‌توان گفت رادیوی کردی عراق، به مقتضای موقعیت و احوال و جریان‌های سیاسی در زمان‌های مختلف در تهیه و پخش برنامه با فراز و فرودهای بسیار مواجه شده و به همین جهت نتوانسته است آنگونه که شایسته است رضایت مخاطبان خویش را فراهم آورد.

در واقع این رادیوی پیش‌کسوت کردزبان مستحق به دست آوردن جایگاه بهتری بود، اما متأسفانه اعتبار و اهمیت خود را در وابستگی به سیاست و نظام‌های حاکم در عراق به ارزانی از دست داده و خود را به بلندگوی حکومت‌هایی تبدیل کرده بود که عموماً با رشد و اعتلای فرهنگ کرد مخالف بودند.

استقرار جمهوری در آن کشور نیز، از اعتبار و اهمیتش کاسته نشد بلکه افزایش هم یافت و در شبانه روز بیش از ۱۲ ساعت برنامه‌هایش را بر روی چند فرستنده‌ی امواج کوتاه و متوسط پخش می‌کرد، به طوری که صدای آن در تمام منطقه به خوبی شنیده می‌شد.

این رسانه‌ی شنیداری که در واقع اولین رادیوی کردزبان در جهان می‌باشد در طول حیات خویش که بیش از شش دهه را پشت سر گذاشت، از لحاظ کمی و کیفی برنامه‌هایش با فراز و نشیب فراوان روبه‌رو بوده است.

زمانی در شبانه روز فقط چند ساعت را

در سه نقطه از جهان سه رادیوی کردی به وجود آمد.

یادآوری این نکته را مفید می‌دانم که در آن ایام گیرنده‌ی رادیو به آسانی در دسترس مردم نبوده و عامه‌ی مخاطبان آن رادیوها از شنیدن برنامه‌هایی که برای آنها پخش می‌گردیده محروم بوده‌اند.

برنامه‌هایی که از یافا و بیروت پخش می‌شدند هر کدام پس از چند سال تعطیل گردیدند اما برنامه‌ی کردی رادیوی عراق با مشارکت هنرمندان، نویسندگان و مجریان علاقمند به رشد و اعتلای فرهنگ و زبان کردی، ساعات بیشتری را در اختیار گرفت و توانست پخش‌هایی از آن را به

از سال ۱۳۳۷ در تهران و کرمانشاه آغاز به کار کرد و سپس در سال ۱۳۴۱ تبدیل به رادیوی کردی [ایران] گردید که تحت عنوان «دهنگی شیرانه به شی کوردی» از کرمانشاه بر روی آنتن می‌رفت، ذکر نکاتی را لازم می‌بینم:

ظهور رضاخان میرپنج در صحنه‌ی سیاسی کشور که منجر به برکناری احمدشاه قاجار از سلطنت و پیدایش خاندان جدیدی در حیات سلسله‌های

آن خوانندگان محلی با همکاری نوازندگان کرمانشاهی ترانه‌های خود را اجرا می‌کردند، از جمله‌ی این خوانندگان می‌توان به مرتضی تندرو و ابراهیم خوشنوا، اشاره کرد. لازم به یادآوری است که حشمت ربیعی نوازنده‌ی سنتور برای اولین بار برادرش هاشم ربیعی را به این رادیو معرفی کرد و هاشم توسط رادیوی لشکر کرمانشاه به شنوندگان شناخته شد.

ضمناً حشمت الله مسنن نیز از

بدیهی است که در چنین وضعیتی این رسانه‌ی شنیداری در انجام رسالت و وظایف خویش از توانایی لازم برخوردار نبوده و مخاطبان هم در مجموع به نیکی از آن یاد نخواهند کرد.

#### ◀ رادیو کردی در ایران

در ایران، ابتدا برنامه‌ی کردی از رادیو تهران [رادیو ایران کنونی] پخش گردید، آن هم پس از ۷ سال بعد از تأسیس رادیو کردی در کشور عراق.

به این ترتیب چهارمین رادیوی کردی در جهان آغاز به کار کرد، که در آغاز

#### ◀ به پیشنهاد پروفیسور توفیق

وهیبی رجبل نامدار فرهنگی و سیاسی [از کردهای عراقی] دو سال پس از تأسیس رادیوی کردی عراق، دولت انگلیس از طریق یک فرستنده‌ی رادیویی که در بندر یافا واقع در فلسطین تأسیس کرده بود به پخش روزانه برنامه کردی پرداخت.

نیمساعت و سپس یکساعت روزانه پخش می‌گردید. برنامه شامل اخبار، تفسیر خبر، موسیقی، ادبیات کردی و شعر خوانی بود. این برنامه در سال ۱۳۳۵ تعطیل گردید.

اما در کرمانشاه در سال ۱۳۲۵ توسط ستاد لشکر مستقر در این شهر از طریق یک دستگاه بیسیم نظامی بر روی موج متوسط ردیف ۲۰۰ متر، یکشنبه شب‌ها از ساعت ۲۰ به مدت یکساعت و نیم تا دو ساعت یک برنامه رادیویی پخش می‌گردید. این برنامه عموماً توسط استوار یکم عطاالله عطایی اجرا می‌شد و شامل یک بخش خبری بود که غالباً رویدادها و خبرهای مربوط به لشکر کرمانشاه را در برمی‌گرفت و هدف از آن اطلاع‌رسانی از فعالیت‌های لشکر مزبور بود.

بخش دیگر برنامه موسیقی بود که در



مید یازندی (گوینده خبر سورانی) و سید عزیز علوی (گوینده خبر کرمانجی) - (سال ۱۳۴۲)

پادشاهی ایران گردید، با رواج ناسیونالیسم ایران اما در واقع فارس مداری همراه بود. بر حذر داشتن عشایر و ایلات از پوشیدن لباس‌های سنتی و محلی و هدایت و تشویق آنان به سخن گفتن با کودکان خویش به زبان فارسی به جای زبان‌های بومی، سرآغاز فارس مداری و ترویج ناسیونالیسم رضاخان بود، به این امید که فرهنگ و زبان‌های دیگر در ایران محو و نابود گردد.

بی‌گمان شرح و یادآوری ترفندهای به کارگرفته شده در این مورد خارج از بحث ما بوده و تنها به این نکته اشاره می‌نمایم که مثلاً

نوازندگانی بود که با رادیوی لشکر همکاری داشت و علاوه بر آن با گروهی که هر از چندگاه به اجرای یک نمایشنامه‌ی رادیویی در این رادیو می‌پرداختند مشارکت می‌نمود.

گروه نمایش عبارت بودند از سرهنگ ناظری، جواد گیتی‌آرا، حشمت‌الله مسنن، استوار یکم شعبان حاج علی‌اکبری، محمد کمانگر و خانم‌ها سعدوند و معاونی.

رادیوی لشکر پس از آغاز به کار رادیوی کرمانشاه و تأسیس اداره انتشارات و رادیو در سال ۱۳۳۷ تعطیل گردید.

اما در باره‌ی برنامه‌های که به زبان کردی

به زبان مادری خویش محروم بودند.

احساسات قومی و در کنار آن محرومیت از تحصیل به زبان خویش، موجب سربر آوردن خواسته‌ی جدیدی در مناطق دارای زبان‌های غیرفارسی گردید به نام برخورداری از «آموزش زبان مادری» که حکومت به شدت با آن برخورد می‌کرد.

در همین رابطه می‌بینیم به دنبال جنگ جهانی دوم و ادامه‌ی اشغال مناطق مرزی ایران و اعلام جمهوری‌های کردستان و آذربایجان، آموزش زبان‌های کردی و آذری در آن مناطق آغاز گردید. اما پس از استقرار مجدد حاکمیت نظام شاهنشاهی در آن مناطق، از ادامه‌ی این امر جلوگیری گردید.

در واقع اصرار حکومت پهلوی در ممنوعیت تحصیل و جلوگیری از سوادآموزی به زبان مادری، موجب محرومیت جامعه‌ی کردزبان ایرانی از شناخت و به کارگیری زبان خویش در بیان مکتوبات قلبی و تولید آثار مکتوب فرهنگی شد. اما علیرغم خواسته‌های نظام حکومتی بر تداوم چنین روشی که مغایر با حقوق

◀ دولت فرانسه نیز توسط دکتر کامران بدرخان در بیروت نسبت به تأسیس و راه‌اندازی رادیویی به زبان کردی اقدام کرد و به این ترتیب تقریباً همزمان با هم در سه نقطه از جهان سه رادیوی کردی به وجود آمد.

اولیه‌ی انسانی است، تأسیس رادیوی کردزبان در ایران برخلاف اهدافی که مسئولان حکومتی به دنبال آن بودند، فرصت مغتنمی بود که حضورش اندک‌اندک توانست رسالت خطیر و تاریخی خود را آن گونه که عوامل اجرایی و تشکیل دهنده‌ی آن در نظر داشتند در جهت اعتلای فرهنگ و رشد زبان کردی به انجام برساند.

آنچه اهمیت داشت، این بود که رادیوی کردی ایران که از شهر کرمشان اداره و پخش می‌گردید صدایش به همه جا می‌رسید و در داخل و خارج از کشور مخاطبان فراوانی به دست آورده بود.

آن صدا را هر کردزبانی صدای خویش می‌پنداشت، زیرا هر روز از طریق آن رسانه، بسیاری از اشعار شاعران نامدار کرد توسط مجریان خوش صدا و شیرین بیان خوانده می‌شد، آن هم به بهترین شیوه‌ی اجرا و تنظیم رادیویی.

غزلیات و قطعاتی از شاعرانی که مجموعه‌های اشعارشان در کشورهای گوناگون منطقه به چاپ رسیده اما داشتن آن کتاب‌ها در رژیم شاه جرم و مجازاتش چندسال زندان بود، روزانه به همراه شرح احوال و زندگانی سرایندگان به آسانی از طریق رادیوی کردی در اختیار مردم علاقمند قرار می‌گرفت.

شعر، ترانه و مطالب تاریخی و فرهنگی، گفتارهای اجتماعی و اخبار بخشی از برنامه‌های رادیوی کردی بود. در آن سال‌ها با آن که

در مناطق کردنشین کشور و از جمله روستاها نیز در دوران حکومت رضاخان تابلوهایی را در اماکن عمومی نصب کرده بودند که در آن مردم تشویق می‌گردیدند با کودکانشان به زبان فارسی سخن بگویند و از زبان کردی دوری بجویند.

ضمناً در فرهنگ عمومی آن زمان، فارس بودن را نوعی تفاخر و اشرافیت و رجحان بر دیگر قوم‌های ایرانی جلوه می‌دادند به گونه‌ای که غیرفارس همانند شهروند درجه‌ی دو به حساب آید.

با رفتن رضاخان ترفندهای مربوط به حذف فرهنگ و زبان غیرفارس تقریباً به فراموشی سپرده شد. اما تبعات و آثار منفی به جا مانده از آن تعصب جاهلانه موجب پیدایش احساسات قومی در میان مردمان دارای فرهنگ و زبان غیرفارسی گردید. مثلاً در کردستان ایران شاعران محلی از قدیم‌الایام در کنار سرایش به زبان خویش، اشعاری به زبان‌های فارسی و عربی نیز از خود به یادگار گذاشته‌اند، اما پس از رواج ناسیونالیسم رضاخانی شعر سرودن و نوشتن به زبان کردی عمومیت بیشتری یافت و سرایش به زبان فارسی تقریباً متروک گردید.

آن روزها در کشتور همسایه‌ی ما عراق در مناطق کردنشین، آموزش زبان کردی آغاز شده بود و فرزندان کرد در مدارس به زبان خویش به تحصیل اشتغال داشتند اما در ایران با آنکه کردها جمعیت بیشتری از کردهای عراقی داشتند از تحصیل



محمد طاهر سیدزاده هاشمی  
نویسنده و وارثی فان (۱۳۵۱-۱۳۵۸)



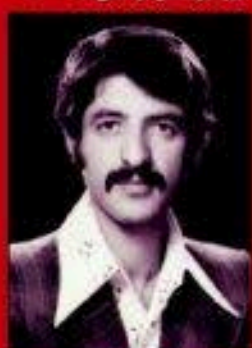
ملا محمد رییعی  
مجری برنامه‌های مذهبی (۱۳۵۱-۱۳۵۸)



شیخ امین قشبدی  
مترجم و کارشناس (۱۳۴۶-۱۳۵۱)



جلال نفیسی  
مجری بخش کرمشانی (۱۳۵۱-۱۳۵۶)



اشرف کرمشاهی  
نویسنده و مجری برنامه لاولان (۱۳۵۱)



عزیزه نافع قنبری  
گوینده (۱۳۴۶-۱۳۵۹)



بهزاد  
گوینده (۱۳۵۹-۱۳۵۹)



پروین مشیروزیری  
گوینده (۱۳۴۴-۱۳۵۲)



یوسف هطری  
مجری برنامه پادشاهی سروهای بهمان  
(۱۳۴۶-۱۳۵۲)



جلیل قاسمیان  
تهیه کننده (۱۳۵۱-۱۳۵۹)

خوبش متمایز کرده و موجب توجه و علاقمندی مخاطبان گردیده بود، تهیه و پخش برنامه‌هایی در شناساندن و بازگویی زندگی‌نامه و شرح احوال رجال و بزرگان کردستان بود که بخشی از آنها به صورت نمایشنامه و سریال‌های داستان شب اجرا می‌گردید.

ضمناً این رادیو به همت دست‌اندرکاران خوبش، برخلاف سیاست‌های اعمال شده از سوی رژیم حاکم وقت ایران، حرکت‌ها و نهضت‌های انقلابی کردستان را ارج نهاده و به نیکی و با احترام از آنها یاد می‌کرد. در مقایسه با دیگر رادیوها در سایر کشورها و از جمله رادیوی ایروان که روزانه از ارمنستان وابسته به اتحاد جماهیر شوروی سابق پخش می‌گردید این تمایز به خوبی در یادها مانده است. زیرا رادیوی کردی ایروان به علت حمایت‌های بی‌دریغ رهبران شوروی سابق از رژیم‌های حاکم بر عراق به نحو خصمانه و نامناسبی نهضت انقلابی کردستان عراق به رهبری بارزاتی را مورد حمله و انتقاد قرار می‌داد در حالیکه رادیوی کردی کرمانشاه به نوعی تبدیل به صدای آزادیخواهی نهضت مزبور شده بود. برنامه‌هایی همچون «پوسته‌ی گویگره‌کان» [پیام‌های شنوندگان] عموماً در خدمت خانواده‌ی پیشمرگان کرد بود که در اردوگاه‌های مستقر در کرمانشاه و نقاط دیگر اسکان یافته بودند.

بی‌گمان این نکته افتخار بزرگی است که محبت و دوستی فوق‌العاده‌ی شنوندگان را در

قدم‌های اولیه برداشته شده بود، اما کم‌کم آن حرکت توانست راه خود را بیابد و در خدمت مردم کرد درآید. تعداد روزافزون نامه‌های ارسالی شنوندگان که اداره‌ی پست کرمانشاه را به علت کثرت مستأصل کرده و توزیع آنها را خارج از حوصله و وظیفه‌ی نامه‌رسان‌ها اعلام می‌کرد، تأییدی بر این ادعا است.

می‌توان گفت رادیوی کردی در آن سالها، جلوه‌گاه تجلی احساساتی بود که سالیان درازی بر بیان آن مهر ممنوعیت نقش بسته بود.

این رسانه در حیات ۲۵ ساله‌ی خود توانست خدمات فراوانی انجام دهد و سهم قابل توجهی در حفظ و به‌کارگیری زبان کردی، در میان مخاطبان خوبش داشته باشد. این ایام و بخصوص ده ساله‌ی پایانی را سالهای رشد و بالندگی و بهره‌گیری از تجارب چندین ساله‌ی خدمت رادیو کردی باید به حساب آورد که در این دوران در مجموع زبده‌ترین چهره‌ها در تخصص‌های گوناگون به انجام وظیفه می‌پرداختند.

◀ با رفتن رضاخان طرفندهای مربوط به حذف فرهنگ و زبان غیرفارس تقریباً به فراموشی سپرده شد. اما تبعات و آثار منفی به جا مانده از آن تعصب جاهلانه موجب پیدایش احساسات قومی در میان مردمان دارای فرهنگ و زبان غیرفارسی گردید.

ادامه‌ی بی‌وقفه‌ی برنامه‌ها و نشر مطالب به زبان کردی در طول روز و شب در تمام گستره‌ی منطقه موجب پالایش زبان محاوره‌ای و نیز به کارگیری و ترویج واژه‌ها، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها و استفاده‌ی مجدد از واژه‌های فراموش شده و متروک در زبان کردی گردید.

در عرصه‌ی هنر، اجرای نمایش نامه‌های رادیویی به نسل جوان نشان داد که می‌توان به زبان کردی به اجرای نمایش پرداخت، از طرف دیگر بسیاری را به نوشتن نمایش نامه و داستان نویسی به زبان کردی تشویق کرد، به گونه‌ای که در هر سال ده‌ها داستان و نمایش نامه توسط شنوندگان به رادیو ارسال می‌گردید. شعر و موسیقی در رادیو کردی و تحولات ناشی در این هنر خود داستانی دارد که شرح آن کتابی خواهد شد و از حوصله‌ی این گفتار خارج است.

تنها اشاره به این نکته را لازم می‌دانم که اگر این رادیو نمی‌بود، آن همه جوان مستعد و خوش صدا که صداهای تراشیده‌ی خاطرهای گریز کردی را خوانده‌اند، ناچار پا در راه خوانندگان کاباره‌های نهاد و به تقلید از آنها می‌پرداختند.

مسئله‌ی دیگری که این رادیو را از دیگر رادیوهای هم‌زبان



بی داشته است.

در یک کلام می‌توان گفت: رادیوی کردی ایران که از کرمانشان پخش می‌گردید در طول یک ربع قرن عمر خود، آن شد که می‌خواستند بلکه آن شد که می‌خواستیم. آن عزیزانی که در این رسانه انجام وظیفه می‌کردند، همگی از یک هدف پیروی کردند آن هم خدمت به فرهنگ و زبان و رشد و اعتلای آن بود. حال که مشغول نگارش این ستور می‌باشم به یاد می‌آورم که در آن ایام همه چیز بر وفق مراد

◀ تعداد روزافزون نامه‌های ارسالی شنوندگان اداره‌ی پست کرمانشان را مستأصل کرده بود بنابراین و توزیع آنها را خارج از حوصله و وظیفه‌ی نامه‌رسان‌ها اعلام کردند.

نبوده و مشکلات و موانع هم کم نبوده است. از جمله در هنگامه‌ی برگزاری مراسم مربوط به جشن‌های شاهنشاهی از پخش و استفاده از موسیقی و ترانه‌های شاد در برنامه‌ها خودداری می‌کردیم و عموماً در آن روزها الحان و نواهای غیرریتمیک و سنگین که عموماً فاقد موزیک هم بودند مانند: هوره، سیاچمانه، حیران و لاوک را پخش می‌کردیم تا به این طریق عدم همدلی و همراهی خود را نسبت به آن مراسم به شنوندگان خویش انتقال داده باشیم، و از

طرف دیگر فضای عمومی برنامه‌ها شاد نباشند.

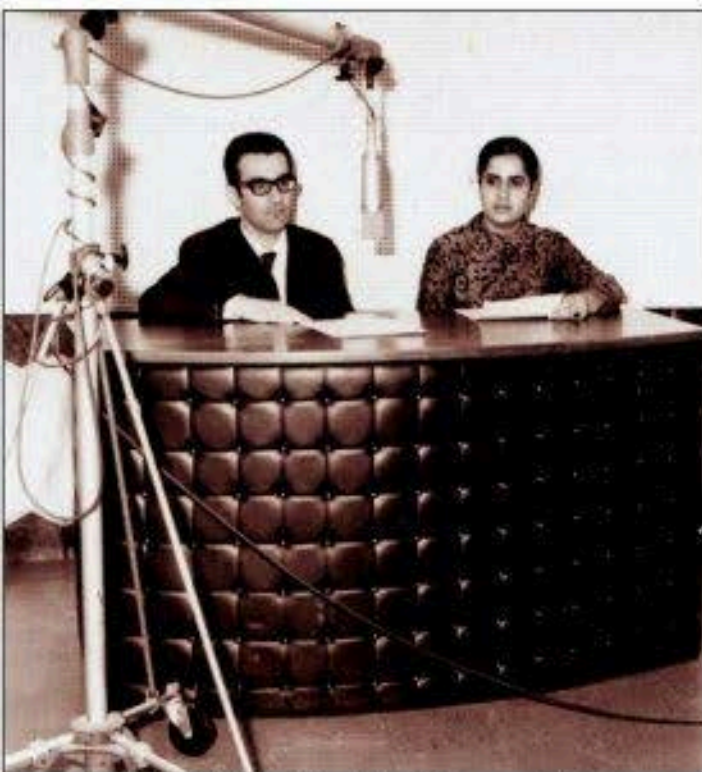
مدیر کل وقت که توسط راویان از جریان آگه شده بود، به قصد مجازات و تنبیه، قضیه را طور دیگری به سازمان امنیت کرمانشان گزارش کرده و در یک سناریوی ساختگی من و آقای مهندس میرآفتاب، معاون فنی اداره و آقای

مقیم مسئول برق فرستنده و آقای ایرج سلیمی صدابردار پخش رادیو را به عنوان افراد توطئه‌گر که قصد اختلال در زمان پخش (بیانات ملوکانه) را دارند به ساواک معرفی کرده بود. ما چهار نفر توسط ساواک بازداشت و تحت بازجویی قرار گرفتیم. تحقیقات و بازجویی بسیار شدید و بی‌امان بود اما در برابر پاسخ‌های ما نیز صریح و شفاف و صادقانه بود، به طوری که دفاعیات و ایستادگی قاطعانه در برابر دروغ‌گویی مدیر کل شاکی توانست مسئولان ساواک را با واقعیت قضیه مواجه سازد. بالاخره رئیس ساواک کرمانشان سناریوی تنظیمی مدیر کل را خیال‌بافی نام نهاد و اجازه داد بر سر کارهایمان بازگردیم.

در پایان این گفتار نقل خاطره‌ای را خالی از لطف نمی‌دانم: چند سال پیش در دیداری از کشور ترکیه، در شهر استانبول به مغازه‌ای وارد و

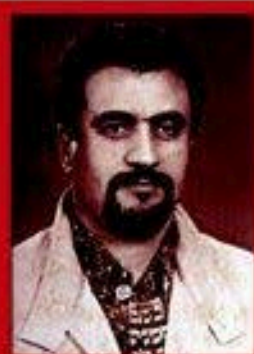
متوجه شدم که فروشنده از کرده‌های آن کشور می‌باشد.

ضمن صحبت پرسید: از کجا آمده‌ای؟ گفتم: از ایران و از شهر کرمانشان. با شنیدن نام کرمانشان چهره‌ی فروشنده درخشید و گفت: «کرمانشان»؟ گفتم: بلی کرمانشان، شما آن جا را دیده‌اید؟ گفت: خیر، پدرم عاشق کرمانشان

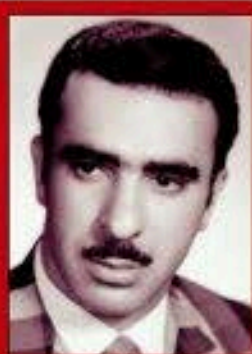


عزیزه نافی و محمد گمانگر در اجرای برنامه‌ی ناله کوک (سال ۱۳۲۶)

بود، آخر او شنونده‌ی رادیوی کردی آنجا بود... «ده‌نگیت نیرانه پشکا کوردی ژ کرمانشان» درسته؟ با خوشحالی در حالی که بغض گلویم را می‌فشرد گفتم: بله همین طور



اسمان الله‌الخوان  
نویسنده و ترانه‌سرا (۱۳۵۱-۱۳۵۴)



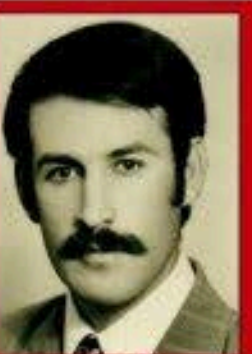
امیر الله‌الخوان  
تهیه‌کننده (۱۳۵۲-۱۳۵۹)



رحیم الله‌الخوان  
گوینده و مترجم خیر (۱۳۵۲-۱۳۵۹)



اسماعیل الله‌الخوان  
نویسنده برنامه سرودهای ایران (۱۳۵۱-۱۳۵۴)



کمال الله‌الخوان  
هنرگری با برنامه کشتو گل (۱۳۵۱-۱۳۵۸)

خوبی داشته‌ام، شاید نوعی غرور از گفته‌هایی که شنیده بودم در من به وجود آمده بود. سالهای خدمتم را در رادیو کردی از نظر می‌گذراندم، همهی همکاران را به یاد می‌آوردم، آن همه تلاش و اخلاص ۴، به راستی اگر در آن سالها جشنواره و جوایزی در کار نبود، آنچه آن روز در آن فروشگاه استانبول شنیده بودم بزرگترین قدردانی و جایزه بود. چه پاداشی با ارزش‌تر از این که مخاطب اظهار رضایت کند، آن هم اینگونه رضایتی.



محمد گمانگر در مصاحبه با روستائیان منطقه مکریان، صدابردار هوشنگ چاوش سیاح - (سال ۱۳۴۲)

◀ رادیو کردی کرمانشاه در

حیات ۲۵ ساله‌ی خود توانست خدمات فراوانی انجام دهد و سهم قابل توجهی در حفظ و به کارگیری زبان کردی، در میان مخاطبان خویش در داخل و خارج از مرزهای ایران داشته باشد.

◀ پی نوشت

۱- هر هفته به مدت نیمساعت برنامه ای تحت عنوان «وهرن کوردی فیربین» [بیانید کردی بیاموزیم] از این رادیو پخش می شد که در آن با گویش های زبان کردی یک جمله ی یکسان بازگو می گردید و آنگاه براساس رسم الخط کردی شیوه ی نوشتن جملات گفته شده در آن ۳۰ دقیقه به منظور فراگیری شنوندگان شرح داده می شد.

گفتم: بله همه رفته اند، آن رادیو حالا دیگر برنامه ندارد.

گفت: رحمت خدابیر آن‌ها، زبان ما کردها را در برابر آن همه فشار کمالیزم و پیروانش حفظ کردند، ما زبان خویش را مدیون آن رادیو هستیم، آن عزیزان نگذاشتند ما زبان کردی را فراموش نماییم، آن دوران ترکیه موجودیت کردها را در کشور انکار می کرد و ما اجازه نداشتیم به زبان خویش در انتظار عمومی صحبت نماییم...

خداحافظی کرده و از مغازه بیرون آمدم، حالا هم نمی دانم چگونه فاصله‌ی مغازه تا هتل را پیمودم. در آنجا آنچه را از صحبت های آن فروشنده در خاطرم بجا مانده بود ثبت کردم. احساس می کردم روز بسیار

است.

گفت: شما آنها را می شناختید، آنها را دیده بودید، آن گویندگان را؟ گفتم: بله همهی آنها را می شناختم. مراد از آغوش گرفت و گفت به یاد پدرم شما را می بوسم، پدرم همیشه رادیوی کرمانشاه را گوش می کرد لو می گفت این‌ها معلم زبان ما می باشند. نام‌های آنان را دائماً تکرار می کرد: سیدعزیز علوی، مدیا زیند، بابان، محمت کامنگر، شوکت لاهون، عزیز سلطانی، حسین ناصحی .... شما واقعاً آنها را دیده بودید؟

گفتم: مطمئن باش همهی آنها را می شناختم.

گفت: فکر می کنم به رحمت حق رفته باشند، این طور نیست؟ پدرم ده سال است که فوت کرده.



منصور ارطالان  
بازیگر (۱۳۵۱-۱۳۵۲)

خان علی جلیلیان  
مستول ارشیو (۱۳۲۷-۱۳۵۸)

خلد علوی  
گوینده مترجم کیمانی (۱۳۵۸-۱۳۵۹)

صلاح‌الدین حسینی  
گوینده و مترجم (۱۳۵۱-۱۳۵۹)

بدیع‌الزمان هاشمی  
کارشناس برنامه کشتو گل (۱۳۵۱-۱۳۵۸)

جوامع کرد زبان و فرآیند آن مطرح نکرده است؟! قطعاً نمی توان تصور کرد که نویسنده‌ی محترم از آن همه تلاش و فعالیت موثر و مثبت در خلق و ارائه‌ی یک برنامه‌ی ۱۲ ساعته‌ی رادیویی به زبان کردی که شنوندگان بیشماری در بسیاری از کشورهای جهان داشته است بی خبر بوده باشد، حال چرا به این مسأله نپرداخته است بر ما روشن نیست.

امید آنکه در گردآوری و انتقال اطلاعات و آگاهیها دقت و امانت را از یاد نبرد.

\*\*\*

یادآوری این نکته را ضروری می دانم که ذکر تاریخ در زیر عکس‌ها مربوط به دوران اشتغال افراد مزبور نبوده بلکه نشانه‌ی دوران موقت همکاری این عزیزان را دارد. ضمناً مجموع همکاران رادیو کردی تنها افرادی که عکس آنها را چاپ کرده‌ایم نمی باشد بسیاری از عزیزان که در کرمانشاه و دیگر شهرها از جمله تهران با این رادیو همکاری داشته‌اند عکس آنها در دسترس نبود، یادشان گرامی باد.

◀ اگر این رادیو نمی بود، آن همه جوان مستعد و خوش صدا که صدها ترانه‌ی خاطره انگیز کردی را خوانده‌اند، ناچار پا در راه خوانندگان کاباره‌ای نهاده و به تقلید از آنها می پرداختند.

ترجمه‌ی آقایان کمال خالق پناه و آرام کریمی چاپ گردید که در معرفی مقالات عنوان می گردد:

«مقاله‌ی امیر حسن پور با عنوان تکوین فرهنگ رسانه‌ای کرد جدی ترین و گسترده ترین مطالعه ایست که به بررسی یکی از حوزه‌های خرد مطالعاتی فرآیندهای تغییر فرهنگی در جامعه‌ی کردستان، یعنی رشد و گسترش فرهنگ رسانه‌ای کرد می پردازد».

اما جای تعجب است که نویسنده‌ی مقاله برنامه‌هایی را که توسط مراکز نظامی و از طریق بی سیم‌های ارتش پخش می گردیده ذکر کرده اما هیچگونه اشاره‌ای به رادیوی کردی که از کرمانشاه پخش می گردیده به میان نیاورده و تأثیر انکار ناپذیر آن رادیو را در فرهنگ

به این ترتیب بسیاری از شنوندگان آموختند که نامه‌هایشان را به زبان کردی و براساس رسم الخط آن بنویسند.

۲- برنامه‌هایی چون «تاپو و بوو مه لیل»، «گلزاری نه‌ده‌ب»، «کاروان شعر و موسیقی»، «هه‌وارگه‌ی دلان»، «ناله کۆک» و ...

۳- لازم به یادآوری است که پیش از آن تاریخ در سال ۱۳۳۹ نویسنده‌ی این سطور برنامه‌ای بنام «وت و ویزی کومه لایه‌تی» را به طور هفتگی به مدت ۱۵ دقیقه نوشته و اجرا می نمود که در آن تیپ‌های مختلف نمایش داده می شد. و پس از آن برنامه‌ها، نمایشنامه‌ی رادیویی «نوری در تاریکی» نوشته‌ی آقای فریدون سالکی، ترجمه‌ی آقای ولی کامرانی و تنظیم و کارگردانی محمد کمانگر به مدت نیمساعت پخش گردید که باید آن را اولین قدم در عرصه‌ی نمایش رادیویی به زبان کردی به حساب آورد.

۴- تابستان ۱۳۸۳ در شماره‌ی دوم گاهنامه‌ی نویسا مقاله‌ای تحت عنوان «تکوین فرهنگ رسانه‌ای کرد» نوشته‌ی آقای امیر حسن پور



نشسته از راست به چپ: عمر خسروی، کامل حیدری، رحیم سهرابی، محمد کمانگر، ناصر علوی  
ایستاده: شعبانی، جلیل قاسمیان، اسماعیل حسینی، خان علی جلیلیان - محوطه ساختمان رادیو کردی کرمانشاه - سال ۱۳۵۸



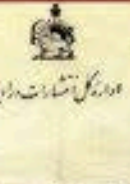
وزارت اطلاعات و روابط عمومی  
جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت: ۱۶۴۴۳۸۸  
تاریخ ثبت: ۱۹۰۴۰۴  
پست: ۱۱۳۶۵

آقای محمد بهرامی کانگر

متابجه پیشنهاد مورخ ۹۶/۷/۲۱ اداره رادو بموجب این ابلاغ متنا با امنیت داده میشود که برای تهیه تیراژه های محلی جهت پیش از رادو کروماتو شاه بدت ۷- روز ارتابخ ۹۶/۲/۶ بکرستان و زراشته مسانرت تعالیه ، هزینه سفرو فوق العاده با امنیت شماره بر مقررات ارسال اختیارات بموجب این اداره کل قابل پرداخت میباشد مقتضی است تاریخ حرکت و مراجعت بنموده کار خود را کتبا گزارش نماید .

مدیرکل اطلاعات استان کرمانشاهان - فریبرز انجرا بر احمسی



وزارت اطلاعات و روابط عمومی  
جمهوری اسلامی ایران

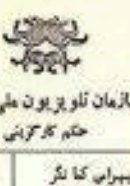
شماره ثبت: ۱۶۴۴۳۸۸  
تاریخ ثبت: ۱۹۰۴۰۴  
پست: ۱۱۳۶۵

رأست ستاد بزرگ ارتشگران - فرماندهی نیروی زمینی  
آقای محمد بهرامی کانگر تهیه کننده و تهیه برنامه های رده رادیسو  
کرمانشاه انجرا بدت مسانرت انجرا رده و در حله عملیاتی لشکر ۸ ارتشگران  
مقتضی است تمام و تیراژه است چون رادو و کرمانشاه برای بر تیراژه های رده و بر تیراژه  
نابند است خواننده است دستور ترکانه پس از پایان چکر ماه خدمت در صرف  
تیراژه رایه لشکر ۷ کرمانشاه منتقل کنند تا ضمن خدمت در قسمت انتظامات آن لشکر  
رادو و کرمانشاه نیز از وجود او استفاده کند /

اداره کل اطلاعات و روابط عمومی  
تاریخ ثبت: ۱۶۴۴۳۸۸  
پست: ۱۱۳۶۵

لشکر ۸ ارتشگران - حله عملیاتی - گردان ۱ - گردان ۱۱ ارسال  
مکروه

مدیرکل اطلاعات و روابط عمومی  
فریبرز انجرا بر احمسی




وزارت اطلاعات و روابط عمومی  
جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت: ۱۶۴۴۳۸۸  
تاریخ ثبت: ۱۹۰۴۰۴  
پست: ۱۱۳۶۵

سازمان تلویزیون ملی ایران  
حکام کارگرنی

نام خانوادگی: بهرامی کانگر تاریخ تولد: ۱۳۲۱ جنسیت: <input type="checkbox"/> زن <input checked="" type="checkbox"/> مرد <input type="checkbox"/> متاهل <input checked="" type="checkbox"/> مجرد	محل خدمت: رادو پورتویون استان کرمانشاهان مرکز کرمانشاه تاریخ اخراج: بیست و پنجم خرداد ماه ۱۳۸۱ تاریخ شروع خدمت: ۱۳۶۰	نام: محمد بهرامی کانگر تاریخ تولد: ۱۳۲۱ جنسیت: <input type="checkbox"/> زن <input checked="" type="checkbox"/> مرد <input type="checkbox"/> متاهل <input checked="" type="checkbox"/> مجرد
شرح: حکم: تبلیغات		
عنوان اداره روابط عمومی اداره کل اطلاعات کرمانشاه کرمانشاه گروه ۳ پایه ۷۷۲۰۰ ریال مجموع مزایای سپهبد مجموع کل حقوق و مزایای دو پایه هزار و بیست و بیست ریال	عنوان: معاون اداره روابط عمومی اداره کل اطلاعات کرمانشاه کرمانشاه گروه ۳ پایه ۷۷۲۰۰ ریال مجموع مزایای سپهبد مجموع کل حقوق و مزایای دو پایه هزار و بیست و بیست ریال	عنوان: معاون اداره روابط عمومی اداره کل اطلاعات کرمانشاه کرمانشاه گروه ۳ پایه ۷۷۲۰۰ ریال مجموع مزایای سپهبد مجموع کل حقوق و مزایای دو پایه هزار و بیست و بیست ریال
نوع استخدام: <input checked="" type="checkbox"/> دائم <input type="checkbox"/> موقت <input type="checkbox"/> تمام وقت <input type="checkbox"/> نیمه وقت		
پرداخت اعتبارات و مطالبات: ریال اعتبارات پرداخت خواهد شد.		
ملاحظات: در باره بران تامین تشکیل سازمان رادو پورتویون آقای محمد بهرامی کانگر این سازمان منتقل و هدایت میشود . طبق تامین اعتبارات کلیه از کل در اختیار ایشان کسبه خواهد بود. بازبینی دولت مخفی میشود . پنجج آنکه مبلغ ۷۷۲۰۰ ریال از حقوق نامورده حقوق گروهها به طبق مقررات تامین اعتبارات کشوری است .		
سرپرست سازمان تلویزیون ملی ایران نام و نام خانوادگی: فریبرز انجرا بر احمسی - جیانگ نسیمی سمت: مستقیم / فریبرز انجرا بر احمسی		



وزارت اطلاعات و روابط عمومی  
جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت: ۱۶۴۴۳۸۸  
تاریخ ثبت: ۱۹۰۴۰۴  
پست: ۱۱۳۶۵

وزارت اطلاعات

اداره کل اطلاعات و روابط عمومی کرمانشاهان

**محرمانه**

جناب آقای دکتر نسیمی معاون محترم وزارت اطلاعات

محترماً با استحضار عرض میگردد که مقرران برنامه کردی اظهار میدارند و مسامحت  
 ارتشگران میدهند در گذر شده روزانه تقریباً ۲۰۰۰ نفر از شنندگان داخل و خارج از کشور  
 برای برنامه کردی شمال می آمده است چند سال پیش بوفه یکم از کادربران در حال تمام  
 بودند از طرف وزارتخانه شعور دستور داده میشود که در برنامه کردی بنامه شنندگان  
 خارج از کشور جواب داده نشود بعد از مدت دستور بصورتی طی شده مقتضی شد کسر  
 داده میشود در جواب شنندگان ترکیه اسم کشورهای برده نشود بدقتی نزدیک مقتضی  
 عمل میشود در نتیجه برنامه بصورت نامطلوبی در میآید و مورد ایراد شنندگان واقع میشود  
 و سرانجام شنندگان ترکیه تقریباً ارتباط خود را با این برنامه قطع میکنند و این وضع  
 بهیچ عنوان تاکنون ادامه یافته است .

چون در آن زمان اوضاع و احوال خاصی بوده و احتمالاً ایجاد میگردد است که پس از  
 ترتیب عمل شود و اکنون آن درایت و مقدمات خاص این وقت است مقتضی است  
 برای تجدید روش برنامه کردی این اداره کل را مقرران برنامه کردی در برنامه کردی  
 باسم شنندگان مهم ترکیه بازگردد نام و محل آنها ترانه پخش شود و بدرخواست مسانرت  
 آنان جواب داده شود زیرا تصور نمیرود که اینکار بهیچوجه مقتضی خلاف ملحوظ باشد .  
 ضمناً این موضوع با ردیگرنی شماره ۵۳-۹۶/۷/۱۵ با استحضار رسیده است .

مدیرکل اطلاعات و روابط استان کرمانشاهان - فریبرز انجرا بر احمسی

## رادیو کردی کرمانشاه

اردشیر کشاورز

◀ اردشیر کشاورز متولد ۱۳۲۳ در شهر کرمانشاه، نویسنده و محقق فعالی که طی سالیان اخیر با تلاش وافر و صدای گرمش زبان مهجور کلهری را در منازل مردمان دیار خسرو شیرین جانی دوباره بخشیده است از وی تا کنون بیش از ۳۰ جلد کتاب و نزدیک به هزار مطلب، مقاله و گزارش ژورنالیستی و علمی منتشر گردیده است مطلب ذیل در خصوص رادیو کردی کرمانشاه و دیدگاهها، تجارب و خاطرات ایشان در این خصوص است.



جامعه دوستدار فرهنگ کرمانشاهانی تقدیم شده است. که کنکاشی بود پیرامون وضعیت و پیشینه رادیو کردی کرمانشاه، متضمن سیر حوادث جهانی مرتب بر روند رادیو، در این راستا توفیق رفیق راه شد تا از مصاحبت و گفتگوی صمیمی با هنرمندان ارزشمند قدیمی رادیو کرمانشاه روان شاد فیروز آجیلچی و همسر مکرمه ایشان شادروان هنرمند پیشکسوت سرکار خانم نسرین روانبخش زنگنه بهره‌های ارزنده‌ای نصیب شود، برای آن عزیز سعید، سلامت، بهروزی، تندرستی از دادار پاک مسألت دارد، مطالب پرشش

شده از این سرافرازان وادی هنر در جای خود بسیار مفید افتاد هرچند مطالب بسیار گسترده و مبسوط آقای کمانگر یعنی همان تاریخچه رادیو کردی کرمانشاه همه‌جانبه و وافی به مقصود می‌نماید و هر چند نظرات متفاوتی از جمله مقاله زنده باد سید لطیف هاشمی مطالب دیگری را مطرح می‌کند که قضاوت در خصوص صحت هر یک از این

دیدگاهها و ادعاها را به مردم بزرگوار واگذار می‌کنم، به هر حال آنچه از مباحث رادیو کردی کرمانشاه به یاد دارم مراحل از مراتب ارائه ی برنامه های مطلوب با گویش کرمانج شمال و گویش کردی مردم بافت قدیم کرمانشاه گویش کردی کلهری و گویش سورانی از شاخه‌های سوم و دوم زبان کردی بود که سالیان بسیاری با اجرای جناب شکراله خان بابان و ارائه ی مباحث علمی از جانب استاد بزرگوارمان جناب استاد دکتر ولی الله کامرانی و دیگرانی چند صفا بخش محافل و خانه‌های کرمانشاهیان بود که اهم مباحث مربوطه در مقاله جناب کمانگر آمده است. نکته شایان توجه دیگر اینکه رادیو کردی کرمانشاه مدت زمانی هم خود به عنوان یک ارگان منسجم در درون اداره کل رادیو و تلویزیون به مدیریت مرحوم روانشاد، استاد ملا محمد ربیعی به ارائه خدمت می‌پرداخت تا اینکه پدیده انقلاب شکوهمند اسلامی در سال ۱۳۵۷ به وقوع پیوست، چند سال پس از وقوع

خارج از یادنامه‌های کودکی که رادیو کرمانشاه با رادیو کردی کرمانشاه شب سه شنبه هر هفته در اندک زمان ممکن با گویش کردی متداول و رایج مردم بافت قدیم کرمانشاهان و نه آن گویشی که گویش اکثریت جامعه ی کرمانشاهانی یعنی گویش کردی کلهری از گونه‌های گویش شاخه سوم زبان کردی هست، برنامه‌هایی را ارائه می‌کرد و چه مطلوب می‌نمود.

آنچه می‌شنیدیم بدون اینکه اصولاً متوجه باشیم در چه مایه‌ای شنونده هستیم، چنان بود که رادیو کردی کرمانشاه عملاً شروع به کار کرده بود و آن یادمانه‌ها شاید در آخرین سالهای دهه سی به چهل بود و بعد از آن برنامه‌های رادیو کردی کرمانشاه با گویش کرمانج شمال شاخه اول زبان کردی مخاطبانی داشت که از میان آنان نه این قلم بلکه اکثریت جامعه کرد کرمانشاهانی از مفهوم آنچه می‌شنیدند عاید چندانی نمی‌بردند.

موضوع آن برنامه‌ها و شروع به کار رادیو کردی کرمانشاه به صورت مکتوب، مفصل و مشروح با بهره بخشی بالا و ممتاز توسط دوست گرانمایه و ارزشمند جناب آقای محمد کمانگر طی مقاله‌ای در شماره اول مجله کردستان ذیل مباحث تاریخچه رادیو کردی کرمانشاه و رادیو کردی آمده است. در همین راستا در سال ۱۳۸۰ چندین مقاله توسط صاحب این قلم طی چندین شماره در روزنامه باختر شهر کرمانشاه به عزیزان همشهری و

انقلاب برنامه‌های کردی رادیو کرمانشاه تقریباً قطع گردید. اما فکر می‌کنم در اواخر دهه ۶۰ هر شب یا هفته‌ای یک شب برنامه‌ای کردی به نام جوتیاران یا هم نام آن با گویش کردی کلهری پخش می‌شد. سال ۱۳۷۵ که نگارنده به عنوان نویسنده و

مرکز استان کرمانشاه) برنامه‌های کردی را با نام «دیار خوش نیشان» با تهیه کنندگی سرکار خانم پروانه رستگارفرد که خود از مردم کرد اورامان بود آغاز نمود. از نگارنده نیز خواسته شد به عنوان کارشناس برنامه‌های کردی و نویسنده‌ی

کرمانشاه طی ۵۰۰ سال اخیر واجد گویشوران اکثریت در میان جامعه‌ی کرد بوده و به عنوان گویش عام و غالب و محیا از پشوانه‌ی آکادمیکی نیز بهره‌مند بوده و هست. به هر تقدیر در هر هفته ۶ روز و برای هر روز یک موضوع انتخاب گردید که با تهیه‌ی تکست و ضبط مطالب محوریت موضوع یک ساعته‌ی برنامه را به کمک همکاران سامان بخشیم، قابل ذکر اینکه تا شروع برنامه‌های کردی دیار خوش نیشان تمامی نوشته‌های این قلم در رادیو کرمانشاه و در زمینه‌های کارشناسی و نگارش مطالب رادیویی که شیوه‌ای خاص دارد با زبان فارسی انجام می‌گرفت و مشتمل بود بر تاریخ، جغرافیا، جغرافیای تاریخی، جامعه‌شناسی شهری و عشایری و موضوعات متنوع و گوناگون دیگر. اما از سال ۱۳۸۲ و شروع به کار مجدد رادیو کردی کرمانشاه و ارائه‌ی محتوا و مطالب گردش کار برنامه‌ها با عنوان «دیار خوش نیشان» در هر روز ایام هفته غیر از جمعه‌ها و پخش سرود بسیار زیبا و عمیق (کرمانشاه شهر گورانی خوش نیشان) با آوای جذاب و بسیار روح بخش زنده یاد استاد حشمت‌الله لرنزاد و تنوع برنامه‌ها و اقبال آن از همان روزهای اولین شروع به کار تو گویشی روحی در کالبد اندیشه و تفکر جامعه‌ی ارزشمند کرد کرمانشاهانی و آحاد شهری و عشایری استان و نقاط همجوار چون استانهای ایلام، لرستان و کردستان و به تدریج مردم استانهایی از کشور عراق دمیده شده است چرا که مردم با تماسهای بسیار و مکرر هر روز بیشتر از روز خود قبل اشتیاق و تمایل خود را اعلام



◀ انتخاب گویش کردی کلهری به عنوان گویش مورد عمل برنامه‌های کردی مخالفان و موافقانی داشت که اینک نیز و همچنان این صف موجود و مشخص است.

کارشناس در صدای کرمانشاه که تحت مدیریت استاد محمود ظریفیان بود، مشغول کار شدم، دیگر از رادیو کردی نشانی نبود. با بازنشسته شدن ظریفیان در سال ۱۳۷۷ جناب محمد حسین ترکمن با عنوان مدیر تولید صدای جمهوری اسلامی ایران مرکز کرمانشاه وارد عرصه شد اما تا پایان سال ۱۳۸۱ همچنان خبری از اجرای برنامه‌های رادیو باگویشهای متنوع زبان کردی نبود اما از ابتدای سال ۱۳۸۲ و تعویض آقای کامیار و تصدی قنبری و تغییر برخی از کارکنان، مرکز کرمانشاه در تصدی حاجت الاسلام و المسلمین حاج خسروی (به عنوان معاونت صدای

بخشی از برنامه‌ها با گویش کردی همکاری نمایم. گو اینکه انتخاب گویش کردی کلهری به عنوان گویش مورد عمل برنامه‌های کردی مخالفان و موافقانی داشت که اینک نیز همچنان این صف بندی موجود و مشخص است. اما برنامه‌ها با همان گویش کردی کلهری از قوه به فعل درآمد در حالی که گویشهای دیگری در محدوده‌ی استان گویشوران قابل اعتناء و توجهی دارد. از جمله گویش اورامی و گوران - گویش سورانی جافی - گویش لکی - گویش فارسی کرمانشاهی و... گویش کردی کلهری در استان

ارسال پیام کتبی، سفر به کرمانشاه، معرفی از دفاتر مستقر در کرمانشاه مربوط به امام جلال و ملاقات با نگارنده از روند برنامه‌های کردی مورد بحث چنان استقبال کرده و حمایت می‌نمودند که می‌شد جوش عمیق و وسیعی از اقبال عام

بزرگوار و احاد جامعه شهری و عشایری با طرح مباحث متفاوت و گوناگون علمی، ضمن طرح پرسشها و مباحث مورد نظر خود خواستار معرفی و تشریح بیشتری از مراحل عمر کارشناس می‌شدند و این موضوع چنان روند رو به رشدی را طی

می‌کردند و با گذشت زمان بر تعداد مخاطبان افزوده می‌شد و در این میان یک روز هم به حضور زنده‌ی کارشناس یعنی صاحب این قلم اختصاص داده شد که با طرح مباحث گوناگون یک ساعت وقت برنامه‌ی همه‌روزه در خدمت مخاطبان بود، این روال که برنامه در هر روز حول موضوع جداگانه‌ای چرخش داشت، به زودی موجد و محرک بسیاری از همشهریان و شنوندگان تا جایی که صدای استان شنیده می‌شد گردید تا با طرح مسائل و مباحث مورد نظر خود برغنائی برنامه‌ها بیفزایند، مباحث مطروحه در هر روز عبارت است از آداب و رسوم، فرهنگ و موارد جانبی آن موسیقایی کردی با آواها و نواهای زاگرس - جغرافیای تاریخی - ایلات و عشایر - مشاهیر و نامداران کرمانشاهان - لباس - پوشاک، چیستان و... معرفی شاعران کردی گوی، بررسی پیشینه‌های قدمتی سرایش شعر کردی بر شعر فارسی بعد از اسلام قرائت اشعار کردی با گویشهای متنوع از زبان کردی و دهها مورد دیگر و افزون بر آن برنامه‌ی زنده که به صورت چرخشی به منصفی ظهور و بروز می‌رسید. گبرایی برنامه‌ها که کلاً حکایت از پختگی، تدبیر، مدیریت و کنترل موضوعات گوناگون از جانب تهیه‌کننده‌ی برنامه‌ها یعنی سرکارخانم پروانه رستگارفرد داشت. چنان جذبیهایی را موجب شد که به واقع امر وجود و زندگی کارشناس برنامه را در آمیزه‌ای از افسانه، حقیقت و واقعیت رویا، تخیل و گفتمانهای بسیار و دیگر قرار داد. براین اساس مخاطبان



گوشش کردی کله‌ری از دیرباز ۵۰۰ ساله‌ای در تاریخ واجد گویشوران اکثریت در میان جامعه‌ی کرد بوده و به عنوان گویش عام و غالب و محیا از پشتوانه‌ی آکادمیکی نیز بهره‌مند بوده و هست.

مردم بزرگوار کرد آن دیار و مناطق را حدث زد و امیدوار بود که یک نوع نشاط عمومی و همگانی در میان احاد جامعه‌ی کرد که آکنده از زندگی هیجان، شوق درونی و اشتیاق به استمرار و ادامه‌ی کار را فراهم آمده‌است، روال کار بر همین مبانی بدون احساس خستگی طی می‌شد که سرکارخانم رستگار فرجای خود را به تهیه‌کننده‌ی دیگری یعنی سرکار خانم شایسته چابکی و بعد از مدت کوتاهی به سرکارخانم سهیلا نصرتی تهیه‌کننده فعلی برنامه‌ها دادند، سرکار خانم چابکی آمده بود تا میزان

کرد که ضمن تسری در سطح استان و همانطوری که گفته شد افزونی مخاطبان و سیر تساعدی همه‌روزه موضوع برنامه‌های کردی دیار خوش نیشان از ورای مرزهای غربی کشور عبور کرده و بخشی از مناطق کردنشین کردستان شمالی و حواشی سرحدات غربی یعنی شهرهای خانقین، بعقوبه، دربندی خان، طاویل، بیاره، حلبچه، سلیمانیه، حتی اعتبار مقدسه و بغداد هم که صدای رادیو کردی و مطالب مباحث برنامه‌های دیار خوش نیشان را به طریقی استماع کرده، باتماس -

مخاطبان و تنوع و گونه‌گونی برنامه‌ی دیوار خوش نیشان را حتی از مقطع مدیریت، تدبیر و شایستگی سرکارخانم رستگارفرد افزایش دهد. و این نشانه‌ای بود که تحرکی عمیق در میان جامعه‌ی با عزت کرد پدید آمده‌است که به هر دلیل دولت مستعجل بود و اینک سرکار خانم

باید از تنوع صدای کارشناس و تعدد کارشناسان برخوردار باشد. ولذا کارشناسانی از اداره کل میراث فرهنگی و گردشگری، آموزش و پرورش، جهاد کشاورزی، انجام امر کارشناسی سه برنامه هفتگی را عهده دار شده و سه نوبت کارشناسی از شش نوبت کارشناسی پیشین

نگارنده که محتوای آن طرح پرسشهای متفاوت و پاسخ به سوال کنندگان بدون اینکه پرسش قبلاً بسویله‌ی کارشناس شنیده شده باشد، خود موجب اقبال عمومی چون روال گذشته بوده و در نهایت بنا به آنچه مشهود هست رضایت عمومی حاصل گردیده است، گو اینکه برابر اطلاعات مکتسبه از شهروندان و غیر آن برنامه‌ها متاسفانه از تب و تاب و جوشش یعنی ایام شروع به کار و مدیریت و تهیه کنندگی تصدی سرکارخانم رستگارفرد نیز افتاده و به اصطلاح از شور و هیجان برنامه‌ها کاسته شد و بر همین قیاس قطعاً از تعداد مخاطبان نیز کاسته شده بدون اینکه قصوری متوجه تهیه کننده‌ی کنونی یعنی سرکارخانم نصرتی باشد و اما می‌شود بسیاری موارد دیگر را دخیل و مرتبط دانست. غیر از برنامه‌های دیوارخوش نیشان، این قلم در بعد از ظهرهای هر روز و در چندسال گذشته مباحث رادیویی برنامه‌های کردی دیگری را با نام (دنگ کرمانشان) در کسوت کارشناسی عهده دار هستم که با تنوع فصول، گونه گونگی مباحث کارشناسی نیز فراهم می‌آید و از طرح مباحث جغرافیای تاریخی، سیر و سیاحت، جاذبه‌های گردشگری، میراث فرهنگی، مکانهای زیارتی و سیاحتی و مسائل و قضایای فرهنگ عمومی مردم استان، با کارشناسی لازم خوشوقت به خدمتگزاری آحاد جامعه‌ی خود می‌باشد. بدیهی است این برنامه‌ها نیز از توفیق و بهره‌ی بخش عمومی و تعدد بالای مخاطبان و اظهار رضایت و اقبال همگانی بهره‌مند بوده‌است.



همچنان به عهده این قلم بود و اما در تحولی دیگر نگارنده پذیرفت که به عنوان کارشناس مباحث زنده‌ی رادیو، فقط یک نوبت و در یک روز و برنامه یک ساعته در هر هفته در خدمت مخاطبان باشد. که این رویه تا کنون و همچنان تداوم دارد درحالی که برنامه‌های کارشناسی دچار افت و خیزهای چندمی شده و آن جهش پیشین را با آن کیفیت و محتوا از دست داده است و کارشناسان جز جلیل‌آهنگر نژاد مدرس دانشگاه و کارشناس ادبیات و شعر زبان کردی به صورت مستمر در رادیو حضور نمی‌یابند. برنامه‌ی زنده‌ی کارشناسی

◀ برنامه رادیو کردی کرمانشان در ورای مرزهای استانی و ملی مورد استقبال گسترده‌ی کردهای کردستان عراق نیز قرار گرفته است.

سهیلا نصرتی که او نیز کرد است و از تهیه کنندگان با سابقه و به‌زیروم و بافت و ماهیت برنامه‌ها آشنا و بر زبان و گویش و آداب و رسوم منطقه نیز آگاه و لیکن به زودی مشخص شد که تصمیم مرکز کشور بر این امر قرار گرفته است که برنامه‌های همه روزه

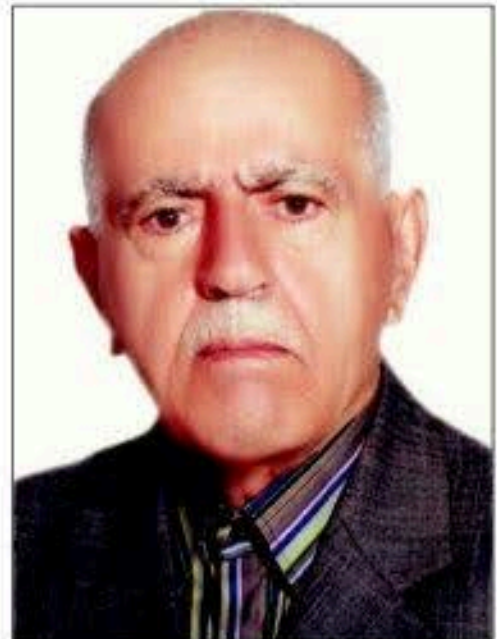


دکتر ولی الله کامرانی:

## زبان‌های کردی و فارسی درختان تنومندی از یک ریشه مشترک هستند

گفتگو از کامران گرمی

◀ ولی الله کامرانی متولد سال ۱۳۰۲ در روستای تازه آباد در ثلاث باباجانی است وی دارای مدرک دکترای تخصصی در رشته زبان و ادبیات عرب از دانشگاه آزاد اسلامی کرج و عضو هیات علمی دانشگاه مذکور است. کامرانی پیش از آن چندین دهه در کسوت معلمی در دبیرستانهای مختلف کرمانشاه تدریس کرده و در زمره اولین کسانی است که در رادیو کردی کرمانشاه به فعالیت فرهنگی پرداخته است و پایه‌گذار بخش سورانی این رادیو بوده است. آنچه در پی می‌آید مصاحبه‌ای کوتاه در خصوص سوابق و خاطراتش در رادیو کرمانشاه است.



شکل استودیو پیدا کند و از تزیینات و امکانات خبری نبود، فرستنده رادیو کرمانشاه در آغاز یک کیلو وات بود و تا مرز کردستان عراق را پوشش می‌داد، بعدها به دلیل توجه و استقبال زیادی که از این برنامه‌ها شد سطح پوشش برنامه به ۱۰۰ کیلو وات ارتقاء پیدا کرد. همکاری که در تهران بودند همزمان یک برنامه کردی با مدیریت شکراله خان بابان تأسیس کردند که بسیاری از مطالب را از همان گروه در تهران برای ما می‌فرستادند و ما پخش می‌کردیم. همکاری چون زهرا نائینی، آقای نیکیخت سنندجی، سیدعماد زاهدی کارمند ثبت احوال، آقای بلدی که هم اکنون در تهران است، همگی به صورت نیمه وقت همکاری می‌کردند و کسانی دیگر چون سید سعید حافدی، مرحوم سید محمد مسعودی، مرحوم استاد سید

توسط آقای فلسفی با من هماهنگی‌های لازم به عمل آمد بنابراین برنامه‌ای در حدود یک ساعت و نیم به زبان سورانی دایر شد. بیست دوم مهر ۱۳۳۷ به سمت گوینده و مترجم برنامه کردی اداره انتشارات رادیو استان پنجم با حق الزحمه جلسه‌ای ۶۵ ریال برای ۳۰ جلسه در ماه مشغول شدم. نیم ساعت از برنامه به ترانه‌های درخواستی شنوندگان اختصاص داشت که مرحوم حشمت خامه‌چی مسؤول آن بود، ترجمه اخبار و گفتار روز نیز برعهده من بود که برنامه به صورت زنده بود نه ضبطی، بقیه برنامه نیز اختصاص به مطالبی داشت که از تهران می‌فرستادند و ما هم ترجمه و پخش می‌کردیم. فضا و محیط رادیو طوری بود که اطرافش با گونی محکم می‌شد تا

مهر ۱۳۳۷ که دبیر بودم رادیو وجود نداشت هفته‌ای یک بار رادیو لشگر (برنامه ارتش) را پخش می‌کرد. روزی در مهرماه یکی از همکاران روحانی که دبیر دینی و عربی بود به نام افصح المتکلمین فلسفی به من گفت در کرمانشاه برنامه رادیو تأسیس می‌شود که بخشی از آن اختصاص به زبان کردی دارد و به من پیشنهاد داد تا برای برنامه کردی حضور داشته باشم، بنابراین باهم پیش مسؤل رادیو رفتیم، مسؤل رادیو گفت که برنامه‌های کردی پخش شده از رادیو به زبان کردی کرمانشاهی خواهد بود، من نپذیرفتم زیرا گفتم مقدم بر من تعدادی از دوستان هستند که به این زبان تسلط بیشتری دارند، اگر برنامه به زبان کردی سورانی باشد حاضر به همکاری خواهم بود. پس از مدتی صحبت، مسؤل مربوطه پذیرفت و

بود، زیرا همه با ذوق و علاقه آمده بودند و بنابراین تا پاسی از شب برای انجام بهتر کار تلاش می‌کردند.

از دست آوردهای رادیو کردی حداقل می‌توانم یک مثال بگویم، اوایلی که در کرمانشاه استخدام شدم، در خیابان با دوستم مشغول صحبت به زبان کردی بودیم اما او قصد داشت گفتگوی کردی را تبدیل به فارسی کند تا مردم فکر نکنند که ما کرد هستیم. اما بعدها به دلیل اهمیت یافتن برنامه رادیو کردی و استقبال زیادی که صورت گرفت

پرورش از این امر امتناع کردم و در نتیجه بعد از این سالهایی که در رادیو به طور قراردادی مشغول به خدمت بودم، قراردادم را تمدید نکردم چرا که آموزش و پرورش با روحیه‌ام سازگارتر بود.

کامرانی در مورد گفتن خاطره‌هایی از آن سالها کمی به فکر فرو می‌رود و می‌گوید طبیعت انسانی به گونه ای است که بیشتر تلخی‌ها، سختی‌ها و ناکامیها در ذهنش ماندگار است و خاطره‌های خوش و لذت بخش

حسین مسعودی (امام جمعه اهل سنت در کرمانشاه مسئول برنامه‌های مذهبی) محمدعلی ذبیحی دبیر و آقای محمد کمانگر (که از کسانی بود که علاقه فوق‌العاده به برنامه‌های کردی داشت، تا آنجا که ادامه‌دروسی را فدای برنامه‌های کردی کرد و خودش را در رادیو نشان داد و بعدها هم مسئول برنامه‌های کردی شد) در رادیو حضور داشتند. به مرور وقتی برنامه کردی موفقیت زیادی پیدا کرد به مرکز برنامه‌های کردی ایران و کرمانشاه تبدیل شد و از این ناحیه مناطق دیگری نیز تغذیه می‌شد و کسانی که در تهران مشغول به کار بودند به کرمانشاه انتقال یافتند و از این هیئت، هنرمند بزرگ حسن

#### ◀ بیست دوم مهر ۱۳۳۷ با

سمت گوینده و مترجم برنامه کردی اداره انتشارات رادیو استان پنجم با حق الزحمه جلسه‌ای ۶۵ ریال برای ۳۰ جلسه در ماه مشغول شدم.

زیرک نیز همراه ایشان بود. با رونق گرفتن کار، برنامه تبدیل به دو قسمت شد، کردی سورانی و کردی بادینانی (کردی شمال - شکاک) که اجراکنندگان کردی شکاک آقای سید عزیز علوی و مرحوم عزیز سلطانی بودند و کسانی چون (حسام الدین امین، اسعد سراج الدینی و همسرش به نام پروین مشیروزی) نیز همکاری می‌کردند. همکاری‌ها ادامه یافت تا دو سال بعد از انقلاب یعنی اوایل سال ۵۹ که پیشنهاد کردند یکسره به رادیو بروم اما با توجه به اشتغال در آموزش و



از راست به چپ: حسام امین، عزیز سلطانی، ولی کامرانی، احمد جلالی و محمد کمانگر (سال ۱۳۴۶)

کم کم این ذهنیت از بین رفت، زیرا در آن زمان فشار زیادی صورت می‌گرفت تا فارسی به عنوان زبان غالب اداری برگزیده شود و در نتیجه مردم طبیعتاً تحت تأثیر آن جو قرار می‌گرفتند.

نامه‌های زیادی از سوی شنوندگان در کردستان ایران، عراق و ترکیه برای برنامه ارسال می‌شد. که حاوی سوالات مختلفی در زمینه‌های

زندگی کمتر در ذهن و فکر انسان باقی می‌ماند اما با این وجود در زمانی که به کار در رادیو مشغول بودم یکی از همکاران همیشه به من می‌گفت که هیچوقت سوار ماشینت نمی‌شوم، زیرا ذهنت همزمان در دو مسؤلیت (آموزش و پرورش و رادیو) درگیر است لذا برای راندگی حضور ذهن کافی نداری. رادیو در آن سالها برای من و همکاران جالب

جمعی مردم از ارتباطات وسیع به این شکل امروزی محروم بودند و در جاهایی که این وسایل وجود داشت مردم روش استفاده از آنها را نمی‌دانستند، اما در حال حاضر هم رسانه‌ها گسترش پیدا کرده و هم مردم قابلیت استفاده از این وسایل را پیدا کرده‌اند، در حدود سالهای ۱۳۲۵ به بعد در کل منطقه روانسر و در هر پنج - شش روستایک رادیو وجود داشت ولی الان رسانه‌ها و وسایل سمعی و بصری به حدی فراوان است که قابل مقایسه با قبل نیست. و این باعث شده تا اگر ما مقایسه‌ای نسبت به وضعیت بچه‌های



◀ اگر ما مقایسه‌ای بین زبان کردی با زبانهای فارسی، عربی و ترکی داشته باشیم در می‌یابیم که بخش اعظم زبانهای کردی و فارسی با یکدیگر مشترک هستند اما زبان کردی با دو زبان ترکی و عربی کمترین اشتراکات را دارد پس باید گفت زبان‌های کردی و فارسی درختان تنومندی از یک ریشه مشترک هستند در شئون فرهنگی وضع هم همین‌طور است، من فکر می‌کنم اختلافی در بین این دو زبان نیست، این دو متداخل و مکمل یکدیگرند، نه متضاد و مخالف یکدیگر، بنابراین دلیلی ندارد که هیچگونه فشاری از یک طرف به عمل بیاید تا دیگری رشد نکند، این برخلاف طبیعت کار است.

امروزی با بچه‌های زمان قدیم بیندازیم به وضوح در می‌یابیم که بچه‌های امروزی خیلی باهوش‌ترند و قابلیت‌های زیادی نسبت به هم دوره‌ای‌های قبل از خود دارند و این به دلیل وجود و گسترش این امکانات است. از وجود این رسانه‌ها می‌توان برای اشاعه و توسعه فرهنگ و از جمله فرهنگ کردی استفاده نمود. من معتقدم به دلیل قابلیت‌هایی که در دل فرهنگ کردی و همچنین مردمان این خطه وجود دارد باید استفاده بهینه را به عمل آورد و این در توسعه فرهنگ به طور کلی خیلی مؤثر است.

کلمات می‌شود اگر ما مقایسه‌ای بین زبان کردی با زبانهای فارسی، عربی و ترکی داشته باشیم در می‌یابیم که بخش اعظم زبانهای کردی و فارسی با یکدیگر مشترک هستند اما زبان کردی با دو زبان ترکی و عربی کمترین اشتراکات را دارد پس باید گفت زبان‌های کردی و فارسی درختان تنومندی از یک ریشه مشترک هستند در شئون فرهنگی وضع هم همین‌طور است، من فکر می‌کنم اختلافی در بین این دو زبان نیست، این دو متداخل و مکمل یکدیگرند، نه متضاد و مخالف یکدیگر، بنابراین دلیلی ندارد که هیچگونه فشاری از یک طرف به عمل بیاید تا دیگری رشد نکند، این برخلاف طبیعت کار است.

در مورد نقش و اهمیت رسانه‌ها در دنیای حاضر نسبت به گذشته وی معتقد است که در گذشته به دلیل فقدان امکانات و وسایل ارتباطات

علمی، فرهنگی، مسائل روزمره زندگی و همچنین تقدیرها و تشکرهایی که از برنامه و همکاران می‌گرفت.

در مورد مقایسه فرهنگ و زبان کردی به مناطق مجاور دکنتر کامرانی می‌گوید که در کردستان عراق وضعیت با ایران متفاوت بود. در سالهای ۱۳۲۵ که من به کردستان عراق رفتم واقعاً نمی‌دیدم که یک کرد به زبان عربی نامه بنویسد، مکاتبات اداری و دوستانه به خط کردی بود اما در سال‌هایی که رئیس مدرسه بودم نامه‌ای از مرکز آمد مبنی بر اینکه در محیط کار باید به زبان رسمی فارسی صحبت شود اما بعدها ضرورت زمان اقتضاء کرد، حکومت ایران به این نتیجه رسیده که برنامه‌های رادیویی کردی را ایجاد کند که بسیار تاثیرگذار بود. رسم الخط کردی همان خط فارسی است با یکسری علائم اضافه‌ای که موجب بهتر خوانده شدن

# حسن زیرک در رادیو کرمانشاه

محمد کمانگر «همایون»

یکی از خوانندگان نامدار و محبوب کرد، حسن زیرک است که چند دهه پس از درگذشتش همچنان در یادها مانده و آنان که او را ندیده و سال‌ها پس از مرگش به دنیا آمده‌اند، با شنیدن صدایش به جمع علاقمندان و دوستان این هنرمند پیوسته‌اند.

در این مقال پرداختن به چگونگی صدا و سبک و شیوهی خوانندگی زیرک که از ویژگیهای خاصی برخوردار بوده و حائز اهمیت فراتر از آن است مورد نظر نیست و بیشتر به آن بخش از زندگی این خواننده پرداخته می‌شود که هنرش را در رادیو کردی عرضه داشته است.

آنچه من شخصاً از حسن زیرک در سال‌هایی که در کرمانشاه با رادیو کردی همکاری داشت در باره‌ی ایامی که هنوز به خوانندگی نپرداخته بود شنیدم اینست که در کودکی پدرش را از دست داده و مادرش که توانایی نگهداری و تربیت فرزندان را نداشته به ناچار تن به ازدواج مجدد می‌دهد، فرزندان و از جمله زیرک به مدرسه ترفه و جهت امرار معاش به کارگری می‌پردازند.

حسن در اوان نوجوانی و جوانی مشاغل گوناگونی را تجربه کرد و سرانجام روزی در حالیکه شاگرد راننده بوده و شوفر اصلی در اتومبیل حضور نداشته، به رانندگی می‌پردازد و از بخت بد قادر به کنترل اتومبیل نبوده و موجب قتل فردی می‌شود.

به این ترتیب حسن زیرک جوان، اتومبیل و صحنه‌ی قتل را رها کرده و مدتی خود را مخفی می‌کند اما سرانجام تسلیم می‌شود و بعد از آزادی از زندان از کشور خارج شده و راهی کشور عراق می‌گردد،



اولین سنگ قبر حسن زیرک که طی سال‌های اخیر تغییر یافت

کردستان انتقال می‌یابد، در همان اوان آقای عبدالله مفتی زاده از علاقمندان به صدای او از سنندج به بوکان می‌رود و به نامبرده توصیه می‌نماید به سنندج برود و در رادیوی آن شهرستان به اجرای برنامه بپردازد. زیرک در اردیبهشت همان سال به سنندج می‌رود و در آنجا به رادیوی آن شهرستان که زیرنظر لشکر ۶ کردستان اداره می‌شده است معرفی می‌گردد.

برگ عبور موقت مورخ ۳۷/۲/۲۲ که توسط رئیس ضد اطلاعات لشکر مزبور بنام حسن زیرک صادر شده است نشان از همکاری نامبرده با رادیوی مزبور و اجرای ترانه‌های کردی در برنامه‌های رادیوی یاد شده دارد.

همانگونه که به نظر می‌رسد نامه‌ی مورد اشاره، برگ عبور موقت است که ذکر جمله‌ی «تأصدور کارت رسمی» دل بر این امر می‌باشد که دست اندرکاران رادیو لشکر کردستان در صدد بوده‌اند زیرک را به عنوان خواننده در آن رادیو رسماً استخدام نمایند.

لازم به یادآوری است که کاک حسن در گفت و گوهایش با من بارها در تأیید این امر یاد آور می‌شد که مسئولان رادیو واقعاً قصد داشتند او را از بازگشت به عراق منصرف کرده و رسماً در آنجا به عنوان خواننده استخدام نمایند. علیرغم کلیه وعده و قولهایی که مسئولان رادیو داده بودند، زیرک پس از مدتی به بوکان باز می‌گردد، در آنجا بیشتر اوقاتش را اختصاص به دید و بازدید از دوستان و علاقمندان به صدایش داده و هر از چندگاه به مراسم عروسی‌های منطقه دعوت می‌شود و ضمن آن به اجرای برنامه می‌پردازد. اما در نهایت مصمم به بازگشت به عراق و ادامه‌ی کار در رادیوی



حسن زیرک در هتل شمال بغداد به عنوان گارسون استخدام می‌شود، در آن هتل که عموماً کردهای عراقی در آن سال‌ها از آن استفاده می‌کرده‌اند با حسن زیرک آشنا می‌گردند و این آشنایی زمینه‌ساز آغاز همکاری زیرک با رادیوی کردی بغداد می‌گردند.

جهت درصدد برمی‌آید مسافرت کوتاهی به زادگاهش انجام داده و اطلاعی کسب نماید.

نوروز سال ۱۳۳۷ برابر با مارس ۱۹۵۸ آن مجال حاصل شده و زیرک با کسب اجازه از مسئولان رادیو کردی بغداد، تصمیم به بازگشت به ایران می‌گیرد. او که هنگام ترک زادگاهش جوان گمنامی بود در ورود به بوکان مورد استقبال همشهریان خویش قرار می‌گیرد و بعد از اینکه توانسته شهرت و محبوبیتی کسب نماید و تبدیل به خواننده سرشناسی شده است، با خوشحالی و شادباش مردمی که به دیدنش می‌آمدند مواجه می‌شود.

خبر ورود حسن زیرک به بوکان، پس از چند روز به دیگر شهرها و مناطق

پس از ورود به کردستان در کمتر از یکسال آنجا را نیز ترک کرده و در شهر بغداد به کارگری مشغول می‌شود.

حسن در ضمن کار مدتی هم در یک قهوه‌خانه به شاگردی پرداخته و گاهی ترانه‌هایی را زمزمه می‌نماید که کارفرما او را به داشتن صدای خوب و توانایی در اجرای ترانه‌های کردی امیدوار می‌کند.

حسن زیرک سرانجام در هتل شمال بغداد به عنوان گارسون استخدام می‌شود، در آن هتل که عموماً کردهای عراقی در آن سال‌ها از آن استفاده می‌کرده‌اند با حسن زیرک آشنا می‌گردند و موجب آغاز همکاری زیرک با رادیوی کردی بغداد می‌گردند.

ورود این جوان خوش صدای کرد ایرانی به رادیو کردی بغداد هم زمان بوده است با سالهای آغازین ۱۹۵۰ میلادی که بنا به گفته‌ی خودش بنام آوران عرصه‌ی موسیقی کردی آن سال‌ها از جمله استادان: علی‌مردان،

حسن و محمدعارف جزیری، شمال صائب، طاهر توفیق، باکوری و قادر دیلان آشنا گردیده است.

او در همان سال‌های ابتدای فعالیت در رادیو بغداد مورد توجه شنوندگان قرار می‌گیرد و از آنجائیکه شناخت و تسلط خاصی بر ملودیها و ترانه‌های منطقه موکریان داشته و به اجرای آنها پرداخته بود توانسته است به خوبی علاقمندان به صدایش را جذب نموده و به شهرت برسد. حسن زیرک همیشه به این نکته تأکید داشت که در تمام آن سال‌ها هرگز صحنه‌ی قتل جوانی را که به زیر گرفته بود فراموش نکرده و احساس گناه در قتل جوان مزبور موجب عذاب وجدانش شده بود، به همین

بغداد بوده است.

در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ [۱۳۳۷] رژیم پادشاهی عراق در کودتایی به رهبری عبدالکریم قاسم براندازی شد و حکومت جمهوری در آن کشور اعلام گردید. این خبر بلافاصله به سراسر جهان انتشار یافت و در ایران به ویژه در کردستان که اکثریت مردم دل خوشی از رژیم پادشاهی نداشتند با استقبال عمومی مواجه شد.

زیرک نیز که در بازگشت به بوکان احساسات دوستانه‌ی علاقمندانش را دیده و تحت تأثیر قرار گرفته بود پس از مدتی تصمیم به بازگشت به عراق می‌گیرد و در تدارک بازگشت بود که خبر کودتا در عراق موجب تشویش و نگرانی او می‌گردد، زیرا زمانی که در رادیو به خوانندگی اشتغال داشته به مناسبت تاجگذاری ملک فیصل پادشاه عراق ترانه‌ای اجرا کرده بود با این سر بند:

دل‌پسند لیدن له ته پهلای شادمانی

تاجی نایه سه رفه یسه‌لی سانی

بکویید بکویید بر طیل شادمانی

تاج بر سر نهاد فیصل ثانی

تبلیغات و مطالب و سخنرانیهای گسترده در رادیو بغداد علیه حاکمان معزول رژیم پیشین و تظاهرات فراوان و اعلامیه‌ها و خطابه‌های پی در پی اقبال مردم عراق و به ویژه کردها در تأیید اقدام انقلابی عبدالکریم قاسم در براندازی رژیم ستمگر پادشاهی، زیرک را به ماندن در ایران و عدم بازگشت به عراق تاروشن شدن وضعیت سیاسی آن کشور و امیدارد.

حسن زیرک همیشه به این نکته تأکید داشت که در تمام آن سال‌ها هرگز صحنه‌ی قتل جوانی را که به زیر گرفته بود فراموش نکرده و احساس گناه در قتل جوان مزبور موجب عذاب وجدانش می‌شد.



ارکستر رادیو کردی: از راست به چپ: محمد عبدالصمدی (کلا ریتم)، منوچهر حامدی (آکاردئون)، بهمن پولکی (ضرب)، حسن زیرک (خواننده)، نشست، استوار درویشی (تار)، محمود مرآتی (ویولن)، مجتبی میرزاده (ویولن) و اکبر ایزدی (سنتور) سال ۱۳۴۱

اندرکاران گردید و به این ترتیب حسن زیرک رسماً به عنوان خواننده در آن رادیو پذیرفته شد.

تعهد نامه‌ی مورخ ۱۲/۵/۳۷ آقای محمد کیهان از مسئولان ناشناخته‌ی تأسیس رادیو کردی در تهران دال بر پرداخت ماهیانه دوازده هزار ریال به زیرک جهت اجرای آهنگهای کردی نشان از آغاز همکاری این خواننده را در برنامه جدید التأمین داد که در پایان آقای احمد مفتی زاده ضمن تصدیق تعهد مزبور امضای آقای کیهان را نیز گواهی کرده است.

لازم به یادآوری است که برنامه‌کردی تهران در آغاز نیمه‌ی دوم سال ۱۳۳۷ آغاز به کار کرده اما اهمیت حضور حسن زیرک در آن رادیو در حدی بود که برابر تعهدنامه‌ی فوق‌الذکر از مرداد ماه حق الزحمه دوازده هزار ریالی به نامبرده پرداخت گردیده و در ابلاغ شماره ۵۹۱۳/۲۹۶۱ مورخ ۲۰/۶/۳۷ علاوه بر مبلغ مندرج در تعهدنامه‌ی آقای کیهان، شورای موسیقی در قبال شش جلسه

انقلاب عراق به نام انقلاب کرد و عرب نامیده شد و حکومت هم حکومت کرد و عرب نام گرفت. رادیو کردی بغداد از آن به بعد تبلیغات گسترده‌ای را علیه رژیم پادشاهی ایران آغاز کرد و از اینکه کردها در ایران از هیچگونه حقوق سیاسی، فرهنگی و اجتماعی برخوردار نیستند به محکومیت رژیم وقت پرداخت.

پیامد آن تبلیغات‌ها، در ایران تأسیس رادیوهای کردی در تهران و کرمانشاه و نیز انتشار هفته‌نامه‌ی کردستان در تهران و اقدامات دیگری که به قصد خنثی کردن تبلیغات رادیو کردی بغداد انجام یافت.

در تهران برادران مفتی زاده، آقایان صدیق و عبدالرحمن از دست اندرکاران رادیوی مزبور بودند که برادرزاده‌ی خویش را به نام آقای احمد مفتی زاده به همکاری دعوت کرده و او هم حسن زیرک را با خود همراه نموده و عازم تهران می‌گردند.

حضور زیرک در تهران و در رادیو کردی آنجا موجب خوشحالی دست

ستور، استوار درویشی تار، بهمن پولکی ضرب و در سال‌های بعد محمود بلوری عود، گروهیان موزیک زید یحیایی کلارینت.

حسن زیرک که پس از انتقال به کرمانشاه حق الزحمه بیشتری دریافت می‌داشت برابر دستورالعمل شماره ۹۹۱۵ مورخ ۱۳۴۱/۱۰/۱۲ موظف گردید روزانه از ساعت ۱۶/۳۰ تا ۱۹/۳۰ در اداره حضور داشته و در تمرین‌های مربوط به ارکستر رادیو مشارکت نماید.

لازم به یاد آوری است که بسیاری از روزها، زیرک صبح‌ها نیز به اداره می‌آمد و در مورد ترانه‌ها و ملودی‌های کردی با مجتبی میرزاده که آن زمان جوان شانزده ساله‌ای بود به صحبت می‌پرداخت و اطلاعات گسترده‌ی زیرک در مورد ترانه‌های کردی چنان میرزاده را سرشوق آورده بود که آن دو غالباً در کنار هم دیده می‌شدند و علاقه و دوستی خاصی بینشان به وجود آمده بود.

میرزاده بارها به این مسأله اشاره کرده که حضور حسن زیرک در کرمانشاه خیلی مفید بود، زیرا او را با موسیقی کردی آشنا کرده و بسیاری از ترانه‌ها و ملودی‌های کردی را از طریق زیرک شناخته است و همین امر موجب گردیده سبک نواختن او متفاوت گردد که می‌توان آن را نوعی از نوازندگی تحت تاثیر موسیقی کردستان دانست.

حسن زیرک در مدت ۳ سالی که در کرمانشاه اقامت داشت از حقوق و مزایای خوبی برخوردار بود بطوریکه اکثر روزها چند نفر از علاقمندان به صدایش از مناطق گوناگون به دیدارش می‌آمدند و عموماً در منزل خود از آنها پذیرائی می‌کرد. دوستانش در هفته هرچند روز یکبار به دیدارش می‌آمدند و اکثراً پاسی از شب از میهمانان پذیرائی می‌گردید.

خوانندگان و هنرمندان کرد از داخل کشور و نیز هنرمندان کرد عراقی به قصد

احیاناً زیرک به زبان دیگری ترانه‌هایش را می‌خواند شورا حق الزحمه بیشتری به نامبرده می‌پرداخت!

در مردادماه سال ۱۳۴۱ برنامه‌ی کردی تهران تعطیل گردید و حسن زیرک به همراه همسر و دیگر همکاران به کرمانشاه منتقل گردید و در این شهر به فعالیت‌های هنری خود ادامه داد.

نامه‌ی شماره ۴۰۲۴ مورخ ۱۳۴۱/۷/۲ به دنبال آغاز این همکاری صادر شده است. رادیو کرمانشاه مهرماه سال ۱۳۳۷ آغاز به کار کرده بود و از همان تاریخ روزانه به مدت ۲ ساعت به زبان کردی برنامه داشت که از طریق یک فرستنده‌ی موج متوسط به قدرت یک کیلووات برنامه‌هایش را پخش می‌کرد.

مردادماه سال ۱۳۴۱ که گروه تهران به کرمانشاه منتقل گردیدند قدرت فرستنده به صدکیلووات افزایش یافت و برنامه کردی کرمانشاه به بخش کردی رادیو ایران تغییر نام یافت: «دهنگی شیرانه، بهشی کردی» در واقع آن برنامه‌ی محلی تعطیل گردید و یک رادیوی جدید که صدای برون مرزی ایران بود آغاز به کار کرده که ساعات پخش برنامه هم افزایش یافت و نه تنها کشورهای منطقه بلکه بخش‌های وسیعی از اروپا و خاورمیانه را تحت پوشش قرار داده بود.

ورود حسن زیرک به کرمانشاه و

پیوستن به جمع همکاران رادیو، موجب تحرک و فعالیت بیشتر ارکستری گردید که از چند سال پیش وجود داشت و در کار تولید موسیقی و ترانه‌های کردی قدم‌های خوبی برداشته بود.

سرپرست آن ارکستر محمد عبدالصمدی که خود نوازنده کلارینت بود و سایر نوازندگان عبارت بودند از محمود مرآتی ویلن، مجتبی میرزاده ویلن، اکبرایزدی

خوانندگی در ماه جمعا ۴۸۰۰ ریال حق الزحمه از اول شهریورماه ۳۷ در نظر گرفته است.

به این ترتیب به حسن زیرک در ماه مبلغ شانزده هزار و هشتصد ریال حقوق پرداخت گردیده و اگر به این امر توجه نمائیم که در آن تاریخ بنا به تصویب اداره کل انتشارات و رادیو، شورای موسیقی به هنرمند برجسته و نامداری که مورد تأیید نظر اکثریت اعضا قرار گرفته باشد می‌توانست ماهیانه تا مبلغ ده هزار ریال حق الزحمه پرداخت نماید، حقوقی که به حسن زیرک پرداخت شده است اهمیت کار و هنر این خواننده را نشان می‌دهد. و از طرف دیگر کم لطفی شورای موسیقی و احياناً تنگ نظری افرادی از اعضا را بر ملا می‌سازد که ارزش کار او را جلسه‌ای ۸۰۰ ریال در نظر گرفته‌اند. به نظر می‌رسد اگر

زیرک که در بازگشت به بوکان احساسات دوستانه‌ی علاقمندان را دیده و تحت تاثیر قرار گرفته بود پس از مدتی تصمیم به بازگشت به عراق می‌گیرد و در تدارک بازگشت بود که ناگهان خبر کودتاه در عراق در همه جا پیچید و او از بازگشت به آنجا منصرف شد.



حسن زیرک و همسرش میدیا زندی با دخترشان آرزو سال ۱۳۴۱

حسن زیرک در مدت ۳ سالی که در کرمانشاه اقامت داشت از حقوق و مزایای خوبی برخوردار بود بطوریکه اکثر روزها چند نفر از علاقمندان به صدایش از مناطق گوناگون به دیدارش می‌آمدند و عموماً در منزل خود از آنها پذیرائی می‌کرد.

دیدار زیرک به کرمانشاه می‌آمدند و در طول اقامتشان در منزل خود از آنها پذیرایی می‌کرد.

در آن سالها خانم مدیا زندی همسر زیرک نیز با سخاوت تمام در کنار همسرش به میهمانان خوش آمد می‌گفت و پذیرایی می‌نمود که خاطرات شیرینی از دوران اقامتشان در کرمانشاه با حضور دوستان و علاقمندان خود برجای گذاشته‌اند.

زیرک در همان ۳ سال، بیش از یکصد و بیست ترانه اجرا کرد که باید آن‌ها را از بهترین و زیباترین آثار این هنرمند به حساب آورد.

شیوه‌ی اجرای آن آثار به این ترتیب بود که ابتدا با پیش در آمد (اورتور) آغاز می‌گردید، سپس تصنیف خوانده می‌شد، بدنبال آن یک قطعه آواز یا سلو و در پایان تصنیف تکرار می‌گردید، که عموماً مجموع این برنامه یک ربع ساعت بود.

در مرداد ماه سال ۱۳۴۲ برابر دستور العمل اداره کل انتشارات و رادیو، استخدام و ادامه‌ی خدمت بانوان در ادارات انتشارات و رادیو منوط به اعلام رضایت همسران یا اولیای آنان گردید. به همین جهت طی نامه‌شماره ۱۴۷۹ مورخ ۲۸/۵/۴۲ از زیرک خواسته شد نسبت به ادامه‌ی کار همسرش مدیا زندی اعلام نظر نماید که ایشان بانظر موافق نسبت به ادامه‌ی کار همسرش در رادیو کردی اظهار رضایت کرد.

سه سال از اقامت حسن زیرک و همسرش در کرمانشاه گذشته بود که تقریباً

در اوایل شهریور ماه سال ۱۳۴۴ کاک حسن خواستار افزایش دستمزد خود و همسرش تا دو برابر بود. و به همین منظور چندبار این خواسته‌اش را در برنامه و در جمع همکاران عنوان کرد که عموماً از جانب همکاران گفته می‌شد چنین خواسته‌ای منطقی به نظر نمی‌رسد و افزایش دستمزد تا دو برابر امکان پذیر نیست بلکه بهتر است خواسته شود مبلغی به دستمزدتان اضافه گردد یا به صورت فوق العاده‌ی اضافه‌کار در نظر گرفته شود. اما متأسفانه کاک حسن و همسرش همچنان برخواسته‌ی خویش اصرار می‌ورزیدند.

در یکی از همان روزها بود که من به اتفاق خانم مدیا زندی مشغول اجرای برنامه‌ی ما و شنوندگان بودیم که کاک حسن از اتاق فرمان به همسرش اشاره کرد بالو کار واجبی دارد و در زمان پخش ترانه، نامبرده از استودیو بیرون رفت و پس از چند دقیقه برگشت و گفت دنباله‌ی برنامه‌ی ما به تنهایی ادامه بده چون حسن با من کار دارد و نمی‌توانم در استودیو حضور داشته باشم.

تهیه‌کننده آقای حسین ناصحی برنامه‌ی ما متوقف کرد و خانم زندی همراه با همسرش خارج شدند. تهیه‌کننده برنامه جریان را تلفنی به رئیس اداره آقای نوائی اطلاع داد و دنباله‌ی برنامه را من به تنهایی ادامه دادم. پس از پایان ضبط برنامه تهیه کننده به من اطلاع داد که باید به دفتر ریاست اداره مراجعه نمایم.

هنگامی که وارد دفتر رئیس اداره شدم کاک حسن و همسرش را نیز در آنجا دیدم که چهره‌ی آنها بسیار عصبانی و برافروخته بود.

آقای نوائی از من پرسید چرا برنامه را به تنهایی اجرا کردیم؟ اظهار داشتیم تهیه کننده چنین خواست.

رئیس با عصبانیت گفت بگو چون خانم زندی از استودیو خارج شد، که خانم زندی بلافاصله گفت: آقای نوائی همسر

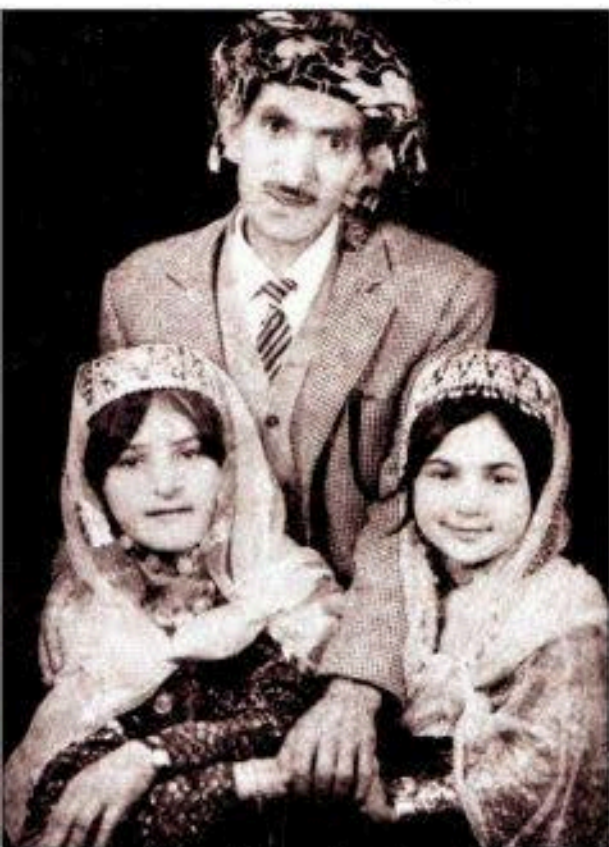
از من خواست کارم را ادامه ندهم.

رئیس اداره در حالیکه به من اشاره می‌کرد اظهار داشت همین الان جریان را کتباً به من گزارش کن و توضیح بده به چه علتی برنامه را به تنهایی اجرا کردی.

بلافاصله کاک حسن با عصبانیت گفت: آقای نوائی شما به تهران گزارش کنید که حسن زیرک و همسرش به علت عدم افزایش حقوق حاضر به ادامه‌ی همکاری نیستند و پس محل کار خود را ترک کردند. و در حالیکه دست همسرش را گرفته بود اظهار داشت همین حالا از این شهر می‌رویم و به کردستان برمی‌گردیم.

رئیس اداره در حالیکه سعی می‌کرد از عصبانیت خود بکاهد و با لحنی ظاهراً دوستانه گفت آقای زیرک شما چند برابر من حقوق می‌گیرید، در حالیکه من اخیراً حکم مدیرکلی دریافت داشته‌ام و در واقع ترقی مقام گرفته‌ام با همان حقوق ناچیز قبلی.

کاک حسن با همان حالت عصبانیت و معترضانه پاسخ داد آقا من یک هنرمند و



حسن زیرک و دخترانش (آرزو و ساکار) در سال آخر عمرش



... به نظرم پاییز سال ۴۶ بود که بکروز سروان محسن حمیدی افسر شهربانی که گویا در آن روز افسر نگهبان زندان شهربانی کرمانشاه بود تلفنی به من اطلاع داد حسن زیرک زندانی است و اگر مایل باشم می‌توانم بروم و او را ملاقات نمایم. جریان را به همکار گرامیم آقای سید عزیز علوی اطلاع دادم و به اتفاق به نزد سروان حمیدی رفتیم و ایشان دستور داد کاک حسن را نزد ما آوردند.

بسیار بی‌رمق و ضعیف بود، از احوالش پرسیدیم و اینکه چرا زندانی است؟ اظهار داشت در کشور عراق

پاییز سال ۴۶ بود که بکروز سروان محسن حمیدی افسر شهربانی که گویا در آن روز افسر نگهبان زندان شهربانی کرمانشاه بود تلفنی به من اطلاع داد حسن زیرک زندانی است

بازداشت و زندانی گردیده و پس از چندماه شکنجه او را به مرز خسروی آورده و در آنجا رهایش کرده و مأموران ایرانی هم پس از بازجویی تا روشن شدن وضعیتش در زندان شهربانی کرمانشاه موقتاً بازداشتش کرده‌اند.

پس از مدتی خوشبختانه به همت و یاری دوستانی در دادگستری کرمانشاه، کاک حسن از زندان بیرون آمد و در نامه‌ای خواستار بازگشت به کارش گردید که متأسفانه با مخالفت مرکز مواجه شد.

کاک حسن که پیش از عزیمت به عراق از همسرش جدا شده بود، پس از رهائی از زندان کرمانشاه همچنان در صدد همکاری مجدد و انجام خدمت در رادیو بود و به همین جهت یکسال پیش از درگذشت، در سفری که به کرمانشاه انجام داد مجدداً تقاضای اعاده خدمت کرد که این بار هم با مخالفت سازمان رادیو

قریان اجازه بدهید تهیه کننده گزارش کتبی را خدمتتان بیابورند. بلافاصله نزد آقای بابان سرپرست برنامه رفتیم و اظهار داشتیم آقای بابان، زیرک و همسرش قصد ترک اداره را دارند، جنابعالی چرا مداخله نمی‌کنید؟ این جریان به زبان برنامه است، خانم زندگی گوینده‌ی توانایی است. آقای بابان در پاسخ گفتند خودشان بهتر مصاحبت کارشان را می‌دانند. شما چرا احساساتی شده‌اید؟ آنان خواهسته‌ی معقولی ندارند، من اطمینان دارم برمی‌گردند. ضمناً شما از امروز با خانم

خواننده‌ی سرشناسم که بیشترین نامه‌ی شنوندگان در خواست آوازهای من است، رئیس اداره اظهار داشت ما هنرمندان دیگری هم داریم که یک هشتم شما حقوق نمی‌گیرند و کاک حسن با همان حالت در جواب گفت من کردم و استحقاق خیلی بیشتر از این پول‌ها را دارم.

رئیس اداره این بار دوستانه‌تر گفت: شما درست می‌گویید اما این شیوه درست نیست اجازه بدهید ما جهت اضافه حقوق شما با تهران مکاتبه کنیم قطعاً نتیجه



از راست به چپ: بهمن پولکی، هوشنگ چاووش سیاه، خانعلی جلیلیان، عباس فیض‌عسکری، محمد کمانگر، ابراهیم خوش‌نوا، فرخ فرجام، کیومرث مخصوص، مجتبی میرزاده، حسن زیرک، علی نجاتی، خسرو سیدطاهر - (سال ۱۳۴۳) مراسم تودیع فرجام مدیر کل انتشارات و رادیو استان کرمانشاهان

پروین مشیروزیری که گوینده‌ی جدید برنامه است همکاری نمایند. سعی کن آموزش‌های لازم را به او بدهی، قطعاً گوینده‌ی خوبی خواهد شد.

من درحالی‌که از این وضعیت کلی دلخور بودم به نزد همکاران برگشتم و دیدم کاک حسن و همسرش از همکاران خداحافظی کرده و کرمانشاه را به قصد سندیج ترک می‌کردند.

نامه شماره ۱۰۶۸-ک-۳۷۱۵۸ مورخ ۲۳/۶/۴۴ در لغو ابلاغ مربوط به اشتغال حسن زیرک صادر شده‌است.

خواهد داشت. درخواست باید منطقی باشد.

کاک حسن همچنان با خشم گفت من دیگر صبرم تمام شده و باید دنبال کار خودم باشم. اگر راست می‌گویید مکاتبه کنید و هر وقت تهران موافقت کرد به من و همسرم اطلاع بدهید فوراً برمی‌گردیم. این را هم بدانید که تمام این تشکیلات و ریاستی که به شما داده‌اند به خاطر برنامه‌ی کردی است.

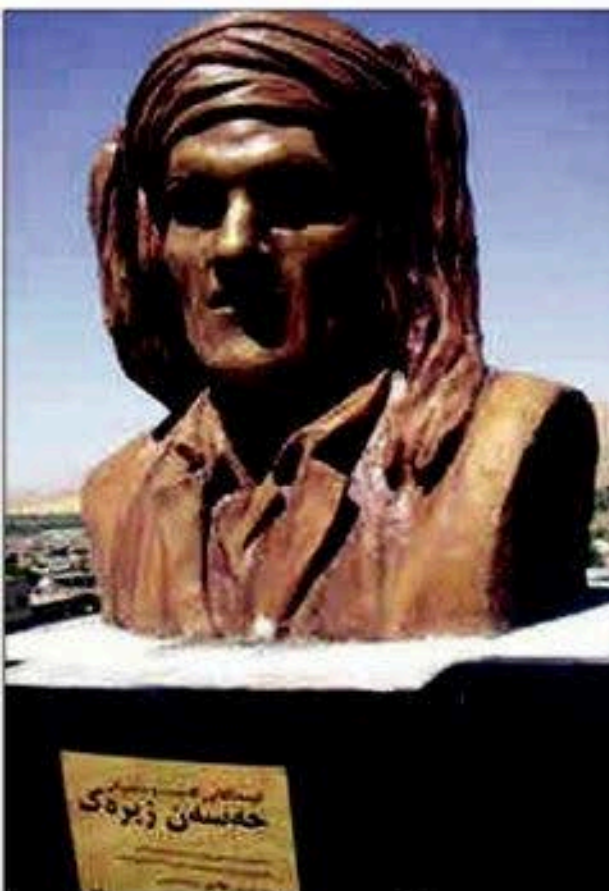
کاک حسن و همسرش از اتاق رئیس خارج شدند، من هم به آقای رئیس گفتم

از نظر فعالیت هنری هم او در سن وسالی بود که تجربیات فراوان اندوخته و یک ارکستر خوب و نوازندگان توانمند و علاقمندی در اختیار داشت که می توانست دهها اثر ناب و به یادماندنی دیگر بر آثارش اضافه نماید.

به باور من کاک حسن تصمیم خوبی در آن روزی که اداره را ترک کرد گرفت، او به نظر و توصیه های همکاران هم وقعی ننهاده، متأسفانه دیدیم در درجهی اول به خودش و پس از آن به هنرش و علاقمندانش جفا کرد.

بهر حال گذشته ها را نمی توان بازگرداند و به اصلاح آنها پرداخت، شاید آن هم سرنوشت از پیش تعیین شده ای بوده که کسی را برای تغییری در آن نبوده است.

هر چه بود کاک حسن همیشه زنده است چون صدایش ماندگار است و پس از مانسلهای بعدی از پی هم می آیند و گوش جان به آن صدا می سپارند. یادش گرامی باد.



پیکردی حسن زبک در بوکان

البته در سالهایی که کاک حسن در تهران بوده است ۴۱- ۱۳۳۷ در تلویزیون ایران که متعلق به ثابت پاسال بود هر هفته موسیقی و رقص فولکوریک مناطق کشور پخش می گردید، که کاک حسن هم به همراه چند تن از خوانندگان دیگر کرد در بخش کردستان به اجرای برنامه می پرداختند با لباس کردی و انجام همپهر کنی.

آن برنامه ها هم بطور زنده پخش

لازم به یاد آوری است تنها فیلمی که از کاک حسن موجود می باشد مربوط به افتتاح تلویزیون ارومیه است که آن مرحوم در سال های پایانی عمر خویش بود.

می شد و فیلمی از آن در دسترس نیست. لازم به یاد آوری است تنها فیلمی که از کاک حسن موجود می باشد مربوط به افتتاح تلویزیون ارومیه است که آن مرحوم در سال های پایانی عمر خویش اجرا کرده است.

آن برنامه به همت سید رحیم قریشی تهیه گردیده که کاک حسن در آن به اجرای چند ترانه پرداخته بود.

من در طول این سالها همیشه به این مسئله اندیشیده ام که اگر کاک حسن تابع احساسات نمی شد و آنگونه تند و عصبانی به همه چیز پایان نمی بخشید بی گمان اوضاع بهتر می بود.

تردید ندارم که مبلغی به دستمزد آنان اضافه می گردید زیرا در سال بعد کلیه کارکنان رادیو از نظر وضعیت استخدامی تشبیه شده و از قراردادی به رسمی کشوری تبدیل یافته و از بیمه و بازنشستگی نیز برخوردار شدند. کاک حسن هم اگر به کارش ادامه می داد مشمول مزایای فوق می گردید.



مدیا زبک همسر حسن زبک همراه فرزندان (آرزو و ساکار) سال ۱۳۴۵

تلویزیون ملی ایران مواجه شد.

مدیا خانم پس از ترک همسر، دختران کاک حسن را نزد خود نگه داشت و به اداره رادیو مراجعت کرد که با تقاضای اعاده خدمت نامبرده موافقت گردید و به کارش ادامه داد.

چند روز پیش که مشغول نوشتن این مقاله بودم، یکی از خوانندگانی که مقلد حسن زبک می باشد و ترانه های آن مرحوم را می خواند، در گفتوگویی که با یکی از شبکه های تلویزیون کردی انجام داده بود اظهار می داشت در آرشیو رادیو تلویزیون کرمانشاه فیلم هایی از اجرای ترانه توسط حسن زبک نگهداری می شود که دسترسی به آنها امکان پذیر نیست. به گونه ای که مدیا خانم هم نتوانسته بود آنها را به امانت بگیرد؟!.

شنیدن این موضوع به راستی مرا متحیر کرد زیرا در آن سالهایی که کاک حسن در کرمانشاه و در خدمت رادیو کردی بوده است، منهای یک قطعه عکس که در استودیو و یا حضور ارکستر تهیه شده و در این مقاله هم چاپ گردیده، هیچگونه تصویر و فیلمبرداری دیگری در کار نبوده است.

متأسفانه اظهارات گوناگون در این مورد و موارد دیگر از زندگی کاک حسن فراوان است که هیچکدام با واقعیت تطابق ندارد.


شماره: ۳۷۳۲۲  
تاریخ: ۱۳۸۸/۰۶/۲۷  
پوست:

شهرت حسین درویشی

دوره: رکب هجرت

دلنه‌ی من در همه حسن است  
نیکی من در همه حسن است

میرزا محمد مهدی شکره کرمان



شماره: ۹۹۱  
تاریخ: ۱۳۸۸/۰۶/۲۷  
پوست:

اداره حسن نیک خوانند میرزا کرمان

برای اطلاع ابلاغ شماره: ۴۷۶۱/۵/۲۰۲۰-۱۱/۲۲/۲۷ اداره انتشارات رادیو کرمان  
از است: بدین فرزند ۱۱/۲۰ تا ۱۱/۲۰ بخاطر همین بطلبه ما میباشند که در اداره معاصر  
شد بروی بیاید و نیز نظر بر این است که تمام این

رئیس اداره انتشارات رادیو کرمان استان کرمان

شماره: ۴۰۴۲  
تاریخ: ۱۳۸۸/۰۶/۲۷  
پوست:

آقای حسن زکریا خویشی بندگی کرمان

روحیات شماره: ۱۰۱۴/۶/۲۷ اداره انتشارات رادیو کرمان  
مستور در جهت کمال انتشارات رادیو کرمان به نظر از خدمات کمال کارکنان این اداره  
بناست آغاز این برنامه با اطلاع رسانی کرمان به وسیله اطلاع و اخبار خبری این اداره  
چشم انداز ماست و با توجه به اطلاع و اعتماد مردم بر آنچه با جاهات خبری رادیو کرمان و طایفه  
برجسته انجام نمائید.

رئیس اداره انتشارات رادیو کرمان استان کرمان

شماره: ۱۰۷۶  
تاریخ: ۱۳۸۸/۰۶/۲۷  
پوست:

اداره حسابداری

طبق گزارش شماره ۱۶۰ مورخ ۳۲/۹/۱۱ رئیس  
شورای محاسباتی جناب آقای حسن نیک خواننده برنامه  
کردی را در روز چهارشنبه ۳۲/۹/۱۱ علاوه بر جلسات کار خود در جلسه  
افزایش انجام وظیفه نمود با است موافقت میشود از آنجا و جلسه  
کار اضافی مشارالیه را با استناد ماده ۱۴ از تصویب نامه شماره  
۱۳۶۸ مورخ ۳۲/۹/۲۰ هیئت وزیران مقرر جلسه ای -  
مشخصه ریال مطروحه از محل اعتبار مخصوص طبق مقررات  
پرداخت نمائید.

مدیرکل انتشارات رادیو کرمان

۱۰۷۶  
۱۰۷۶  
۳۲/۹/۱۱

مستور  
حسن نیک  
ارسال میشود

مدیرکل انتشارات رادیو کرمان

شماره:  
تاریخ:  
پوست:

وزارت اطلاعات

اداره کل امنیتی

ابلاغ شماره: ۴۷۶۱/۵/۲۰-۱۱/۲۲/۲۷ اداره انتشارات رادیو کرمان  
با تشکر آقای حسن و تیمی (نیکی) خوانند برنامه  
کردی را در روز چهارشنبه ۳۲/۹/۱۱ از است که در اداره معاصر  
جایز شده به خوشبختی است.

اوترون: بر اطلاعات • مستور معاد شد

۱۰۷۶

۳۷۱۵۱

رئیس اداره آقای حسن نیک  
ارسال میشود •  
اوترون: بر اطلاعات • مستور معاد شد

شماره: ۱۴۷۹  
تاریخ: ۱۳۸۸/۰۶/۲۷  
پوست:

اداره انتشارات رادیو کرمان

آقای حسن نیک صبر با توجه به زدی کوپنده برنامه کردی رادیو کرمان نگاه  
چون بر بر دستور مرکز استخدام و اداری به خدمت با توان در ادارات انتشارات  
رادیو کرمان مشغول به کار میباشند با اولیای آنان میباید در صورت عدم تمایل  
از اطفال آنان جلوگیری خواهد شد بنا بر این مقتضی است نصیب یاد آن  
کارمندان (با توجه به زدی) در این اداره کتبا اطلاع نارنجی ن  
رئیس اداره انتشارات رادیو کرمان استان کرمان

# لباس کردی



عکس از عبدالله مرادی



۳۶

جامه‌های  
اروپایی بر  
تن ما کرده‌ها  
زار می‌زنند



۴۴

لباس کردی  
زیباترین  
تن‌پوش  
ایرانی



۵۰

قلبیت‌های  
لباس کردی  
برای مد جهانی



۵۳

گزارشی از  
مراحل تهیه  
چوخهرانک  
مهریز



◀ پروفسور فریبرز همزه ای متولد هرسین در استان کرمانشاه، استاد همزمان در دانشگاههای اوزنابروک آلمان و رازی ایران است وی که دارای مدارک دکترای جامعه شناسی ادیان و جامعه شناسی جنبشهای اجتماعی و پست دکترا در خصوص رابطه میان اقتصاد و هویت گروهی است طی سالهای اخیر به تحقیقات و پژوهشهای متعدد و گسترده ای در خصوص فرهنگ کردی دست زده است. آنچه که در پی می آید گفتگویی نسبتاً مفصل در خصوص لباس کردی است:

گمان مردم شناسان و جامعه شناسان دیگر نیز می بایست، تعریف هایی را در این راستا داده باشند که خواه ناخواه هر یک ویژگی خود را خواهد داشت. از اینرو کسانی که به گفتمان فرهنگی علاقه دارند، باید دست کم به شماری از اینگونه تعریف ها مراجعه نمایند، تا پنداشت بهتری از این موضوع به دست آورند. بر پایه ی تعریفی که من داده ام؛ فرهنگ همه ی آن تلاش هایی را در بر می گیرد که انسان به یاری آنها، بر ناتوانایی های بسیار خود چیره شده و می تواند به زندگی خود ادامه دهد. در این راستا فرهنگ را می توان به دو گروه "مادی" و "غیرمادی" تقسیم نمود. فرهنگ مادی آن گونه از تلاش ها را در بر می گیرد که زندگی مادی انسان را ممکن می سازند. در سنجش با دیگر جانداران، انسان بیش از اندازه ناتوان است. برای نمونه او نه دندان های خوبی دارد و نه معده ای که مانند دیگر جانداران بتواند



در میدان جامعه شناسی فرهنگی و مردم شناسی، تعریفی در باره ی مفهوم فرهنگ وجود دارد که بیشتر تلاش های روزانه ی انسان در راستای زنده ماندن را در بر می گیرد. من در یکی از نوشته های فارسی خود به نام "سرآغازی بر پژوهش های دانش بومی و فرهنگ شفاهی غرب ایران" تعریف خود را از فرهنگ به زبانی ساده ارائه کرده ام که برای هر کس فهم پذیر است. البته بی

بسیاری از مردم در نگاه اول کوردها را با لباس های سنتی و معروفشان می شناسند، لباس هایی که همانند طبیعت زیبای کردستان به هزاران رنگ آراسته شده اند و گویی خداوند میل به زیبایی خواهی را به صورت ذاتی در سرشت مردمان این قوم به ودیعه نهاده است. تصور این قوم بزرگ ایرانی بدون لباس سنتی و زیبای خویش برای بسیاری سخت مشکل به نظر می رسد و پوشش نقش بسیار مهمی در شناسایی هویت آنها دارد. درباره ویژگی های جامعه شناختی پوشش کوردها، با پروفسور همزه ای به گفتگو نشستیم. او سال هاست که از آلمان دل کنده و به سرزمین مادری خود کرمانشاه بازگشته، و به تحقیق درباره جامعه شناسی قوم کورد می پردازد.

◀ در ابتدا تعریف پوشش را از دیدگاه جامعه شناختی بیان فرمایید.

در تعریف‌های جامعه‌شناختی به اصل قانونمندی‌های موجود و علت و معلول در پدیده‌های اجتماعی پرداخته می‌شود که شاید در تعریف‌های دیگر چنین نباشد.

◀ پوشش و لباس در میان ایرانیان دارای چه جایگاهی بوده است؟ و چه دیدگاهی نسبت به پوشش داشته‌اند؟

همانگونه که گفته شد نخستین کارکرد پوشش در واکنش به داده‌های زیستگاه طبیعی انسان‌هاست. ولی از دوران‌های کهن پوشش کارکردهای دیگری نیز پیدا کرده است که در میان آنها می‌توان کارکردهای هنری، فرهنگی و اجتماعی را نام برد. از اینرو کارکرد پوشش به میدان فرهنگ غیرمادی نیز وارد شده است. باید یادآور شد که در درون زیستگاه فرهنگی غیرمادی، شگفت‌انگیزترین بخش آن، همانا بخش هنری است که به راستی به دشواری می‌توان آنرا تعریف کرد. هنر وابسته به نیازی ویژه است که انسان را از همه‌ی جانداران دیگر جدا می‌سازد. این یک نیاز اهورایی است تا آنجا که کمترین بخش آن تا کنون مورد بهره‌گیری‌های ناصواب قرار گرفته است. در حالی که، هر آنچه را که ما امروز دانش و فناوری می‌نامیم همان فرهنگ مادی است که گاه برای ساخت جنگ افزارهای ویرانگر نیز به کار رفته و امروزه حتی بخش‌های دیگر آن شاید ناخواسته در نابودی زیستگاه طبیعی انسان نقش بازی می‌کنند. به هر رو چنان می‌نماید که ایرانیان در میان مردمانی بوده‌اند که از دوزان‌های کهن در بکارگیری هنر در پوشش، تلاش‌های چشم‌گیری کرده‌اند. این را می‌توان در جامه‌هایی دید که بر تن فرشتگان ایرانی - برای نمونه - در نقش نگاری‌های هایتاق بستان مشاهده کرد.

بافتندگی دست یافته است. البته این گفتمان بسیار گسترده است و در اینجا نخواهد گنجید. از اینرو به زبان ساده باید گفت که انسان بدون داشتن فرهنگی از اینگونه، نمی‌توانسته مانند جانداران دیگر در درون زیستگاه طبیعی خود ماندگار بماند. از همه‌ی موضوع‌های دیگر در این راستا که بگذریم، می‌توان گفت که پوشش یکی از



◀ ایرانیان در میان مردمانی بوده‌اند که از دوران‌های کهن در بکارگیری هنر در پوشش، تلاش‌های چشم‌گیری کرده‌اند. این را می‌توان در جامه‌هایی دید که بر تن فرشتگان ایرانی - برای نمونه - در نقش نگاری‌های هایتاق بستان مشاهده کرد.

روش‌هایی است که انسان در درون طبیعتی که در آن زندگی می‌کند و هم چنین در واکنش به داده‌های همان طبیعت، آفریده شده است.

◀ تفاوت‌های تعریف جامعه‌شناختی از لباس با دیگر تعاریف ارایه شده در چیست؟

دانه‌های خوراکی و یا گوشت را بدون پختن بخورد. یا اینکه او به جهت ساختار بدنی خود که نه با پشم و نه با پر پوشیده شده، نیاز به سرپناه و جامه دارد. پوشش ابزاری است که انسان در سرما و گرما به آن نیاز دارد. پس نخست به آن جهت آفریده شده تا انسان نه از سرما بمیرد و نه از تابش آفتاب بدنش بسوزد. جامه مانند پر برای پرند و پشم برای

جانوران است. برخی دیگر از جانداران دارای چربی در زیر پوست هستند و برخی دیگر از راه دگرگونی در درجه‌ی حرارت در بدن، در گرما و سرما پایدار می‌مانند. برخی دیگر نیز دارای مکانیسم‌های دیگری هستند که هیچ کدام را انسان ندارد. از اینرو از دیرباز او به یاری اندیشه‌ی خود - در راستای فرهنگ مادی - روش‌های گوناگونی را برای درست کردن خانه و کاشانه به کار برده تا بتواند در سرما، گرما و در خطر به آن پناه برد. این تلاش‌های او به چیزی انجامیده که ما به آن هنر و فناوری معماری می‌گوییم. از سوی دیگر، او برای نگاهداری بدن خود در برابر سرما و گرما نیز به آفرینش هنر و فناوری

تمدن‌های پیش از خود را پیگیری کردند در این راستا نیز گام برداشته باشند. چیزی که شاید روزی بتواند بهتر بررسی شود این است که شلووار یکی از جلوه‌های فرهنگ پوشش ایرانیان بوده است و چه بسا که ایشان آنرا برای نخستین بار آفریده باشند. نکته‌ی دیگر که می‌توان به آن افزود، این است که گویا "پیژامه" که امروزه در اروپا به کار می‌رود، ریشه در ایران دارد و گویا این واژه نیز از "پی جامه" گرفته شده است. همانگونه که می‌دانید در کردی جنوب به "پا" "پی" گفته می‌شود و فارسی آن "پاجامه" یعنی شلووار است.

◀ تنوع و تکثیر موجود میان پوشش‌های اقوام ایرانی و به خصوص کوردها تحت تاثیر چه عواملی پدید آمده اند؟ عامل جغرافیا و اقتصاد تا چه اندازه در تنوع و تکثیر لباسها نقش داشته اند؟ همانگونه که در پرسش شما نهفته است، این عوامل و بسیاری عوامل دیگر -مانند عوامل فرهنگی و هنری- همگی، دست به دست هم می‌دهند تا در ازای زمان، فرهنگ پوشش یک مردم آفریده شود.

◀ آیا می‌توان لباس را به عنوان یک نشانه فرهنگی و عامل هویت ساز در میان قوم کورد قلمداد نمود؟ تا چه میزان از لباس به عنوان عاملی هویت بخش استفاده شده است؟

نه تنها در میان کوردها، بلکه در میان بسیاری از مردم جهان، جامه دارای چنین نقشی بوده و اکنون نیز هست و این نقش در گذشته بسیار برجسته تر بوده است. ولی در گفتمان هویت گروهی، این می‌تواند تنها یک عامل در میان عوامل‌های دیگر باشد. ولی این عامل همیشه واقعی نیست. گاهی مردم جهان جامه یک قوم را به همه‌ی قوم

انجام گرفته باشد. در همین زمینه کتابی در باره‌ی فرهنگ پوشش در میان ایرانیان باستان به چاپ رسیده که نشان می‌دهد این مردم تا چه اندازه در این هنر پیشرفت کرده بودند. براساسی گوناگونی و نوآوری و هنر زیباشناسی این فرهنگ پر بار پوشش، انسان را به شگفتی وا می‌دارد، به هر رو گفتمان در باره‌ی دیگر جنبه‌های هنری و اجتماعی پوشش بسیار گسترده است و نیاز به زمان بیشتری می‌باشد تا در باره‌ی جنبه‌هایی مانند جامه و طبقه‌ی اجتماعی یا جامعه و هویت گروهی و پسا ارزش‌های اجتماعی سخن گفته شود.

#### ◀ "پیژامه" که امروزه در اروپا

به کار می‌رود، ریشه در ایران دارد و گویا این واژه نیز از "پی جامه" گرفته شده است. همانگونه که می‌دانید در کردی جنوب به "پا" "پی" گفته می‌شود و فارسی آن "پاجامه" یعنی شلووار است.

◀ پوشش اقوام بومی ایران زمین قبل از ورود آریایی‌ها به چه شکلی بوده است؟ تفاوت‌های این پوشش با پوشش سنتی اقوام آریایی که بعدها به فلات ایران وارد شدند را در چه عناصری می‌توان جستجو کرد؟

من در باره‌ی پژوهشی که در این راستا انجام شده باشد آگاهی ندارم. تنها چیزی که برایم روشن است این است که فرهنگ پوشش بسیار پیش از آمدن آریایی‌ها به اینجا، پیشرفته بوده است. این را می‌توان به خوبی از آنچه که از دوران آشور و بابل و ایلام و دیگران به جا مانده است به چشم دید. همچنین می‌توان پنداشت که آریاییان همانگونه که بسیاری از میدان‌های فرهنگی

مشاهده کرد، همچنین باید دید که چرا در میان یونانیان چنین نبوده است. خدایان یونان باستان کم و بیش لخت هستند و در نتیجه در سنگ نگاره‌ها و پیکره‌های به جا مانده، به جای زیبایی جامه‌های الهه‌گان، به زیبایی بدنی ایشان پرداخته شده است. باید دید که چرا هیچ فرشته و الهه ایرانی لخت جلوه‌گر نمی‌شود. آیا این می‌تواند به آن جهت باشد که در زیستگاه طبیعی ایران



پنداشت لخت بودن مردم و یا الهه‌گانشان هیچ گاه پدیدار نشده است؟ این از پدیده‌های فرهنگی است که تا کنون کسی در باره‌اش سخن نگفته؛ چه رسد به آنکه در باره‌اش پژوهشی روشمند

می توانست به تابلوهایی ویژه‌ی همانجا دست یابد. همین داوری را می توان در باره‌ی فرم‌ها نیز کرد، که گویی مدسازان بسیاری از آنها را در سده‌های فراوان توانسته‌اند بیافرینند.

◀ از سربند به عنوان یکی از نشانه‌های متمایز زنان در این نواحی نام برده می



عکس از منوچهر تتری

شود. چگونگی به کار گیری آن را تشریح بفرمایید؟

افزون بر دو جنبه‌ی هنری فرم و رنگ، یکی از ویژگی‌های فرهنگ پوشش در میان کوردان جنوب، بستن سربند از سوی زنان است. در بسیاری از کشورهای شرقی و از جمله در میان کوردان، این مردان هستند که سربند و

پوششی میان مردم کرمانشاه و مردمان نواحی دیگر چیست؟

در هر دو جنبه‌های هنری فرهنگ پوشش؛ یعنی در رنگ و فرم با ریخت، فرهنگ جامه در سرزمین‌های کردنشین چنان است که انگار شما یک تابلوی نقاشی در برابر خود دارید که نقاش آن به آمیزه‌ای ویژه از رنگ‌ها دست یافته است. در کرمانشاه و ایلام و لرستان، شما - کم و بیش و با وجود گوناگونی‌های درونی - یک تابلو در برابر خود دارید که دارای زمینه‌ای است که در آن آمیزه‌ای از رنگ سرخ پوست پیازی و مشکی بیشتر از رنگ‌های دیگر به کار گرفته شده است

◀ در کرمانشاه و ایلام و لرستان، یک تابلو در برابر خود دارید که دارای زمینه‌ای است که در آن از رنگ سرخ پوست پیازی و مشکی بیشتر از رنگ‌های دیگر به کار گرفته شده است و سپس با رنگ‌های سرخ روشن و زرد و سفید نقاشی شده است.

و در آن با رنگ‌های سرخ روشن و زرد و سفید نقاشی شده است. در میان کوردهای میانه رنگ‌های سبز و سرخ و زرد روشن کار می‌شود که به همان‌گونه‌گه در کارهای هنری و دستی نیز جلوه می‌کنند. و با اینکه اگر شما به یک تصویر مشهور که از کوردان ماکو گرفته شده نگاه کنید؛ رنگ‌های سرخ و زرد روشن به شیوه‌ی شگفت‌انگیزی با هم آمیخته شده‌اند. البته این سخنی بسیار کلی است که نباید میزان سنجشی ریزبینانه باشد. به باور من اگر کسی در گذشته در این سرزمین‌ها سفر می‌کرد و به عکاسی می‌پرداخت، امروزه می‌توانست یک کتاب نقاشی جالبی را چاپ کند؛ چرا که در هر دره و دشت

های دیگر تعمیم می‌دهند. بسیاری از مردم جهان می‌پندارند که همه‌ی مردم آلمان جامه‌ای مانند مردم "باواریا" به تن دارند و یا همه‌ی زنان هندی ساری می‌پوشند و پنداشت‌هایی نیز در باره‌ی جامه‌ی همه‌ی مسلمانان جهان دارند.

◀ لباس در میان کوردها چه جایگاهی داشته است؟ پوشش در نزد این قوم در مقایسه با دیگر اقوام ایرانی از چه مزیت‌ها و برتری‌هایی برخوردار بوده است؟

برخی از قوم‌های ایرانی به دلیل‌های گوناگون بیشتر از دیگران جامه‌ی سنتی خود را نگاه داشته‌اند که در این میان می‌توان افغان‌ها را نام برد. در گذشته، گوناگونی بسیاری در فرهنگ جامه‌ی کوردان وجود داشته است که به جهت گوناگونی و غنای فرهنگی آنها بوده، ولی امروزه چنین نیست. آنها بیشتر از مردم آسیای میانه و شبه قاره‌ی هند دگرگونی فرهنگی و اقتباس فرهنگ تجدد را تجربه کرده‌اند. افزون بر این، در آن سرزمین‌ها سیاستی، مانند آنچه که کمال مصطفی و رضا شاه در این راستا بکار بردند، انجام نگرفته و با فرهنگ پوشش بومی آگاهانه بیکار بلند مدت نشده است و با زور دستارهای مردم برداشته نشده تا بجایش به سر آنها کلاه بگذارند.

◀ تنوع و تکثر پوششی پدید آمده در میان کوردها می‌تواند معلول چه عواملی باشد؟

افزون بر عوامل کلی که یادآوری شد، کوردان در کانون تمدن‌های میانرودان و ساسانی زندگی می‌کنند و خواه ناخواه بیش از هر مردم دیگری از این تمدن‌ها تاثیر گرفته‌اند.

◀ مهمترین ویژگی و عامل تمایز



فرهنگ پوشش نیز گفت. برخی از پژوهشگران اروپایی تلاش کرده‌اند تا نشان بدهند که این جامه‌ی بلند عرب‌ها، که جامه‌ی ملی ایشان هم است، چیزی جز شکل بلند شده‌ی جامه‌ی ایرانیان باستان نمی‌تواند باشد.

◀ آیا می‌توان احتمال داد که مردم این مناطق در مقاطعی به دلیل ترس از مهاجمان پوشش سنتی خود را به کناری نهاده و پوشش دیگری در بر کرده باشند؟ همانگونه که گفته شد، پوشش هم می‌تواند برای درک تاریخ فرهنگی یک مردم مورد استفاده قرار گیرد. دگرگونی در پوشش به مانند دگرگونی در دیگر جلوه‌های فرهنگی همیشه می‌تواند اتفاق افتاده باشد. ولی کسی و کجا و چگونه؟ که در هر مورد به بررسی‌های علمی بلند مدت نیاز است و پیشگویی و پیش بینی بدان گونه که برخی انجام می‌دهند، دارای وجهی علمی نیست.

◀ ورود عناصر ترک نژادی همانند؛ سلجوقی، غزنوی، مغولی و تیموری چه تاثیری بر شیوه پوشش سنتی مردم کورد داشته و تا چه میزان نشانه‌های فرهنگی آنها در حوزه پوشاک تاثیر گذار بوده‌اند؟ اگر چه مانند عرب‌ها دیگر قوم‌های ترک و مغول در فرهنگ ایرانی و هندی غرق شدند، ولی آمدنشان نیز بدون اثر فرهنگی نبوده است. بسیاری از مردم ایرانی و بویژه در عراق و قوم‌های غیر ایرانی در خاورمیانه و شمال آفریقا، زبان عربی را جایگزین زبان پیشین خود کردند. مردم آسیای صغیر و آذربایجان و همدان و... زبان ترکی را جایگزین زبان‌های پیشین خود -مانند یونانی، ارمنی، آذری و تاتی و کوردی- نمودند. گفته می‌شود که مغولان سبب شدند که برخی از جلوه‌های نقاشی چینی وارد



◀ در میان کوردان جنوب زنان سربندهای چندگانه می‌بندند که اندازه‌ی آن در میان زنان کلهر نیز بسیار بزرگ است؛ که البته نشانه‌ی بالا بودن طبقه اجتماعی ایشان نیز هست.

به خصوص عرب‌ها پذیرفته است؟ این تغییرات بیشتر شامل چه قسمت‌هایی از پوشش سنتی مردان و زنان شده است؟

همه‌ی گزارش‌ها و پژوهش‌های موجود بر آنند که عرب‌ها فرهنگ پوشش ساسانیان را پذیرفتند و در نتیجه نشانی وجود ندارد که فرهنگ پوشش درباری و طبقه‌ی بالای ایرانیان و به خصوص کوردها، از عرب گرفته شده باشد. اگر از بخش‌های کوچکی از تاثیرهای گرفته شده از بیزانس که بگذریم، عباسیان همه و همه‌ی فرهنگ مادی و غیرمادی خود را از ساسانیان به وام گرفتند. از گزارش‌های تاریخی بر می‌آید که در دوران عباسی، خلیفه‌ها این رسوم ساسانیان را بی‌کم و کاست پذیرفته‌اند. در کتابی که من در باره‌ی فرهنگ خوراک نوشته‌ام، این موضوع به صورت گسترده بررسی شده که چگونه فرهنگ خوراک ساسانیان به دست عباسیان به الگوی فرهنگی همه‌ی خاورمیانه تبدیل گردید. چه بسا همین را بتوان در باره‌ی

دستار می‌بندند. مردان پشتون در افغانستان و یا مردان راجستان هند را با سربندهای زیبا و بزرگشان می‌شناسند. ولی در میان کوردان جنوب زنان سربندهای چندگانه می‌بندند که اندازه‌ی آن در میان زنان کلهر نیز بسیار بزرگ است؛ که البته نشانه‌ی بالا بودن طبقه اجتماعی ایشان نیز هست. ولی با وجود اینکه بسیاری از زنان دیگر سرزمین‌های کردنشین سریند نمی‌بندند و شکل‌های گوناگون دستمال و کلاه را به کار می‌برند، ولی هستند و یا بوده‌اند گروه‌های دیگری از زنان کورد که مانند زنان کورد جنوب سربندهای کم و بیش بزرگ به سر می‌بندند. یک گزارش تاریخی نیز هست که اگر درست به یاد داشته باشیم از زنان شهر اربیل و یا شهرهایی در آن سوی که سربندهای بسیار بزرگ می‌بستند. همین می‌تواند یکی از نشانه‌هایی باشد در باره‌ی کوچ برخی از ایل‌های کورد که از آنجا به سرزمین‌های کنونی شان کوچ کرده‌اند. این یکی از نمونه‌ها در زمینه بهره‌گیری از فرهنگ پوشش برای درک بهتر تاریخ این مردم می‌تواند باشد.

◀ پوشش سنتی کوردها چه تاثیراتی را در طول تاریخ از محیط پیرامونی خود

نشده اند. این به سبب همان ناآگاهی از فرهنگ خود و فرهنگ اروپا بوده است. این نه تنها فرهنگ جامه‌ی وارداتی است بلکه نه به آب هوای ما می‌خورد و نه به ساختار بدنی ما. از سوی دیگر ما گنجینه‌ای را که از پدران خود به ارث برده بودیم و دستاورد هزاران ساله آنها بود به سادگی به دور انداخته‌ایم و اکنون نیز از آن دستاوردها سرافکننده هستیم. دانشکده‌ی ما که به یکی از روستاهای کرمانشاه رفته بود و از بانوی خانه، خواهش کرده بود که جامه‌های سنتی خود را پوشیده و به او نشان بدهد. این بانوی روستایی برای اینکه همسایه‌ها نپسینند که آنها چه چیزی را در خانه دارند، نخست همه پرده‌ها را کشیده بود. از سوی دیگر می‌دانیم که جامه‌های اروپایی در تن بیشتر ما کوردها زار می‌زند. ما هنوز حس تشخیص زیبایی در باره‌ی چنین پوششی را به دست نیاورده‌ایم، تا بتوانیم در باره‌ی زشتی و زیبایی آنها داوری کنیم. در حالی که باید به یاد داشت که ما نه با پوشیدن این جامه‌ها مدرن می‌شویم و نه با پوشیدن جامه‌ی پیشین دو باره به گذشته باز خواهیم گشت. دیگران نیز چنین

پدیده‌ای هیچگاه در جهان وجود نداشته است. و از آنجا که راه برگشتی نیست، مردمی برنده هستند که پذیرش جلوه‌های فرهنگ مادی و غیرمادی اروپا را با هوشیاری انجام می‌دهند. این فرهنگ، حتی ساختار فرهنگ مردم جنگل‌های آمازون را نیز در هم ریخته و حتی در دنیای درختان و جانوران نیز رخنه کرده است. پس اگر مردمی بخواهند با هوشیاری عمل کنند باید نخست به شناخت نسبی این فرهنگ جهانگیر دست یابند. در آن زمان می‌توان بدون شعار دادن در درون این فرهنگ جهانی درست عمل کرد و آنچه را که خوب است پذیرفت و آنچه که ویرانگر است کنار گذاشت. از سوی دیگر باید خود و فرهنگ خود را نیز در این راستا شناخت تا بتوان در آنجا نیز به گزینش پرداخت.

#### ◀ تغییراتی که در حوزه طراحی

لباس مردم کورد بوجود آمد آیا تاسخی با نیازهای فیزیکی، جغرافیایی، و فرهنگی مردم داشت؟

بدبختانه در همه‌ی میدان‌های فرهنگی به جهت تقلید کورکورانه، ما چیزهایی را پذیرفته‌ایم که برای ما ساخته

هنر مینیاتور و فرش و جامه‌ی ایرانیان شونند. شاید، تکرار می‌کنم شاید، طرح‌های سنتی ایرانی بیشتر به شکل‌های هندسی بوده باشد و شکل‌های گلته‌ای بیشتر پس از یورش مغولان گسترش پیدا کرده باشد. ولی همه‌ی این موضوع‌ها چشم به راه پژوهشگران ریزبین هستند و نمی‌توان از روی گمان و پیشگویی در باره آنها سخن گفت.

#### ◀ یکی دیگر از عوامل مهم تاثیر

گذار در حوزه لباس سنتی ورود تند باد شبه مدرنیسم به ایران در دوران پهلوی اول و دوم است. سیاست‌های به کار گرفته شده در حوزه لباس چه سمت و سویی را دنبال می‌کردند و نگاه غالب در حوزه لباس دارای چه ویژگی‌هایی بود؟

زمانی فرهنگ ایرانی به اندازه‌ای نیرومند بود که توانسته بود فرهنگ‌های بزرگ اروپایی - چه یونانی و چه رومی - را در کنار مرزهایش نگاه دارد. ولی اگر بخواهیم از شعارهای گذشته پرهیز کنیم و به جای آن به داوری جامعه شناختی بپردازیم، باید بپذیریم که هیچ جامعه‌ای در جهان نتوانسته است در برابر فرهنگ مدرن اروپا ایستادگی کند. گویا چنین

#### ◀ همچنین می‌دانیم که

جامه‌های اروپایی در تن بیشتر ما کوردها زار می‌زند. ما هنوز حس تشخیص زیبایی در باره‌ی چنین پوششی را به دست نیاورده‌ایم، تا بتوانیم در باره‌ی زشتی و زیبایی آنها داوری کنیم. ما نه با پوشیدن این جامه‌ها مدرن می‌شویم و نه با پوشیدن جامه‌ی پیشین دو باره به گذشته باز خواهیم گشت.



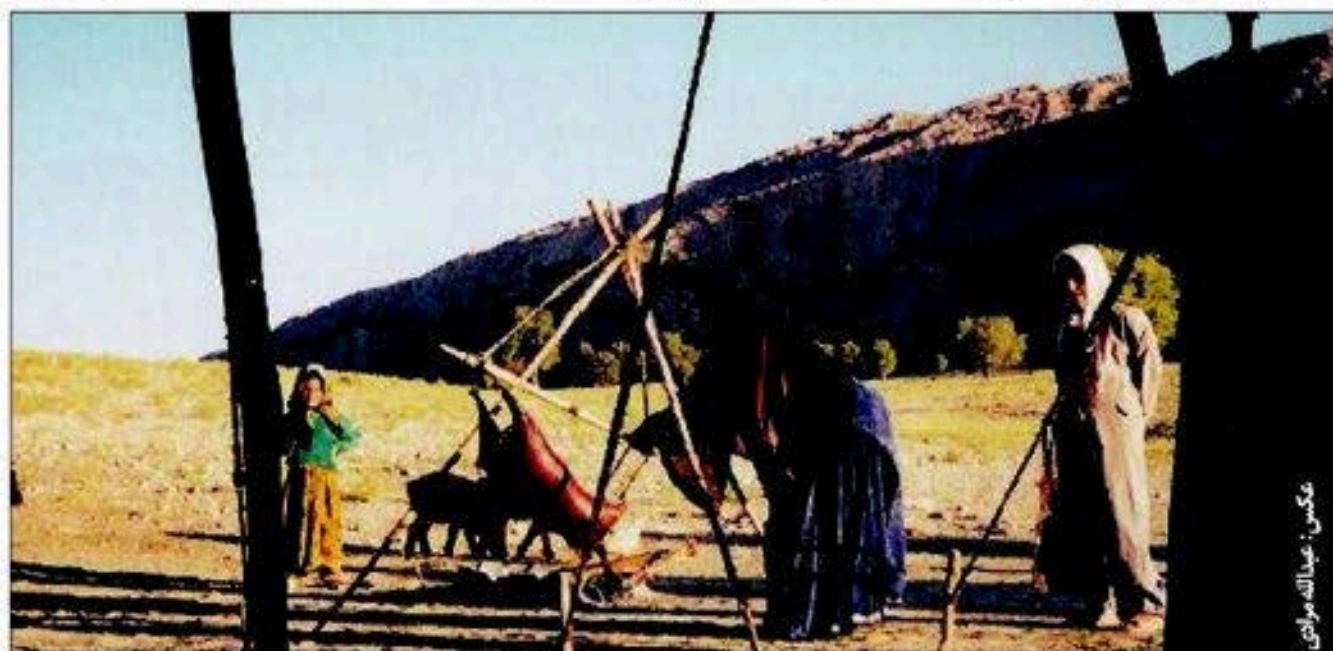
"آدیداس" در سیاست کشورهای جهان سوم دست درازی می‌کنند. نیرنگ‌هایی که به نام بازاریابی به کار می‌رود، سبب شده است که در راه مصرف‌گرایی، نه تنها هویت و خودآگاهی انسان‌ها لگد مال شوند، بلکه همه‌ی جهای هستی را بسوی نابودی بکشانند و به استثمار کودکان و زنان در جهان سوم و تهی کردن انسان‌ها از شعور انسانی پرداخته شود. در این راستا سخن بسیار است که من در آینده‌ی نزدیک در یک کار پژوهشی به آن خواهم پرداخت.

◀ در دنیای سیاست، لباس چه

کم کم به کناری نهاده شوند و همه مردم پیرو یک پوشش فراگیر، مثلاً کت و شلوار، یا شلوار جین بپوشند؟

کتاب‌های فراوانی در باره‌ی نقش مد در جهان - و سودآوری امپریالیستی از آن - نوشته شده است. این صنعت نه تنها در نابودی فرهنگ مادی و غیرمادی جهان نقش بازی کرده است، بلکه بسیاری از دریاچه‌های چند میلیون ساله‌ی جهان را به جهت کشت بی‌رویه‌ی پنبه خشکانده است. بهترین نمونه آن دریاچه‌ی آرال در آسیای میانه است. امروزه کار این صنعت به جایی کشیده شده که برخی مانند "نایک" یا

هستند. اگر روزی فرهنگی بزرگ بتواند در برابر این پدیده‌ی مدرن خودی نشان بدهد - برخلاف پنداشت برخی از روشنفکران گذشته‌ی ما - این ژاپنی‌ها نیستند که مانند چینی‌ها همه چیز خود را از دست داده‌اند، بلکه شاید و آنهم شاید فرهنگ هند باشد. ولی فرهنگ ایرانی و به خصوص فرهنگ کردی را اگر دست کم نگیریم و خوب بشناسیم، بی‌گمان می‌تواند نقش بزرگی در جهان بازی کند. این فرهنگ همیشه دارای رسالت جهانی بوده است که البته مراد شکل امپریالیستی و یا شوونیستی آن نیست بلکه در شکل انسانی آن که



عکس: عبدالله مولاوی

نقشی را ایفا می‌کند؟ آیا نفوذ محصولات فرهنگی و به خصوص لباسها و مدهای تولید شده در یک کشور در کشور دیگر را می‌توان به نوعی غلبه فرهنگی به حساب آورد؟

ما باید خوشحال می‌شدیم اگر درد تنها غلبه‌ی فرهنگی می‌بود. بدبختانه در جهان سوم، کمتر کسی از گستره‌ی این پدیده‌ی مدرن آگاه است. بی‌گمان فاجعه آنچنان گسترده است که شاید کوچکترین پیامد آن غلبه‌ی فرهنگی باشد.

◀ فرهنگ ایرانی و به خصوص

فرهنگ کردی را اگر دست کم نگیریم و خوب بشناسیم، بی‌گمان می‌تواند نقش بزرگی در جهان بازی کند. این فرهنگ همیشه دارای رسالت جهانی بوده است که البته مراد شکل امپریالیستی و یا شوونیستی آن نیست بلکه در شکل انسانی آن که توانست بزرگان فراوانی را به جهان بشری پیشکش کند.

توانست بزرگان فراوانی را به جهان بشری پیشکش کند. ملت‌هایی که در سده‌ی گذشته قربانی سیاست‌های نژادپرستانه بودند، باید بیشتر از دیگران تلاش کنند که خود به دام آن نیفتند. خود اندیشه‌های نژادپرستانه نتیجه عقده‌ی گروهی خود کم‌بینی است. خلق را نه گزینش درست، بلکه تقلید کورکورانه بر باد داد.

◀ آیا می‌توان پذیرفت که عوامل

فیزیکی، فرهنگی، مذهبی و جغرافیایی

دلوری کرد.

◀ رویکرد ما نسبت به لباس سنتی کوردی و مقوله فرهنگ پایدار در دنیای مدرن باید چگونه باشد؟ آیا باید دست به نو آوری زده و با بهره گیری از نیازهای سنتی و فرهنگی و مذهبی خویش؛ به تولید متنوع لباس بزنیم؟ یا اینکه برای همیشه مولفه های فرهنگی و اجتماعی خود را به دور ریخته و پیرو هر آنچه در دنیای پیرامونی به ما عرضه می شود، باشیم؟

همانگونه که پیش از این گفته شده پدیده‌ی مد و سودگرایی مدرن به تندی ما را به سوی ویرانی هرچه بیشتر زیستگاه فرهنگی و زیستگاه طبیعی مان می کشاند. این فرهنگ مصرف گرایانه، ضد توسعه و اقتصاد پایدار است. با وجود چنین پدیده‌ای نمی توان سخنی از فرهنگ پایداری به میان آورد. ولی در آغاز باید تلاش کرد که پیامد این کژاندیشی را برای مردم روشن ساخت که آن نیز با زور نمی شود و حتی سبب می شود که جوانان بیشتر به آن سو کشیده شوند. پس بهترین راه، شاید همان فرهنگ سازی باروش های درست باشد. نخستین گام در هر راهی از این گونه، همانا آگاهی و شناخت است. به گفته‌ی شیخ شهید سهرودی برای رسیدن به "مروارید خرد" که نخستین آفرینش پروردگار جهان است، باید به شکل های گوناگون شناخت دست یافت؛ شناخت "خود"، شناخت "بود" و شناخت "پیش از بود" یعنی مرحله‌ای که به "بود" می انجامد.

◀ اصولاً رابطه یک پوشش سنتی با نوگرایی چیست؟ آیا می توان یک لباس ساده سنتی پوشید و در عین حال یک انسان مدرن نیز بود؟

اگر زمانی که مهاتما گاندی به انگلستان رفت و حاضر نشد که "لنگی" خود را با جامه‌ی اروپایی جایگزین کند، مردم به معنی این کار او بیشتر توجه می کردند، شاید اکنون کار به اینجا نمی کشید. او یک وکیل تحصیل کرده بود و به خوبی می دانست که چرا به آن شکل به انگلستان می رود. خود

#### ◀ پدیده‌ی مد و سودگرایی

مدرن به تندی ما را به سوی ویرانی هرچه بیشتر زیستگاه فرهنگی و زیستگاه طبیعی مان می کشاند. این فرهنگ مصرف گرایانه، ضد توسعه و اقتصاد پایدار است. با وجود چنین پدیده‌ای نمی توان سخنی از فرهنگ پایداری به میان آورد.

اروپایی ها هم به کسی که نسبت به فرهنگ خود آگاهانه عمل کند احترام بیشتری می گذارند و خود باختگان را تحقیر می کنند. اگر کسی به نماد کار گاندی در باره‌ی خرید دوک نخ رسی برای بافتن جامه‌هایش توجه می کرد، شاید جهان در جایگاه دیگری قرار می داشت. شاید به سبب همین باشد که شما هیچگاه یک چینی یا ژاپنی مدرن را بدون کت و شلوار اروپایی نمی بینید، ولی هنوز این هندیان هستند که در همه‌ی عرصه‌ی زندگی مدرن با جامه‌ی سنتی خود کار می کنند. ولی چگونه فرهنگ های خود آگاهی مانند فرهنگ ایرانی و هندی خواهند توانست در آینده اثرگذار باشند، موضوعی است که در این زمان به سخنی می توان در باره‌اش





## لباس کردی زیبا ترین قن پوشی ایرانی

شاهلا جواهری

شاهلا جواهری متولد ۱۳۴۳ در شهر کرمانشاه که دارای مدرک کارشناسی ارشد مردم شناسی است وی هم اینک به عنوان مدرس دانشگاه و محقق و پژوهشگر سازمان میراث فرهنگی استان کرمانشاه مشغول به کار است.

می توان با تغییر زبان یک قوم، هویت قومی و فرهنگی آنها را دگرگون کرد و از بین برد. از راه تغییر لباس اقوام نیز می توان از آنها هویت زدایی کرد و شاخصه های قومی و فرهنگی آنها را از میان برد.

در این میان لباس کردی از متین ترین و زیباترین پوشش های ایرانی است که همواره مورد توجه مجامع فرهنگی مردم داخل و خارج از کشور قرار گرفته است.

تنوع قومی و قبیله ای کردها و پراکندگی جغرافیایی مناطق کردنشین موجب شده تا لباس های کردی از طرح ها، رنگ ها و اجزای مختلف برحسب شرایط اقلیمی و اقتصادی برخوردار باشد.

### پوشاک و زیورآلات

استان کرمانشاه که در غرب ایران واقع است از شمال به استان کردستان، از جنوب به استان های لرستان و ایلام، از شرق به استان های همدان و از غرب با



شرایط اقلیمی و جغرافیایی، طرز زندگانی، آداب و رسوم، ذوق و سلیقه، مذهب و اعتقادات هر جامعه ای است. معرفی و شناساندن پوشاک گروه های قومی مختلف چه در گذشته و چه در حال و بررسی روند تحول و دگرگونی تاریخی و اجتماعی هر یک از اجزا و کار کردهای اجتماعی آن و همچنین تأثیرپذیری و تأثیرگذاری آنها بسیار مهم و ارزشمند است. پوشاک سنتی و بومی ارزش و اهمیتی در حد زبان یک قوم را داراست. همچنان که

### لباس نمایانگر هویت فرهنگی

لباس در جامعه نمودی از هویت فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی، شأن و منزلت مذهبی، اقتصادی و اجتماعی مردم را مشخص می کند. پدید آمدن پوشاک امری تصادفی یا خواستی فردی نبوده و بر مبنای تفکرات و نیازهای اقلیمی، مادی و معنوی اقوام به وجود آمده و آینه تمام نمایی از تاریخ زندگی بشر است و در طی قرون و اعصار در سرزمین های مختلف دچار تحول و دگرگونی اشکال شده است.

آنچه در مجموعه پوشاک مردم یک گروه اجتماعی، یا یک قوم اهمیت دارد، الگوهای فرهنگی است که مردم در انتخاب مواد، رنگ و شکل و طرح هر یک از آنها به کار می برند. پوشاک در یک جامعه مقوله ای مجرد نیست و در واقع بازتابی از قابلیت های فرهنگی، اجتماعی، باورهای مذهبی و پایبندی های رسمی، سنتی و توان اقتصادی است، بنابراین پوشاک همانند سایر پدیده های فرهنگی تابع وضع و

می‌بندند و فرنجی نمادی به تن می‌کنند، گیوه یا کلاش هورامی (تخت پارچه‌ای) می‌پوشند و کلاه و دستمال دور سر می‌بندند. پیراهن زنان هورامی، بلند و گشاد با آستین‌های فراخ و زیانه مثلثی شکل است که اصطلاحاً به آن فقپانه می‌گویند، روی آن نیم تنه بدون آستینی به نام سخمه (Soxma) تن‌پوش قبا مانند‌ی به نام کوا (Kawa) و سلته (Salta) که نیم تنه آستین‌داری است، می‌پوشند. شلوار زنان گشاد واز پارچه نخی می‌باشد.

سرپوش زنان هورامی از فس و لچک (Fes-o-Lacak) تشکیل شده است. فس کلاه کوچکی از جنس



تنوع قومی و قبیله‌ای کردها و پراکندگی جغرافیایی مناطق کردنشین موجب شده تا لباس‌های کردی از طرح‌ها، رنگ‌ها و اجزای متنوعی برحسب شرایط اقلیمی و اقتصادی برخوردار باشد.

مخمل است که دور تا دور لبه آن مهره‌های بسیار ریزی به شکل نوار توری بافته شده‌ای به نام پنجره وصل می‌کنند و برای زیبایی بیشتر سکه‌ای طلا هم در قسمت جلوی آن قرار می‌دهند، لچک نیز پارچه توری مثلث شکلی با دسته‌های بلند است که رأس آن در پشت کلاه و دسته‌های آن به صورت ضربدری در جلوی سینه به پشت گردن آزرده شده و دنباله آن را گره می‌زنند. زنان میانسال نیز معمولاً پارچه ابریشمی به جای چادر روی دوش خود می‌اندازند و آن را در جلوی سینه گره می‌زنند که اصطلاحاً به آن ماشته می‌گویند. معمولاً در گذشته زنان کفش گیوه هم می‌پوشیدند.

را محمدرضا نظری طراحی کرده است. این موزه در بخش جنوبی تکیه عباسی، در تالاری به مساحت ۲۰۰ مترمربع قرار دارد و شامل ۸ غرفه پوشاک سنتی است، در این غرفه‌ها تن‌پوش، سرپوش و پاپوش‌های مناطق مختلف استان در فضایی با معماری سنتی همان مکان در معرض دید علاقمندان به فرهنگ این مرز و بوم قرار گرفته است که بطور اختصار در پی می‌آیند:

#### لباس پاوه و اورامانات

پوشاک زنان و مردان این منطقه از ویژگی خاصی برخوردار است. معمولاً تن‌پوش مردان مانند چوخه و رانک معرزه پاپوش و برخی از انواع سرپوش آنها (با استفاده از دستگاه نساجی سنتی) در خود منطقه تهیه می‌شود.

#### چوخه و رانک معرزه

(Coxa-a-Varanek)  
نیم تنه و شلوازی است که پارچه آنها را از موی نوعی بز به نام "مه‌ره ز" می‌بافند که بسیار سبک و راحت است. مردان هورامی روی چوخه شال

کشور عراق همجوار است و بیش از ۳۳۰ کیلومتر مرز مشترک با کشور عراق دارد. استان کرمانشاه دارای ۱۴ شهرستان به نامهای کرمانشاه، قصرشیرین، اسلام آباد غرب، گیلانغرب، سرپل‌ذهاب، پاوه و اورامانات، جوانرود، روانسر، ثلاث باباجانی، صحنه، کنگاور، هرسین، سنقر کلیایی و دالاهو است. در استان پهناور کرمانشاه، گروه‌های قومی مختلف کرد، ترک، لر و لک با فرهنگ و خرده‌فرهنگی‌های خاص خود سکونت دارند. نمود تنوع فرهنگی اقوام مختلف استان در زبان، پوشاک، آداب و رسوم، مراسم و... به خوبی نمایان است.

موزه پوشاک و زیورآلات کرمانشاه در ۲۸ اردیبهشت سال ۱۳۸۳ برابر با روز جهانی موزه در محل تکیه معاون‌الملک افتتاح شد.

طرح اولیه ایجاد موزه، تحقیق و مطالعه بر روی پوشاک سنتی مناطق مختلف استان است. طراحی و تهیه پوشاک و زیورآلات این موزه توسط نگارنده صورت گرفته، دکوراسیون داخلی موزه را ابراهیم ولدی و پیکره‌ها

از معروف‌ترین نقوش موج می‌باشد. موج‌بافی در منطقه اورامانات، جوانرود، اسلام‌آباد غرب و گیلان غرب رایج است.

● **جاجیم:** دست‌بافته‌ای است زیبا و تماشایی با رنگها و نقوش‌های متنوع که در برخی نقاط استان از جمله صحنه و هرسین بافته می‌شود، نقوش جاجیم ملهم از طبیعت زیبای منطقه و ذوق و استعداد بافندگان است. از آن به عنوان زیرانداز و روبه بیرونی لحاف، همچنین هنگام کوچ عشایر از آن استفاده می‌شود. بافت جاجیم بر روی دارهای بلند و باریک از جنس چوب انجام می‌گیرد. جاجیم از نظر بافت به دو گروه تقسیم می‌شود:

۱. جاجیم‌های راه‌راه رنگی ساده که در گذشته بافت آن مرسوم بوده است.
۲. جاجیم‌های نقش‌دار، استفاده از رنگ‌های ملایم و آرام گیاهی که برگرفته از طبیعت‌اند و در لابه‌لای نقش نگاره‌ها تلالو و درخشندگی آن را چندین برابر می‌کند.

● **گیوه‌کشی:** پاره و اورامانات نگین سرسبز منطقه غرب مامن هنرمندان چیره دستی است که با ذوق و سلیقه و پشتکار در زمینه‌های مختلف هنر آفرینی می‌کنند. گیوه‌کشی هنری است که از سالیان دور در این منطقه رایج بوده و حاصل آن کفش راحت، نرم و مقاومی است به نام گیوه که به گویش محلی به آن کلاش می‌گویند.

گیوه‌کشی مستلزم نیروی زیاد و مهارت کافی است و تنها توسط مردان انجام می‌شود ولی در بافت روبه گیوه زنان نیز شرکت می‌کنند معمولاً روبه گیوه به رنگ سفید و تخت یا زیره آن به رنگ سفید و قرمز و آبی می‌باشد.

● **سراجی:** در گذشته راستای

دور آن می‌بندند که اصطلاحاً به آن «کلاو ده زمال» [کلاه دسمال] می‌گویند.

زنان جوانرودی در پوشیدن لباس‌های الوان و زیبا زبانزد می‌باشند. آنها روی پیراهن‌های بلندشان که معمولاً از پارچه‌های پولکی و یا زری تهیه شده، سخمه‌ای که دور تا دور آن را با یک رشته گوه‌های نقره‌ای تزئین کرده‌اند را پوشیده و روی آن «کوا و سلته» به تن می‌کنند. زنان این منطقه نیز مانند زنان هورامان «فس و لچک» به سر می‌کنند که به وسیله یک رشته مهره طلایی یا نقره‌ای که زیر چانه می‌بندند و اصطلاحاً به آن «زیرچناکه» می‌گویند کلاه فس را روی سر نگه می‌دارند و همچنین چند رشته کوتاه از مهره‌های سنگی به نام «پویله» را در دو طرف می‌دوزند. برای زیبایی بیشتر دور سر هم چغفه و گولنگ (o-qolang) می‌بندند که از نواربهنی با منگوله‌های بزرگ و کوچک تشکیل شده است. شلوار زنان گشاد و از جنس پارچه زری می‌باشد.

#### لباس گیلان غرب

برخی از البسه و پوشاک منطقه گیلان غرب اینگونه هستند:

● **قیاور خالق:** مردان در گذشته قبا به تن کرده و روی آن شال می‌بستند و سپس آرخالق که تن‌پوشی جلو باز با آستینی کوتاه تا آرنج است را روی آن می‌پوشیدند. همچنین از شلوارهایی که دم پای آنها تنگ و رو به بالا فراخ بود، استفاده می‌کردند. برای پاپوش هم گیوه یا (کلاش هرسینی) می‌پوشیدند. مردان گیلان غربی کلاه نمندی بر سر می‌نهادند و به دور آن کلاغی می‌بستند.

● **موج:** در نقوش‌ها و رنگ‌های مختلف و از پشم بافته می‌شود. نقوش قصری، ایلامی، چهل طوقی و کردستانی



نقش: عبدالله پیرای

◀ در استان پهناور کرمانشاه، گروه‌های قومی مختلف کرد، ترک، لر و لک با فرهنگ و خرده فرهنگی‌های خاص خود سکونت دارند. نمود تنوع فرهنگی اقوام مختلف استان در زبان، پوشاک، آداب و رسوم، مراسم و ..... به خوبی نمایان است.

#### لباس منطقه جوانرود و ثلاث بهاجانی

این منطقه نیز مانند پاره و اورامانات لباس‌های سنتی پیشینیان خود را حفظ کرده و هنوز آنها را می‌پوشند.

پوشاک مردان چوخه‌ورانک می‌باشد و معمولاً پشمی یا نخی است و روی آن شال می‌بندند. فقیانه (Faqyana) آستین فراخ و بلند با زبانه مثلثی شکل که به صورت جدا تهیه شده روی آستین چوخه می‌پوشند، فقیانه کاربردهای زیادی برای آنها دارد. در این منطقه نیز از کلاش هورامسی در فصول گرم سال استفاده می‌شود. اغلب مردان جوانرودی کلاه نخی بر سر نهاده و دستمال ابریشمی را

سراجان بازار سنتی شهر کرمانشاه مأمین هنرمندان متعدد چرم ساز بوده است. ساکنان شهر و روستا برای کفش دوزی، زمین سازی، پوشش تسلیحات فردی و افسار و لگام و برخی از وسایل شکار به این راسته مراجعه می‌کردند، ولی اکنون کار چرم‌سازی جنبه تزئینی پیدا کرده است و بیشتر به صورت عرضه کیف‌های زنانه، کمر بند و... نمود یافته است.

● **شال بافی:** نساجی به روش سنتی از دیرباز در استان کرمانشاه رایج بوده است. به ویژه در منطقه اورامانات سابقه طولانی تری دارد. دستگاه نساجی سنتی یا به گویش محلی جولایی ساده و چوبی است. شال یکی از مهمترین بافته‌هایی است که به روش سنتی با این دستگاه بافته می‌شود. از شال نوعی پوشاک محلی به نام چوخه‌ورانک تهیه می‌شود که خاص مردان منطقه پاوه و جوانرود است.

پارچه شال را از تارهای ظریف و نازکی که از موی نوعی بز به نام مرهز به

دست می‌آید، می‌بافند عرض این پارچه ۲۰ سانتی‌متر و طول آن ۲۰-۳۰ متر می‌باشد. شال بسیار سبک، ظریف، خوش‌رنگ، ساده و بدون نقش و نگار است.

● **چیق بافی:** چیق یا به گویش محلی چیخ (Cix)، حصیری است به پهنای تقریبی ۱۷۰ سانتی‌متر با نقوشی زیبا و یا ساده و بدون نقش که با استفاده از نی‌های باریک و بلند، نخ‌های رنگی و موی بز توسط زنان عشایر منطقه گیلان غرب و سرپل ذهاب بافته می‌شود. این بافته سنتی دارای نقوشی سمبلیک و

#### زنان جوانرودی در پوشیدن

لباس‌های الوان و زیبا زبانه‌زد می‌باشند. آنها روی پیراهن‌های بلندشان که معمولاً از پارچه‌های پولکی و یا زری تهیه شده، سخمه‌ای که دور تا دور آن را با یک رشته گوه‌های نقره‌ای تزئین کرده‌اند را پوشیده و روی آن "کوا و سلته" به تن می‌کنند.

متنوع است که عبارتند از: طوق سوار، ناسک (آهو)، قرژنگ (خرچنگ)، بردال (پرعقاب)، ستاره، مرغابی و طرح‌های هندسی با رنگ‌بندی زیبا که برگرفته از محیط طبیعی پیرامون و ذهنیات بافنده است، همانند دیوار پرنقش و نگار زیبای دور تا دور سیاه چادر را فرامی‌گیرد.

سیاه چادر یا به گویش محلی دوار نیز توسط مردان عشایر منطقه با استفاده از موی بز بافته می‌شود. عشایر به هنگام کوچ سیاه چادر را برپا کرده و با چیق دور تا دور آن را پوشانده و با استفاده از چیق‌های رنگی یا اسپرپیچ فضای داخلی آن را جهت مصارف مختلف به چند بخش جدا از هم تقسیم می‌کنند.

● **سبد بافی:** در منطقه پاوه و اورامان در روستای داریان و حجیج، مردان با ذوق و زحمت‌کش روستایی با استفاده از تریکه‌های نازک ارغوان که در منطقه به وفور یافت می‌شود انواع مختلف سبد را می‌بافند که علاوه بر زیبایی کاربردهای خاصی را نیز دارا هستند که عبارتند از:





می بستند و فقیانه را هم روی آستین های سلته به دست می کردند و زبانه های آن را دور گردن گره زده و یا آن را رها می کردند. پاپوش مردان این منطقه نیز معمولاً گیوه از نوع زیره چرمی بوده است در حال حاضر مردان این منطقه پیراهن مردانه، شلوار جافی و کت می پوشند. پوشاک زنان گوران و سنجایی نیز مانند زنان جوانرود پیراهن بلندی از جنس پارچه های ظریف و زری فقیانه دار با تن پوش هایی مانند سخمه، سلته و کوا یا زبون است. زنان این منطقه نیز کلاه و لچک به سر کرده و با بندی از سکه روی کلاه را تزئین می کنند. زنان در گذشته از گیوه استفاده می کردند.

#### لباس هرسین

مردان هرسینی در گذشته "ستره" و "سرداری" می پوشیدند "ستره" تن پوشی ساده، بلند و جلو باز است که شال روی آن می بستند. "سرداری" نیز تن پوش جلو باز و بلندی تا زیر زانو است و آستینی تا آرنج دارد و در پشت کمر، چین دار است و اغلب آن را از پارچه های به رنگ تیره تهیه می کردند. مردان هرسینی در گذشته کلاه نمدی به سر کرده و گیوه (کلاش هرسینی) به پا می کردند.

پیراهن زنان این منطقه نیز ساده و بلند است و تاروی پا می رسد، جنس آن از پارچه های ساده و گل دار می باشد. برخی زنان پیراهن خود را از مخمل های رنگی انتخاب می کنند.

زنان روی پیراهن های بلند خود کمرچین یا سرداری مخمل می پوشیدند و کناره های سرداری و دور دامن و آستین آن را به پهنای دو یا سه انگشت اخراج دوزی و براق دوزی می کردند، شلوار زنان گشاد و از جنس پارچه کتانی و نخس می باشد. زنان هرسین برای

پوشاک زنان از تنوع بیشتری برخوردار و با پیراهن زنان سایر نقاط استان متفاوت است و دور تا دور بقیه آن چین دار است. روی آن نیم تنه ای به نام سلته و تن پوش بلندی به نام زبون می پوشند، شلوار زنان نیز مانند سایر نقاط استان گشاد و در ناحیه میج پا لیفه دار می باشد. پاپوش زنان این منطقه نیز معمولاً صندل می باشد. اغلب زنان

◀ نساجی به روش سنتی از دیرباز در استان کرمانشاه رایج بوده است. به ویژه در منطقه اورامانات سابقه طولانی تری دارد. دستگاه نساجی سنتی یا به گویش محلی جولایی ساده و چوبی است. شال یکی از مهمترین بافته های این منطقه است که به روش سنتی با این دستگاه بافته می شود.



قصری به جای چادر، از ماشه که پارچه ابریشمی شتل مانند است استفاده می کنند چتفه و گلونی سریند موسوم زنان این منطقه است.

انواع مختلف سبدهای حمل و نقل میوه، خشکبار و... کندوی زنبور عسل، سبد ماهیگیری، سبد نگهداری طیور (مرغ و خروس) و...

#### لباس منطقه گوران و سنجایی

زنان این منطقه پوشاک سنتی خود را حفظ کرده و آن را می پوشند اما از پوشاک مردان جز نامی و بادی چیزی باقی نمانده است. مردان در گذشته سلته و زبون می پوشیدند. "زبون" پوشش تمام قدی است که از جلو لبه های عمودی آن روی هم می افتد و "سلته" نیم تنه آستین داری است که به منزله کت می باشد، معمولاً روی زبون شال

#### لباس قصرشیرین

قصرشیرین یکی از نقاط گرمسیری استان محسوب می شود. پوشاک مردان آن ساده و شامل پیراهن، کت و شلوار جافی است. جافی شلوار گشادی است که از ناحیه میج پا تنگ و رو به بالا فراخ می باشد. پاپوش آنها گیوه ای از نوع کلاش هرسینی است و از کلاه عرفچین یا دستمال نخس یا چغیه برای دور سر استفاده می کنند.



به پا می‌کردند. زنان پیراهن بلند و گشادی که معمولاً از جنس مخمل و یا پارچه زری است می‌پوشیدند و روی آن یل یا نیم تنه آستین داری شبیه کت به تن می‌کردند، شلوار زنان گشاد از جنس پارچه نخ‌گیلدار است. زنان در گذشته سریند می‌بستند و معمولاً گیوه هم می‌پوشیدند.

#### لباس چوپانان

کرک: تن‌پوش نم‌دی، بلند بدون آستینی است که چوپانان آن را روی دوش می‌اندازند. کوله‌بال: تن‌پوش دیگری از جنس نم‌د است که آستین دارد ولی از آن استفاده نمی‌شود، اکثر چوپانان مناطق مختلف استان کرمانشاه از این تن‌پوشها استفاده می‌کنند.

کوچکی را با روسری نخ‌بی به سر می‌کردند و گالش مشکی رنگ می‌پوشیدند.

مردان کرد کلیایی، در گذشته معمولاً روی لباس خود (پیراهن و شلوار) تن‌پوش بلندی تا روی زانو می‌پوشیدند که دور کمر آن چین‌دار بوده و به همین دلیل به آن کمرچین می‌گفتند. کلاه نم‌دی در گذشته مرسوم بوده و گیوه آنها نیز از نوع زیره چرمی یا لاستیکی بوده است.

زنان کلیایی پیراهن‌های بلند مخمل می‌پوشند یکی از نیم‌تنه‌های زیبا و مورد علاقه زنان کرد کلیایی در گذشته، کلنجه‌های سکه‌دوزی شده که از مخمل‌های رنگارنگ تهیه می‌کردند و روی پیراهن خود می‌پوشیدند. شلوار زنان از جنس پارچه چیت گلداز می‌باشد.

زنان این منطقه معمولاً سریند تحت عنوان مشکی به سر می‌بندند این نوع سریند نیز خاص زنان کلیایی است و متفاوت از سایر سریندها است که به آن شده و مشکی می‌گویند.

#### لباس کرمانشاه

پیراهن مردان کرمانشاهی معمولاً ساده و به رنگ سفید و دگمه بقی‌ای آن در جلو و یا به شانه چپ بسته می‌شد. آنها شلواری گشاد با دم پای تنگ می‌پوشیدند. مردان این منطقه در گذشته قبای سه چاک به تن می‌کردند و آن، تن‌پوش بلندی تا روی زانو است که دو چاک بلند در دو طرف آن وجود دارد. معمولاً روی قبا شال می‌بستند. سرپوش مردان در گذشته کلاه نم‌دی به رنگ مشکی و قهوه‌ای بود. آنها نیز مانند سایر نقاط گیوه

سریند، بیشتر از گلونی استفاده می‌کنند، گلونی پارچه ابریشمی با زمینه مشکی و گل‌های درشت قرمز و سفید است.

#### لباس منطقه سنقر و کلیایی

پوشاک مردان ترک سنقر کوئینک (پیراهن) و شلوار با کلاه نم‌دی و کفش گالش است. زنان نیز کوئینک را با دامن‌های پرچینی که به آن قرقرتومان گفته می‌شود، می‌پوشند. شلوار زنان به رنگ مشکی و از جنس پارچه نخ‌بی است همچنین زنان در گذشته کلاه

#### مردان کرد کلیایی، در

گذشته معمولاً روی لباس خود (پیراهن و شلوار) تن‌پوش بلندی تا روی زانو می‌پوشیدند که دور کمر آن چین‌دار بوده و به همین دلیل به آن کمرچین می‌گفتند. کلاه نم‌دی در گذشته مرسوم بوده و گیوه آنها نیز از نوع زیره چرمی یا لاستیکی بوده است.





◀ دلکش (دلا) مراد یک خانم طراح مد لباسهای زنانه کردی، متولد شهر حلبچه است. وی در سال ۱۹۶۲ به بغداد نقل مکان کرده و بعد از فارغ التحصیل شدن از دانشگاه بغداد به تدریس زیست شناسی در یکی از مدارس راهنمایی آن شهر مشغول شد. در سال ۱۹۸۶ از عراق گریخت و به مدت تقریباً ۲ سال در آلمان ساکن شد. در سال ۱۹۸۹ به لندن رفت و اکنون خوشحال است که توانسته است این شهر جهانی را به عنوان اقامتگاه دائمی خود انتخاب کند.

دلکش مراد طراح لباس مطرح می کند:

## قابلیت های لباس کردی برای مد جهانی

◀ گفتگو و ترجمه از انگلیسی به فارسی از پانته آ مارالانی

لباس را سفارش می دهد نیز اعمال می شود. در بخش دوم، خانم مراد در زمینه انتخاب رنگ و مدل لباس به افراد مشاوره می دهد. به این ترتیب که رنگهایی را که با شخصیت و ویژگیهای ظاهری مانند رنگ پوست هر فرد همخوانی داشته باشند، مدلهایی را که برای ترکیب اندام و قد فرد مناسبتر باشند به آنها معرفی کرده و حتی در هنگام خرید پارچه های که از کیفیت و جنس مناسبتر برخوردار باشند خریداران را تا بازار همراهی می کند.

برنامه ریزی برای برگزاری مراسم و گردهمایی های مختلف و فراهم کردن وسائل پذیرایی در جشنها و مراسم ازدواج (catering) بخش بعدی فعالیتهای دلا مراد را تشکیل می دهند.

دلا مراد در وب سایت خود علاوه بر نمونه کارهای طراحی لباس، تعدادی از زیور آلات کردی را با قراردادن تصویرشان به نمایش گذاشته است.

این هنرمند کرد از سال ۲۰۰۳ تاکنون شوهای مد متعددی در انگلستان و دیگر نقاط اروپا مثل اسپانیا و بلژیک برگزار کرده



◀ پانته آ مارالانی متولد

۱۳۶۴ در کرمانشاه است. وی

دارای مدرک کارشناسی ارشد

در رشته زبان شناسی همگانی

از دانشگاه رازی می باشد.

باشو در لندن زندگی می کند.

فعالتهای خانم مراد بخشهای گوناگونی دارد که طراحی لباس کردی اولین آنهاست. در طراحی لباسها تلفیقی از شیوه های مدرن و سنتی به کار گرفته شده و در انتخاب رنگ و مدل لباسها نظر فردی که

علاقه وی به پرداختن به مد و طراحی لباس از سنین پایین بروز کرد. در پی این اشتیاق زود هنگام او کار خود را با طراحی دکوراسیون داخلی، مبلمان و... برای بسیاری از دوستانش آغاز کرد. به تدریج کار او به سمت طراحی مد، مخصوصاً براساس پوشش کردی تغییر یافت؛ اما علاقه دلا به تکنیکهای مدرن و خلاقانه سبب شد تا وی سبکهای سنتی و مدرن کردی را در هم بیاورد.

دلا تا کنون شوهای مد بسیاری را برگزار کرده و همچنین مصاحبه های متعددی با مجلات، روزنامه ها و برنامه های تلویزیونی انجام داده است.

وی همچنین موفق به دریافت جایزه Millennium Award شده است که به ایده ها و طرحهای نوین و مبتکرانه تعلق می گیرد و به خاطر موفقیت و کمکش به جامعه کرد لندن تقدیرنامه ای از شهردار لندن آقای کن لیوینگستن دریافت کرده است.

دلا مراد اکنون همراه با همسرش احمد و چهار فرزندش بانو، نورا، میران و



در موزه ی بریتانیا (British museum) شو دیگری برگزار کند.

خانم مراد در جواب به این سوال که چطور و از چه زمانی احساس کرده اند که به کار طراحی لباس علاقمند شده است، می گوید که از جوانی دغدغه طراحی لباس را داشته و این موضوع همیشه یکی از تمایلات درونی اش بوده است لباس کردی را به عنوان الگوی طرحهای خود قرار داده است، چرا که به اصالت و فرهنگ خود افتخار می کند. وی معتقد است که فرهنگ کردی همیشه تحت الشعاع مشکلات مربوط به سرزمین و منطقه قرار گرفته است و بنابراین سعی داشته است با استفاده از ابزار طراحی لباس به عنوان یکی از نمود های قدرتمند فرهنگ قومی، هنر خود را بر اساس پوشش متداول کردی ارائه کرده و نشان دهد که نه تنها آنچه در مناطق کردنشین می گذرد زیبا و مثبت است بلکه فرهنگ و منش مردم کرد با دیگر قومیتهای حاضر در منطقه متمایز است. از نظر دلا آنچه باعث تمایز پوشش کردی از لباس بقیه قومیتها می شود تنوع رنگ، چند لایه بودن و جنس آن است. علاوه بر این لباس کردی در هر منطقه ای به فراخور موقعیت از تنوع برخوردار است. با این حال استفاده از لباس کردی با گذشته متفاوت است و به عنوان پوشش امروزی کاربرد ندارد بلکه بیشتر در مهمانیها استفاده میشود هر چند در نقاط زیادی از مناطق کردنشین زنان و مردان ملبس به لباس کردی هستند اما در شهرهای نسبتاً بزرگتر یا در حال گسترش مانند کرمانشاه، سنندج، سلیمانیه، هولیر و دیاربکر شاهد کاهش شدید استفاده از لباس محلی کوردی هستیم.

به این ترتیب دلکش مراد عناصر الهام بخش در هنر خلاقانه خود را کردستان به طور کل، طبیعت، مردم، تاریخ و فرهنگ آن می داند و بیان می کند که با قدم گذاشتن

است. در انگلیس موزه لندن، موزه آلبرت و ویکتوریا، موزه هاکنی و ساختمان شهرداری لندن مکانهای برگزاری شوهای دلا بوده اند. آخرین شوهای او در کردستان، در شهرهای هولیر و سلیمانیه، بوده اند، تمامی این شوها با استقبال چشمگیری از طرف مردم روبرو شده و رسانه ها نیز آنها را به طرز گسترده ای پوشش دادند. همچنین قرار است به زودی

#### لباس کردی در هر منطقه

ای به فراخور موقعیت از تنوع برخوردار است. با این حال استفاده از لباس کردی با گذشته متفاوت است و به عنوان پوشش امروزی کاربرد ندارد بلکه بیشتر در مهمانیها استفاده میشود.



لباس کردی امروزه با گذشته متفاوت است و به عنوان پوشش هر روزه کاربرد ندارد بلکه بیشتر در مهمانیها استفاده میشود. به این ترتیب می توان در مدل و ضخامت آن تنوع ایجاد کرد. وی معتقد است که لباس کردی این پتانسیل را دارد که به یک مد جهانی تبدیل شود و بسیاری از بانوانی که برای سفارش لباس به وی مراجعه می کنند غیرکرد و از نقاط مختلف دنیا هستند.

این طراح لباس کرد برنامه های آتی خود را به سه بخش تقسیم می کند:

۱. تالیف کتابی در زمینه بررسی و معرفی لباس کردی و گوناگونی های آن در مناطق مختلف کردستان.
۲. برپا کردن گالری موزه ای که هر آنچه را به فرهنگ کردی باز می گردد در برداشته باشد.
۳. ادامه دادن به برگزاری شوهای مد در سراسر دنیا.



محصور بودن در چارچوب فرهنگ و محدودیت را در فرد ایجاد نکند. در این صورت است که می توان حتی در اجتماعی که به سرعت روند جهانی شدن را طی می کند، شاهد استقبال از نمود های فرهنگی و قومی بود. با این حال استفاده از

در این شاخه از هنر همواره در پی این بوده است تا کاری ارائه دهد که گوشه هر چند کوچکی از فرهنگ زینت و غنی کردستان و پیشینه درخشان تاریخی سرزمین مداری خود را نشان دهد.

دلا هدفش از پرداختن به طراحی لباس کردی را در ابتدا شناساندن و در دسترس قرار دادن آن برای افراد غیر کرد و نهایتاً مطرح کردن آن در سطح بین المللی است.

در دنیایی که همه چیز به سمت جهانی شدن پیش می رود افزایش روز افزون علاقه مردم و به خصوص نسل جدید به لباس مدرن طبیعتاً به کمرنگ شدن

استفاده از پوششهای محلی منجر خواهد شد. خانم مراد راه علاقمند کردن جوانان کرد را به لباس بومی خود را راحت تر و به نوعی به روز کردن لباس کردی می ناند به نحوی که استفاده از لباس محلی حس





گزارشی از مراحل تهیه

# چوخه رانه ک مه ره ز

◀ فخرالدین اعتمادی

◀ فخرالدین اعتمادی متولد ۱۳۶۳ در شهرستان جوانرود دانش آموخته رشته هنرهای تجسمی است وی در چند سال اخیر به عنوان دبیر هنر و فعالی فرهنگی در شهرستانهای روانسر و جوانرود مشغول به کار است.

نواحی کردنشین کشور ترکیه، ۳۳۲، ۶۶۲، ۷ رأس گوسفند و ۱۶، ۰۱۶، ۱۷۶ رأس بز وجود داشت که یک چهارم مجموع کل گوسفند و بز ترکیه را شامل می‌شد. در نواحی کردستان عراق نیز ۲، ۲۳۸، ۲۳۴ رأس بز وجود دارد که این رقم دو سوم کل بزهای عراق را شامل می‌شود. علاوه بر آن ۱، ۹۱۲، ۶۷۴ رأس گوسفند (دوسوم) و ۸۵۸، ۲۲۶ رأس گاو (یک سوم) وجود دارند. در کردستان ایران بغیر از دامداری عمده و کلی (نصف کل دامهای ایران - ستاد فر ۲۹۱)، هر کدام از خانواده‌ها به صورت خودگردان بین ۴ تا ۸ رأس گوسفند، بز و یا گاو در نزد خود نگهداری می‌کنند. با توجه به این آمار و قدمت دیرینه دامپروری می‌توان این پرسش را مطرح نمود که آیا رقم قابل توجهی از این ارقام می‌تواند مربوط به بزهای مهرمز باشد؟ که به عقیده بنده قابل تأمل خواهد بود بگویم که حتی اگر درصد کمی هم از این بزها و نیز در سالیان دورتر کردستان، مهرمز بوده باشند، خود مشوق و فرصتی در جهت ساخت این لباس و با طرحهای اولیه آن بوده است.

البته از تاریخ مبهم این لباس می‌توان «مهلاوه» را نیز نام برد که می‌توان گفت همپای لباس مهرمز بوده که برای زنان کاربرد داشته و از آن بهره می‌بردند.

◀ پراکندگی جغرافیایی

در خصوص استفاده از این نوع لباس

لباس از پارچه‌های ساخته می‌شود که خود از پشم نوعی بز به نام «بز مهرمز» تهیه گردیده است نام این لباس که از اسم همین حیوان گرفته شده، به دو صورت تلفظ می‌گردد: یکی «مهرمز» و دیگری «مهرس» که هر دوی آنها صحیح می‌باشد. اما در میان مردم اغلب لفظ «مهرمز» کاربرد بیشتری دارد. در مورد تاریخچه لباس ابهام زیادی وجود داشته و نمی‌توان با قطعیت در مورد آن نظری داد. البته شواهدی هستند که توجه به آنها می‌تواند ما را مقداری یاری رساند.

ساکنان مناطق کردنشین به واسطه‌ی شرایط محیطی و اشتغال به دامپروری در کنار کشاورزی، پشم را در اختیار داشته و به طرق مختلف از آن بهره بردند. با توجه به تاریخ و تقویم ۲۷۰۰ ساله کردی شاید بتوان گفت که از زمان آگاهی از فواید مختلف پشم حیوانات اقدام به تهیه لباس از آن کردند که در طول زمانهای دراز که سابقه آن بطور دقیق در دسترس نیست تبدیل به لباس مهرمز فعلی شده است.

تحقیقات قبلی وسعت استفاده از حیوانات اهلی و بخصوص بز را نشان می‌دهد از جمله آ. رید: اهلی نمودن حیوانات در زمانهای ماقبل تاریخ در خاور نزدیک و آرجی برابرد، وود، بی، هو: مطالعات و تحقیقات ماقبل تاریخ در کردستان.

همچنین در سال ۱۹۵۷ میلادی در

عناصری که فرهنگ یک قوم را می‌سازند بسیاریند که از شاخص‌ترین آنها می‌توان زبان و لباس را نام برد. تمام این عناصر نیازمند حفاظت است که اگر از آنها غافل بمانیم، کم‌کم غبار زمان بر آنها نشسته و اگر هر از چندگاهی ملتها یادی از آنها نکنند، غبار تبدیل به لایه‌های ضخیم خواهد شد که همان فاصله بین اقوام و فرهنگشان خواهد بود. در این گذار پژوهشگران و محققین می‌توانند نقشی کم نظیر نسبت به فرهنگ‌ها ایفا کنند که نسل و یانسل‌های بعدی ارزش کار آنها را بیشتر احساس خواهند کرد. در این راستا هنگامیکه فرهنگ کردی را در حوزه لباس بررسی می‌کنیم شاهد غنای بسیاری می‌باشیم. یکی از بارزترین آنها «چوخه و رانه ک مهرمز» می‌باشد که خصوصیات و مراحل ساخت و ساز مخصوص به خود را داراست و نسبت به دیگر لباسهای کردی مردانه بحث از آن برای بیشتر مردم و چه بسا بسیاری از مردم کرد (خصوصاً جوانان) آنچنان که باید و شاید مورد توجه ویژه قرار نگرفته است. باید دانست که برای ساخت این لباس وقت و انرژی در خور توجهی صرف می‌شود که شاید توجه به چکیده‌ی این پژوهش بتواند گویای آن باشد.

◀ تاریخچه

همانطور که اشاره خواهد شد این



که با توجه به سلیقه از جنس های متفاوتی تهیه می شود اغلب از پارچه مخمل سیاه رنگ است. طول شال نیز می تواند کم و یا زیاد باشد بعضی افراد به شکل گره دار آن را به کمر می بندند که رسمی کهن است و در صورتیکه شال به این صورت بسته شود، تعداد گره ها سه عدد است که به اعتقاد برخی ها می تواند نشانی از رهنمود دین زرتشت تحت عنوان «کردار نیک» گفتار نیک، پندار نیک» باشد در این صورت طول پارچه آن بیشتر شده و تا ۵ متر نیز می تواند برسد.

● «کوله بال و پهسهک»: این لباس در برابر باد و سرما ضعیف می باشد که برای جبران این امر، کوله بال و پهسهک به خدمت گرفته می شوند بلندی هر دو تا مقداری پایین تر از کمر است اما تفاوتی که با هم دارند این است که لولی از نمد ساخته شده ولی دومی از ضایعات پشم مهرهز که قبل از رسیدن و در مرحله شانه کردن کنار گذاشته شده اند، ساخته می شود. و به خاطر همین ساخت از ضایعات، قیمت پهسهک از چوخه و رانهک مهرهز بسیار کمتر می باشد.

سازد، نکته جالب توجه این است که به علت استفاده از پشم طبیعی (علاوه بر گشاد بودن) این لباس از خنکی مطلوبی برخوردار است.

#### ◀ متعلقات لباس، ارتباط شال با دین زرتشت

به همراه این لباس بسته به فصل، سن استفاده کننده، مکان یا قصد آن می توان پوشش های دیگری را نیز به کار برد، از جمله:

● «کلاو و دستمال»: که هم جنبه تزئینی دارد و هم محافظ سر از گرما و سرما و نور آفتاب می باشد. این پوشش نیز دارای کیفیت های معمولی تا عالی می باشد و بیشتر کلاهی نخی است که دستمال ابریشمی به دور آن بسته می شود.

● «کلاش»: که در اذهان مردم، بیشتر با عنوان گیوه شناخته شده است که

#### ◀ امروزه به علت رواج

پارچه های مختلف، تنوع جنسیتی بالای آنها و نیز به دلیل ارزان بودن قیمت، استفاده از لباس مهرهز رونق سابق خود را از دست داده و استفاده از آن محدود به مراسمات و تشریفات گشته است.

بحث در مورد آن خود نیازمند پژوهشی جداگانه است.

● «فهقیانه»: پارچه ای است سفید رنگ که از دو سو بسته می شود یکی به دور آستین «چوخه» یا بالا پوش لباس تا قسمت آرنج و دیگریاز زیر بغل رد شده تا به پشت گردن برسد و اندازه آن ۱۵۰ در ۱۵۰ سانتیمتر است و نوع اول ۲۵ سانتیمتر پارچه کمتر نیاز دارد همچنین از این فهقیانه می توان در هنگام رقص کردی به عنوان چوبی بهره برد.

● «شال»: به دور کمر بسته می شود

باید گفت که در تمام مناطقی که کردها سکونت دارند چوخه رانک مه ره ز رواج دارد ولی بیشترین استفاده آن در کردستان ایران و عراق می باشد که این استفاده در مناطقی که به گویش هورامی تکلم می کنند پررنگ تر می باشد که نمونه آن منطقه اورامانات است که در غرب ایران و شامل شمال غربی استان کرمانشاه و جنوب غربی استان کردستان می باشد هر چند که در این بین شهرها و نواحی غیر هورامی زبان از این لباس استفاده فراوانی به عمل می آورند و نباید فراموش شود که یکی از با کیفیت ترین نوع این لباس ها متعلق به منطقه (زاخونشین) عراق است که ذوق و سلیقه و مهارت بالایی در آن به کار می رود.

#### ◀ کاربرد

مردان از این لباس همیشه استفاده کرده و می کنند و در سالهای گذشته که پارچه های ماشینی رواج امروزی را نداشت، کاربرد آن بیشتر بوده است اگر به زمان های قبل تر برگردیم، آنجا که اثری از کارخانجات ریسندگی و بافندگی پارچه نبود، جزئی اصلی از پوشش مردها را تشکیل می داد ولی امروزه به علت رواج پارچه های مختلف، تنوع جنسیتی بالای آنها و نیز به دلیل ارزان بودن قیمت، استفاده از لباس مهرهز رونق سابق خود را از دست داده و استفاده از آن محدود به مراسمات و تشریفات گشته است.

اما در هر صورت کاربرد آن در زندگی روزمره، با وجود مسائلی که بر شمردیم، هنوز هم ادامه دارد. در این بین کسانی هستند که فرهنگ و سنت خود را ارجی مضاعف نهاده و استفاده از این لباس را برای خود محدود نکرده اند.

در مراسم عروسی تا جایی که سلیقه اجازه دهد داماد اکثر از این لباس استفاده می کنند و چه بسا اگر از جنسی با کیفیت بالا استفاده شود، او را از بقیه افراد متمایز

### ● مرحله دوم - ریسندگی:

این کار در روستاها اکثراً توسط زنان مسن با دست و یا ابزارهایی ساده همچون (دوک) انجام می‌گیرد برای تامین نخ مورد نیاز یکدست لباس، زنان روستایی اگر در کنار کارهای روزمره خود به این کار مشغول شوند باید زمانی حدود سی الی چهل روز وقت بگذارند اگر به طور جدی این کار دنبال شده و نخ‌ریس توانا باشد یک هفته به طول می‌انجامد، انجام این مرحله از کار باید همراه با دقت خاص باشد چرا که در نهایت باید نخ یکدست تحویل داده شود، در غیر اینصورت اگر در بعضی جاها نازک بوده و در جاهای دیگر ضخیم

تمیز و به دور از آلودگی نگهداری شود و هیچ نوع فضولاتی به پشم آن نجسند تا خالصی خود را از دست ندهد و باید پشم ابتدا شانه شده و بعد تحویل ریسنده شود. از آنجا که رنگ ذاتاً جزئی از پشم است، تغییر رنگ را در این نوع پارچه به ندرت می‌بینیم و تاروژی که لباس قابلیت استفاده دارد از بین نرفته و تازمان تخریب، رنگ آن نیز ثابت می‌ماند. جنسیت پشم نیز می‌تواند زیر و نرم باشد که دارای دو علت می‌تواند باشد.

### ◀ الف) شرایط نگهداری

۱- بزهایی که در خود روستا و بطور جداگانه نگهداری می‌شوند که اصطلاحاً (بزهای پروار) نامیده می‌شوند به نسبت پشم زبرتری دارند.

۲- بزهایی که در طبیعت اطراف روستا آزادانه در حرکت هستند که پشمشان نرم‌تر است. (ب) جنسیت: پشم جنس ماده نرم‌تر و پشم جنس نر زبرتر است.

برای تهیه این لباس ۶ مرحله باید طی شود باید فراموش نکنیم که در تمام مراحل، سلیقه استاد کار نقشی اساسی داشته و به دنبال آن لباس‌هایی با کیفیت‌های نازل تا بسیار مطلوب ساخته خواهد شد که قیمت آن نیز می‌تواند متناسب با آن تغییر کند و اما مراحل کار:

### ● مرحله اول - پشم چینی و شانه کردن:

بعد از آنکه پشم چیده و از بدن بز جدا شد باید پشم‌ها را مرتب به روی میخ‌هایی بکشیم که بر سطحی قائم و ایستاده کوبیده شده‌اند تا یکنواخت و یکدست شوند که این کار شانه کردن نامیده می‌شود اگر این مرحله نادیده گرفته شده یا سهل‌انگارانه به آن نگریسته شود می‌توان گفت که کار ساخت لباس را از پایه ضعیف آغاز کرده‌ایم، چرا که مایه اصلی لباس همین پشم است.

### ◀ هنر و ترکیب‌بندی

با توجه به اینکه در این لباس از نوارهای باریک استفاده شده است با اولین نگاه می‌بینیم که این نوارها به شکلی عمودی کنار هم قرار گرفته‌اند و مامی دانیم که ترکیب‌های عمودی اغلب معرف

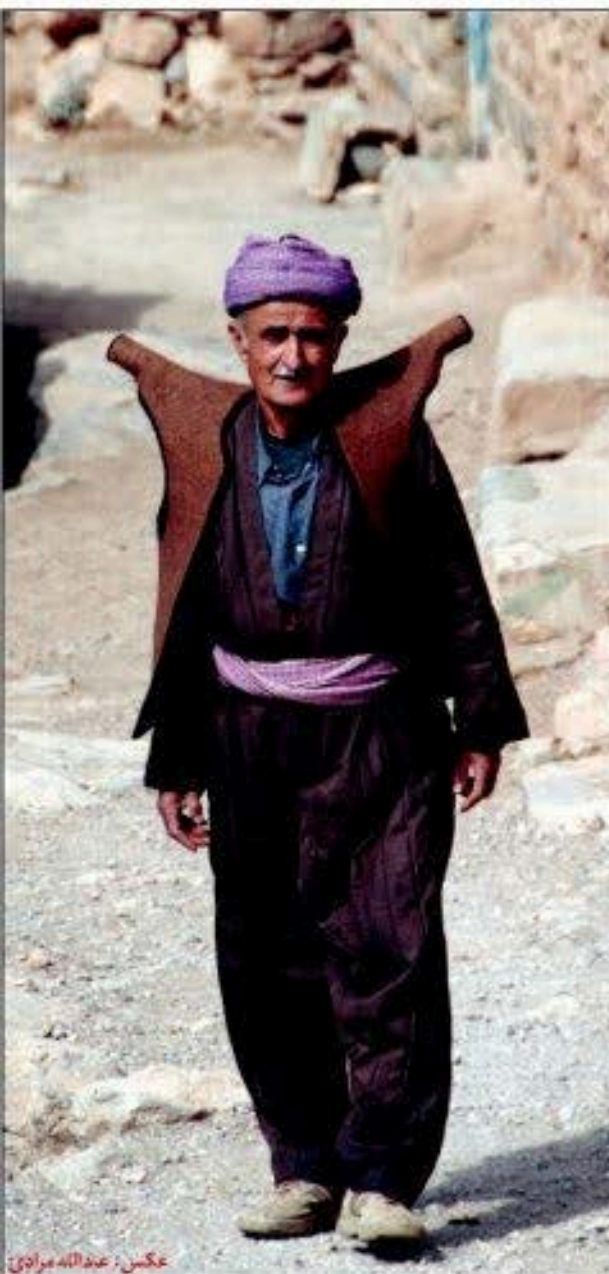
### ◀ برای تهیه این لباس ۶ مرحله

باید طی شود باید فراموش نکنیم که در تمام مراحل، سلیقه استاد کار نقشی اساسی داشته و به دنبال آن لباس‌هایی با کیفیت‌های نازل تا بسیار مطلوب ساخته خواهد شد که قیمت آن نیز می‌تواند متناسب با آن تغییر کند.

روحیه‌ای مثبت و موجب القای کیفیتی ایستا می‌باشند و این نوع ترکیب‌بندی با روحیه مردانه همخوانی بیشتری دارد چرا که حرکت عمودی خطوط جلوه‌ای از اعتماد به نفس و استحکام را ظاهر می‌کند و چینش اینچنین نوارها در لباس می‌تواند فضایی جدی و آمرانه به آن ببخشد که خود شاید یاد آور غیرت باشد در زمینه رنگ نیز پارچه‌ها دارای درجات متفاوت «تالیته» است که به دنبال آن تنوع رنگی زیادی را شاهد هستیم. همچنین بیشتر از رنگهای گرم استفاده می‌شود که از لحاظ روحی شادی بخش و دارای تأثیری مثبت می‌باشد.

### ◀ پشم

لباس از پشم نوعی بز به نام مهرز تهیه می‌شود که این نوع بز نژاد آذر رنگهای مختلف و درجات مختلف رنگی وجود دارد از جمله رنگ‌های سفید، خاکستری، قهوه‌ای، زرد، سفید - خاکستری و ... نگهداری این حیوان شرایط مخصوص به خود را دارد به این شکل که باید در محیطی



عکس: عبدالله مرادی



برای تامین نخ مورد نیاز یکدست لباس، زنان روستایی اگر در کنار کارهای روزمره خود به این کار مشغول شوند باید زمانی حدود سی الی چهل روز وقت بگذارند اگر به طور جدی این کار دنبال شده و نخ ریس تولانا باشد یک هفته به طول می انجامد.

دستگاه مهرز بافی تعداد ۴ عدد شانه لازم می باشد که دلیل به کار بردن این تعداد این است که کمتر از آن جواب گو نبوده و از استحکام پارچه می کاهد و بیشتر از آن نیز لزومی ندارد. شانه از دو قطعه چوب به صورت موازی هم تدارک دیده شده که نخ های کلفت تقریباً محکمی آنها را به هم متصل می کند.

«جمع کن» نیز چوب مکعب شکل کلفتی است که بعد از مدتی بافتن، قسمت بافته شده را به دور آن جمع می کنند و در ابتدای دستگاه جلوی دست بافنده قرار دارد. قسمت های دیگر دستگاه عبارتند از:

«پردله» - که در کردی به معنای پل می باشد - تکه چوبی است که در وسط دستگاه بعد از شانه قرار دارد و تارها همچون پلی از بالای آن رد می شوند در بین تارها و پردله میله های آهنی برای ثبات قرار داده می شود که تقریباً قوس دار است و قوس آن رو به بالا می باشد. تارها بعد از رد شدن پردله بارد شدن از پشت «مهوله» به بالای دستگاه می رسد و در بالا نیز با انتقال از پشت «که له مه» به پشت سر بافنده هدایت می شوند که هم «که له مه» و هم «مهوله» میله های باریک و ثابتی هستند که می توانند از جنس های مختلفی از جمله چوب، پلاستیک ضخیم یا فلز تهیه شوند. نباید فراموش کرد که تخت مهرزی که بافته شده است کفاف نصف لباس را می دهد و برای ساخت یک لباس

مستحکم شده و در هنگام بافت پاره نشود، این لباس در نگاه اول مجموعه ای از نوارهای تکه تکه به نظر می آید که خط هایی شبیه خط اتو آنها را از هم جدا کرده است اما واقعیت چیز دیگری است این نوارها جدا هستند که به صورت سه ردیف سه ردیف به وسیله دوخت به هم متصل شده اند ما هر ردیف نوار را یک «گول» می نامیم که مجموع سه گول یک «تخت» خوانده می شود، عرض هر گول از پنج تا نه سانتی متر متغیر است که به تناسب آن، عرض تخت نیز می تواند از ۱۵ تا ۳۰ سانتی متر کم و زیاد شود که در بعضی موارد تا ۱۲ سانتی متر هم می شود عرض را پایین آورد. اندازه گول ها بیشتر ۵ سانتی متری است که در عراق ۹ سانتی متر

باشد در مرحله بعدی یعنی بافندگی دچار نقص شده و پارچه جالب و با کیفیتی به دست نمی آید زیرا در بخشهایی از پارچه که نخ نازک است بین تارها فاصله افتاده و در آن قسمت، پارچه تنک به نظر می آید. گرچه در بخش هایی که نخ دارای ضخامت بیشتری است تراکم بیشتری نیز حاصل می گردد ولی به خاطر عدم تناسب و هماهنگی، پارچه با ارزشی به دست نیامده و کیفیت آن تنزل می یابد. مسئله ای که هر نخ ریزی قادر به رعایت آن نیست، آن است که نخ نازک ریسیده شود که اصطلاحاً «زهنایه ای» خوانده می شود که در این حالت نخ بدست آمده سفارشی قلمداد می شود. البته نباید به حدی نازک شود که در هنگام بافت و در حین تبدیل به



پارچه منجر به پاره شدن آن گردد.

#### ● مرحله سوم - بافت پارچه:

بافت مهرز «جولایی» نامیده می شود و به کسیکه جولایی بداند «جولا» گفته می شود. این مرحله توسط دستگاه مخصوص بافت آن «مهرز دوری» انجام می گیرد قبل از شروع بافت «جولایی» نخ های بدست آمده در مرحله قبل را به ماده «سبریش» آغشته می کنند تا مقداری

رانیز به کار می گیرند. برای بافت یک تخت در اندازه معمولی ۱۸۰ نخ تار به طول ۱۵ متر نیاز است که در اصل ۴۵ جفت نخ تار می باشد که هر جفت شامل ۴ ردیف نخ است. این تارها با قاعده و روش مخصوصی با استفاده از دستان هنرمند جولا (فرد بافنده) با روشی منظم از بین فواصل دندانهای قطعه ای از دستگاه که «شله» نام دارد رد می شود. در راه اندازی

تمام نوار به دور ورق فلزی پیچیده شود. علت استفاده از صابون این است که با این کار از زبری پارچه کاسته می‌شود و به تا شدن و حالت گرفتن (کوته‌زدن) بهتر آن کمک می‌نماید. در پایان جمع کردن نوار، همچون مرحله قبلی با استفاده از دوخت موقت دستی پارچه را در جای خود ثابت نگاه می‌داریم. هم‌اینک پارچه آماده انتقال به دستگاه پرس است. نام این دستگاه به علت اینکه زدن تا و حالت و فرم اصلی

متوسط به بالا ۱۵ دقیقه است در پایان جوشاندن، می‌بینیم که آب نیز کف می‌کند و شاید علت آن باشد که در هنگام جوشیدن آب ماده سیریش را که بعد از رسیدن به آن زده بودیم کم‌کم از بین رفته است. اکنون پارچه را از آب داغ خارج کرده و با آب معمولی که مقداری خنک است شستشو می‌دهیم. در پایان این مرحله نوارها را باز کرده، از چوب جدا و روی طناب آویزان و پهن می‌کنیم تا در معرض هوای آزاد قرار گرفته و خشک شود.

#### ● مرحله پنجم - پرس کردن:

در روزگاران گذشته بعد از جوشاندن هنگامی که نوارها خشک شدند آنها را بر

◀ از مراکز اصلی دوخت مهرهز می‌توان به اورامان تخت، شهرستان بانه و منطقه زاخو در عراق اشاره نمود که تعدادی از کارهای ساخت ناحیه زاخو سفارشی بوده و تا دو برابر قیمت جاهای دیگر به فروش می‌رود.

روی هم به شکل عمودی مرتب کرده و طناب و یا نخ محکمی را به یک طرف آن بسته و سنگی با وزن زیاد را به طناب می‌بستند و طرف دیگر نوارها را در داخل انباری از سقف و یا در هوای آزاد از شاخه درخت آویزان می‌کردند. اما در روش جدید دستگاه پرس به کار گرفته می‌شود که از دو عدد جک ۱۰ تنی ساخته شده است قبل از هر کاری گول‌ها (نوارها) به دور ورق مستطیل شکل فلزی، تخت و قابل انعطاف همراه با کشش متناسب جمع و دور هم پیچیده می‌شود که این کار در طول ورق انجام می‌گیرد نه در عرض آن تا نوارها بهتر قابلیت پرس شدن را داشته باشند. در حین این کار بعد از هر دور پیچیدن نوار با دست صابونی نمناک را به پارچه می‌مالیم و آنگاه نوار بعدی را روی آن می‌کشیم که مرتب این کار تکرار می‌شود تا

کامل دو تخت پارچه باید بافته شود. تارها در نهایت به نخ ضخیم یا طنابی متصل شده و در پشت سر بافته جمع و گره زده می‌شود که بعد از بافت مقدار مشخصی از پارچه، بافته‌گره را شل کرده و در زیر دست خود استفاده از جمع کن، پارچه بافته شده جمع و مرتب می‌شود. البته برای رد کردن بود از بین تارها ابتدا نخ استفاده شده جهت بود را در «مکو» قرار می‌دهیم و بعد با هر بار پازدن بافته، پوده‌ها توسط مکو از بین تارها انتقال داده شده که بسته به توانایی و دقت بافته می‌تواند سرعت این کار کم و زیاد باشد. همزمان و هماهنگ با این کار پای بافته نیز مشغول کار بوده و همراه رد کردن مکو بین تارها پازدن بر روی پاتمه‌ها انجام می‌گیرد که دو وسیله پدال مانند در قسمت تحتانی دستگاه می‌باشد.

این دستگاه قسمت‌های دیگری را نیز شامل می‌شود که از آن جمله می‌توان به «ده‌فه»، «تووتله»، «گورد»، «شارله»، «دندان»، «قاییش»، «بیشکه»، «گهواره» اشاره کرد. برای بافت پارچه مورد نیاز یک دست لباس ۴ تا ۵ روز زمان نیاز است. بعد از بافت، تخت را در انتهای آن قیچی و جدا می‌کنند در این مرحله تخت بافته شده مهرهز بر روی هم تا زده می‌شود که با کمک فردی دیگر همراه با کشش زیاد و دقت لازم در تا زدن به دور یک قطعه چوب کوچک انجام می‌گیرد.

#### ● مرحله چهارم - جوشاندن:

عمل تا زدن پارچه مهرهز را اصطلاحاً «کوته» زدن می‌گوییم تخت مهرهز را با کشش فرلوان به دور یک قطعه چوب کوته زده شده است در انتها با زدن یک دوخت موقت دستی آنرا ثابت میکنند که زحمت کشش هدر نرود، آنگاه داخل یک ظرف پر از آب قرار داده و آنرا بر روی شعله اجاقی بطور ملایم حرارت قرار می‌دهند. حداقل زمان نگاه داشتن بر روی شعله با حرارت



لباس به عهده آن است «کوته» خوانده شده است. برای انتقال نوارهای جمع شده باید آن را مابین دو ورق فلزی نه چندان ضخیم که در اثر گرمای مستقیم حرارت داده شده‌اند قرار دهیم و بعد تحت فشار پرس قرار بگیرد. جهت جلوگیری از سوختن و ضایع شدن پارچه، لایه‌ای مقوایی که قبلاً تدارک دیده شده را بین سطح ورق داغ شده و پارچه جای می‌دهیم، اینک جک‌های دستی را به راه می‌اندازیم تا کم‌کم گول‌ها تحت فشار قرار گرفته و تارهای دائمی آن شکل گیرد که می‌گوییم «کوته» زده می‌شود.

می‌گیرند.

بغیر از آستینها که در آن چینش نوارها به شکل افقی است و باید گفت که این حالت به وجود آورنده نوعی تعادل در کار است.

#### ◀ مراکز اصلی تهیه و دوخت:

مراکز بافت این پارچه به صورت کارگاهی است و متأسفانه آموزش همگانی در این زمینه وجود ندارد و اساتید این رشته روش‌های خاص آن را به فرزندان خود بصورت سنتی و سینه به سینه آموزش می‌دهند، هر چند که اگر کسانی پیدا شوند که به این امور علاقمند باشند هرگز دریغ نورزیده و اطلاعات لازم را به آنها انتقال می‌دهند، از مراکز مهم می‌توان به اورامان تخت، شهرستان بانه و منطقه زاخو در عراق اشاره نمود که تعدادی از کارهای ساخت ناحیه زاخو سفارشی بوده و تا دو برابر قیمت جاهای دیگر به فروش می‌رود.

● مزایای لباس: سبکی وزن، راحتی به علت گشاد بودن، داشتن تنوع رنگی زیاد، شیک بودن به نسبت دیگر لباس‌های کردی، عدم تغییر رنگ لباس تا زمانی که پارچه قابل استفاده است.

● معایب: در فصول سرد به علت ضعیف بودن در برابر باد و سرما کاربرد آن بسیار محدود است، در روزهای ابری نباید آن را پوشید چرا که با خیس شدن آن بسیاری مواقع بوی طبیعی پشم، کاربرد آن را برای استفاده کننده ناخوشایند می‌سازد. منابع تحقیق در دفتر نشریه موجود است.

◀ مزایای لباس: سبکی وزن، راحتی به علت گشاد بودن، داشتن تنوع رنگی زیاد، شیک بودن به نسبت دیگر لباس‌های کردی، عدم تغییر رنگ لباس تا زمانی که پارچه قابل استفاده است.

اگر خیاط ماهر باشد به اندازه ۱۰ سانتیمتر هم لباس ضایعات نخواهد داشت. لباس در کل از دو قسمت تشکیل می‌شود یکی بالاپوش و دیگری شلوار، که به ترتیب تحت عنوان «چوخه» و «رانهک» از آن یاد می‌شود.

خیاط قبل از هر کاری نوارهای تا شده را باز کرده و می‌گسترده و بادوخت ظریفی آنها را به هم متصل می‌کند. اندازه‌های اصلی جهت دوخت لباس برای یک انسان معمولی و متوسط القامت به قرار زیر می‌باشد:

برای دوخت شلوار، ۱۴ تکه نوار ۱۲۴ سانتیمتری لازم است (۷ تکه برای قسمت جلوی شلوار و هفت تکه نیز برای قسمت پشت آن) تقریباً حدود ۱۷، ۱۸ متر نوار برای شلوار لازم است.

بافت «چوخه» «بالاپوش» شش متر نوار نیاز دارد یعنی ۱/۵ متر مربع چرا که ۸۰ سانتی متر برای قسمت پشت و ۷۰ سانتیمتر برای قسمت جلوی آن به کار می‌رود زیرا قسمت جلوی چوخه فرم V شکل داشته و در زیر چوخه و به همراه آن پیراهن پوشیده می‌شود. اختلاف ارتفاع چوخه در جلو و عقب نیز ۵ سانتی متر می‌باشد. استین نیز در قسمت میچ که به آن «سرفول» گفته می‌شود به عرض یک گول برگردانده شده و زیانه‌ای مثلثی در آن ایجاد می‌گردد. در مجموع در کار دوخت، نوارها به صورت عمودی کنار هم قرار

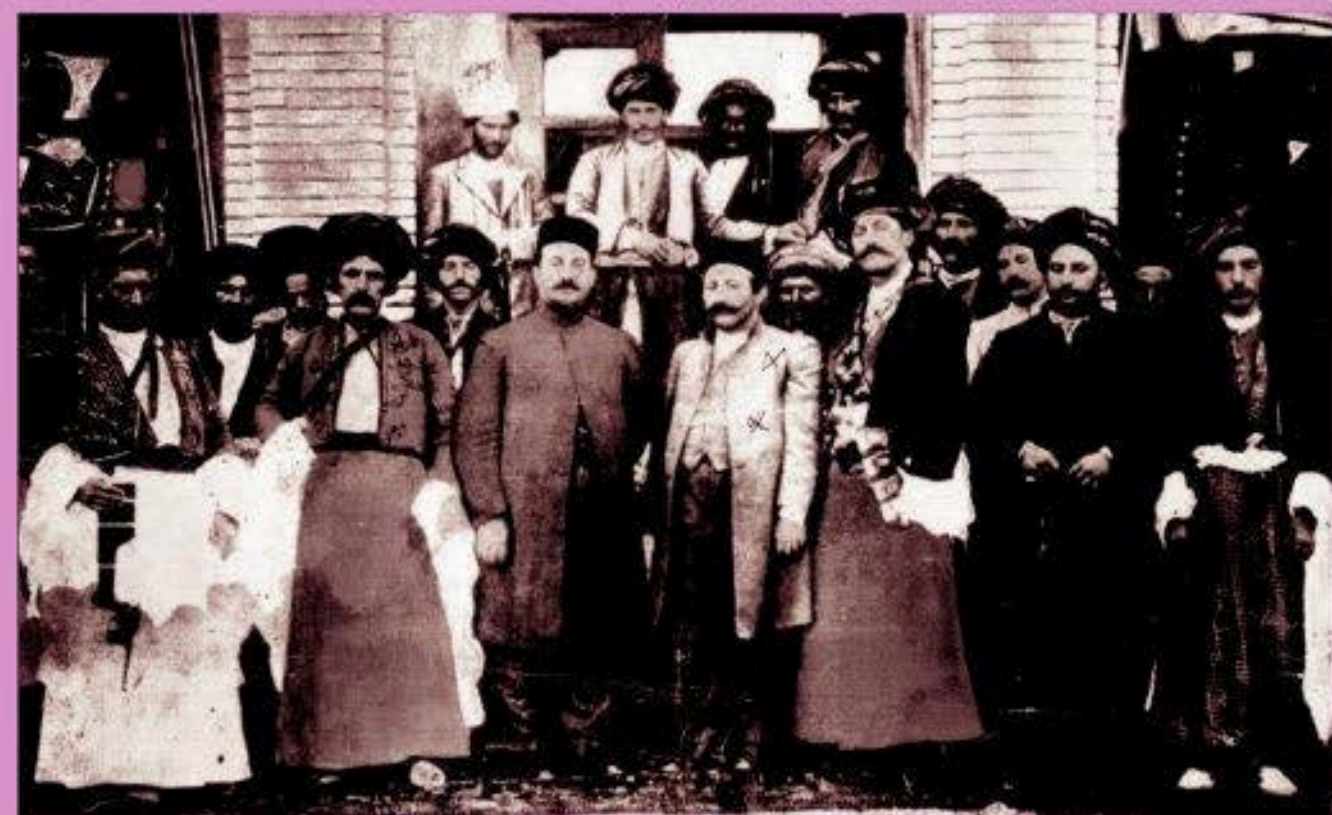
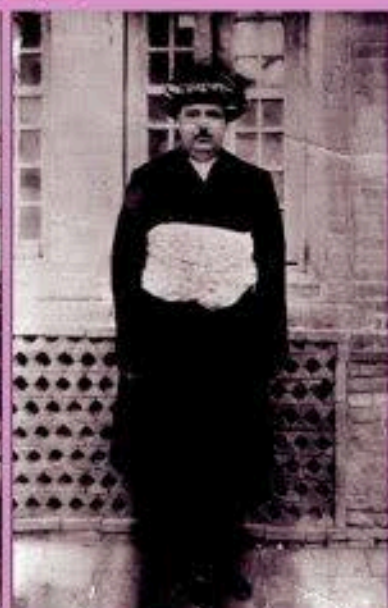
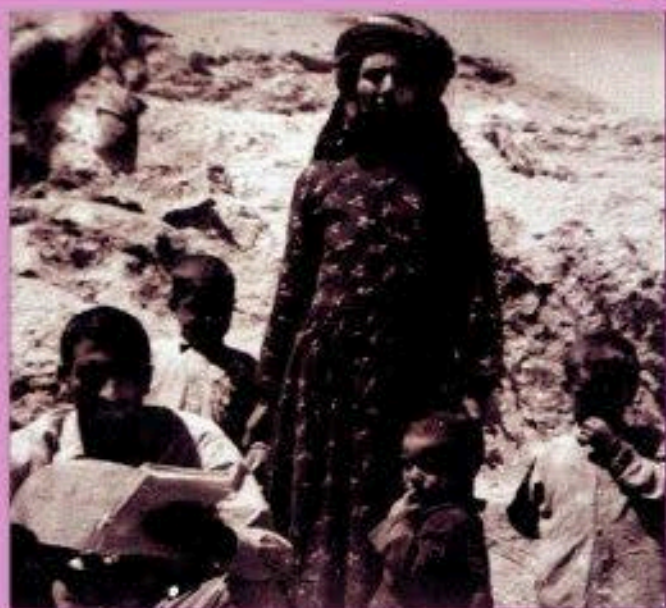
جک‌ها را باید به نوبت و با فاصله به کار بیندازیم تا فشار در تمام سطح پارچه به یک میزان منتقل شود. مدت زمانی که پارچه مهرز باید زیر پرس بماند ۳ تا ۴ ساعت است.

در اثر همین فشارها است که بعد از مدتی کار مداوم جک‌ها جوابگو نبوده و احتیاج به تعویض مجدد آنها احساس می‌شود بعد از زمان لازم، جک‌ها را باز کرده و پارچه را از دستگاه خارج می‌کنیم و از آنجا که ورقه که پارچه به دور آن جمع شده، از فلزی قابل انعطاف (مثل آلومینیوم) انتخاب شده است راحت آن را خم کرده و پارچه کوتاه زده شده را بیرون می‌کشیم و پارچه‌ای که تا این مرحله رسیده است، آماده فروش و به دنبال آن تحویل به خیاط می‌باشد. نکته ظریف این مرحله از کار این است که کوتاه‌زدن پارچه مهرز با روش سنتی آن از یک لحاظ می‌تواند نسبت به روش جدید برتری داشته باشد و آن تفاوت نوع فشارهای وارده است که پارچه بدست آمده در روش سنتی دیرتر مراحل پوسیدن را تجربه می‌کند و شاید به همین خاطر است که بعضی استادکاران هم اکنون نیز روش سنتی را ترک نگفته‌اند.

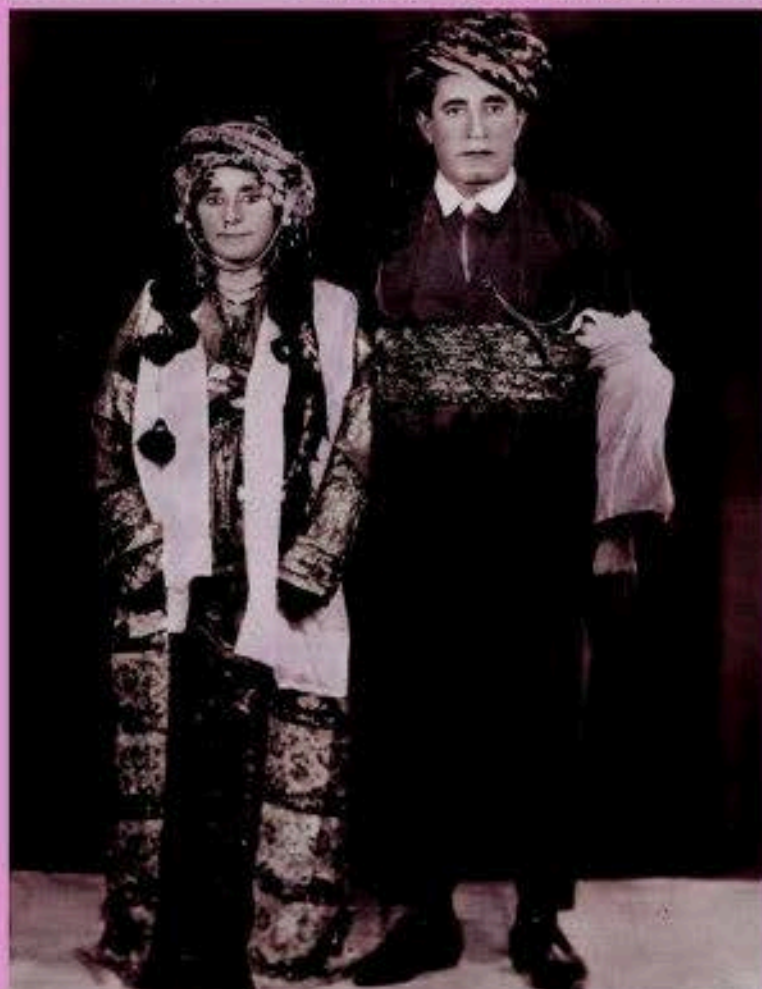
#### ● مرحله ششم - دوخت لباس:

تبدیل نوارها به پارچه‌ای یکدست که در نهایت تبدیل به لباسی کامل شود خود مهارت خاصی را می‌طلبد، بطوری که هر خیاطی قادر به این مهم نمی‌باشد، حتی

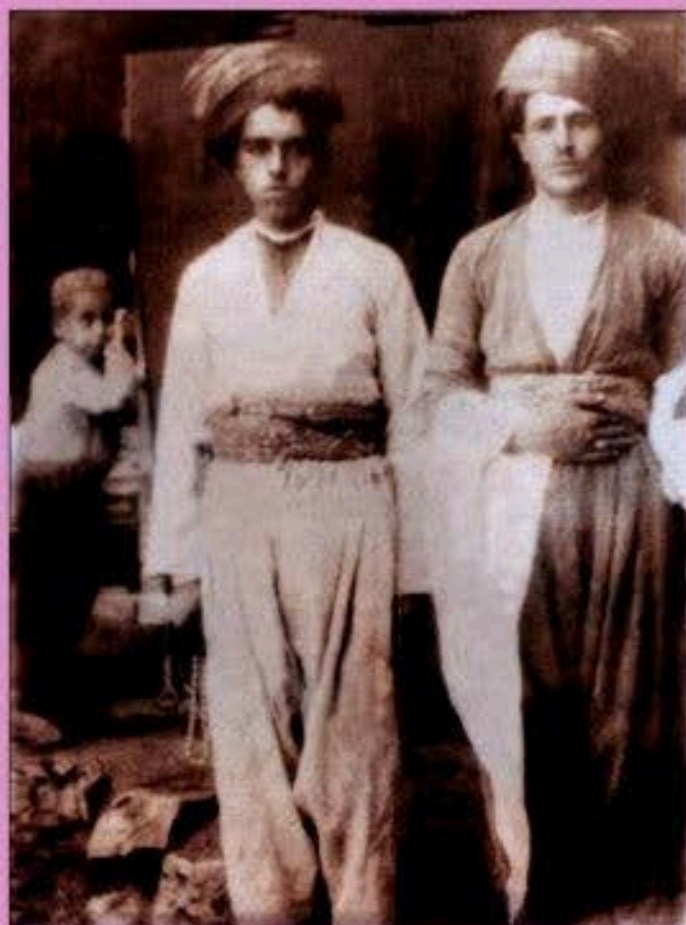




▲ نمونه‌های متنوعی از پوشش لباس کردی در مناطق کردنشین در گذر زمان







# فلسفه رقص کردی



جوانرود - ۱۳۴۶



۶۴

جنبه‌های  
حماسی و  
رزمی  
هه لپه رکه



۶۸

هه لپه رکه نماد  
فرهنگ ملت  
کرد است



۷۵

رقص عنصری  
برجسته در فرهنگ  
کردی



۸۱

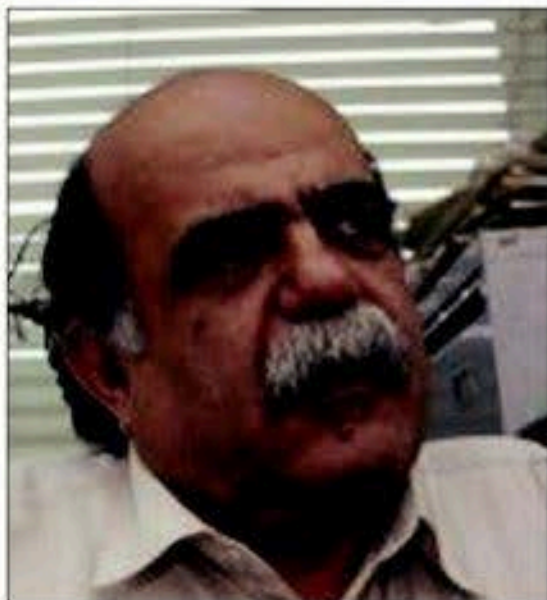
رقص جمعی  
سمبلی از  
هویت کردی



۸۴

عملکرد  
اجتماعی و  
جنبه‌های  
نمادین  
هل په رگی





# جنبه‌های حماسی و رزمی هلیپرکه

◀ دکتر میر جلال الدین کزازی

◀ دکتر میر جلال الدین کزازی متولد ۱۳۲۷ در شهر کرمانشاه است وی در چند دهه اخیر به عنوان یکی از اساتید و پژوهشگران برجسته و شهیر زبان و ادبیات پارسی و ایران باستان، در داخل و خارج از مرزهای ایران زمین به خدمت در عرصه فرهنگ و ادب مشغول بوده است مقاله زیر چکیده ای است از سخنرانی وی در همایش هلیپرکه که در شهر کرمانشاه برگزار شده است:

کوتاه با شما در میان خواهم نهاد، دیدگاهی است در پدیدارشناسی این پایکوبی ویژه. می‌خواهم به گونه‌ای روشن بدارم که چرا به ویژه در میان کردان است که بارها بیشتر به این پدیده بازمی‌خوریم! پدیده‌ای که هم در سوگ، هم در سور در همه رخدادهای بزرگ زندگی، از آن بهره برده می‌شود. این پدیده تنها ویژه شادمانی و بزم‌ها نیست در سوگ و دریغ و اندوه نیز نمودی دارد. پیش از این در رزم و هم‌آوردی و جنگ‌آوری نیز به کار گرفته می‌شده است. پس داستان «هلیپرکه» یا رقص آیینی، در فرهنگ کردان بسیار پیچیده‌تر از آن است که ما تنها بی‌انگاریم! رفتاری است به آئین، به اندام و موزون که در هنگام شادمانی به آن دست می‌یازند. این گونه رفتار، رقص، پایکوبی، دست‌افشانی و هنری که بر پایه جنبش‌های اندامی استوار شده است از دید من در سرشت و ساختار گیتی است. به سخنی دیگر، تنها کردان یا آذربایجان نیستند که چنین رفتاری

شما به گویشی، زبانی دیگرگون باز می‌خورید که پاره‌ای از فرهنگ ایران است.

دیگران می‌جویند، می‌پویند، می‌کوشند تا گویشی را در جایی از سرزمین خود بیابند. سال‌ها رنج می‌برند و می‌پژوهند، در آن گویش کتاب‌ها می‌نویسند. آن را گرمی می‌دارند. می‌کوشند که از تباهی آن به هر روی و رای مانع شوند. پس چرا ما این گنجینه‌های فرهنگی را خوار می‌داریم؟ اگر می‌گفتیم واژه «هلیپرکه» چه خرده‌ای بر ما می‌توانستند گرفت؟

به هر روی، آنچه من در این نوشتار

شور و پایکوبی که کردان گرد بدان در جهان پرآوازه‌اند هنجاری، نهادی - فرهنگی است که از دیرینه روزگاران در این سرزمین سپند به یادگار مانده است.

با درود به شما کرمانشاهیان و همه کردان که ماهیانید دریای شور و شرار و شکفتن را و راهیانید راه راست و روشن مهرجویی و نیک‌خویی را.

◀ هلیپرکه:

بجای کلمه رقص و رقصیدن من آگاهانه واژه هلیپرکه را به کار می‌برم، زیرا برآنم که هیچ واژه‌ای دیگر آن رسایی و روشنی و شیوایی را که این واژه در باز نمودن این هنجار کهن فرهنگی دارد نمی‌تواند داشت. چرا ما پروا می‌کنیم که از گنجینه گرانسنگ زبان‌ها و گویش‌های بومی، هرجا که می‌سزد بهره ببریم؟

این پرمایگی سرزمین ایران را نشان می‌دهد، سرزمین ما بهشت زبان‌شناسی تاریخی است. در هر گوشه‌ای از این سرزمین سپنج



ساختاری حماسی دارد. حماسه آنجا پدید خواهد آمد که ما بادو همواردروبرو هستیم. به گفته‌ای دیگر سوی مندی در اسطوره‌مینوی است، فروری است، آن‌سری است و نهایی است اما سوی مندی در حماسه گیتیگ است، این‌سری است و برونی است. اسطوره، حماسه‌ای است مینوی؛ حماسه، اسطوره‌ای است گیتیگ؛ این دو واژه را من در کاربرد و معنای نزاده و کهن آنها به کار می‌برم، مینو جهان نهان است، گیتی جهان آشکار استومند و پیکرینه؛ که ما در آن به سر

برخورد نمی‌کند. نگرنده‌ای نیست که از برون به جهان پیرامون خویش بنگرد. اگر ما آن فرزانه جهان‌شناس یا دانشور جهان‌پژوه را کسی بدانیم که بر کرانه دریایی ایستاده است و از آن کرانه دریا را می‌نگرد، انسان اسطوره‌ای کسی است که به درون دریا برجسته است و با دریا پیوند گرفته است. سرنوشت او با سرنوشت دریا یکی شده است. آنچه بر دریا می‌گذرد بر او نیز خواهد گذشت. در جهان‌بینی اسطوره‌ای، انسان و جهان از یکدیگر جدایی ندارند. آن روندها و کار و

دارند، این رفتار را ما در ساختار هستی - هستی گیتیگ - فروردین این سری می‌یابیم. آنچه من می‌خواهم گفت سخت کوتاه بی‌گمان در این زمینه خواهد بود اما، پیش از پرداختن به این نکته، ناچارم به کوتاهی از اسطوره و حماسه سخنی در میان بیاورم هر چند که هر کدام از اینها نیاز به کندوکاو و چندوچونی بسیار دارد.

#### ◀ اسطوره:

اسطوره گونه‌ای جهان‌بینی باستانی است، انسان اسطوره‌ای می‌خواسته است که جهان را و خویشتن را به یاری روش‌هایی که در این جهان‌بینی کار برداشته است بکاود و بشناسد.

◀ بجای کلمه رقص و رقصیدن من آگاهانه واژه هلپر که را به کار می‌برم، زیرا بر آنم که هیچ واژه‌ای دیگر آن رسایی و روشنی و شیوایی را که این واژه در باز نمودن این هنجار کهن فرهنگی دارد نمی‌تواند داشت.



می‌بریم. رقص ویژگی گوهرین و ساختاری و بنیادین گیتی است و از آنجاست که حماسی است. هر جاستیز ناسازها باشد، پویه و جنبش هم خواهد بود. مینو جهان فروری است؛ جهانی است یکسویه و یکسره همگین و همگون. دریای آرامش و خموشی است، هیچ پویه‌ای در آنجا نیست «نیروانای» بوداست، «گروثمان» ایرانیان کهن است، «اعلاء‌علیین» مسلمان است، «والهالایی» ژرمن‌هاست؛ نیز از اینگونه بسیار.

آنجا جهان آرامش ژرف درونی است. در آن جهان حتی نسیمی نرم خیز نمی‌وزد. تکاپو، جنبش، پویه، تنها در

سازهایی که در این جهان‌بینی به شناخت و آگاهی می‌انجامد دادوستدی است همواره دو سویه در میان انسان و جهان و این دو؛ دو روی سکه‌ای هستند. این باز نمودی بود از اسطوره‌سخت کوتاه و فراگیر.

#### ◀ حماسه:

حماسه یکی از بنیادها و نهادهای اسطوره‌ای است که در می‌گسترده، می‌پرورد زمینه‌آفرینشی فرهنگی و نور را پدید می‌آورد. آن بنیاد و نهادستیز ناسازهاست. در هر پدیده اسطوره شناختی اگر شما به چنین ستیزی بازخوردید، آن پدیده سوی مندی و

از دیدی دیگر، تلاش انسان اسطوره‌ای به تلاش فرزندگان و فیلسوفان می‌ماند یا به تلاش دانشور آن. آنچه جهان‌بینی اسطوره‌ای را از آن دوی دیگر جدا می‌گرداند تنها شیوه‌ای است که در این جهان‌بینی برای شناخت به کار گرفته شده است. از نگاهی بسیار فراگیر، می‌توان گفت که در جهان‌بینی اسطوره‌ای آن چنان که در آموزه‌های راز آشنایان نهان‌گرای در فرهنگ خویش نیز می‌بینیم، شناسانده و شناخته از یکدیگر جدایی ندارند.

به سخنی دیگر، جهان‌شناس اسطوره‌ای، مانند فرزانه جهان‌شناس یا دانشور آزمون‌گرای بیگانه‌وار با جهان

اینجاست که مینو به گیتی دگرگون می‌شود.

این سه هزاره می‌پاید، سه هزاره‌ای که ما هنوز در آن به سر می‌بریم تا زمانی که آفرینش می‌رسد به سه هزاره چهارم که «ویچارشن» یا جدایی نام دارد. در این سه هزاره، همه آمیختگان از هم جدایی می‌گیرند؛ آفرینش دیگر بار به آن یکسویگی و یکسرگی نخستین و آن پاکی و پیراستگی آغازین باز می‌گردد، ما به گونه‌ای رازآلود این بازگشت به آغاز را در نوروز گرامی می‌داریم.

پس می‌بینید که هر جا دوگانگی و ناسازی هست پویه و جنبش هم هست. من بر آنم که اگر بخواهیم در این هنر، هنر رقص، به شیوه‌ای پدیدارشناختی پایه‌ای بجوییم و آن را از این دید باز نماییم و بگزاریم، آن پایه همین است که هنری

#### ◀ رقص تنها از آن آدمیان

نیست، همه هستی می‌رقصد، از آن جنین که در زهدان مادر نهفته است تا در جهان بسیار خرد، آن ریزه‌های بنیادین که برگرد هسته رقصانند و آن جهان بسیار بزرگ، که در آن اختران بر گردخورشید می‌رقصدند.

رقص هنر است که بیش از هر هنری دیگر با سرشت و ساختار گیتی در پیوند است. نمودی است از تکاپویی که مادر همه پدیدهای گیتی می‌بینیم.

رقص تنها از آن آدمیان نیست، همه هستی می‌رقصد، از آن جنین که در زهدان مادر نهفته است تا در جهان بسیار خرد، آن ریزه‌های بنیادین که برگرد هسته رقصانند و آن جهان بسیار بزرگ، که در آن اختران بر گردخورشید می‌رقصدند. رقص از این دید نشانه‌نمایش است. که گفته است که رقص تنها هنری است که

است. می‌دانیم که هر فصل سه‌ماه دارد و هر سال دوازده ماه، سال نمادین اسطوره‌ای نیز سالی است که چهار پاره دارد. هر کدام از این چهار پاره سه هزاره به دراز می‌کشد به سخنی دیگر، آفرینش در چهارزین، رده، مرحله به انجام می‌رسد. در بخش «نخستین» آفرینش هنوز مینوی است، در توان است در اندیشه اورمزد می‌گذرد، نمود نیافته است. به کردار نیامده است. در سه هزاره دوم که «بندھشن» خوانده می‌شده است؛ آفرینش به نمود و کردار در می‌آید اما

گیتی است که به هم می‌رسد و پدید می‌آید. چرا؟ چون ساختار گیتی ساختاری دوگانه است. مادر آنجا همواره رویارویی و ستیز ناسازها را می‌بینیم که در سرشت گیتی نهفته است این ناسازی؛ نری هست و ماده‌ای، الکترونی هست و پروتونی، شبی هست و روزی، جانی هست و تنی، آسمانی هست و زمینی، هر پدیده‌ای هم‌اوردی ناساز در برابر خویش دارد؛ این دوگانگی به ناچار پویه‌ای دوسویه را پدید خواهد آورد؛ رقصی را در میان جان خواهد بخشید.



هنوز پاکیزه و پیراسته است، هنوز آن دوسویگی و دوگانگی و ناسازی پدیدار نشده است. در سه هزاره سوم که «گومیچشن» یا آمیزش خوانده می‌شده است آفرینش پاک می‌آلاید. بر پایه اسطوره‌های ایرانی و نمادشناسی باستانی ایران نیروهای اهریمنی از سوی فرودین که سوی نیمروز است به سرزمین پاک اهورایی می‌تازند سرزمینی که از آن سه سوی دیگر بیکرانه است. بدین سان فاجعه آفرینش آغاز می‌گیرد، آمیختگی و آلودگی یا به سخنی دیگر دوگانگی،

ما چند روزی پیش از این جشن و آیین باستانی «نوروز» را به شیوه نیاکان خویش گرامی داشتیم. من خجسته می‌دانم و شایسته که بر پایه آنچه گفته شد نگاهی به ساختار رازآلود این آیین و جشن نیز بیفکنیم. «جشن نوروز» به گونه‌ای جشن بازگشت به آغاز است. ایرانیان کهن هر چرخه آفرینش را سالی می‌پنداشتند، سالی اسطوره‌ای نمادین، سالی که همتای سال در گاهشماری گیتی و زمینی است. سال گیتی، سال زمینی از چهار پاره، چهار فصل پدید آمده

آدمیان از آن برخوردارند!

رقص یا به هر نامی دیگر که شما خوش می‌داریدش نامید، نشانه زندگی است، نشانه پویه و جنبش و تکاپوست، نشانه زیستن در گیتی است ما تا به گروه‌مان و نیروانا نرسیده‌ایم، ناچاریم از رقصیدن، اگر خود در بیرون نرقصیم، یاخته‌ها در درون ما می‌رقصند. از آنجاست که آن سخنور گفت:

نشان زندگی رقص است، رقص است که نارقصدگی نقص است نقص است بیا تابدن‌ای رقصنده باشیم

بیا رقصندگانی بنده باشیم  
این رقص رقص آیینی است. شما زمانی که به این سان می‌رقصید مانند آن کردناب ایرانی با همه پدیده‌های هستی، با جهان بسیار خرد، با جهان بسیار بزرگ پیوند می‌گیرید، به گونه‌ای جاودانه و رازوارانه.

برای همین است که پایکوبی، رقص، حرکات موزون، در دبستان‌های درویشی و نهانگرایی به گونه‌ای رفتاری آیینی است. نیایش است، سماع صوفیان مگر جز این است؟ این رقص هم‌هنگی است با ضرباهنگ‌های هستی. رنگ باختن در جهان پیرامون است.

از آنجاست که کردان که فرهنگ باستانی ایرانی را شاید بتوان گفت بیش از دیگران پاس داشته‌اند هنوز در این فرهنگ و باین فرهنگ می‌زیند، این همه وابسته به رقص‌اند.

رقص در متن زندگی آنان روایی دارد. هرگز از سر شادی و سرگرمی نیست که می‌رقصند. گفتیم در سوگ هم می‌رقصند. رقص در شمار رفتارهای روزانه آنهاست، چرا؟

چون مردمانی هستند که بیشتر برون گرایند؛ سوی مندی گیتیگ دارند؛ شکفته و شادمانند. برای اینکه بیش از دیگران با طبیعت در پیوندند. این هنجار

بنیادین فرهنگی در نزد ایرانیان بوده است و در درازنای روزگاران شیوه زیست ایرانی بر پایه کشاورزی و دامپروری استوار شده بوده است.

ما امروز از رقص که نیاز سرشتین در هر پدیده‌ای دیرینه است گسسته‌ایم و دور افتاده‌ایم، چرا؟ برای اینکه با خویشتن بیگانه‌ایم؛ برای اینکه طبیعت را وانهاده‌ایم، برای اینکه شهروندانی بیگانه با جهان شده‌ایم. سر برخوردش فروبرده‌ایم، از هم‌هنگی با ضرباهنگ‌های هستی جدایی گرفته‌ایم. از آنجاست که کهن‌ترین هنری که ما توانسته‌ایم در جهان بیابیم هنر رقص است، پیش از هر هنری دیگر رقص پدیده آمده است. از آنجاست که در میانه هنرهای گونه‌گون، هنر رقص است که کمابیش در هر سامانه دینی و رازآلود

◀ این رقص رقص آیینی است. شما زمانی که به این سان می‌رقصید مانند آن کردناب ایرانی با همه پدیده‌های هستی، با جهان بسیار خرد، با جهان بسیار بزرگ پیوند می‌گیرید، به گونه‌ای جاودانه و رازوارانه.

کاربرد آیینی یافته است. نمونه برجسته‌ای از این ویژگی رقص که هنوز در روزگار ما روایی دارد، «رقص آیینی هندوان» است. هندوان نمی‌رقصند برای اینکه شادمانه‌اند یا حتی برای اینکه سوگواری‌اند. می‌رقصند، برای اینکه آفریدگار را نیایش کنند. رقص نزد آنان نیایش است، نماز است، چرا؟ زیرا این آیین، آیینی است که از گذشته‌های دور به یادگار مانده است. این هنر در پاره‌ای از آیین‌ها نمادین شده است. ما رقص را می‌بینیم. در آن، رفتار آیینی اما به شیوه‌ای نمادین بیان شده است به گونه ورزها و جنبش‌ها و حرکت‌هایی ویژه که در رفتارهای آیینی انجام آنها بایسته است. پس من در فرجام این نوشته تنها بر این نکته انگشت می‌نهم که اگر ما امروز واژه «هلپرکه» را بزرگ می‌داریم و سامان می‌دهیم به درست، کار آیینی و باورشناسی کرده‌ایم. ما امروز از رفتاری سخن می‌گوییم که رفتاری است مینوی، آن سری و آیینی. امیدوارم در آنچه سخت کوتاه با شما در این باره در میان نهادم، داد کار در این مقاله کوتاه داده شده باشد. من همه شما را به دادار دادگستر می‌سپارم و در فرجام سخن روزهایی فرخنده را برای تک‌تک شما آرزو مندم.



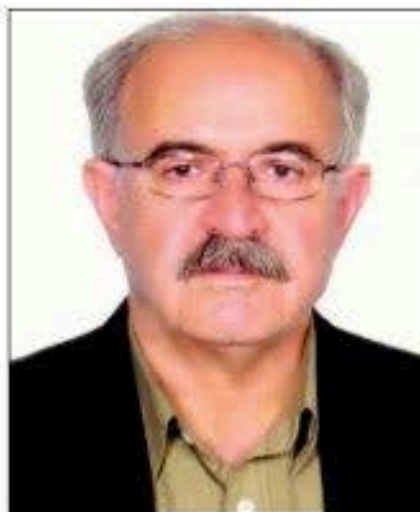
# هلپرکه نماد فرهنگی ملت کرد است

هاشم سلیمی

زندگی روزمره‌ی خود تبدیل کرده‌اند. اما اینکه آیا هنر رقص متأثر از اسطوره‌ها و افسانه‌های باستانی است و یا نمادی از آداب و رسوم اجتماعی است؟ مبحثی است شایان پژوهش و بررسی فراوان.

به باور هربرت اسپنسر (۱۹۰۳-۱۸۲۰م) ریشه‌ی رقص در تشریفات نظامی بعد از پیروزی سپاهیان نهفته است، و به گفته‌ی زیگموند فروید (۱۸۵۶-۱۹۳۹م) رقص فن برانگیختن عشق و دوستی به شکل دستجمعی است، همه‌ی این نظریه‌ها نیاز مبرم به پژوهشهای روانشناختی، تاریخی و جامعه‌شناسی دارند تا شاید از دل مجموعه‌ی این حرکات، شکل و فرم‌های آن منشاء هلپرکه را تشخیص داد. حال اگر تحقیق علمی در مورد این رسم کهن را بر عهده‌ی اندیشمندان بگذاریم فقط می‌توانیم به این نکته‌ی مهم اکتفا کنیم که از گذشته‌های دور "رقص در میان اقوام کرد هم نمایانگر تفکر دینی و فلسفی و هم پاسخ به سؤالاتی در مورد هستی، نوستالژی جهان دیگر، الهه‌های باستانی و اساطیری است که نقش کلیدی را در زندگی آنان داشته است".

برخی هلپرکه را به دوران زرتشت نسبت می‌دهند و می‌گویند چون کردها در جنگی پیروز می‌شدند و یا شکست می‌خوردند، آن را نبرد اهورامزدا و



عناصر فرهنگی یاد شده، تا حدودی از دستبرد بیگانگان به دور مانده است، شکل موزون و اصیل هلپرکه، به عنوان مظهری از نمادهای یاد شده، تلقی می‌شود.

در سنت دیرپای یاد شده، که گونه‌گونی آن، نشانگر طرز اندیشه و روحیه‌ی مردمان این سامان است، می‌توان به بررسی مناسبات اجتماعی پیچیده‌ی جوامع کردی، در روزگاران گذشته و حال پرداخت.

می‌گویند کردستان سرزمین هلپرکه، موسیقی و ترانه است، سرزمینی که مردمانش به هنگام شادی یا تلخی به رقص و پایکوبی پرداخته و ماهرانه و هنرمندانه حرکات ورزشی و ترمشی را با شعر و ترانه در هم آمیخته و احساسات درونی خود را به این ترتیب بروز داده‌اند و این هنر دیرین را با دهها شکل و فرم زیبا و دل‌انگیز، به بخشی از

هاشم سلیمی متولد ۱۳۲۵ در شهر مهاباد است طی سالیان اخیر با نگارش کتابها و مقالات متعددی سعی وافری نموده است تا به فرهنگ کهن و باستانی مردمانش خدمت نماید آنچه در پی می‌آید مقاله‌ای از وی پیرامون هلپرکه است که برای فصلنامه ارسال نموده‌اند.

«اسطوره نماد ارزش‌های گذشته است، برای شناخت اسطوره‌ها، باید به روانکاوی تاریخ ملل و اقوام پرداخت، زیرا که پیوند اسطوره با تاریخ، پیوند انسان‌ها با رویدادهای راستین است، آنچه از نمادها و اسطوره‌ها برای ما به یادگار مانده است، هنجارها و کارکردهای بی‌چند و چون است، یعنی دستاورد هزاران سال زیستن است. اگر اسطوره بتواند راز نمادها را بگشاید، به زندگی مردمان راه خواهد یافت، چون زبان اسطوره، زبانی رمزی و نمادین است»\*.

هلپرکه یکی از نمادهای کهن فرهنگ ملت کرد است، برای شناخت این سنت دیرین باید در میان لایه‌های متراکم تاریخ مردم کردستان به کنکاش پرداخت و رمز اسطوره‌ها را کشف کرد و از رفتارها، نمادها و حماسه‌های سنت یاد شده، گوهره ارزش‌های پیشین و مناسبات اجتماعی را در رهگذر سده‌ها و هزاره‌ها برکشید.

حقیقتی است انکارناپذیر، از گذشته‌های دور، در مجالس و محافل، در کتاب‌ها و نمایشگاهها و حتی در زمان ما بر روی پرده سینماها، صفحه تلویزیون‌ها، ماهواره‌ها و در همه جا، مردم کرد را با نمادهای فرهنگی چون هلپرکه، موسیقی، رقص، لباس، زبان و فولکلور گرانباهش می‌شناسند.

در این خطه‌ی باستانی که هنوز

دستی و ادبیات شفاهی، عناصر معتبر فرهنگی زمان خود بوده‌اند اگر رسمی کاربرد مفید داشته باشد، یا بر جا می ماند و برعکس اگر سنتی غیراصولی و مضر به حال مردم باشد به مرور زمان دگرگون شده و یا کارایی خود را از دست می دهد، با توجه به همین دیدگاه است که رمز ماندگاری هلپرکه با گذشت سده ها و هزاره ها مشخص می شود و چنین است که رقص کردی همچنان گرمی بخش مجالس، جشن ها و آیین هاست و از پشتوانه کامل نوده های مردم برخوردار است.

نکته ی جالب اینکه با پیروزی اسلام در چهارده قرن پیش مردم این سامان ضمن پذیرش این دین مبین، همچنان نسبت به حفظ هویت ملی و سایر بخش های فرهنگ مردم، که ریشه در باورهای نیاکانشان دارد، اهتمام ورزیده و حتی از نفوذ مظاهر پرزرق و برق فرهنگ های بیگانه در زمان ما نیز تا حدود زیادی پیشگیری کرده اند با نگرش به این رویکرد است که در سالهای اخیر کارشناسان فرهنگی جامعه، در راه حفظ و گسترش هلپرکه، این میراث گرانبقدر، گام های مثبتی برداشته اند، به طوری که دست اندرکاران انستیتو میراث فرهنگی در شهر سلیمانیه ی عراق بیش از یک صد نوع رقص سنتی کردی را ثبت و ضبط کرده است و در صدد هستند تا در آینده ای نزدیک به صورت یک مکتب هنری آنرا در اختیار همگان قرار دهند.

نزدیک شاهد مبارزات کردها علیه حکومت مرکزی در کشورهای ترکیه، عراق و سوریه و سایر مناطق کردنشین بوده اند، بعد از پایان هر عملیات پیروزمندانه و حتی شکست، پیشمرگان دست در دست هم به پایکوبی پرداخته و علاوه بر آنکه به تقویت روحی خود افزوده اند، به طرف مقابل ندادده اند، که اگر احیاناً در این عملیات شکست خورده اند، اما روحیه ی خود را از دست نداده و برای مبارزه ای دیگر آماده می شوند.

هلپرکه نمایانگر زندگی کردان است، در این هنر باستانی، همه ی مظاهر زندگی اعم از دعا و نیایش، شادی و غم، پیروزی و شکست، عروسی و عزاء، جنگ و گریز، ورزش و نرمش، مسابقه و تئاتر و ترانه و موسیقی را می توان دید، که شاید در رقص کمتر ملتی اینهمه مفاهیم ارزشی، اعتقادی و هنری وجود داشته باشد.

فولکورست ها بر این باورند هر یک از سنت های گذشته، اعم از آداب و رسوم، باورها، پوشاک، غذا، صنایع

#### هلپرکه نمایانگر زندگی

کردان است، در این هنر باستانی، همه ی مظاهر زندگی اعم از دعا و نیایش، شادی و غم، پیروزی و شکست، عروسی و عزاء، جنگ و گریز، ورزش و نرمش، مسابقه و تئاتر و ترانه و موسیقی را می توان دید.

اهریمن دانسته و با برافروختن تل های آتش نسبت به اهورامزدا ادای احترام می کردند، اما گروهی یا از این فراتر نهاده و مدعی هستند ویژگی هلپرکه از هر حیث شباهت نسبی به رقص های دوره های پیش از پیدایش تاریخ یعنی دوران میترائیسم دارد که در مواقع ضروری کردها با روی آوردن به ماه و خورشید و ستارگان به انجام رقص های دسته جمعی و صور نمایشی مختلف به عبادت و نیایش می پرداختند و خود را برای نبرد دیگر آماده می کردند در این رهگذر به سفالینه های کشف شده در سیاک کاشان و آثار دوره ی کاسی ها در هزاره ی سوم پیش از میلاد در ایلام و سپهر پرچم مفرغی در هزاره ی اول در لرستان استناد می کنند، چرا که در هر یک از آثار یاد شده افرادی در حال رقص جمعی دیده می شوند.

به نظر نگارنده هلپرکه نشانه ی همبستگی و یکپارچگی ملی است، مثلی است معروف که می گویند هرگاه چند کرد در محیطی مناسب بهم برسند، یک برنامه رقص نیز به راه می اندازند، یکی از رهبران کرد، به هنگام پایان نشستی سیاسی، که با تضاد و اختلاف آرای حاضرین روبه رو شده بود، در پاسخ خبرنگاری گفته بود، بهیچ وجه ناامید نیستم، چون این از ویژگی های یک جامعه دموکراتیک است وانگهی اگر در همین محل ارکستری برپا گردد و چند آهنگ شاد نواخته شود، همگی بدون در نظر گرفتن تضادها و شیوه ی تفکر، دست در دست هم به هلپرکی می پردازند، یعنی در عین کثرت، وحدت و همبستگی ملی خود را به تماشا می گذارد.

همچنین این رقص مظهر مبارزه و مقاومت کردهاست، به گفته ی همه ی آنها که طی سالیان گذشته از دور و



نکته‌ی دیگر آنکه به هنگام برپایی رقص معمولاً مردان از روبه‌روی رقصندگان به صف هلیکه می‌پیوندند، اما زنان از پشت سر وارد صف می‌شوند، در واقع زن با مرد، در انتخاب محل رقص مختار هستند، برخلاف رقص‌های متداول در غرب، که چون مردی از زنی دعوت به رقص نماید، زن مجبور است علیرغم میل باطنی، طبق سنت با آن مرد برقصد. به عبارتی دیگر در هلیکه دختر کرد آگاهانه، هر کجا را مصلحت ببیند وارد صف رقص می‌شود و چیزی به وی تحمیل نمی‌شود، بدیهی است که این انتخاب آزادانه و آشکار است.

ترانه خوان‌ها دو نفر هستند، ابتدا یکی آواز شادی با اشعار فولکلوریک سر می‌دهد، سپس دومی ترانه‌ی دیگری با همان ریتم می‌خواند و طرف مقابل نفسی تازه می‌کند و به این ترتیب ناخودآگاه یک حالت شبیه به مشاعره پیش می‌آید، هر چه از زمان بزم شادی می‌گذرد ریتم ترانه‌ها تندتر و پرهیجان‌تر می‌شود، شدت این هیجان به حدی است که افراد سالخورده و پیر نیز وسوسه شده و به شادی و پایکوبی می‌پردازند.

بعضی از این خوانندگان دارای چنان ذوق بدیهه‌خوانی هستند که تک‌تک افراد شرکت‌کننده در رقص را با توجه به موقعیت خانوادگی، ایلی و اجتماعی مورد خطاب قرار می‌دهند و با این توصیف‌های پرطمطراق بر نشاط مراسم می‌افزایند آنان به حدی در کار خود خیره هستند که به محض مشاهده‌ی دختر و پسری جوان که دست در دست هم دارند، فی‌البداهه اشعاری را در وصف زیبایی و برومندی دو دل‌داده‌ی جوان می‌خوانند و مقادیری شاپاش (مقداری پول اسکناس که مردم

نرمش‌های بدن‌ساز با آرایش‌های گوناگون، ترانه‌های شاد و فولکلوریک، لباس‌های سنتی بارنگ‌های زنده و خیره‌کننده و گره خوردن دست‌های رقصندگان به یکدیگر به نشانه همدلی و همبستگی، رمز انتخاب رقص کردها به عنوان رقص برتر در جشنواره یونان شده بود.

#### ◀ ویژگی‌های ساختاری هلیکه

سازهای هلیکه در گذشته دهل، سرنه، دف، تمبک، دوزله و شمشال بوده است، اما در چند سال گذشته از سازهای مختلف دیگری مانند ارگ، کمانچه، تار و آکاردئون نیز استفاده شده است.

به هنگام برپایی هلیکه نوازندگان در وسط حیاط خانه یا میدانچه‌ی آبادی آهنگ‌های شاد می‌نوازند، معمولاً در عروسی و محافل خانوادگی رقص به صورت رهش بلک (به معنای سیاه و سفید و استعاره از ترتیب و ترکیب زن و مرد است) یا گه‌نم و جو به معنای رقص مشترک زن و مرد انجام می‌شود، در واقع چون بافت نظام اجتماعی کردها از گذشته‌های دور تا چند سال پیش اکثراً عشیره‌ای و مبتنی بر اقتصاد کشاورزی و دامداری بوده است در این نظام زن و مرد مسئولیت کارها را در باغ و مزرعه و مرتع به صورت تقسیم کار بر عهده دارند لذا در هلیکه نیز دست در دست هم در نیم دایره‌ای طولانی با همدیگر می‌رقصند.

این ترانه در مورد رقص رش بلک قابل توجه است

هه‌رکه‌سن بی‌کا، منعی رهش به‌له‌ک

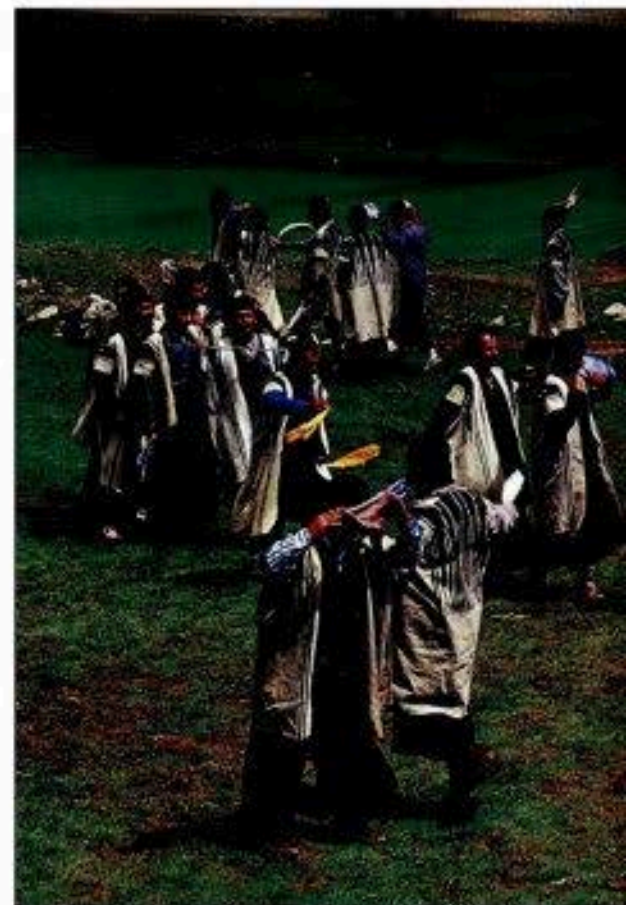
له‌باتی ده‌می بی‌چیم که‌له‌ک

معنی به فارسی: «هر کسی که رقص

مشترک رش بلک را سرزنش کند دهانش

را با قلوه سنگ می‌بندم»

موسیقی و هلیکه نه تنها در میان کردان از جایگاه تاریخی بسیار کهنی برخوردار است بلکه در زمان ما از مرز جغرافیایی خود فراتر رفته و توجه صاحب‌نظران را در جشنواره‌های جهانی به سوی خود جلب کرده است، به طوری که در سال ۱۹۹۷ به عنوان اصیلترین رقص فولکلوریک در جشنواره‌ی جهانی یونان برگزیده شده است در این جشنواره گروه هلیکه استان کردستان به سرپرستی دکتر قطب‌الدین صادقی شرکت کرده بود. هماهنگی



#### ◀ دست اندرکاران انستیتو

میراث فرهنگی در شهر سلیمانیه‌ی عراق بیش از یک صد نوع رقص سنتی کردی را ثبت و ضبط کرده‌اند و در صدد هستند تا در آینده‌ی نزدیک به صورت یک مکتب هنری آنرا در اختیار همگان قرار دهند.

پایکوبی می‌پردازند، این مراسم را شوگر sewerger به معنی رقص شب می‌گویند و بسیار مورد توجه جوانان است. یک شعر فولکلوریک کردی می‌گوید:

هر که سینک نه‌یکا، شه‌وگر مال‌مو مال

عومری با پروا، به‌سوزی شه‌مال  
معنی به فارسی: «هر جوانی که شبانه در پی هلیپرک خانه به خانه نرود عمرش بر باد است»

#### ◀ برخی از گونه‌های هلیپرک

هلیپرک نمایانگر ویژگی‌های جغرافیایی هر منطقه است، هر چه به مناطق کوهستانی و صعب‌العبور نزدیک می‌شویم، آهنگ و ریتم و حرکات تندتر و خشن‌تر می‌شود و هر چه به نواحی صحرایی و شهری می‌رسیم، آهنگ‌ها و حرکات آرام‌تر و ملایم‌تر می‌شوند، رقص مردم شهرهای مریوان و اورامانات و سردشت که در منطقه کوهستانی و جنگلی قرار دارند، خشن‌تر از رقص مردم شهرهای سنندج و سلیمانیه و اربیل است اینک به معرفی گونه‌های مشهور هلیپرک می‌پردازیم.

#### ● هلیپرک‌ی روینه : Royné

تقریباً رقص مادر است و در بیشتر مناطق شهری و روستایی

می‌گویند، که او هم نقش تنظیم رقص را بازی می‌کند و از پاشیدن شیرازه‌ی گروه، پیشگیری می‌کند.

یک ترانه کردی در این زمینه می‌گوید:

هر که چوپی کیش تاگو گاوانی

گشتی وه قوریان مه‌ستی چاوانی  
ترجمه به فارسی: «از سر چوپی گرفته تا گاوان (نفر آخر) / همه فدای چشمان خمار یارم گردند»

زیباترین و پرشکوه‌ترین لحظه برپایی هلیپرکی زمانی است که عروس وارد خانه داماد می‌شود در این لحظه بیشتر مهمانان به ویژه، همسران و دختران و پسران هر دو خانواده گرداگرد حیاط خانه یا میدانیچه‌ی بزرگ آبادی، با شادترین آهنگ‌ها به استقبال عروس و داماد می‌روند و آنها را نیز وارد دایره‌ی رقص می‌کنند. همچنین در شب چنابندان، شب پیش از عروسی، جوانان هر دو طرف در خانه‌ی عروس جمع می‌شوند تا دیر هنگام به شادی و

#### ◀ سازهای هلیپرک در گذشته

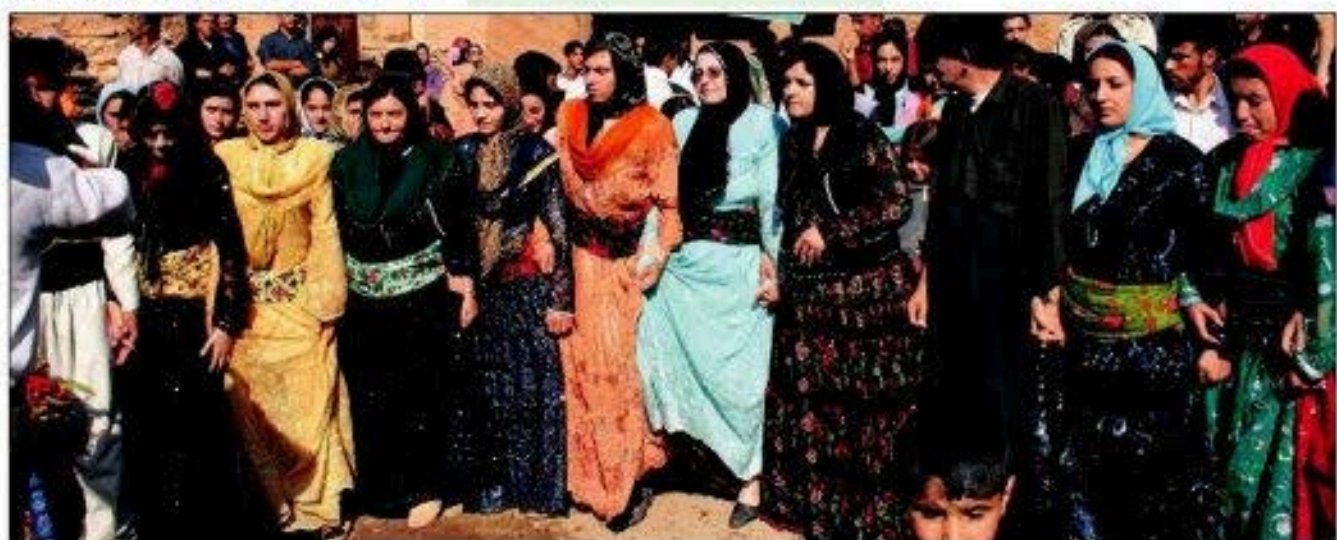
دهل، سرنا، دف، تمبک، دوزله و شمشال بوده است، اما در چند سال گذشته از سازهای مختلف دیگری مانند ارگ، کمانچه، تار و آکاردئون نیز استفاده شده است.

به خوانندگان پرداخت می‌کنند، که احتمالاً مخفف واژه شادباش است) دریافت می‌دارند.

از خوانندگان مشهور کردستان مکری خانم منیج حیران، حسن زبرک، عبدالله سنجابی، ملاحسین عبدالله زاده، رسول نادری، علی خندان، ابراهیم قادری و اسماعیل چاوش هستند همچنین نوازندگان و خوانندگان معروف استانهای کرمانشاه و کردستان عبارتند از: اسماعیل مسقطی، برادران زی‌زی، محمد صفایی، عثمان کیمنه‌ای، عین‌الدین، کاک برات نورانی (استاد کم نظیر دهل) و عبدالله شریعتی (سرنا).

همه‌ی افراد شرکت کننده باید با ریتم و آهنگ موسیقی کردی آشنایی داشته باشند. تا حرکات دست و پا و سایر اندام‌های بدن را هماهنگ کرده و به صورت یک گروه منسجم و منظم رقص را ادامه دهند و این امر مهم جز با تمرین زیاد و دقت در اجرای ریزه‌کاری‌های ظریف امکان‌پذیر نیست.

در هلیپرک یک نفر به عنوان سر چوپی کش seropike که معمولاً از سایرین ماهرتر است نقش رهبری را بر عهده دارد، نفر بعد از او را بن چوپی Binopi گویند که دستیار نفر اولی است و آخرین نفر را گاوان Gawan





اشراف زادگان کرد است و بیشتر در مناطق کرمانشاه، ایلام، اسلام آباد غرب و کردان انجام می‌شود در ابتدا پای راست را جلو می‌گذارند، بعد سه بار پاشنه‌ی پای راست را به زمین می‌کوبند سپس پاها عوض شده، کمی جلو می‌روند، دوباره پای راست را جلو انداخته و سه بار پاشنه را به زمین می‌کوبند.

#### ● هلپرکه‌ی چمری : emeri

رقصی ویژه‌ی ایام سوگ و غمباری است که به مناسبت درگذشت ناگهانی جوانی یا شخصیت بزرگی بیشتر در ایلام و لرستان برگزار می‌شود. موسیقی این مراسم ساز و دهل است که با نوای بسیار غم‌انگیزی می‌نوازند شرکت‌کنندگان با حرکات و ریتمی آرام به راه خود ادامه می‌دهند. چمری به معنی «چه مرگی؟» یا چه مرگ نا بهنگامی معنی شده است.

#### ● هلپرکه‌ی قره‌پیرین : qerepirjin

نوعی هلپرکه کهن منطقه مریوان است که ریتمی تند و پرهیجان دارد، می‌گویند قره‌پیرین، ویژه‌ی زمان جنگ و حمله است.

#### ● هلپرکه منطقه شمال کردستان (شکاک):

به گفته میرحاج علی‌نژاد، دهها نوع هلپرکه در مناطق کردنشین شهرهای ارومیه، خوی، ماکو و سلماس وجود دارد که متداول‌ترین آنها عبارتند از:

#### ● هلپرکه‌ی قوتان : qutan

در این هلپرکه افراد، آرام آرام با حرکت زانو و پا به پیش می‌روند زن و مرد دست در دست هم دارند. قوتان با شیوه‌های دیگری چون بارانه، ناری،

کردستان متداول است و در بیشتر جاها به مثابه رقصی همگانی و فراگیر شناخته شده است. در این هلپرکه پای چپ در جلوی بدن و پای راست در عقب قرار می‌گیرد، حرکت افراد به هنگام اجرا به سمت راست است. در برخی از مناطق این رقص را **leblan** می‌گویند که در آن

#### ● هلپرکی گه‌ریان: geryan

رقص گردشی، و به بیانی زیباترین رقص کردی و ویژه‌ی سنندج، روستاها و شهرهای اطراف آن است. که به آماده سازی انسان برای ورود به کارزار زندگی تعبیر می‌شود.

در شب حنابندان، شب پیش از عروسی، جوانان هر دو طرف در خانه‌ی عروس جمع می‌شوند تا دیر هنگام به شادی و پایکوبی می‌پردازند، این مراسم را شوگر **sewger** به معنی رقص شب می‌گویند.

این هلپرکه که با حرکات نمایشی سرچوبی کش و نفر بعد از وی در پایان بزم‌های شبانه برپا می‌شود، چنان تخیلی و دل‌انگیز است که هر بیننده‌ای را به دنیای رویایی و رمانتیک فرو می‌برد، موسیقی آن نیز مزید بر علت گشته و شاید انسان را به هزاره‌های تاریخ بکشاند.

#### ● هلپرکه‌ی شلان : selan

در این رقص روزهای پرفراز و نشیب تاریخ یک ملت را می‌توان دید هیچ ملتی نیست که روزهای شکست و پیروزی را تجربه نکرده باشد. در این رقص شرکت‌کنندگان حادثه یا فاجعه‌ی ناگواری را به تماشا می‌گذارند، اما در پایان، برای فاجعه‌چاره‌ای اندیشیده می‌شود، ملت اراده می‌کند و دوباره خیزشی حسابگرانه‌تر انجام می‌دهد و در نهایت پیروز می‌شود.

#### ● هلپرکه‌ی خان امیری:

این هلپرکه ویژه‌ی خوانین و



شانه‌ها نیز همراه پاها به حرکت درمی‌آید، البته همانطور که بیشتر یادآور شدیم در همه‌ی رقص‌های کردی، دست‌های افراد در دست یکدیگر قرار می‌گیرد، اما گاهی به جای دست بازو در بازوی یکدیگر می‌گذارند.

#### ● هلپرکه‌ی فتاح پاشایی:

در هلپرکی سه‌پایی که آن را فتاح‌پاشایی نیز می‌گویند پای راست دو بار به آرامی به زمین می‌خورد و بار سوم محکم‌تر به زمین کوبیده می‌شود، سه‌پایی نمادی از تأکید مردم بر ایستادگی برخواسته‌های خویش است.

#### ● هلپرکه‌ی گه‌رانوه : geranewe

یا برگشت به عقب، در این رقص سه قدم به جلو می‌روند و دو قدم به عقب برمی‌گردند، در واقع نشانه پیشروی و پس روی در زندگی و یا مبارزه است زیرا که در آن نوعی تاکتیک در رهگذر مبارزه و مقاومت مشهود

بشکن می‌زنند و سپس با گفتن کلمه‌ی "هی" به حالت تعظیم در آمده، دوباره با آهنگ موزیک به رقص در می‌آیند در موقع بشکن زدن پای چپ جلو بوده و سپس دایره‌ها را بزرگتر کرده و همانطور پای چپ را جلو گذاشته به طرف همدیگر پیش می‌روند، در حالی که هر دو دختر با فاصله کمی نزد هم قرار گرفته و کمی عقب‌تر پسری در

اسلام به ویژه دوران ساسانیان است و اینک با تغییر شکل مذهبی آن در مراسم عروسی، جشنهای ملی و محلی و مذهبی، مجالس خانوادگی و مهمانی‌های ویژه انجام می‌شود، در این مراسم مردم شهر و روستا اعم از زن و مرد، پسر و جوان با شور و هیجان یکپارچه به آن می‌پردازند.

آنچه که این نظرها قوت می‌بخشد، آداب و رسوم است که هم اینک با

مه‌میان و دم دم اجرا می‌شود، هلیرکه دم دم یادآور نبرد امیرخان برادوست با شاه‌عباس صفوی در سال ۱۶۳۹ میلادی است.

#### ● هلیرکه‌ی شیخانی : sexani

ویژه مردان است، شرکت کنندگان همزمان و هماهنگ دست‌ها و بازوها را به راست و چپ و جلو و عقب می‌برند، شیخانی شیوه‌های دیگری چون اکملی، یارصنم، تونچی، باسو و هه‌ینار دارد.

#### ● هلیرکه‌ی ملان : Milan

مثل هلیرکه شیخانی است، اما کمی آرام‌تر است و بازوها حرکت تندتری دارند. ملان نیز به شیوه‌های دیگری همچون سنگه، عربان، کچک و یارک اجرا می‌شود.

#### ◀ مسابقه رقص کردی خراسان

یکی از باشکوهترین هلیرکه‌های نمایشی در شمال خراسان اجرا می‌شود این حوزه‌ی جغرافیایی که طی چند کوچ اجباری در سده‌های اخیر کردنشین شده است شهرهای بجنورد، قوچان، دره‌گز، شیروان و اسفراین را در برمی‌گیرد. رقص کردهای شمال خراسان با شرکت دوازده تا بیست و چهار نفر دختر و پسر جوان با لباس‌های فاخر و زیبایی محلی به صورت مسابقه در پانزده شکل نمایشی به نامهای گل و غنچه، سامه، ساده، جامی نارنجی، دو قرصه، سه قرصه، شش قرصه، چپه راسته، شلنگی، چوب بازی، شاپری، چمنزار، زرگری، بشکن بشکن و قالدی قالدی برگزار می‌شود. سازهای محلی این منطقه عبارتند از دف، قوشمه یا دوزله، دهل، سرنا، دوتار و کمانچه برخی بر این باورند که این سنت یادگار پیراج، ایرانیان پیش از

#### ◀ یکی از باشکوهترین

هلیرکه‌های نمایشی در شمال خراسان اجرا می‌شود این حوزه‌ی جغرافیایی که طی چند کوچ اجباری در سده‌های اخیر کردنشین شده است شهرهای بجنورد، قوچان، دره‌گز، شیروان و اسفراین را در برمی‌گیرد.



فاصله‌ی آنها ایستاده است. پنج‌بار پای راست را به جلو برده و بشکن می‌زنند و در این موقعیت به شکل غنچه در می‌آیند. و وقتی پای راست را به عقب برمی‌گردانند، به صورت گل دیده می‌شوند. زمانی که رقص آنها تمام شد همه‌ی رقصندگان ادای احترام کرده و نوازندگان نیز سکوت اختیار می‌کنند و به این ترتیب رقص در میان حاضران به پایان می‌رسد.

در هلیرکه قالدی قالدی نیز که نوعی هنرنمایی رقابتی در میان کردهای خراسان است، گاهی بیش از سی نفر شرکت می‌کنند در طول برپایی آن، افراد سعی در بدر کردن حریفان از میدان دارند، که به دلیل تحرک طاقت فرسای آن، در پایان حدود دو سه نفر بیشتر باقی نمی‌مانند.

نظیر این رقص را کردهای تکاب و شاهین دژ (افشار) به نام هلیرکه سونه و

تغییر مذهبی آن در هر سال پس از برداشت خرمن انجام می‌شود، یعنی در یکی از روزهای هفته، روستاییان هر منطقه به زیارت مرقد چاک یا پیر می‌روند و گوسفند قربانی می‌کنند. در این مراسم که از ظهر شروع می‌شود و تا اذان صبح فردا به طول می‌کشد، در هر گوشه‌ای آهنگی نواخته می‌شود و با هر آهنگی دهها نفر به پایکوبی مشغول می‌شوند.

#### ● رقص گل و غنچه:

یکی از زیباترین رقص‌های این منطقه است که با شرکت دو دسته دختر و پسر انجام می‌شود ابتدا دسته‌ی دختران در دایره‌ای کوچک قرار می‌گیرند، سپس دسته‌ی پسران با تشکیل دایره‌ی بزرگ‌تری گرد آنها می‌آیند، در حالی که هر دو دسته در جای خود می‌رقصند، همه با هم ده تا

زنگی و گریان متداول است". اما آخرین نکته اینکه: در سال‌های اخیر تلاش‌های فراوانی برای مدرن کردن رقص کردی صورت گرفته است. نسل جوان امروزی بر این باور است که باید، این رسم کهن به مانند بسیاری از هنرهای معاصر، تحولات جدی به خود ببیند و در این رهگذر تاکنون گروه‌های هنرهای زیبا، از شهرهای سلیمانیه، اربیل و کویه، چندین نمایش تابلو موزیکال، تحت تأثیر هنر هلپرکه و تئاتر برای عامه‌ی مردم اجرا کرده‌اند که با استقبال همگان روبه‌رو شده است، در این تابلوهای زنده، صحنه‌هایی از زندگی روزمره‌ی مردم کوچه و بازار، مناسبات اجتماعی، ستم ملی و فشار

◀ اگر روند مدرنیزاسیون هلپرکه با حفظ ریشه‌های سنتی و حرکات و موسیقی اصیل کردستان در این تابلوها منظور شود و از حرکات مبتذل و نامناسب اجتماعی پیشگیری گردد، در آینده شاهد باروری و رشد و شکوفایی هر چه بیشتر هنر کردی خواهیم بود.

خوانین محلی، نقد و انتقاد از روند بی‌عدالتی‌ها، عروسی و شادی به تماشا گذاشته شده است. اگر روند مدرنیزاسیون هلپرکه با حفظ ریشه‌های سنتی و حرکات و موسیقی اصیل کردستان در این تابلوها منظور شود و از حرکات مبتذل و نامناسب اجتماعی پیشگیری گردد، در آینده شاهد باروری و رشد و شکوفایی هر چه بیشتر هنر کردی خواهیم بود.

\*بخشی از سخنرانی دکتر میرجلال‌الدین کزازی در دومین همایش سراسری زاگرس‌نشینان و شاهنامه تیرماه ۱۳۷۸ - درود لرستان. فهرست منابع در دفتر نشریه موجود است.

می‌رسد، پایکوبی‌ها و نعره کشیدن‌ها سختی نبرد را بازگو می‌کنند، در گریان می‌توان رفت و برگشت و عقب‌نشینی تاکتیکی را دید، در حرکت شلان، سخن از زخمی شدن یا کشته شدن فرمانده است سپس از جای جستن و خیز برداشتن را می‌توان مشاهده کرد".

علی ظهیرنیا مسئول گروه هلپرکه سنندج درباره‌ی گونه‌گونی شکل و فرم اجرایی رقص کردی در یک پژوهش میدانی در مناطق جغرافیایی کردستان شرقی (ایران) می‌گوید:

"در سنندج و روستاهای اطراف، رقص‌های گریان Geryan، پشت‌پا، فتاح پاشایی، لبلان، خانه‌میری، سه‌جار، شلان، زنگی، و چپی مرسوم است و در منطقه بیجار و لبلاخ، چپی، دو دسماله، گریان، در کامیاران، گریان، خانه‌میری، سه‌جار و زنگی در اورامان چپی، در مریوان قره پیریزن، حریره، راسته، سمکولان، سی‌پی، چپی، در دیواندره، چپی، گریان و نزمی در سقز، سقزی و حریره، چپی، در نکاب و شاهین‌دژ (افشار)، چپی ویژه، در بانه، چپی، در بوکان چپی، روینه، شارویرانی، در مهاباد روینه، سی‌پی، سویسکه‌می، گرانه‌وه و چپی، در ارومیه و خوی و سلماس، شیخانی، ملان و قتان و در ایلام و کرمانشاه، دو دسماله،

رفته *sona u refte* انجام می‌دهند. ریتم این رقص بسیار پرهیجان و پرتحرک است و در آن فقط افراد زیر ۴۰ سال سن توانایی شرکت کردن را دارند در پایان مراسم آخرین کسی که بیشتر از همه در میدان بماند برنده اعلام می‌شود.

در هلپرکه سونه و رفته معمولاً دو نفر ترانه خوان شرکت دارند و بقیه دست در دست هم، سه قدم به جلو، سپس سه قدم به عقب و یک قدم به سمت راست می‌گذارند.

#### ● همه *heme* ناورحمان *Aurehman*:

دو نفر از خوانندگان منطقه نکاب (افشار) بودند که در ترانه‌خوانی سرآمد دیگران بودند، آنان کلیه پول‌های دریافتی شهابش را به عروس و داماد می‌دادند.

«عباس کمندی» پژوهشگر فرهنگ مردم کرد درباره‌ی آرایش‌های رقص کردی تعبیر قابل توجهی دارد و می‌گوید:

"در حرکت گریان همبستگی و حرکت آرام سپاه به طرف دشمن دیده می‌شود، در لبلان دیده بانی دشمن و حمله کردن، در چپی شمشیربازی و زدن و گریختن احساس می‌شود. در حرکت فتاح پاشایی ماجرا به اوج



# رقص عنصری برجسته در فرهنگ کردی

◀ دکتر نورالدین رحیمی



◀ نورالدین رحیمی متولد ملکشاهی - ایلام - دارای مدرک دکترای زبان و ادبیات فارسی است طی سالیان اخیر در مراکز آموزشی و دانشگاهی مشغول تدریس بوده است. فعالیت‌های پژوهشی وی بیشتر در حوزه عناصر فرهنگ و ادبیات بومی و مردم‌شناسی، زبان‌شناسی و شعر کردی و فارسی است.

در مراسم و قدرت زیاد تأثیرگذاری و ارتباط آنان با مردم نسبت به سایر عناصر کاملاً آشکار است. «مالارمه» malarme و «والری» valery از جمله کسانی هستند که به درستی زیبایی مراسم آیینی کاتولیکها و رقص موزون در برابر «نان مقدس» را دیده بودند.

در عرفان اسلامی وقتی سخن از «سماع» می‌رود در حقیقت به یکی از آداب و شعائر صوفیانه اشاره دارد که ترکیبی است از شعرخوانی به آواز خوش و موسیقی (همراه با رقص یا بدون رقص). «تهانوی» در کشف الغات می‌گوید: «سماع در عرف رقص کردن را می‌گویند». در نزد مولانا و اصحاب وی نیز رقص سماع غالباً چون نیایشی رمزی تلقی شده و آن را هماهنگی یا به عبارتی جلوه‌گری نیروهای احساس درون یا رفتارهای برونی به حساب می‌آورند.

حافظ نیز رقص و سماع را همتا می‌پندارند در سماع آی وز سر خرقره بر انداز و برقص ورنه به گوشه رو خرقره‌ی مادر سرگیر.

رقص به عنوان حلقه‌ای موثر در پیوستگی‌ها و تعاملات اجتماعی و

رتناس می‌شمارد رقصی که رقصان آن را با نوای موسیقی انجام می‌دهند.

در ایران باستان نیز آن گونه که در آثار تاریخی نشان داده شده انجام این هنر موسوم بوده است (در طرف راست حجاری طاقبستان نقش شکارگاهی است و ... بالای قایق بر روی سکو زنان نوازنده ی چنگ قرار دارند که بعضی کف می‌زنند و می‌رقصند)

رقص با آیین‌های مذهبی نیز همسو بوده است در لغت نامه‌ی دهخدا به نقل «قاموس کتاب مقدس» این گونه آمده است که «کار رقص در قدیم الایام مثل زمان حالیه قصد از آن اظهار علامات فرح و سرور بود و گاهی از اوقات از جمله شعائر دینی بود و فعل مرقوم با صدای اسباب طرب و دایره به انجام می‌رسید.»

«دورکیم» ترجیح می‌دهد هنر را زاینده‌ی مذهب بداند و معتقد است رقص نیز از شور و هیجان جمعی، که از مراسم و آیین‌های نیایشی جمعی بر می‌خیزد پدید آمده است. یکی از نشانه‌های تأیید گفتار دورکیم را می‌توان در استفاده‌ی مردم مادر مرثیه‌های مذهبی از ابزار موسیقی جستجو کرد، بطوری که برجستگی آلات

◀ رقص کردی

فرهنگ کهن کردی رسم‌ها، آیین‌ها و هنرهای بلندسالی را پس از پیمودن نشیب و فرازهای تاریخی و تحمل قبض و بسط‌های گوناگون در درون پر راز و رمز خویش نهفته دارد که ضرورت بازشناسی و معرفی آنها به جامعه و اهل فن و بصیرت جزو تعهدات علمی هر صاحب نظری است تا از این رهگذر، لایه‌های غنی پنهان فرهنگی که در شفاهیات ادبیات این کهن بوم ذخیره گردیده است شناسانده شوند، بدان شرط که به قول سعدی: «مگر مستمع را بدانم که کیست». از جمله‌ی ماندگارترین پدیده‌های سنتی به همراه اجزای چشمگیر و دلنواز آن که یادآور دوران خوش زندگانی به هم پیوسته گذشتگان این مرز و بوم بوده و همپای سنن سایر اقوام و ملل با تغییرات و درآمیختگی‌های بیش و کم با نمونه‌های همگون و همجوار خود، همچنان به عنوان نماد و نشانه‌ی ابراز کام‌یابیها و خوشی‌های زندگی و نمایش شمع و شور درونی، پایدار و مستمر مانده «رقص کردی» است.

با نگاهی به ژرفای تاریخ درمی‌یابیم که جایگاه هنر رقص نزد اقوام مختلف قدمتی دیرینه دارد. (رقص در میان مصریان معمول بوده بر دیوار اهرام و مقابر مصر صحنه‌هایی از رقص دیده می‌شود) در کتاب زبان موسیقی از واژه‌های «سونیت» بعنوان فرم متشکل و تکامل یافته از یک سری رقصهای متفاوت که در بیشتر مناطق اروپا رایج بود، یاد شده است. «ژان ژاک سولی» نیز «باس دانس» bassedans را نخستین رقص مهم دوره‌ی

در چنان حالت و شرایطی به حرکات موزون «رقص» تبدیل می‌شود، به دیگر بیان می‌توان گفت که رقص واکنش عینی جنبش‌های درونی انسان است.

هندسه‌ی رقص کردی متعدد و متنوع است، به طوری که بخشی وسیع از میدان جشن و نمایش را توسط رقصان در برمی‌گیرد، ولی در سایر رقص‌های ملی و جهانی چنین نشانی کمتر یافت می‌شود، در بیشتر رقصهای غیر کردی عواملی

رقص کردی از سویی برای یادگیری و اثبات نظم و هماهنگی در اجزای فردی و گروهی انجام می‌پذیرد و از دیگر سو برای به رخ کشیدن پویایی و تحرک در برابر تحمیل ناگزیر و ناموزون فشارهای روحی روزگار به گردش در می‌آید عکس‌العملی که در طول تاریخ همواره به منظور رام کردن و به زیر کشیدن صخرگی و سترگی و همراهی با افزایش شگفتی رشته کوه پیر زاگرس توسط مردمان این دیار، پرشتاب و

عرصه‌های فرهنگی در جهت ماندگاری و تقویت بسیاری از عناصر هم سوی خویش از جمله: موسیقی، رسم سنتی عروسی، علقه‌های عاطفی اجتماعی، شیوه‌های متنوع مفرح و همزیستی در بستر تاریخ فرهنگی کردها، کارکرد خود را به خوبی نشان داده است.

«دیوید هیوم» davidhume ملت‌های متمدن و بربر را به تناسب جایگاهی که هنر نزد آنان دارد از یکدیگر متمایز می‌کند او در پرورش هنری توده‌ی مردم وسیله‌ای می‌بیند که می‌تواند طبیعت



عکس از منوچهر تتری

◀ رقص، در اصل نوعی رفتار برای به چالش کشیدن قدرت اندام و گرفتن جواب آمادگی از جسم برای انجام امورات بزرگتر و سنگین‌تر زندگی است، بدون شک و اغماض همه‌ی افراد در جهت میل باطنی با شنیدن صداهای ریتمیک بیرونی در درون خویش به عکس‌العمل، همراهی و همخوانی می‌پردازند.

مانند چوب و یا ابزار دیگر نیز دخیل است.

نکته‌ی دیگر اینکه برخی از رقصها چه نوع داخلی و چه جهانی اغلب به صورت درجا، محدود و توسط یک یا چند نفر ایجاد می‌شود، در حالی که رقص کردی بیشتر به شکل جمعی و به وسیله‌ی افراد کثیری انجام می‌پذیرد.

نکته‌ی جالب توجه بعدی که برتری رقص کردی را در این گونه رقص بر خلاف سایر اقوام و ملل علی‌رغم ظرافت و لطافت سبکی که ویژه هرگونه رقصی است، نشان می‌دهد، نمود بیرونی و شائقگی و بی‌ابتدالی و شیفتگی مردانه‌ی آن است که آن را نسبت به بعد زنانگی یا ظرافتهای فنی رقص زنانه متمایزتر کرده

بی‌توقف خودنمایی کرده است.

رقص، در اصل نوعی رفتار برای به چالش کشیدن قدرت اندام و گرفتن جواب آمادگی از جسم برای انجام امورات بزرگتر و سنگین‌تر زندگی است، بدون شک و اغماض همه‌ی افراد در جهت میل باطنی با شنیدن صداهای ریتمیک بیرونی در درون خویش به عکس‌العمل، همراهی و همخوانی می‌پردازند که در برخی البته ممکن است شدت کتمان و پنهان قوی‌تر بوده و آن را آشکار نکنند، اصولاً شادی و فراتر از آن جشن در بعد گسترده‌تر و متوازنش بنا به مقتضای حال و از بعد روانشناسی، تصویری از غلیان هیجان‌ات درونی است که بهنگام قرار گرفتن توأمان روح و جسم

انسانی را تالیف کند و همدردی و دیگر دوستی را توسعه بخشد.

از آنجا که رقص از جلوه‌های هنر محسوب می‌شود ویژگی‌ها و مفاهیم نمادینی از قبیل: اتحاد و پیوند تحرک و پویایی و تقابل با سکون و سرنوشت محتوم در قالب پیوستگی افراد برای انجام رقص و شیوه‌های اثرگذاری و تأثیرپذیری ناشی از رفتارهای زندگی کشاورزی، دامداری و ... را خلق می‌کند. رقص عنصری برجسته در فرهنگ کردی و بهترین عامل همبستگی در دوران اوج شادی و نشاط و خوشحالی عمومی است این پدیده‌ی متحرک فرهنگی که ریشه در سنت و پیشینه‌ی اصالت سرزمینمان دارد یادگار زیبایی از گذشته‌های دور است.

سرگشاد آن به تأثیرگذاری موسیقایی روی سوراخهای تعبیه شده بر لوله‌ی مخروطی آن با تناسبی هنرمندانه بوسیله انگشتان، آهنگ دل‌انگیزش خارج می‌شود. عمل نوازندگی توسط شخصی به نام «ساز ژن» saz-yan یا «سازنه‌چی» saz-ana صورت می‌پذیرد، ایشان انواع نواها و ریتم‌های محلی را که برگرفته از اشعار و ادبیات و سرودهای کردی است متناسب با هرگونه رقص می‌نوازد.

«دهل» dohel یا «دی ول» devel همزاد دیگر سرناسست. از آلات کوبه‌ای، طبلی استوانه‌ای شکل بزرگ و دورویه است که بوسیله‌ی پوست گاو یا گاو میش پوست کشی شده است، بر دو طرف آن تسمه‌ای چرمی بسته شده که برشانه

◀ واژه‌ی «نلپه‌رگه» هم ریشه با مصدر «پریدن» فارسی است با این تفاوت که خود معنا، بیانگر تأکید یا استعمال است و پسوند «نهل» یا «هل» را با خود همراه دارد.

آویزان می‌کنند. «دهل کت» dohel kot یا «دهل چی» doheli نام فردی است که با تخصص و هنر ویژه‌ی خود و با کمک مضربی چپقی یا عصابی که به آن «گرز» gorz گفته می‌شود روی اصلی طبل را می‌کوبد و با کمک مضربی نازک به نام «تهرکه» tareka که طرز خاصی به پشت دهل نواخته می‌شود ریتم را موزون و خوش‌نوا می‌گرداند. البته در مراسم بزم و «نلپه‌رگه» از ساز سنتی «دوزله» dozla نیز بهره‌برده می‌شود.

#### ◀ انواع نلپه‌رگه:

«نلپه‌رگه» در منطقه‌ی ایلام به گونه‌های مختلفی نمایش داده شده و اجرا می‌گردد و هرگونه‌ی آن سبک، ریتم و نوای موسیقی مخصوص به خود را دارد، برخی

#### ◀ هله‌رگه و موسیقی کردی

آنچه نباید از نظر دور داشت این است که «موسیقی بومی» که برآمده از صدای همساز و دل نواز سرنا و دهل است، از گذشته‌های دور حلقه‌ی اتصال و زوج همیشگی «نلپه‌رگه» بوده است. «موسیقی و رقص زادگان یک ملانند، این دو مولود عواطف و احساسات‌اند همان معلمی که گریه و خنده را به بشر آموخته، رامشگری را نیز به او یاد داده است. البته جای تأمل است که هر چند در فرآیند تحولات روزمره‌ی فن‌آوری و وفور صداهای آهنگین و آلات و ابزار جدید موسیقی، نوعی به سایه رفتگی سنتی را،



گوشزد می‌کند، اما بنا بر پیام ضرب المثل کردی، همچنان: «ته‌قه‌ی دهل زه دور خومه‌ش» taqay dohel za dur xwasa

#### ◀ سرنا و دهل

سرنا که در گویش محلی بدان «ساز» می‌گویند، یکی از آلات موسیقی بادی است. نام مرکب آن را «سور» sur یا «سر» به معنی عروسی و جشن و سرور و «نای» به معنی نی می‌باشد. در جشنها و اعیاد نواخته می‌شود صدایی شاداب دارد، طریقه‌ی دمیدن آن بدین شکل است که نفس از بینی کشیده در دهان نگه می‌دارند تا دهان پر شود و سپس از مخرج ساز که «قمیش» نام دارد وارد ساز شده و از

است. نمود این هنر از آنجایی ناشی می‌شود که در رقص کردی بنای تفکیک توسط افراد چه مرد و چه زن کاملاً رعایت می‌شود، این اختلاف در عین هماهنگی و توازن در گروه مشترک رفاصان (مختلط) که در یک سبک همزمان می‌رقصند، به زیبایی نمایان است. خصوصیتی که حفظ هویت از نقطه نظر جنسیتی و غنای فنون رقص در فرهنگ کردی را یادآور می‌شود.

#### ◀ نلپه‌رگه:

رقص کردی ایلام به آن «نلپه‌رگه» alpirrega در کردی سورانی به آن

«هله‌رگه» halparnka یا دس‌گرتن جزو قدیمی‌ترین عناصر سنتی و آداب دل‌انگیز و شادمانه‌های این دیار بوده است. که همانند و همراه سایر رسومات و همچون موسیقی کهن و زبان و گویش و دیگر سنن باستانی از ادامه‌ی حیات خویش باز نایستاده و در پناه کوهها و دره‌ها و جنگلها و نقاط دور، میان ساکنان این مناطق به سیر طبیعی خود ادامه داده است. واژه‌ی «نلپه‌رگه» هم ریشه با مصدر «پریدن» فارسی است با این تفاوت که خود معنای بیانگر تأکید یا استعمال است و پسوند «نهل» یا «هل» را با خود همراه دارد.

سردسته‌ی گروه به «سهرچویی‌گر» sarcopiger معروف است و مسئولیت تنظیم و هماهنگی همه را عهده‌دار است این فرد که معمولاً زبده‌تر و ماهرتر از دیگران می‌باشد، متغیر است و در طول مراسم جای خود را به افراد تازه نفس می‌دهد این تعویض‌ها طوری صورت می‌گیرد که خللی به ریتم رقص وارد نگردد. «سهرچویی‌گر» در حالی که دو «چویی» *chupi* که عبارت از همان دستمال است را در دست خویش دارد، هم‌نوی سرنای در هوا می‌چرخاند. گاه نیز به صورت منفرد از افراد جدا شده و وارد میدان می‌شود و چندگامی جلو، «سازژن» *sazzan* به انجام رقص می‌پردازد. ناگفته نماند که شیوه‌ی دیگری از رقص «چه‌پی» وجود دارد که در نوع جابه‌جایی پاها و به زمین زدن آنها به خصوص در پای آخر به شیوه‌ی پیشین فرق دارد. این گونه که بیشتر خاص مناطق کردستان است و برگرفته از روش ابتکاری آنهاست بدین صورت است که رقص می‌تواند ضمن حفظ ریتم و سبک «چه‌پی»، پای آخر را که غالباً پای راست است به جای یکبار دو یا سه بار به زمین بزند. البته در این حالت گاه نیز فاصله‌ی افراد، به فراخور آهستگی یا تند حرکت و به میزان جابه‌جایی پاها بیشتر می‌شود.

#### • «فته‌ای» *fatay*

این سبک کاملاً متفاوت از شیوه‌ی «چه‌پی» است در این گونه شکل قرار گرفتن افراد در صفی کماتی شکل و به صورت باز انجام می‌گیرد، بدین طریق که چندین نفر، با فاصله‌ی یکدست از هم قرار می‌گیرند و اعضای گروه، از دو طرف دستان خود را روی شانه‌های طرفین می‌گذرانند و هماهنگ بانوای «سازژن» *sazzan* و ریتم موزون «دهل» دو، سه گام را به طور متوازن و متجانس پشت

محلی در دوران انقلاب تا سالهای پس از جنگ دچار رکود شد ولی بعد از آن کم‌کم جایگاه اولیه خود را در ایلام بازیافته و رویکرد آن در میان قشر جوان جامعه تقویت یافته است.

#### • گونه‌ی چه‌پی *capi*

این نوع «نلپه‌رگه» از پرطرفدارترین گونه‌های رقص به شمار می‌رود. علت مرسوم شدن این نوع به «چه‌پی» شروع ریتم رقص با پای چپ است. برای انجام این شیوه، ابتدا گروهی از افراد که غالباً شایق و در این امر مهارت و آمادگی دارند، صفی کماتی را تشکیل می‌دهند. صف تشکیل شده در این گونه رقص بیشتر به شکل «بسته و فشرده» انجام می‌گیرد، به این صورت که همه‌ی افراد با چهره‌های بشاش شانه

به شانه هم داده و دستان یکدیگر را گرفته و پنجه در پنجه‌ی هم افکندند، هماهنگ با صدای سرنای دهل به صورتی موزون شروع به تکان دادن آهنگین شانه‌ها کرده و پای چپ را جلو می‌آورند و با فاصله‌ی زمانی کوتاهی از زمین برمی‌دارند، گاه پنجه‌ی پا مماس با زمین است و پای راست را همزمان آماده‌ی برداشتن می‌کنند، تا به محض زمین نهادن پای چپ، پای راست ریتم رقص را حفظ می‌کند و گروه همچنان خود را همراه نوای ساز و ضربه‌ی دهل به زیبایی هرچه تمامتر تکرار می‌کنند همزمان با متمایل شدن آنان به پشت و خم شدن نیم تنه‌ها به جلو، «درست مانند گندمزاری که در معرض نسیم ملایم قرار گرفته باشد»، هماهنگ میدان را نیز دور می‌زنند.

از انواع شیوه‌ها مختص به «نلپه‌رگه» ی کردی و بعضی نیز برگرفته از گونه‌های رایج فرهنگهای همجوار است. وجه مشترک ظاهری همه‌ی گونه‌ها در نوع پیمودن میدان رقص است که افراد گروه در جهت عکس عقربه‌های ساعت می‌چرخند. اما اگر در اینجا بخواهیم به رقصندگان با «نلپه‌رگه‌کهر» های *akar*-alparrg معروف اشاره کنیم شاید براساس تاریخ شفاهی این دیار و به



در میان ایل ملکشاهی طایفه‌ی «شهر میر» برخوردار از افرادی بوده است که به جهت علاقه‌مندی و تبحر، همیشه به عنوان رقصان شائق و ماهر مطرح بوده‌اند ناگفته نماند که رقص محلی در دوران انقلاب تا سالهای پس از جنگ دچار رکود شد.

صورت موردی و پراکنده به افراد و طوایف زیادی برخورد کنیم که هر یک زمانی در این هنر زیانزد بوده‌اند اما بنابر اطلاعات نگارنده در میان ایل ملکشاهی طایفه‌ی «شهر میر» برخوردار از افرادی بوده است که به جهت علاقه‌مندی و تبحر، همیشه به عنوان رقصان شائق و ماهر مطرح بوده‌اند ناگفته نماند که رقص

این شیوه، ابتدا، پای چپ به طور کشیده و تقریباً مورب روی زمین قرار می‌گیرد و بعد همراه با لرزش و تکان دادن موزون شانه‌ها، پای راست، برخلاف پای چپ بی تأخیر بعد از برداشتن، روی زمین گذاشته می‌شود. بعد از این مرحله کل گروه یک فاصله‌ی دو، سه، قدمی کوتاه

رقصی گروه به طور فشرده دست همدیگر را گرفته و با جهشی هماهنگ «سه» گام را با نظمی خاص و فاصله‌ای کوتاه و ریتمی مشابه آهنگ «چی پی» به طرف جلو برمی‌دارند. در این صورت پاها خمیده و کوتاه برداشته می‌شود، گروه طوری با هم متوازن عمل می‌کنند که پای

سوم، در اصل مقدمه‌ای برگشت و شروع مجدد حرکت بعدی می‌گردد. تفاوت دیگر این گونه در طی کردن مسیر است به نحوی که در این رقص، افراد مسیر دایره‌ای را به صورت طولی طی می‌کنند و گاه نیز یک بار به سمت چپ و یک بار به سمت راست می‌رقصند.

سرهم برمی‌دارند، بعد روی پای راست موقتاً مکث کرده و با تکیه بر آن، پای چپ را برداشته و پنجه‌ی پا را با هم به زمین می‌کوبند و در برگشتی کوتاه پنجه‌ی پای راست را در جهت مخالف حرکت اول برداشته به زمین می‌زنند و دوباره بی‌توقف، دو، سه گام کوتاه را برمی‌دارند و باز همان روش اول را تکرار کرده و مسیر «نلپه‌رگه» را در جهت کمان میدان ادامه می‌دهند.

#### • رقص «عمره‌وی» aravi (عربی)

در این گونه نیز فاصله‌ها به اندازه‌ی یک دست می‌باشد اما شیوه‌ی انجام «نلپه‌رگه» و حرکات افراد رقصنده یا «نلپه‌رگه‌کەر» ahparrgakar شباهت زیادی با رقص اعراب بادیه نشین دارد. با این تفاوت که در رقص عربی افراد دستها را برای نشان دادن هماهنگی و ایجاد شور بیشتر بالا می‌برند و یا آوازی پرتین زمزمه می‌کنند، اما در سبک کردی، افراد همراه با آهنگ مخصوص هر دو پا را تقریباً از زمین می‌کنند، هماهنگ و بدون از دست دادن فرصت زمانی پای چپ را، بی آن که از زانو خم شود، بالا می‌آورند و سپس زمین می‌گذارند. در فاصله‌ی این عمل در حالی که همچنان با تکان دادن شانه‌ها ریتم مخصوص را حفظ می‌کنند، تقریباً یک دو گام را نیز آهسته و با شکلی جهشی در یک زمان کوتاه برداشته و با جابجایی پا به طرز هنرمندانه و موزون حرکت قبلی را با همان شیوه تکرار می‌کنند.

#### • سبک «سی پا» sepa

گونه‌ی دیگری از انواع «نلپه‌رگه» است. تفاوت این نوع با انواع کردی در تعداد نفرات شرکت کننده است به طوری که در این شیوه افراد کمتری می‌توانند با هم به رقص بپردازند، برای انجام چنین



عکس: عبدالله مرادی

◀ ریتم رقص «سه‌ی سه‌ما» به لحاظ تنیدی نسبی آن، روان است و به همین جهت نوع حرکت و تناسب آنها با آوای سرنا و دهل تماشایی و چشم‌نواز و هیجانی است.

دایره‌وار می‌روند و بعد از برگشتی موج گونه پای چپ را ثابت و پای راست را به صورت نیم دایره یکبار به سمت جلو و یکبار پشت پای چپ می‌زنند.

◀ برخی مراسمات همراه «نلپه‌رگه»:

#### • «شاوز» savaz

از واژگان و رسمهای کهن و پیوسته‌های همیشگی «نلپه‌رگه» است. این واژه دیگر گونه‌ای است از کلمه‌ی «شادباش یا شاباش» در زبان فارسی. «شاوز» گفتن در میان مراسم «نلپه‌رگه» شیوه‌ی ماندگاری است که اوج شادی و

#### • «سه‌ی سه‌ما» saysama

نام یکی دیگر از انواع «نلپه‌رگه» های کردی در منطقه ایلام است. وجه تسمیه‌ی این گونه ظاهراً از اسم پرنده‌ای است که با بالهای خود حرکات رقص گونه و نمایش انجام می‌دهد و این گونه‌ی رقص که ریتم نسبتاً تنیدی دارد، به شیوه‌ای باز انجام می‌گیرد، به طوری که هر یک از افراد با فاصله‌ی یک دست، دو دست خود را روی شانه‌های طرفین قرار می‌دهد و دیگر افراد نیز همین روش را انجام می‌دهند ریتم رقص «سه‌ی سه‌ما» به لحاظ تنیدی نسبی آن، روان است و به همین جهت نوع حرکت و تناسب آنها با آوای سرنا و دهل تماشایی و چشم‌نواز و هیجانی است. در



حالی که همچنان مشغول نواختن است دهلس را تا به سطح زمین نزدیک می‌کند فرد تازه وارد هم به محض پیوستن به گروه به نشانه‌ی تشکر سری تکان می‌دهد.

هدف از نگارش این مقاله مجمل در اصل بازنمایی اجرا و زوایای یکی از رسوم کهن این سرزمین افسانه‌ای بود که برخی از آن به عنوان هنر ایجاد زیبایی یا بیان احساسات بوسیله‌ای حرکات توام با موسیقی یاد می‌کنند. آنچه مسلم است این عنصر فرهنگی خواه ناخواه بی هیچ پیش دآوری و تحکمی با وجود فراز و فرودهایی که پیش رو داشته و پشت سرگذاشته در میان اقوام ایلامی رواج داشته و دارد مردمان این کهن بوم و بر با انجام آن پیوندهایی را با پیشینیان برقرار کرده و احساسها و عواطفی را با فرهنگ بومی خویش گره می‌زنند.

نگارنده معتقد است تنها از دید هنری می‌بایست به این امور نگریست و از اعمال نظرهای تعصبی و قضاوت‌های یک جانبه بهتر است پرهیز گردد. آن چه مسلم است این است که برای نگاه به مسائل هنری لازم است از بینش گسترده و ذوقی ژرف برخوردار بود و گرنه به قول شیخ شیراز:

اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب

گر فوق نیست تو را کز طبع جانوری

فهرست منابع در دفار نشریه موجود است.

بزند و دهل را پاره کند و دهل کت هم از بیم تپیا خوردن دهلس توسط سرچوبی گر در حالی که همچنان بر دهل می‌کوبد برای مقابله و فرار از موقعیت، گاه جاخالی کرده و دهلس را عقب می‌کشد و گاه نیز متقابلاً به سرچوبی گر «حمله‌ور شده پای خود را مانع پای او می‌سازد تا او را مغلوب کند. این عمل حمله و گریز

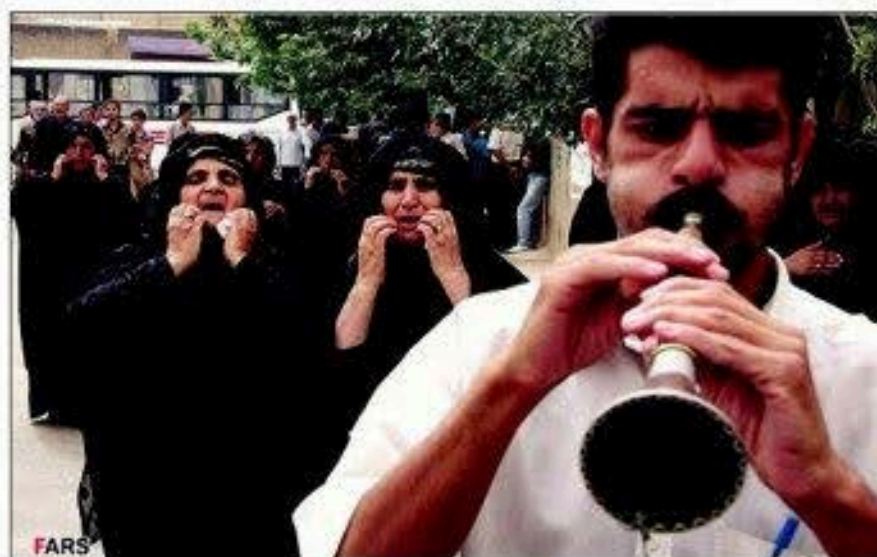
◀ «شاوز» گفتن در میان مراسم «نلپه‌رگه» شیوه‌ی ماندگاری است که اوج شادی و هیجان را به نمایش می‌گذارد، به طوری که بیشتر افراد شرکت کننده برای بهره‌گیری و التذاذ از این سنت قدیمی از هم پیشی می‌گیرند، و به دفعات انجام می‌پذیرد.

چندین بار تکرار می‌شود. و به دنبال آن در صورت موفقیت یا عدم توفیق «سرچوبی گر» براساس ریتم رقص دوباره به گروه می‌پیوندد و دهل کت هم به نواختن دهلس ادامه می‌دهد.

سومین نمایش میدان «نلپه‌رگه» صحنه‌ای است که توسط دهل کت خلق می‌شود و آن هنگامی است که فردی مسن می‌خواهد وارد صف «نلپه‌رگه» شود. دهل کت به محض ورود او به نشانه‌ی احترام چند قدم به پیشوازش می‌آید و در

هیجان را به نمایش می‌گذارد، به طوری که بیشتر افراد شرکت کننده برای بهره‌گیری و التذاذ از این سنت قدیمی از هم پیشی می‌گیرند، و به دفعات انجام می‌پذیرد.

مجری این رسم ویژه یا به اصطلاح «شاوز کیش savazkish» یکی از اعضای گروه موسیقی است که معمولاً صدایی رسا و گیرا برخوردار است. در طول مراسم بزم بیشتر افراد در فواصل زمانی برای اظهار ارادت خود نسبت به دوستان و آشنایان و ترجیحاً داماد، با هدیه دادن اسکناسهای متعدد به فرد «شاوزکیش» و سپردن اسامی دو نفر یا بیشتر به او، منتظر «شاوز» دوستان و عزیزان خود می‌مانند در این میان «دهل کت» لحظه‌ی کوتاهی از زدن باز می‌ماند و تنها «تمرکه» را به خاطر به هم نخوردن ریتم رقص و هم‌نوایی یا ساز بر پشت دهل می‌نوازد تا صدای شاوزکیش به گوش کسی که به شادباش او شاوز می‌گویند برسد. به دنبال آن «شاوزکیش» با تکرار دو یا سه بار واژه‌ی «شاوز» بلافاصله نام فرد اول را با صدای بلند جار می‌زند و بعد از آن با گفتن عبارت «هوا خوای نه‌مری hava xouy namere» همراه با ذکر نام فرد دوم یا فردی که پول پرداخته «شاوز» خود را به پایان می‌رساند و درست بعد از اتمام صدای «شاوزکیشان» طنین موزون دهل همراه با آوای دلنواز ساز و هلهله‌ی شوق‌انگیز افراد خوش‌الحان دوباره اوج می‌گیرد و بر موج شادی می‌افزاید. از دیگر عناصر به یاد ماندنی وجود در بزم «نلپه‌رگه» که دیدنی‌ترین جلوه میدان نیز به شمار می‌رود صحنه‌ی رقابت و مسابقه گونه‌ی «سرچوبی گر» با دهل کت است و آن زمانی است که سرچوبی گر حفظ ریتم رقص وارد میدان شده به صورتی نمادین و با حرکات نمایشی به دهل کوب حمله‌ور می‌شود تا با پای خویش آن را



# رقص جمعی سمبلی از هویت کردی



◀ علی نصرا... پور

◀ علی نصرا... پور متولد ۱۳۵۴ در شهر کرمانشاه که با سرپرستی گروه سازهای کوبه‌ای «چریکه» و کسب مقام اول جشنواره موسیقی منطقه‌ای در سنندج در این عرصه ابراز وجود کرد وی مؤلف کتاب «سازهای کرده» و نیز پژوهشی در زمینه تحلیل و توصیف موسیقی در استان کرمانشاه است.

این مرکز دایره وار می‌گردند و مرکزی که وسعت پیدا می‌کند و دایره‌ی بازیگران به محور آن قرار می‌گیرد و می‌چرخند و سپس دایره تماشاگران حول آنان واقع می‌شود همچون هسته‌ای که از پوسته‌ای تشکیل شده است. دایره و چرخش گروهی با هدفی واحد نمادی از وحدت وجود است.

در اصطلاح محلی وجود یک مرد و زن را در کنار هم «گنم و جو» (یعنی گندم و جو) می‌نامند و در منطقه مهاجد رشبلک می‌گویند در این رقصها معمولاً یک نفر که حرکات رقص را بهتر از دیگران می‌شناسد نقش رهبری گروه رقصندگان را به عهده گرفته و در ابتدای صف رقصندگان می‌ایستد. و با تکان دادن دستمالی که در دست راست دارد ریتم‌ها را به گروه‌ها القا کرده و در ایجاد هماهنگی لازم آنان را یاری می‌دهد. این فرد که سرچوبی کش نامیده می‌شود با تکان دادن ماهرانه دستمال و ایجاد



می‌دانند که دارای صلابت و متانتی خاص بوده و باد آور یکپارچگی مردمان غیور در تمام ادوار بوده است امروزه مجموع این رقصها را «چوبی» می‌گویند که معمولاً به صورت دسته جمعی اجرا می‌شوند.

رقصهای محلی با موسیقی کردی پیوندی ازلی داشته و رسم بر این است که زنان و مردان عشایر در مراسم شادی و به دور از ابتدال دایره‌وار دست یکدیگر را گرفته به پایکوبی می‌پردازند، بازیگران در اطراف

رقص‌های محلی کردی را می‌توان یکی از ریشه‌دارترین و کهن‌ترین و زیباترین رقصهای ایرانی دانست که از روزگاران باستان تا به امروز به خوبی حفظ شده و به تکامل رسیده است یکی از امتیازات بزرگ رقص کردی، جنبه‌های مثبت اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی است که در این رقص وجود دارد. رقص کردی در گذشته صرفاً با هدف آماده‌سازی و تقویت نیروی جسمانی و روحانی مردم مناطق کردنشین انجام می‌شد چرا که مردم این مناطق در گذشته‌های نه چندان دور همواره شاهد جنگهای قبیله‌ای بودند و همین امر حفظ آمادگی همیشگی را طلب می‌کرد.

لذا مردمان این مناطق در وقفه‌های بین جنگها و به مناسبت‌های مختلف دست در دست یکدیگر آمادگی رزمی و شور و همبستگی پولادین خویش را به رخ دشمنان می‌کشیدند. رقص کردی را یک رقص رزمی

رقص‌های پر تحرک‌تر بعدی آماده می‌کند. تقریباً در کل مناطق کردنشین، ملودی این رقص به شکلی یکسان نواخته می‌شود در این رقص، نخستین حرکت با پای چپ آغاز شده و حرکت پای دیگر همواره با سر ضرب‌های دهل که معمولاً با ریتم دوتایی اجرامی شوند عوض می‌شود.

#### ◀ پشت پا

پشت پا رقصی است که کمی تندتر از گهریان اجرا شده و در بیشتر مناطق کردنشین مخصوص مردها می‌باشد. رقص پشت پا همانطور که از نامش پیداست انسان را به هوشیاری و به کارگیری تجارب می‌خواند تا مبدا شخصی در زندگی از کسی پشت پا بخورد.

#### ◀ هلگرتن (چپ و راست)

هلگرتن در لغت به معنای بلند کردن چیزی می‌باشد. این رقص بسیار پرجنب و جوش و شاد اجرا می‌شود در این رقص انسان، بینا، هوشیار و هدفدار به نمایش گذاشته می‌شود که با شور و جنب و جوش بسیار به سوی هدف روانه است ریتم تند ملودی مخصوص این رقص، هرگونه کسالت و خمودی را نفی کرده و بر اهمیت نشاط و هدفمندی در زندگی تأکید دارد.

#### ◀ فتاح پاشایی

فتاح از نظر لغوی به معنی جنبش و پایکوبی است. ملودی این رقص در سرتاسر کردستان به شکلی یکنواخت و با ریتمی تند اجرامی شود لذا این رقص بسیار پرجنب و جوش می‌باشد. بیشتر مردم کردستان از این رقص استقبال می‌کنند. این رقص نشانگر انسانی است که به شکرانه کسب موفقیت‌ها و استفاده از نعمت‌های خداوندی خوشحالی خود را به نمایش گذاشته است.

روستا یکدیگر را به خانه خود دعوت کرده و به هر خانه که وارد شوی، قدمت بر دیدگان صاحب خانه جا می‌گیرد و در این اتمام حرمت، احترام، دوستی، تلاش، شادکامی، پرهیز از بغض و کینه تبلیغ می‌شود.

نمایش و رقص‌های کردی را می‌توان به چند قسمت اصلی ذیل تقسیم کرد:

- ۱- گهریان ۲- پشت پا ۳- هلگرتن
- ۴- فتاح پاشا ۵- لب‌لان ۶- چه پی ۷-
- زه‌نگی ۸- شه‌لای ۹- سه‌جار ۱۰- خان امیری

برو خوشه چین باش سعدی صفت

که گرد آوری خرمن معرفت  
(بوستان سعدی)

#### ◀ گهریان (گهریان)

گهریان در زبان کردی به معنی گشت و گذار و راه رفتن بوده و حرکت مختص این رقص نیز معنای گشت و گذار را در ذهن تداعی می‌کند. گهریان دارای دو مقام بوده که یکی متعلق به مناطق روستایی و دیگری متعلق به مناطق شهری می‌باشد. این رقص نرم و آهسته و با لطافتی خاص شروع شده و به تدریج تندتر می‌شود. ملودی مربوط به این رقص با تنوع در ریتم و نوساناتی در اجرا، تا پایان ادامه می‌یابد. در این رقص، در واقع تأثیر گشت و گذار در زندگی کردها به نمایش گذاشته می‌شود و تنوع ریتم در این رقص گویای تجربیاتی است که در گشت و گذار به دست می‌آیند و می‌توان گفت این رقص زیبا تبلیغی برای خوب نگریستن در اشیاء و طبیعت است.

این رقص، زندگی را با فراز و نشیب و زیر و بم‌هایش به تصویر کشیده شده و بر ضرورت بینایی و کسب تجربه برای رویارویی با رودخانه پرتلاطم زندگی تأکید می‌شود. این رقص، رقصندگان را برای

صدا به هیجان رقصندگان می‌افزاید. در این هنگام دیگر افراد، بدون دستمال به ردیف در کنار سرچوبی کش به گونه‌ای قرار می‌گیرند که هر یکی با دست چپ، دست راست نفر بعد را گرفته و اصطلاحاً این حالت را گاوانی می‌نامند.

در رقص‌های کردی، تمامی رقصندگان به سرگروه چشم دوخته و با ایجاد هماهنگی خاصی، وحدت و یکپارچگی یک قوم ریشه‌دار را به تصویر می‌کشند. برخی رقص‌های دارای

◀ در رقص‌های کردی، تمامی رقصندگان به سرگروه چشم دوخته و با ایجاد هماهنگی خاصی، وحدت و یکپارچگی یک قوم ریشه‌دار را به تصویر می‌کشند.



ملودی‌های خاصی بوده و توسط گروهی از زنان یا مردان اجرا می‌شوند. در برخی از رقص‌ها یکی از رقصندگان از دیگران جدا شده و در وسط جمع به هنرنمایی می‌پردازد در این حالت معمولاً رقصنده دو دستمال رنگی در دست‌ها داشته و با آنها بازی می‌کند که اصطلاحاً به این نوع رقص «دو دستماله» گفته می‌شود و بیشتر در کرمانشاه مرسوم است. در پایان این رقص‌ها، اهل

## ◀ لب‌لان

این رقص باریتمی نرم و آهسته پس از فتاح پاشا اجرا می‌شود و می‌توان در آن لزوم تنوع در زندگی را مشاهده کرد.

پس از اجرای پرجنب و جوش رقص‌های گهربان، پشت پا، ههلگرتن و فتاح پاشا به ضرورت، رقصندگان لب‌لان می‌رقصند تا کمی استراحت کرده و تجدید قوا کنند رقص لب‌لان در واقع انسان را از غلبه احساسات زودگذر نهی کرده، وی را پس از طی مرحله ضروری شور و مستی به قلمرو تفکر دوراندیشی و بازنگری رهنمون می‌سازد در این رقص، شرکت‌کنندگان آرامش خاصی را احساس می‌کنند.

## ◀ چپ‌چی

چپ‌چی همانطور که اسمش پیداست به معنای چپ می‌باشد ملودی این آهنگ با وزن دوتایی اجرا شده و در بیشتر مناطق کردنشین از جمله کرمانشاه، کردستان و سنجایی بسیار از آن استقبال می‌شود.

فلسفه این رقص قوت بخشیدن به قسمت چپ بدن می‌باشد چرا که معمولاً قسمت چپ بدن در انجام امور روزمره نقش کمتری داشته و به مرور زمان تنبیل می‌شود و برای استفاده متعادل از تمامیت جسمانی همواره باید با به‌کارگیری اعضای سمت چپ بدن آنها را تقویت کرد. به همین منظور در رقص چپ‌چی، قسمت چپ بدن تحرک بیشتری یافته و از خمودگی خارج می‌گردد. در منطقه کرمانشاه بیشتر زنها از این رقص استقبال می‌کنند.

## ◀ زهنگی یا زندی

در این رقص رقصندگان یک قدم به جلو گذاشته و سپس یک قدم به عقب می‌زنند و این حالت تا پایان ادامه می‌یابد. در این رقص ضرورت احتیاط، دوراندیشی و تجزیه و تحلیل عملکرد از جانب انسان به

تصویر کشیده می‌شود. در واقع در این رقص سنجیده‌گام برداشتن تبلیغ می‌گردد.

## ◀ شهلایی

این رقص را که با ریتم لنگ اجرا می‌شود می‌توان یک تراژدی شکست دانست در این رقص قدمها لنگان لنگان برداشته می‌شوند تا شکست در برابر چشمان حضار ترسیم گردد. در واقع فلسفه این رقص گوشزد وجود شکستها در

می‌کنند. این رقص خیلی سریع و با هیجان بسیار اجرا شده و بیشتر مورد توجه مردم سندج می‌باشد.

ملودی این رقص دلرای وزن سه‌تایی بوده و معمولاً با دهل و سرنا اجرا می‌شود اجرای آکسانها با سر ضرب‌های قوی دهل و هماهنگی آن با حرکات رقصندگان به زیبایی این رقص می‌افزاید. رقص سی‌جار از لحاظ مفهوم اشاره و تأکیدی است بر سه اصل کردار نیک، پندار نیک و گفتار نیک.



مراحل مختلف زندگی و ضرورت کسب ظرفیت لازم برای مقاومت در مقابل ناملایمات زندگی می‌باشد.

## ◀ سی‌جار

واژه سی‌جار یا سه‌پا در کردی به معنی سه بار است در این رقص پاها سه مرتبه از زمین بلند شده و رقصندگان دو قدم جلو رفته سپس پای راست را به هوا پرتاب

## ◀ پس از اجرای پرجنب و

جوش رقص‌های گهربان، پشت پا، ههلگرتن و فتاح پاشا به ضرورت، رقصندگان لب‌لان می‌رقصند تا کمی استراحت کرده و تجدید قوا کنند رقص لب‌لان در واقع انسان را از غلبه احساسات زودگذر نهی کرده، وی را پس از طی مرحله ضروری شور و مستی به قلمرو تفکر دوراندیشی و بازنگری رهنمون می‌سازد

## ◀ خان امیری

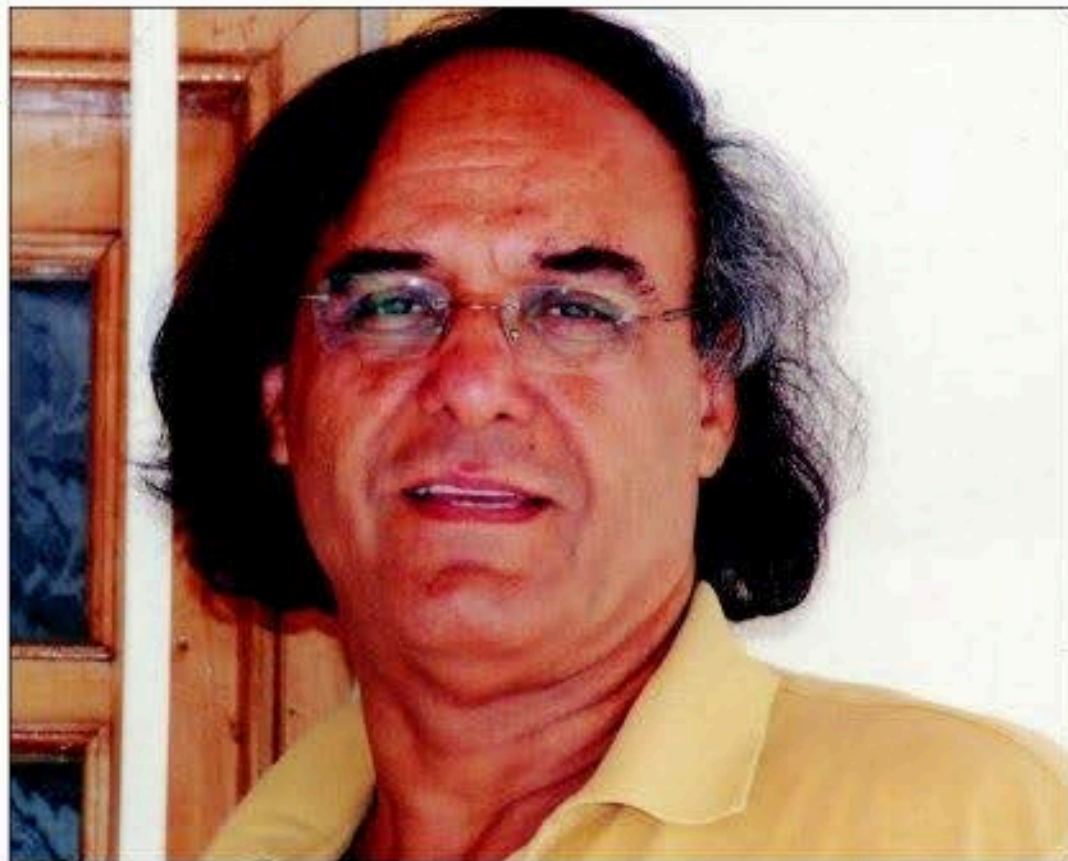
خان امیری مشتق از کلمه خان و امیر بوده و این رقص از رقص‌های بسیار مشهور در مناطق کردنشین ایران می‌باشد که با کمی تفاوت در نقاط مختلف اجرا می‌شود ملودی این رقص وزنی دوتایی داشته و در آن شخص رقصنده سه‌بار پا را روی زمین می‌زند و سپس در دنباله رقص گه ریان را اجرا می‌کند (بدین خاطر این رقص شباهت‌های فراوانی با رقص گهربان دارد) در این رقص می‌توان وقار، سنگینی و سادگی را مشاهده کرد و در آن رقصنده حال شخص پخته‌ای را دارد که فراز و نشیب‌های زندگی را پشت سر گذاشته و شور و هوس‌های جوانی در او فروکش نموده و به واسطه کمال عقل به عنوان بزرگ یا امیر خانواده شایسته احترام همگان می‌باشد.

# عملکرد اجتماعی و جنبه‌های نمادین هل په‌رکی

(رقص‌های آئینی - باستانی کردی)

◀ دکتر قطب‌الدین صادقی

◀ دکتر قطب‌الدین صادقی متولد ۱۳۳۱ در شهر سنندج است وی در سال ۱۹۸۵ از دانشگاه سوربن فرانسه مدرک دکترای هنرهای نمایشی را دریافت کرده است و پس از آن در هیئت استاد دانشگاه در بسیاری از دانشکده‌های هنر تدریس کرده است. این عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی که دبیر مجموعه یکصد جلدی تئاتر معاصر جهان نیز می‌باشد، دارای بیش از ۱۲۰ مقاله پژوهشی، انتقادی و ژورنالیستی و مؤلف ۳۰ نمایشنامه و مترجم ۱۵ اثر معروف است آنچه در پی می‌آید مقاله‌ای در خصوص رقص کردی است که برای فصلنامه فرستاده‌اند:



می‌کنند که براساس تحرک و شور و عرضه‌ی بعضی از اندام‌های جنسی زنانه برای جلب مشتری است) از همانجا می‌آید. در زبان مطربی اصطلاحاً به این رقص «دیناش ناش» می‌گویند که از همزیستی اجباری رقصندگان با فواحش می‌آید.

یعنی متعلق به آن دوره‌ی نکبت‌بار است. این ظلمی است که ناروا و اشتباهی به هنر رقص رفته است، زیرا در اصل هنر رقصیدن این گونه نبوده است. اساس این شبه‌رقص که متأسفانه تنمه آن هم اکنون در بسیاری از محافل مرفه و غیرمرفه شهری هنوز دیده می‌شود و حتی بخش‌هایی از آن به شادکامان و پای‌کوبان "لس آنجلس" هم رسیده است، دقیقاً بر این مبنا و سوابق

رقصنده‌ها، نمایشگران، عروس‌گردانان و تمام کسانی که کار هنر و فرهنگ انجام می‌دادند، بیرون از دایره‌ی فرهنگ رسمی قرار داشتند؛ زیرا نظام اعتقادی و مذهبی و سیاسی جدیدی که سلسله صفویه آورده بود، اینها را بر نمی‌تافت و بی رحمانه از دایره‌ی فرهنگ و هنر رسمی بیرون رانده بود و تمام این هنرمندان به شهادت "شاردن" از سر فقر و اجبار و انکار، با فواحش و مطرودین زندگی می‌کردند. رقصی نیز که هم اکنون در ایران به طور فردی اجرا می‌شود و اغلب جوانان در جشن‌ها و عروسی‌ها و کلیپ‌ها می‌رقصند، (وگاه انسان شرم می‌کند از دیدن آنها، بخصوص زمانی که می‌بیند بعضی از مردان از سر جهل و غریزه، رقص‌هایی

هرگونه توضیح درباره‌ی شکل، معنا و کارکرد اجتماعی "هل په‌رکی" نیازمند مقدمه‌ای است کوتاه. دوست دارم در آغاز مطلب بار منفی کلمه رقص و رقصنده در فرهنگ سنتی ایران را اندکی توضیح دهم و یادآوری کنم که این برخورد نادرست علاوه بر تعریف و تأثیر فرهنگ بدوی عربها، بیشتر از سیاست صفویه و فرهنگ آن ریشه می‌گیرد. هر کتاب این دوره را که ورق بزنید چیزی جز این نخواهید یافت. مثلاً "شاردن" CHARDIN در سفرنامه مفصل‌اش به اصفهان، صریحاً می‌گوید در زمان اقامت‌اش در شهر اصفهان، به چشم خود دیده است اگر چه شاه‌عباس شخصاً دارای بهترین گروه‌های رقص و موسیقی بوده است اما متأسفانه همهی

رقص های دیناش ناشی نیست که شاردن در دوره صفویه مشاهده می کند یا در فرهنگ عرب و شبه جزیره عربستان هنوز نشانه هایی از آن با عنوان «رقص شکم» باقی است. بسیار لازم است در اینجا یادآوری کنیم که «رقص شکم» نیز در ابتدا ریشه ی کاملاً آئینی داشته است و در دوره مادر سالاری مراسمی بوده است مقدس برای طلب برکت و باروری و زایش. و این مدتها بعد است که از تقدس فاصله می گیرد، تبدیل به یک حرفه می شود و اندک اندک به روسپی گری نزدیک، نمونه ی دیگر

جستجو می کنند، به نحوی مافوق عادی و به شکلی تصویری، رابطه ی جدید، نیرومند و نمادینی است که با ایزد و جهان ماوراء طبیعت برقرار می کنند.

مثلاً در هنر ایزد «شیوا» خدایی رقصنده است که همزمان هم ویران می کند و هم می سازد. در اینجا نه تنها مؤمنان برای قرب به ایزد پایکوبی می کنند بلکه این خود ایزد است که می رقصد. بنابراین سخن «لوسین» شاعر قرن دوم میلادی هیچ به گراف نیست که می گوید: «رقص با دنیا زاده شده است، و در تمام نمایش های پر

تاریخی است، و این از ریشه با تعریف و فرهنگ و نشانه هایی که ما از رقص کردی می شناسیم در تعارض آشکار است! زیرا رقص کردی در اساس مفهوم دیگری دارد که بنده اندکی از معنای آن را در اینجا باز خواهم کرد. امیدوارم از این منظر که نگاه کنیم هرگونه سوء تفاهم نسبت به هنر رقص بطور اعم و رقص کردی بطور اخص از میان برخیزد. زیرا خیلی ها هنوز اطلاع ندارند که مثلاً چرا این شبه رقصی که الان به طور فردی در عروسی ها و غیره می رقصند تا این اندازه سبک و جلف و دل به هم زن است.

شاید در فرهنگ سنتی اول احساسی که برخی ها از دیدن رقص دارند، احساس گناه به دلیل ارزش های تن و دیده شدن برجستگی های زنانه آن است. دوگانگی جسم و روح مطلبی نیست که ما الان کشف کرده و یا برای نخستین بار مطرح کرده باشیم. آنهایی که از منظر گناه به رقص نگاه می کنند فقط جلوه و منظر جسم را می بینند و همه می دانیم که جسم و روح بسیار به هم پیوسته اند و در رقص این شور و غلیان روح است که جسم را به نشاط و حرکت وا می دارد. روان پزشکی نیز این را ثابت کرده است. هنگامی که شما بیماری یا ناراحتی روانی دارید، اولین بازتاب آن بر روی تن یا اعضای بدن شماست، یعنی هرگونه ناهنجاری روح نخست در جسم است که خود را نشان می دهد تا روان زندگی خود را آشکار کند.

#### ◀ ریشه ی آئینی

اما در مورد ریشه رقص باید گفت بطور کلی این هنر ریشه آئینی دارد. در تمام جهان و به ویژه در شرق که زادگاه آیین ها و دین های بزرگ است، بدون تردید رقص و سماع پایه و عنصر اصلی است، و همه وقتی اولین چیزی که رقصندگان از طریق این حرکات تصعیدی، فراروزمره و رازوازه

◀ منشأ رابطه ی خدا با زمین در فرهنگ ژاپنی هنر رقص است و به هیچ وجه این رقص های آئینی، (نه نوع ژاپنی آن، نه هندی آن، و نه ایرانی آن) ریشه جنسی ندارند، زیرا رقص یعنی حرکت خدایان را آموختن.

فرهنگ رقص های آئینی اندونزی است. شما اگر رقص مقدس «کجاک» KETJAK آنها را دیده باشید چیزی نخواهید دید مگر تکرار حرکت گروهی «ماندالا»، آن دایره ی آسمانی مقدس. در این رقص هیچ شور و شهوت جنسی وجود ندارد و هیچ رابطه ی زمینی خاصی جستجو نمی شود. هر چه هست جستجوی رابطه ی زمین و آسمان است، جستجوی رابطه ی جسم است با روح.

انرژی دنیایی، عامل اصلی وحدت بوده است». در ژاپن نیز که برای رقص ریشه های کاملاً الهی قائل اند، می گویند «ایزد آفتاب» از آسمان گریخت و به غاری پناه برد. در غار رابر خود بست و نور را از جهان گرفت، خواهرش برای آشتی برادر از آسمان به زیر آمد و به رقص و پایکوبی پرداخت. در اثر میل و شوق فراوانی که ایزد برای دیدن رقص خواهر داشت، سرانجام در غار را برداشت و روشنایی دوباره به جهان بازگشت.

بنابراین منشأ رابطه ی خدا با زمین در فرهنگ ژاپنی هنر رقص است و به هیچ وجه این رقص های آئینی، (نه نوع ژاپنی آن، نه هندی آن، و نه ایرانی آن) ریشه جنسی ندارند، زیرا رقص یعنی حرکت خدایان را آموختن. یکی از بهترین نمونه هایش نیز همین رقص کردی است. زیرا مثل



مطلبی بنویسد، بدون استثنا از مراسم سینه زنی و دستگردانی با عنوان «رقص های مذهبی» نام می برد.

زیرا همه «سینه زنی» را گونه ای «رقص مذهبی» می دانند. از نظر آنها تمام طراحی ها و حرکات های سینه زنی بسیار زیبایی که در ایران وجود دارد، در نوع خود یک رقص پرشکوه روحانی و گروهی است. من خود در دامغان یک سینه زنی دوار دیدم که در شکل و حرکت و طراحی، دقیقاً شکل رمزی خورشید و قداست تکرار آئین مهری بود. در آنجا سینه زنها در یک دایره ای چند لایه ای بسته و مواج حرکت می کردند و با هر جنبش پاها و بالاتنه طرح بسیار شکوهمندی از وحدت قومی و حرکت خورشید می ساختند. انواع دیگر این مراسم را در هر شهر و منطقه دیگری هم که ببینید، باز نوعی رقص است، نوعی هماهنگی است و هدف از آنها به معرض دید نهادن انسان است که در جستجوی معنا و معنویت، یا دست کم به دنبال اعتدال است.

بنابراین هدف از اجرای رقص تنها دست یافتن به شادی و شور زندگانی نیست. که البته این انگیزه هم در مفهوم و عمل رقص وجود دارد و در جای خود آن را توضیح خواهیم داد. اجازه بدهید برای بسط موضوع در اینجا یکی دو نکته اساسی دیگر را هم یادآوری کنم که مربوط به روان و امنیت روحی انسان است و چندان هم با مفهوم و عملکرد رقص بیگانه نیست.

یکی از گرایش های بزرگ بشر برای دست یابی به امنیت روحی، گرایش او به تعادل و توازن است. ما، یعنی موجود بشر، نیازمند توازن هستیم و دوست داریم با پدیده هایی که در اطراف ماست، بین خود، جامعه ی خود، طبیعت، درون و بیرون، و بین نیروهای متعارضی که می شناسیم و با آنها همواره درگیریم، تعادل ایجاد کنیم. در واقع تعادل و توازن است که ما را به آرامش

◀ «رقص شکم» نیز در ابتدا ریشه ی کاملاً آئینی داشته است و در دوره مادر سالاری مراسمی بوده است مقدس برای طلب برکت و باروری و زایش. و این مدت ها بعد است که از تقدس فاصله می گیرد، تبدیل به یک حرفه می شود و اندک اندک به روسپی گری نزدیک.



نوعی بیماری روحی - روانی است، فردی را تسخیر می کند، «بابازار» یا «مامازار» فرد بیمار را در وسط قبیله یا میدان دهکده می نشانند و آنقدر ساز می زنند و می رقصند و می خوانند تا کم کم ناخود آگاه بیمار با ناخود آگاه «جمع» یکی شود و در اثر این یکی شدن، درد نیز تقسیم می شود و او سبک و آسوده به رهایی می رسد. بنابراین پیداست در تمام این مراسم و آئین ها، به وسیله ی رقص هیچ هدف و نیت دیگری جز ارتباطی معنوی و روحانی جستجو نمی شود.

نکته ی دیگری نیز که یادآوری آن را لازم می دانم، تذکر این مطالب است. که در تمام سفرنامه هایی که از دوره صفویه به بعد در مورد ایران نوشته اند، هر بار که مسافر، ناظر یا سفرنامه نویسی می خواهد در مورد مراسم مذهبی تاسوعا و عاشورای ایام محرم

حتی در مسیحیت هم ما اسنادی داریم که نشان می دهد مسیحیان به هنگام تدفین شهیدان شان بر آرامگاه آنان می رقصیدند. یعنی قداست و باور اساطیری نسبت به هنر رقص در آنجا هم به همین گونه است، این چیزی نیست که تنها در دیدگاه عرفانی و معنوی ما مطرح باشد.

در مبحث «سماع» شما می بینید که حرکت و پایکوبی عرفانی چه اهمیت و جایگاه مهمی در تصوف دارد. جستجوی

عارفانه ی آن صوفی اهل طریقت برای رسیدن به خدا و معنویت تنها از طریق این جنبش و پایکوبی است که به دست می آید. به همین دلیل آنجا شریعت و طریقت و حقیقت را با هم وفق می دهند تا به وصل و معنایی که مورد نظرشان است زودتر دست پیدا کنند. روشی که آنان پی می گیرند کاملاً آزاد و فردی است و از این طریق برای رهایی روح از سنگینی های آن اقدام به سماع می کنند تا به آن ایستگاه بزرگ بیوندند.

در تمام مراسم «شمعیزم»، شمن (پیر، جادوگر و پزشک قبایل اولیه) همه ی مراسم درمانی و گروهی قبیله ی خود را به یاری انواع رقص است که انجام می دهد. یک نمونه ی بسیار ساده ی آن مراسم «پریخوانی» در نزد ترکمن ها یا مراسم «زار» در جنوب ایران است. مثلاً در مراسم زار، زمانی که «باد سرخ» یا «باد سیاه» که

در خط اول جبهه بودن و مشکلات روحی - روانی ناشی از اضطرابهای جنگ، سخت پزمرده است. دیدند این خود سوزیها البته سه - چهار دلیل دیگر هم دارد که یکی از آنها «مردسالاری» سنتی است. یکی دیگر از آنها تفاوت فاحش سطح زندگی و اقتصاد مردم ایلام با شهرها و جاهای دیگری چون تهران است. دلیل بعدی نیز تأثیرات منفی برنامه‌هایی است که در تلویزیون نشان می‌دهند. زیرا می‌دیدند هر فیلم و سریالی که از تلویزیون پخش می‌شود به نحوی غریب شیک و مرفه است و آدمها سر و سامان و وضع زندگی شان بسیار خوب است، در حالی که مردم ایلام با مقایسه موقعیت اقتصادی - اجتماعی خود می‌بینند این گونه نیستند و فاصله‌ها بسیار زیاد است.

از اینرو برای تغییر روحیه و تمدد اعصاب و افزودن کمی شور و نشاط و

#### ◀ یکی دیگر از اهداف

رقص های فردی و گروهی بدون تردید بیرون ریختن انرژی اضافی است. در انسان نیروی ذخیره شده ای هست که باید دفع شود. آن انرژی اگر دفع نشود آدمی را بیمار می‌کند. مثل آبی است که اگر راکد بماند تبدیل به گنداب می‌شود.

مادر هنر بحثی داریم و می‌گوئیم هر جا که مسأله‌ی روح مطرح است مرگ هم مطرح می‌شود (مثل تراژدی). زیرا روح به طرز شگفتی با مرگ در پیوند است. درست همان‌گونه که تن با زندگی در ارتباط است (مانند کمندی). بنابراین هر جا مسأله‌ی جسم مطرح می‌شود خوش بینی نسبت به آینده انسان، نسبت به حیات، نسبت به بقا و نسبت به ادامه‌ی نسل هم مطرح است. از اینرو هیچ چیز مانند یک جهش موزون فیزیکی و باشکوه نمی‌تواند مظهر این خوش بینی انسان نسبت به آینده‌اش باشد. کافی است در اینجا برای درک و دریافت جایگاه اجتماعی هنر رقص و اهمیت کارکرد روانی آن آمار و گزارشی عرض کنم که بسیار روشنگر و گویاست.

همه می‌دانیم سالهاست بخشی از هموطنان کرد ما در استان ایلام گرفتار بحران بزرگ «خودسوزی زنها» به شکل بسیار بد و اسف باری‌اند که این لواخر ابعاد و توسعه‌ی هراس‌انگیزی یافته‌است.

در گزارشی خواندم در بهترین ماههای سال که فصل بهار و عشق و شادی و فصل شکوفا شدن زندگی و زمین و طبیعت است، هر ماه سی و هشت زن و دختر جوان خودسوزی می‌کردند.

کارشناسان علل و نتایج را بررسی کردند و گفتند چه باید کرد و چه تدبیری باید اندیشید؟ دیدند روح مردم بر اثر سالها

می‌رساند. کارکرد رقص در ذات خود گرایش به این تعادل خاص را نشان می‌دهد. بنابراین یکی دیگر از اهداف رقص های فردی و گروهی بدون تردید بیرون ریختن انرژی اضافی است. در انسان نیروی ذخیره شده‌ای هست که باید دفع شود. آن انرژی اگر دفع نشود آدمی را بیمار می‌کند. مثل آبی است که اگر راکد بماند تبدیل به گنداب می‌شود. در این صورت تنها تن پزمرده نمی‌شود روح هم پزمرده می‌شود. یکی از راههای بیرون ریختن این انرژی اضافی در جوامع کنونی، ساختن استادیوم‌های بزرگ ورزشی و راه انداختن مسابقات ریز و درشت است تا نسل جوان بتواند به یاری آنها انرژی اضافی خود را به گونه‌ای تخلیه کند. صدها هزار تماشاگر جوانی که برای دیدن مسابقات گرد می‌آیند و یکصدتا فریاد می‌زنند تنها برای آن است تا از بارهای اضافی جسمی و روحی خود اندکی سبک شوند.

تمام بارهایی که بر روی روح و روان ماست، برخاسته از نادرستی ارتباطها و مشکلات اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی است آنها فشاری را به ما تحمیل می‌کنند که باعث به وجود آمدن گره‌هایی روانی - جسمانی می‌شود. این گره‌ها باید باز شوند و برای رهایی از آنها هیچ راهی نیست جز این که انسان به تخلیه روحی برسد. این تخلیه روحی هم تنها از طریق تحرک جسم به دست می‌آید. یکی از زیباترین و ساده‌ترین راهها نیز همین میل به حرکات موزون و با عمل رقصیدن است. یادمان باشد رقص یکی از کهن‌ترین هنرهاست و یکی از مهمترین جنبه‌های آن نیز بیان خوش بینانه‌ی انسان نسبت به زندگی است. انسان فقط نمی‌رقصد تا آن انرژی اضافی را دفع کند و به توازن برسد، می‌رقصد برای این که با مطرح کردن جسم، با زنده نگه داشتن جسم، بیان خوش بینانه‌ی خود نسبت به زندگی را نشان می‌دهد.



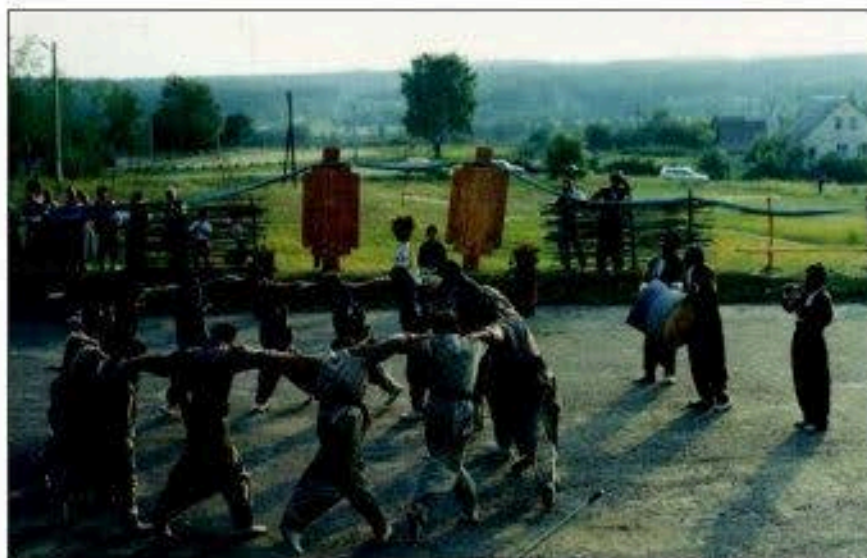


مجلس رقص، و با هر تکرار حرکت رقصی شما یک بار دیگر اسطوره رازنده می‌کنید و انسجام قومی به وجود می‌آورد. این وحدت برای فرهنگ‌هایی که دائم‌آدر طول تاریخ مورد هجوم و تاخت و تاز بیگانگان واقع شده‌اند و ناامنی‌های جغرافیایی، تاریخی و معیشتی داشته‌اند، نقشی بسیار تعیین‌کننده ایفا می‌کند و مردم به این انسجام، این وحدت، این همبستگی و این یکی بودن نیاز دارند.

۲- ویژگی دوم و بسیار اساسی رقص کردی به کار بردن دستمال است. در زبان کردی به رقص «هل پهرکی» می‌گویند که در معنای حقیقی آن یعنی پریدن به هوا و نشانه‌ی بزرگش همین دستمال است. به کارگیری دستمال یعنی رهایی و پریدن، یعنی پرواز و تصعید. اگر «رهایی» را از رقص کردی بگیریم چیزی مهمی از آن باقی نمی‌ماند و با یک حرکت معمولی دیگر هیچ توفیری ندارد. دستمال همچنین به معنای تصعید و پرواز است زیرا بادی که به آن می‌خورد یعنی حرکت، یعنی شور، یعنی جنبش. مفهوم دیگرش برقرار کردن «رابطه‌ی زمین و آسمان» است. دستمال همچون پرچم هنگامی که به اهتزاز در می‌آید پیوند دهنده‌ی زمین و آسمان یا وصل کننده انسان و خدا، و ماده و معناست. پرچم نماد یک مرام و بیانگر یک ایدئولوژی است. هیچ حزب، هیچ فرقه، هیچ کشور و هیچ فرهنگی نیست که پرچم نداشته باشد. همچنین هیچ دسته‌ی رقص کردی یافت نمی‌شود که بدون دستمال «سرچوبی کش» (سردهسته‌ی رقصندگان) باشد. در پشت این دستمال مرامی مبتنی بر حرکت و با درست‌تر بگوئیم یک تفکر پویا وجود دارد. از اینجا می‌توان دریافت که به کارگیری تسبیح به جای دستمال به هنگام «هل پهرکی» در پاره‌ای از مناطق کردستان عراق، تا چه پایه نادرست، غیراصولی، تحریف شده و انتقاطی است. زیرا تنها

#### ◀ ویژگی‌های رقص کردی

۱- بیدرنگ روشن کنم رقص کردی یک حس و حرکت گروهی است نه فردی. به مانند رقص «دیناش ناش» هم که بیشتر برای عرضه‌ی بعضی از اندام‌های جنسی است، به هیچ وجه دارای چنین اهداف، حرکات یا معناهایی نیست. رقص کردی نجیب و آئینی است و هرگز برای جلوه



فروشی یا برای بالا بردن نرخ تن یا خودفروشی اجرا نمی‌شود. بلکه رقصی است دسته جمعی و دارای یک پیشینه دیرین تاریخی و در پیوند با حقیقت و تمام ارزشهای معنوی، اجتماعی و ارزشهای اسطوره‌ای جامعه‌ای که از دل آن برخاسته است.

«هل پهرکی» در واقع حرکتی است فرهنگی و هنری برای انسجام بیشتر و وحدت بخشیدن به اصول اجتماعی و بنیادین قوم و قبیله و خانواده و شهر و منطقه‌ی کردان. هم نگرانی و هم نگهداری و تداوم و تکرار اصول فرهنگ کرد و اسطوره‌های آنان است. «آئین‌ها و مراسم» در واقع لباس یا جامه‌ای هستند که برتن «اسطوره» می‌پوشانند و اسطوره یعنی شخصیت یا داستانی که پیوند با ماوراء الطبیعه دارد. بنابراین تا «تکرار» نباشد، اسطوره زنده نیست. پس با هر برپایی

شادمانی به زندگی مردم، گروهی کارشناس تصمیم گرفتند تا مجموعه‌ای برنامه هنری شامل موسیقی و رقص کردی ترتیب دهند. پس از یکی دو سوء تفاهم و ختشی شدن چند مقاومت موضعی و فردی، سرانجام این اتفاق افتاد و مقامات محلی استان ایلام با اجرای رقص و موسیقی کردی در زمان برگزاری جشن‌های انقلاب موافقت کردند. نتیجه حیرت‌انگیز بود آمار ماهیانه

◀ پس از یکی دو سوء تفاهم و ختشی شدن چند مقاومت موضعی و فردی، سرانجام مقامات محلی استان ایلام با اجرای رقص و موسیقی کردی در زمان برگزاری جشن‌های انقلاب موافقت کردند. نتیجه حیرت‌انگیز بود آمار ماهیانه سی و هشت خودکشی زنان در اثر خودسوزی، به هشت خودسوزی در ماه تقلیل پیدا کرد.

سی و هشت خودکشی زنان در اثر خودسوزی، به هشت خودسوزی در ماه تقلیل پیدا کرد. یعنی از طریق اعجاز هنر موسیقی و رقص که الان تشریح کردیم، و از طریق به وجد آمدن و بیداری شور زندگی به یاری هنر، می‌شود به زندگی امیدوار شد و در ماه، تنها در یک شهر، از سی خودکشی جلوگیری کرد!

نمادی کهن‌تر هم دید که ناشی از درک طبیعت و معرفت اولیه‌ی انسانهای یکجانشین دوره کشاورزی برتکرار، اهمیت و پیوستگی ماهها و فصلها و بخصوص ترتیب منظم «شب» و «روز» است.

۴- ویژگی چهارم رقص کردی در شکل «دایره» بودن آن است. بی تردید شکلهای رقص کردی و رقص‌های دیگری از این دست، متعلق به دوره‌ی کشاورزی و زمانی است که انقلاب کشاورزی اتفاق افتاد که ما خوشبختانه در حوزه‌ی جغرافیایی اعلام وجود کرده‌ایم که بسیار

کار گروه در یکدست بودن آنهاست. این ترکیب و ترتیب حرکتی، به شیوه‌ای نمادین رابطه‌ی فرد و جمع است. دقیق‌تر بگوئیم نماد رابطه‌ی رهبر و جمع، یا رابطه‌ی رهبر و ملت است در هر جامعه‌ی سازمان‌یافته در طول تاریخ. همیشه هر جمعی - و در اینجا خاطره‌ی جامعه‌ای کهن - به رهبری توانا که آزاد باشد تا بتواند حرکت‌های ابتکاری و توانمند خود را نشان دهد، اعتقاد داشته است. جالب آنجاست که پس از هر تغییر حرکتی ابتکاری و هر حالت تجربی فردی، سرچوبی کش فوراً و سرضرب نظم گروه را پیدامی‌کند و دوباره با آنان همگام و همراه

دستمال است که با نرمی و انعطاف و سبکی بیش از حدش، همچون شینی‌ای نمادین معرف حرکت و پیشروی کل گروه است و همه را دعوت به قیام و پویائی می‌کند و می‌آموزد مثل بادی که در دستمال پیچیده است، باید زنده و چالاک و رها بود و حرکت کرد. وگر چنین بشود، دیگر نیازی به دستمال نداشتند و می‌توانستند با دستان خالی برقصند.

۳- ویژگی برجسته دیگر «هل په‌رکی»، گروه پیوسته‌ای است که به شخص سرچوبی کش وصل است، آنها هم از طریق رقصنده‌ای با یک دستمال دیگر. مفصل این دومین رقصنده با سرچوبی کش باز هم



#### ◀ رقص کردی نجیب و آئینی

است و هرگز برای جلوه‌فروشی یا برای بالا بردن نرخ تن یا خودفروشی اجرا نمی‌شود. بلکه رقصی است دسته جمعی و دارای یک پیشینه دیرین تاریخی و در پیوند با حقیقت و تمام ارزشهای معنوی، اجتماعی و ارزشهای اسطوره‌ای جامعه‌ای که از دل آن برخاسته است.

زود دست به انقلاب کشاورزی زده است و مدنیت را آغاز کرده است، کاری به آریائی‌ها ندارم که خیلی دیر وارد این منطقه شده‌اند، ولی در جوار ما، مردمان «ما بین رودان» حدود ۸۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح وارد دوره کشاورزی شدند، بعدها نیز ماتحت تأثیر آنها در فلات ایران به این مرحله وارد شدیم و هر چهار فرهنگ بزرگی که در جوار آنها و در غرب فلات ایران قرار داشت، یعنی تمدن عیلامی‌ها، کاسی‌ها، لولوبی‌ها و گوتی‌ها به سرعت به این شیوه‌ی زیستی رسیدند و با این مفاهیم آشنا شدند.

تحت تأثیر انقلاب کشاورزی نیز ما با مفهوم «زمان دایره وار» و با مفهوم

هماهنگ می‌شود. همچنین باید یادآوری کرد ترکیب دسته‌ی رقصندگان کرد که حتی در دورترین روستاهای کردستان به شکل ترکیبی زن و مرد است و به آن «رش به‌له‌ک» یا «گه‌نم وجو» می‌گویند خود نوعی اعتراف بر حضور پررنگ و تسلوی جایگاه اجتماعی زن و مرد است. و این معنای دیگری ندارد مگر تأکید بر این نکته که یکجانشینی و اشتغال به کشاورزی در کردستان بسیار دیرین است، زیرا در فرهنگ «کوچ» است که زنان در دنباله و پشت سر مردان قرار می‌گیرند و در فرهنگ کشاورزی است که دوباره همه به یک یکسانی در حرکت و جایگاه می‌رسند. هر چند می‌توان در معنایی ژرف‌تر در آن

به وسیله‌ی یک دستمال است. برای این که سرچوبی کش یا «رهبر» رقص، عملاً آزاد باشد. در اینجا رهبر لگویی است چالاک و ماهر که خود را بدون قید و بند و آزاد می‌خواهد در حالی که کل گروه با گرفتن دستهای یکدیگر به نحوی محکم و فشرده، موظف است نظم جمعی را رعایت کند. سرچوبی کش می‌تواند ده نوع تغییر و تنوع در حالت ایجاد کند، حرکات ریزتر نشان دهد، ضرباهنگهای دیگر تبعیر کند، بجهد، جلو برود، عقب بیاید، به دور خود بچرخد، یا تصاویر دیگر بیافریند، ولی گروه حق ندارند ریتم ثابت و حرکت پایه‌ای مشترک را به هم بزنند و کوچکترین تغییری در قراردادهای حرکتی ایجاد کند. زیبایی

به شکل دایره نباشد، شخصاً و به چشم خویش در سقز مجلس رقصی دیده‌ام با ۸۰ نفر رقصنده که دست هم گرفته بودند و دایره وار گردی می‌رقصیدند. و نیز دیده‌ام اگر رقصندگان چهارتن هم بوداند باز هم بگردش موزون خود قوسی می‌دادند و ناخودآگاه در دایره حرکت می‌کردند. بنابراین یکی دیگر از معانی و تفسیرهایی که در رقص کردی می‌توان جست ایجاد امنیت روانی فرد و جمع در چرخش و تکرار رقص در شکل دایره است، زیرا دایره با شکل بسته و کامل و رازوار خود امنیت روانی فرد را در دل جمع تأمین می‌کند. در «لالش» مرکز ایزدی‌های کردستان عراق دیده‌ام که آنها هم چگونه در دایره می‌چرخند. در اجرای رقص «هوشار» هم تمام چرخش‌های سر و دست و پا و کمر، یا ورود و خروج رقصندگان تنها و تنها به شکل دایره و یا دقیقتر بگویم نقش خورشید است.

در دو سفری که چند سال پیش بعنوان سرپرست و طراح گروه رقص کردی «آبدر» به یونان و بلاروس داشتم، کار گروه در هر دو جشنواره جهانی آنجا حائز رتبه اول شد و به شدت مورد توجه واقع شد، زیرا کارشناسان و داوران اعتقاد داشتند از نظر اصالت، رقص کردی هنوز زیباترین و اصیل‌ترین رقص‌هاست، زیرا شکل‌های کهن و اسطوره‌ای آن ذراتی دست نخورده است و از ارزش‌های درونی و معنایی آن چیزی کاسته نشده است.

معانی نمادین این رقص‌ها زمانی پیچیده‌تر می‌شود که مثلاً ببینیم در جایی رقصی معنی اجتماعی می‌دهد، در جایی معنی عرفانی، در جایی معنی تغزلی، در جای معنی اسطوره‌ای و در جایی دیگر معنی رزمی، و البته گاه هر پنج معنی آن با هم توأم است و تفکیک کردن آنها بسیار دشوار.

۱- ویژگی پنجم رقص کردی در

کشاورزی است، و دیدن این که چگونه هر بار انسان به چرخش طبیعت و به گردش فصول می‌رسیده است. بنابراین وجود «تناسخ» و اعتقاد به آن در تمام مذاهب اولیه بشر چندان هم اتفاقی نیست.

شکل دایره تنها رجعت به زمان اسطوره‌ای نیست، تنها برای کشتن ترس و برای تقویت روح جمعی نیست، بلکه به بهترین شکل ممکن همبستگی گروهی را هم نشان می‌دهد. بعدها وقتی که ما «میراثیست» شدیم و به «ایزد مهر» رسیدیم و هاله‌ی دور آن و حلقه‌ی مهر را به عنوان خدای پیمان و خدای جنگ و... شناختیم، یکبار دیگر مهمترین نماد و مظهرش را «دایره» دانستیم.

دایره یعنی بازگشت به آغاز هر چیز، یعنی از لیت گمشده‌ای که انسان همواره در جستجوی آن است. و شگفت آنجاست که هیچ شکل و نظم رقص کردی نیست که



کامل‌ترین شکل هم هست. البته از قبل، انسان شکل دایره را در تجربه‌ای دیگر و ابتدایی‌تر می‌شناخت. در شب‌هایی که در دوره کوچ گردی ما قبل کشاورزی، و در دوره‌ای که میوه چین طبیعت بود و در جستجوی غذا آواره بود، در آن دوره انسانها در قبایل اولیه، شبها پشت به تاریکی و روبه منبع آتش می‌نشستند و چشم در چشم هم می‌دوختند تا از دشمن و حیوان وحشی و تاریکی نهراسند. انسان دایره را از آن هنگام می‌شناسد. ولی شناخت واقعی آن در دوره

«بازگشت» خیلی زود آشنا شدیم. چیزی که در رقص کردی نیز بسیار اساسی است همین شکل «دایره» است. شکل دایره را ما در بازگشت فصل و سال و طبیعت و کلا در تقویم و مفهوم ساعت و سنجش زمان کشف کردیم. زیرا برای مراقبت از دانه‌ای که کاشته بودیم، نیاز به آگاهی دقیق از تقسیم بندی و مفهوم زمان داشتیم، نیاز به نجوم و حرکت ماه و خورشید و ستارگان تا کوچکترین تغییرات آنها.

آقای دکتر کرازلی بیشتر در مقاله‌شان اشاره کرده‌اند که چگونه در گذشته نیاکان ما سال اساطیری را (که خلقت را با آن تعریف می‌کنند) با سال طبیعی منطبق کردند. و این همه برای این بود تا از زمان کاشت و برداشت محصولات غفلت نکنند و دانه‌ای را که کاشته بودند از بین نرود. به همین دلیل یکی از مهمترین شکل‌هایی که کشف کردند شکل برگشت یا شکل دایره بود که

می‌توان دریافت که به کارگیری تسبیح به جای دستمال به هنگام «هل‌په‌رکی» در پاره‌ای از مناطق کردستان عراق، تا چه پایه نادرست، غیراصولی، تحریف شده و التقاطی دارد. زیرا تنها دستمال است که با نرمی و انعطاف و سبکی بیش از حدش، همچون شیشی ای نمادین معرف حرکت و پیشروی کل گروه است و همه را دعوت به قیام و پویایی می‌کند.

می‌شدند و لخت برزمینی بر از حفره می‌رقصیدند و اسافل خود را به آن می‌مالیدند تا زمین بارور شود. در زبان یونانی واژه‌های ارکستر و بیضه‌ی مردانه هم از یک ریشه‌ی لغوی‌اند. بنابراین ارکستر یا دایره‌ی جایگاه بازیگران یونانی از این مراسم آمده است. و این یعنی بیدار کردن و بارور کردن زمین.

در دوران معاصر این مفاهیم کم کم فراموش شده‌اند و ما دیگر این گونه با طبیعت سر و کار نداریم. اما در ناخودآگاه مان پاری طلبیدن از آن همچنان وجود دارد و به انحاء مختلف می‌کوشیم زمین را بیدار کنیم و با آن ارتباطی ملموس و واقعی بگیریم؛ درست به همان گونه که با دستمال به آسمان و ماوراء طبیعه پیوند برقرار می‌کردیم.

#### ◀ انواع رقص کردی

اگر تعبیر عالمانه‌ی «ژوزف کمپل» را بپذیریم که ارزش، معنا و عملکرد اساطیر را

◀ ترکیب دسته‌ی رقصندگان کرد که حتی در دورترین روستاهای کردستان به شکل ترکیبی زن و مرد است و به آن «رش به له ک» یا «گه‌نم وجو» می‌گویند خود نوعی اعتراف بر حضور پررنگ و تساوی جایگاه اجتماعی زن و مرد است.

باید نیرومند باشد تا بتواند علیه این طبیعت به سهولت بجنگد و سرفراز بیرون آید.

در رقص کردی اجرای پایکوبی و حرکات پا بر زمین تنها برای تقویت عضلات و مفاصل پا نیست. البته این هم مورد نظر است زیرا برای اجرای حتی رقصی کوتاه نیرویی که رقصندگان باید مصرف کنند به نحوی حیرت‌انگیز بسیار زیاد است؛ چون در طی رقص اندام، مفصل یا ماهیچه‌ای نیست که کم حرکت کند و در تمام مدت به شدت پرکار نباشد.

عملکرد مهمتر این پایکوبی در «معنی پنهان» آن است و نه در ظاهر فیزیکی‌اش. و آن عبارت است از وارد آوردن ضربه‌هایی به زمین برای بیدار کردن آن. انسان دوره کشاورزی به زمین نیاز فراوان داشت. هنوز هم دارد. در گذشته تمام تراژدیهای یونانی در آهنگ تئاتری اجرا می‌شد که مکان بازی به شکل دایره و جایگاه تماشاگرانش به شکل نیم دایره بود. در تحقیقی حتی دریافتیم ریشه‌ی لغوی ارکسترای یونانی (جایگاه بازی) متعلق به زمانی است که انسانها تصور می‌کردند زمین هم چون انسان دارای ماهیت «مادینگی» است. یعنی فکر می‌کردند زمین هم می‌تواند چون انسان بارور شود و تصور می‌کردند انسانها می‌توانند زمین را بارور کنند و در نتیجه به محصول بیشتری دست پیداکنند. به همین علت مردان برهنه

«پایکوبی» بودن آن، یعنی کوبیدن پای رقصندگان بر زمین است. می‌دانیم رقص‌های کهن و جدید بسیاری هستند که حرکاتشان اینقدر کوبشی نیست بلکه دارای حرکات و حالتی بسیار آرام و نرم‌اند. به راستی چرا رقص کردی تا این اندازه به حرکت پا و قدرت آن اهمیت می‌دهد؟ چندی پیش در گزارشی شتاب‌زده از علاقمندی به این هنر شنیدم که رقص کردی «درس اخلاق» می‌دهد. این حقیقت ندارد. تصور نقش و عملکرد «آموزشی» برای هنر رقص به نظرم اغراق آمیز و بسیار احساسی است. دست کم یک نظر شخصی و غیرعلمی است. رقص برای تعلیم اخلاق نیست زیرا مفاهیم بسیار اسطوره‌ای تری در درون رقص کردی هست که آن را از سطحی‌گرایی و عوام زدگی دور می‌کند. بهتر است به جای جستجوی مفاهیم دم دست تبلیغی و تکراری، به دنبال ارزشهای پیچیده‌تر، ریشه‌ای تر و عمیق تری بگردیم که هزاران سال است در ناخودآگاه قومی ماست و با اجرای این هنر آنها را در درون خود و اجتماع خود دوباره زنده می‌کنیم.

همانگونه که گفتیم ویژگی پنجم رقص کردی در پایکوبی بودن آن است زیرا قبل از هر چیز رقصی است متعلق به ملتی که بخش بزرگی از مردمان آن در کوهستان می‌زند. بنابراین رقصندگان برای اجرای آن پاهای نیرومند لازم دارند. بهار پارسال در کوههای «اورامان» به چشم خود مردی دیدم که دو بیت نفت را بر دوش گرفته بود و در مدت سه ساعت آن پنجاه کیلو بار را به سوی ارتفاعات، به طرف خانه‌اش می‌برد. این فرد اگر پاهای نیرومند نداشته باشد، ماهیچه‌های کمر و پشتش از او فرمان نمی‌برند، از این نظر مهم‌ترین رقص‌هایی که در «اورامان» هست، گونه‌ای رقص کمر و پاست برای این که وجود چنین حرکات آموزشی بازتاب شرایط جغرافیایی است. فرد



«قره پیره ژن» نیز در چارچوب همین فکر و فرهنگ مربوط به کشت و کار، منتها به شکل بسیار استیلیزه و پالوده‌ی آن است. رقصندگان در حرکتی به شدت آئینی و درونی نشان می‌دهند که چگونه آرام آرام با پا دانه‌ها را در زمین فرو می‌برند و بعد ناگهان بر زمین می‌نشینند و سپس با جهشی تند خود را بالا می‌کشند. تصعید یا جهش و بالا کشیدن رقصندگان حرکت جادویی موزونی است که در پس آن آروزی جمعی کشاورزانی قرار دارد که نیت می‌کنند این دانه به شکلی جهشی از دل زمین رشد کند. رقص «سجاری» یا «سجوری» نیز چیزی نیست مگر تکرار شکل خورشید، مگر ستایش نیروی زندگانی بخش و حضور مادی و معنوی نور و هرم آفتاب و بزرگداشت ایزدمهر که در معماری هشتی (که ورودی منازل بود)، ساخت شکل دف و دهل، گردی نان لواش، به کار بردن حلقه‌ی ازدواج و افروختن کانون آتش، هر بار او را با شکل و رمز و نماد و قرارداد یاد می‌کنیم و گرامی می‌داریم.

رقص «چهمهری» هم از کهن‌ترین آئین‌های نمادین انسان برای توضیح مفهوم مرگ است. آئین‌های مربوط به مرگ، پس از آئین‌های مربوط به ماوراء الطبیعه و آئین‌های مربوط به طبیعت، سومین دسته‌ی آئین‌هایی است که انسان در دوره کشاورزی آفرید تا رابطه‌ی خود را با این هر سه مفهوم توضیح دهد و از طریق اجرای این آئین‌ها فروتنانه با روح جهان یکی شود و به رستگاری برسد. در این آئین مراسم تدفین و گیاه، برای انسان بسیار مهم و معنا دار شد. به همین دلیل «چهمهری» یا «چاومهری» (به معنی «چشم به راه توام» و انتظار بازگشت دوره مرده) در حلقه‌ی رقصندگان سیاهپوش گل اندودی که برخلاف جهت عقربه ساعت در «چمرگه» می‌چرخند و با حرکت دادن هر دو دست و موج به دور هم در دو جهت

نمایانگر یک اعتقاد بسیار کهن آئینی است. سه با تکرار دوباره همان «تثلیث» یا سه‌گانه پرستی آئینی است؛ زمانی که مادر هزاران سال پیش سه ایزد اهورا، مهر و آناهیتا را می‌پرستیدیم و بعد از پا گرفتن آئین زرتشت به شکل اعتقاد به سه اصل کردار نیک، گفتار نیک و پندار نیک در آمد. ضمن آن که نباید فراموش کرد اساساً عدد سه آغاز تعادل است. زیرا چه در ساخت اشیاء، چه در ترکیب ساختارها و چه در روابط خانوادگی و مناسبات اجتماعی، همیشه سومین پایه آغاز انسجام و حفظ تعادل بوده است.

رقص «روینه» مربوط به بعدی کاملاً آئینی - اسطوره‌ای دارد و در ارتباط با فرهنگ کشت و کار دوره‌ی کشاورزی و در حکم تکرار موزون کاشتن دانه است در زمین.

◀ در دو سفری که چند سال پیش بعنوان سرپرست و طراح گروه رقص کردی «آیدر» به یونان و بلاروس داشتم، گروه در هر دو جشنواره جهانی آنجا حائز رتبه اول شد و به شدت مورد توجه واقع شد، زیرا کارشناسان و داوران اعتقاد داشتند از نظر اصالت، رقص کردی هنوز زیباترین و اصیل‌ترین رقص هاست.

اساساً سه دسته کاملاً متفاوت مربوط به: وظیفه، قدرت و لذت می‌داند؛ می‌توان به دلیل وابستگی بیش از حد رقص کردی به اسطوره‌ها و نگرش اساطیری، همه‌ی رقص‌های چهار بخش کردستان را که حدوداً پنجاه نظم، نوع یا شکل گوناگون‌اند، این‌گونه تقسیم‌بندی کرد و آنها را سه دسته یا سه گونه پنداشت:

#### ◀ الف - رقص‌های مربوط به وظیفه

در اینجا منظور از وظیفه هم اعتقاد آئینی ارتباط با ایزدان و کرنش در برابر ماوراء الطبیعه است و هم تعهد آدمی برای تأمین معیشت و نان روزانه‌ی گروهی که مسئولیت آن به گردن اوست. در این راستا انسان هم با آنسوی طبیعت ارتباط آئینی برقرار می‌کند و هم با طبیعتی که منشا و ضامن زندگانی اوست. به اختصار چند نمونه را بررسی می‌کنیم:

رقص «سه‌پا» یا «سه‌جار» که عمومی‌ترین نوع رقص کردی در همه‌ی نواحی و شهرهای چهار بخش کردستان است را می‌توان از رقص‌های مربوط به این بخش دانست؛ زیرا علاوه بر آمادگی و آرامشی که به رقصندگان می‌بخشد (چون همیشه در مدخل و سرآغاز است)، به دلیل ساختار سه ضربی پایی که مجریان به تناوب و در طی حرکت به عنوان انگاره اصلی یا «موتیف» تکرار شونده به کار می‌برند،



معکوس، نمادهای بسیار نیرومند از مرگ و آرزوی بازگشت او را به نمایش در می آورند، از مهمترین رقص های مربوط به این دسته است.

رقص «رو - رو» نیز دارای همین چارچوب و معناست و از مرگ و رفتن سخن می گوید.

#### ◀ ب - رقص های مربوط به قدرت

در رویارویی با طبیعت سرکش و مشکلات جوامع اولیه، منطق قدرت از هر مفهومی برای انسان نیرومندتر است. انسان به شیوه های مختلف در جستجوی نیرومندی خود برای چیره شدن بر محیط پیرامون است. از این نظر بسیاری از رقص های کردی در راستای حرکات، وظایف و اسطوره هایی هستند که ضامن قدرت فزاینده ی انسان باشند. بنابراین دهها نوع رقص کردی در این مفهوم می توان گنجانند. از آن جمله است رقص «شلان» مثلاً که در هر جشنی خواهان فراوان دارد و اجرایش بسیار دوست داشتنی است.

این رقص تنها تمرینی برای رفع خستگی پاهای سرچوبی کش و سایر همراهان او در زمانی که بر اثر شدت یا طولانی شدن رقص، ماهیچه های پای شان گرفته می شود، نیست؛ بلکه الگویی است حرکتی و بسیار کهن، طراحی شده بر اساس رزم و واقعیت های ملموس و خشن آن. همه می دانیم یکی از بخش های همیشگی و انکار ناپذیر هر رزمی، نیروهای زخمی و مجروحان آن است. در اینجا در

رقص شلان مجریان با حرکتی نمادین نشان می دهند همواره در جنگ زخمی هایی پیدا می شوند که ناچارند ابتدا با یک پا حرکت کنند. زخمی یک پا با رقص نشان می دهد که توان جنیندن ندارد. بعد به خود نهیب می زند که ترس! سپس با همدلی و یاری دیگران همت می کند و سرانجام با اراده برمی خیزد و آنگاه با همان پای سالم چنان حرکت یا رقص یک پای محکمی می کند و چنان شور و نیرویی نشان می دهد که از دوبا بیشتر و باشکوتر

دشمن. «چی چان» و «فتاح پاشا» نیز به شدت دارای روحی جنگاورانه و نیرومندانه و از همه ی مهارتهای جسمانی و قدرت جنگی انسان سخن می گویند.

رقص «سمکولانه» نیز به شیوه ای سر راست الهام گرفته از ناختن ها، چرخش های پیکر، و حرکت های گوناگون «سم» و پای اسب در دل سنگلاخ هاست. زیرا واژه «سمکو» ضمناً به معنی سنگلاخ است. در این رقص



است.

رقص دیگری که مفهوم رزمی بسیار آشکار و نمایشی زیبایی دارد و در این چارچوب می گنجد و بسیار زیبا و شورانگیز هم اجرا می شود رقص «زنگی» است. بدون هیچ تردیدی باید گفت کلمه «زنگی» تحریف شده ی واژه ی «جنگی» است. زیرا حرکات پایه و اصلی آن که شرکت کنندگان آن را با ضرباهنگی بسیار پرتوان و مهیج اجرا می کنند، چیزی نیست مگر صورت تراش خورده، موزون و نمادین گروهی جنگجو که به تناوب در حال سه حرکت حمله، ستیز و عقب نشینی اند.

«سواروان» نیز باز هم درباره رابطه ی دیرین انسان و اسب و مهارتهای حماسی اوست. رقصی الهام گرفته از نقش اسب در زندگانی پرفراز و نشیب بشر در رویارویی با

حرکات پیچیده، محکم، سخت و کوبشی پای مجریان در تنوعی حیرت انگیز تکرار بالوده ی مهارت پیکر و پاهای اسپانی جوان در دل سنگلاخی دشوار را تداعی می کند. و این همه برای آن است تا انسان - به یاری رقص خود را در موقعیت های دشوار، بیشتر توانمند و پاسداری و نگهداری کند.

#### ج - رقص های مربوط به لذت

این دسته رقص ها جنبه تغزلی دارند و از عشق و مهر انسانها، دیدن زیبایی ها و زوایای عاطفی و پنهان روح او سخن می گویند. این دسته را باید انسانی ترین، درونی ترین، نرم ترین و لطیف ترین بخش ها دانست زیرا در ستایش ظرایف احساسی، کرشمه های عاشقانه و شور جوانی است؛ و برآمده از تکامل درون و شخصیت انسان در دوره ای که به دور از

#### ◀ ویژگی پنجم رقص کردی

در پایکوبی بودن آن است زیرا قبل از هر چیز رقصی است متعلق به ملتی که بخش بزرگی از مردمان آن در کوهستان می زید. بنابراین رقصندگان برای اجرای آن پاهای نیرومند لازم دارند.

◀ سه پا تکرار دوباره همان «تثلیث» یا سه‌گانه پرستی آئینی است: زمانی که ما در هزاران سال پیش سه ایزد اهورا، مهر و آناهیتا را می‌پرستیدیم و بعد از پا گرفتن آئین زرتشت به شکل اعتقاد به سه اصل کردار نیک، گفتار نیک و پندار نیک در آمد.

توجه به سفر گروه آیدر سنندج به یونان و بلاروس، ماناظر یک توسعه‌ی فرهنگی در این زمینه‌ایم، در اثر توفیق‌های بدست آمده در آن دو جشنواره بین‌المللی، هم اینک علاوه بر سنندج که دارای ۶ گروه حرفه‌ای است، در شهرهای سقز، بوکان، مهاباد، مریوان، بانه و حتی کرد گروهای بسیار فعالی پیدا شده‌اند. اخیراً کار گروه کرد را دیدم، بسیار زیبا و دلپذیر بود، جادار این را هم یادآوری کنم چند وقت پیش که برای شرکت در جشنواره تئاتر «یادواره حلبچه» به مریوان رفته بودم، جوانان روستای «نی» که در حاشیه دریاچه زریوار قرار دارد و دارای ۴۵۰ خانوار است، بنده را به اتفاق داوران دیگر جشنواره به روستای خود دعوت کردند و ما در آنجا دو گروه رقص کردی کاملاً آماده و ماهر

«رش پوش» و «سپی پوش» را دیدیم. هل پهرکی آنان نیز بسیار زیبا و ابتکاری بود و مایه امیدواری.

این شور و شناخت نسبت به فرهنگ اصیل، کهن، مردمی و اسطوره‌ای خود، که سرشار از ارزش، صداقت، هویت و نشانه‌های دیرپای فرهنگ باستانی ماست، یک بار دیگر در حال شکوفایی است. وجود این گرایش و شور فرهنگی و هنری بیش از هر چیز دیگر نشان خوش بینی جوانان ماست نسبت به آینده‌شان، آینده شهرشان و آینده وطن‌شان، و من این را به همه‌ی آنها و به شما خوانندگان گرامی این مقاله تبریک می‌گویم.

همواری و همدلی ایجاد کند. نکته دیگر نقش و عملکرد این رقص‌ها و تکرار و اجرای آنها در تحکیم پیوندهای جمعی و تقویت ناخودآگاه قومی است. این گونه تظاهرات فرهنگی باعث نزدیکی فرد و جمع می‌شود و فرد را با فرهنگ و باورهایش آشناتر می‌سازد.

شاید مهمتر از موارد فوق این است که حفظ، اجرا و تکرار این رقص‌ها، سبب نگهداری و از دست ندادن «شور زندگی» می‌شود. زیرا به رغم همه‌ی مصائب طبیعی و مشکلات اجتماعی گوناگونی که جامعه‌ی کرد در طول تاریخ طولانی خود داشته‌است، «هل پهرکی» با توجه به شکل و معنا، و احترام و جایگاه گرانقدری که دارد، باعث انگیزش شور، نیرو، تحرک و شادی فراوانی در فرهنگ و جامعه‌ی کرد بوده است. و همین سبب نشاط و

جنگ‌های گروهی و ستیزه‌های قومی، در دل شهر و مدنیت به آرامش و پرورش تن و روح و روان رسیده‌است. هدف از اجرای این رقص‌ها در همه‌ی حال توجه به کمال و زیبایی انسان و بخصوص وجهت زنان جوان است؛ زیرا مرکز همه‌ی ارزشها، زیبایی‌ها و حرمت‌های فرد و جمع هموست. شکل‌ها و طراحی‌های این دسته‌گر چه توصیف‌کننده زن و زیبایی‌اند و بسیار نرم و مهرآمیز اجرا می‌شوند، اما هرگز فردی، شهوانی و برانگیزاننده نبوده و از دایره حرمت جمع و ستایش زیبایی خارج نمی‌شوند. چند نمونه‌ی معروف آن «لنجه»، «سونه رفت»، «چه‌پی»، «لبلان» و «سملی سما» است.

#### ◀ به عنوان نتیجه

نقش شرایط جغرافیایی و ضروریات



شادمانی، و احساس خوش بینی نسبت به زندگانی بوده‌است. برای «هل پهرکی» این عملکرد امری بنیادین و بسیار اساسی محسوب می‌شود، زیرا همیشه از دلشوره و اضطراب و تلخی و بدبینی مردم و مجریان به میزان فراوانی کاسته‌است.

خرسندی خود را پنهان نمی‌کنم از این که این روزها در تمام شهرهای کردستان هل پهرکی دارد دوباره احیا می‌شود. بخصوص ظرف دوسه سال اخیر که با

طبیعی هر منطقه در پیدایش نوع و کیفیت رقص‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت. از این نظر می‌توان گفت هر رقصی بازتاب شرایط بومی و جغرافیایی آن ناحیه از بامداد تمدن تا روزگار ماست.

این رقص‌ها که طی روندی طولانی و در مدت هزاران سال به وجود آمده‌اند، سر آن دارند تا انسان رابطه‌ی خود را نه تنها با طبیعت بلکه با ماوراء الطبیعه هم توضیح دهد و بین خود و نیروهای برتر تفاهم و

# موسیقی کردی



۹۶

نوازنده‌ای که  
همیشه مردم را  
شاد می‌ساخت



۱۲۳

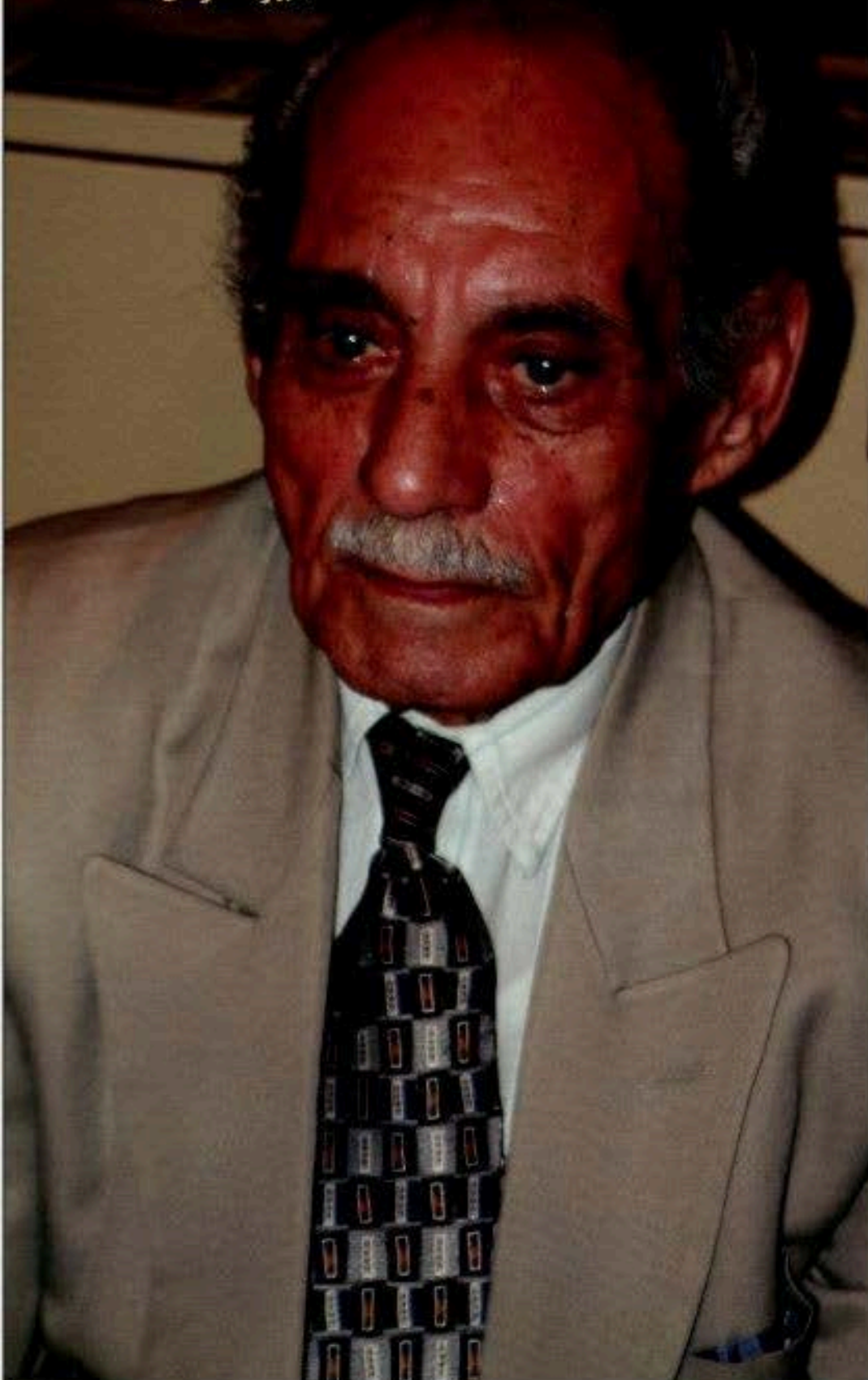
چنگ ایرانی را از  
روی نقش و نگارهای  
طاقستان احیا  
کرده‌اند



اسماعیل مسقطی

## نوازنده ای که همیشه مردم را شاد می خواست

◀ بهزاد خالوندی



اسماعیل مسقطی هنرمندی قدیمی است، بسیار قدیمی تر از آنچه که تا کنون در ذهن خویش تصور کرده ایم، آنقدر قدیمی که شاید از خاطره ها نیز محو شده باشد. درست مثل کوچه پس کوچه های قدیمی و با صفای شهر کرمانشاه که اکنون حتی خاطره های آن نیز محو گشته اند و بسیاری می پندارند این حاشیه های ناهنجار آینه تمام نمای متن گمگشته آن هستند. مسقطی هم سرنوشتی چنین دارد، در تصور بسیاری از ما، او هنرمندی بوده که همیشه در گوشه قهوه خانه ها و سفره خانه ها ساز می زده است و یا اینکه اگر حافظه تاریخی قوی تری داشته باشیم یادمان می افتد که برایمان نقل کرده اند؛ قبل از انقلاب مطربی نیز می کرده است! اما مسقطی واقعی شاید غیر از این هایی باشد که در تصور ما نقش بسته است، درست داستانی شبیه هویت گمگشته در حاشیه ی شهر کرمانشاه!

متاسفانه نسل ما دوران فرود اجباری و شکستن تلخ مردی را در قهوه خانه ها و سفره خانه ها به نظاره نشست که روزگاری برای خود برو بیایی در عرصه هنر داشته است. مسقطی خیلی بزرگتر و قدیمی تر از خاطرات همه ماست. کرمانشاهی های قدیم از اسماعیل مسقطی خاطرات بسیار زیاد و شیرینی دارند، مسقطی که آنها می شناسند با تصویری که در ذهن نسل ما نقش بسته بسیار متفاوت است. نسل ما مسقطی را نوازنده ای

قابل ترحم و گوشه نشین قهوه خانه می پندارد که انگ مطربی در قبل از انقلاب را نیز بر پیشانی خویش دارد. اما مسقطی واقعی جوانی رعنا، هنرمند و محبوب بوده که در نواختن تار پنجه ای بسیار شیرین و قوی داشته است. مسقطی با ترانه های کردی زیبایی که ساخته نام کرمانشاه را همه جا بلند آوازه کرده است و حداقل وظیفه ی ما این است که همانگونه که بوده معرفی اش کنیم و در زدودن برخی باورهای غلط و ناروا پیرامون شخصیت او کوشا باشیم. هر چند اطلاعات زیادی درباره مسقطی در میان مردم وجود دارد، ولی اطلاعات صحیح ما درباره مسقطی بسیار اندک و محدود بوده و پیدا کردن افرادی که آشنایی بیشتری با وی داشته و حاضر به صحبت کردن پیرامون او باشند بسیار سخت و دشوار است. برای تهیه این گزارش با بیش از ۳۰ نفر به صورت حضوری و تلفنی درباره زندگی استاد مسقطی مصاحبه شده و در انتها گفته هایی که به روشن نمودن زوایای تاریک زندگی مسقطی کمک می کرد، در متن نهایی این گزارش به کار گرفته شده است. نکته مهم درباره آقای مسقطی طولانی بودن عمر هنری ایشان است. آقای مسقطی نزدیک به هفتاد سال در عرضه موسیقی فعال بوده اند و در طول این مدت با فراز و نشیب های بسیاری روبرو بوده است. همچنین چند بعدی بودن داستان زندگی وی باعث رواج دیدگاههای متنوعی درباره شخصیت اش شده و هر کس از ظن خود یک آقای مسقطی بخصوص را یار ذهن خویش کرده است. نکته دیگر اینکه آقای مسقطی بسیار محبوب و شناخته شده بوده و دوستان بسیار زیادی داشته است و البته به تعداد کمتر دشمن. پیدا نمودن

مطلع ترین ها و خوش نیت ترین ها! از میان این خیل عظیم کاری دشوار می نماید. مسقطی از معدود شخصیت هایی است که مطالعه درباره زندگی اش کمک بسیاری به شناخت بیشتر فرهنگ اجتماعی مردم کرمانشاه می کند. این گزارش هر چند بسیار بلند می نماید ولی تنها بخش کوچکی از ابعاد وسیع زندگی او را در بر می گیرد و تنها قطره ای در برابر دریاست. در طی این مدت کسانی همانند استاد فرشید بوسفی، دکتر علی اعظم زنگنه، آقابان بهزاد مرادی، محمود ابراهیمی (مدیر فروشگاه موسیقی امیر) و نیما مسقطی (فرزند کوچک و هنرمند استاد مسقطی که عکس های نفیسی را نیز از استاد در اختیار ما گذاشت) در تهیه

#### ◀ نسل ما مسقطی را نوازنده

ای قابل ترحم و گوشه نشین قهوه خانه می پندارد که انگ مطربی در قبل از انقلاب را نیز بر پیشانی خویش دارد. اما مسقطی واقعی جوانی رعنا، هنرمند و محبوب بوده که در نواختن تار پنجه ای بسیار شیرین و قوی داشته است.

این گزارش و پیدا نمودن افراد مطلع کمک بسیاری نمودند که جای تقدیر و سپاسگذاری فراوان از همه این عزیزان دارد.

#### ◀ از نواختن بر تخته تا شاگردی

ابوالحسن صبا

اسماعیل خان مسقندی معروف به مسقطی، در روز اول فروردین سال ۱۳۰۱ در شهر کرمانشاه متولد شد ساکن محله ی قدیمی فیض آباد است. پدر وی (محمد ابراهیم) اهل

موسیقی بوده و تار می نواخت. اسماعیل خان از همان زمان کودکی علاقه زیادی به موسیقی از خود نشان می داد و با به صدا درآوردن تخته ای، ادای پدرش را در نوازندگی در می آورد. مسقطی از ۱۲ سالگی کار موسیقی را با نواختن ضرب آغاز کرده و در ۱۸ سالگی به تار روی می آورد. مسقطی در برنامه ای که یکی شبکه های کرد زبان از زندگی نامه وی ساخته بود در باره آن سال ها می گوید: فراگیری موسیقی ام را مدیون پدرم هستم که مرا به نزد استادان بزرگ آن عصر فرستاد. پدرم آن موقع تار می نواخت، البته حرفه اش تارنوازی نبود و تنها برای دل خودش می نواخت. در آن زمان استادی به نام آقاباباخان بزرگ بود که پدرم مرا نزد او برد و گفت: این پسر من خیلی دوست دارد ضرب یاد بگیرد. من باید چه کاری برایش انجام بدهم؟

استاد آقاباباخان بزرگ در جواب گفت: کاری ندارد من استاد ضرب را به منزل شما می آورم که به او یاد بدهد.

یک روز پدرم یک ضرب کوچولو برایم خرید و سپس رو به من کرد و گفت: استاد برایت گرفته ام و این هم ضرب، تمرین کن و یاد بگیر!

آقا حسین نامی بود که در آن زمان استاد ضرب بود و برای آموزش به منزل ما می آمد. من یک سال و نیم در خدمت استاد حسین بودم تا ضرب را فرا گرفتم، ولی در عین حال جگرم برای فراگیری تار آتش گرفته بود. و همیشه در این تب و تاب بودم که کی نواختن تار را فرا بگیرم. یادم هست رفتم یک چوب آوردم و سه عدد سیم را به آن بستم و موقع نواختن صدای زینگ زینگ آن همیشه بلند بود. پدرم

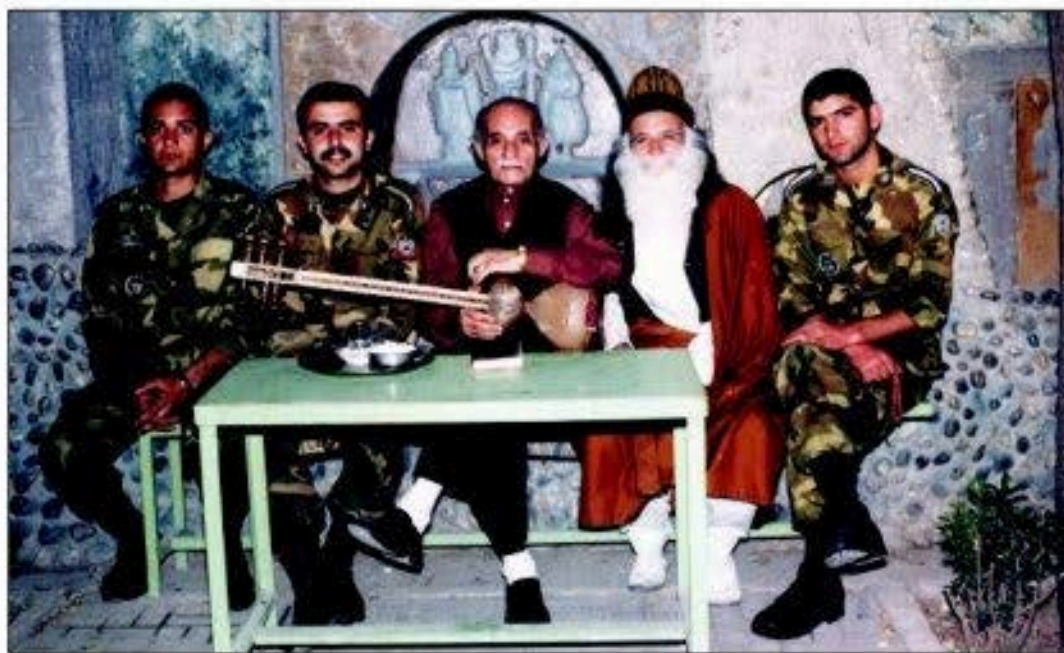
داشته و با تسلط آنها را می نواخت. مسقطی در نواختن تار، سه تار، عود، ویولن، ضرب، دف، سنتور، دایره، جاز و آکاردئون مهارت کافی داشته است. نعمت الله لرنژاد که قبل از انقلاب هم در کنار او ساز زده می گوید: بیشتر ساز تخصصی ایشان تار بود، البته تنبک هم می نواختند و حتی آشنایی با سازهایی مثل سنتور و به خصوص ساز بادی مثل آکاردئون داشتند.»

«صفای وجود شما» جمله ای بوده که همیشه لفظ زبان مسقطی بوده و در زمان گفتگو و احوال پرسی با دوستان و آشنایان از آن استفاده می کرده است.

#### نوازنده ی مردم

اولین بار اسماعیل مسقطی را در رستوران سنتی ایران زمین از نزدیک دیدم، جایی که او هر شب تا مدتی درگوشه ای که برای او و پسرش مهیا کرده بودند، برای مهمانان به اجرای برنامه موسیقی می پرداخت. صدای او برای کسانی که سنی از آنها گذشته بود کوله باری از خاطره را با خودش به همراه داشت و برای همین با افسوس و حسرت به صدای خسته ی او گوش می سپردند. آن ها شاید با شنیدن صدای تارنوازی های او به یاد خاطرات شیرین دوران جوانی و جشن عروسی خود می افتادند که اسماعیل خان در آن ساز زده و برایشان شادی آفرین بوده است. بسیاری از آنها تمایلی به جایگزین نمودن خاطره روزگار جوانی اسماعیل خان، که از برازنده ترین و خوش سیما ترین مردان این شهر بوده، با سیمای مردی کهن سال با قامت تکیده و صورتی شکسته نداشتند.

خواهان دیدار با مسقطی جوان می شود. مسقطی در کتاب «تاریخ موسیقی کرمانشاه» نوشته ایرج نظامتی درباره نحوه آشنایی خود با استاد صبا می گوید: «زمانی که به خدمت استاد صبا رسیدم ایشان مشغول درس دادن به شاگردانش بود. وی در حق من لطف بسیار داشت و تمام ترانه های کردی را که ساخته بودم به خط نت در آوردند. پس از آن که به کرمانشاه برگشتم، نت تمام آن کارها را در رادیوی تازه تاسیس کرمانشاه گذاشتم.»



مسقطی بعد از آن برای فراگیری سه تار و تار به خدمت مرحوم یحیی زرین پنجه می رود. این نوازنده قدیمی پس از چندی اقدام به تاسیس کلاس آموزش موسیقی برای علاقه مندان در محله فیض آباد کرده و به تربیت شاگرد می پردازد. او در تار نوازی مقلد کسی نبوده و سبک خاصی در بداهه نوازی داشت که سخت مورد توجه مردم بوده و به او لقب شیرین پنجه داده بودند. اسماعیل خان مسقطی جدای از تسلطی که به تار داشت با سازهای دیگر هم آشنایی

به من گفت: پسرم صبر کن من یرات ساز تهیه می کنم. این چیه که دست گرفتی!

پدرم برایم یک تار تهیه کرد و میرزا آفاباباخان بزرگ هم به خانه ما آمد و یک سالی به من تعلیم تار داد. بعد از مدتی پدرم به من گفت: وقت آن رسیده به خدمت اساتید بزرگ دیگر در تهران بروی.»

مسقطی جوان از دانش اساتید موسیقی هم عصر دوران جوانی خود (در سالهای میانی دهه ۲۰) همانند مرتضی نی داوود و یحیی زرین پنجه

جهت فراگیری موسیقی استفاده می کرد. او جریان تهران رفتن خود را اینگونه شرح می دهد: «در تهران به مدت شش ماه خدمت استاد مرتضی نی داوود رفتم و از محضر ایشان بهره گرفتم.»

وی مدتی هم در رادیو تهران فعالیت داشته و دو آهنگ کردی به نامهای «سحر سحر» و «آی نرمه نرمه» را با آهنگ سازی و خوانندگی خودش اجرا می کند. در همان زمانها صدای ساز و آواز او به گوش مرحوم ابوالحسن صبا می رسد و استاد

اسماعیل مسقطی در کنار هنرمند بودن از ویژگی دیگری هم برخوردار بوده و آن شادی آفرینی در جشن های مردم بوده است. اسماعیل مسقطی را در واقع باید نوازنده مردم نامید، او همیشه برای اهالی کرمانشاه نوید بخش شادی بوده و با مضراپهای سحرآمیز خود به مجالس و محافل طراوتی تازه می بخشید و بیش از شصت سال برای مردم کرمانشاه شادی آفرین و خاطره انگیز بوده است. بیشتر خانواده های قدیمی کرمانشاهی حداقل چند بار مسقطی را در مراسم های شادی دیده اند و با شنیدن آهنگ های زیبای او لیریز از شور و شغف شده اند. هنوز بسیاری از یادآوری خاطرات و یا شنیدن آهنگ های او دچار حس خاصی می شوند.

استاد محمود مرآتی نوازنده ویولون، از نزدیک شاهد بروز احساسات مردم به هنگام شنیدن آهنگ های خاطره انگیز اسماعیل مسقطی بوده است: «سال های اخیر در مراسمی در تهران، راجع به جایگاه هنری آقای مسقطی صحبت کردم و در کنار آن آهنگی را بخش کردیم که در آن من ویولون زده بودم و آقای مسقطی آواز خوانده بودند. هنگامی که من صحبت می کردم و این آهنگ پخش می شد، خانمی در میان حاضرین داشت گریه می کرد. از آن خانم پرسیدم: شما چرا گریه می کردید؟

آن خانم جواب داد: به یاد عروسی خودم افتادم. موقعی که جوان بودم و عروسی کردم، آقای مسقطی در عروسی ما حضور داشت و مایه شادی ما شد.»

مسقطی تمامی سالهای عمر خود را به نیت شاد کردن دل مردم نواخت و

در زمانی که او در اوج هنر خود بود مردم شبهای بسیاری را با صدای ساز او به صبح رساندند. شبهای زیبایی که خاطرات آن با گذشت سالها هنوز هم با شور و شوق فراوانی برای دیگران نقل می شوند. جالب آنکه آقای مرآتی خودش هم برای اولین بار اسماعیل مسقطی را در یک جشن عروسی دیده است: «اولین خاطره من از آقای مسقطی به زمانی باز می گردد که حدوداً ۱۲ سالم بود و ایشان را در مجلس عروسی برادرم دیدم که نوازندگی می کرد. در آنجا وی را به من نشان دادند و گفتند: ایشان آقای مسقطی است او آن موقع خیلی مشهور بود.»

آقا حسین نامی بود که در آن زمان استاد ضرب بود و برای آموزش به منزل مامی آمد. من یک سال و نیم در خدمت استاد حسین بودم تا ضرب را فرا گرفتم، ولی در عین حال جگرم برای فراگیری تار آتش گرفته بود. و همیشه در این تب و تاب بودم که کی نواختن تار را فرا بگیرم.

بسیاری دیگر نیز اولین بار مسقطی را در مراسم های شادی دیده اند. دکتر علی اعظم زنگنه استاد بازنشسته دانشگاههای تهران و اصفهان هم برای اولین بار مسقطی را در یک مراسم جشن دیده است: «اسماعیل مسقطی را برای اولین بار در سال ۱۳۲۷ در یکی از مجالس عروسی بستگان دیدم و با ایشان آشنا شدم، تجربه ای که بارها برایم تکرار شد، زیرا در آن زمان اسماعیل از جوانی و قدرت پنجه فراوانی برخوردار بود و همه دوست داشتند در عروسی ها از ایشان دعوت کنند.»

آقای اعظم زنگنه با اشاره به محبوبیت بسیار مسقطی در آن سال ها، هنوز هدیه ای را که در یکی از شب ها به مسقطی داده از یاد نبرده است: «یکی از بستگانم از خارج یک کراوات برایم هدیه آورده بود که عکس یک ویولون روی آن نقش بسته بود. بر حسب تصادف آن شب هم عروسی یکی از نزدیکان من بود و از اسماعیل خان نیز دعوت کرده بودند. من به دلیل علاقه زیادی که به اسماعیل خان داشتم این کراوات را به او هدیه دادم و او هم بلافاصله کراوات خودش را باز کرده و هدیه من را جایگزینش کرد. اسماعیل بسیار مرد اجتماعی و خوبی بود و همه او را دوست داشتند. من سال ۱۳۳۱ از کرمانشاه به تهران رفتم ولی به دلیل علاقه زیادی که به ایشان داشتم در زمانهایی که عروسی اقوام برگزار می شد، من به کرمانشاه می آمدم تا ساز زدن اسماعیل را از نزدیک ببینم.»

البته این دو تنها کسانی نیستند که اولین بار در یک مجلس شادی با مسقطی آشنا شده اند. استاد فرشید یوسفی هم تجربه ای این چنینی داشته است: «در دوران کودکی و نوجوانی با اشتیاق به مجالس شادی که استاد مسقطی دعوت داشتند، می رفتم و کم کم خدمت ایشان ارادت پیدا کردم. این آشنایی ها به سال های ۲۶ و ۲۷ بر می گردد یادم هست که آن زمان آقای مسقطی جوانی برومند و خوش قیافه بودند.»

مسعود زنگنه نوازنده قدیمی ارکستر رادیو کرمانشاه هم اولین بار در اوایل دهه چهل مسقطی را در یک مجلس شادی دیده است: «اولین بار مسقطی را در مجلس عروسی یکی از بستگان دیدم. آن زمان او در بین مردم مشهور بود. همچنین هر بار که من از

می کرد. کیمیا گاهی تار می نواخت و آواز هم می خواند. ملک رضوان جوان تر از کیمیا بود و صدایش هم بهتر بود. علاوه بر این، گاهی در مراسم ها دایره زنگی هم می نواختند. اعضای گروه ارکستر آقای مسقطی همیشه ثابت بودند و تا زمانی که بنگاه شادی اش دایر بود، همه این نوازنده ها را حفظ کرد.»

دکتر اعظم زنگنه همچنین در باره آهنگ هایی که توسط مسقطی در عروسی ها خوانده می شد می گوید: «مسقطی در مجالس هم ترانه های کردی و هم تصنیف های فارسی رایج عصر را می خواند. بیشتر تصنیف های مشهور آن زمان ابتدا در تهران خوانده می شدند و سپس دهان به دهان می گشت تا به اینجا می رسیدند و مانند الان وسایلی همانند واکمن و ضبط صوت وجود نداشت. خیلی از تصنیف های روز در همه جای ایران رایج می شدند مثلا در همدان هم همین ها را می خواندند. نکته دیگر اینکه هیچگونه میکروفن و یا دستگاه تقویت کننده صدایی نیز وجود نداشت و همه چیز به قدرت صدای خواننده بستگی داشت.»

شرکت در مراسم های شادی سالها منع اصلی درآمد اسماعیل مسقطی بود و او از این راه هزینه های زندگی خویش را تامین می کرد. البته میزان این درآمدها همیشه در نوسان بوده و بسته به نوع مراسم فرق می کرد. مثلا تفاوت بسیاری میان میزان عایدی های جشن های بزرگ با جشن های معمولی وجود داشته است. آقای اعظم زنگنه درباره ی میزان حق الزحمه و شهابی که در دهه ی ۲۰ و ۳۰ مرسوم بوده می گوید: «حداکثر پولی که آن زمان در عروسی ها به

خاطر دارد و درباره اعضای گروه ارکستر مسقطی چنین می گوید: «سردسته و رهبر ارکستر، خود اسماعیل خان بود. اسماعیل خان آن زمان ها جوانی بسیار برازنده بود دستگاہها را خوب می شناخت و خودش آواز و تصنیف می خواند. ساز اصلی او تار بود ولی ویولون هم می زد بطور مثال در عروسی همشیره ام ایشان ویولون هم زدند. اگر تار می زدند، یک ویولونیست هم همیشه در کنارش بود. اسماعیل خان دوستی به نام حبیب جواهری داشت که کلیمی الاصل بود و در میان مردم به حبیب ویولونی معروف بود که با نواختن ویولون (و گاهی هم تار) ارکسترش را

#### آن زمان ها بیشتر

اسکناس های دو تومانی برای شهابی مرسوم بودند و کسانی هم که ثروتمند بودند حداکثر یک اسکناس ۱۰ تومانی شهابی می دادند. یادم است اسکناس هایی که آن شب عروسی به اسماعیل خان دادند، همه اسکناس های دو تومانی، پنج تومانی و ده تومانی بودند.

تکمیل می کرد. حبیب ویولونی معمولا در مجالس جشن، کارهایی را به عنوان شیرین کاری برای شاد نمودن دل مردم انجام می داد. وی هنوز زنده است و الان در میدان ۲۴ اسفند یک تالار مخصوص جشن دارد. تنبک نواز گروه هم شخصی به نام یدالله اصغری بود. آقای مسقطی دو نفر نوازنده به نام های ملک رضوان و کیمیا داشت که همیشه در مراسم های گروه او را همراهی می کردند. ملک رضوان یک سه دانگ صدایی هم داشت و اغلب مسقطی را در خواندن اشعار همراهی

در مغازه ایشان رد می شدم مکتبی می کردم ناصدای سازشان را بشنوم. از نام مغازه (بنگاه شادی مسقطی) معلوم بود که ایشان برای شاد کردن دل مردم آمده اند.» مسعود زنگنه حدس درستی زده بود. عشق مسقطی به شاد کردن دل مردم واقعا انکار نشدنی بوده و راه اندازی بنگاه شادی و گروه ارکسترش در این راستا بوده است.

#### بنگاه شادی مسقطی

ظاهرا مسقطی گروه ارکستر شادی خود را به قصد شاد نمودن مردم، در سال دهه بیست شمسی تشکیل داده و در آن دهه وی در اوج محبوبیت قرار داشته و نامش بر سر زبانها بوده و در همان زمانها بنگاه شادی خویش را نیز دایر نموده است. استاد اردشیر کشاورز محقق و نویسنده درباره ی زمان آغاز به کار بنگاه شادی چنین می گوید: «بنگاه شادی آقای مسقطی در اواخر دهه بیست در چهارراه اجاق روبروی داروخانه خورشید و جنب مطب دکتر مصطفی مهدوی دایر گشت گروه موسیقی ایشان از انواع آلات موسیقی از قبیل تارو تنبک و ویولون و... برخوردار بود. مردم همیشه با مراجعه به این بنگاه از اسماعیل مسقطی برای شرکت در عروسی هایشان دعوت می کردند و ایشان بسیار مورد اقبال بود.» دکتر اعظم زنگنه در باره دلیل گرایش مردم به اسماعیل مسقطی می گوید: «اسماعیل مسقطی آن زمانها بسیار محبوب بود و خود عروس و داماد پیشنهاد می دادند که او را هم دعوت کنند، چون او بهترین نوازنده ی آن زمان بود.»

وی هنوز ارکستر اسماعیل مسقطی در دهه ۲۰ را به خوبی به

هایشان دهل و سرنا را ترجیح می دادند و زن و مرد دست هم را می گرفتند و با هم کردی می رقصیدند. خوانین روستاها در آن زمان بیشتر در شهر بودند و اگر در روستا مراسمی می گرفتند اسماعیل را هم دعوت می کردند. من یادم هست که مرتضی خوان سپهری معروف به مصور (از خوانین زنگنه) و بزرگترین نقاش همان عصر کرمانشاه، بعد از جشن عروسی که در شهر برگزار کرد، در روستای مرزبانی از توابع کامیاران هم یک جشنی برگزار کرد که اسماعیل خان را هم دعوت کرده بود.»

همچنین از لابه لای خاطراتی که مسقطی برای دوستانش تعریف کرده این گونه پیداست که مسقطی با خوانین روستایی اطراف کرمانشاه ارتباط خیلی حسنه‌ای داشته است و هر چند وقت یک بار از طرف آنها مورد دعوت قرار گرفته است. گویا اسماعیل مسقطی از دعوت‌هایی که از وی می شده خاطرات بسیار جالبی داشته که یکی از آنها را اینچنین برای دوست نوازنده خود مسعود زنگنه تعریف کرده است: «خان یکی از

رقیبایی هم داشته است. دکتر اعظم زنگنه به نوازندگان دیگری هم که در مراسمات شادی می نواختند اشاره می کند: «نوازنده دیگری به نام مراد هم در عروسی‌ها می نواخت. مراد کلیمی الاصل و شغل اصلی اش عکاسی بود همیشه در مقابل شعبات نظام وظیفه عکس می گرفت. دوربینی پارچه‌ای داشت که به هنگام عکس گرفتن سر خودش را داخل پارچه اش فرو می کرد. مراد را بیشتر خود کلیمی‌ها در مجالسان عروسی شان دعوت می کردند و همیشه یکی دو تا از رقصنده‌ها هم همراهش بود که نوازنده هم بودند. بداله نامی هم به مجالس جشن می رفت که تنبک نواز بود و خودش هم می خواند.»

فهمیدن این موضوع که اسماعیل مسقطی با روستاهای اطراف تا چه میزان در ارتباط بوده در نوع خود جالب توجه است. دکتر اعظم زنگنه در این باره می گوید: «مسقطی اغلب به عروسی‌هایی که خوانین در روستاها داشتند، دعوت می شد و کمتر به عروسی روستاییان می رفت، به این دلیل که روستایی‌ها در عروسی

عنوان حق الزحمه به نوازنده‌های مشهوری مثل اسماعیل مسقطی می دادند، رقمی بین سی تا پنجاه تومان بود. البته این رقم اندکی بود و نوازنده‌ها درآمد اصلی شان از محل دریافت شاباش‌های مهمانان تامین می کردند، که در برخی موارد جمع این شاباش‌ها رقم قابل توجهی می شد. خاطریم هست که سه سال قبل از کودتای سال ۳۲ در مراسم جشن عروسی دختر یکی از خانواده‌های اردلانی ساکن کرمانشاهی، که دخترشان به همسری یکی از چشم پزشکیان سرشناس کرمانشاه درآمده بود، من هم حضور داشتم و تا ۵ ساعت بعد از نصفه شب این عروسی ادامه داشت و گروه نوازندگان ساز زدند و شاباش زیادی گرفتند. مهمانان معمولاً به آهنگ‌ها گوش فرا می دادند و زمانی که موقع رقص فرامی رسید به خواننده شاباش می دادند. آن شب حبیب‌های اسماعیل خان و حبیب و دیگران به اندازه‌ای پراز اسکناس بود که دیگر جایی برای ریختن پول شاباش نداشتند.»

وی هنوز مبلغ شاباش‌های آن زمان را هم به یاد دارد: «آن زمان‌ها بیشتر اسکناسهای دو تومانی برای شاباش مرسوم بودند و کسانی هم که ثروتمند بودند حداکثر یک اسکناس ۱۰ تومانی شاباش می دادند. یادم است اسکناس‌هایی که آن شب عروسی به اسماعیل خان دادند، همه اسکناسهای دو تومانی، پنج تومانی و ده تومانی بودند. البته اسماعیل خان اصلاً مرد مادی‌گرایی نبود چراکه مثلاً برای چندین خانوار فقیر و ندار به صورت مجانی ساز زد و همیشه چنین همتی بلندی داشت.»

گویا مسقطی در آن سال‌ها



اسماعیل مسقطی در سال‌های آخر زندگی‌اش

من هم یک مقداری به خان نگاه کردم و گفتم: خان تو، مگر عزیزترین که ست بمرز کزه‌ی دلت باید!

#### مسقطی و هنرمندان بزرگ ایران

در دهه بیست و سی مسقطی نوازنده‌ای بسیار شناخته شده بوده است و همیشه با هنرمندان مطرح آن زمان مراوده داشته و آنها به وی علاقه زیادی داشته‌اند. دکتر اعظم زنگنه وجهه مسقطی در میان هنرمندان نامدار دهه ۲۰ و ۳۰ را بسیار خوب توصیف می‌کند: «تار نوازهای معروف آن زمان وقتی در کرمانشاه گرد هم می‌آمدند، اسماعیل خان را هم دعوت می‌کردند که مرحوم کیوان سمیعی در کتابش این موضوع را یاد آوری کرده است. مسقطی با مرحوم بهمن ضرابی که ویولن نواز خوبی بوده و همچنین با مرحوم محمد خان کیهان که خواننده بسیار خوبی بودند، ارتباط داشت. یا مثلاً در مجلسی که اسماعیل و آنها هم‌زمان حضور داشتند با خواست مردم در نواختن آهنگ با هم همکاری می‌کردند. همچنین شیخ علی مظلوم هم با مسقطی در ارتباط بود که ایشان یک پنجه بسیار شیرینی داشت و شعر اغلب آثارش را خودش می‌گفت.»

در دهه‌های بعدی نیز همچنان ارتباطات او با هنرمندان به صورت پایدار باقی ماند و حتی آوازه تارنوازی او در تهران هم پیچید. معروف است که می‌گویند روزی یکی از همشهریان علاقه مند به موسیقی برای فراگرفتن تار نزد استاد جلیل شهناز در تهران می‌رود. به محض اینکه استاد درمیابد که این شخص از کرمانشاه آمده، رو به وی کرده گفته بودند: شما در کرمانشاه استادی همانند آقای



زدن کردم. پنج شش دقیقه‌ای بیشتر از ساز زدن من نگذشته بود که این دفعه، بار دوغ و کره و مشک و تشکیلات خان از در به داخل آورده شد و خان دوباره با صدای بلند شروع به دستور دادن و راهنمایی کرد که کره را بگذارند این طرف و دوغ را بریزید در فلان ظرف و مشک را هم در جای دیگری بگذارند. پس از تمام شدن این کارها خان دوباره کنار دست من نشست و بعد از گذشت یک ربع ساعت دوباره رو به من کرد و گفت: اسماعیل خان گیان خوهه به‌ی چشتی بیه‌لی کزه‌ی دلم باید!

و من هم این بار برایش ماهر زدم ولی هنوز چند دقیقه‌ای نگذشته بود که باز هم صدای در بلند شد و پسر خان وارد شد و او هم شروع کرد به دستور دادن به کسانی که در منزل بودند. یک بیست دقیقه‌ای که گذشت خان متوجه شد که من دیگر ساز نمی‌زنم. بنابراین رو کرد به من و گفت: اسماعیلی خان نه‌رایه‌ی چشتی نیه‌یده‌لی کزه‌ی دلم باید؟

روستاهای اطراف من را به خانه خود دعوت کرد و من هم پذیرفتم. خان از من حسابی پذیرایی کرد و بعد از صرف غذا رو به من کرد و گفت: اسماعیل به‌ی چشتی بزه‌ن کزه‌ی دلم بای!

من هم شروع به کوک کردن ساز کردم و یک آهنگ دشتی برایش زدم. در همین حالی که داشتم برایش تار می‌زدم یک دفعه درهای خانه باز شد و گاو و گوسفند های خان وارد حیاط شدند و خان هم سرش را از پنجره بیرون برد و با صدای بلند شروع به داد و فریاد و دستور دادن به چوپان‌ها کرد. بعد از چند دقیقه‌ای که خان از این کار فارغ شد رو به من کرد و گفت: اسماعیل خان

گفتم: بله خان

سپس با لحن خاصی گفت: براگه‌م به‌ی چیشتی بزه‌ن، به چشتی بیه‌لی کزه‌ی جه‌رگم بای!

من با خودم فکر کردم که شاید خان آهنگ قبلی را نپسندیده، بنابراین در دستگاه همایون شروع به آهنگ

مسقطی را دارید آنوقت نزد من آمده ای؟ و سپس آن شخص را دوباره روانه کرمانشاه و نزد آقای مسقطی کرده بود. در دهه های سی و چهل هر گاه نوازندگان بزرگ آن دوره به دعوت دوستان خود به کرمانشاه می آمدند، میزبان یک شب در یکی از باغ های خوش آب و هوای شهر (که در آن زمان بسیار بودند)، همه دوستان و فامیل را دعوت می کرد و در کنار آن اسماعیل خان را نیز دعوت می کرد که با ساز خود مهمان هنرمندش را همراهی کند. اسماعیل مسقطی به دلیل خوش مشربی، تواضع و فروتنی بسیار و همچنین تسلط بر تار نوازی بسیار محبوب بزرگان کرمانشاهی بود. یکی از مشهورترین کسانی که اسماعیل مسقطی برای او ساز زده، ایرج خواننده مشهور بوده است. ایرج که به دعوت یکی از دوستان خود به کرمانشاه آمده بود، به هنگام آواز خوانی یک دستگاه مشکل را انتخاب کرده و ناباورانه از مسقطی جوان می خواهد که او را همراهی کند. وقتی که آواز تمام می شود ایرج رو به مسقطی کرده و می گوید: «تو نوازنده چیره دستی خواهی شد.» پیش بینی ایرج درست از آب درآمده و مسقطی جوان در سال های بعد از برجسته ترین تارنوازان و آهنگ سازان زمان خود خود شد.

همچنین هنگامی که خانم هایده در دهه چهل به کرمانشاه می آید، میزبان وی از آقای مسقطی نیز دعوت می کند که که با تار خود آواز هایده را همراهی کند. مسقطی در کنسرتی که برای یک دختر بسیار با استعداد هشت ساله در سالن استانداری قدیم کرمانشاه برگزار شده بود، حضور داشته است. دختری کوچولویی به نام

گوگوش که بعدها یکی از بزرگترین خوانندگان پاپ ایران شد و از آن زمان به بعد هر وقت تصویرش بر صفحه تلویزیون ظاهر می شد مسقطی او را به همه نشان داده و از کنسرتی که با او برگزار کرده بود تعریف می کرد.

اسماعیل مسقطی همچنین در معرفی سوسن به دنیای خوانندگی نیز نقش پررنگی داشته است. زمانی که سوسن هنوز خواننده ای ناشناخته در قصر شیرین بوده، مسقطی و دیگر دوستان نوازنده اش وی را به تهران برده و با برگزاری کنسرت هایی سوسن را به جامعه موسیقی آن زمان معرفی می کنند.

#### ◀ بازی در فیلم جاسوس ۸۰۰۸

فعالیت های مسقطی در عرصه هنر تنها به موسیقی محدود نشده و وی بازی در عرصه سینما را هم تجربه کرده است. مسقطی در چند سکانس از فیلم سینمایی «مامور سه صفر هشت» بازی کرده است. این فیلم همانگونه که از نامش پیداست فیلمی جاسوسی با الهام از سری فیلم های جیمز باند با بازیگری شون کانری است. در این فیلم کسانی مثل ارحام صدر، همایون و شهین نقش آفرینی کرده اند. مسقطی نقش یک نوازنده را در دو سه قسمت کوتاه این فیلم بازی می کند. داستان بازی مسقطی در این فیلم به این صورت بوده که؛ بخشی از لوکیشن های این فیلم قرار بوده در کرمانشاه فیلم برداری شود، همچنین آنها در فیلمشان صحنه هایی مربوط به برگزاری یک عروسی محلی در یک دشت را هم داشته اند. کارگردان فیلم به یک نوازنده محلی که توانایی خواندن و نواختن آهنگ های شاد کردی را همزمان داشته باشد، احتیاج

داشته و هنگام پرس و جو از مردم، همه مسقطی را معرفی می کنند. به این ترتیب مسقطی (که در آن زمانها بسیار جوان هم بوده) در نقش یک دف نواز با لباسهای کردی و سریند در این فیلم ظاهر می شود، او در صحنه ای از فیلم آهنگ معروف «به پو سلیمانی» را می خواند و آرتیستهای فیلم «شهین» هم با این آهنگ، ظاهرا کردی می رقصد! گویا مسقطی بعد از بازی در این فیلم با پیشنهادهایی روبرو می شود و به هوس بازیگری می افتد، ولی به دلیل عشق و علاقه ای که به ادامه فعالیت خود در زمینه موسیقی کردی داشته از

◀ در دهه بیست و سی مسقطی نوازنده ای بسیار شناخته شده بوده است و همیشه با هنرمندان مطرح آن زمان مرآده داشته و آنها به وی علاقه زیادی داشته اند.

این کار منصرف می شود. شاید اگر مسقطی برای بازیگری راهی تهران می شد با آن ظاهر زیبا و شیکی که داشت به موفقیت هایی نیز دست می یافت ولی در عوض از عالم موسیقی کردی نیز تا حدودی فاصله می گرفت.

#### ◀ مسقطی مورد اعتماد خانواده های کرمانشاهی

اسماعیل مسقطی رابطه ی بسیار وسیعی با خانواده های کرمانشاهی داشته و سالیان زیادی در مجالس شادی آنها حضور داشته و بسیار هم مورد اعتماد بوده است. درک میزان اعتماد خانواده ها به مسقطی شاید بدون بهره گیری از توصیف افراد آگاه که خود از نزدیک این موضوع را لمس کرده اند بسیار دشوار به نظر برسد.



◀ رادیو کرمانشاه با نام اسماعیل مسقطی عجین است و نمی توانیم نام این دو را از هم جدا کنیم. آن موقع ها رادیو ارتش شب های سه شنبه هر هفته از ساعت ۸ تا ۹ شب برنامه داشت.

«کرمانشاهی ها معمولا به موسیقی خیلی علاقه مند بوده و از نوازنده هایی مثل مسقطی خیلی خوششان می آمد و مردم هم به واسطه حسن اخلاقی که آقای مسقطی داشت ایشان را در خانواده هایشان راه می دادند و الا نوازنده های دیگری هم بودند که مردم تمایلی نداشتند آنها در میان زن و بچه شان ساز بزنند و یا اگر هم می آمدند آنها را محدود می کردند، ولی برای اسماعیل خان این محدودیت ها نبود.» در ادامه دکتر اعظم زنگنه به رغبت مردم برای دعوت مسقطی اشاره می کند: «مردم خیلی با رغبت اسماعیل خان را به خانه هایشان دعوت می کردند. خود ما در سراب «کبوتر لانه» در غرب کنگاور ده زیبایی داریم که تابستانها بسیار خوش آب و هوا است. ما سالی حداقل دو سه بار اسماعیل خان را دعوت می کردیم و ایشان در شب های مهتاب و کنار رودخانه «کبوتر لانه» ساز می زدند. اسماعیل خان نزد بقیه هم محبوب بود. خانواده ای در کنگاور وجود داشت که همه بسیار وارسته بودند، اینها امکان نداشت سالی کمتر از هفت، هشت بار او را دعوت نکنند و اگر من در کرمانشاه بودم حتما در آن دعوت ها مشارکت داشتم.»

◀ همکاری با بخش موسیقی رادیو ارتش اولین همکاری های استاد

چشمی وی است. من به عنوان کسی که در گوشه ای از کرمانشاه به دنیا آمده و بزرگ شده ام، از کودکی ایشان را می شناختم ام و همراه با اوصافی که از قدیمی ترها شنیده ام، پاکی دل و ضمیر ایشان همیشه برایم واضح و مبرز بوده است. اگر بخواهیم تعریفی از شخصیت هنری و اجتماعی ایشان ارائه بدهیم باید بگوییم: مسقطی به راستی یک هنرمند مردمی و امین بود.»

نکته ای که آقای چاوشی به آن اشاره می کند از سوی استاد فرشید یوسفی هم مورد تایید قرار می گیرد: «چیزی که در زندگی ایشان به صورت چشم گیری هویدا بود، چشم پاکی بسیار و مورد اطمینان بودن ایشان در مجالس جشن مردم بود و به ناموس کسی نگاه نمی کردند. در زمان گذشته معمولا مردم آزاد می رقصیدند و شادی می کردند و برای نوازنده جای همه گونه لغزش وجود داشت، ولی ایشان آنچنان بر خودشان مسلط بودند که هیچ نقطه ضعفی در رفتارشان نداشتند. در عرف اجتماعی مانسبت به کسانی که در مجالس شادی ساز می زدند زیاد دید محترمانه ای وجود ندارد ولی آقای مسقطی یک استثناء بود و با توجه به جاهت و هنری که داشتند اسم ایشان بسیار پاک و با قداست برده می شد.»

دکتر اعظم زنگنه نیز از منظر دیگری به چگونگی اعتماد مردم به اسماعیل مسقطی می پردازد:

محمدعلی چاوشی\* شاعر و از ناشران موفق موسیقی درباره نحوه حضور آقای مسقطی در خانواده های کرمانشاهی و دیدگاه مردم نسبت به وی را این گونه شرح می دهد: «آقای مسقطی از آغاز دوران نوجوانی و جوانی در محافل خانوادگی کرمانشاهی ها حضور داشته و در حدود شصت سال امین شادمانی های مردم کرمانشاه بودند. علیرغم نگاه واژگونه ی خانواده های سنتی به شغل ایشان، همان خانواده های سنتی در مراسم شادی فرزندانشان از آقای مسقطی دعوت کرده و همه به خوبی های او اعتراف می کردند. در طول این سالها کسی گزارشی از سو رفتار یا سوءاستفاده از هنر، توسط وی نشنیده و ندیده است. وجهه ستودنی مسقطی عبارت از پاکدامنی، پاک دستی و پاک

به مناسبت تجلیل و تکریم از نوازنده چهره دست و خواننده مردمی کرمانشاه اسماعیل خان مسقطی (مسقطی)

کتابه شعر معنوی

مسقطی از فرد معلق سوی طرب کرده رو	نغمه ی او را میاد گوش کن پس ولسو
ساز و توابان زین پرطرب و دلکش اسم	منده شود هر کس گویان سپارده بدو
نغمه گر معلق را نغمه های پس چا کجا	هر چه بخواهد بجا هر چه نوازده نگو
یادده یی او را بعد به سیم تار و سه تار	سینه یی خابوشان بر شود از های و دو
از هنر مسقطی پس هنرمان قاشقند	قشر هنرمند را دهلان هنر باز جو
در پس گوی او خسته بسوس مساجرا	کس نزد یی بدان که برده از مشق یو
چسبده درون از گشته برده فری فر لوبا	سپرده معلق را پاره گند تو به تو
مسقطی گساده یی به سیم آخیر بزان	که گشته باغیان چون منده زهر آرزو

کلمه ای از آقای او مندا و مرغوبان شده  
از گوی مسقطی بنامه دست چون سبو

از شرف خسته کرمانشاه  
کیومرث عباسی قلمری

چند سال قبل به نمایندگی از کرمانشاه به جشنواره موسیقی کردی در سنندج دعوت شده بودیم. و قرار بر این شد که آقای مسقطی هم با ما همکاری کنند و ایشان با ما تمرین هم کردند. ولی متأسفانه واحد موسیقی ارشاد کرمانشاه با این بهانه که برخی می گویند؛ ایشان را بیشتر به عنوان یک مطرب می شناسند، مانع از همراهی آقای مسقطی با ما شدند.

مسقطی با ارکستر رادیو به سال های میانی دهه سی و زمان فعالیت رادیو ارتش، مربوط می شود. استاد اردشیر کشاورز درباره ی تاریخ راه اندازی این رادیو می گوید: «اولین ایستگاه فرستنده رادیویی در کرمانشاه توسط تیپ مستقل کرمانشاه در سال ۱۳۲۸ شروع به کار کرد. این رادیو به انعکاس اخبار و مطالب استان پنجم و همچنین و پخش برنامه هایی در زمینه موسیق کردی می پرداخت.» دکتر علی اعظم زنگنه سال های ابتدایی راه اندازی رادیو ارتش در کرمانشاه را این گونه توصیف می کند: «در اواخر دهه بیست رادیویی به نام رادیو ارتش در کرمانشاه بوجود آمد که سروانی به نام رحمانی آن را اداره می کرد و در آن خواننده های معروفی همانند علی البرزی معروف به «علی طوطی» در آن تصنیف های کردی می خواندند. یادم هست در رادیو ارتش آن زمان در اتاقی که در آن ساز می زدند، برای جلوگیری از انعکاس صدا جداره دیوار را با پتوهای سربازی می پوشاندند.»

استاد فرشید یوسفی در دوران نوجوانی خود روزی را به یاد دارد که اسماعیل مسقطی را در رادیو ارتش دیده است: «رادیو کرمانشاه با نام

اسماعیل مسقطی عجین است و نمی توانیم نام این دو را از هم جدا کنیم. آن موقع ها رادیو ارتش شب های سه شنبه هر هفته از ساعت ۸ تا ۹ شب برنامه داشت. به خاطر دارم که در سال ۱۳۳۵ زمانی که من در دوره سیکل اول دبیرستان بودم، شبی من به مناسبتی به رادیو ارتش آن زمان رفتم. در آنجا اسماعیل مسقطی را دیدم که همراه با استاد حشمت الله مسنن و آقای درویشی مشغول کار موسیقی بودند.»

مرحوم مسنن که از قدیمی ترین آهنگسازان ارکستر رادیو ارتش و رادیو کرمانشاه بوده اند درباره این ارکستر گفته اند: «آن اوایل در کرمانشاه ارکستری وجود نداشت و در ابتدا با سرپرستی من و همراهی دو استوار به نام های تاج بخش و درویشی (هر دو تارنواز بودند) و یک گروه بان (نوازنده ضرب) و گاهی هم هنرمند اسماعیل مسقطی (تار و عود می نواخت)، ارکستر آن زمان را تشکیل دادیم.»

در آن دوران یوسفی جوان شعر می گفت و همین امر زمینه آشنایی بیشتر وی با مسقطی را فراهم ساخته بود: «من در دوره نوجوانی به هنر علاقه مند بودم و به مناسبت همزیستی شعر و ادبیات با موسیقی، با اسماعیل خان آشنایی پیدا کردم و حتی در سال ۱۳۳۷ و ۳۸ ایشان برای تشویق بنده دو آهنگ را به من دادند که دو شعر کردی را برای آنها سرودم و ایشان هم با آن صدای زیبا اجرایشان کردند. یک از آنها شعری به نام

«دیور» یا همان دوردست بود که این چنین آغاز می شد:  
چنه و که فتمه له یاران دیور  
ک شوره زار له فه یز وارن دیور  
و این اولین ترانه ای بود که من برای استاد اسماعیل مسقطی شعرش را گفتم و پس از آن به صورت تنگاتنگ با ایشان در ارتباط بودم.»

تارنواز ارکستر رادیو کرماشان در اواخر سال ۱۳۳۷ و زمانی که رادیو کرماشان به صورت رسمی آغاز به کار کرد، رادیو ارتش از ادامه فعالیت باز ماند. بعد از راه اندازی رادیو کرماشان، کار موسیقی به شکل جدی تری در این رادیو آغاز گشت. هر چند که خود مرحوم مسقطی به همکاری با آقای عبدالصمدی (رهبر ارکستر رادیو کرماشان تا سال ۱۳۴۴)

به مناسبت تولد و تکریم از نوازنده چیره دست و خواننده برجسته کرمانشاه اسماعیل خان مسقطی (مسقطی)

«شکل تا»

<p>امشب همه جمعند و چه خوش حال و خویش آن عارف آهنگ و نوا مسقطی اینجاست یکه غمسر در آهنگه نوا شور بیا کرد سوز تو ساز خوشت از مسقطی امشب آهنگ خوش از عشق بخوان عشق به شورین کرماتکه من شعر پسر آرزو دسرین بیا بیلا تو چهچیم از این محفل زیبا مساراده عشق سوزد بسند و فسانیت چسارید بخوان شعر من ای صابن تاریخ</p>	<p>این محفل ما محفل پر شور و صلابت که از بیان صبح چه بسیار بجان است آهنگه خوشش در دل هر دوست نغان است که آهنگه تو جان سوززورج بخاش نویسن است تاراز تو دلسوز چسو فرهاد صلابت بیا نام خوشت تو دل مشتاق سرلابت مسارابستو پیوسته همه شعر و فسانیت کرماتکهران را همه ایستگه دسانیت کساندر دلت از نام بزرگان همه چلابت</p>
---	--

علی اکبر خلیلی  
فروردین ۱۳۸۲

آقای محمود بلوری که نابینا بود و عود می زدند و دیگری آقای مسقطی بودند. آقای مسقطی در کار خودش استاد بوده و بسیار با تجربه و گوش بسیار قوی داشت. آقای مسقطی از نظر کار موسیقایی واقعا بی نظیر بودند.»

مسقطی پس از ورود پررنگ ترش به ارکستر رادیو، خیلی زود جایگاه واقعی خویش را در نزد هنرمندان و هنر دوستان پیدا کرد. مسقطی در کنار هنر تارنوازی منش های والای اخلاقی دیگری نیز داشت که باعث شد زودتر از طرف دیگران مورد پذیرش واقع شود. آقای مرآتی شخصیت و منش اسماعیل خان در زمان اوج فعالیت های هنری او در رادیو را این گونه می کند: «در رادیوی آن زمان حضور کسی مثل آقای مسقطی را خوب می پذیرفتند، چون شخصیت بسیار محترمی بود و در دل خانواده های محترم و بزرگان کرمانشاه جای داشت و خیلی احترامش را می گرفتند. در مدتی که من با ایشان دوست و همکار بودم بسیار مرد محترم و با شخصیتی بود. همیشه لباس های شیک می پوشید و کفش هایش همیشه برق می زدند. همیشه لباسهای مرتب می پوشید، کراوات می زد و بوی عطر می داد. ایشان وجهه اجتماعی بسیار خوبی داشتند. همچنین طبع بلندی داشتند. یاد می آید آن زمان ما اعتراضاتی راجع به میزان دستمزدهایی که به نوازنده ها می دادند داشتیم. وقتی بحث بالا گرفت ما برای حل مشکل به اتفاق آقای مظهر خالقی مدیر وقت رادیو و تلویزیون رفتیم. آقای مسقطی در آنجا گفت من احتیاجی به حقوق رادیو ندارم و با این شش تا سیم تار یک خانواده شش

سرپرست بشوم آقای مسقطی هم آمده بود و جدای از ارکستر رادیو کرمانشاه، ایشان قبلا با آقای حشمت الله مسنن و آقای مرتضی تندرو کار می کرد. آنها یک اتاق کوچولویی داشتند که با هم کار می کردند و کارشان هم بسیار خوب بود.»

آقای مرآتی سپس به تشریح چگونگی ورود مسقطی به ارکستر تحت سرپرستی خویش می پردازد: «در حدود سال های پایانی دهه چهل و اوایل دهه پنجاه یک روز آقای امیر ابراهیمی مدیر وقت مرکز صدا و سیمای کرمانشاه زنگ زدند که به دفتر او بروم. آقای امیر ابراهیمی به من گفت: آقای اسماعیل مسقطی برای همکاری با ارکستر رادیو به اینجا مراجعه کرده اند، آیا می خواهید که ایشان با شما همکاری کنند؟ من هم گفتم: بله، ایشان استاد هستند.»

در آن سال ها آقای مسقطی مثل من و آقای ایزدی و پولکی برای ارکستر آهنگ سازی می کردند. ایشان در آن سال ها آهنگ های زیادی را برای اسماعیل سابور، سید اسماعیل پیرخدری و مرحوم حشمت الله لرنژاد ساختند.»

محمود مرآتی در باره همکاری های خود با مسقطی می گوید: «آقای مسقطی در حدود ۱۶ سال با من کار کرده است. وی به خصوص در آن ۱۲ سال آخری که من سرپرست ارکستر رادیو و تلویزیون بودم در خیلی از آهنگ هایی که ساخته ام در کنار بودند. ایشان هرچند که نت بلد نبودند، اما قطعات مربوط به تار را به زیبایی بقیه در ارکستر اجرا می کردند. همچنین در زمان کوک کردن سازها دو نفر به ما خیلی کمک می کردند یکی

اشاره کرده ولی گویا این همکاری ها چندان پررنگ نبوده است. آقای مسقطی درباره سالهای همکاری خود در رادیو گفته است: «من به مدت ۱۸ سال از زمان تاسیس رادیو کرمانشاه همکاری داشته ام و تا دو سال بعد از انقلاب نیز با ارکسترهای مختلفی همکاری نمودم. در آن زمان من به همراه نوازنده ها و خواننده هایی همانند آقایان: عبدالصمدی، مجتبی میرزاده، حسن زبرک، محمود مرآتی، اکبر ایزدی، بهمن پولکی، محمود بلوری، مرحوم حشمت الله لرنژاد و

روزی یکی از همشهریان  
علاقه مند به موسیقی برای  
فراگرفتن تار نزد استاد جلیل شهناز  
در تهران می رود. به محض اینکه  
استاد درمیابد که این شخص از  
کرمانشاه آمده، رو به وی کرده گفته  
بودند: شما در کرمانشاه استادی  
همانند آقای مسقطی را دارید  
آنوقت نزد من آمده ای؟

مرحوم سید اسماعیل پیرخدری سالها برای مردم به اجرای برنامه پرداختیم. استاد محمود مرآتی که از سال ۱۳۳۹ با ارکستر رادیو کرمانشاه به عنوان نوازنده ویولون همکاری داشته درباره همکاری های اسماعیل مسقطی بها رادیو کرمانشاه می گوید: «یکی دو سال پس از آنکه آقای عبدالصمدی به تهران رفتند، آقای مشعوف مدیر وقت مرکز صدا و سیمای کرمانشاه، حکم سرپرستی ارکستر رادیو کرمانشاه را برای من صادر کردند و تا ۱۲ سال در این سمت باقی بودم. و وقتی که من سرپرست ارکستر رادیو شدم آقای مسقطی هم آمدند و ما همکاری مان را شروع کردیم. البته قبل از اینکه من

چپ تار می زد واقعا خوب تار می زد. واقعا هم مسقطی خوب تار می زد و خیلی از آهنگ هایی که در سینه مردم جا گرفته و ورد زبانها است از ساخته های استاد اسماعیل مسقطی هستند و شعر آن ها را هم خودش گفته است. البته ایشان شاعر نبودند ولی اشعار کردی زیادی را در حافظه داشتند و آنها را در آهنگ های مختلفی گذاشتند. ایشان به سبک خاص خودش آهنگ های بسیاری را ساخته بود که برخی از آنها را به

ماندند ولی از اوایل سال های ۶۰ به بعد تبدیل به «خیلی چیزها» شده و مانع بزرگی بر سر راه فعالیت های هنری او شدند.

#### اعتبار هنری مسقطی

نکته ی و جالب و شنیدنی درباره اسماعیل مسقطی این است که تمامی اهل هنر یک صدا به توانایی های بالای مسقطی در زمینه موسیقی اذعان دارند و جایگاه ویژه ای را برای او در میان موسیقی دانان کرمانشاه قایل هستند. از

نفری را اداره می کنم و با اشاره به پسرش که کفش شیکی پوشیده بود گفت که این کفش پای پسر من است! واقعا هم درست می گفت.

البته مظهر خالقی هم به نیاز هنرمندان رادیو و به خصوص شخصی مثل اسماعیل مسقطی توجه جدی داشته است. مسعود زنگنه نوازنده فلوت ارکستر رادیو کرمانشاه که مدتی هم ریاست مرکز اشاعه موسیقی کرمانشاه را برعهده داشته، نکته جالبی را درباره دیدگاه مظهر خالقی نسبت به اسماعیل مسقطی یادآوری می کند: «مظهر خالقی علاقه خاصی به مسقطی داشت و همیشه به من می گفت که هوای مسقطی را داشته باشید. چون مسقطی به درآمدی که از طریق رادیو کسب می کرد سخت وابسته بود.»

حضور اسماعیل مسقطی در ارکستر رادیو چندان هم آسان و بی حاشیه نبوده است و همیشه او به واسطه فعالیت هایی که در قالب بنگاه شادی و نوازندگی در مجالش شادی انجام می داد، کم و بیش توسط برخی از اهالی موسیقی و کارمندان وقت رادیو به مطرب بودن متهم می شد و همین مخالفت ها و دشمنی ها باعث شد که او هیچگاه به صورت رسمی به استخدام رادیو درنیاید. امری که خود مسقطی هم به آن اشاره کرده است: «بیست و پنج سال سابقه خدمت در رادیو و تلویزیون داشتم و خدمت کردم و زحمت کشیدم به این امید که رسمی شوم. اما نمی دانم که چرا هرگز رسمی نشدم. یا قانونی برای رسمی شدن هنرمندان وجود نداشت یا اینکه بدخواهان می رفتند و یک چیزهایی می گفتند.»

البته این «یک چیزهایی» تا قبل از انقلاب در حد همان یک چیزها باقی



خواننده های رادیو کرمانشاه می داد. (که صفحه های آن هنوز موجود هستند) و آهنگ هایی را که با هم کار می کردیم و ایشان می خواند نیز بسیار قشنگ و زیبا بودند.»

آقای فرشید یوسفی که شاعر برخی از آهنگ های قدیمی مسقطی نیز بوده درباره ی جایگاه هنری اسماعیل مسقطی می گوید: «دو نفر از خواننده ها بیشتر از همه به گردن ترانه های کردی کرمانشاهی حق دارند؛ یکی استاد علی البرزی و دیگری اسماعیل مسقطی. آن زمان ها

لابلای خاطرات اهل موسیقی می توان فهمید که مسقطی همیشه دارای اعتبار هنری ویژه ای بوده است.

استاد محمود مرآتی با اشاره به جایگاه ویژه مسقطی در موسیقی کرمانشاه به نقل خاطره ای از یکی از اساتید بزرگ موسیقی ایران درباره وی می پردازد: «استاد تجویدی ۱۰ سال پیش در تالار اندیشه تهران از دو نفر تجلیل کرد. یکی آقای بیگچه خانی (نوازنده تار) در تبریز و دیگری استاد مسقطی. استاد تجویدی در این باره گفت: این آقای مسقطی که با دست

موسیقی فولکلوریک این منطقه بوده و باید به عنوان یک نمونه از او یاد کرد. «خلیل چاله چاله نیز به علاقه خود از کودکی نسبت به کارهای آقای مسقطی اشاره می کند: «ایشان واقعا یکی از هنرمندهای خیلی بزرگ بودند. زمانی که بچه بودم (در سالهای ۴۰ و ۴۱) وقتی در مغازه شان ساز می زدند، به بهانه اینکه سوار اتوبوس شوم، می ایستادم و ساز ایشان را گوش می دادم.»

در ادامه وی با نقل خاطره ای به جایگاه مسقطی در نزد استاد مجتبی میرزاده اشاره می کند: «استاد مجتبی میرزاده همیشه با عنوان «استاد» از مسقطی یاد می کرد و خیلی ایشان را قبول داشت. ما شبی در منزل یکی از دوستان مهمان بودیم که آقای اسماعیل مسقطی هم حضور داشتند و پایشان درد می کرد. استاد میرزاده یک ساعت تمام پای ایشان را مالش داد و نگران حالش بود. همه واقعا ایشان را قبول داشتند. ایشان نت کار نکرده بود ولی دستگاهها و ردیف ها را کاملاً می دانست و حتی آواز هم خوب می خواند، درست به خوبی تصنیف های ماندگاری که می خواند، و حتی آن شبی که استاد میرزاده هم بودند ایشان آواز خواند و آواز خوبی هم خواند.»

بومی بودن هنر مسقطی نکته ای است که آقای نعمت الله لرنژاد به آن اشاره می کند: «در هر منطقه ای همیشه چند نفری هستند که در یک مقطع زمانی کارهایی را ارایه می دهند که مختص همان منطقه می شوند. کارهای استاد اسماعیل مسقطی از آن جمله کارهایی بود که مختص فرهنگ کرمانشاهی بود و کارهایش هم خیلی ساده بود و آنها را پیچیده نمی کرد و به

ذهنی که داشتند، ملودی های زیبایی را آفریده اند. البته بعضی ها اسطوره پردازی می کنند و از ایشان به عنوان یک اسطوره استثنایی در موسیقی کرمانشاه نام می برند، که در واقعیت این گونه نیست و ایشان بضاعت علمی فراوانی در زمینه موسیقی، ادبیات کلاسیک و ادبیات و زبان کردی نداشت.»

یکی از کسانی که سال ها با مرحوم مسقطی همکاری نزدیک داشته، استاد مسعود زنگنه است. وی درباره توانایی های هنری مسقطی می گوید: «هر چند مسقطی بلد نبود که از روی نت بزند ولی با گوش دادن به



آهنگ ها، خیلی بهتر از کسانی که از روی نت می زدند، آهنگ را اجرا می کرد. ایشان با وجود اینکه سواد موسیقی نداشت ولی یک گوهر به معنای واقعی آن بود. مسقطی بدون اینکه هیچ گونه آموزش آکادمیکی در زمینه موسیقی دیده باشند بهترین آهنگ های کردی را ساخته است. کارهای زیادی که در عرصه موسیقی محلی به عنوان یک الگو هستند. ایشان واقعا یکی از گنجینه های

استاد علی البرزی با ارکستر بزرگ رادیو تهران با کلنل وزیر برنامہ اجرا می کردند. بادم است وقتی من کوچک بودم ایشان شب های یک شنبه و سه شنبه قبل از خانم دلکش و مرضیه، در رادیو تهران می خواندند. بعد از ایشان هم آقای مسقطی انصافاً خدمت بزرگی انجام دادند. گر چه من با موسیقی آشنایی ندارم ولی بسیار شنیده ام که ایشان در حد خودش جزو استادان مسلم موسیقی است. بسیاری از ترانه هایی که می رفت از یادها بروند توسط این دو مرد بزرگ ماندگار ماندند.»

محمد علی چاوشی که خود یکی

از فعالان عرصه موسیقی است با اشاره به توانایی های هنری آقای مسقطی، از دوستان وی می خواهد از اسطوره پردازی درباره او پرهیز کنند: «آقای اسماعیل مسقطی انسانی خوش ذوق و نوازنده ای بسیار چیره دست و خلاق بود. هر چند دارای تحصیلات آکادمیک و دانشگاهی در زمینه موسیقی نبوده و از طریق روش های سینه به سینه نوازندگی را آموخته بودند، ولی به دلیل خلاقیت های

همین دلیل هنوز با گذشت نیم قرن کارهای ایشان ورد زبان هاست. او با تار کارهایی را اجرا می کرد که کمتر کسی در آن زمان می توانست آن را اجرا کند.

#### ◀ ترانه های آقای مسقطی

استاد اسماعیل مسقطی ترانه های بسیار زیبایی را در طول حیات هنری خویش ساخته است که هر کدام به تنهایی در میان ترانه های فولکلور از جایگاه بسیار بالایی برخوردارند. او ترانه های زیادی را برای خواننده هایی همانند: «حشمت الله لرنژاد، اسماعیل سابور، اصغر ایمانی، منوچهر طاهرزاده، هاشم ربیعی و اسماعیل پیرخردی ساخته و یا تنظیم کرده است. آقای مجتبی بهرامی خواننده و مدرس آواز درباره ویژگی ترانه های او می گوید: «آقای مسقطی آهنگسازی و تنظیم بیشتر ترانه هایی را که ساخته اند، خودشان انجام داده و اشعار اکثر آنها را خودش سروده است. به عنوان نمونه می توان به ترانه هایی همانند، «کچه کچه» و «تاتی مارگه ستم» اشاره کرد.

آهنگهای «به و به و»، «په پو سلیمانی»، «جمیل جمیل»، «امید دل زار بابا»، «تاتی مارگه ستم»، «نازیننه»، «چشکم»، «هه ناری ناری»، «هر امشو میوانم»، «پشیمانم کردیه»، «دلم تنگه و ناشاده» و «کمره کمره» از ساخته های اسماعیل مسقطی هستند. در این میان ترانه های مثل: «جمیل جمیل»، «نازیننه»، «تاتی مارگه ستم»، «هه ناری ناری» و «به و به و» را بیشتر خودش خوانده است.

البته این ها تمام ترانه های مسقطی نیستند و وی آهنگ های

دیگری نیز ساخته یا تنظیم کرده است. آقای بهرامی به تنظیم آهنگ «دلم زندانی» توسط اسماعیل مسقطی برای مرحوم لرنژاد اشاره می کند و می گوید: «این آهنگ از ساخته های آقای بهمن پولکی نوازنده قدیمی ارکستر رادیو بود و آقای مسقطی آنرا برای مرحوم لرنژاد تنظیم کردند. آهنگ «چشکم» با گویش فارسی کرمانشاهی را نیز آقای اسماعیل مسقطی ساخته اند که آقای محمود مرآتی آن را تنظیم کرده و آقای اسماعیل پیرخردی آنرا اجرا نموده

کارهای زیادی را برای زنده یاد حشمت الله لرنژاد از جمله ترانه های مشهوری مثل: «هر امشو میوانم» و «کمره کمره» را ساخته است که چه در زمان خود و چه در زمان حال هنوز ورد زبان های مردم هستند. من در زمان ساخت این ترانه ها در کنار ایشان ستور می زدم. همچنین جدا از این دو ترانه، شاید حدود هفت یا هشت آهنگ دیگر را هم برای حشمت ما تنظیم کردند.»

آقای لرنژاد در میان حرف های خود از ارتباط و دوستی میان خانواده

#### ◀ مسقطی در کنسرتی که برای یک دختر بسیار با استعداد هشت ساله در

سالن استانداری قدیم کرمانشاه برگزار شده بود، حضور داشته است. دختر کوچولویی به نام گوگوش که بعدها یکی از بزرگترین خوانندگان پاپ ایران شد و از آن زمان به بعد هر وقت تصویرش بر صفحه تلویزیون ظاهر می شد مسقطی او را به همه نشان داده و از کنسرتی که با او برگزار کرده بود تعریف می کرد.

لرنژاد و مسقطی می گوید: «ما زمانی که خانم اول اسماعیل مسقطی در قید حیات بودند با ایشان رفت و آمد خانوادگی داشتیم که البته این رفت و آمدها بعد از انقلاب زیاد صورت نمی گرفت و بعد از ازدواج دوم ایشان این اواخر بین سال های ۶۸ تا ۷۵ ارتباطمان دوباره بیشتر شد. آقای مسقطی با مرحوم شیدا (برادر زنده یاد لرنژاد) ارتباط تنگاتنگی با هم داشتند و شعر برخی از آهنگ های اسماعیل مسقطی را ایشان می سرودند.»

وی همچنین به دیگر همکاری های ماندگار مسقطی با خواننده های آن زمان اشاره می کند: «یکی از زیبا ترین کارهایی که ایشان برای زنده یاد اسماعیل پیرخردی ساختند، یک کار الهام گرفته از موسیقی آذری در دستگاه سه گاه بود به نام «امید دل زار بابا» که کار بسیار قشنگ و زیبایی از

اند. همچنین ایشان یک آهنگ هم برای آقای هاشم ربیعی ساخته اند. یک آهنگ فارسی هم برای آقای طاهرزاده ساخته اند که جاز آن آهنگ را نیز خود ایشان نواخته اند.»

استاد محمود مرآتی در باره ویژگی ترانه های اسماعیل مسقطی می گوید: «ترانه «بی بی مارگه ستم» او بسیار قشنگ بود و خودش هم آنرا خوانده بود و آهنگ هایی مثل «به و به و»، «کچه کچه» و «په پو سلیمانی» او بیشتر الهام گرفته از موسیقی فولکلور کرد بودند.»

نعمت الله لرنژاد (برادرزاده زنده یاد حشمت الله لرنژاد) که خود قبل از انقلاب به عنوان خواننده و نوازنده همکاری هایی را با ارکستر رادیو کرمانشاه داشته است، درباره آهنگ هایی که اسماعیل مسقطی برای زنده یاد لرنژاد ساخته اند می گوید: «ایشان

مسقطی درباره دلیل خش دار بودن صدایش سؤال می کردیم، او خنده ای می کرد به این معنی که دنبال قضیه را نگیرید!

نعمت الله لرنزاد نیز شایعه خورنده شدن سرمه به آقای مسقطی را شنیده است ولی براین باور است که این مسئله شاید دلیل دیگری داشته است: «مردم درباره گرفتگی صدای آقای مسقطی می گفتند که در جوانی به خاطر اینکه صدایش قشنگ و مورد توجه بوده به وی سرمه خورنده اند. ولی فکر می کنم که صدایش به صورت ارثی این گونه بوده است. من از زمان بچگی که صدای ایشان را در عروسی ها می شنیدم، به همین صورت بود. حال ممکن است آن اوایل جوانیش یک کم زلال تر بوده ولی بعد ها بر اثر ناپرهیزی و سرماخوردگی صدایش به این صورت در آمده است. البته این صدا یک زیبایی قشنگی به کارهایش داده بود و به گونه ای بود که صدای ایشان به دل می نشست.»

شاید در این میان نظر دکتر اعظم زنگنه که صدای استاد مسقطی را از اواخر دهه ی ۲۰ به یاد دارد کمی به حل این معما کمک کند. وی در این باره می گوید: «من از زمانی که آواز اسماعیل خان را شنیده ام صدایش هم همینطوری بوده و او در زمان جوانی هم یک صدای دورگه ای داشت.»

با توجه به حرف های دکتر اعظم زنگنه می توان نتیجه گرفت که صدای اسماعیل خان یا از اول به این صورت بوده و یا اینکه این موضوع قبل تر از اواخر دهه بیست زمان اتفاق افتاده است.

این گونه که اسماعیل خان برای خانواده خود تعریف کرده است، موضوع سورمه خوراندن به وی

تمام آهنگ هایم را که مرحوم صبا نوشته بود، همگی از بین رفت. اما همه آثارم را در حافظه دارم و به قدرت دست و پنجه ام آنها را می نوازم.»

البته در سال های بعد دنیای موسیقی به سمت و سویی رفت که نیروی حافظه و قدرت پنجه مسقطی اثر چندانی در حفظ آهنگ هایش نداشت و بسیاری از خوانندگان ریز و درشت آنها را بازخوانی کرده و بعضا با آهنگسازی و تنظیم خود آنها را به ثبت رساندند.

#### صدایی دورگه و خش دار

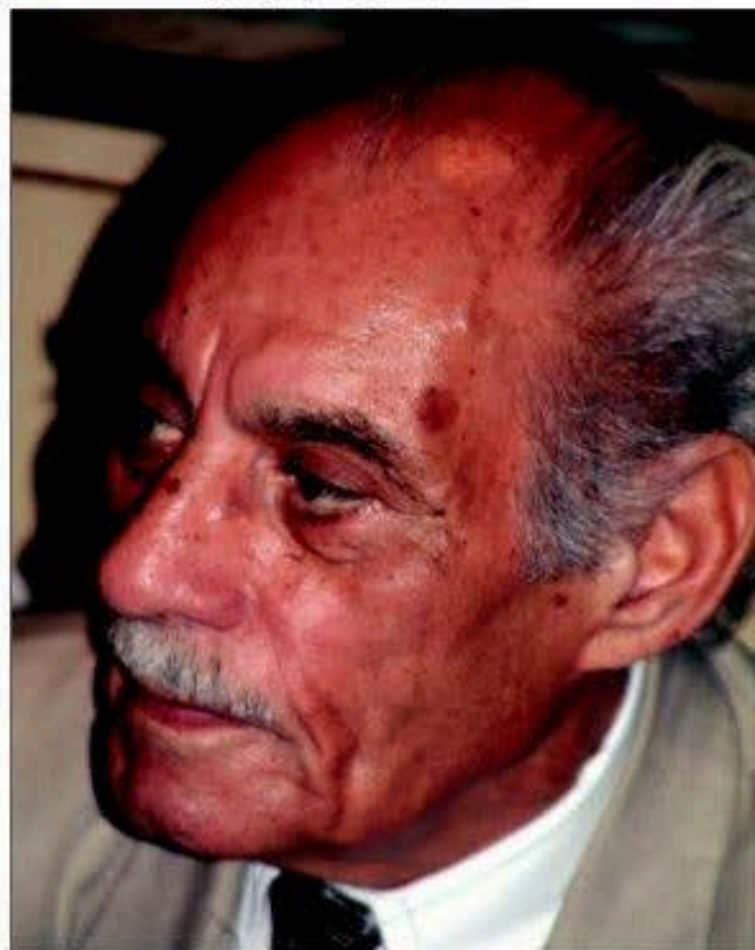
یکی از ویژگی های استاد مسقطی برخورداری از صدایی خش دار و دورگه بود که دلیل این امر چندان برای دوستداران موسیقی هویدا نشده و درباره ی آن افسانه سرایی های بسیاری شده و در یکی از روایت ها آمده است که به او سرمه خورنده اند! آقای ملک شاهی از کسبه قدیمی می گوید: «مردم می گفتند که سرمه به ایشان خورنده اند که صدایشان دو رگه شده است.»

عدم تمایل مسقطی به صحبت در این باره نکته ای است که مسعود زنگنه به آن اشاره می کند: «هر وقت از

آب درآمد.»

اسماعیل مسقطی از میان ترانه هایش به «کچه کچه»، «نازنینه»، «په په سلیمانیم» و «تاتی مارگستم» خیلی علاقه مند بود. او در بزم هایی که در این اواخر در رستوران ایران زمین داشت همیشه با شوق خاصی «کچه کچه» را می خواند:

های کچه کچه، های کچه کچه  
به و ماچی به پیم ئی دنیا هیچه  
مسقطی بعد از این که در سال ۵۹ از رادیو رفت، نت ترانه هایش را هم از بین بردند او در این باره می گوید:  
«متأسفانه بعد از رفتنم از رادیو، نت



از زمان تأسیس رادیو کرمانشاه من به مدت ۱۸ سال همکاری داشته ام و تا دو سال بعد از انقلاب نیز با ارکسترهای مختلفی همکاری نمودم. در آن زمان من به همراه نوازنده ها و خواننده هایی همانند آقایان: عبدالصمدی، مجتبی میرزاده، حسن زیرک، محمود مرآتی، اکبر ایزدی، بهمن پولکی، محمود بلوری، مرحوم حشمت الله لرنزاد و مرحوم سید اسماعیل پیرخردی سالها برای مردم به اجرای برنامه پرداختیم.

صحت دارد.

گویا در زمانی که اسماعیل خان بسیار جوان بوده زنی عاشقش می شود که با جواب رد وی مواجه می شود. آن زن نیز به قصد انتقام به صورت پنهانی در غذای مسقطی سرمه ریخته و برای همیشه حنجره او را خش دار می کند. متأسفانه در گذشته سرمه ریختن در غذا ابده ای ناجوانمردانه برای انتقام گیری بوده است. مسقطی هر چند زیبا و برازنده بوده ولی در عین حال بسیار مرد پاک و اهل خانواده ای بوده و این خصیصه باعث محبوبیت بسیار وی نزد خانواده های کرمانشاهی بوده است. حتی زمانی یکی از خواننده های مشهور آن زمان به هنگام اجرای برنامه مسقطی جوان و خوش قیافه در تهران، شیفته او می شود، ولی با رد تقاضایش از سوی مسقطی روبرو می شود. آن خواننده حتی برای متقاعد کردن خانواده مسقطی رنج سفر به کرمانشاه را نیز بر خود هموار می کند ولی ره به جایی نمی برد و چاره ای نمی بیند جز اینکه دست از سر اسماعیل خان بردارد.

#### خدا حافظی از رادیو

در سال های اولیه انقلاب موسیقی تا زمانی که فرمان امام خمینی رهبر انقلاب در زمینه رفع موانع سر راه موسیقی صادر شد، موسیقی کردی با رکود کامل مواجه بود و بعد از آن هم موسیقی با توجه به فضای انقلابی و سال های جنگ تحمیلی سمت و سوهای انقلابی و اجتماعی مخصوص به خودش را پیدا کرد و فضای کاملاً متفاوتی نسبت به قبل از انقلاب پدید آمد و بسیاری از کارهایی که در قبل از انقلاب ساخته

شده بود و از دید کارمندان تازه به کار گرفته شده، در اشعار آن کلمانی غیر ارزشی وجود داشت، از میان رفتند. استاد مسعود زنگنه که در دهه ۶۰ سرپرست ارکستر صدا و سیما ی کرمانشاه بود درباره چگونگی فعالیت های آقای مسقطی می گوید: «بعد از انقلاب ایشان بنگاه شادی اش را تبدیل به لوازم آرایشی کرد و زمانی هم که همسرش فوت کرد یک مدتی



بهزاد خالوندی متولد ۱۳۵۶

در شهر کرمانشاه است، وی دارای لیسانس علوم سیاسی می باشد و طی چند سال فعالیت روزنامه نگاری خود بیشتر در حوزه ی فرهنگ و هنر قلم زده است. این گزارش مبسوط در خصوص زندگی مسقطی حاصل پیگیری های مستمر وی است که در پیش روی شماست.

گوشه گیر شد و از دنیای موسیقی کناره گرفت، ولی با خانم جدیدش که ازدواج کرد دوباره سر ذوق آمد، اما دیگر دیر شده بود و اوضاع و احوال دیگری پیش آمده بود و مجالی برای فعالیت آقای مسقطی وجود نداشت.

آقای علی علیثی از خوانندگان مطرح قبل از انقلاب که آهنگ «له بیستون وارانه» او یکی از ترانه های محبوب قبل از انقلاب بود، درباره

تغییر فضای موسیقی در آن سال ها می گوید: «بعد وقوع انقلاب اسلامی، موسیقی کرمانشاه تا اوایل دهه شصت که ارشاد اسلامی درست شد، تعطیل بود و ارکستر رادیو تلویزیون سابق از هم پاشیده شد. در همان حول و حوش سال ۱۳۶۰ فضا یک مقدار بهتر شد، آقای پورناظری برای سرپرستی بخش موسیقی از تهران به کرمانشاه آمدند و به سر و سامان دادن وضعیت موسیقی اینجا پرداختند و گروه تنبور نوازان شمس به سرپرستی خود آقای پورناظری در همان سالها تشکیل شد و با همکاری هم حدود ۱۰ تا ۱۵ ترانه جمع و جور کردیم. یک سال از آماده سازی و تمرین این ترانه ها گذشت و سپس ما به تناوب در طول سالهای جنگ به مناطق مختلف جنگی همانند؛ سرپل ذهاب، نفت شهر و سومار می رفتیم و برای رزمندگان برنامه های موسیقی اجرایی کردیم.»

استاد محمود مرآئی نیز درباره وضعیت موسیقی کردی در دهه ۶۰ و سال های بعد از آن می گوید: «موسیقی کردی در مقطع بعد از انقلاب مدتی در رکود به سر می برد و بعد از آنکه امام خمینی موسیقی را آزاد کردند، در یک مقطعی خوب بود و از بعضی نظرها ترقی بسیار زیادی پیدا کرد و کارهای خوبی هم ارایه شد، در کرمانشاه آقای محمدیان و دازابی کارهای خوبی را در زمینه موسیقی کردی اجرا کردند، البته فضای کار نیز تا حدودی عوض شد و موسیقی سمت و سویی دیگری پیدا کرد.»

او در ادامه به سخت گیری هایی که در زمینه انتخاب شعر ترانه ها اعمال می شد اشاره می کند: «قبلاً



خلیل چاله چاله که در آن سال ها همچنان به فعالیت خود در زمینه موسیقی ادامه می داد درباره ی همکاری های مسقطی با ارکستر صدا و سیما می گوید: «بعد از انقلاب از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۹ با آقای مسقطی در ارکستر رادیو (با سرپرستی آقای مسعود زنگنه) به عنوان نوازنده تار همکاری داشتم. (البته در سال های ۶۱ و ۶۲ یک وقفه ای در این همکاری افتاد). ما برای رادیو بیشتر آهنگ هایی در رابطه با جنگ می ساختیم.» مسقطی در مقاطع دیگری نیز با رادیو همکاری داشته است. آقای نعمت الله لرنژاد در این باره می گوید:

«این اواخر مرحوم حشمت الله لرنژاد چند آهنگ در مورد مهاجرت کردهای عراقی به ایران خواندند که آقای مسقطی در زمان ضبط آن کارها چند مرتبه صدا و سیما آمدند و ساز زدند. در تصنیف هایی مثل «قصر شیرین» هم ایشان برای مرحوم حشمت (لرنژاد) ساز زدند. همچنین چند اجرای بازخوانی در صدا و سیما شنیدم بود که ایشان هم تشریف آوردند و تار زدند.»

البته گویا مسقطی این همکاری را به صورت غیر رسمی با صدا و سیما انجام می داده است. آقای چاله

بعد از انقلاب ایشان بنگاه شادی اش را تبدیل به لوازم آرایشی کرد و زمانی هم که همسرش فوت کرد یک مدتی گوشه گیر شد و از دنیای موسیقی کناره گرفت، ولی با خانم جدیدش که ازدواج کرد دوباره سر ذوق آمد، اما دیگر دیر شده بود و اوضاع و احوال دیگری پیش آمده بود و مجالی برای فعالیت آقای مسقطی وجود نداشت.

تلویزیون غیر قابل هضم می نمود و آنها تمایل چندانی به همکاری با کسانی مثل آقای مسقطی نداشتند و او با آن همه سابقه خیلی زود کنار گذاشته شد.

هرچند که تا مدتی ارتباطش را با رادیو قطع نکرد ولی با تغییر سیاست ها و همچنین عوض شدن نگاه ها به موسیقی، جدایی او از مرکزی که از زمان تاسیسش با آن همکاری داشت اجباری به نظر می رسید. گر چه هنر او قبل از انقلاب مورد توجه مدیر کل وقت رادیو و تلویزیون

هنرمندان در اجرای کار و انتخاب شعر کاملاً آزاد بودند و خود به خود از سوی فضای فرهنگی غنی محیط اطراف (وقتی در بطن کار موسیقایی قرار داشتیم) به ما الهام می شد و کار های جدید را می ساختیم. من الان دیگر نمی توانم موسیقی کردی بسازم برای اینکه آن الهام ها دیگر وجود ندارد. ممکن است من الان یک آهنگ کردی بسازم که «تم» و «ریتم» آن کردی نباشد. در ضمن الان نمی توان از هر شعری استفاده کرد. حتی اشعار فولکلوریک که در



مراسم تجلیل از استاد اسماعیل مسقطی

کرمانشاه (مظهر خالقی) بود ولی بعد از تغییر مدیریت ها او را به عنوان یک هنرمند قبول نداشتند. مسقطی تا دو سال بعد از انقلاب نیز با رادیو همکاری می کرد ولی بعد از آن همکاری اش را تا حدودی قطع کرد. مسقطی در این باره عنوان کرده: «دو سال بعد انقلاب به همراه بسیاری از دوستان همکاری مان را با رادیو کرمانشاه قطع کردیم.»

البته همکاری های مسقطی با واحد موسیقی صدا و سیما پس از انقلاب به طور کامل قطع نشد. استاد

میان خود مردم رواج دارد را هم نمی توان استفاده کرد. شعری های فولکلور مشهوری هست که مثلاً به توصیف یک دختر کوزه به دوش می پردازد که دیگر امکان استفاده از آنها و شعرهایی در آن سبک میسر نیست.»

در سال های اولیه انقلاب عرصه بر مسقطی تنگ تر شد و او از همکاری با رادیو و تلویزیون باز ماند. فعالیت های گذشته آقای مسقطی در غالب بنگاه شادی اش برای مدیریت جدید رادیو و

چاله در باره نحوه این همکاری ها توضیحات جالبی ارائه می دهد: «آقای مسقطی با اینکه به عنوان نوازنده تار با ارکستر صدا و سیما همکاری می کردند ولی اصلا اسمی از ایشان نمی آوردند و فقط در ضبط کارها از ایشان استفاده می کردند.»

این موضوع را آقای نعمت الله لرنژاد هم تایید می کند: «این اواخر در زمان ساختن کارهای مرحوم لرنژاد در زمان ضبط آن کارها آقای مسقطی چند مرتبه به صدا و سیما آمدند و ساز زدند ولی به صورت رسمی اسمی از ایشان برده نمی شد.»

او همچنین در اواخر دهه هفتاد به مدت سه شب در فرهنگ سرای ارسبازان تهران با همراهی یک گروه نوازنده جوان یک کنسرت موسیقی کردی برگزار کرده بود که با استقبال بسیار خوبی نیز روبرو شده بود و مردم برای اینکه بتوانند بلیط تهیه کنند، شب ها با پتو در کنار تالار خوابیده بودند. برای این کنسرت بلیط فروشی شده بود و درآمد زیادی هم نصیب برگزار کنندگان کنسرت شده بود ولی حتی یک ریال هم به عنوان حق الزحمه به آقای مسقطی نداده بودند. او تنها یک عطا هدیه گرفته بود تا در روزهای پیری اش بر آن تکیه کند!

مسقطی در اواخر عمرش کمی خوش شانس بود و مورد توجه و محبت واحد موسیقی ارشاد اسلامی قرار گرفت. در سال ۸۲ در جشنواره موسیقی جوان که از طرف ارشاد در تالار غدیر برگزار شد به وی لوح تقدیر دادند و همچنین با همراهی آرشام خرسندپور در طاق بستان، کنسرتی به مناسبت انتخاب کرمانشاه

به عنوان یک شهر توریستی اجرا کردند. وی در فروردین ۸۴ از سوی خانه کرمانشاه در تهران مورد تقدیر قرار گرفت و برای ایشان برنامه بزرگداشتی ترتیب داده شد.

#### ❖ کپی یا سرقت هنری

در سال های پس از انقلاب موسیقی کرمانشاه و شاید ایران با بلایی به نام عدم رعایت حق مولفین آثار موسیقی روبرو شد. به لحاظ قانونی آهنگساز صاحب یک اثر موسیقایی

#### ❖ برای حل مشکل به اتناق

آقای مظهر خالقی مدیر وقت رادیو و تلویزیون رتیم. آقای مسقطی در آنجا گفت من احتیاجی به حقوق رادیو ندارم و با این شش تا سیم تار یک خانواده شش نفری را اداره می کنم.

مظهر خالقی علاقه خاصی به مسقطی داشت و همیشه به من می گفت که هوای مسقطی را داشته باشید. چون مسقطی به درآمدی که از طریق رادیو کسب می کرد سخت وابسته بود.

است و هرکسی بخواهد آهنگ دیگری را بازخوانی کند، باید از او اجازه گرفته و رضایت صاحب اثر را جلب کرده و در حین اجرا نیز عنوان کند که این اثر از کس دیگری است. بیشتر آهنگ های کردی که در رادیو کرمانشاه ساخته شده بودند، بعد از انقلاب دست مایه هنرمند قلمداد شدن کسانی قرار گرفتند، که از خود هیچ هنری نداشتند و تنها با سرقت هنری از دیگران یک شبه ره صد ساله رفتند. آهنگ های مشهوری مثل «په پو سلیمانی» ساخته استاد مسقطی بیش

از صدها بار در جاهای مختلف و توسط خواننده های ریز و درشت سنتی خوان و پاپ خوان در ماهواره ها بازخوانی شده است و این تکرار آنقدر صورت گرفته که برخی فکر می کنند این اثر یک کار فولکلور می باشد. در برخی مواقع بزرگترین ضربه ها را آهنگ سازها از شبکه های ماهواره ای کردی خورده اند. این کانال ها برای پر کردن وقت برنامه های خود به دعوت از خواننده های ضعیف زده و بدون هیچ سؤال و جوابی در باره اینکه این جوان این آهنگ های زیبایی را که می خواند از کجا کش رفته، او را پشت یک میکروفن نشانده و از او می خواهند هر چه از هرکسی باب میلش است بخواند، اما فقط کردی بخواند!

نیما مسقطی درباره اتفاقاتی از این قبیل می گوید: «تازگی ها یکی از این خواننده های جوان در کردستان عراق اکثر آهنگ های پدرم را بازخوانی کرده و یک کلام هم نگفته که این آهنگ ها مال چه کسی است.»

نیما مسقطی فرزند کوچک استاد در باره عکس العمل پدرش نسبت به بازخوانی بدون اجازه آهنگ هایش می گوید: «گاهی کاست هایی بیرون می آمد که در آن افراد آهنگ سازی و تنظیم آهنگ های او را به نام خودشان ثبت کرده بودند و پدر وقتی این ها را می دید خیلی ناراحت می شدند. یکی از این آهنگسازهای کرمانشاهی ساکن تهران در یکی از کاست هایش شش تا از آهنگ های پدرم را خوانده بود و در بروشور، تنظیم این آهنگ ها را به خودش و دیگران نسبت داده بود. پدرم همیشه می گفت: این خواننده ها اگر می خواهند کارهای من را بخوانند مخالفی ندارم ولی چرا از من اجازه نمی گیرند. چرا وقتی این موضوع را به

هنگامی یکی از بزرگان موسیقی کرمانشاه در کنسرت خود یکی از ترانه های آقای مسقطی (هرامشو میوانم) را بازخوانی کرده و به هنگام اجرای آن گفته بود که تنظیم این کار از آن خود من هست. اسماعیل مسقطی که به همراه خانواده خود در همان ردیف اول و درست روبروی خواننده محترم نشسته بود، از شدت ناراحتی در وسط کنسرت از جای خود بلند می شود و سالن را ترک می کند.

نیما مسقطی با اشاره به اینکه پدرش قبلاً در جایی آهنگ هایش را ثبت نکرده، می گوید: «مشکل اینجاست که آهنگ سازهای قدیمی مثل پدرم کارهایشان را جایی ثبت نکرده اند. پدرم برای خودش آهنگ می ساخته و بعد بدون آنکه در جایی ثبتش کند، در عروسی ها آن را می خوانده است. و اگر کسی برای اجرای همان آهنگ از ارشاد تهران مجوز بگیرد و کار را به نام خودش ثبت کند آن آهنگ دیگر مال او می شود. اگر ما هم برویم اعتراض کنیم مسئولان می گویند این آهنگ به نام کس دیگری ثبت شده

است. پدرم همیشه به من می گفت: اگر آهنگ ساختی سعی کن ثبتش بکنی. هیچ وقت مثل من رفتار نکن. من آن سال ها آهنگ های زیادی را برای این خواننده ها ساختم، که الان رادیو و تلویزیون آنها را به اسم کس دیگری پخش می کنند.»

کارهای ایشان کدام ها هستند. اسماعیل مسقطی توان پیگیری قانونی برای جلوگیری از بازخوانی و ثبت کارهایش به اسم دیگران را نداشت. او حتی از گرفتن مجوز قانونی برای ساز زدن خود هم ناتوان بود چه رسد به حمایت قانونی از کارهایش. تنها کسانی توانستند از حق خود دفاع کنند که دستشان به جایی بند بود. او همیشه به گله گذاری بسنده می کرد و از بی معرفتی دوستان قدیم شکوه داشت. در سال های اخیر

آنها می گویم توجهی به اعتراض من نمی کنند.

پدرم یک بار یکی از این افراد را در خیابان دیده بود و به وی گفته بود: شما ترانه من را خواندی و خیلی خوب هم خواندی ولی ای کاش حداقل یک زنگی به من می زدی و اجازه می گرفتی.»

محمدعلی چاوشی که مدیریت استدیو بل در تهران را بر عهده دارد و ناشر بسیاری از کاست های کردی مشهور هم است در مورد بازخوانی

های بدون اجازه کارهای مسقطی می گوید: «افراد مختلفی ملودی های وی را اجرا کرده اند، به عنوان نمونه آقای حسام الدین سراج دو یا سه کار از ساخته های آقای مسقطی را خوانده و آقای ظهیر پورناظری هم چند آهنگ او را اجرا کرده است. این عمل در نفس خود کار بدی نیست، ولی به شرطی که در شناسنامه اثر عنوان کنند این ملودی ها ساخته زنده یاد مسقطی است.» وی سپس ادامه می دهد: «ایشان (مسقطی) یک آدم بسیار متواضع، بی ادعا و پاک ضمیر بود و هر کسی تقاضای اجرای

هر کدام از کارهایش را از او داشت، برآورده می کرد. مسقطی توقعی نداشت و مدعی هم نبود. البته اهل موسیقی می دانند که کارهای مسقطی کدام ها هستند، زیرا این آهنگ ها ۶۰ سال تمام در محافل و مراسم های مختلف اجرا شده و همه می دانند که

**به نام خانواده دوستدار زبانها**

تصویر هنرمند جز که نیست	زبور درویش کس آگاه نیست
بسوزد، بسازد، بکشد روان	که روان کند محفل دیگران

**هنرمند فرزانه، پیر صاحب دل**  
**جناب آقای اسماعیل مسقطی**

سوزمین کهن ایران که از دربراز مهد علم و هنر بوده است، در دامان پر مهر خود فرزندان برومندی را پرورش داده تا همواره تبارم بخش جودشکنی و هنرش باشد و نام پرانتظار ایران را در هر عصر و نسلی پرآوازه نگهدارند.

ایرانیان هنرمند و هنرپری به ویژه کرمانشاهیان هنردوست و باوقار به وجود پر مهر شما که یادآور عظمت ایران باستان هستید میبایست می کنند پس از گذشت سالها هنوز مردم دیرخان با ترنم ملودی های زیبای که از عمق جان شما بر من خاست زنگی می کنند و نام و یاد شما شور و دلخواهی در جان های مشتاق و عاشق می آید. شما از آن دسته هنرمندانی بودید که هنر را تنها برای هنر نخواستید که هنر را در خدمت به مردم و برای اعتلای روح آینده کار گرفتید. در جهت برآوردن هنر گوشه نشین و هنر مردمی را به شهر و دیرخان ارتقا دادید و شاید از کرمانشاهی و ماندگاری شما نیز همین است شما با مردم و در میان مردم زیستید و به همین جهت فریاد درویشان اثری هنری بوده و هست. هنوز هم جان های شفته و مشتاق تا توانی دل انگیز ساز شما به پرواز در می آید و از عظمت ایرانی و سیاسی به سوی پائی و روشنائی و نور پر می کشاید.

خانه کرمانشاه به نمایندگی از مردم هنردوست کرمانشاه و کرمانشاهیان مقیم تهران انتظار دارد که مراتب ارادت و محبت های خود را به حضورتان تقدیم داشته و بر زبان آرزوی سپهری و سرگندنی کند.

**کرمانشاه**

این اواخر در زمان ساختن کارهای مرحوم لرنژاد در زمان ضبط آن کارها آقای مسقطی چند مرتبه به صدا و سیما آمدند و ساز زدند ولی به صورت رسمی اسمی از ایشان برده نمی شد.

و برای همین تلاش زیادی را برای قانع نمودن مخالفان و اجرای موسیقی توسط آقای مسقطی انجام دادند. وی در ادامه دلیل این مخالفت‌ها را وجود برخی ذهنیت‌ها نسبت می‌دهد و می‌گوید: «متأسفانه برخی آن موقع اسماعیل مسقطی را به عنوان مطرب می‌شناختند. یادم هست من شعری از ملا پریشان دینوری را برای اجرا به آقای مسقطی دادم که کسی گیر هم ندهد.»

آقای چاوشی که سمینار «کرمانشاه شناسی» به همت او برگزار شده بود درباره دعوت از آقای مسقطی و مخالفت‌های ابراز شده در آن سمینار می‌گوید: «در سمینار «کرمانشاه شناسی» من از آقای مسقطی برای شرکت در این سمینار دعوت کردم. ایشان در آن جا برای حاضرین ساز زدند، آواز خواندند و در پایان از وی تجلیل به عمل آمد. متأسفانه فضای فرهنگی سالهای دهه ۷۰، همانند دهه ۸۰ زیاد باز نبود و در آن مراسم برخی دوستان (که لزوماً موزیسین هم نبودند) منطق خاص خودشان را داشتند و به ما اعتراض کردند که چرا اساساً از آقای مسقطی برای شرکت در این مراسم دعوت به عمل آورده‌اید؟ در آنجا من در دفاع از آقای مسقطی گفتم: ایشان هنرمندی پاک چشم، پاک دست، امین و دارای وارستگی‌های اخلاقی هستند. در یک فرهنگ مدنی همه می‌توانند نظراتشان را بگویند، به شرطی که مانع نظرات دیگران نشوند.»

او سپس به نقد دیدگاه کسانی که مسقطی را مطرب می‌دانند، می‌پردازد: «این دیدگاهها بیشتر ناشی از عدم شناخت و تعصب‌های ناآگاهانه است و کسی که شناخت بلاواسطه‌ای

کشورهای همسایه، در این سمینار حضور یافته بودند. در آن به ترتیب آیت‌الله نجومی، بنده و دکتر هورامانی به سخنرانی پرداختند. در آن مراسم از استاد اسماعیل مسقطی خواستند که موسیقی اجرا کند که متأسفانه برخی از اعضای هیئت مدیره سمینار با اکراه این موضوع را پذیرفتند. اما وقتی که سرانجام استاد مسقطی به اجرای برنامه پرداختند با استقبال بسیار پرشور حاضرین روبرو شدند. آقای چاوشی که در آن هنگام مدیریت مجله «آوینه» را بر عهده داشتند، همیشه تعصب عجیبی درباره کرمانشاه دارند



◀ اسماعیل مسقطی توان پیگیری قانونی برای جلوگیری از بازخوانی و ثبت کارهایش به اسم دیگران را نداشت. او حتی از گرفتن مجوز قانونی برای ساز زدن خود هم ناتوان بود چه رسد به حمایت قانونی از کارهایش.

#### ◀ انگ مطربی!

مطرب بودن انگلی بوده است که همیشه از سوی برخی افراد ناآگاه بر پیشانی اسماعیل مسقطی زده شده و به همین واسطه وی را از فعالیت‌های فرهنگی محروم ساخته‌اند. راه اندازی بنگاه شادی و ساز زدن مسقطی در عروسی‌ها و مراسمات مختلف همیشه بهانه خوبی در دست مخالفان او بوده است تا به این بهانه از فعالیت‌های هنری او جلوگیری کنند. البته ایجاد محدودیت برای همکاری مسقطی با ارکستر رادیو، مختص به ده‌های بعد از انقلاب نبوده و در قبل از انقلاب نیز عده‌ای با این بهانه در راه ورودش به رادیو مانع تراشی کرده و همکاری رسمی با ارکستر رادیو تلویزیون وقت دور نگه داشتند.

در دهه‌های اخیر انگ مطرب بودن که به کرات برای مسقطی ایجاد محدودیت کرده است.

یکی از سمینارهایی که اسماعیل مسقطی به شرکت در آن دعوت می‌شود، سمینار «کرمانشاه شناسی» در تهران بوده است که به هنگام اجرای برنامه موسیقی‌اش با مخالفت‌هایی نیز روبرو شده است. یکی از کسانی که در آن همایش حضور داشته و آن مخالفت‌ها را از نزدیک دیده است، استاد فرشید بوسفی هستند. وی آن رویدادها را این‌گونه روایت می‌کند: «زمانی که سمینار «کرمانشاه شناسی» در سال ۷۲ به همت آقای چاوشی در فرهنگ‌سرای بهمن برگزار شد من هم به اتفاق دیگر عزیزان جزو هیئت مدیره بودم. اندیشمندان زیادی از شهرهای تهران، کرمانشاه، مهاباد، سنندج و دیگر مناطق کردنشین

زدند.»

به یاد بیاوریم که آقای بیگچه خانی از با احترام ترین نوازندگان نزد اهالی هنر بوده و در برخی از کارهای استاد شجریان تار زده و بسیار مورد احترام وی بوده است.

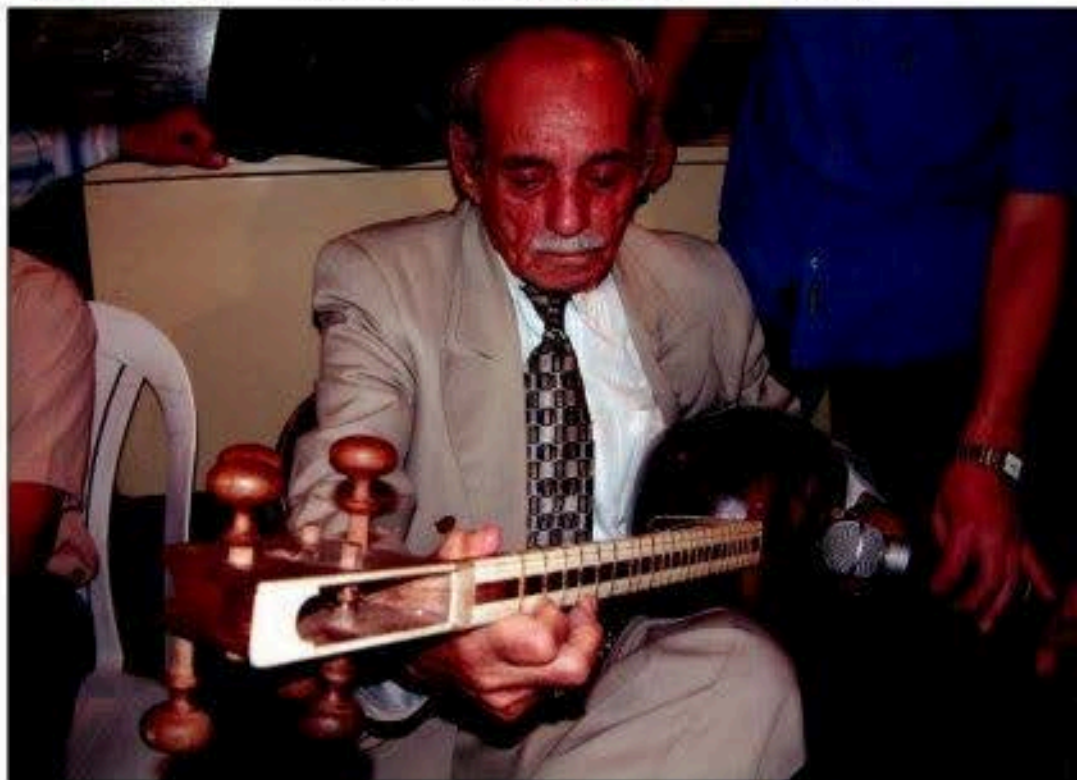
آقای نعمت الله لرنژاد هم قرار بوده که در یکی از جشنواره ها از همکاری آقای مسقطی بهره مند شود که با مخالفت های انجام شده متأسفانه این امر میسر نشده است: «ما چند سال قبل به نمایندگی از کرمانشاه به جشنواره موسیقی کردی در سنندج دعوت شده بودیم، و قرار بر این شد که آقای مسقطی هم با ما همکاری کنند و ایشان با ما تمرین هم کردند. ولی متأسفانه واحد موسیقی ارشاد کرمانشاه با این بهانه که برخی می گویند؛ ایشان را بیشتر به عنوان یک مطرب می شناسند، مانع از همراهی آقای مسقطی با ما شدند. این موضوع باعث دلسردی آقای مسقطی شد.»

آقای چاله چاله نوازنده قدیمی تار نیز از برخوردهایی که به بهانه مطرب بودن با آقای مسقطی انجام دادند، اظهار ناراحتی می کند: «واقعاً از این بابت متأسفم که بعضی مواقع به جرم مطرب بودن مانع از فعالیت های آقای مسقطی می شدند. در حالی که او هنرمند بزرگی بود.»

بسیاری از فعالان عرصه موسیقی معتقدند که اسماعیل خان بیشتر برای ادامه گذران زندگی خویش مجبور به رفتن به مجالس جشن بود. این نکته ای است که مسعود زنگنه به آن اشاره می کند: «اگر مرحوم مسقطی به دنبال شرکت در مجالس عروسی می رفت به خاطر این بود که نیاز مادی داشت. در حالی که بعضی ها همانند مرحوم مسنن شغل اصلی ایشان دندانپزشکی

شرکت می کنند و ما از این ها خیر داریم. اسماعیل مسقطی هم تنها در عروسی و شادی مردم شرکت کرده و جدا از این هیچگونه بزهکاری، ناهنجاری و کج رفتاری نداشته است. متأسفانه مثل اینکه دگرستایی و خویش ستیزی رفتار ذاتی جامعه ما شده است. به دلیل این که آقای هابیل علیف نامشان در چند فستیوال و جشنواره برده شده، فقط به همان وجه تبلیغاتی اکتفا می کنیم و به این وجه اخلاقی مسقطی که ۶۰ سال در خانه های ما آمده و جز انسانیت و اخلاق چیزی بروز نداده، توجهی نمی کنیم و

از ایشان داشته باشد می داند که وی انسانی محترم، شریف و هنرمند مظلومی است. اگر فرار است در شهر مست گیرند باید هرآن که هست گیرند. چگونه کسانی که در رسمی تریم محافل حکومت سابق برنامه اجرا می کرده اند، به فعالیت شان ادامه دادند، ولی مسقطی باید از اجرای برنامه محروم شود. مثلاً از عارف بابایف و هابیل علیف بارها برای شرکت در جشنواره موسیقی فجر دعوت کرده اند، در حالی که همین نوازندگان آذربایجانی در هر مراسم عروسی، ختنه سوران و بزم و رزمی



این خود بخشی از نادانی، تعصب و جرم اندیشی است.»

جدای از آقای مسقطی برخی دیگر از نوازندگان ممتاز ایران بوده اند که قبلاً در عروسی ها ساز می زده اند. آقای مرآتی نمونه ی بسیار معروفی از آن نوازنده ها را مثال می زند: «آقای بیگچه خانی در تبریز هم مثل آقای مسقطی در مجالس جشن ساز می

متأسفانه فضای فرهنگی سالهای دهه ۷۰ همانند دهه ۸۰ زیاد باز نبود و در آن مراسم برخی دوستان (که لزوماً موزیسین هم نبودند) منطبق خاص خودشان را داشتند و به ما اعتراض کردند که چرا اساساً از آقای مسقطی برای شرکت در این مراسم دعوت به عمل آورده اید؟

بود و تنها برای دل خویش به دنبال موسیقی می رفتند.»

نعمت الله لرنژاد هم به ناکافی بودن حقوق نوازنده ها در رادیو اشاره می کند: «در آن زمان به صورت حرفه ای به موسیقی نگاه نمی کردند و درآمد کسانی که در صدا و سیما کار می کردند آنچنان بالا نبود که فرد بتواند زندگی اش را از این طریق بگذراند و کسی مثل اسماعیل مسقطی برای گذران زندگی اش مجبور بود که در عروسی ها برنامه اجرا کند.»

این موضوع که حقوق نوازندگی در رادیو به اندازه ای نبوده که مسقطی بتواند از آن طریق به گذران زندگی اش بپردازد، چندان دور از واقعیت هم نبوده است. زیرا مسقطی حقوق بگیر ثابت رادیو نبوده و همیشه به صورت قراردادی آهنگ ساخته و یا ساز زده است. رویه ای که بعد از انقلاب هم او به صورت بسیار کم رنگ تر ادامه داشت.

آقای اعظم زنگنه هم به وابسته بودن مسقطی به درآمدی که از طریق خوانندگی کسب می کرد، اشاره می کند: «همه نوازنده هایی که با رادیو کار می کردند هر کدام عضو یکی از این ادارات می شدند ولی اسماعیل هیچ وقت وارد اداره ای نشد و درآمدش همین بود که از طریق نوازندگی در مجالس کسب می کرد. آن زمان خواننده های مجالس جشن درآمد آنچنانی نداشتند ولی بد هم نبود. اسماعیل مسقطی از این درآمد به بسیاری دیگر نیز کمک می کرد و مرد نیکوکاری هم بود و از محل درآمدهایی که داشت به مستحقینی که می شناخت کمک می کرد. یادم هست که بدالله ضرب گیر (یکی از نوازندگان گروه ارکستر شادی

مسقطی) این اواخر چشمهایش نابینا و کم سو شده بود و اسماعیل همیشه می رفت درب خانه اش و برایش پول می فرستاد. شنیدم که قبل از انقلاب و این سال ها به کیمیا که این اواخر خیلی ناتوان و پیر شده بود کمک کرده است.»

بی گمان بسیاری از سرمایه های موسیقی کردی کرمانشاهی مدیون تلاشهای بی وقفه اوست. مسقطی کوله باری از ترانه های معروف و به با ماندنی دارد ولی هیچگاه به اندازه یک هزارم حق خود از اهالی موسیقی مورد لطف قرار نگرفته است. کسانی که با تنظیم دوباره و چند باره آهنگ های

#### مسقطی آهنگسازی و

تنظیم بیشتر ترانه هایی را که ساخته اند، خود انجام داده و اشعار اکثر آنها را خودش سروده است. به عنوان نمونه می توان به ترانه هایی همانند، «کچه کچه» و «تاتی مارگه ستم» اشاره کرد.

معروف شدند او به شهرت و اعتباری رسیدند، مسقطی را در محافل عمومی و خصوصی با عنوان مطرب خطاب می کردند. اگر واقعا مسقطی یک مطرب بود و این همه هنرآفرینی کرد، باید آرزو کرد که ای کاش همه مدعیان بی هنر او نیز مطرب بودند!

#### مسقطی محتاج کسی نبود

در اوایل انقلاب تغییرات زیادی در وضعیت اقتصادی اسماعیل مسقطی رخ داد. که اولین آن ها قطع همکاری مداوم با ارکستر رادیو بود. مسقطی در تمام سال های بعد از انقلاب تنها گاهی به صورت قراردادی در برخی آهنگ های رادیو ساز زده و

از بابت آن مبلغ کمی دستمزد گرفته است. اتفاق مهم دیگر در زندگی مسقطی بسته شدن بنگاه شادی او پس از چهار دهه فعالیت است. در کنار این ها باید از برخی حوادث ناخوشایند در زندگی مسقطی هم نام برد. همسر اول مسقطی در سال های اولیه جنگ فوت نمود و همچنین او پسرش کامران مسقطی را در حدود سال ۱۳۶۰ از دست داد که برایش ضایعه ای جبران ناپذیر بود. دکتر اعظم زنگنه اعتقاد دارد که مرگ فرزند برای مسقطی ضایعه ای بسیار دردناک و شکننده بود: «در یکی از روزها او را در باغ فردوس دیدم که بر سر قبری نشسته و شدیداً گریه می کند. او مرا از قدیم می شناخت. رفتم جلو و از وی پرسیدم که چی شده اسماعیل خان؟ گفت: پسرم فوت کرده؛ من خیلی متأثر شدم و به او گفتم: تو یک عمر مردم کرمانشاه را با ساز و آواز خودت شاد کردی و حالا هیچ کرمانشاهی دوست ندارد که تو را به این صورت ببیند؛ و این گونه دلداری اش دادم.»

واقعه دیگری که مسقطی را بسیار آزرده ساخت، شکسته شدن تار یحیی او در اوایل انقلاب توسط برخی افراد رادیکال مذهبی بود. خلیل چاله چاله این واقعه را به خوبی به یاد دارد: «یادم هست آقای مسقطی در مجلس عروسی دخترش گوشه ای نشسته بود و داشت گریه می کرد. وقتی دلیل این امر را جویا شدم او گفت: من به خانه رفتم که تارم را بیاورم، ولی تارم را از من گرفتند و شکستند. من در مراسم شادی همه مردم این شهر، از اعیان و بزرگان تا آدم های معمولی آن، ساز زده ام. ولی نتوانستم برای دختر خودم ساز بزنم.»

این تار که ساخته استاد یحیی

روم و کار اصلی ام همان است.»  
او بنگاه شادی اش را تبدیل به فروشگاه لوازم آرایشی کرد و از طریق گرداندن آن بخشی از هزینه های جاری خویش را تامین می کرد. همچنین مسقطی در کنار آن به تربیت شاگرد و نواختن ساز به صورت قراردادی با رادیو نیز می پرداخت. اکثر این منابع مالی تا چند سال قبل از مرگ ایشان همچنان وجود داشتند و پس از قطع شدن برخی از آنها، مسقطی از جای دیگری کسب درآمد می کرد که به آن پرداخته خواهد شد.

بعد از آن که اسماعیل خان با همسر دومش تشکیل زندگی داد، همه چیز برای او به روال سابق برگشت و دوباره دوستان و آشنایان به خانه اش رفت و آمد می کردند. خانه مسقطی از اواسط دهه ۶۰ و همچنین دهه ۷۰ بسیار شلوغ و محل رفت و آمد بسیار بود. او با بسیاری از هنرمندان رفت و آمد خانوادگی داشت و دوستان و آشنایان وی از شهرهای مختلف ایران به خانه او سر می زدند. او یک خانه قدیمی اما پر رونق داشت و درب آن بر روی مهمانان همیشه باز بود و دوستانش همیشه به نزد او می آمدند و گاه سه ماه تابستان را هم نزد وی می ماندند.

تا اواخر دهه هفتاد تغییری در وضعیت مالی آقای مسقطی پدید نیامد. در سال ۱۳۸۰ در راستای طرح تعریض خیابان مدرس، او مغازه اش را با قیمت نازل ۱۲ میلیون به شهرداری فروخت. تا زمانی که مسقطی آن مغازه را داشت هم برایش منبع درآمدی بود و هم اینکه

که این بنگاه شادی بسته شد، بسیاری از مردم با توجه به سخت گیری هایی که در بعد از انقلاب نسبت به نوازندگان مجالس شادی وجود داشت، تصور می کردند که او دیگر قادر به کسب درآمد از طریق این حرفه نیست.

این تصور اشتباه است زیرا مسقطی در بعد از انقلاب باز هم به صورت جدی در مجالس شادی شرکت می کرد و منبع اصلی درآمد او بود.

حتی در اوایل انقلاب یکی از این مسئولین استان به مغازه لوازم آرایشی او آمده و به وی گفته بود: «این کار تازه شما بسیار خوب است.»

ولی اسماعیل در جواب گفته بود: «من باز هم به مراسم های شادی می

#### آقای مسقطی در مجلس

عروسی دخترش گوشه ای نشسته بود و داشت گریه می کرد. وقتی دلیل این امر را جویا شدم او گفت: من به خانه رفتم که تارم را بیاورم، ولی تارم را از من گرفتند و شکستند. من در مراسم شادی همه مردم این شهر، از اعیان و بزرگان تا آدم های معمولی آن، ساز زده ام. ولی نتوانستم برای دختر خودم ساز بزنم.

تارنواز معروف بوده که برای مسقطی بسیار عزیز بوده است. و تا زمانی که استاد زنده بوده، با افسوس بسیار از این موضوع یاد کرده است.

تصویر مسقطی در بعد از انقلاب تا حدودی با آنچه که در قبل از انقلاب وجود داشته فرق می کرده است و مردم تا حدودی وی را همیشه غمگین تصور می کردند. در حالیکه در واقعیت او اینگونه نبوده است. همچنین تخریب مغازه او در چهارراه اجاق این فکر را در مردم پدید آورد که تنها منبع درآمد مسقطی هم دیگر از میان رفته است. همچنین تصویر دیگری که مردم را به این باور رساند که او در وضعیت مناسب مالی به سر نمی برد، سال های حضورش در رستوران ایران زمین و قرار دادن صندوق کمک به وی در این رستوران بود. مردم هنرمند بزرگی را می دیدند که گوشه ای نشسته و تار می زند و مهمانان یک اسکناس هزار تومانی در صندوق کنار او می گذارند. حتی برخی صحبت از این می کردند که استاد تحت پوشش کمیته امداد قرار گرفته و در وضعیت بسیار بد مالی قرار داد. حتی دوستان سابقش نیز بدتر به این تصور دامن می زدند.

برای روشن شدن این که آیا واقعا مسقطی بعد از بسته شدن بنگاه شادی اش دچار فقر و تنگدستی شد یا خیر؟ لازم است ابتدا منابع درآمد مسقطی در قبل و بعد از انقلاب را بررسی کرد.

حرفه اصلی ابراهیم مسقطی شرکت در مراسم های شادی بود و بعد از انقلاب هنگامی





به پیشنهاد او دوباره صندوق کمک را گذاشتند ولی آقای مسقطی با گرفتن این پول از مردم مخالف بود. ما نیازی به این پول نداشتیم و از طریق پولی که از بانک می گرفتیم زندگی مان را خیلی خوب سرو سامان می دادیم.»

مدتی بعد استاد مسقطی به دلیل ناراحتی قلبی و همچنین به خاطر اصراری که به گرفتن پول از مردم وجود داشت، به همکاری خود با رستوران ایران زمین خاتمه می دهد. بعد از آن مدتی هم آقای رضایی دوست قدیمی او که قهوه خانه پهلوان حسین گلزار را در بازار مسگرها اداره می کرد به اصرار، مسقطی را نزد خود برد. ولی چون در آنجا قلبیان می کشیدند مسقطی به خاطر بیماری قلبی اش بیشتر از یک ماه نتوانست دوام بیاورد. فرشید بوسفی درباره نحوه همکاری آقای مسقطی با این قهوه خانه می گوید: «او این اواخر در قهوه خانه سنتی پهلوان حسین گلزار واقع در راسته بازار سنتی و روبروی دبیرستان رازی ساز می زد. این قهوه خانه در یک محله بسیار زیبای سنتی

چند ماه است که در خانه نشسته ای و خیلی افسرده ای، چون همیشه در میان جمع بوده ای. چه عیبی دارد که به آنجا بروی. به مدیر آنجا هم گفتم که او تنها به خاطر این که روحیه اش عوض بشود اینجا آمده است. متاسفانه بعد از مدتی جلوی او یک صندوق گذاشته و روی آن نوشته بودند صندوق کمک به آقای مسقطی. ما از این موضوع خیلی ناراحت شدیم و گفتیم این کار بازتاب بدی در میان مردم دارد. اگر قصد دارید به او حق الزحمه بدهید بهتر است به صورت ماهیانه باشد. همه چیز طبق روال حقوق ماهیانه بود، تا اینکه پسرش آمد و با او همکاری کرد. وقتی پسرش آمد

◀ در سال ۱۳۸۰ در راستای

طرح تعریض خیابان مدرس، او مغازه اش را با قیمت نازل ۱۲ میلیون به شهرداری فروخت. تا زمانی که مسقطی آن مغازه را داشت هم برایش منبع درآمدی بود و هم اینکه دوستان و آشنایان و اهالی موسیقی به صورت مداوم به وی سر می زدند.

دوستان و آشنایان و اهالی موسیقی به صورت مداوم به وی سر می زدند. با فروش مغازه، پاتوق ۶۰ ساله او از میان رفت و او با مغازه ای که کوله باری خاطره از آن داشت خداحافظی تلخی کرد.

مسقطی بعد از فروش مغازه با اینکه یکی از منابع درآمدی اش را از دست داده بود و هیچ حقوق بازنشستگی هم نداشت، ولی از محل حساب سپرده ی بانکی که داشت مبلغ ۵۰۰ هزار تومان در ماه از بانک می گرفت، که این مبلغ می توانست به خوبی هزینه های او را تقبل نماید. همچنین او هنوز شاگرد هم داشت و به کار تدریس هم می پرداخت. با این حال دوری از فضای موسیقی او را تا حدودی افسرده ساخته بود. او زمانی که در مغازه اش بود گاهی در کنار دوستانش برای دل خود ساز می زد.

رفتن او به رستوران ایران زمین بیشتر از آنکه از روی نیاز باشد به خاطر رفع افسردگی های روحی آقای مسقطی صورت گرفت. مسقطی در آخرین سال های عمر خویش (از سال ۸۴ تا ۸۶) در رستوران سنتی ایران زمین واقع در بالاتر از میدان آیت الله کاشانی (میدان مصدق) برای مهمانان به اجرای برنامه می پرداخت. تار نوازی مسقطی به مدت سه سال شبها از ساعت ۷ تا ۱۱ شب علاقه مندان بسیاری را به این رستوران می کشاند. همسر آقای مسقطی نحوه همکاری او با این رستوران سنتی را اینگونه روایت می کند: «آقای بهمنی مدیر رستوران ایران زمین آمدند و به مسقطی گفتند که ما به موسیقی سنتی برای فضای رستوران احتیاج داریم. و از او تقاضای همکاری کردند. مسقطی نظر من را خواست و من هم به او گفتم که تو



### ◀ فرزندان آقای مسقطی

مسقطی دوبار ازدواج کرده است و فرزندان وی از همسر اولش عبارتند از: کیومرث، فرامرز، نادر، کامران، داریوش و مهناز. که از میان آنها کامران و داریوش از دنیا رفته اند. همچنین از زن دومش او خود صاحب دو فرزند به نام های شیما و نیما است. فرزندان استاد همگی هنرمند بوده و سال ها در غالب گروه ارکستر بنگاه شادی وی همراهش بوده اند.

### • مرحوم کامران مسقیدی

در سال ۱۳۳۲ در کرمانشاه متولد شد وی سالها با ارکسترهای موسیقی در کرمانشاه همکاری کرده و از نوازندگان توانای تنبک بود و در آواز خوانی و ترانه خوانی کردی مهارت داشته است. وی در سال ۱۳۶۰ با دار فانی وداع گفت.

### • بیژن مسقیدی

بیژن مسقطی در سال ۱۳۳۵ در کرمانشاه متولد شد. ساز تخصصی او تار است و در نوازندگی تنبک نیز مهارت کافی دارد او به همراه پدرش سالها در ارکستر رادیو کرمانشاه فعالیت داشته است.

### • نادر مسقطی

او نیز تنبک را در نزد پدر خویش فرا گرفته و اکنون در نواختن تنبک بسیار ماهر است.

### • فرامرز مسقیدی

هم اکنون در اداره کل برق مشهد مشغول به کار است و آکاردئون می نوازد.

### • نیما مسقطی

کوچکترین پسر استاد نیز هم اکنون ۱۸ سال سن دارد و به آهنگ سازی، ترانه سرایی و خوانندگی در سبک پاپ مشغول است.

### ◀ آوازه ای فراتر از ایران

نام اسماعیل مسقطی در خارج از مرزها بسیار مشهورتر از خود ایران است و هر چند وقت یک بار از شبکه های ماهواره ای کردی شاهد پخش فیلم اجرای او در آلمان، با آن صدای خوش دار و گرفته ی معروفش هستیم. آقای مسقطی یک بار در سال ۱۹۹۳ میلادی بنا به دعوت یک گروه فرهنگی به اسم «ریژاو» در کشورهای آلمان، سوئد و اتریش کنسرت موسیقی برگزار کرده است.

همچنین چهار سال پیش یکی از این همین شبکه های ماهواره ای کردزبان با مراجعه به خانواده مسقطی، یک برنامه نسبتاً کامل درباره زندگی او تهیه کرده که این برنامه چندین بار از شبکه های مختلف ماهواره ای پخش شده است.

استاد یوسفی با اشاره به موضوع معروفیت مسقطی در خارج از کشور می گوید: معروفیت اسماعیل خان در دیگر مناطق کردنشین بیشتر به بعد از انقلاب مربوط می شود. زیرا رعایت چهار چوب هایی که در اینجا الزامی بود در خارج از مرزها ضرورتی نداشتند و اجرای خیلی از آهنگ های در آنجا با مشکلی مواجه نبود. مسقطی در بیرون از مرزهای ایران معروفیت زیادی دارند و خواننده های بزرگ کرد از ایشان به نیکی یاد کرده اند. «همانگونه که آقای یوسفی اشاره کرده است مسقطی در اجراهای خارج از کشور در ارایه کارهایش آزادتر بوده و توانست قبل از مرگش برخی از کارهایش را به صورت تصویری در آنجا ضبط کرده و به یادگار بگذارد.

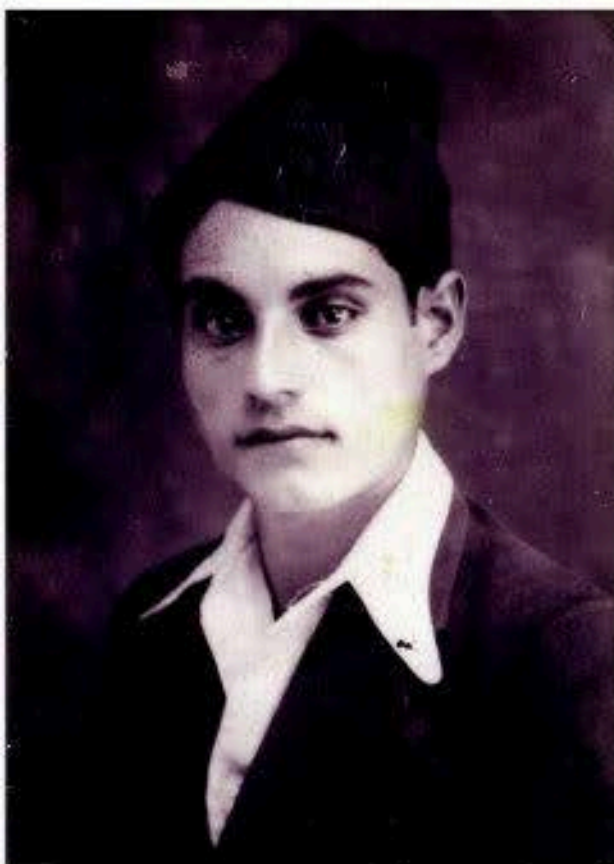
قرار داشت و تابستانها که هوا گرم می شد مردم زیادی در حیاط خوش منظره ی آن برای شنیدن صدا و هنر استاد مسقطی جمع می شدند.»

و نکته آخر اینکه اسماعیل مسقطی هیچگاه تحت پوشش کمیته امداد نبوده و تنها مقرری که او از ارگان های دولتی می گرفته مربوط به طرح بیمه هنرمندان می شده که تنها از چهار سال پیش تاکنون مبلغ مختصری (۹۳ هزار تومان) از طرف خانه هنرمندان به وی تعلق گرفته که اکنون خانواده اش از آن استفاده می کنند. خانواده مسقطی بعد از مرگ او نیز از کمک هیچ یک از نهاد های دولتی بهره مند نیستند و اکنون در خانه ای آپارتمانی که آقای مسقطی چند سال قبل از مرگش برای آنها خریده به خوبی زندگی می کنند.

### ◀ یکی از زیبا ترین کارهایی

که ایشان برای زنده یاد اسماعیل پیرخدری ساختند، یک کار الهام گرفته از موسیقی آذری در دستگاه سه گاه بود به نام «امید دل زار بابا» که کار بسیار قشنگ و زیبایی از آب درآمد.





از دستمان رفت، ناراحت می شویم و قبطه اش را می خوریم. بهتر است که بزرگان را تا زنده اند دریابیم.»

این گفته آقای لرنژاد زیاد هم بیراه نیست و خود آقای مسقطی به این موضوع واقف بوده است. خانواده اش می گویند مسقطی زمانی که زنده بود و از بی توجهی ها به تنگ آمده بود همیشه می گفت:

«مردم اینجا مرده پرست هستند، تا وقتی که من زنده ام قدم را نمی دانند و همین که مردم، همه از بزرگی من می گویند.»

آقای مسعود زنگنه نیز می گوید: هر وقت که به یاد استاد مسقطی می افتم

◀ وفات این مرد ساده، مهربان،

مردم دار و پاک دل برای بسیاری از مردم این شهر دردناک بود. مسقطی به راستی مرد خاطره انگیز شهر کرمانشاه بود و با ترانه هایش همیشه در یادها زنده خواهد ماند.

بیست تا سال های پایانی زندگی اسماعیل خان با وی دوستی نزدیک داشته، درباره اش می گوید: «تا روزی که زنده بود تمام کرمانشاهی هایی که او را می شناختند به وی احترام می گذاشتند و خیلی دوستش داشتند و با وی با احترام برخورد می کردند. مسقطی هر کاری که از دستش بر می آمد برای آشنایانش انجام می داد. هیچ وقت نشنیدم که کسی از اسماعیل خان حرف بدی بگوید یا رفتار ناهنجاری انجام بدهد و بسیار با اخلاق بود. خدا رحمتش کند.»

استاد فرشید یوسفی نیز که سال ها با وی دوستی نزدیک داشته درباره اش می گوید: «عزیزانی همانند اسماعیل مسقطی اگر از میان ما بروند دیگر جانشینی ندارند، همانگونه که علی البرزی و شیخ حسین دلوودی و حاجی خان ناظری را از دست دادیم و کسی دیگر نتوانست پای بر جای آنها بگذارد. بی گمان هیچ کسی هم جای اسماعیل خان مسقطی را نخواهد گرفت. امرزه تنها کار ما زنده نگه داشتن یاد و خاطره این عزیزان است. متأسفانه این بزرگان تا وقتی زنده هستند کسی قدر آنها را نمی داند ولی وقتی که مردند همه برایشان داد و فغان سر می دهند.»

او سپس شعرهایی که خودش سروده است می خواند:

شم و ک ز نه م سه ر بیه لعم ده ردت وه گیانم  
سووک بمرم ده رد چه خوهی بایده سوراغم  
تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم

روزی سراغ من آبی که نیستم  
قدر آینه بدانید چو هست

نه در آن لحظه که افتاد و شکست  
نعمت الله لرنژاد نیز درباره مرگ او می گوید: «متأسفانه ما بیشتر مرده پرستیم. تا زمانی که کسی زنده است قدرش را نمی دانیم ولی همین که مرد و

◀ یادم کنید!

اسماعیل مسقطی در ساعت چهار صبح روز اول فروردین سال ۱۳۸۶ (درست در روزی که ۸۵ سال قبل متولد شده بود) در حالی که تنها ۵ ساعت به سال تحویل مانده بود بر اثر ایست قلبی دار فنی را وداع گفت. وی در قطعه ۵۸ باغ فردوس کرمانشاه به خاک سپرده شد.

مراسم ختم وی در روز ۳ فروردین در مسجد بروجردی واقع در میدان شهرداری با حضور خیلی عظیمی از دوستان او و هنرمندان شهر برگزار شد. وفات این مرد ساده، مهربان، مردم دار و پاک دل برای بسیاری از مردم این شهر دردناک بود. مسقطی به راستی مرد خاطره انگیز شهر کرمانشاه بود. و با ترانه هایش همیشه در یادها زنده خواهد ماند. اردشیر کشاورز با اشاره به اندوه فراوان مردم کرمانشاه در مرگ اسماعیل مسقطی می گوید: «بسیاری از مردم شهر کرمانشاه در زمان مرگ اسماعیل مسقطی متأثر شدند، زیرا او هنرمندی بود که در اوج دوران شکوفایی هنری خویش از هرگونه فساد به دور بود و هرگز نگذاشت خود و گروه تحت سرپرستی خویش آلوده این مسایل شوند.»

استاد چاله چاله نیز با افسوس از رفتن او یاد می کند: «حیف بود که به این صورت از میان مارفت. ایشان هم از نظر اخلاق رفتار و هم از نظر موسیقی بسیار خوب بودند و مسئولان باید خیلی بیشتر از این برایش کاری انجام می دادند. متأسفانه در اینجا زیاد به مسقطی اهمیت ندادند و آنطور که شایسته اش بود از وی تقدیر نشد. او اگر به تهران می رفت شاید یکی از نوازنده های بزرگ می شد.»

دکتر علی اعظم زنگنه که از دهه

وه هیورم نه‌تخ وه کامین مه‌قام  
 ئی شعره خو‌ه‌نی وه سوز ته‌مام:  
 \*من - وو ئی تاره برع هه و پشتیم  
 دووس هه و درد - وو هه و از گشتیم  
 ئمشه و جمانع ئیوشعدن وه پیم  
 وه ختخ ئو بیری کی ژه‌نع وه لیم  
 کی کزه‌ع وه دنه‌عه‌ده زوو‌انم  
 په‌نج‌ه‌ی کی زه‌خه‌مه‌ع ئیه‌ریده  
 گیانم؟

عه‌زیزان وه ختخ مردم، تاره‌گه‌م  
 بچن بیه‌نه‌ع ده‌س نه‌و نازاره‌گه‌م  
 بیلته‌ع وه ای وه یادگاری  
 بیوشن ئو خو‌ه‌ش بیود نه‌و چی وه  
 ژاری

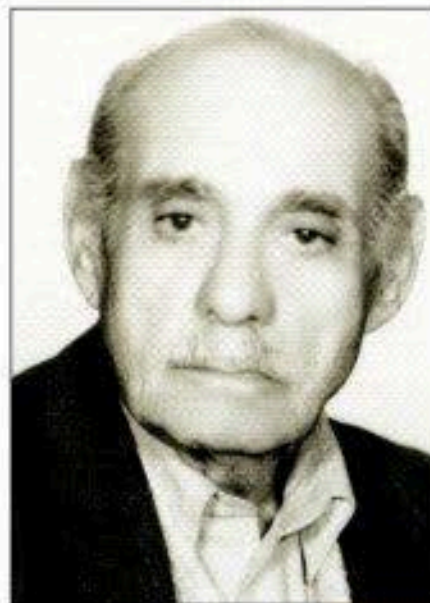
ئی سازه دیده چبو سیه پووشه  
 عه‌زادار نه‌و شادی فرووشه.  
 وه چی م بیوشن وه نه‌و نازاره  
 ک: گیان تون - وو گیان ئی تاره  
 شوه‌یل و ناه‌ع ددباره جووش  
 کزه‌ی دته‌نگیم نه‌که‌ی فه‌رامووش...

دیوه‌که سازه‌نه‌ع پیرس - وو بع ده‌نگ  
 ده‌فن بی وه ژیر خاک و ته‌له‌سه‌نگ.  
 دو جشته‌ع ک گشت ئیوشن بع دنگه  
 مردن له‌گه‌ع - و له‌حاجی نه‌نگه‌!

\*استاد مسقطی می خواستند از  
 بیت دوازدم تا دو بیت مانده به آخر را  
 تا زنده هستند با ساز و آواز خویش  
 بخوانند اما صد حیف که اجل مهلتش  
 نداد.

خدایش رحمت کند.

\*گفته های نقل شده از آقای  
 محمدعلی چاوشی مربوط به مصاحبه‌ی  
 چاپ شده ایشان با روزنامه آوای  
 کرمانشاه است.



همانگونه که علی البرزی و  
 شیخ حسین داوودی و حاجی خان  
 ناظری را از دست دادیم و کسی  
 دیگر نتوانست پای بر جای آنها  
 بگذارد. بی گمان هیچ کسی هم  
 جای اسماعیل خان مسقطی را  
 نخواهد گرفت. امرزه تنها کار ما  
 زنده نگه داشتن یاد و خاطره این  
 عزیزان است.

کرد:

مردم بان بیونن کی ها له‌نره  
 نه‌عوشن کی: بیوشن خه‌روار‌ع له‌ره  
 که‌سه‌گه‌ه زانم خاس شناسینه‌ع  
 وه هه‌ر سیور‌ع بوو‌گه‌ردینه‌مینه  
 سازی خو‌ه‌ش ده‌نگه‌و ده‌نگی دکه‌شه  
 وه ختی ژه‌نعدن خو‌ه‌یشی سه‌ر خو‌ه‌شه  
 سه‌ر خو‌ه‌شه وه‌لع وه‌ی رووزگار‌ه  
 «هه‌رکه ده‌رد خو‌ه‌ع وه خو‌ع دیاره»  
 شکدان نه‌چوود وه نغمه‌ع ساز‌ع  
 وه ده‌نگ خو‌ه‌ش - وو به‌یت - و ناوازع  
 جوور سه‌ماوه‌ر و ده‌وه جووش‌ع  
 په‌ژاره‌سنی، شادی فرووش‌ع ..

چی وه بان سن وه حا‌گه‌نع  
 مه‌ر‌د‌م‌یش مه‌نیون، نه‌لان چه خو‌ه‌نع  
 تاره‌گی وه ناو‌جه‌عه‌ع ده‌راورد  
 زه‌خمه‌ع داده‌لع ده‌نگی هه‌اورد.

این دو بیتی در ذهنم تداعی می شود؛  
 گدایان بچه‌ها را بهر روزی کور می‌خواهند  
 طیبیان بهر نان خلق را رنجور می‌خواهند  
 جماعت مرده شوران راضی‌اند بر مرگ  
 مخلوقان  
 بنام مطربان‌را که خلق را سرور می‌خواهند  
 آقای مسقطی همیشه مردم را شاد  
 می‌خواست و حدود ۶۰ سال دل مردم را  
 شاد کرد.

مسقطی به کرمانشاه نیز بسیار  
 علاقه‌مند بود و دلبستگی خاصی به این  
 آب و خاک داشت. بطور مثال او زمانی  
 که از سفر آلمان بازگشته بود، به محض  
 پیاده شدن از هواپیما خاک اینجا را  
 بوسید. شاد کردن دل مردم کرمانشاه  
 بزرگترین آرزوی تمام دوران زندگی  
 آقای مسقطی بود و هنگامی که در  
 ماههای آخر حیاتش وقفه‌ای در تار  
 نواختن و شاد کردن دل مردم برایش  
 پیش آمد، بسیار افسرده و ناتوان شده و  
 فرارسیدن مرگ خود را حس کرده بود.  
 این اواخر مدام به اعضای خانواده  
 اش گفته بود: «من در حال مرگ هستم  
 هر وقت دور هم نشستید از من یاد  
 کنید.»

بباید ما هم هر وقت دور هم  
 نشستیم برای شادی روحش از او یاد  
 کنیم و فاتحه‌ای نتارش کنیم.

از او هزاران یاد باد  
 خدایش رحمت کند.

شعر تقدیمی به استاد اسماعیل  
 مسقطی  
 ایرج قبادی  
 بو‌ماموستا؛ ئسماعیل مه‌سقه‌تی

نه‌و شه‌و سازه‌وه‌ج‌ع ده‌عه‌وت بیو  
 وه‌لی وه‌شادی چشتی نه‌ژه‌نیو ...  
 موجر‌ی چی وه‌پشت تریبون چی‌گرد  
 وه دیوی‌ع نه‌عریف ده‌عه‌وت وه‌بع



عکس‌ها: عبدالله مرادی

مریم و محیا چاوشی:

## چنگ ایرانی را از روی نقش و نگارهای طاق بستان احیاء کرده اند

بهزاد خالوندی

طبیعت بوده و همه اعضای خانواده آنها یک پای ثابت برنامه های فرهنگی و زیست محیطی شهر کرمانشاه هستند. مانند شرکت فعال در برنامه بذرباشی و پاکسازی کوه طاق بستان. محیا و مریم چاوشی هر دو در زمینه شعر و شاعری فعال بوده و در این میان مریم چاوشی سال هاست که شعر می سراید. چاوشی ها همچنین از علاقه مندان ورزش کوهنوردی بوده و با گروه های کوهنوردی کرمانشاه همکاری دارند. مادر آن ها (خانم پروین عباسی) از کوهنوردان قدیمی شهر کرمانشاه است.

◀ هر چند ساز چنگ یک ساز ایرانی است، ولی سال هاست که در موسیقی ما حضور ندارد. فکر کنم پیدا کردن این ساز باید خیلی مشکل بوده باشد.

بازگشت دوباره این ساز افسانه ای به گوش می رسد، که سخت مایه خوشحالی اهل فرهنگ گشته است. و از همه شیرین تر اینکه کرمانشاهیان نیز در تولد دوباره چنگ سهمی دارند و نوای خوش چنگ دوباره به کمک سرانگشتان هنرمندانه آنها در ایران طنین انداز شده است. آقای ابراهیمی (مدیر فروشگاه محصولات فرهنگی امیر) با تلاش هایی که انجام دادند، زمینه انجام مصاحبه با دو بانوی چنگ نواز را برای ما فراهم کردند.

مریم و محیا چاوشی دو خواهر هنرمندی هستند که به عنوان اولین نسل چنگ نوازان ایران، این روزها سخت مشغول فراگیری نواختن این ساز هستند. آنها همانگونه که خود نیز می گویند از طلایه داران احیای چنگ در ایران هستند. از خانواده ای اهل فرهنگ و دوستدار

چنگ حضوری اساطیری در تاریخ ایران باستان داشته و همیشه نشانه ای از شکوه مندی دربار پادشاهان بوده است. از این ساز اساطیری نقش و نگارهای بسیاری بر جای مانده، که یکی از معروف ترین آنها، در مجموعه تاریخی طاق بستان جلوه گری می کند. چنگ از معروفترین و محبوبترین سازها در دوره ساسانیان بوده و نکیسای معروف مهارتی افسانه ای در نواختن این ساز داشته است. همچنین در شاهنامه فردوسی نیز نام چنگ بسیار به میان آمده است. اما فروپاشی دروان ساسانیان، پایانی اندوهبار بر شکوه چنگ در میان ایرانیان بود. چنگ از آن زمان تاکنون به هجرتی ناخواسته از جامعه ایرانی تن در داده است. هرچند از آغاز این هجران زمان بسیار طولانی می گذرد، ولی مدتی است که زمزمه های شیرینی در زمینه

کسی که کوچک ترین علاقه ای به هنر داشته باشد، خواه ناخواه به سمت موسیقی کشیده می شود، زیرا موسیقی هنری است که از آن گریزی نیست. به تعبیری موسیقی زبان طبیعت است و برای من هیچ موسیقی زیباتر از صدای آب نیست. همچنین صداهای زیبای دیگری در طبیعت وجود دارند که انسان با آنها ارتباط برقرار می کند. علاقه به موسیقی در درون هر انسانی وجود دارد، ولی باید خود شخص آن را در خود پرورش دهد. در زمینه علاقه به چنگ ما قبلا هیچ چنگ نوازی را از نزدیک ندیده بودیم.

◀ خانواده چاوشی همیشه با موسیقی رابطه نزدیکی داشته اند. این موضوع چه تاثیری در علاقه مندی شما به موسیقی داشته است؟

مریم چاوشی: عموی ما محمد علی چاوشی مدیر استدیو بل و ناشر موسیقی است، که این موضوع بر روی علاقه مندی ما به موسیقی بی تاثیر نبوده است. البته با وجود همه این زمینه ها، بیشتر از هر چیزی نیاز درونی خود آدم ها مهم است. محیا چاوشی: خانواده ما در زمینه علاقه مند شدن ما به موسیقی تاثیر گذار بوده اند، زیرا با موسیقی ارتباط بسیار نزدیک داشته اند. پدرم همیشه با علاقه موسیقی را گوش می دهد و درباره ی خوب یا ضعیف بودن کارها با ما بحث می کند. شنیدن حرف های پدر و عمویم در علاقه مند شدن ما به موسیقی خیلی تاثیر داشته است. این زمینه ها باعث شدند که علاقه خاصی به موسیقی در ما شکل بگیرد. البته همانگونه که مریم اشاره کرد، هر شخصی حتی اگر زمینه خانوادگی هم نداشته باشد، امکان دارد که به موسیقی علاقه مند شود، ولی وجود زمینه خانوادگی خانواده باعث می شود که محیط بهتری برای فرد فراهم شود و فرد مجال بیشتری برای پرداختن به موسیقی داشته باشد. خوشبختانه خانواده ما این زمینه را فراهم

من دوست داشتم با سازی شروع کنم که دوستش دارم. ممکن بود من یک مدتی به دنبال سازهای اصیلی مثل تنبور و سه تار بروم و به آنها علاقه مند شوم و دیگر مجالی برای پیدا کردن ساز مورد علاقه ام پیدا نکنم. بنابراین اصرار داشتم که همان ابتدا با ساز چنگ آغاز کنم. و به همراه خواهرم با چنگ شروع کردیم و امیدوارم با چنگ هم تا آخر ادامه بدهیم.

◀ شما قبل از این که چنگ نوازی را شروع کنید با ساز دیگری آشنایی داشتید؟  
مریم چاوشی: ما از بچگی به موسیقی علاقه داشتیم. مثلا من مدتی گیتار و

◀ هر چند چنگ یک ساز ایرانی است ولی متأسفانه کسانی که درباره ی این ساز اطلاعاتی دارند بسیار کم هستند. ما قبلا نه شنیده بودیم که این ساز را در جایی آموزش بدهند، و نه دیده بودیم که جایی آن را بفروشند.

کیبورد می زدم (البته نه به طور جدی) ولی به شکل جدی همیشه ساز چنگ مدنظر ما بوده و برای پیدا کردن آن تلاش کرده ایم. محیا چاوشی: چنگ یک ساز رویایی است و ما از بچگی با رویای چنگ بزرگ شده ایم و با تصویر چنگ در کارتون های زمان بچگی (جک و لوبیای سحر آمیز) بزرگ شده ایم. صدایی که از چنگ همیشه در ذهن ما بوده، صدایی رویایی است که هیچ وقت با صدای سازهای دیگر قابل مقایسه نیست. گرچه هر سازی در جای خود زیبا و قابل تحسین است، ولی چنگ همیشه یک ساز ویژه برای ما بوده است. ما از کودکی به چنگ علاقه داشتیم و این آرزوی ما خوشبختانه برآورده شد.

◀ علاقه مندی شما به سمت موسیقی از چه عواملی نشأت می گرفت؟  
مریم چاوشی: من فکر می کنم هر

مریم چاوشی: ما سال ها به دنبال یادگیری چنگ بودیم و متأسفانه نتوانستیم استادی را پیدا کنیم که این ساز را نزد وی فرا بگیریم. پس از جستجوی فراوان، استاد باقری نژاد را در کرج پیدا کردیم و ما بیش از دو سال است که در خدمت ایشان مشغول فراگیری ساز چنگ هستیم.

محیا چاوشی: هر چند چنگ یک ساز ایرانی است ولی متأسفانه کسانی که درباره ی این ساز اطلاعاتی دارند بسیار کم هستند. ما قبلا نه شنیده بودیم که این ساز را در جایی آموزش بدهند، و نه دیده بودیم که جایی آن را بفروشند. ما برای پیدا کردن جایی برای فراگیری چنگ خیلی تلاش کردیم و از خیلی از آشنایان خواستیم که برای ما جستجو کنند تا شاید کسی پیدا شود که اطلاعاتی در باره ی این ساز داشته باشد. متأسفانه از این طریق کسی را پیدا نکردیم. عاقبت سه سال پیش به صورت اتفاقی، هنگام یک جستجوی اینترنتی، اطلاعاتی را درباره ی آموزش چنگ پیدا کردیم. تبلیغات درباره آموزش چنگ بسیار کم بود و این اطلاعات به سختی به دست آمد. البته این اطلاعات اولیه کافی نبود و تا هنگامی که از نزدیک با آنها آشنا شدیم و اطلاعات بیشتری به دست آوردیم، مدتی طول کشید. بعد از آشنایی با آقای باقری نژاد، نزد ایشان سفارش ساخت چنگ دادیم و پس از آماده شدن سازهایمان، از دو سال قبل به فراگیری این ساز پرداختیم.

◀ چرا اینقدر اصرار داشته اید که به سمت ساز چنگ بروید چرا از دیگر سزاهای ایرانی استفاده نکردید؟

محیا چاوشی: مادرم گاهی به من می گفت: سازهای سنتی و اصیل خوبی وجود دارند، چرا به دنبال یاد گرفتن ساز دیگری نمی روی؟ چرا اصرار داری سازی را دنبال کنی که ممکن است هیچ وقت پیدا نشود! و آخرش هم بگویی رفتم دنبال ساز، ولی پیدا نکردم!

البته هزینه ها کم زیاد می شود، در مراحل ابتدایی آموزش، از سازهای کوچک تر و ارزان تر، و در مراحل بعدی از سازهای حرفه‌ای و گران قیمت استفاده می کنیم. به همان اندازه که حجم ساز بزرگتر می شود بر هزینه های آن نیز افزوده می شود.

**مریم چاوشی:** ما الان به چنگ ساده تر تهیه کرده ایم و هر چه مراحل آموزشی بالاتر برود هزینه های تهیه ساز و هزینه

نداشته و اگر هم بوده در اختیار طبقه بالا و مرفه قرار داشته است. پرداختن به موسیقی بیشتر در میان همین طبقه رایج بوده و در طول تاریخ چنگ سازی مختص به همین طبقه باقی مانده است.

◀ **آیا در حال حاضر هم این ساز همچنان در دست طبقه مرفه باقی مانده است؟**

**مریم چاوشی:** متأسفانه به دلیل هزینه

کرد و به ما فرصت داد که بتوانیم موسیقی را به صورت جدی دنبال کنیم و به لطف این حمایت ها توانسته ایم بعد از سال ها پیگیری، فراگیری ساز چنگ را آغاز کنیم. خانم پروین عباسی (مادر محیا و مریم چاوشی): ما همیشه نسبت به علایق فرزندانمان توجه داشته ایم. آنها از بچگی به موسیقی علاقه داشتند. مریم در کلاس سوم ابتدایی کیبورد داشت و خیلی با استعداد بود و آهنگ هایی را که می شنید با کیبورد می نواخت. همچنین مریم قبل از آشنایی با چنگ، مدتی گیتار هم می زد. محیا هم به موسیقی بسیار علاقه مند بود. من و پدرشان واقعا استعداد و علاقه به موسیقی را در وجودشان می دیدیم و به همین دلیل در جهت علاقه ای که داشتند کمکشان کردیم.

**مریم چاوشی:** مادرم همیشه مشوق ما بوده و خیلی هم به ما کمک می کرد یعنی اگر حمایت های ایشان و پدرم نبود، به دلیل وجود هزینه های بالا ما هیچ وقت مجال پیدا نمی کردیم که به سمت چنگ برویم. شاید کسانی که درآمد شخصی بالایی دارند توانایی پرداخت هزینه های آموزشی چنگ را داشته باشند ولی ما برای خرید ساز، پرداخت هزینه های آموزشی و هزینه ایاب و ذهاب، به حمایت شدید خانواده احتیاج داشتیم و آنها هم تا آنجایی که در توانشان بوده کوتاهی نکرده اند.

**محیا چاوشی:** خوشبختانه خانواده ما (به ویژه پدرم) بسیار منطقی به این قضیه نگاه کرده و همیشه ما را حمایت کرده اند.

◀ **تصاویر برجای مانده، ساز چنگ را بیشتر در دربار شاهان به تصویر کشیده اند و در تصور بسیاری این ساز، سازی مختص طبقه مرفه پنداشته می شود. آیا در عالم واقعیت نیز چنگ چنین ویژگی داشته است؟**

**مریم چاوشی:** چنگ قدمت شش هزار ساله دارد و در زمان های گذشته امکانات مادی و رفاهی چندانی وجود

های بسیار بالای آن، هنوز این وضعیت وجود دارد. چنگ شرایطی شبیه به پیانو دارد و هر قشری نمی تواند از آن استفاده کند.

**محیا چاوشی:** همیشه این تصور در ذهن من وجود داشته که ساز چنگ در دست یک ملکه یا پری بوده است و همین تصویر نیز از چنگ در کارتون هایی که در دوران بچگی می دیدیم، نشان داده می شد. شاید به دلیل صدای رویایی و با هزینه های بالایی است که این ساز دارد.

◀ **قیمت یک چنگ خوب چقدر است؟**

**مریم چاوشی:** قیمت بسیار بالایی دارد. الان در ایران قیمت یک چنگ ایدآل چیزی در حدود ۱۵ میلیون تومان است.

آموزشی آن هم به طبع بیشتر می شود.

◀ **چه کسانی سازنده ساز چنگ در ایران هستند؟**

**مریم چاوشی:** در حال حاضر تنها سازنده ی چنگ در ایران، استاد باقری نژاد هستند که احیاء کننده ی ساز چنگ رایج در دوره ساسانیان هم محسوب می شوند و اولین کنسرت پژوهشی چنگ نیز سال قبل توسط ایشان برگزار شد.

◀ **آیا هزینه های تدریس این ساز نسبت به سازهای دیگر متفاوت است؟**

**مریم چاوشی:** بله، شهریه ای که بابت کلاس های این ساز پرداخت می شود نسبت به بقیه سازها بالاتر است. ما برای هر جلسه آموزشی، مبلغ ۱۵ هزار تومان



پرداخت کرده‌ایم.

◀ استاد شما در حین آموزش بیشتر بر فراگیری چه نکته‌هایی تاکید دارند؟  
مریم چاوشی: استاد ما همیشه تاکید می‌کنند که شما تنها آموزنده‌های آینده چنگ در ایران هستید و باید همه‌ی تکنیک‌ها و زیربوم‌های ساز چنگ را به خوبی فرا بگیرید و به همین دلیل روی یادگیری نت تاکید خیلی زیادی دارند.

◀ کلاس‌های شما در کجا برگزار می‌شوند؟

مریم چاوشی: ما ماهی یک بار به کرج می‌رویم و هر بار، سه‌الی چهار جلسه درس می‌گیریم و دوباره به کرمانشاه بر می‌گردیم.

◀ این رفت و آمدها برای شما مشکل نیست؟

مریم چاوشی: واقعا خیلی سخته، ولی این حداقل کاری است که باید انجام داد.

◀ شاگردهای آقای باقری نژاد چند نفر هستند؟

مریم چاوشی: ایشان حدود ۱۲ نفر شاگرد چنگ دارند و این هنرجوها به عنوان تنها نوازندگان چنگ در سراسر ایران محسوب می‌شوند.

◀ این هنرجوها بیشتر اهل چه شهرهایی هستند؟

مریم چاوشی: شاگردهای ایشان از شهرهای مختلفی هستند، البته بیشتر آنها اهل تهران هستند.

◀ از کرمانشاه تنها شما دو نفر در این کلاس‌ها شرکت دارید؟

مریم چاوشی: بله، از کرمانشاه تنها ما دو نفر هستیم.

◀ از دیگر مناطق کردنشین هنرجویی نیست؟

مریم چاوشی: در سنجق شنیده‌ام که یک نفر به فراگیری چنگ مشغول هستند، البته ایشان شاگرد خانم تارا جاف هستند.

◀ آقای باقری نژاد از چه زمانی کارشان را به صورت جدی شروع کرده‌اند؟

مریم چاوشی: سه‌الی چهار سال است که به صورت جدی کار آموزش را شروع کرده‌اند.

◀ وضعیت چنگ تا قبل از این زمان چگونه بوده است؟

مریم چاوشی: تا همین چند سال قبل چنگ در داخل ایران وجود نداشت. آقای باقری نژاد که پژوهشگر هم هستند، برای ساختن دوباره چنگ، دو راه در پیش رو

◀ چنگ قدمت شش هزار ساله دارد و در زمان‌های گذشته امکانات مادی و رفاهی چندانی وجود نداشته و اگر هم بوده در اختیار طبقه بالا و مرفه قرار داشته است. پرداختن به موسیقی بیشتر در میان همین طبقه رایج بوده و در طول تاریخ چنگ سازی مختص به همین طبقه باقی مانده است.

داشته‌اند؛ یکی از آنها کپی برداری از چنگ‌های رایج اروپایی، و راه دیگر احیای چنگ ایرانی بوده است. با توجه به اینکه این ساز اصالتاً ایرانی بوده و قبلاً آن را داشته‌ایم، نیازی به کپی برداری از سازهای چنگ رایج در اروپا نبوده و تنها احتیاج به احیای مجدد داشته‌است. آقای باقری نژاد طراح و احیا کننده ساز چنگ در ایران هستند و چنگ‌هایی که ایشان می‌سازند در سازمان میراث فرهنگی هم به نامشان ثبت می‌شوند.

◀ چنگی که ایشان ساخته‌اند از روی

تصاویری بر جای مانده صورت گرفته، یا به گونه‌ای الهام گرفته از چنگ‌های اروپایی است؟

مریم چاوشی: این چنگ از روی تصویر چنگ ساسانی که نقش آن روی طاق بستان هست، احیاء شده است. آقای باقری نژاد عقیده دارند؛ سرکیش یا باربد (نوازندگان مشهور آن عصر) نوازنده‌ی احتمالی ساز در این نقش ساسانی باشند. باقری نژاد عین چنگ ساسانی را دقیقاً با همان خصوصیات احیاء کرده‌اند، البته ناگفته نماند که آنها اشکال ابتدایی چنگ بوده‌اند و صدایشان خیلی کمتر از ساز احیاء شده فعلی بوده است. ایشان سازهای جدیدشان را متناسب با موسیقی ایرانی و اروپایی، ارتقاء داده و قابلیت‌های جدیدی را به آن‌ها اضافه کرده‌اند. این چنگ احیاء شده به نام خود ایشان ثبت شده و هیچوقت کپی برداری نکرده‌اند.

◀ این ساز احیاء شده چه فرق با چنگ اروپایی دارد؟

مریم چاوشی: تمام چنگ‌ها تا به حال یک ردیف سیم داشته‌اند ولی مدل جدیدی که ایشان در حال ساخت آن هستند، دارای سه ردیف سیم بوده و متناسب با موسیقی ایرانی، دارای سیم‌های نیم‌برده و ربع‌برده نیز هست.

◀ ردیف وسط چگونه نواخته می‌شود؟

مریم چاوشی: بین سیم‌ها فاصله وجود دارد و طوری طراحی شده که می‌شود آن را نواخت.

◀ صدای چنگ به عنوان یک ساز اصیل ایرانی چه تفاوتی با سازهای دیگر دارد؟

مریم چاوشی: صدای چنگ به پیانو خیلی نزدیک است و اگر کسی با پیانو آشنایی داشته باشد این نزدیکی را حس می‌کند، با اینحال احساس می‌کنم که

هنگامی که از کنار به سیم ها نگاه می کنی، تشخیص آنها در حین نواختن بسیار مشکل است. در حالی که در زیر سیم های تنبور و با گیتار یک صفحه ی چوبی قرار دارد و سیم ها به راحتی دیده می شوند. در چنگ چون تعداد سیم ها زیاد است و همه به ارتعاش در می آیند به هنگام نواختن به دید بسیار بالا و تمرکزی قوی نیاز است، زیرا اگر تمرکز نوازنده یک آن به هم بریزد او از ادامه نواختن ملودی کاملاً باز خواهد ماند.

◀ آیا کارهای نوازندگان برجسته چنگ دنیا را دنبال می کنید؟  
محیا چاوشی: متأسفانه کارهای

گویند: آرزوی ما این است که روزی ساز چنگ را دست بگیریم و توانایی نواختن حداقل یک ملودی با آن را داشته باشیم.

مریم چاوشی: من هم همین حس را دارم. ویژگی خارج از دسترس بودن (به خاطر هزینه های بالای آن) و رویایی بودن چنگ، آن را نزد نوازنده این ساز خواستنی تر می کند.

◀ به نظر می رسد ساز چنگ در مقایسه با سازهای دیگر، ساز مشکلی باشد.

مریم چاوشی: ساز چنگ مشکلترین ساز دنیاست. چون نواختن آن تکنیک بسیار خاصی دارد. همه ی سازهای پرده

صدای چنگ باید اصیل تر از بقیه سازها باشد، هر چند گوش های ما به صدای این ساز اصیل ایرانی عادت ندارد. متأسفانه چنگ با موسیقی غربی تلفیق شده و صدای آن را در موسیقی سنتی خودمان هرگز نشنیده ایم. چنگ یک ساز ایرانی است و باید همراه با همین موسیقی پرورش پیدا کند و اگر ما زوی این ساز کار کنیم، موسیقی اصیل ما خیلی قشنگ تر می شود.

محیا چاوشی: من هم فکر می کنم که صدای چنگ شباهت خیلی زیادی به پیانو دارد و ملودی هایی که با پیانو نواخته می شوند را می توان خیلی راحت با چنگ اجرا کرد. با این حال احساس می کنم که چنگ نسبت به سازهای دیگر برتری داشته و دارای صدای کاملتری است.

◀ شما تجربه نواختن سازهای دیگری را هم دارید. آیا حسی که از نواختن چنگ به نوازنده دست می دهد با بقیه سازها متفاوت است؟

مریم چاوشی: همه چیز به حس نوازنده بستگی دارد. برای من چنگ یک ساز کاملاً شاعرانه و بسیار رویایی است و به هنگام نواختن چنگ حس خیلی جالب و شیرینی دارم و اگر یک ملودی را با چنگ بنوازم، احساس رضایت بیشتری دارم.

محیا چاوشی: هر کسی نسبت به ساز خودش حس خوبی دارد و احساس می کند که بهتر از سازهای دیگر است این حس رو خود من در میان همه سازها نسبت به ساز چنگ دارم.

◀ از اینکه نوازنده سازی هستید که در ایران کمتر کسی با آن آشنایی دارد، چه حسی دارید؟

محیا چاوشی: این ویژگی حس غرور انگیزی به ما می دهد. در میان دوستان من کسانی هستند که از نوازند های خیلی خوب تنبور و یا سه تار محسوب می شوند، ولی همیشه می

ای از یک قاعده کلی پیروی می کنند، مثلاً اگر شما با گیتار آشنایی داشته باشید تا حدودی با بقیه های سازهای پرده ای نیز آشنایی دارید و یا سازهای کوبه ای تقریباً به هم شبیه هستند. ولی نواختن چنگ یک تکنیک کاملاً جدایی دارد و حتی در یک جاهایی قواعدی عکس بقیه سازها دارد. همچنین برای نواختن چنگ به هوش بالایی نیاز است.

محیا چاوشی: نوازنده باید از بینایی بسیار قوی هم برخوردار باشد، زیرا

منتشر شده چنگ نوازی بسیار کم گیر می آیند. خوشبختانه آقای ابراهیمی (مدیر فروشگاه محصولات فرهنگی امیر) همیشه کارهای جدیدی را که وارد بازار می شوند، برای ما تهیه می کنند. در کنار کمک های خانواده، وجود آقای ابراهیمی برای ما یک خوش شانس بوده و به عبارتی همه عوامل دست به دست هم داده اند که ما بتوانیم به راهنمان ادامه بدهیم. آقای ابراهیمی همیشه مشوق ما هستند و شاید اگر ایشان یک ماه تشویقمان نکنند، با





استاد شهرام ناظری و به خصوص آلبوم آواز اساطیر ایشان را خیلی دوست دارم و در میان آهنگ های کردی ایشان، آهنگ واران واران را فوق العاده دوست دارم. البته به موسیقی های دیگر هم گوش می دهم و همانگونه که از شهرام ناظری لذت می برم، از کارهای پاوراتی و یانی هم لذت می برم. محیا چاوشی: من هم خیلی موسیقی کردی را دوست دارم و خیلی دوست دارم که توانایی نواختن ملودی های کردی (به خصوص کارهای کردی استاد شهرام ناظری) را داشته باشم. از میان کارهای کردی بیشتر کارهای استاد شهرام ناظری خیلی به دل می نشیند و احساس می کنم که آقای ناظری دینشان را به موسیقی کردی ادا کرده اند. از میان دیگر کارهای کردی معمولا کارهای قوی را گوش می دهم و دوست ندارم کارهای ضعیفی را که به اعتبار موسیقی کردی لطمه زده اند را گوش کنم. همچنین من هر دو نوع موسیقی (سنتی و کلاسیک) را گوش می دهم. ولی احساس می کنم که با شنیدن موسیقی اصیل آرامش بیشتری را به دست می آورم.

#### ◀ و حرف آخر!

مریم چاوشی: قبل از اینکه فراگیری چنگ را شروع کنیم استاد به ما گفتند: شما طلایه داران احیای چنگ در غرب کشور هستید. این گفته تاثیر بسیار مثبتی داشت و به ما انرژی زیادی برای آموختن داد. این جمله استاد خیلی روی ما تاثیر گذاشت و باعث شد که خیلی جدی تر به این قضیه نگاه کنیم. همچنین دوست داریم که در آینده چنگ را به بچه های این شهر آموزش بدهیم.

محیا چاوشی: واقعا وظیفه سنگینی بر عهده ماست. من هم دوست دارم به جایی برسم که پژوهشگر و سازنده چنگ شوم و در آینده راه خودم را پیدا کرده و صاحب سبک شوم.

◀ مناطق کردنشین و به خصوص کرمانشاه از موسیقی بسیار غنی برخوردار هستند. ارتباط شما با موسیقی کردی و مقامی این ناحیه چگونه است؟

مریم چاوشی: من به موسیقی کردی منطقه کرمانشاه خیلی علاقه دارم و فکر می کنم که در علاقه مند شدن ما به موسیقی نقش مثبتی داشته است. امروزه در هر خانواده ای در منطقه غرب کشور حداقل یک نوازنده، یک صدای خوب و یا یک شاعر خوب وجود دارد و هنر در اینجا از اصالت خیلی زیادی برخوردار است.

محیا چاوشی: من خیلی علاقه دارم که توانایی اجرای مقام های کردی را داشته باشم. ما در محیطی که بزرگ شده ایم که واقعا هنر خیز است. در بعضی از شهرهای اینجا مثل منطقه صحنه و گوران بچه ها با ساز زاده می شوند و بچه ای نیست که تنبور نوازی را فرا نگرفته نباشد. وجود چنین مناطقی در شکل گیری علائق ما تاثیر گذار بوده و باعث شده که ما تعصب و علاقه خاصی به موسیقی این منطقه داشته باشیم.

در میان ملودی های خاطره انگیز کردی، کدام ملودی ها را دوست دارید با چنگ بنوازید؟

مریم چاوشی: من کارهای کردی

#### ◀ ساز چنگ مشکلترین ساز

دنیاست. چون نواختن آن تکنیک بسیار خاصی دارد. همه ی سازهای پرده ای از یک قاعده کلی پیروی می کنند، مثلا اگر شما با گیتار آشنایی داشته باشید تا حدودی با بقیه های سازهای پرده ای نیز آشنایی دارید و یا سازهای کوبه ای تقریبا به هم شبیه هستند. ولی نواختن چنگ یک تکنیک کاملا جدایی دارد و حتی در یک جاهایی قواعدی عکس بقیه سازهادر دارد.

توجه به مشکلات موجود مقداری از انگیزه هایمان را از دست بدیم.

◀ تا به حال کنسرت چنگ نوازی داشته اید؟

مریم چاوشی: درباره اجرای کنسرت صحبت هایی شده ولی به صورت جدی هنوز پیشنهادی در این باره به ما ارائه نشده است. هنگامی که اولین کنسرت پژوهشی چنگ توسط استاد باقری نژاد برگزار شد، قرار بود که ما در خلال تمرینات به آن کنسرت برسیم ولی متاسفانه به دلیل گرفتاری های کاری نتوانستیم خودمان را برسانیم. ولی برای دومین کنسرت پژوهشی چنگ که در آینده ای نزدیک برگزار می شود باید تمام سعی مان را انجام دهیم. این کنسرت ها در معرفی چنگ بسیار موثر بوده اند و چند استودیوی مطرح به آقای باقری نژاد پیشنهاد داده اند که به صورت مجانی کارهای ایشان را ضبط کنند.

محیا چاوشی: آقای باقری نژاد خیلی دوست دارند که مجوز برگزاری کنسرت در کرمانشاه را دریافت کنند. زیرا ایشان در واقع چنگ ساسانی نقش بسته بر دیوار طاق بستان را احیاء کرده اند و دوست دارند که در کنار طاق بستان هم یک برنامه اجرا کنند.

#### ◀ شما کارهای چنگ نوازی خانم تارا

جاف را دنبال می کنید؟

مریم چاوشی: خانم تارا جاف خیلی دوست داشتنی و قابل احترام هستند و همیشه کارهای ایشان را از نزدیک دنبال می کنیم.

محیا چاوشی: نکته جالبی که درباره ی شیوه چنگ نوازی خانم تارا جاف می توان ذکر کرد؛ نواختن چنگ با ناخن است. معمولا در چنگ نوازی بیشتر صدای سرانگشت ها به گوش آشناست و مردم کمتر چنگ نوازی با صدای ناخن ها را شنیده اند.

# خوشنویسان کرمانشاهی



۱۳۰

به یاد  
میرزا رضا کلهر  
خوشنویس بلند  
آوازه کرمانشاه



۱۳۴

چهره‌ای  
ماندگار از دیار  
پر صلاحیت  
یستون



۱۳۸

نگاهی به زندگی و  
آثار خطاطی  
استاد سید محمد  
طاهر هاشمی



۱۳۴

خوشنویسان کره  
در هورامان،  
لهون، جوانرود و  
روانسر

# به یاد میرزا رضا کلهر خوشنویس بلند آوازه کرمانشاهی

◀ احسان شاه حسینی



می دهد و آینه پر از صفایش را درخشان می سازد، استاد با حرکت امواج آب به دیروزی می رود که در زیر سایه پدر در کنار قوم و خویش هایش فارغ از هر دغدغه ذهنی دست در پال اسپان داشت و با نسیم دشتهای زاگرس همقدم می شد آن روزهایی که پسر بچه خرد بود و افسونگری کوهستان و دشت لو را آماده حرکت بسوی زایشی جدید از انسانی می ساخت که شرافت هنر را برسیم و زر بی هنر لوح می نهد همان روزها که سر به آسمان می سایید و دست در دست خورشید با بهار و پاییز می خندید! استاد کلهر در سال ۱۲۴۵ هجری قمری در ظهری تابستانی، در میان ایل کلهر بدنیا آمد و پدرش محمدرحیم بیگ یکی از بزرگان ایل کلهر از سران تیره شهرک از تیره های طایفه نامش را محمدرضا نهاد. محمدرضا در دامان پاک و پر صفای ایلی پرورش یافت و چون دیگر

سالهای سال است که با او زندگی می کند، عشق می ورزد و به عرش می رود، می گیرد و می خندد! همان صدایی که شادباش زایش هنری را جشن می گیرد، قلب آدمی را جلا



◀ احسان شاه حسینی متولد ۱۳۶۴ در کرمانشاه و دانشجوی کارشناسی ارشد رشته مطالعات اکو در دانشگاه علامه طباطبایی می باشد.

روشنایی خورشید چشمانش را می آزارد، چشم هایش را نیمه باز می گذارد تا به آرامی با آن خو کند دستهایش برای آنکه مقداری کشش بیابند باز می کند انگار از ورزشی سخت رها شده است به آسمان نگاهی می کند، دیگر آسمان آن رنگ همیشگی اش را ندارد، آن آبی پر از شور زندگی که هر صبح سلام کنان نویدروزی پر از مهربانی را به آدمی می داد، کنار حوض می نشیند دستی به آب می زند مات در آب می نگرد و مبهوت در میان امواج کوتاه و زیبا رنگ و بوی زندگی را می جوید که دیگر بوی خوش دیروز را نمی دهد صدای بر خورد آب حوض به دیوارها چون راوی بی قصه عمر را برایش بازمی گوید می خندد و می گوید، صدای خنده هایش چون صدای کشیده شدن قلم بر صفحه سپید کاغذ رنگ را به چهره استاد بازمی گرداند همان صدایی که

نیکوداشت و نستعلیق را به استادی می‌نوشت و دارای شهرتی خاص بود می‌رود. در مورد خط نستعلیق باید گفت که مخترع آن ایرانیان بودند، چون علوم دیگر در ابتدا فاقد ضوابط مشخص و معینی بود و به تدریج نظم و نظام یافت از استادان برجسته آن می‌توان به میرعلی کاتب هروی، معاصر شاه عباس صفوی و استاد معیرعلی الحسنی نام برد. از میرعمادالحسنی که خطش بسیار مورد علاقه استاد کله‌هر بود کتابی بنام آداب المشق بجا مانده که استاد کله‌هر آن را از بر بود خط نستعلیق پس از میرعماد وارد صنایع ظریفه شد که بسیاری از نویسندگان و خوشنویسان از وی تقلید کردند اما سبک و سیاقی جدید و تازه بر آن نیفزودند به جز استاد کله‌هر.

خلاصه آنکه محمدرضا پس از سفر به تهران نزد استاد خوانساری، به شاگردی می‌رود و دوزانو می‌نشیند و چشم بر خط استاد می‌بندد و چون عاشقی که از دیدار معشوق سیراب نمی‌شود تشنه تر می‌نشیند و می‌آموزد و با هنر حرکت استاد خوانساری بیشتر و بیشتر در آسمان ناپایان زیبایی به پرواز در می‌آید و مشتاقانه به عشق کردن می‌نشیند در ابتدا استاد خوانساری به او می‌گوید: که خطت وحشی است و باید رامش کنی بدون قاعده نوشته‌ای و باید به خط من نگاه کنی و مو به مو جزئیات را اجرا کنی نه کم و نه زیاد. پس سه سال در خدمت استاد خوانساری به نظم می‌نشیند و به جد تلاش می‌کند و مشق می‌کند و مشق می‌کند بطوری که مشق‌های کله‌هر بسیار مشهور و دلفریب می‌شوند در طول سه سالی که زیر نظر استاد خوانساری و حتی تا پایان عمر یا مشق خط می‌کند یا مشق نفس، یا می‌نگارد و می‌نویسد و یا در عالم درون کژها را کوتاه می‌کند و زیبایی‌های روحش را تراش زده‌تر و هر جلاتر می‌سازد. تا آنکه استاد خوانساری بر او مرحبا می‌گوید و محمدرضا کله‌هر را به کار و مشق بروی آثار

عقل این دیار بر جا نهاده، و ذهن‌های پرنقش را سفید و سیاه کرده است. استاد محمدرضا کله‌هر پس از دوری از این ناآدمی گونه‌ها برگوشه‌پر از سنبل و یاسمین گلستان خویش پناه می‌برد و هنر را بهترین وسیله برای انسان شدن، همان انسانی که فرشتگان برپایش سجده کرده‌اند برمی‌گزیند. استاد جوان آن سالها، پس از آموزش ابتدائی بدنبال عشق و علاقه خود و



◀ محمدرضا پس از سفر به تهران نزد استاد خوانساری، به شاگردی می‌رود و دوزانو می‌نشیند و چشم بر خط استاد می‌بندد و چون عاشقی که از دیدار معشوق سیراب نمی‌شود تشنه تر می‌نشیند و می‌آموزد و با هنر حرکت استاد خوانساری بیشتر و بیشتر در آسمان ناپایان زیبایی به پرواز در می‌آید.

بدنبال عنصر آرام و سکنا ناپذیر روح خویش برای آموزش خطاطی و خوشنویسی به سوی تهران روان می‌شود تا خطی خوش بر تارک این دیار بنویسد آن جوان برخواسته از زاگرس به تهران می‌رود و نزد استاد میرزا محمد خوانساری که خطی

فرزندان ایل که در سوارکاری و رزم آوری نام نیکی داشتند پادر رکاب نهاد و دست برمیانه تفنگ دشت را می‌نوردید. قلب پر از صفا و لطافت کوهستانی خود را خنک می‌ساخت اما در درون این قلب ساده، سمفونیکتی از ملاححت هنری آماده زایش بود، زایشی که قبل از ایجاد شدن و بوجود آوردن پتانسیلی می‌خواهد که این پتانسیل با پشتکاری پس زیا جلوه‌های بی نظیر هنر را نمودار می‌سازد

این آمادگی هنری و طبیعت پرشکوه در آن جوان کوهستانی را می‌توان در گرایش‌اش به صبح و گریز از جنگ و خونریزی‌های نازیبا بیشتر و بیشتر دید زمانی که آدمی برای یک شاخه گل احترام قائل باشد و رقص پرندگان را در آسمان به بارها و بارها تماشا می‌نشیند چگونه می‌تواند جنگ را عنصری در خور توجه بداند؟ و از آن گریزان نباشد او پس از جنگ‌های درون قومی که در طایفه ایجاد شد بی‌زاری‌اش بیشتر شد. جنگ که عنصری واقعی در زندگی بشر است و از نمودهای بشرگون نه انسان و آدمی است پدیده است که در میان ایلات و عشایر و تاریخ این مرز و بوم خطی نازیبا و سایه‌ای شوم را از خود بجای گذاشته است و پریشانی‌های بسیاری در میان اهل دل و

برادر و دوست دوران نوجوانی اش در دشتهای سبز زاگرس می‌گوید که: «حقیقت این که کار در اداره جات دولتی آزادگی و حریت را در فطرت آدمی می‌کشد و انسان مجیزگوی هر از گرد راه رسیدهای می‌کند من کسی نیستم که برای هر کس سر خم کنم»

این همان چیزی است که علاوه بر هنر خوشنویسی بر هنر شخصیتی میرزا رضا می‌افزاید و این فرزند کوهستان با خصلت کوهستانی اش که همان غرور و عزت نفس است که زندگی چون عقاب بر بام کوه‌ها را بر زندگی زاغ مانند بر می‌گزیند. هر فردی تا زمانی که شخصیتی وراسته و فرهیخته و شایستگی در خود نداشته باشد بیرون داد و هر آنه را که ابراز می‌کند چنان شوریدگی در آدمی نمی‌آفریند و انسان مجذوب هنر خود نمی‌کند. استاد کلهر هر چه قدر بر قیمت هنرش می‌افزاید و نفس خویش را جلا می‌داد بیشتر از پیش در گلستان بهاری هنرش می‌گردد و از آن حظ وافر می‌برد و دیگران را هم بی بهره نمی‌گذارد اما هر چه بیشتر به باغبانی و آراستگی هنرش می‌پردازد چون دگر هنرمندان این دیار و شاید بنوعی چون دیگر کسانی که هنر را کالا نمی‌دانند و آن را اعمالی می‌دانند که نمی‌توان بر آن قیمتی نهاد و هر کس ارزش این الماس را که توسط خالقش روز به روز بیشتر می‌شود نمی‌دانند. میرزا کلهر برای آنکه بتواند چرخ زندگی را بچرخاند هر از چندگاهی تدریسی می‌کرد و کتابی می‌نویسد و روزنامه می‌نگارد و در سفر همراه شاه می‌شود اما بسیار کم تر از آنچه که می‌توانسته شاگرد می‌گیرد.

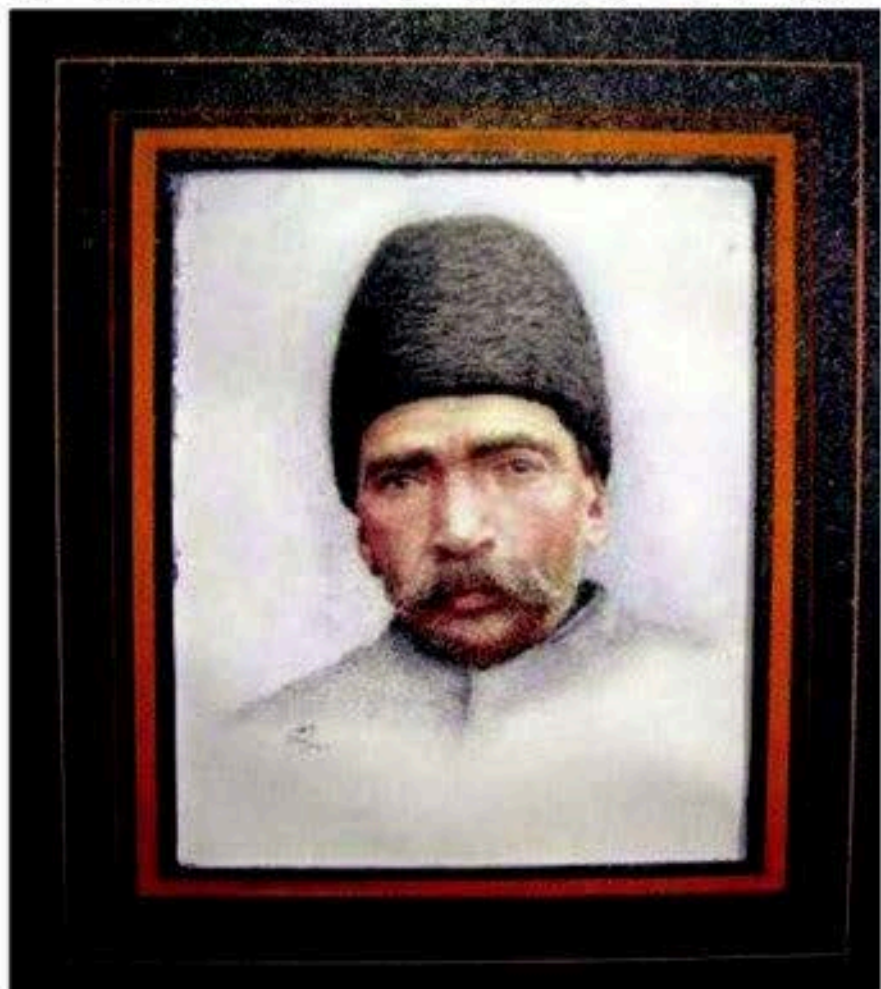
چنانچه می‌توانست تنها با شهریه شاگردان بدون دغدغه نان بیاساید اما هرگز آرامش خود را با شلوغی پر از بی ثمرگی عوض نمی‌کرد. در کتاب زندگی آثار عمادالکتاب شاگردان میرزا رضا را نام می‌برند: ۱- حاجی مهدی اصطبل

◀ در دل میرزا این معلمی، برای شاگردی که جاهلانه حکومت می‌راند و کاهلانه می‌نویسد و اهمیتی به مشق کردن نمی‌دهد جذابیتی ندارد حتی اگر او ناصرالدین شاه میخ میان آسمان و زمین باشد.

کاهلانه می‌نویسد و اهمیتی به مشق کردن نمی‌دهد جذابیتی ندارد حتی اگر او ناصرالدین شاه میخ میان آسمان و زمین باشد.

برادرش نوذر علی که در ایل کلهر از بهترین سوارکاران و رزم‌آوران بود به عنوان میرشکاری سلطنتی خدمت می‌کرد و میرزا را به خدمت دولتی و مشغولیت در درگاه درباری تشویق می‌کند. چنانچه که به دعوت محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر انطبالات که معادل وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی است جواب رد می‌دهد و به

قدم تشویق می‌کند و استاد کلهر مشقهای سخت و طاقت فرسای خود را دوباره از سر می‌گیرد بنوعی که در طول شبانه روز بسیار کم می‌خوابد و حتی گاهی به چرتی در پوستین که بردوش دارد قناعت می‌کند. استاد کلهر برای مشق کردن آثار میرعمادالحسنی که بسیار کم بجامانده به قزوین می‌رود کتیبه بر سردر حمامی وجود داشته می‌رود و همچنین برای دیدن سنگ قبر میرفندرسکی، از فیلسوفان عصر صفوی، که به خط میرعماد نوشته شده به اصفهان می‌رود که برویش شعری از حافظ نگاشته شده است و از روی آنها مشق می‌کند و از آنها نمونه برمی‌دارد که همیشه با خود داشته باشد. در این اثنا از دربار شاهانه فرمائی می‌یابد که میرزا آموزش خوشنویسی شاه جوان ناصرالدین شاه را برعهده بگیرد و بسیار مورد تفقد و استقبال امیرکبیر قرار می‌گیرد اما در دل میرزا این معلمی، برای شاگردی که جاهلانه حکومت می‌راند و



رضوی (ادیب پیشاور) او را آرام نمی‌کند. چگونه این مردم روز به روز در سفاقت می‌چرخند و حکومت با بی‌لیاقتی هایش این مملکت را به باد می‌دهند و هر روز هویت ایرانی خویش در دست اجانب گل آلوده می‌بینند. استاد خسته از ایامی که مردم تنها به خوردن نانی از سرسیر شدن کفایت دارند دیگر آسمان برایش آن رنگارنگی پرنشاط را ندارد، روزگاری که وبا سراسر شهر را گرفته است و مردم در میان بیماری دست و پامی‌زنند استاد هم ضعیف شد و ضعف بر او غالب شد چهره‌اش زرد شده دیگر آن توان گذشته را ندارد و خورشید زندگانی او بر روی بام است استاد بار دیگر به آنچه کرده و نکرده نگاهی می‌کند، به روزهای پر از پروانه و گل در نوجوانی های بی‌مانندش به یاد روزهایی در کنار برادر و پدر در دشت سوار بر اسب می‌نازید به روزهایی که در کنار استاد میرزا محمد خوانساری مشق می‌کرد و به روزهایی که عشق ورزیدن به هنر لورا از گل مال شدن در زیر سایه گرم اسطوره‌های خالی از بزرگی زهانید، روزهایی که دستش تنگ بود اما قلب به بهنای دشتهای زاگرس در روزهایی که یک نوشتن و مشق کردن تمام خستگی‌ها را از یادش می‌برد و یاد روزهایی در اتاق خویش تا صبح مشق می‌کرد و هنری می‌آفرید استاد دیگر رمقی ندارد ولی خوشنود و شادان از سالهایی است که بی‌ثمر طی نکرده و توشه‌ای برهنر را برداشته و دست پر از ملامت را دراز کرده است برای آخرین بار به آسمان نگاهی می‌اندازد لبخندی می‌زند و خورشید غروب می‌کند.

سعیدیا مرد نکونام نمیرد هرگز

مرده آن است که نلش به نکویی نبرند  
خوشنویس و هنرمند نامدار کرد ایرانی  
استاد محمد رضا کلهر در روز سه شنبه ۲۵  
محرم سال ۱۳۱۰ هجری قمری در ۶۵  
سالگی بدلیل وبا دارفانی را وداع می‌گوید.

کلیات فآنی، دیوان فروغی بسطامی، کتاب مخزن الانشاء تقویم خطی نفس، منتخب السلطان که ناصرالدین شاه آن را با اشعاری از حافظ و سعدی انتخاب کرده بود.  
۳- سفرنامه های ناصرالدین شاه به کربلا و سفر دوم خراسان  
استاد دستی به آب می‌زند کمی آب به صورت می‌باشد تا گرد خستگی را بشوید اما چه سود خستگی دورانی که:

◀ استاد خسته از ایامی که مردم تنها به خوردن نانی از سرسیر شدن کفایت دارند دیگر آسمان برایش آن رنگارنگی پرنشاط را ندارد، روزگاری که وبا سراسر شهر را گرفته است و مردم در میان بیماری دست و پامی‌زنند استاد هم ضعیف شد و ضعف بر او غالب شد چهره‌اش زرد شده.



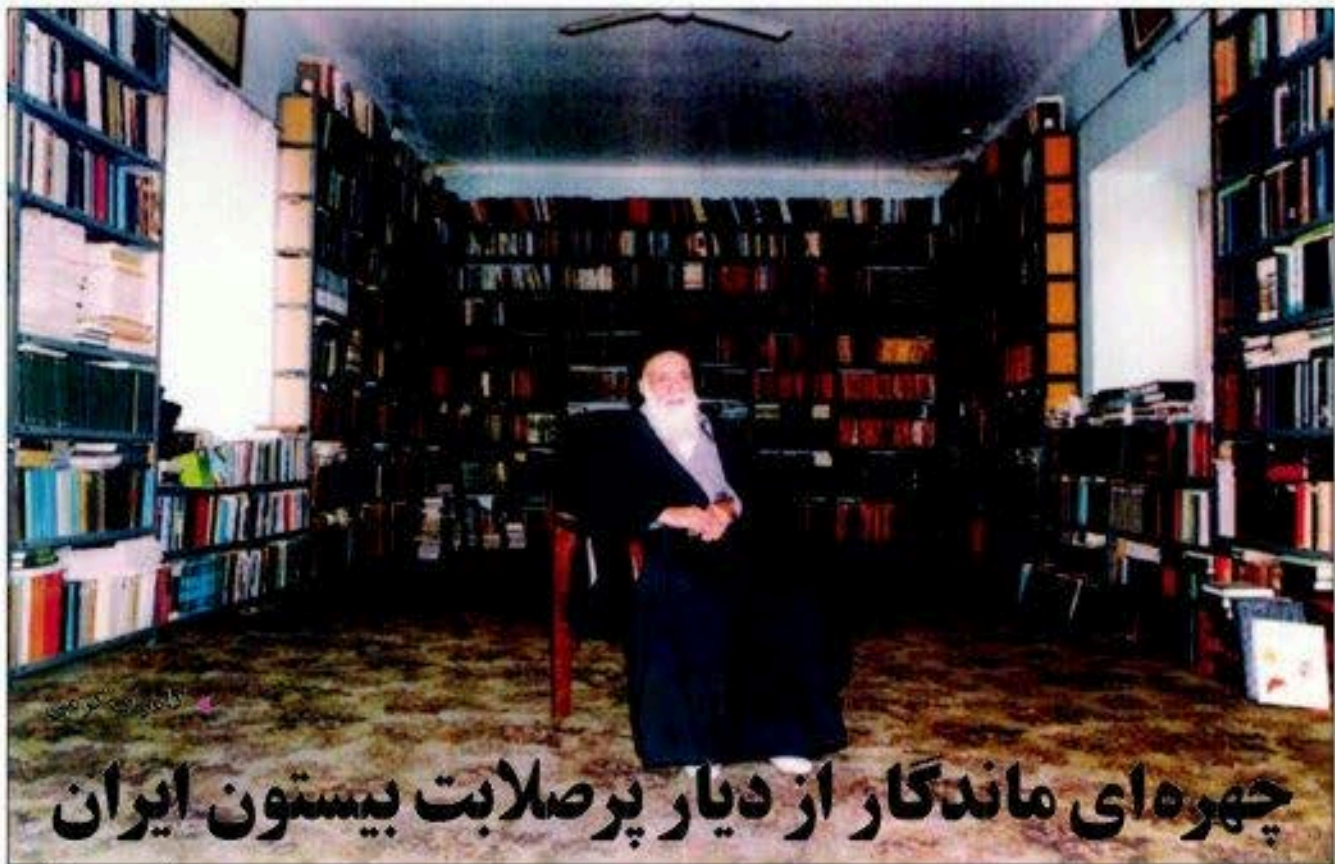
هنر خوار شد جادوی ارجمند نهان  
راستی، آشکارا گزند  
شده بریدی دست دیوان دراز زینکی  
نیاشد سخن جز به راز

با هزاران باران گرد از دل استاد پاک  
نمی‌شود، درست است که چشمه پاک هنر  
استاد او را از گل آلود شدن و روزگار بد  
گردون باز می‌دارد اما هوشیاری اهل هنر از  
دور و کنار چنان خستگی پرملال برای او به  
بار آورده که حتی در درد دل‌هایش از این ایام  
بی‌کفایتی‌ها و بی‌سیاستی‌ها با سید احمد

مازندرانی ۲- آقا مرتضی علی آبادی ۳- آقا سید مرتضی پیرغانی ۴- میرزا عبدالله مستوفی صاحب (صاحب کتاب شرح زندگانی من که از استاد بسیار گفته) ۵- آقا محمود صدر الکتاب ۶- میرزا ابراهیم قوام الکتاب ۷- عماد الکتاب ۸- میرزا ابوالحسن خان فروغی برادر محمدعلی فروغی و تعداد دیگری از هنرمندان و هنر دوستان این دیار. دیگر اینکه میرزا رضا کلهر به عنوان پرچم دار تحول در آموزش هنر خوشنویسی مطرح است که سرمشق روزگار خویش بوده است بعد از میرعمادالحسنی استاد کلهر با آنکه همان شیوه و روش را پی گرفت اما نوع و سلیقه خود را به آن اضافه کرد و بتوسی به آنچه میرعماد الحسنی به عنوان قاعده ابداع کرد افزود از تفاوت‌هایی که می‌توان به آن اشاره کرد کوتاه کردن مهرها و کوچک کردن وظریف نمودن دوایر و تغییراتی در بعضی از ترکیبات. تغییرات و اضافاتی که در حوزه خوشنویسی است تا حدود زیادی به فنون خوشنویسان باز می‌گردد حتی مشق کردن استاد هم در نوع خود جالب بود بطور مثال در مشق خرت خرت تا آن زمان که قلم روی کاغذ گردش می‌کرد نفس خود را حبس می‌نمود بگونه‌ای که پس از اتمام آن مشق انگار کاربندی سخت و سنگینی انجام داده است و در نوع تراشیدن قلم و ظریف آن هم دارای روش و سیاق خاص خود بود و چنانچه که گفته شد ابداعاتی خاص از خود بعد از میرعمادالحسنی در خط نستعلیق ایجاد کرد و از استاد آثاری هم بجا نهاده که تا حدودی مشق‌های آن بسیار اندک است:

۱- بسیار روزنامه‌ها و کتب چاپی که به میل خود و تشویق دوستان نگاشته بود بعضی از روزنامه‌ها از قبیل شرف، وقایع التغاقیه وارد وی همایون و...

۲- بسیار کتاب‌ها چون فیض المدح تألیف ابراهیم تهرانی، کتاب مناجات خواجه انصاری ابوان یغمایی و جنوتی،



## چهره‌های ماندگار از دیار پرصلابت بیستون ایران

خواندن دروس حوزوی یکسر به طلبگی روی آورد، که این زمان مصادف با برپائی حوزه علمیه و مسجد حاج شهبازخان به همت آیت... سید ابوالحسن اصفهانی در کرمانشاه می‌باشد. استاد نجومی چون رفت و آمد زیاد علاقه‌مندان و دوستان به منزل را مانعی بزرگ برای ادامه تحصیل خود می‌دید تصمیم جدی به عزیمت به عتبات مقدسه و انتقال به حوزه علمیه نجف می‌نماید. بعد از اقامت پنج ساله در نجف به سال ۱۳۳۴ و در بازگشت از سفر در کرمانشاه اقدام به ازدواج با دختر یکی از علماء نجف، آیت... آقاسید عباس ناجی می‌نماید که حاصل این ازدواج بین سالهای ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۹ شش فرزند (چهار پسر و سه دختر) که البته اولین فرزند پسرشان در همان روزهای اول تولد از دنیا می‌رود.

در سال ۴۱ موفق به دریافت اجازه اجتهاد و حدیث و روایت از دست آقامیرزا محمدباقر زنجانی می‌شوند که بعد از آن هم این اجازه را از دیگر علماء بزرگی چون حاج سید عبدالعلی سبزواری در نجف کسب



◀ **کامران کریمی متولد مرداد ۱۳۶۳ در شهر کرمانشاه و دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی در دانشگاه تربیت معلم تهران است.**  
Kamrank63@gmail.com

می‌کنند.

تحصیلات ابتدایی را در سال ۱۳۱۴ شمسی در دبستان هدایت کرمانشاه آغاز نمود و تا کلاس ششم که مصادف با اشغال ایران توسط قوای متفقین در شهریور ۱۳۲۰ بود در همان مدرسه به تحصیل پرداخت. سالهای ۲۱ و ۲۲ در دبیرستان مشغول به تحصیل شد و زمانی که هیچ طلبه‌ای در کرمانشاه نبود از دبیرستان بیرون آمد و برای

عصر بیست و نهم مهرماه سال ۱۳۸۱ بود که دومین همایش چهره‌های ماندگار یا معرفی چهره‌های از دیار فرهاد و شیرین آغاز به کار کرد. در میان اساتید، علماء، فضلاء و اندیشمندانی که در رشته‌های گوناگون در سطح کشور حضور پیدا کرده بودند، فرزندی از دیار غیرتمندان و راست قامتان بیستون این توفیق را پیدا نمود تا مایه فخر و مباهات برای زادگاه خود باشد.

آیت... سید مرتضی نجومی فرزند مرحوم آیت... آقاسید محمد جواد نجومی (متوفی به سال ۱۳۴۶ شمسی) در ۲۶ بهمن ماه ۱۳۰۷ شمسی مطابق با ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۲۶ قمری در کرمانشاه دیده به جهان گشود. براساس شجره‌نامه‌ای که به خط جد سوم ایشان در پشت نسخه نفیس نهج البلاغه قرار دارد، نیای ایشان منتسب به زیدبن علی فرزند امام سجاد (ع) می‌باشد. اجداد وی در ابتدا ساکن مشهد بوده‌اند که با سمنان مراداتی نیز داشته‌اند، سپس به کربلا و پس از مدت مدیدی اقامت در این شهر به کرمانشاه مهاجرت

می‌کنند.

در سال ۱۳۴۹ به دلیل شدت اذیت و آزار بعثیها به همراه دیگر علماء و فضلاء به ایران مهاجرت می‌کند و در دی ماه همان سال به منزل پدریشان وارد می‌شوند، تا شروع انقلاب به کارهای معمولی و وظایف مقرر روحانیت مشغول می‌شوند. انشاء اعلامیه‌ها و نسخه‌ها و برگزاری جلسات علماء در منزل ایشان از فعالیت‌هایی است که با نزدیک شدن به پیروزی انقلاب بوسیله ایشان صورت می‌گرفت. مردم محله برزه دماغ در شهر دیرپای کرمانشاه با چهره صمیمی مردی آشنا هستند که شاید ندانند که از مفاخر فرهنگ و هنر شهرشان است. استاد سید مرتضی نجومی، مجتهد، خطاط و صحاف زبردست از معدود روحانیونی است که درجه حوزوی و مقام هنری را هر دو به قدر کمال و کامل طی کرده‌اند و در هر دو نام آشنا هستند.

غالباً سفیدیهای دور متون را در کتابهای درسی از طرحهای موش و گربه گرفته تا درخت و گل پر می‌کردم و هنگامی که والده مکرمه در پای کرسی مشق می‌کردند، ما مواظب بودیم تا کرسی و لحاف تکان نخورد که مبادا خطشان خراب شود. انواع هنر از جمله نقاشی، صحافی، کتابت و به خصوص هنر زیبای خوشنویسی در خاندان ایشان جایگاه ویژه‌ای داشته و دارد. از جمله این هنرمندان می‌توان به آقامیرزا اسماعیل نجومی ملقب به آقا بزرگ که از مردان متقی و هنرمند بوده‌است و همچنین والدشان سید محمد جواد نجومی که خط نسخ را نزد خوشنویس بزرگ حاج محمد صالح خان کلهر به کمال رساند اشاره کرد.

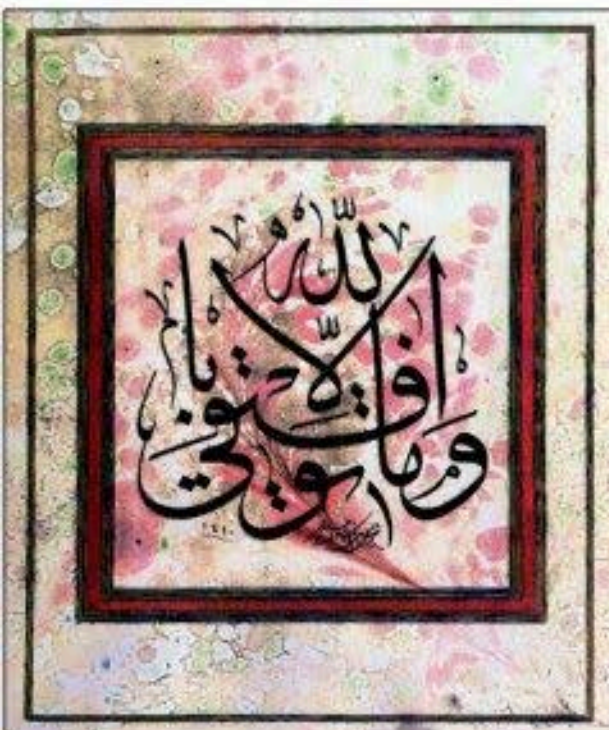
کتاب و کتابداری از علایق بزرگ وی به شمار می‌رود، ساختن کاغذهای ابرو باد و مرقع سازی، تذهیب و نقاشی، مینیاتور و صحافی نیز در دستان او به اوج رسیده‌اند، آشنایی و تسلط او به علوم حوزوی و شناخت دقیق از متون کهن این علم، نجومی را که دیگر در کتابت نامی آشنا و دستی توانا داشت، برآن داشت تا به تحریر



مردم محله برزه دماغ در شهر دیرپای کرمانشاه با چهره صمیمی مردی آشنا هستند که شاید ندانند که از مفاخر فرهنگ و هنر شهرشان است. استاد سید مرتضی نجومی، مجتهد، خطاط و صحاف زبردست از معدود روحانیونی است که درجه حوزوی و مقام هنری را هر دو به قدر کمال و کامل طی کرده‌اند و در هر دو نام آشنا هستند.

و بازنویسی کتب کهن بپردازد، در سال ۴۹ در بازگشت به وطن شروع به جمع‌آوری کتب نفیس، صحافی و خطاطی آنها کرد. حاصل سالها ممارست در امر کتابت، جمع‌آوری، بازسازی و بازنویسی کتب نفیس قدیمی و رسایل مخدوش علمی و حوزوی کتابخانه عظیمی شد که در نوع خود بی‌نظیر است. هزاران جلد کتاب نفیس که نیمی از آن به دستان توانای او صحافی و بازسازی شده‌اند و یا به تحریر دوباره در آمدند در اختیار مخاطبان عام و خاص است که می‌توانند به صورت رایگان از این کتابخانه منحصر به فرد دیدار کنند و از نسخ موجود در آن استفاده ببرند. نجومی جامع‌العلوم و جامع‌الموضوع است. خود او راجع به گوناگونی فعالیتها و توانایی ذهنی‌اش می‌گوید: «در ایام دبستان حافظه‌ام بسیار عجیب بود، چراکه بادو سه مرتبه خواندن یک شعر یا یک مطلب تمامی آن با تملکی تصاویر در ذهنم حک می‌شد.»

علاقه به کتاب خواندن و خریدن نیز محصول این دوران است، آنقدر کتابهای مختلف اخلاقی دینی و ادبی می‌خوانده که به قول خودش اشتباهات آقایان را در پای







هزار جلد کتاب آن به صحافی و تجلید خودش ترمیم یافته و جلد شده‌اند که بعضی از این کتابها همچون ریاض العلماء (در شش جلد) مناجات منظوم حضرت امیر، بناءالمقالة العلویه، استخارات، فصل القضا و بسیاری دیگر را نیز استنساخ و کتابت نموده است. از نظر ایشان خوشنویسی و کاغذ شایسته لازم و ملزوم یکدیگرند، «گهگاه رنگ مناسب و دل‌انگیز کاغذی را که هنرمندان رنگ زده‌اند، به قدری خط را زیبا و دل‌نشین نشان می‌دهد که آدمی از دیدنش سیر نمی‌شود». او زیبایی خط را فراتر از معانی متن می‌داند و برای تأکید بر این مطلب از گوستاولومرن نقل می‌کند که خط اسلامی به خودی خود چنان زیبا و بدیع است که معماران عیسوی قرون وسطی و تجدد غالباً در امارت و ابنیه‌ای که می‌ساخته‌اند آن را تقلید می‌کرده و در نقوش خود از آن بهره می‌بردند، بدون آنکه غالباً معنای آن را بدانند و باز می‌گوید نقل است از احمدبن خالد که یگانه خوشنویس دربار مأمون،

نجف می‌رود، خوشنویسی را زیاد جدی نمی‌گیرد، اما پس از آن است که جانش آتش می‌گیرد و استعداد نهفته دوباره بیدار می‌شود. او فقط به کتابت نمی‌پردازد، بلکه در بطن تاریخ و معنای پنهان در این هنر نیز تفحص و جستجو می‌کند و به یافته‌های تازه می‌رسد، وی می‌گوید: «گاهی به نظر می‌رسد که این رسم‌المشقه مربوط به دوران اخیر یا سه قرن پیش باشد، اما سابقه رسم‌المشق مربوط به هزاران سال پیش است، ابن مقلد و ابن بواب دارای آداب المشق و شغل کتابت بوده‌اند، میرعماد، میرعلی مروی و شاه اصفهانی در ایران خودمان نیز رسم‌المشق داشته‌اند»

وی دلایل انقراض ثلث و نسخ و کتیبه‌نویسی را چنین باز می‌گوید: «اساتید والا و ممتاز این رشته‌ها بسیار کم‌اند و دوم آن که متأسفانه صنعت چاپ و گسترش آن که چاره‌ای هم غیر از آن نیست، جلوی هنر فردی کتابت نسخ را فرا گرفته است.»

وی تاریخ دقیق صحافی را می‌داند و بسیاری از مکاتب را به درستی می‌شناسد و می‌گوید که اصفهان جلدسازی‌های هنری سطح بالایی دارد که از اساتید آن می‌توان به حاج حسین ختایل یا حسین اسلامیان اشاره کرد و این آثار هنری می‌تواند در سراسر جهان عرضه شوند و چشمهای هر بینندگای را به خود خیره کنند.

عشق و علاقه شدید به مطالعه باعث شد تا نجومی کتابخانه‌ای ارزنده با قریب هفت هزار جلد ترتیب دهد که در حدود

منبر می‌دانستم، چون قبلاً آن کتابها را خوانده بودم.

وی درباره درس حوزه می‌گوید: «من هرگز پشیمان نبوده و نشده‌ام که چرا به حوزه علمیه رفتم، این سرنوشت و انتخاب من بود، من علاقه‌مند به نفس انبیاء و سیر درون آدمی هستم، اما همان آیات عظام در آن دوران عاشقان هنر نیز بوده‌اند و با دست خود به خطاطی و نقاشی نیز می‌پرداختند، وی شیفته کسانی بوده که علاوه بر دین و فقه و شرع، هنر و دنیای زیباییها را نیز می‌فهمیده است، در منظر او هنر معنایی متعالی و عمیق دارد.

نجومی در بیان هنر می‌گوید: «شکی نیست که آدمی، گرایش و کوششی به سوی زیباییها و هنرمندیها را در اعماق ژرفای نفس خویش درمی‌یابد و هرکس به فراخور حال، ذوق، دریافت و ارزیابی ذهنی خویش از این زیباییها لذت می‌برد، پس اگر همه افراد انسانی واجد ادراک و شعور صحیح باشند، این گرایش و کشش را به خوبی در درون خویش به حضور نفسی و ذهنی در می‌یابد و این خود بزرگترین دلیل است که قضیه تمایل به زیبایی و زیباسازی و طبعاً به هنر که میرز و مظهر این دریافت نفسی است، از نظریات انسانی و گرایشات متعالیهایی است که در خمیره لوست».

نجومی می‌گوید که هرگز فکر نمی‌کرده روزی او را به نام یک خوشنویس بشناسند، سالهای زیادی تا وقتی که به



این میراث گرانقدر و مؤثر اسلامی و ایرانی این لوح تقدیر اهدا می‌شود. به مناسبت اهداء این لوح اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی و انجمن خوشنویسان کرمانشاه نیز لوح تبریکی هدیه کردند.



است، این رساله در مجله سروش در شماره‌های ۲۲۹ تا ۲۳۴ به چاپ رسیده است.

در همین سال نمایشگاهی از قطعات خوشنویسی و خطی وی در تهران برگزار گردید که به این مناسبت، نشان به همراه نامه افتخار از طرف وزیر فرهنگ و ارشاد وقت آقای خاتمی به ایشان اهدا گردید.

در سال ۱۳۶۸ در کنگره بزرگداشت مرحوم میرزای کلهر در فرح آباد ساری شرکت می‌کند و مقاله مفصلی راجع به ابروآبادسازی در خوشنویسی ارائه می‌دهد که در دو شماره روزنامه جمهوری اسلامی به چاپ می‌رسد.

در سال ۱۳۷۵ نخستین گردهمایی و جشنواره خوشنویسان جهان اسلام با شرکت ۲۵ کشور در تهران که به همت رئیس جمهور وقت آقای هاشمی رفسنجانی اجرا گردید که به ۱۲ تن از استادان درجه اول کشور از جمله چهره ماندگار کرمانشاه لوح تقدیر اهدا می‌نمایند که متن این تقدیر نامه به این شرح می‌باشد. استاد محترم آیت ... سیدمرتضی نجومی

به پاس تلاشهای ارزنده جناب عالی در اعتلای هنر خوشنویسی کشور و اشاعه

یکبار به قسطنطنیه رفته و در یکی از جشنهای آنان شرکت جست و دیده که طومارهای طولانی به خط خوش او بر کنیسه‌هایشان آویخته‌اند؛ علت را پرسیده، گفته‌اند: اینها نامه‌های مأمون به خط احوال است.

خط وی خطی پر قدرت و پر انعطاف و سراسر مکاشفه است و گاه خط او پهلو به پهلو خطی خطوط قدما و نام آوران عرصه خط می‌زند. نمونه خط نسخ او می‌توان به کتابتهای دروس و تقریرات مرحوم میرزا اشاره کرد و از نمونه خط شکسته تحریری می‌توان به شماره دوم کیهان فرهنگی اشاره کرد.

از خطاطان و هنرمندان بی نظیر و بزرگ جهان عرب که با ایشان مرتبط و دمساز بوده‌اند می‌توان از استاد هاشم محمد بغدادی یاد کرد.

عضو پیوسته فرهنگستان هنر کشورمان دارای آثاری از جمله کیمیای هستی، فیض قلم، سحر مبین، تقریرات فقهی استادان برجسته حوزه، نگارش رساله‌های علمی در باب فقه و هنر می‌باشد.

#### فعالیت‌های هنری:

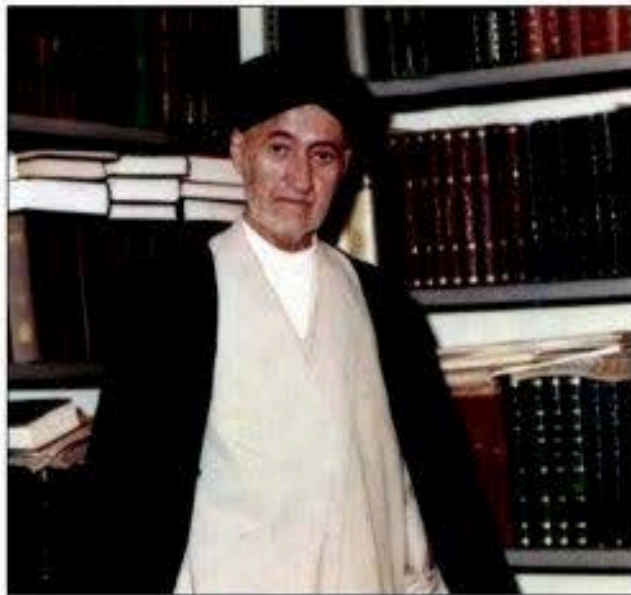
در سال ۱۳۶۲ به دعوت دانشکده هنرهای اسلامی سخنرانی مفصلی در بعد معنوی هنر خط ایراد می‌نماید که رساله بسیار شیرینی در باره معنویت و جلالت هنر خط بود که کمتر در این باره گفته شده

#### سخنی با هنرمندان جوان:

کشش همگانی مردم به سوی هنر برای هنرمند تعهد و مسئولیت می‌آورد و بار سنگین رسالت معنوی را بردوش او می‌گذارد، این جاست که هنرمند ارجمند اسلامی باید بداند که هنر چه کاربرد عجیب و شگفت‌انگیزی در همه‌ی زمینه‌های زندگی فردی، اجتماعی، اخلاقی، علمی، سیاسی، ادبی، مذهبی و تربیتی دارد، هنرمندی که دل و جانش چونان خورشید جهان آرا می‌درخشد، استعداد هنری خود را که عطیه‌ای الهی است متوجه عشقهای مادی و وصال معشوقه‌های جسمانی نمی‌سازد و با تحفظ بر تقوی، پاکدامنی، عظمت و عبادت، مقام والای انسانی خود را حافظ بوده و از نعم معنوی الهی برخوردار و بهره‌مند گردد.

استاد نجومی در اوایل جوانی آنچنان مورد توجه بزرگان بوده که علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام الشیعه نام او را در شمار بزرگان این مذهب آورده و جالب آنجاست که تفاوت بین سن آن دو در آن مقطع بیش از ۵۰ سال بوده است. فهرست منابع در دفتر نشریه موجو است.





# نگاهی به زندگی و آثار خطاطی استاد سید محمد طاهر هاشمی

◀ سید معتمد هاشمی

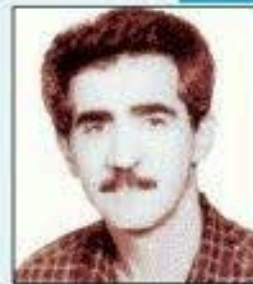
مرآورده‌ای داشته‌ام، معهداً حقاً کمتر صاحب ذوقی را یافته‌ام که چون او مجلس آرایبی و لطف محضر و سعه صدر و قدرت بیان محفلی را در حد هنرهایی متعالی و در یک کلاس عالی آنگونه ارائه دهد و همیشه به حق چنین گمان برده‌ام که تنها بخش محدودی از آن همه فیضان ارجمند در کار مکتوب وی متجلی گشت و هرگز چنان مجالی فراهم

نشد تا همه یا لافل بخش افزونتری از آن شعله جان پرمایه‌اش که پیوسته به شکل یک فرهنگ شفاهی در شعشه بود روشنایی بخش آینده گردد.

اینست که برخلاف تواناییهای دریای متلاطم ذوق و نبوغش، حاصل مکتوب باقیمانده از او اگر از آثار خطاطی بگذریم، با وجود همه گرانسنگی و ارزشهای جاودانه پاره‌ای از اشعار و نثر «هه‌وارگی دلان» در برابر عظمت آن روح هنرمندش ناچیز می‌نماید. چنین است که با رفتن و رخت از دنیا بریستن، کوله‌بار پر غنایش را بر جای نمانده با خود برد و آنهمه وجوه گوناگون و برجسته که

◀ سید معتمد هاشمی

فرزند سید هادی هاشمی، متولد ۱۳۳۰ در روستای داری زنگنه در ازگله از توابع روانسر می‌باشد. وی به عنوان فعالی فرهنگی و نویسنده‌ای پر تلاش طی سالهای اخیر در کنگره‌ها و کنفرانسهای متعددی شرکت جسته و مقالاتی را ارائه کرده است آنچه که در ذیل می‌آید شرحی گذرا بر زندگی استاد سید طاهر هاشمی عالم برجسته اهل سنت و هنرمند نامی این دیار به قلم وی است:



محقق می‌تواند از طریق مجاهده‌یی برونگرا به یک مکاشفه درونی در باب ساختار پیچیده آثار و حل معمای نبوغ آنان دست یابد.

در مورد استاد سید محمد طاهر هاشمی پندار من بر این است که ارزشهای بزرگی او به یکسان بین وجود و حضور شخصی‌اش در زمان حیات از یکطرف و آثار هنری‌اش از طرف دیگر تقسیم شده است. معنای دیگر این سخن چنین است که آثار قلمی برجای مانده از او تنها مبین و نشانگر نیمه‌ای از همه آن نکات مثبتی است که آن بزرگوار دارا بود. با وجود اینکه حقیر طی سنین عمر با کسانی از ادبا و شعرا و اهل هنر از هرگونه، کمابیش

سخن از بزرگان گفتن ساده نیست بویژه آنگاه که بخواهیم کیفیت آن بزرگی را تحلیل کنیم و بیان داریم که جایگاه و پایگاه آنان کدام است. از یکسو شناختی چند لایه و وسیع الطیف می‌بایست و از دیگر سو کوششی برای درک و لمس از نزدیک آن سوژه‌ی انسانی، امری که اگر شخصیت موردنظر در یک زمان

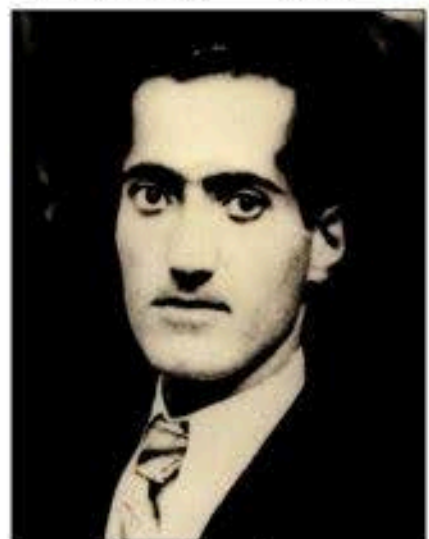
تاریخی دور از دسترس زیسته باشد محال می‌نماید. در این مورد تنها می‌توان به یک معرفت با واسطه و غیرمستقیم دست یافت. اما فهم نبوغ و درک جلالت قدر بزرگان معاصر هم چندان سهل نیست و گرچه زبان گوپای آثارشان وسیله‌ای ذقیقت برای اعراف بر ماهیت آنان در اختیار هر ناقدی فراروی می‌نهد، اما شناخت حضوری و شهود وجود ارزشمند آن فرهیختگان، علی‌القاعده تنها برای تعدادی اندک میسر است.

علی‌ایحال، انکشاف راز وجود گرانمایه ستارگان علم و ادب پیوسته می‌تواند و باید بستر پژوهشهای اتوبیوگرافیک قرار گیرد. یک منتقد و یا

بیشتر بصورتی فی البداهه و در یک ساختار شفاهی و نامکتوب از او دیده بودیم، پیش از آنکه کاملاً در سلک تحریر درآید با وی در خاک نهفته گشت.

هم اینک بیاد می آورم که چگونه هر روایتی از زبان او آنگاه که در محافل بیان می کرد در سطح والاترین قطعات هنری خود می نمایاند و هر گفته و کلامش را چه وزنی و چه شوری و ارجی به همراه بود.

در آن حلقه های معرفت و عرفانش چه حالتها می رفت و در آن سکر بیانش چه مفهوم عمیقی از یک هنر اخلاقی نهفته بود. جانها با سحر کلامش چه اوجی می گرفت و سیمای نورانی و متانت حرکات و سلوک آرامش، چه سرمشق و الگوی نافذی از یک حاصل پرورش فرهنگ شرقی را عرضه می کرد. از او گفتن مشکل است و کلمات آن بار معنا رسانی را درباره او ندارند و قادر نیستند پراکندگی بیان را در باب وی به جمعیت رسانند. تنها باید او را می دیدی و در محضرش می نشستی و مصداق واقعی مشایخ طریقت و قله های شعر و ادب را در وجود مقدسش می شناختی و چون ما به



سید و جیه الدین سیدزاده هاشمی  
ادیب، نویسنده، شاعر و هنرمند

اعجاب می رسیدی و آنگاه به سیمای فرهنگ شرقی ات به معارف اسلامی و ایرانی و کردی ات مباحث می کردی، به خود و اصالت فرهنگ خودی ات ایمان می آوردی و عمیقاً حس می کردی که همه ارزشها از آن فرهنگ غرب نیست و می فهمیدی که نمط عالی سخن قلیل از ما بیرون ادب و عرفان ما، نمونه های امروزین غرب را بیرنگ می کند و می تواند نقطه اتکای اعتماد به ارزشهای فرهنگ خودی باشد که داروی شفابخش از خود بیگانگی ها و بی ریشگی هاست، پس بگوییم از آن زندگانی های پر بار بگوییم.

... و اما آن استاد فرزانه یگانه در یکی از ماههای سال یکهزار و دو بیست و نود و دوی شمس و یک هزار و سیصد و سی و دوی قمری در روستای دولت آباد از توابع روانسر دیده به جهان گشود در یک محیط مذهبی و عرفانی بالید و به سن تحصیل رسید. خاندانش از بزرگان سادات محلی و غالباً از مشاهیر مشایخ طریقت بودند. همانگونه که در شرح حالهایش آمده در اوان کودکی به سبب گروه بندیهای عشایری که منجر به چپاول دولت آباد و خانه پدری ایشان گردید، در معیت خانواده و تابعین قریب دو سال آواره کردستان عراق شد. نیروی عشایری به استعداد قریب پنج هزار نفر تحت امر سردار رشید اردلان و قاسم خان سردار ناصر ستجابی در اوایل هزار و سیصد و شمس به دولت آباد حمله کردند و سبب این آوارگی بودند. طی این مدت دو سال خاندان وی در کنف حمایت همه جانبه پیر طریقت قادری، «شیخ حسین چرچه قلا» قدس سره بودند. آثار روحانی و عاطفی محضر شیخ تا آخرین روزهای حیات در او پایدار

به ناری خوانی کرد

و در کله سه رفته و بیستی کجوه زور خونه و بیستایم  
سند هاد کینا به به یار منه قه خوانی کرده دیوانه سترگی  
فارسه جوامم لعمده فته به داپیک هینا و کوم کرده ده  
نه واد تباد شه لسه . داو اگر فیه نه خنه یکم دیوانه  
سُمرگی کور دین کور کرده ده . تو بیات هینا فیه هم دیوانه  
له قافیه یزافه بآت داو کا سی یار منه تپم . وه داو کا کم  
کجه ناز دارم شه هاد کینا به فخر سوسی و عسردیزی  
وساخ رسه لیمه لیمه دو یاد کا به باولده به هرده  
وه رگیت . هه کبه ت لیم دیوانه فوتم . فستوه به کجه  
مده لیمه بیستی ها و کرمه تپ به نتمه سرم به کلا  
وهه نه هینا وه . به آدم قه صیبه و بیج فستیم  
له پستوه هینا وه له پاشان خومه ته سه . غه نه لیمه  
و عریانه و غه لام . وه له به ره کلا له لیمه به کلا  
ده فته

نمونه ای از خط کردی استاد سید محمد طاهر هاشمی

ماند و ما پیوسته از ایشان نقل حالاتی را که در مجالس رویا و راز شیخ بر او گذشته بود و شرح سیمای نورانی آن شاهباز وادی عشق و عرفان را کراراً می شنیدیم، کما اینکه بخش اعظم آثار شعریش متأثر از آن جاذبه ی معنوی است و در واقع اینکه بعدها آن مرحوم در کسوت مشایخ طریقت درآمد و در طریق آنان منسلک گشت محصول همان ایام کودکی اوست که فیض یاب انفاس روحانی آن پیر کامل شد.

ایامی بعد و پس از اینکه اتحادیه عشایری به سردمداری مرحوم عباس خان سردار رشید برچیده شد در سال یک هزار و سیصد و دوی شمس خاندان آن مرحوم بر سر دهات سوخته و غارت شده برگشتند و این مصادف بود با ایام قدرت سردار سپه که به مرور می رفت تا در پهنه و گستره ایران همه جا قدرتهای نیمه مستقل عشیرتی را

مرحوم کار اداری را به یک سو نهاد و بر سر تکیه و خانقاه و املاک خانوادگی برگشت تا در معیت اخوانش میراث عرفانی و مادی و معنوی خاندان را سامان دهد و از این زمان است که ایشان در زمینه‌های عرفان و ادب و هنر شاخصیتی می‌یابد و به عنوان محقق و نویسنده و شاعر و خطاط و حتی نقاش و مذهب به هویتی متعین می‌رسد. از سویی دیگر وی خانقاه دولت آباد را که از ایام جد اعلاش شیخ رسول دولت آباد برقرار بوده اداره می‌نماید و به احیای مدرسه علوم دینی محلی می‌پردازد و به آن که پس از فوت مرحوم ملا محمد رحیم دچار رکودی شده بود، رونقی می‌بخشد و مرحوم ملا عبدالمجید موحد نادری را به عنوان مدرس دعوت می‌نماید و نقشی اساسی در فعالیت مشعشع این مدرسه طی دهه‌های بعدی بالاخص دو دهه بیست و سی شمس می‌یابد. استاد به واقع یک علامه ذوفنون بود که در بسیاری از شاخه‌های معارف، سیمای شاخصی یافت، علاوه بر رشته‌های سابق الذکر، ایشان انساب دانی بی‌همال بود و در انساب عشایر محلی و بالاخص انساب سادات مرجعی بی‌نظیر به شمار می‌رفت. در علوم غریبه، همچون جفر و فو که آن را از مرحوم سید وجیه‌الدین برادر بزرگش فرا گرفته بود، ذوقی وافی و شوقی کافی داشت و ملخص کلام اینکه در ایام حیات پربرکتش محفلی ارجمند پیوسته گرد شمع وجودش برقرار بود و مستمعین و مشترکین آن مجالس انس بقدر وسع خود از آن خرمن معارف خوشه برمی‌گرفتند.

نهضت اعلام ناشده ادبی، علمی (علوم دینی)، و هنری دولت آباد که

ترتیب در اوان قدرت بی‌چون و چرای «امنیه» های رضاخانی و در شرایطی سخت سپری گشت.

دوران پس از شهریور بیست و سقوط حاکمیت مطلقه و آزادی پدر برای ایشان مصادف بود با یک ایام نسبتاً کوتاه کارمندی در بانک کشاورزی و همدمی با ادبا و فضلاء کرمانشاهی «... کیوان سمعی - سردار کابلی - یداله بهزاد - خسروی - فیض مهدوی - جلیلی و ...» و همسویی با جریانات ادبی و سیاسی ای که محور و مرکز نقل‌شان شهر بود، گرچه سبب آزادی سران عشایر و به علت بافت عمیقاً سنتی جامعه ایرانی هنوز هم قلب تپنده تحولات همان دهات و محیط عشایری بود. این را هم باید اضافه نمود که سالهای دهه بیست شمسی را می‌توان آخرین دورانی دانست که مرکزیت و محور چنین اموری در سیاست و اقتصاد در محیطی خارج از شهرها قرار داشت و این سبب اقتصاد مبتنی بر کشاورزی و ایضاً به سبب نیروی نظامی عشایر بود که پیوسته جریانات نشأت گرفته از شهرها را به نتایج مورد نظر می‌رساند. بهر حال با فوت پدر در سال ۱۳۲۳ شمسی آن



استاد سید محمد طاهر هاشمی

کرم  
موضوع ادبیات و المراسم و آداب انکرام و عیبه المصلد و التناهر  
چون سبب اول ظهور آنجا باشد. لکن برادرها و شاه بین ضابطه لغوی  
شده و بن پایه سنتی و بزرگواران  
آنچنان سنتی که مراد برستان در لغت  
تاج و تخت پروردگار که کشاد از نزار  
که جسد و پس از آن بر سرش  
کدام عیب که از برای مراد و محسوس و زشت  
و مراد و محسوس را بطور استوار نشانده لغت لغوی.

تسطیران هر صند در، ناچار از شمار ۱ و ۲ عید مازفته می‌یابد  
شدن آقایی که کتبه کولون بود که سلمانه کتبه شد بود. امر و بن شماره ۱ عید بود  
تا ششم و برای بستن آن که جاری شرح حال مراد و عیبه المصلد و التناهر  
عید است شوق برود. تا اینکه حضرت امام فاضل علیه السلام التناهر را لطیف حساب  
آقایی سید عبدالعزیز و حجت‌القلی را نسبتاً هم در مراد و انکرام و تشریح و شرح آقا  
ساختم. ایشان لطیف بود، فخری شرح حال مراد و عیبه المصلد و التناهر ۱ عید بود  
به‌اشته و عیبه المصلد و التناهر را از مراد و عیبه المصلد و التناهر رسیده  
آسیب جلیل‌الاستاد غیب بسیار نگاری می‌بینیم.  
در صفحه ۵۰، از این مذهب، طبعه شعر و عیبه المصلد و التناهر که در آنجا  
حاج ملا محمد طاهر هاشمی سروده، از کتاب (نظریه کرمستان و دیوانی اشعار کرم)  
آیند.

نمونه‌ای از خط نسخ از استاد سید محمد طاهر هاشمی

منهدم نماید. مسیر تثبیت قدرت مرکزی به دست رضاخان تا آنجا پیش رفت که حتی سران متوسط عشایری را هم تحمل نکرد و در سال یکهزار و سیصد و ده شمسی طی یک اقدام هماهنگ و همزمان در سه مجلس هورامان مریوان و جوانرود و ازگله، تقریباً همه سران عشایر منطقه به اسارت رفتند و داستان دراز آهنگ اسارت و آزادی آنان پس از ده سال با نامهای فراموش نشدنی «دیل گیریان» و «دیل بر بون» در حافظه تاریخی مردم نقش بسته است. مرحوم سید قیدار ملقب به سیدالدوله پدر استاد محمد طاهر هم که زمانی در سال ۱۳۰۲ ق. بازگشت از آوارگی را مدیون این حرکت بود این بار خود اسیر همین طرح عمومی بود و با یکی از فرزندان یعنی مرحوم سیدعلی از زمره اسرا به شمار می‌رفت و ده سال از سنین عمر را در زندان اصفهان بسر برد، ایام جوانی مرحوم استاد بدین

به همان ترتیب حاصل شده بود.

بهر تقدیر هنر خطاطی و خوشنویسی حجم عظیمی از حاصل ذوقی استاد را بخود اختصاص داده است. بهر دو شیوه نسخ و نستعلیق کتبی را خوشنویسی نموده و تابلوهایی ارزشمند نیز در خط ثلث دارد. از این سه شیوه اما هنر نسخ نویسی کتابتی او بسیار برجسته است و برای فهم درجه اعتبار این شیوه از کارش بهتر است یاد آور شویم که در زمره شاخص ترین نسخ نویسان دوره حیات خویش به شمار می رفت. در زمینه خوشنویسی نستعلیق باید اذعان داشت که به پای خط نسخ ایشان نرسیده، در واقع اهتمام بیش از حد به کتابت نسخ در دهه های پایانی عمر، تا حدی بر نستعلیق نویسی وی تأثیر گذاشته و آن را تحت الشعاع قرار داده و بطور کلی باید گفت خوشنویسی نسخ در رأس کارهای خطاطی او قرار دارد و از این لحاظ در گستره ایران زمین شاخصیت ویژه ای داشت.



استاد سید محمد طاهر هاشمی در دهه هفتم عمرش

بسیاری از شاخه ها به تعالی برسند، از دو نکته حکایت می کند، یکی نبوغ و ارزش ذوق فطری فرد مورد نظر و دیگری ظرفیت و کارآیی بی نظیر سبک و شیوه آموزش و تعلیم و تعلم سنتی و کلاسیک اسلامی، ایرانی و کردی، و مامی دانیم که از بزرگان علم و ادب و هنر این سامان، آنان که بتوانند در عرصه جهان نامی قابل ذکر داشته باشند و با نمونه های غربی کوس برابری زنند، همه محصول سیستم آموزش کهن هستند، این حکم بیراهمی نیست که آموزش و پرورش زمان حاضر که حاصل پیشرفت های دنیای غرب است، با روحیه شرقی چندان سازگار نیست و اینگونه آموزش دیدگان ممالک شرقی و در اینجا ایران و ممالک متعلق به محدوده تمدن اسلامی در آن حرف اول را نمی زنند و فراموش نکنیم زمانی که پیشاهنگ و کاروانسار قافله تمدن جهانی بودند همان سیستم سنتی آموزش را داشتند. آن ادبیات درخشان، آن فلسفه و کلام، آن پیشرفت های علمی تحسین برانگیز و آن تمدن پیشرو و مشعشع همه نتیجه همان شیوه تعلیم و تعلم بود و فراگیری آن استاد مرحوم نیز همین گونه بود و خوشنویسی اش نیز

در جوار قرب شخصیت او از دهه بیست شمس به بعد شکل گرفت همه جا مرهون وجود پرفیض اوست و بخش وسیعی از ارزشهای ادبی، علوم دینی و هنری آن که در سیمای یک سلسله از ستارگان مستفیض از مکتب مذکور متجلی گشت مشحون از تأثیرات مبارکه ای ایشان است.

اگر بخواهیم برجسته ترین وجوه بازمانده از میراث مکتوب و ادبی آن عالیجناب را در میان خیل امتیازات وی ارزش گذاری کنیم، بلافاصله سه رشته خط، شعر و نثر در میان آثار او شاخصیت یافته و سایر شاخه ها را در سایه قرار می دهند.

شعر، برای اینکه اساساً او پیش از هر چیز یک شاعر بود و بدین نام شناخته شده بود. خط از اینرو که آن بزرگوار از زمره نامداران برخی از شیوه های خطاطی است و آثاری ارجمند در زمینه خوشنویسی بوجود آورده و نثر نیز بدان سبب که وی با خلق نوشته های بی همتای موسوم به «هه وارگهی دلان» در میان سه چهار نثر نویس بزرگ کرد جایی در خور دارد.

و اما آنچه در این نوشته بیش از همه مورد نظر است هنر خوشنویسی آن مرحوم و رشته خطاطی است. مانند بقیه دانشها و معارفی که آن جناب در آن به مرحله استادی رسید، خط و خوشنویسی را نیز کماکان به شیوه ای سنتی فراگرفت و معلم مخصوصی در این باب نداشت. این نکته در مبحث مورد نظر حائز کمال اهمیت است که وی به تمام معنا محصول نحوه آموزش کلاسیک بود. اینکه در عصر حاضر که تمامی وسایل و ابزار تعلیم در وسیع ترین شکل آن فراهم است کسی بتواند با شیوه فراگیری قدیم در

### نمونه ی خطی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 هُنَّ مَلَائِكَةٌ قَدْ أَوْتُوا الْقَلَمَ وَلَهُنَّ أَمْثَلُ الْحُجُجِ  
 لَمْ نَجْعَلْ لهنَّ قُلُوبًا فَحَسَبَ عَنَّا فِي هُنَّ  
 كُلُّ أَشْيَاءٍ عَالِمَاتٌ يُذَكِّرْنَ بِلِقَاءِ رَبِّهنَّ  
 وَهُنَّ لِيَكْتُمْنَ فِي حُجُجِهنَّ أَكْثَرًا  
 وَأَكْثَرُ عَنَّا فِي حُجُجِهنَّ أَكْثَرًا  
 وَهُنَّ لِيَكْتُمْنَ فِي حُجُجِهنَّ أَكْثَرًا  
 وَأَكْثَرُ عَنَّا فِي حُجُجِهنَّ أَكْثَرًا  
 وَهُنَّ لِيَكْتُمْنَ فِي حُجُجِهنَّ أَكْثَرًا  
 وَأَكْثَرُ عَنَّا فِي حُجُجِهنَّ أَكْثَرًا  
 وَهُنَّ لِيَكْتُمْنَ فِي حُجُجِهنَّ أَكْثَرًا  
 وَأَكْثَرُ عَنَّا فِي حُجُجِهنَّ أَكْثَرًا  
 وَهُنَّ لِيَكْتُمْنَ فِي حُجُجِهنَّ أَكْثَرًا  
 وَأَكْثَرُ عَنَّا فِي حُجُجِهنَّ أَكْثَرًا

نمونه ی خطی

نمونه ی خطی از استاد سید محمد طاهر هاشمی

فنون خطاطی «محمد طاهر الکردی المکی و هاشم بغدادی داشته است» دیگر از علایق و دل مشغولیهای خطاطی آن مرحوم، طغرانویسی بود. یاد دارم که در سالهای دهه چهل شمسی اوقات زیادی را به طغرانویسی اختصاص می داد که بعضی از آنان به صورت تابلو موجودند. شیوه مراسلاتش نیز خصوصاً آنجا که دل و دماغی می داشته سبک منشیان دوره قاجاری را تداعی می کرد و اینگونه نامه هایش زیبایی فوق العاده ای دارند، پیداست که مراسلات ایشان کماکان بصورت نستعلیق و بالاحص شکسته نستعلیق که در آنهم بسیار استادی نشان می داد بود.

کتاب و آثاری که آن جناب در زمینه خط نستعلیق خوشنویسی نموده اند بدین قرارند: «مناقب حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی» تاریخ سلسله نقش بندیه، واز دواوین شعرای کرد: دیوان مولوی تاججوزی، خسرو و شیرین خانای قبادی، دیوان ولی دیوانه، دیوان بیسارانی و آثار شعری پدرش مرحوم سیدالدوله هاشمی و اخوی بزرگش مرحوم سید وجیه الدین و نیز کتابچه ای موسوم به «سه هفت بند». اینها اهم آثار کتابی نستعلیق اوست و یحتمل همه آن نباشد و اما در زمینه خوشنویسی نسخ، آثارش عبارتند از: قرآن کریم، صحیفه سجادیه، چندبار دلایل الخیرات، که یکبار آن به زیور چاپ آراسته گشته اما آخرین دلایل الخیرات ایشان که ارزش فراوانی دارد و در حاشیه اوراقش، اوراد شیخ عبدالقادر گیلانی و شیخ حسن پیرخضرائی را خوشنویسی نموده هنوز به مرحله چاپ نرسیده است بقیه آثار خوشنویسی نسخ استاد چنین اند:

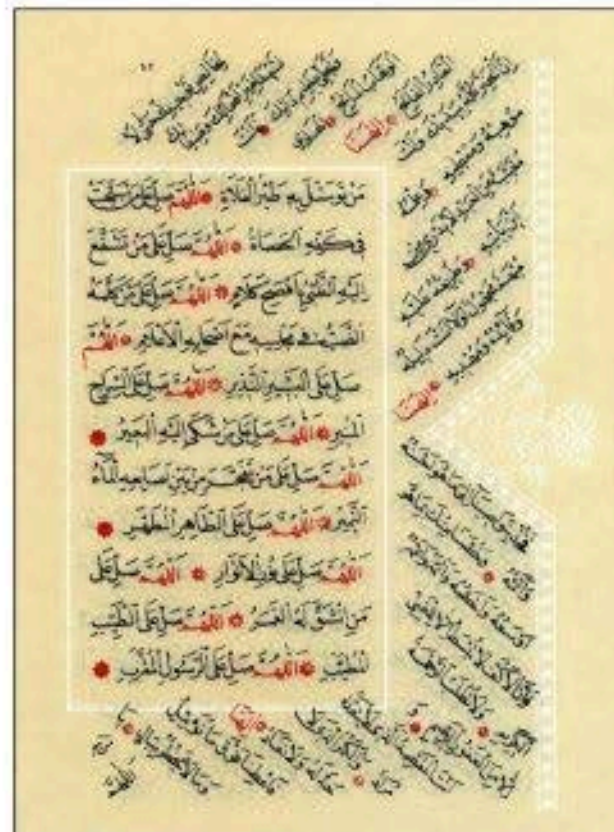


و سبک و سیاق آنان را بر نسخ نویسان ایرانی و نیریزی ها ترجیح نهاده است. می دانیم که ذوق ایرانی در خط متمایل به نستعلیق است و خود، خط تعلیق، حاصل ابداع آنان است. آنگاه بعدها که از درآمیزی نسخ که انعکاس ذوق عرب در خط است و تعلیق ایرانی، خط نستعلیق (نسخ + تعلیق) بوجود آمد، ترکیب چنان بود که از رهگذر انحنایها و دواویر روحیه ایرانی غالبتر بود. خلاصه سخن اینکه، ذوق و مهارت ایرانی کمتر متمایل به گوشه ها و خطوط عمود بر هم و زاویه دار خط نسخ بود و گرچه نسخ نویسان برجسته ای هم از ایرانیان برخاسته اند اما ظاهراً به پای نسخ نویسان عثمانی نمی رسند و این است که مرحوم استاد برجسته ترین نسخ نویسان تاریخ نسخ نویسی را سرمشق قرار داده که امری طبیعی می نماید و هنرها و البته خط نیز اموری فراملی به شمار می روند. هم چنانکه در نستعلیق هم هیچگاه ذوق و تسلط میرعمادالحسنی و میرزارضا کلهر را فرونگذاشته و پیوسته به شیوه کار و تکنیک آنان بالاحص میرزا رضا و خوشنویسان پس از او نظر داشته است.

در خط ثلث نیز ممارستی در

اعتبار خوشنویسی نستعلیق اش را هم به هیچ وجه نباید دست کم گرفت و کار او در این زمینه در سطحی عالی قرار دارد و در میان کردان چنین نستعلیق نویسی را نداریم و نداشته ایم. در خط ثلث براه قطعه نویسی رفته و می دانیم که خط ثلث در عرصه تابلونویسی نمایشی زیبا و جذابیتی تمام دارد. علایق مشترک ایشان و استاد بزرگ همشهریش سیدمرتضی نجومی در زمینه خط و نقاشی و تذهیب و بالاحص خط ثلث از آنها دوستانی صمیمی و مشفق ساخته بود. او استاد نسخ بود و سیدمرتضی شاید بزرگترین قطعه نویس و ثلث نویس معاصر در کل جهان اسلام باشد.

در نسخ نویسی مرحوم سید محمد طاهر هاشمی به راه نسخ نویسان عثمانی رفته و سبک آنان را پیروی نموده است. در این وادی بیشتر به شیوه حافظ عثمان نظر داشته



نمونه خطی از کتاب اوراد دلایل الخیرات استاد سید محمد طاهر هاشمی

سفرنامه ملک الکلام مجددی، منبع الانوار فی مناقب پیر شیخ حسن قره چیوار، قره العین فی مناقب سیدنا شیخ حسین (شیخ حسین چوجه قلا)، نورالواصلین در مناقب شیخ عبدالقادر جلال الدین که منظور شیخ قادر سوله ملقب به «قمچی رهش» است.

بدین ترتیب می‌بینیم استاد، حجم عظیمی از کارهای خوشنویسی برجای نهاده و اگر توجه کنیم که بسیاری از خوشنویسان حاصلی معدودتر داشته‌اند یا تنها با یک اثر نامبردار شده‌اند، آنگاه اهمیت کار او را بیشتر درک خواهیم نمود. در حیطه هنر خوشنویسی یکی از نکات بسیار ارجمند کار ایشان تسلطی است که بر هر دو شیوه خوشنویسی نسخ و نستعلیق از خود بروز داده‌اند. خلق آثاری در سطوح عالیۀ خطاطی نسخ و نستعلیق از یک هنرمند، توفیق عمده‌ای است. این دو شیوه تضاد عمده‌ای با هم دارند و از آنرو که عادت دست و قلم به اشکال دایره‌ای و منحنی مستلزم دوری از مهارت در اشکال گوشه‌دار و مربع گونه است، اینکه هنرمندی در هر دو شیوه آثار برگزیده‌ای به یادگار گذارد، حس اعجاب را برمی‌انگیزد.

همانگونه که در آغاز این مقال بیان شد، بیشترین ارزشهای آن عالیجناب از گونه یک فرهنگ شفاهی کلاسیک بود که با خود ایشان برای همیشه روی در نقاب خاک کشید، می‌توانست و شدنی بود که اگر نه همه، لااقل بخش وسیعتری از آن به کتابت درآید تا به دنیای آینده ارجمندهای کیمیایی اش را ببخشد، اما مع الأسف چنین نشد. آن آثاری که امروزه از رهگذر ایشان آن استاد یگانه

همه کس را به شکر می‌تابد... (عربی نستعلیق)

بدین حال که پیش از این... (عربی نستعلیق)

نمونه‌ی خطی نستعلیق نویسی استاد سید محمد طاهر هاشمی

شناخته و عبارسنجی می‌شود، البته بسیار پرقدردند اما اهل بینشی که با وی از نزدیک انسی داشته‌اند انصاف خواهند داد که این کجا و آن دریای متلاطم ذوق و فرهیختگی و نکته سنجی و تواضع و هنر نجیبانه کجا؟ و آنگاه که زمان و حیات آنانی که برخورد مستقیم و بیواسطه با آن عالیجناب داشته‌اند سرآید، آیندگان هرگز از روی این اندک مقدر، قادر نخواهند بود به شناختی کافی درباره او برسند. این زمان که هنوز مدت زیادی از عصر آن بزرگ نگذشته نام و ارزشهایش بیشتر مرهون آن نیست که او را دیده و شناخته‌اند و شیفته او گشته‌اند اما در نبود تسله‌های هم عصر او که همه آن هنر و فرهنگ به کتابت درنیامده را دریافته‌اند به احتمال است که از او در ذهن آیندگان قلم بدستی البته ارجمند و بزرگ اما نه خیلی فوق‌العاده تصویر شود که اگر چنین شود مایه

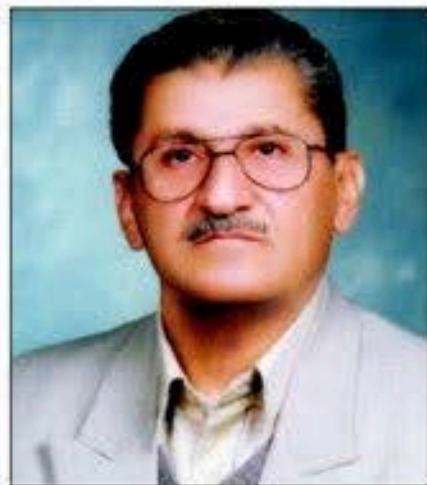
تأسف خواهد بود. مگر اینکه قلم بدستان این زمان به مسئولیت خود در کشف همه ظرایف و طرفه‌های کار جوانان اویبی همت گمارند و یا ارزشهای کیفی همین مقدار شعر و نثر بی‌همتایش به خوبی شناخته و معرفی گردد و خوشنویسی‌هایش لااقل منتشر شوند. من همیشه چنین پنداشته‌ام و یا به گفته امروزها تحلیل‌ام از او این بوده که وی بزرگترین و کاملترین سرمشق دنیای کلاسیک کهنی بود که در میان ما می‌زیست و تمامی ارزشهای دوران گذشته را در خود فرا جمع داشت، پدیده‌ای استثنایی که به ما امکان می‌داد همه زیباییهای ادب و عرفان اصیل را در زمان حاضر شهود کنیم و به ارزش‌های راستین فرهنگ بزرگ کهن از طریق او شهادت دهیم. روانش شاد و یادش برقرار باد.



## خوشنویسان کرد در هورامان، لهون، جوانرود و روانسر

◀ سیدباقر هاشمی

◀ استاد سید باقر هاشمی متولد ۱۳۱۸ در روستای تم تم از توابع روانسر می باشد. وی به عنوان چهره ای خوشنام، مردمی و اهل فرهنگ سالهاست که در کسوت معلمی، اهل ادب و فرهنگ را در کرماشان و دیگر مناطق کردنشین به سر ذوق و شوق می آورد. چاپ چند جلد کتاب و ارائه ده ها مقاله از جمله فعالیت های قابل توجه ایشان است. آنچه در پی می آید نوشتاری کوتاه در خصوص زندگانی تعدادی از خوشنویسان و صاحبان ذوق و هنر در منطقه کرماشان و هورامان (پاوه، جوانرود و...) که کمتر شناخته شده و به آنها پرداخته شده است.



◀ ملا محمود دشه ای

متولد شده و جهت کسب دانش مدارس زیادی را در کردستان ایران و عراق دیده است، در سال ۱۳۳۰ قمری در کرکوک اجازه افتا و اجتهاد را از دست علامه علی حکمت افندی گرفته و به ایران بازگشته و در روستای بالک مریوان بتدریس می پردازد سپس به روستای دره تفی رفته و تا پایان عمر (۱۳۶۳) بتدریس و خدمات دینی و اجتماعی ادامه می دهد، او انسانی دانشمند، خوشنویس، منشی و آگاه در ادبیات فارسی و در علوم ریاضی و فلکیات تخصص داشته است.

### ◀ ملا محمد جوانرودی

او فرزند ملامهدی بوده که به سال ۱۲۸۵ قمری بدنیا آمده است، در بیاره اجازه علمی خود را از دست ملا عبدالقادر مدرس کانی کبودی دریافت کرده و سپس به کفری رفته در مدرسه امیرحسین بن سلیمان بیگ جاف بتدریس و امامت می پردازد، از آنجا نیز به خانقین رفته در خانقاه شیخ عمر به وعظ و تدریس و امامت مشغول شده و در سال ۱۳۶۷ قمری همانجا در گذشته است، ملامحمد، قرآن را با خط نسخ زیبای خود کتابت کرده است.

سنندج در خدمت پسرعموی خود ملاعارف مولانا و مدرسین دیگر تلمذ کرده و سرانجام در محضر حاج شیخ عبدالحمید عرفان به فراگیری ادبیات فارسی و عربی پرداخته و اجازه علمی خود را از دست استادش اخذ و به روستای دگاگا رفته و تا پایان عمر در آنجا بتدریس و قضاوت و افتا اشتغال داشته است، وی منشی و مدرسی توانا و زبانویسی برجسته بوده و به سال ۱۳۶۴ قمری در دگاگا در گذشته است.

### ◀ ملا احمد کلاشی

معروف به «ملاباشی» نصیرالاسلام، وی از خانواده صدیقیهای جوانرود بوده که نسب خود را به حضرت ابوبکر صدیق می رسانند، وی از جوانرود به سنندج مهاجرت کرده و مدت ها شغل تدریس و قضاوت را داشته است، ملا احمد در علوم هیأت و ریاضی تبحر داشته و در این زمینه کتابهای زیادی را با خط نسخ زیبای خود نگاشته است، این استاد دانشمند در سال ۱۳۱۶ قمری در گذشت.

### ◀ ملا محمود جوانرودی

در تاریخ ۱۳۰۰ قمری در جوانرود

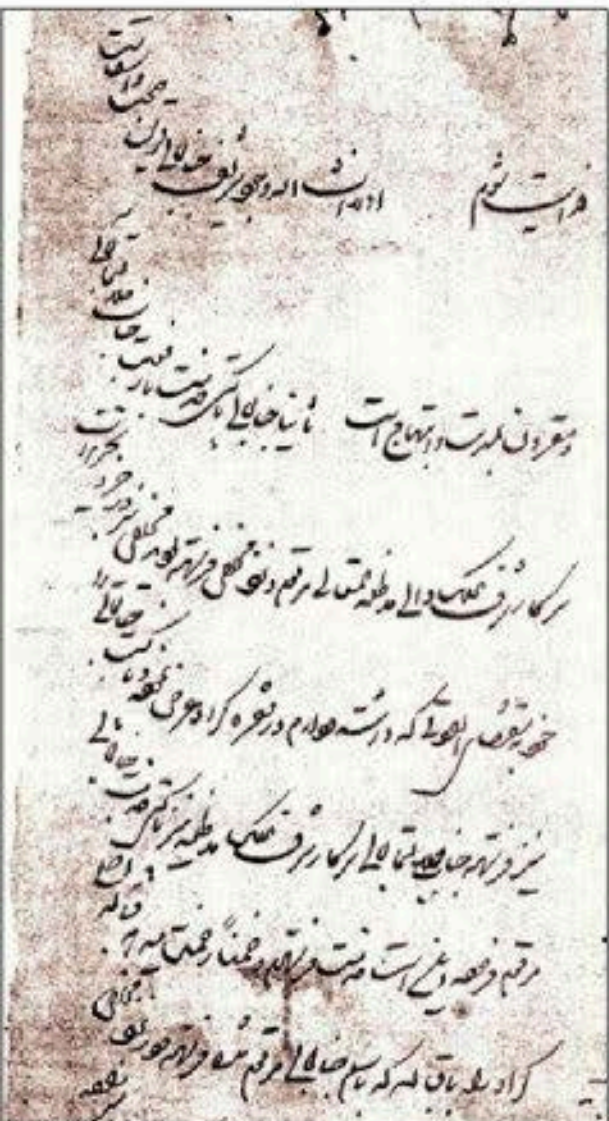
وی فرزند ملامحمد و در سال ۱۲۲۷ هجری قمری در روستای دشه پاوه بدنیا آمد در کودکی پدر را از دست داد و تحت تربیت مادر دانای خود قرار گرفت، در پاوه آغاز به تحصیل کرد و سپس راهی سنندج شده، در مسجد امین الامایه در محضر ملا فتح الله دویسه ای تلمذ کرده و از آنجا به روستای کاشتر می رود و در خدمت ابن الحاج درسش را ادامه می دهد، سرانجام در سنندج اجازه نامه اش را از استاد ملافتح الله دریافت کرده و به زادگاه خود بازمی گردد، او عالمی توانا و عارفی وارسته بوده و خط نسخ را به خوبی می نوشته و می گویند هجده جلد قرآن کریم را با خط زیبای خویش کتابت کرده است، در سال ۱۲۸۱ قمری زندگی اش را به پایان می رسد.

### ◀ ملا عبدالقادر جلالی نودشی

فرزند ملا جلال الدین ابن ملا عبدالرحمن و نیز برادر زاده حاج ملا احمد نودشی، «حاج ماموستا» بوده و در سال ۱۲۹۰ قمری در نودشه تولد یافته و جهت کسب علم و دانش، شهرها و روستاهای کردستان را گشته است، در

از ملایان روستای باری در جوانرود و از خاندانی اهل علم و معرفت بوده است، وی فرزند ملامحمود جوانرودی «چله‌کیش» و پدر ملاعبدالرحمن قاضی بوده، دارای خط و ربطی زیبا بوده و نسخ و نستعلیق را خوب می‌نوشته، سندی با خط او در دست است که تاریخ اول محرم ۱۳۱۹ قمری روی آن است، وی مدتی در مدرسه علوم دینی روستای تم‌تم بتدریس پرداخته و مرحومان شیخ محمد، شیخ حسن، شیخ حسین و شیخ محی‌الدین، فرزندان مرحوم شیخ سیداحمد هاشمی «تم‌تم» از محضرش کسب علم و دانش کرده‌اند.

◀ میرزا عباس حداد «نعلبند»



نمونه‌ای از خط مرحوم سلیمان خان اردلان (شرف الملک)

## امامکام فی الداعی المدین و آباد



نمونه‌ای از خط مرحوم علامه ملا محمد رحیم روحانی سنندجی

زمان خود بوده و در سال ۱۳۴۷ قمری، مرحوم سید قیدار هاشمی «سیدالدوله» برای تدریس و امامت در حوزه علمیه دولت آباد روانسر، او را دعوت می‌کند، آن استاد خطی زیبا داشته و استاد فقیه سید طاهر هاشمی خط او را مشق کرده و نیز از محضر او بهره علمی فراوانی گرفته بود، خط زیبایش زینت بخش چهره اسناد و مدارک منطقه است.

◀ ملا محمد امین «ظهیرالعلماء»

فرزند استاد ملاقاسم، تحصیلاتش را در محضر پدر بزرگوارش آغاز کرد و با ادامه درس در محضر اساتید منطقه، به پایه علمی رسید، وی بسال ۱۲۴۷ شمسی تولد یافت و در دوشنبه ۵ فروردین ۱۳۲۶ شمسی دارفانی را وداع گفت. خط نسخ را خوب می‌نوشته و بسیاری از اسناد بیع و شری را مزین به خط خود کرده است.

◀ ملا عبدالله کلاشی

در روستای کلاش باباجانی می‌زیسته، سال تولد و وفاتش برایم روشن نشد، او استاد مسلم خط شکسته نستعلیق بوده و سندی را به خط زیبایش نگاشته و تاریخ روی آن، اول شعبان ۱۲۷۴ قمری است، او خود را از خانواده صدیقی‌ها معرفی کرده است.

◀ ملا محمد حسن جوانرودی

◀ ملاقاسم

وی از اهالی پاوه و از خانواده‌ای اهل علم و معرفت بوده است، تولد آن عالم و عارف سال ۱۲۴۳ هجری قمری در پاوه بوده است، در خدمت اساتید علم و عرفان آن زمان در کردستان ایران و عراق تحصیل را به پایان رسانیده است، در سال ۱۲۷۱ قمری حضرت سید شیخ رسول، روستای دولت آباد روانسر را ابتاع و به تأسیس مدرسه دینی می‌پردازد و از استاد ملاقاسم که جوانی عالم و عارف بوده دعوت می‌کند که برای تدریس و امامت به دولت آباد بیاید. ماموستا ملاقاسم دعوت را پذیرفته و وارد دولت آباد می‌شود و از شیخ اعزاز و اکرام می‌بیند، آن استاد خطی زیبا داشته و کتابی را در فرائض، اعم از احکام و عبادات با نسخ زیبای خود خوشنویسی کرده و خود نیز به عنوان اجتهاد، اظهار نظر کرده است، ملاقاسم فرزند ملاعمر بوده و اصلاً اهل پاوه بوده‌اند، مولانا عبدالعظیم مجتهد سنندجی، در ایام جوانی، مدتی در محضر استاد ملاقاسم تلمذ کرده است، استاد ملاقاسم تا سال ۱۳۰۳ قمری در قید حیات بوده.

◀ استاد ملا محمد رحیم روحانی

سنندجی

او از علمای برجسته و عرفای نامی

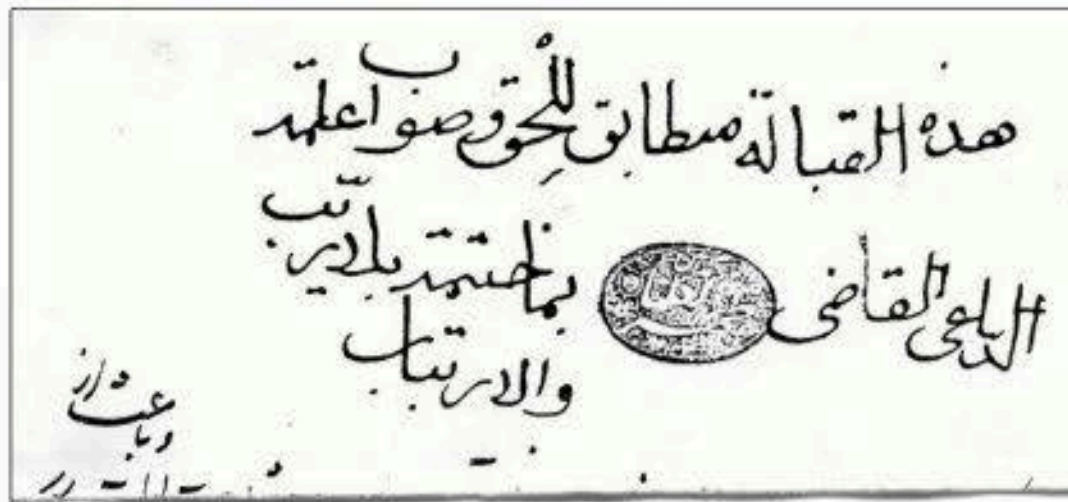
الملك اول بوده و در روانسر می زیسته و حکومت می کرده است، خط شکسته نستعلیق را بسیار زیبا می نوشته و نامه ها و اسناد زیادی با خط او موجود است، سلیمان خان در یورش با محمدخان کرمانشاهی و مجاهدین به شهر کرمانشاه به دست حاج نعلبند و مجاهدین، در کرمانشاه و در منزل آقا محمود برادر آقا مهدی با جواد خان برادرزاده اش در شب نوزدهم صفر ۱۳۳۰ قمری به قتل می رسند.

#### ◀ سید محمد طاهر هاشمی

دانشمند نبیل، سید جلیل، عالم برجسته، عالم وارسته، مورخ ارزشمند، شاعر توانا، نویسنده بزرگ و خوشنویس چیره دست، استاد سید محمد طاهر هاشمی، در ماه ذیحجه سال ۱۳۳۲ هجری قمری در خانواده ای اهل علم و عرفان و فضیلت و در روستای دولت آباد بخش روانسر شهرستان جوانرود چشم به جهان گشود. استاد فقید، تحصیلاتش را در مدرسه علوم دینی دولت آباد زادگاهش که در سال ۱۲۷۱ قمری به همت اعلا جدش حضرت شیخ رسول قدس سره



سید هادی هاشمی از علمای اهل طریقت و خوشنویسان به نام منطقه کرمانشاه



نمونه ای از خط مرحوم ملا محمد امین ظهیر العلماء

کردند.

#### ◀ سید هادی سیدزاده هاشمی

فرزند سید وجیه الدین سیدزاده هاشمی، در سال ۱۳۰۲ شمسی «۱۳۰۲/۹/۴» در روستای دولت آباد روانسر پا به عرصه وجود نهاد، در محضر پدرش و مخصوصاً عموی دانشمندش استاد سید محمد طاهر سیدزاده هاشمی به تحصیل علوم و کسب فضل و دانش پرداخت. دارای خطی زیبا به دو شیوه نسخ و نستعلیق بود، عبارت و انشائی رسا و شیوا داشت، برآستی اهل قلم بود و ناطقی توانا، نمونه خط فراوان دارد، او با عباراتی شیرین و خامه ای رنگین، جغرافیای روانسر را به رشته تحریر در آورده است، روز جمعه ۲۴ تیرماه ۱۳۳۴ شمسی دعوت حق را لبیک گفت.

#### ◀ علی اکبرخان اردلان «شرف الملك اول»

فرزند محمد صادق خان اردلان، فرزند امان الله خان اردلان والی کردستان بوده است، وی به حکومت جوانرود و هورامان رسید، انشائی شیوا داشته و خط شکسته نستعلیق را خوب می نوشته، شرف الملك در پنجم شوال ۱۳۱۱ هجری قمری فوت کرده است.

#### ◀ سلیمان خان شرف الملك ثانی

وی فرزند علی اکبر خان شرف

وی فرزند میرزا عبدالکریم و اهل جوانرود بوده، خط نستعلیق را زیبا می نوشته، مورد احترام محمد بیگ وکیل «محمد بیگ اول» بوده و به خواهش وکیل، شیرین و خسرو، خانای قبادی و تاریخ روضه الصفای میر خواند را که قبلاً به خواسته او، به وسیله میرزا عبدالقادر پاهویی به شعر کردی برگردانده شده بود، کتابت کرده است، تاریخ ولادت و وفات او بدست نیامد، او معاصر محمد بیگ وکیل بوده و وکیل در سال ۱۳۱۹ قمری فوت کرده است.

#### ◀ ملا عبدالرحمن قاضی

فرزند ملا محمد حسن، فرزند ملا محمود چله کیش از علما و قضات فاضل جوانرود بوده و خط نسخ و نستعلیق را زیبا می نگاشته و سندی با هر دو شیوه خط «نسخ و نستعلیق» موجود است و تاریخ ۱۳۰۷ قمری بر آن است.

#### ◀ میرزا محمد باقر پاهویی

او فرزند میرزا عبدالله، فرزند میرزا احمد رمال بوده و انشائی شیوا و خطی زیبا داشته و در دستگاه عباسخان سردار رشید منشی بوده و سردار، او را محترم و معزز می داشته، نامه هایی بخط نستعلیق از او باقی است، هر چند آثار خطی و غیرخطی او را طعمه آتش

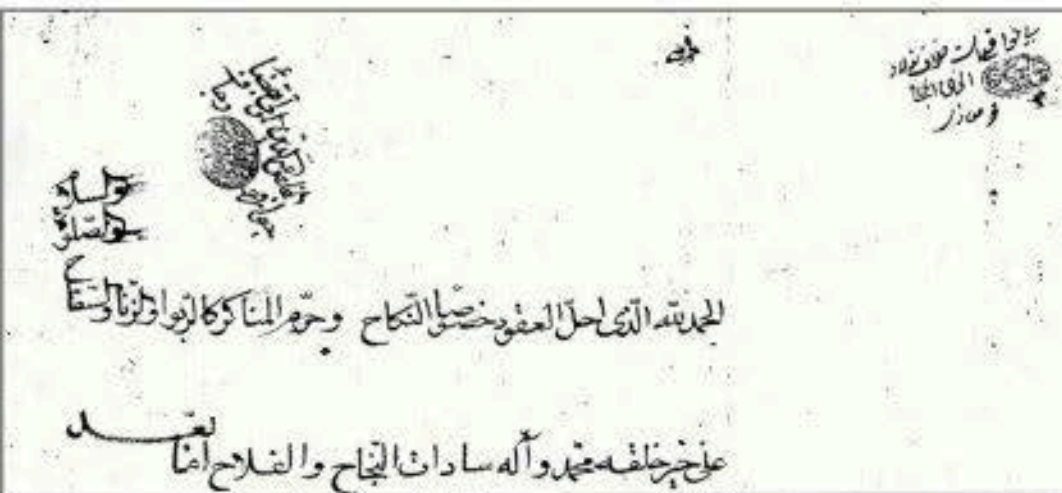
و مقالات و اشعار خود را برای آن مجله، به بغداد میفرستاده است. مجله گلاویز توسط آقایان ابراهیم احمد و علاءالدین سجادی تنظیم و منتشر می‌شد. چون شغل اداری را مغایر با روحیه خود می‌دید در سال ۱۳۲۲ استعفا داده به دولت آباد بازمی‌گردد و در سال ۱۳۲۵

سال ۱۳۴۷ قمری، جهت تدریس در مدرسه دولت آباد دعوت می‌کند و استاد هاشمی تحصیلات خود را در حوزه آن فقید سعید از نو آغاز می‌کند و غالب علوم متداوله آن زمان را فرا می‌گیرد. از محضر استاد علامه و دانشمند گرانمایه مرحوم بدیع‌الزمانی مهی فرهی

تأسیس شده بود، آغاز نمود. در اوایل شش‌سالگی او را به خدمت استاد مدرس مرحوم شیخ سید مارف از سادات عالی درجات تون که مدرس مدرسه دولت آباد بود بردند، در مدت پنج ماه، مرحومه خانوم مریم همسر استاد شیخ مارف، قرآن کریم را با او ختم

#### استاد هاشمی در سال ۱۳۴۹

شمسی با برنامه رادیو کردی کرمانشاه، همکاری را شروع کرد و در زمینه‌های ادبی، تاریخی و دینی آثار ارزنده‌ای را ارائه داد، پربارترین و پرشونده‌ترین برنامه رادیویی استاد، برنامه‌ای کردی بود بنام «هه‌وارگه‌ی دلان» که عبارت بود از سه قسمت نثر و سه قسمت شعر.

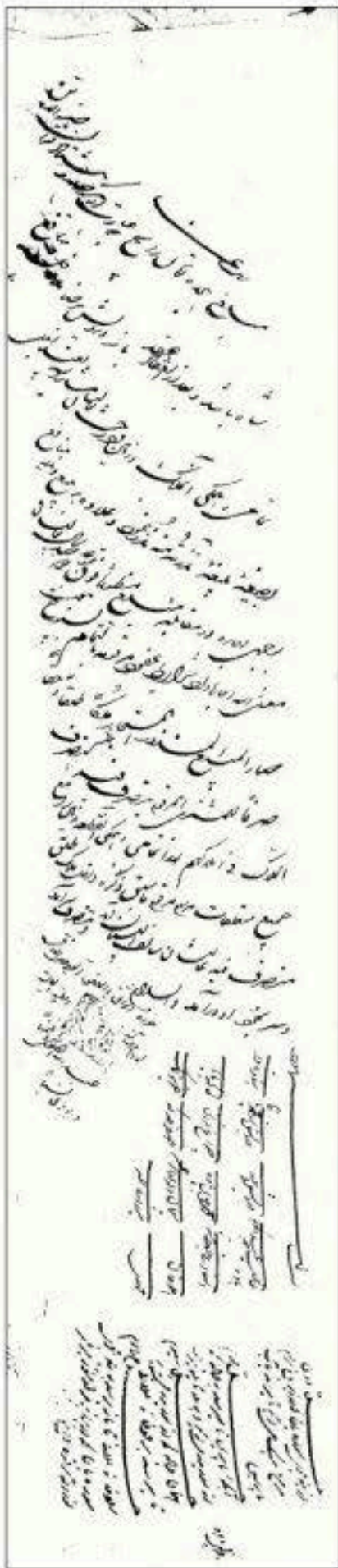


نمونه‌ای از خط مرحوم ملا محمد معاذی قاضی جاف جوانرودی

شمسی، مدرسه دینی دولت آباد را سروسامان بخشیده و کتابخانه معتبری را برای استفاده طلاب علوم فراهم ساخت که هنوز مدرسه و کتابخانه فعال و مورد استفاده طالبان علم و دانش است. استاد هاشمی در سال ۱۳۴۹ شمسی با برنامه رادیو کردی کرمانشاه، همکاری را شروع کرد و در زمینه‌های ادبی، تاریخی و دینی آثار ارزنده‌ای را ارائه داد، پربارترین و پرشونده‌ترین برنامه رادیویی استاد، برنامه‌ای کردی بود بنام «هه‌وارگه‌ی دلان» که عبارت بود از سه قسمت نثر و سه قسمت شعر. که نثر و شعر، با هم سازگار بودند، بیشتر اوقات هر سه قسمت شعر، سروده خود استاد بود استاد هاشمی به تأیید اهل فن، استاد مسلم خوشنویسی و مخصوصاً استادی بی بدیل و بی مانند، در خط نسخ به سبک حافظ عثمان بود و آن خط را در نهایت ظرافت و استحکام می‌نوشت. مرحوم استاد هاشمی نمونه واقعی انسانیت و

سندجی استفاده می‌کند. سپس به اتفاق استاد بزرگوار و عالیقدر مرحوم فقید سعید ماموستا بابامردوخ روحانی که همسن و سال استاد بود، عازم کوره دره شده از محضر استاد مرحوم ماموستا ملافیض الله دولابی مدرس روستای کوره دره استفاده می‌برند. استاد فقید، در سن ۱۶ سالگی سرودن اشعار فارسی و کردی را شروع می‌کند و اشعارش توسط استادش مرحوم ماموستا ملا محمد رحیم روحانی سندجی و نیز برادر بزرگترش مرحوم سید وجیه‌الدین هاشمی تصحیح می‌گردد استاد هاشمی روز به روز در سرودن اشعار تسلط پیدا می‌کند، وی در سال ۱۳۱۸ شمسی از دولت آباد به کرمانشاه آمده در بانک کشاورزی استخدام می‌شود، در این مدت نثرنویسی را نیز شروع می‌کند و نثری عارفانه و صوفیانه را در حد اعلی می‌آفریند. در مورد شرح حال بزرگان علم و عرفان، از سال ۱۳۱۵ تا سال ۱۳۲۰ شمسی با مجله گلاویز همکاری داشته

می‌کند، استاد هاشمی در کودکی مادرش را از دست داده بود و بارها حقیر از زبان استاد شنیده‌ام که می‌فرمود: سیده خانوم مریم هم مادرم بود و هم استادم و آنچه دارم در سایه زحمات و تشویقهای او دارم. استاد هاشمی قریب یکسال و نیم از محضر استاد شیخ مارف استفاده و کسب فیض می‌کند در سال ۱۳۴۰ مرحوم سید قیدار، ملقب و مشتهر به سیدالدوله، توسط سران عشایر منطقه مورد تهاجم و حمله قرار می‌گیرند و هستی او را به غارت برده و دولت آباد را آتش می‌زنند. استاد و اهل بیت مرحوم سید قیدار آواره شده راهی عراق می‌گردند و در سوله از توابع سلیمانیه به محضر قطب‌العارفین حضرت شیخ حسین چرچه فلا قدس سره شرفیاب می‌شوند و استاد محضر آن رادمعلم و عرفان را درک می‌کند. پس از بازگشت از عراق، مرحوم سید قیدار، استاد علامه مرحوم ملا محمد رحیم روحانی سندجی را در



نمونه‌ی خط مر حوم میرزا عباس حنای تلعیند جوانرودی

الملقب به قمچی رش قدس سره ۵- مقدمه‌ای بر دیوان حضرت شیخ عبدالرحمن نقشبندی ابوالوفا، قدس سره ۶- برهان الحق که موضوعی است عرفانی ۷- منبع الانوار، شرح حال و شرح کرامات حضرت شیخ حسن قره‌چی وار، قدس سره ۸- رساله‌ای درباره زندگی حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی. هشت اثر فوق همه به فارسی و با خط زیبای خود نوشته است. آثار کردی استاد فقید عبارتند از: ۱- زندگینامه ولی دیوانه ۲- جمع آوری و تصحیح دیوان ملامصطفی بیسارانی ۳- جمع آوری و تصحیح دیوان سیدصالح کرمشانی ۴- جمع آوری و تصحیح دیوان مولوی کرد ۵- رساله‌ای درباره عروض و قافیه در زبان کردی ۶- رساله‌ای در علم بدیع ۷- دیوان لیلی و مجنون به سبک نظامی گنجه‌ای در ۲۰۰۰ بیت ۸- هه‌وارگهی دلان به شعر ۹- یک سلسله نثر که آن هم بنام هه‌وارگهی دلان است. براساس آن استاد بزرگوار، در اکثر هنرها نابغه بود، نسب‌شناسی برجسته نیز بود اگر حقیق بخواهم او را آن طوری که بود معرفی کنم باید اعتراف و اذعان کنم که قلمم ناتوان و بیانم نارسا است، قرآن بسیار زیبا و نفیسی را نیز با سبک خط حافظ عثمان و نیز دلایل الخیرات و صحیفه کامله سجادیه را با همان شیوه خوشنویسی کرده است، متأسفانه از آن همه آثار گرانبها، تنها دلایل الخیرات و کتاب شعری هه‌وارگهی دلان، بچاپ رسیده و بقیه همانطور در گوشه کتابخانه بزرگ استاد مانده‌اند. با امید روزی که نشنگان آثار آن استاد ارزشمند شاهد چاپ آثارش باشند. آن بزرگمرد، در روز دوم تیرماه ۱۳۷۰ شمسی پس از ۷۸ سال عمر پربار در شهر کرمانشاه دارفانی را وداع گفت و در دولت‌آباد مدفون گردید.

سخاوت و صداقت و وفا و صفا بود براساسی متخلق با اخلاق حسنه و منصف به صفات عالیه انسانی بود، آثاری از ردایل و پستیها در وی دیده نمی‌شد، سخنانش گیرا و جاذب بود و محضرش باصفا. استاد به فارسی و کردی و عربی شعر می‌سرود و دیوانش حاوی انواع شعر است از غزل و قصیده و قطعه و غیره. آثار ارزنده‌ای از آن



منظومه خسرو و شیرین به خط مر حوم میرزا عباس حنای تلعیند جوانرودی

بزرگوار برجای مانده که اهم آنها عبارتند از: ۱- شرح حال و شرح کرامات و خوارق حضرت سلطان الاولیا، شیخ عبدالقادر گیلانی قدس سره، ۲- ائمه اظهار از دیدگاه اهل سنت ۳- قره‌العین در شرح حال و کرامات حضرت شیخ حسین سوله قدس سره ۴- نورالواصلین فی ذکر کرامات السید عبدالقادر

# ادبی



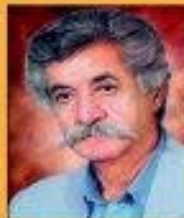
مشاهیر تاجیکستان شهر دوشنبه

به ترتیب از راست: ماگسیم گورگی، صدرالدین عینی، حافظ شیرازی، سعدی شیرازی، ابوالقاسم فردوسی، ابو عبدالله رودکی، ابن سینا، عمر خیام، عبدالرحمن جامی، میرزا تورسن زاده و ابوالقاسم لاهوتی



۱۵۰

لاهوئی  
کرمانشاهی در  
تاجیکستان و  
وروسیه



۱۵۵

زندگینامه  
ابوالقاسم  
لاهوئی  
کرمانشاهی



۱۶۱

آواره  
از  
وطن



۱۶۶

شعر هجایی  
کردی الهام بخش  
شاعران نوپرداز  
ایرانی



۱۶۹

شاکه  
و  
منصور خان



۱۷۴

چکامه‌های  
جاودان  
ولی بیگانه

# لاهوئی کرمانشاهی در تاجیکستان و روسیه

◀ دکتر جهانگیر کریمی

◀ جهانگیر کریمی متولد سال ۱۳۴۵ در بیستون کرمانشاه است. وی دارای دکترای روابط بین‌الملل بوده و هم‌اکنون عضو هیات علمی دانشگاه تهران و معاون دانشکده مطالعات جهان می‌باشد. لازم به ذکر است قسمت عمده عکس‌های مربوط به ابوالقاسم خان لاهوتی در شوروی که در مقالات این شماره «کرمانشاه» منتشر شده است، از سوی ایشان، در اختیار نشریه قرار گرفته است.



به عنوان یک فرمانده نظامی بود، اما پس از مدتی به ازبکستان رفته و وارد حزب کمونیست شد. برای لاهوتی به عنوان یک ایرانی، حکومت ازبک‌ها بر اکثریت تاجیک نمی‌توانست نگران‌کننده نباشد و از این رو در کنار برادران هم‌زبان خود کوشید تا استقلال آن دیار را به دست آورد. روسها تا سال ۱۹۲۳ تاجیکستان را به عنوان بخشی از جمهوری ازبکستان و در چارچوب مرزهای آن جمهوری تقسیم‌بندی کرده بودند. تلاش‌های او در متقاعد ساختن روشنفکران تاجیک برای تهیه طومارهایی مبنی بر درخواست اعطای استقلال و قبول تاجیکستان به عنوان یکی از جمهوری‌های اتحاد شوروی و سفرش به مسکو و گفتگو با استالین بسیار مفید و مؤثر افتاد. آقای دکتر صفر عبدالله سمرقندی استاد برجسته دانشگاه قزاقستان و یکی از نخبگان و ایران‌شناسان بزرگ آسیای مرکزی در گفتگو با نگارنده، استقلال تاجیکستان را در دهه ۱۹۲۰ مدیون زحمات و تلاش‌های لاهوتی دانسته و از او به نیکی یاد می‌کند. دکتر بهرام امیر احمدیان، از طومار دیگری یاد می‌کند که لاهوتی در روز پیش از آغاز جنگ

ستایش است. اینکه می‌نویسم بنیانگذار تاجیکستان نوین، صرفاً از سر احساس هم‌میهنی و هم‌دیاری نیست، بلکه کسانی که در مورد دولت‌سازی و ملت‌سازی مدرن در حوزه مطالعات سیاسی و بین‌المللی مطالعاتی دارند، حتماً می‌دانند که نقش مؤلفه‌های فکری و فرهنگی و ادبی در شکل‌گیری این ساختارهای نوین چیست و چگونه برای باز تولید دولت جدید، بایستی از عناصر فرهنگی و تمدنی گذشته در شکل‌ها و قالب‌های جدید بهره گرفته شود و در این میان نقش برخی شاعران و نویسندگان و ادیبان می‌تواند بسیار پررنگ باشد و لاهوتی برای تاجیکستان در دهه‌های نخستین انقلاب شوروی، فراتر از صرف یک شاعر، نویسنده، ادیب و حتی مدیر بلندپایه بود. روزی که در سال ۱۳۰۱ (۱۴ فوریه ۱۹۲۲)، لاهوتی از رود ارس به جلغا و سپس باکو، تغلیس و مسکو رفت، با کوله‌باری از تجربه در ایران و عراق و ترکیه و دغدغه‌های آزادی‌خواهی و عدالت‌جویی، جذب اندیشه کمونیستی گردید. نخستین مأموریت او، حضور در مرزهای شوروی و چین

زندگی ایرانی‌های ساکن شوروی، از فرازبان نهضت جنگل در سالهای پس از جنگ جهانی اول و دیگر کمونیست‌ها تا فرازبان غانله آذربایجان و کردستان در سالهای پس از جنگ جهانی دوم و اعضای حزب توده پس از کودتای ۲۸ مرداد، ۱۳۳۲ با فروپاشی آن امپراتوری، از طریق انتشار خاطرات، فیلم و یا مصاحبه‌ها مورد توجه محافل فکری کشورمان قرار داشته است. اما از میان همه آنها، شاید داستان ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی چیز دیگری است و جدایی فراتر از صرف سرگذشت او به عنوان یک انقلابی، کمونیست، شاعر و مهاجر ایرانی دارد. او در عمر سی و هفت ساله حضور خود در شوروی و بویژه آسیای مرکزی، توانست با اراده، بیان، قلم و مدیریت خود، کمک بزرگی به سرزمین تاجیکستان، پاره‌ارزنده‌تن ایران بکند و از این رو، امروزه در سغد، خجند، ختلان، قبادیان، خیوه، سمرقند و بخارا نام او به عنوان یک چهره ادبی و فرهنگی مؤثر و حتی بنیانگذار تاجیکستان نوین، در کنار بزرگان چون صدرالدین عینی، میرزاجان غفوروف و لایق شیرعلی مورد تکریم و

جهانی دوم به دفتر استالین می برد که سمرقند و بخارا به تاجیکستان باز گردد، اما ملاقات به روز بعد می افتد و بخاطر جنگ به آینده ای دورتر موکول می شود.

حضور لاهوتی در تاجیکستان از آموزگاری، عضویت در حزب کمونیست، ریاست تئاتر بزرگ خجند، بنیان‌گذاری اتحادیه نویسندگان، ریاست آکادمی علوم تاجیکستان (عالی‌ترین مرجع علمی و دانشگاهی این کشور)، تا وزارت فرهنگ و معارف و علوم و بقول آقای جهانگیر دری (ایران شناس تبعه روس در موسسه شرق شناسی مسکو) تبدیل او به شخص سیاسی دوم این جمهوری، منشاء خدمات بزرگی بوده است.

لاهوئی برای نخستین بار چاپخانه را وارد تاجیکستان می نماید و با انتشار کتاب و مجله و روزنامه و نیز نوشتن نمایشنامه و تصنیف، در ترویج هنر و ادب می کوشد. سرودن اشعار سنتی و سپید (حتی پیش از نیما) از سوی لاهوتی، تأثیر مهمی بر فرهنگ، اندیشه و فضای فکری نخستین سال‌های تشکیل جمهوری تاجیکستان گذاشت؛ بطوری که محمد جان شکوری بخارایی از او به عنوان "پدر شعر نو تاجیکستان" یاد می‌کند که توانست به عنوان شاعر ملی

◀ امروزه در سغد، خجند،

ختلان، قبادیان، خیوه، سمرقند و بخارا نام او به عنوان یک چهره ادبی و فرهنگی مؤثر و حتی بنیانگذار تاجیکستان نوین، در کنار بزرگانی چون صدرالدین عینی، میرزاجان غفورف و لایق شیرعلی مورد تکریم و ستایش است.

تاجیکستان، نخستین سرود ملی آن سرزمین را پس از یک سده سلطه مطلق تزارها، در دوره شوروی بسراید.

در واپسین روزگاران زندگی لاهوتی در مسکو، او مدتی به عنوان رئیس تشریفات اتحاد شوروی خدمت کرد و نیز به نمایندگی از طرف مسکو در کنگره دفاع از تمدن در پاریس شرکت نمود و همچنین به دریافت نشان لنین از دست استالین نائل آمد. آثار و اشعار او بارها در تاجیکستان، ازبکستان، ارمنستان، روسیه و حتی کشورهای دیگر چاپ شده و برخی از آنها به چاپ چهارم رسیده است. از آخرین فعالیت‌های لاهوتی، استادی

مؤسسه شرق‌شناسی مسکو و آغاز ترجمه شاهنامه فردوسی به زبان روسی بود که همسرش آن را به اتمام می‌رساند. در سالهای آخر دهه ۱۹۳۰ که سخت‌گیری و قلع و قمع استالین شدت گرفت، لاهوتی تا مرز اعدام پیش رفت و برخی آثارش نیز ممنوع گردید. گویا در لیستی که اسامی پیشنهادی را برای اعدام نزد استالین می‌برند، او پس از مشاهده نام لاهوتی، آن را حذف می‌کند و بدین ترتیب لاهوتی نجات یافته و تا سال ۱۳۳۶-۱۹۵۷ زنده می‌ماند و پس از مرگ نیز در گورستانی در مسکو دفن می‌شود.

سعید نفیسی در سفر به مسکو با



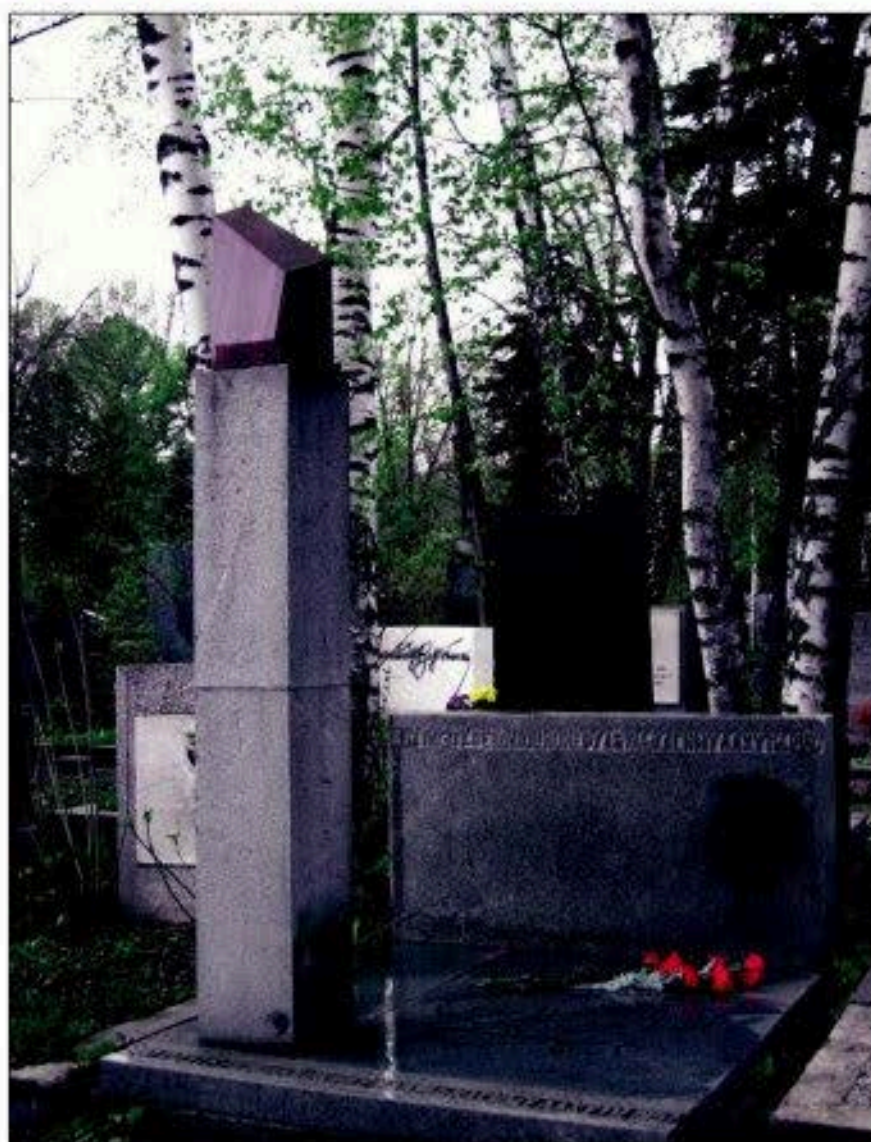
لاهوئی در کنار همسرش سیسیل بانو و دو فرزندش



◀ برای لاهوتی به عنوان یک ایرانی، حکومت از یک‌ها بر اکثریت تاجیک نمی‌توانست نگران کننده نباشد و از این رو در کنار برادران هم زبان خود کوشید تا استقلال آن دیار را به دست آورد.

خورشید آته خانوا در تاجیکستان منتشر شد که بیشتر این نامه‌ها خطاب به اهل قلم تاجیکستان بوده و همه مخاطبان در پاسخ به نامه‌ها او را "استاد" خطاب کرده‌اند. اشعار لاهوتی نیز هم مورد توجه محافل علمی و ادبی و حتی مورد استفاده در موسیقی کشورهای مختلف بوده و هست. در تاجیکستان، روسیه و در افغانستان، اشعار او را بارها ترانه سرایان خوانده‌اند. در افغانستان کسانی چون احمدظاهر هنوز هم اشعار او را مورد استفاده قرار می‌دهد. شعر "همت کنید ای دوستان دشمن به میدان آمده" در رادیو و تلویزیون ایران در دوره جنگ تحمیلی بطور مکرر مورد استفاده قرار می‌گرفت. سیاوش شجریان، اکبر گلپا و برخی از خوانندگان دیگر نیز اشعار او را بارها خوانده و می‌خوانند.

به هر حال، خدمات او در شکل‌گیری تاجیکستان نوین در دوره سلطه شوروی و استقلال ازبکستان و همت او در کمک به بزرگان ادبی آن دیار و تلاش‌های ادبی و فرهنگی او در بازسازی و بازتولید هویت و زبان، امروزه مورد توجه روشنفکران تاجیکستان است. البته در تاجیکستان پس از فروپاشی شوروی پس از یک دوره توجه جدی به ایران و فردوسی و کوروش در دوره کوتاه حکومت نیروهای ملی، اسلامی و دمکراتیک، دولت جدید کوشیده است تا بیشتر بر



مقبره ابوالقاسم خان لاهوتی

در شهر دوشنبه، تندیس لاهوتی پس از رودکی، فردوسی، ابن سینا، حافظ، سعدی، خیام، جامی، عینی و تورسن زاده قرار دارد. طرز قرار گرفتن این تندیس‌ها اینچنین است که پس از شعرای بزرگ قدیم، از شعرای جدید، فقط عینی، تورسن‌زاده، و لاهوتی قرار داده شده‌اند.

در زمان شوروی جایزه‌ای به نام لاهوتی در اتحادیه روزنامه‌نگاران تاجیکستان هر دو سال یکبار به فعالان حوزه مطبوعات داده می‌شد و دو سال قبل نیز در آذرماه ۱۳۸۶ همایشی در تجلیل از او در دانشگاه علمی تاجیکستان برگزار گردید و نیز کتابی با عنوان "نامه‌های لاهوتی" به همت خانم

او ملاقات کرده و می‌گوید: "او عاشق ایران بود و آرزوی مردن در میهن و آرمیدن در زیر خاک آن را می‌نماید" و جهانگیر دری، از پشتیبانی او از اندیشه‌های کمونیستی در آخر عمر یاد می‌کند.

در دوره شوروی، او در شمار مشاهیر تاجیکستان بود و در تاجیکستان به عنوان یک چهره ادبی بزرگ در کنار عینی، غفوراف و لایق شیرعلی قرار دارد. خیابانهایی در تاجیکستان و حتی ازبکستان به نام او اسم‌گذاری می‌شوند و هنوز هم تئاتر بزرگ شهر دوشنبه، یک خیابان، یک کتابخانه و مدارس مختلف به نام او است و در کنار تندیس مشاهیر تاجیکستان

عناصر بومی تر چون اسماعیل سامانی و رودکی به عنوان نمادهای هویتی تأکید کند و طبعاً تأکید بر برخی عناصر مشترک ایرانی و تاجیکی و از جمله لاهوتی نیز کمتر شده است و البته این موضوع کلیت ندارد و شاید تا حدودی واکنشی است به آن دوره که ایران‌گراتر بوده‌اند.

نگارنده در مسافرت‌هایی که طی سال‌های پس از استقلال جمهوری آسیای مرکزی به منطقه داشته، بویژه در ملاقات‌های خود با برادران تاجیک، به روشنی اهمیت و احترامی را که نام و یاد لاهوتی در میان آن عزیزان دارد دریافته است. در سفر تابستان امسال

◀ در دوره شوروی، او در شمار مشاهیر تاجیکستان بود در تاجیکستان به عنوان یک چهره ادبی بزرگ در کنار عینی، غفوراف و لایق شیرعلی قرار دارد.

(شهریور ۱۳۸۷) حتی در یکی از نقاط بسیار دور از مرکز، در روستای ارتوج در دل کوهساران میان پنج کنت و عینی و در نزدیکی رود زرافشان و شهر پنج رود (آرامگاه رودکی بزرگ) به مدرسه‌ای برخوردیم که نام و تصویر لاهوتی را برخورد داشت. در صحبت با برخی اهالی، آنها نمی‌دانستند که اصلاً لاهوتی از سرزمین دورتری آمده و او را تاجیک می‌دانستند و البته درست هم همین است؛ چرا که هر ایرانی تاجیک است و هر تاجیک نیز ایرانی است و ایرانیان در هر جایی باشند از سغد و خجند تا قونیه و از لاهور تا ایرون و استیا در آنسوی کوهستان‌های قفقاز، پشتون و دری و پارس و کرد، همه در درون یک حوزه فرهنگ و تمدنی

مشترک زندگی می‌کنند و داستان لاهوتی در تاجیکستان، در حقیقت، همان است که خجندی و داغستانی و زنگنه در اصفهان (صدراعظم‌های دوره صفویه) و یا مولوی بلخی در قونیه.

همچنین، لاهوتی در زمان حضور در مسکو نقش بسیار زیادی در تربیت نسل جدید ایران شناسان روس داشت و آنگونه که آقای ابوذر ابراهیمی ترکمان (رایزن محترم و فرهیخته ی فرهنگی ح.ا. ایران در مسکو) می‌گفت، بسیاری از ایران شناسان امروز نیز همچنان مدیون تلاش‌های لاهوتی هستند.

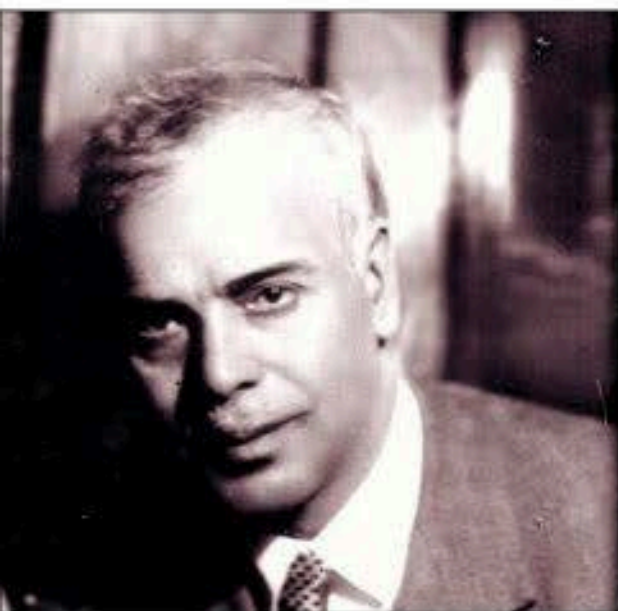
در دی ماه سال گذشته (۱۳۸۷) حین شرکت در کنفرانس "روابط ایران و روسیه" که به وسیله انستیتو شرق شناسی آکادمی علوم روسیه برگزار گردید، با خانم لیلا دختر ابوالقاسم لاهوتی نیز در آن موسسه ملاقات داشتم. ایشان پذیرفت که مطلب فوق را مطالعه کرده و نکاتی را پیرامون آن نوشته و عکس‌هایی ارزنده از مرحوم لاهوتی برایم بفرستد. مطلب زیر عین نامه ایشان است که می‌آید:

#### دکتر کرمی محترم

ما همگی با کمال میل، مقاله خوب شما را در مورد پدرمان خواندیم و بسیار خرسندیم که در زادگاه وی؛ کرمانشاه، مجموعه مقاله ای در مورد او نوشته خواهد شد. در اینجا نکاتی را یادآوری می‌کنم.

۱. در چرک نویس‌های خود ابوالقاسم لاهوتی که در آرشیو خانوادگی نگهداری می‌شوند (مسکو، ۱۹۲۵) آمده است: «۱۴ فوریه سال ۱۹۲۲ با عبور از رودخانه ارس، ما سر از جلفا در آوردیم. در سال ۱۹۲۴ من وارد مسکو شدم؛ با سپاس‌گزاری کمک خارجی دائمی که با

مهمان نوازی به من پیشنهاد شده بود را پذیرفتم، با ترجیح این که توان آن را دارم که در کنار مردمی که پناهم داده‌اند، با تلاش و کار خود زندگی کنم. به عنوان حروف چین در چاپخانه ملل شرق (بعدها انتشارات مرکزی ملل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) شروع به کار کردم، جایی که در آن به زودی منظومه «کرمل» من، که توسط خودم حروف چینی شده بود، چاپ شد. پس از این جریان، به عنوان همکار علمی انتشارات ارتقاء یافتم، آنجا در سال ۱۹۲۴ در گروه برنامه اقلیمی جهانی (و. ک. پ) پذیرفته شدم.»



لاهوئی در شوروی

۲. کارمند مسئول اداره جمهوری نخجوان نیز در مورد وی اینگونه می‌نویسد: «عشق قلبی برادر لاهوتی به مردم، قهرمانی او، اینکه او یک انقلابی ممتاز با شرف راسخ بود، یکی از بهترین پیشتازان و خلق مردم ایران، را باور کنید. اکنون جدا شدن از او برای ما به این خاطر دردناک نیست که از او جدا می‌شویم، بلکه برای این است که او با اشک موقتا از ایران جدا شد، جایی که او در هر قدمی آماده مبارزه تا حد مرگ بود؛ تنها به این خاطر که دهقانان ستم دیده را

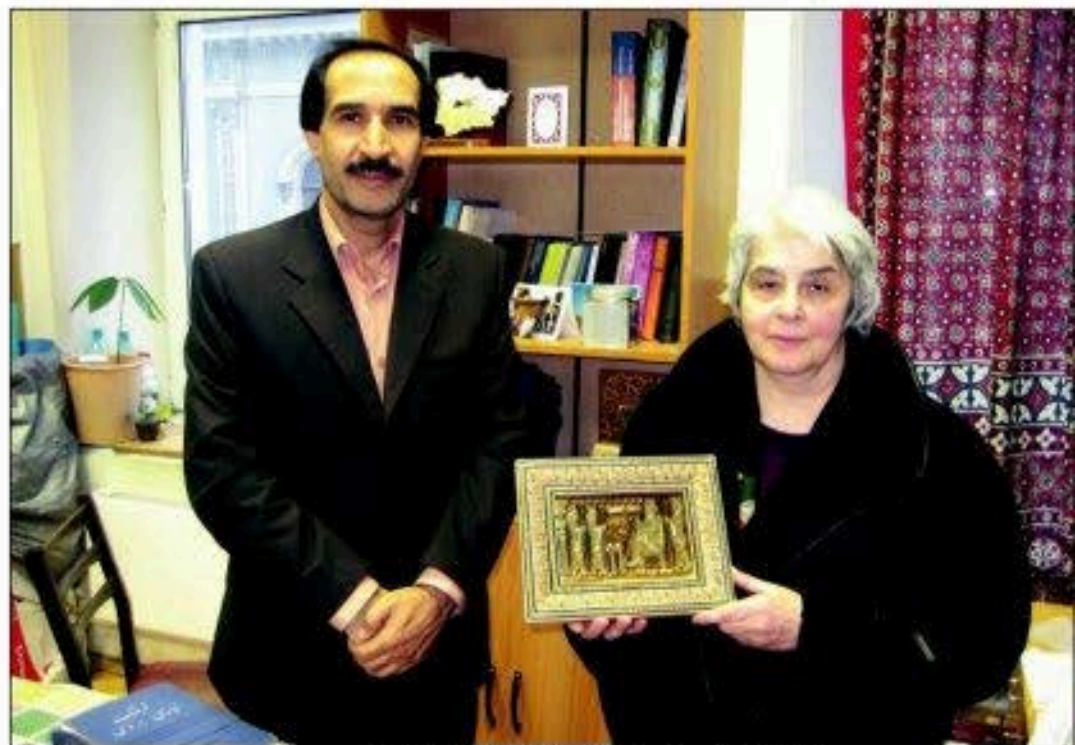
۸۰-۷۷ | آثار پوشکین، گریبایدوف، مایاکوفسکی، شکسپیر، لویه د وگا و دیگر نویسندگان را به تاجیکی و فارسی ترجمه کرد؛ به شاعر جوان تاجیکی قواعد نظم یاد می داد. بسیاری از ترانه های او که ملی شده اند، تا به امروز در تاجیکستان خوانده می شوند. در اولین کنگره نویسندگان شوروی در سال ۱۹۳۴ به یکی از دبیران اتحادیه نویسندگان شوروی انتخاب شد. در این دوره که در مسکو زندگی می کرد، لاهوتی به عنوان دبیر اتحادیه نویسندگان شوروی، گاه گاهی به حضور استالین نیز رسید، با بهره بردن از این ملاقات ها، اغلب، مانع دستگیری دسته ای از نویسندگان تاجیکی و ازبک می شد، از جمله نویسنده ادبیات کلاسیک تاجیکستان صدرالدین عینی.»

۴. می خواهم دوباره در مورد کارهای ترجمه ای پدر اضافه نمایم . یکی از مثل های محبوب وی مثل معروف مولانا جلال الدین رومی در مورد ترک، فارس و عرب بود که بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند و به خوبی می فهمید که چقدر برای مردم مهم است که فرهنگ یکدیگر را بفهمند. او همسرش، سسیلیا بانو، بسیار روی این قضیه کار کردند که در تاجیکستان ادبیات کلاسیک اروپا و روسیه، و در روسیه، آثار برجسته شاعران فارسی را بشناسند. علاوه بر آن، او خود با هنرپیشه ها کار می کرد، به آنها می آموخت که چگونه این آثار را که برای تاجیک ها ناشناس و غیر معمول بودند، درک کنند. خیلی چیزهای دیگر را می توان باز افزود اما فکر می کنم که این مطلب برای مونوگرافی شما کفایت کند. برای شما آرزوی موفقیت در کارتان را داریم و امیدواریم که مقاله بعدی شما را ببینیم.

«لیلا لاهوتی»

خود داشت، حروف و دیگر تجهیزات را به مناطق کوهستانی مختلف می رساند)، تئاتر، من جمله تئاتر درام تاجیکستان، که اکنون نام او را دارد، مدرسه هایی تاسیس کرد. یکی از کسانی که در آن وقت تحت قیمومیت وی قرار داشت، که بعدها درام نویس مشهور تاجیکستان شد، غنی عبدالله، در مورد او می نویسد: «لاهورتی در پست خود سعی داشت که هر آنچه را که از دستش بر می آید، انجام دهد، به این خاطر که معلمی به دست بیاورد که با رفتن به روستاهای دور دست موافقت

از چنگال شاه و خان ها برهاند.»  
۳. در اینجا قسمتی از مقاله ای که من و برادرم - دلیر لاهوتی - برای یکی از دایره المعارف های ادبی نوشته ایم، ذکر شده است. این دایره المعارف هنوز چاپ نشده است، اما شما، اگر که بخواهید، از این مطالب می توانید استفاده نمایید: «لاهورتی زمانی به عنوان مدیر انیستیتوی فرهنگ تاجیکستان در تاشکند مشغول به کار بود. او جانشین کمیسر ملی وزیر فرهنگ تاجیکستان بود (۱۹۳۰-۱۹۲۵)، او انتشارات، چاپخانه گاهی، با وجود بیماری که در پشت



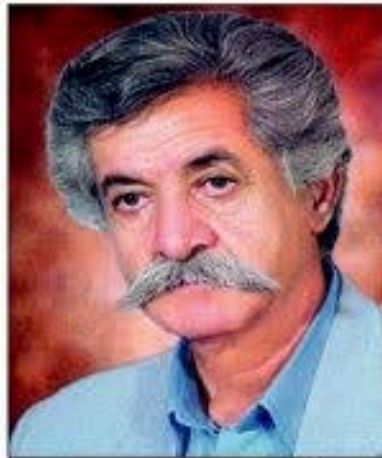
خانم لیلا لاهوتی دختر ابوالقاسم خان لاهوتی در کنار دکتر کرمی - مسکو

نماید، برای اینکه جوان باهوش دیگری را از مناطق دور دست به تحصیل در دوره ها یا آموزشگاه ها هدایت کند... این کارها نیازمند هزینه بود، و کمیساریای ملی از دارایی زیادی برخوردار نبود. با فائق آمدن بر محدودیت ها، لاهوتی، معمولاً، حقوقی که خود از کمیسریایی دریافت می کرد، تقسیم می کرد... | عبدالله غ. جام لیریز دل / پامیر (دوشنبه)، ۱۲، ۱۹۷۷، ص

◀ در زمان شوروی جایزه ای به نام لاهوتی در اتحادیه روزنامه نگاران تاجیکستان هر دو سال یکبار به فعالان حوزه مطبوعات داده می شد و دو سال قبل نیز در آذرماه ۱۳۸۶ همایشی در تجلیل از او در دانشگاه علمی تاجیکستان برگزار گردید.

# زندگینامه ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی

◀ فرشید یوسفی



◀ **فرشید یوسفی متولد ۱۳۲۰ در شهر کرمانشاه است این شاعر، پژوهشگر، نویسنده و استاد دانشگاه دارای آثار پر اقبالی چون باغ هزاران گل و ناگرواران است مطلب زیر مقاله ای کوتاه از ایشان در باب زندگانی ابوالقاسم خان لاهوتی است:**

بزرگ باشد و هر نوع خطری را به جان بخرد.

و اماربایی

دور از تو در آتش تنم، جامه بسوخت  
رفتم بنویسم این خبر خامه بسوخت  
انگشت قلم کردم و بر صفحه دل  
نام تو رقم نمودم و نامه بسوخت

استاد سعید نفیسی (۴) دو دیدار، در اتحاد جماهیر شوروی سابق، با لاهوتی داشته است، که چگونگی این تماس‌ها را در مطبوعات آن زمان با شرح و تفسیر نگاشته است. در قسمتی آورده است که: به دشواریهای جهان بگوئید به سراغ کسی برود که با آن آشنا نیست، کسی که روزها و

افراد بزرگ به کوه شباهت دارند، هر چه به آنها نزدیک می‌شوی ستبری و سترگیشان بیشتر نمودار می‌شود و قلم از بیان شرح احوالشان وامی‌ماند. یکی از کسانی که من در سالهای جوانیم به او ارادت داشتم شادروان مهندس منوچهر الهامی فرزند زنده یاد دکتر عبدالحسین الهامی (۱) و نوه شاعر توانا حاج میرزا احمد الهامی ملقب به «فردوسی حسینی» (۲) بود. در کمترین مجال بیشترین بهره را از حضورشان می‌بردم و همین دوستی باعث آمد که دقیق‌تر و حساس‌تر در شناخت عموی مهندس یعنی ابوالقاسم لاهوتی از خود کشش و کوشش نشان بدهم بارها با او به دیدار دکتر الهامی رفتم و از داشته‌هایش و خاطراتش خوشه چینی می‌کردم، دکتر با وجود سن بالا و بیماریهای ناشی از کهولت عمر با بیانی رسا و حافظه‌ای پرتوان برخوردار بود، شعرهای بسیاری از پدر و دو برادر کوچکتر از خود یعنی لاهوتی و سبحانی (۳) به یادداشت و هرگاه بادی از این برادران می‌کرد متأثر می‌شد و اشک در چشمانش حلقه می‌بست، بسیار به این دو برادر رشید خصوصاً لاهوتی می‌نازید، روزی نامه‌ای را که از لاهوتی بود به من نشان داد، در نامه پس از احوالپرسی‌های خانوادگی یک رباعی که برای ایران عزیز سروده بود و یک جمله زیبا نظر مرا جلب کرد، او نوشته بود: «حیف است که انسان در این عمر کوتاه، کوچک زندگی کند و حقیر بماند و جا دارد که آدمی برای یاری به دیگران

شب‌های دراز در زیر سنگ حوادث خفته باشد، در راه از پاره سنگی کوچک که در زیر پای او پیدا شود هراسی ندارد.

بهر روز مشیری (۵) درباره لاهوتی می‌گوید: به جرات می‌توان لاهوتی را با شاعر اسپانیولی زبان امریکای لاتین یعنی «پابلو نرودا» و یا «برتولت برشت» مقایسه کرد. این دو شاعر را بدان جهت در مقام مقایسه آوردم که هر دو مورد توجه نسل جوان هستند، آثارشان در همه جا مصداق بیدامی‌کند و با شرایط زمانی و مکانی مردم جور است. همین خصلت را نیز می‌توان در اشعار لاهوتی مشاهده کرد. اگر حمل بر گرافه‌گویی نشود من در پاره‌ای موارد لاهوتی را قویتر و بلندپایه‌تر از آن دو شاعر عالی مقام انسانی می‌دانم، افتادگی و خاکساری، مردم‌مداری و صلابت روح و جسم از ویژگیهای اوست. لاهوتی شاعری سخندان، مبارزی نستوه و سیاستمداری پایدار بود. چنانکه خود گفته:

تنها نه من ادیب سخندانم  
جنگ آور و مبارز میدانم  
چون بعضی از رجال سیاست باف  
آلوده نیست جامه و دامانم  
بر مردی و درستی و بی‌باکی  
شاهد بود وقایع ایرانم  
با این همه غرور ندارم من  
زیرا نه خودپرست و نه نادانم  
دانم که بیشتر از همه کس من  
محتاج فضل و دانش و عرفانم

لاهوتی بحق یکی از پیشگامان و پایه‌گذاران شعر نو در ایران است، هم

پارک و ورزشگاه به نام لاهوتی نامگذاری شده است و جایزه ادبی و تحقیقی معتبری هم به نام «سپاس لاهوتی» وجود دارد که هر ساله به بهترین و برگزیده‌ترین محقق و نویسنده تعلق می‌گیرد، که پرفسور محی‌الدین نامبرده آن سال مفتخر به دریافت جایزه سپاس لاهوتی شده بود و گفتند که قصد دارند صدمین سال تولد لاهوتی را در شوروی و تاجیکستان و گرجستان و آذربایجان باشکوه خاص برگزار نمایند و نام عده‌ای از ایرانیان را برای شرکت در این جشن نوشته بودند که نام من نیز به این لیست اضافه شد. ولی این جشن به علت فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و جنبش‌های استقلال طلبانه کشورهای آن بلوک از

#### بهر روز مشیری درباره

لاهوتی می‌گوید: به جرات می‌توان لاهوتی را با شاعر اسپانیولی زبان امریکای لاتین یعنی «پابلو نرودا» و یا «برتولت برشت» مقایسه کرد.

جمله تاجیکستان سرنگرفت.

لاهوتی از زمان مهاجرتش به شوروی (۱۰) تا هنگام مرگ با عزت و احترام زیست و پست‌های کلیدی و حساسی را از جمله ریاست کل آکادمی علوم تاجیکستان، رئیس دربار کاخ کرملین، وزیر آموزش و پرورش اتحاد جماهیر شوروی و تاجیکستان، استاد شرق شناسی دانشگاه مسکو و... عهده‌دار بود و چندین تأثیر بزرگ در کل بلوک شوروی بخصوص در دوشنبه و خجند و سمرقند و بخارا و تاشکند مفتخر به داشتن نام این بزرگمرد بوده است.

در تاریخ ادبیات ایران که در کلاس‌های علوم انسانی تدریس

شدگان بودم. روزی از دفتر هتل نامه‌ای دریافت نمودم که دانشمندان کشور تاجیکستان از جمله پرفسور محی‌الدین (۹) مرا بصرف چائی در عصر آن روز فراخوانده بودند و من متعجب که چه مناسبتی این دعوت را انگیزه شده است. هنگام معرفی و آشنائی دریافتیم که کرمانشاهی بودن من و همشهری لاهوتی بودن مرا سرفراز به این آشنائی کرده است، پرسش‌های بسیار بین ما ردوبدل شد. از جمله محله زادگاه لاهوتی، وضع خانواده او، شناخت همشهریانش از او نام بزرگان و درویشانی که در زندگی لاهوتی اثرگذار



لاهوتی و ماکسیم گورکی در کنگره‌ی یکم نویسندگان جهان در میان شاگردان مدرسه (مسکو ۱۹۳۴)

بوده و پرسش‌های بسیاری دیگر از سوی آنان و از سوی من ارزش و مقام او در اتحاد جماهیر شوروی بویژه در تاجیکستان نفوذ آثارش در فرهنگ و ادب آن سامان و... باور کنید هر پاسخ که می‌شنیدم از بن دندان بخود می‌بالیدم و قدقد به من افزوده می‌شد که همشهری چنین ابر مردی هستم. مثلاً گفتند که در کشورشان چندین دانشگاه و مدرسه عالی، دو اتوبان چند

از لحاظ مضمون و هم از نظر ترکیبات شعری، حتی نیما یوشیج که پدر شعر نو لقب یافته در اوان شاعری سخت از اشعار لاهوتی متأثر بوده است.

سعید نفیسی آورده است که: «نام وی - لاهوتی - در بسیاری از کشورهای دور و نزدیک پیچیده و میلیونها زن و مرد و خرد و کلان و پیر و جوان اتحاد جماهیر شوروی حتی کشورهای دیگر نام او را در خاطر داشتند شاهکارهای او به بسیاری از زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده و من با چنین لاهوتی که نام وی جهانگیر شده بود آشنا شدم، وی با بزرگان و نام‌آوران

جهانی همچون رومن رولان (۶)، ماکسیم گورکی، صدرالدین عینی (۷)، خانم شمس کسمانی (۸)، لنین، استالین و بسیاری دیگر از نخبگان علم و ادب و هنر آشنائی داشته است.

در سال ۱۳۶۸ کنگره جهانی هزاره تدوین شاهنامه در دانشکده ادبیات تهران با حضور دانشمندان و ایران‌شناسان جهان و بزرگان فردوسی شناس تشکیل شد و من نیز از دعوت

می‌شود در معرفی لاهوتی، شاعر آواره از وطن آمده است که: «بخش مهمی از زندگی پر حادثه لاهوتی در تبعید گذشت. سالهایی در استانبول و روزگاری در اتحادشوروی «سابق». مرگ او هم سرانجام به سال ۱۳۳۶ خورشیدی در مسکو اتفاق افتاد. نام او ابوالقاسم الهامی بود متخلص به لاهوتی، اصلیتش از کرمانشاه و سال ولادتش ۱۳۰۵ ق. پدرش کشاورزی ساده اما اهل شعر و ادب و مردی آزادیخواه بود. ابوالقاسم در دامان خانواده، با ادبیات و شعر و محیط ادبی کرمانشاه آشنا گردید. بضاعت مالی پدر برای تحصیل او کفایت نمی‌کرد، بنابراین با کمک مالی یکی از آشنایان پدر به تهران رفت و در همان ایام وارد ژاندارمری شد و در سمت فرماندهی ژاندارمری قم و پس از تحمل زندان و آوارگی در استانبول و ایران باردیگر در رأس ژاندارمری تبریز رشادتها از خود نشان داد و با کمک انقلابیون، تبریز را گرفت اما پس از شکست عملیات آنها، ناگزیر به شوروی گریخت و تا پایان عمر در تاجیکستان در سمت‌های آموزگاری دبستان، عضویت در حزب کمونیست، ریاست آکادمی، علوم تاجیکستان و وزارت معارف به سر برد تا اینکه سرانجام به سال ۱۳۳۶ ش در مسکو درگذشت. نخستین اشعار او در روزنامه‌های مشهور آن عصر حبل‌المتین و ایران‌نو به چاپ رسید، اما شعرهای سالهای آخر عمرش در روزنامه آواز تاجیک طبع و منتشر می‌شد. دیوان لاهوتی، مجموعه‌ای است از قطعه و غزل و مقداری تصنیف و ترانه که عموماً با زبان ساده و روان سروده شده است. زبان شعرهای اجتماعی او اغلب حماسی و خشن و فاقد تصویرهای

شعری است. از نظر مسلکی بر روی هم او را باید شاعری مادی و انقلابی قلمداد کرد که شعر را سلاحی برای تحقق آرمانهای طبقه کارگر ساخت. شعر لاهوتی از نظر ساخت و قالب یکسره از نوآوریهای شبه نیمائی (۱۱) خالی نیست، برای مثال شعر «سنگر خونین» او که ترجمه یکی از شعرهای ویکتور هوگوست به صورت شکسته در سال ۱۳۰۲ ش در مسکو سروده شده است. لاهوتی هرگز به کار شعر و شاعری به معنای هنری و بسیط آن دل

◀ نام لاهوتی در بسیاری از کشورهای دور و نزدیک پیچیده و میلیونها زن و مرد و خرد و کلان و پیر و جوان در اتحاد جماهیر شوروی حتی کشورهای دیگر نام او را در خاطر داشتند شاهکارهای او به بسیاری از زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده.

نداد و بیشتر روزگارش به مشاغل سیاسی و نظامی می‌گذشت.

در کتاب «زبان و ادبیات فارسی» آمده است که: «هم پای تحولات در نثر، درون مایه شعر فارسی دگرگونی‌های چشم‌گیری به وقوع پیوست. شعر این دوره با پویایی و تازگی محتوا و طرح مسائلی همچون آزادی، وطن، قانون، کارگران و... توانست با جنبش مشروطیت هم‌گام شود. در همین سالها لاهوتی، عشقی، دهخدا، اشرف‌الدین حسینی (مشهور به نسیم شمال) و ایرج میرزا هر یک کوشیدند تا راهی نو در شعر بکشایند، پس از آن نیز چهره‌هائی چون شمس کسمائی، لاهوتی، تقی رفعت و جعفر

خامنه‌ای با سرودن اشعاری فارغ از قید تساوی مصراع‌ها و قافیه بندی‌های معمول به ایجاد شیوه‌ای تازه کمک کردند و سرانجام نیما یوشیج آغازگر تحولی بزرگ شد.

لاهوتی از میان توده نسبتاً ضعیف اجتماع برخاسته، با آنان می‌زیست و مضامین و آهنگ کلام و پیام خود را از زندگی آنان می‌گرفت. او از مردم محروم و فرودست سخن به میان می‌آورد و بر این اندیشه خود می‌بالید، زیرا درد آنها را چشیده بود و با گرسنگی و دربدری و آوارگی بیگانه نبود، اشعار او نسبت به طبقه دارا و گروه‌های بالا و برخوردار جامعه کینه جو و بی‌ملاحظه و نسبت به گروه زحمتکش و رنج کشیده مهربان و دلسوز بود.

ابوالقاسم لاهوتی فرزند احمد، فرزند آقا رستم، فرزند ملا ابوتراب، فرزند ملا عبدالله فرزند ملا عبدالحسین در سال ۱۲۶۴ خورشیدی در کرمانشاه چشم به جهان گشود از سالهای آغازین عمرش سخنی که گفتنی باشد نداریم، در نوجوانی به پیروی از پدر در زی روحانیت قرار می‌گیرد و به عرفان و درویشی تمایل پیدا می‌کند، نخست به سلسله فقری نعمت الهی سلطان علیشاهی (۱۲) می‌گراید، و سپس به سید صالح حیران علیشاه (۱۳) که از دوستان پدرش بود دست ارادت می‌سپارد، در مدرسه از خود استعداد و نبوغی نشان می‌دهد و شعرهای در خور تحسین می‌سراید که در صاحبان ادب ایجاد ناباوری می‌کند و می‌پندارند که مگر سروده‌های پدر را به نام خود می‌خواند، شاعر نوجوان همینکه بر این امر پی برد روزی در خدمت بزرگان همچون محمدباقر میرزا خسروی (۱۴) بدون اندیشه قطعه‌ای می‌سازد که شگفتی همگان را

او را بخشید و با همان درجه یابوری به ریاست ژاندارمری تبریز منصوبش کرد. در کودتای ۱۲۹۹ که کشور در نابسامانی به سر می‌برد و ژاندارمری که محبوب مردم بود میرفت که مظلوم واقع شود و زیر سلطه قزاق‌ها قرار گیرد لاهوتی که ژاندارمری تبریز را داشت این امر را نپذیرفت و به دشمنی با خواست دولت بیگانه‌گرا بپاخواست و اختیار تبریز را به دست گرفت، اما خیانت گروهی مزدور و یاری دول بیگانه به قزاق‌ها، قیام لاهوتی را به ناکامی و شکست کشانید و وی بناچار ایران را که از جانش عزیزتر می‌داشت ترک کرد و به شوروی پناهنده شد. (۱۹) او تا پایان عمر جز سفری که به

◀ دیوان لاهوتی، مجموعه‌ای است از قطعه و غزل و مقداری تصنیف و ترانه که عموماً با زبان ساده و روان سروده شده است. زبان شعرهای اجتماعی او اغلب حماسی و خشن و فاقد تصویرهای شعری است.

صاحب نام و موقعیتی بودند بیاریش شتافتند.

لاهورتی در ترکیه مجله «پارس» (۱۸) را که بسیار ارزنده و پرطرفدار بود به زبان فارسی و فرانسه انتشار داد تا اینکه تغییر کابینه از وثوق الدوله به قوام السلطنه برگی دیگر از دفتر عمر او را بخود اختصاص داد چون دولت جدید



برمی‌انگیزد:

مرا که جذبه خورشید عشق شد جاذب  
چه غم که منکر عشق تو خواندم کاذب  
به رتبه برتر از الهامی است لاهوتی  
چنانکه بود علی برتر از ابوطالب

فرهنگ کرمانشاه برای شکوفائی و بالائی هوش و استعداد او تنگ بود لذا با رایزنی پدر و دوستان اهل ادب او، راه درست آموزش دانش را پی‌گیری در مدارس پیشرفته پایتخت از جمله مدرسه آلبانی دانستند، این دگرگونی لاهوتی ۱۶ ساله را با جهانی دیگر آشنایی داد. سخنوران نامی، آزاد اندیشان، انقلابیون نستوه و بزرگمردان آن عصر کسانی بودند که در ساختار اندیشه نو و آینده پرنشیب و فراز شاعر سهم داشتند. او پس از پایان درس با روحیه‌ای میهن‌دوستانه و ضد استعماری و تنفر از کشورهای سلطه‌گر بکار در ژاندارمری پرداخت و پس از اندک زمانی با درجه یابوری ریاست ژاندارمری کاشان و قم را عهده دار شد و با هر پدیده‌ای که به کشور زبان برساند ایستادگی می‌کرد، حتی اگر این مقاومت را حکومت مرکزی نپسندد، لاهوتی به حکم خود کسی را که برایش ثابت شده بود که جاسوس بیگانه است بدون صلاحدید دولت اعدام می‌کند که این خود رائی او باعث آمد که از مرکز حکم اعدام خودش صادر شود و این امر به سبب شد که شبانه از قم گریخت و به کرمانشاه آمد و مدتی پنهانی زندگی می‌کرد سپس به ترکیه رفت و تا مدتها بسیار ناگوار زیست، تنگدستی او را به کارهایی که شایسته‌اش نبود همچون پیشخدمتی رستوران، آشپزخانه و ... واداشت.

تا اینکه بزرگانی همچون ارفع الدوله (۱۵)، خان ملک ساسانی (۱۶)، علی نوروز (۱۷) و ... که در ترکیه

اروپا داشت از شوروی بیرون نرفت (۲۰)، کار او بیشتر فرهنگی بود. در ماه‌های آغازین ورودش به شوروی بعنوان یک شاعر بزرگ ملی شناخته شد در تاجیکستان مردم وی را با آغوش باز پذیرا شدند و او را پدر خود می‌نامیدند. یکسال از اقامتش نگذشته بود که نخستین دفتر شعرش را انتشار داد، و سال بعد دفتر رباعیاتش را به چاپ رسانید مجموعه اشعار او از ۱۹۲۳ تا ۱۹۶۰ میلادی ۳۱ بار به زبان فارسی، ۳۲ بار به زبان روسی، سه بار به زبان ازبکی دو بار به زبان اوکراینی و چندبار به زبان ارمنی و اوپغوری و قرقیزی چاپ شد.

بارها و بارها به افتخارش جشن‌های بزرگداشت برگزار گردید و هدایای گرانبهایی به او هدیه داده شد ولی او از آن همه نفایس جز یک قلم و دوات برنداشت و بقیه را به نیازمندان بخشید.

در جنگ دوم جهانی سروده‌های او در ادبیات جهانی مقام شایسته یافت و نشریات آسیا و اروپا ضمن تجلیل شرح احوال او را انتشار دادند.

او در پایان عمر از فشار خون رنج می‌برد و سرانجام در ۱۳۳۵/۱۲/۲۶ خورشیدی مطابق با ۱۶ مارس ۱۹۵۷ میلادی در سن تقریباً ۷۲ سالگی چشم از جهان فرو بست و در مسکو بخاک سپرده شد.

در سال ۱۹۶۷ به مناسبت هشتادمین سال تولدش در سراسر شوروی ۱۵۴ نمایشگاه آثار او را به نمایش گذاشتند یکی از نویسندگان بزرگ تاجیک در باره او گفته است: «در نکته سنجی، موقع شناسی، در همت و سخاوت و در مردی و مردانگی بی نظیر بود.»

صدرالدین عینی گفته است:

«آنجا که لاهوتی باشد شعر خواندن و شعر گفتن کار کسی نیست من به شعر او ایمان دارم»

بزرگی دیگر از نویسندگان روس گفته: «لاهوتی برای ما نویسندگان شوروی نه تنها رهبر، بلکه دوست وفاداری بود که در غم و شادی ما هم، قلم‌هایش شرکت داشت.

در محفلی که لاهوتی شعر خوانده بزرگانی از جمله ماکسیم گورکی حضور داشته بعد از خواندن شعر توسط لاهوتی همه با شور و شغف کف می‌زدند، حتی گورکی که نسیال نیم خیز شده متصل کف می‌زد و می‌گفت: «این است شعر و شاعری و این است وظیفه هر شاعر در خدمت زندگی»

### فرهنگ کرمانشاه برای

شکوفایی و بالایی هوش و استعداد او تنگ بود لذا با رایزنی پدر و دوستان اهل ادب او، راه درست آموزش دانش را پی‌گیری در مدارس پیشرفته پایتخت از جمله مدرسه آلیانی دانستند.

لاهوتی به چندین زبان از جمله فرانسه، روسی، ترکی آشنایی کامل داشته است. سیسیل بانو همسر لاهوتی در معرفی و شناخت شوهر سهم بسزایی داشت او سروده‌های فارسی لاهوتی را با مهارت و استادی به زبان روسی ترجمه می‌کرد، یکی از سروده‌های او به نام «قلب من» جزو سروده‌های ملی تاجیکستان است.

آثار او عبارتند از: لالی لاهوتی، ای ایران عزیز، رباعیات، هزار مصراع، کرمل، ایران نامه، درفشان، ادبیات سرخ، جنگ آدمیزاد یا دیو، دیوان لاهوتی، چند اثر (ترجمه از آثار

پوشکین) سروده‌های آزادی و صلح، منتخبی از اشعار لاهوتی.

ایران برای این مرد میهن پرست همه چیز بود، جانش بود، جانانش بود، دل و دلبرش بود و طبق گفته روانشاد دکتر الهامی نیت لاهوتی از این واژه‌ها فقط و فقط ایران بوده است:

چه کرده‌ام که از جانان خود جدا شده‌ام  
چه گفته‌ام که گرفتار این بلا شده‌ام  
خوشا بحال دل من که پیش دلبر ماند  
خبر ندارد از این غم که مبتلا شده‌ام  
صبا بمحضر جانان سلام من برسان  
بگو که از تو جدا سخت بینوا شده‌ام

در پایان باز هم از نوشته استاد سعید نفیسی یاری می‌طلبم که در دیدار با لاهوتی می‌نویسد: «مرد بسیار خوش صحبت و خوش معاشرتی بود، همه گفتگوی او با من درباره ایران بود. دوری از ایران آتشی در دل او افروخته بود دریغا که به همین آتش سوخت، بارها به من می‌گفت آرزو دارم در ایران جان بسپارم»

خیلی باید سنگ بزرگی باشی که باد و سیل و توفان را به هیچ نشمری و لاهوتی خیلی بزرگتر از اینها بود.

### پانویس

۱- دکتر عبدالحسین الهامی متولد ۱۲۸۸ ه. ق برابر با ۱۲۶۰ خورشیدی سالها با صداقت و صفای باطن به بهداشت شهر و مداوای بیماران خدمت کرد، از کارهای برجسته او چاپ یکی از آثارش حکیم احمد الهامی به نام (چهارخیابان باغ فردوس) می‌باشد.

۲- حاج میرزا احمد الهامی فرزند آقا رستم متولد ۱۲۵۰ ه. ق و متوفی ۱۳۲۵ ه. ق از شاعر توانای کرمانشاه و پدر لاهوتی است



- بنامیم نه برعکس
- ۱۲- سلطان علیشاه سلطان محمدین حیدر، ملقب به سلطانعلیشاه گنابادی عار، فاضل، مفسر قرآن و مؤسس سلسله گنابادی در نیمه دوم سده ۱۳
- ۱۳- حیرانعلیشاه سید محمد صالح (۱۲۵۰ ه. ق. ۱۲۸۴ خورشیدی) در ماهیدشت متولد شد او قلندری پرشور و عارفی مجذوب بود
- ۱۴- محمدباقر میرزا خسروی (۱۲۴۶-۱۳۲۸) از شاعر و نویسندگان قدرتمند و صاحب زمان مشهور شمس و طغریا
- ۱۵- ارفع الدوله میرزا رضاخان دانش ملقب به معین الوزرا و پرنس و امیرتومال و سردار از رجال سیاسی ایران و مدتها سفیر کبیر ایران در ترکیه بوده است او به سال ۱۳۰۰ ه. ق. متولد و در سال ۱۳۱۶ خورشیدی در سن ۸۶ سالگی درگذشت.
- ۱۶- خان ملک ساسانی «مهراسپند» از رجل سیاسی و رایزن و عضو برجسته سفارت ایران در ترکیه و از دانشمندان قابل توجه
- ۱۷- علی نوروز (حسن مقدم) از بزرگان ادب و هنر و سیاست که قسمت فرانسوی روزنامه پارس زیر نظر او اداره می شد او از عوامل مؤثر و عمده پیشرفت نمایش در ایران بوده است.
- ۱۸- مجله پارس از نشریات صاحب اعتبار که به دو زبان فارسی و فرانسه منتشر می شده که نویسندگان و محققین بزرگی از ایران و ترکیه با آن همکاری داشته اند و هر ۱۵ روز یکبار منتشر می شده است.
- ۱۹- در سال ۱۳۰۱ خورشیدی
- ۲۰- از طرف دولت وقت اتحاد جماهیر شوروی برای شرکت در آکادمی علوم به فرانسه مسافرت کرد.

- ۶- رومن رولان (۱۸۶۶-۱۹۴۴) نویسنده و موسیقی شناس و زندگی نامه نویس فرانسوی که با نوشتن رمان ژان کریستف در سال ۱۹۱۵ موفق به گرفتن جایزه ادبی نوبل شد
- ۷- صدرالدین عینی از دانشمندان و استاد نثر کشور تاجیکستان و ارداتی به شخص لاهوتی داشته است.
- ۸- خانم شمس کسمائی فرزند خلیل، این خانم به زبانهای فارسی، ترکی، روسی و مقداری فرانسوی

- ۳- سبحانی ابولحسن فرزند میرزا احمد الهامی و برادر لاهوتی بسال ۱۲۷۴ خورشیدی متولد شد او سرگرد زاندارمیری بود که در جنگ با اسماعیل آقا سمیقه به سال ۱۳۰۱ درگذشت.
- ۴- سعید نفیسی، محقق، دانشمند معاصر ایران که بعد از کودتای ۲۸ مرداد به شوروی رفته و ملاقاتی با لاهوتی داشته است
- ۵- بهروز مشیری، دانشمند و محقق که موفق به چاپ کلیات لاهوتی در سال ۱۳۵۷ شد



لاهوئی در تاشکند به اتفاق رفقاییش و بانوانشان - (سال ۱۹۲۵-۱۹۲۶)

آشنایی داشت و از شاعران نو پرداز و متجدد قبل از نیما بوده است او بسال ۱۳۴۰ خورشیدی جهان را بدرود گفت.

۹- پرفسور محی الدین از دانشمندان و ادبا و محققین معاصر تاجیکستان است که در دانشگاه های آن کشور بتدریس اشتغال دارد

۱۰- سال ۱۳۰۰ سال مهاجرات لاهوتی به شوروی

۱۱- شبه نیمایی انصاف این است که شعرهای اولیه نیما را شبه لاهوتی

◀ در محفلی که لاهوتی شعر خوانده بزرگانی از جمله ماکسیم گورکی حضور داشته بعد از خواندن شعر توسط لاهوتی همه با شور و شعف کف می زنند، حتی گورکی که نیمی از نیم خیز شده متصل کف می زد و می گفت: «این است شعر و شاعری و این است وظیفه هر شاعر در خدمت زندگی»

# آواره از وطن

نصرت... یداللهی

جالب ترین چاپ و مقدمه از آن استاد حسن بشیری است که کار به اتمام رسانده است و جناب برز آبادی در مقدمه ی خویش می فرمایند: «دقیق ترین کار انجام یافته درباره ی لاهوتی را در دیوان لاهوتی به تصحیح استاد بزرگوار و سرور نادیده ام جناب آقای احمد بشیری یافتم که هنوز هم پس از گذشت سال ها از طبع کتاب ایشان و رفع موانع قبل (ممانعت حکومت پهلوی) مطلب قابل ذکری بر آن کتاب گراستگ نمی توان افزود بدین جهت گفت از نظر صحت و دقت کار این محقق ارجمند، کار را بر آیندگان تمام کرده است و جای حرف برای دیگری باقی نگذاشته، تقریباً تمامی نوشته هایی که در کتب و مقالات و تذکره ها درباره لاهوتی (زندگی و شعری) آمده است، مأخذ و مرجع اصلی، کتاب آن فاضل محترم بوده است.»

ابوالقاسم لاهوتی متولد ۲۸ شهریور ۱۲۶۶ ش. یا ۱۶ شهریور ۱۲۶۷ شمسی در شهر کرمانشاه و متوفی، سال ۱۳۳۵ ش. در شهر مسکو در سن حدود هفتاد سالگی، پدرش میرزا احمد الهامی، پیشه ی کفش دوزی داشت و مردی شاعر و آزادی خواه بود.

میرزا احمد فرزند آقا رستم از قصبه ی سرکان آراک و جد اعلای او مرحوم «ملا عبدالله» در اصفهان بوده است. اجداد این عالم بزرگوار، اهل بهبهان بوده و خودش اصفهان تحصیل علوم فرموده. پسر ملا عبدالله، ملا تراب، به توپسرکان



نمی دانند. جالب است این نقد حال ما است. بیشتر ماها از حال و وضع و شعر شاعری چون لاهوتی بی اطلاعیم؛ منظوم غرب کشور است که این شخصیت از میان ما برخاسته؛ باید بهتر از هر کس و جایی دیگر او را بشناسیم! بی انصافی از آن جا آغاز شد که نام و شرح حال او را از کتاب تاریخ ادبیات سال دوم متوسطه حذف کردند و این جای بسی تأسف است.

دیوان اشعار ابوالقاسم لاهوتی سه بار تاکنون به چاپ رسیده است. ابتدا، تبریز، مهرماه ۱۳۲۰ به کوشش م. محمد لوی عباسی. بعد، با همت استاد حسن بشیری، ۱۳۵۸ انتشارات امیرکبیر، با مقدمه ای مفصل و منقح و منقدانه. سپس توسط آقای مجتبی برز آبادی فراهانی با جمع آوری دیدگاههای گوناگون در مورد لاهوتی در مقدمه ی دیوان، در سال ۱۳۸۰ به چاپ می رسد. این سه علاوه بر سه نسخه خطی هستند که این سه بزرگوار مورد استفاده قرار داده اند.

نصرت... یداللهی از فعالان ادبی و فرهنگی شهر ایلام است وی دارای مدرک کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی است معتمد زیر در باب لاهوتی، شاعر آواره از وطن، توسط وی برای «کرمانشاه» نوشته شده است:

در گستره ی ادبیات بارور و درخت تنومند شعر و ادب پارسی در سرزمین باستانی و پهناور و نخبه و شاعر پرور ایران عزیز به بسیار اهل ذوق بر می خوریم که در کتب متعدد نام و اثرشان ثبت شده است. هر کدام از شاعران، پیرو سبک رایج و صاحب سبکی ویژه بوده اند، به علاوه بعضی ها چون مسعود سعد در زندان و بعضی چون فرخی و منوچهری در دربار و دیوان بعضی چون فرخی بزدی دهانش را می دوزند و یکی چون میرزاده ناشناس به گلوله اش می بندند و بعضی هم آواره ی دشت و بیابان، موقعیت و جو زمان، شاعر و صاحب ذوق را به مسیری هدایت می کنند و آن جو در شعرش انعکاس می یابد. لذا برای ما، فهم میزان تأثیر اشعارش و طرز تلقی او از اوضاع زمان خویش، بسیار مهم است.

در میان سراینندگان معاصر و تحت تأثیر انقلاب مشروطه و رخدهای مبتلا به این سره، ابوالقاسم لاهوتی است که او را می توان از ستارگان مؤثر ادب پارسی معاصر به حساب آورد؛ از شهر کرمانشاه و غرب کشور به ظهور رسیده و ایام را در آوارگی و دوزی به اجبار از وطن می گذارند و در خاک غریب و بیگانه مسکن می گزینند سر بر تراب سرد می گذارد و دفن می شود.

از یکی از دوستانم که مدت دو سال در کشور یونان مأموریت داشتند در مورد افلاطون در میان مردم یونان پرسیدم، گفتند: اکثر مردم یونان چیزی در موردش

ایران از سوی قوای روس و انگلیس اشغال می‌شود. لاهوتی در سال ۱۲۹۴ ش. به ایران بازگشت و در کرمانشاه به اردوی مهاجرین پیوست. روزنامه‌ی بیستون را به راه‌انداخت و نیروهای بیگانه‌ی اشغالگر را به باد ناسزا گرفت.

در کرمانشاه بین او و گردانندگان حکومت موقت ایران اختلافات و درگیری پیش آمد، طوری که گرفتار شد و پس از چندی از زندان گریخت و به میان ایل سنجایی و قلخانی رفت و در کنار آنان به نبرد با بیگانان پرداخت. لاهوتی نزدیک به سه سال در میان ایلات به سر برد و بعد هنگامی که انگلیس‌ها خاک سنجایی را بمباران کردند، به همراه سردار «مقتدر» برای بار دوم به خاک عثمانی عقب نشینی کرد و باز در اسلامبول ساکن شد. مجله‌ی پارس را در آن شهر چاپ و منتشر کرد و پس از مدتی راهی ایران شد. از راه ساوجبلاغ به تبریز رفت و در خانه‌ی حاج مخیرالسلطنه‌ی هدایت، حکمران آذربایجان پناه گرفت و از دولت تقاضای بخشودگی کرد. این ایام کودتای ۱۲۹۹ ش. صورت گرفته و رضاخان به مقام نخست‌وزیری و حاکمیت رسیده بود. لاهوتی با کمک فخر السلطنه از مجازات‌هایی یافت و در سال ۱۳۰۰ ش برابر با ۱۹۲۱ م. با درجه‌ی یابوری (سرگردی) به کار در اداره‌ی ژاندارمری گمارده شد. ابتدا فرمانده گروهان و پس از چندی رئیس ژاندارمری تبریز شد.

لا هوتی در همین ایام با کمک بازماندگان «محمد خیابانی» و ژاندارم‌های دلسرد در بهمن ماه قیام کرد و مخیرالسلطنه‌ی هدایت استاندار را توقیف کرد و تبریز را تصرف نمود، اما چند روز بعد (نوزدهم بهمن ۱۳۰۰ ش.) قوای میاندوآب به تبریز رسیده و آن را محاصره کرد. قوای ژاندارمری تحت فرماندهی لاهوتی شکست خورد و نزدیک غروب، لاهوتی در یک شب سرد

سلحشورانه دارد، سروده و در روزنامه‌ی «حبل‌المتین» کلکته منتشر می‌کند که باعث شهرت و افتخار او در محافل آزادیخواهی می‌شود. در این دوران در اداره ژاندارمری استخدام می‌شود. بعد از صدور فرمان مشروطیت در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ ش. و سپس افتتاح مجلس و مرگ مظفرالدین شاه و به حکومت رسیدن محمدعلی شاه و مخالفت او و به توب بستن شدن مجلس و استبداد صغیر محمدعلی شاه و آنگاه، سقوط استبداد و

میرزا احمد الهامی، پدر لاهوتی، مردی با سواد، اهل سیاست که با گروه فراماسون «آدمیت» و «انجمن ادبی سلطان» مرآوده داشته، برخی او را در زمره دراویش و اهل طریقت و برخی او را مردی متشع و مذهبی می‌دانند.

پیروزی ستارخان و مشروطه طلبان، لاهوتی در سال ۱۲۸۷ ش. در رشت با گروه مستبدان جنگیده و به پاداش جانفشانی‌های خود نشان ستارخان گرفته است.

در سال ۱۲۸۸ همراه مجاهدان دوباره به تهران بر می‌گردد. بعد از این به ریاست پست ژاندارمری قم می‌رسد. در این وقت ازدواج اول او با دختری ۱۶ ساله به نام «نصرت آق ولی» اهل کرمانشاه صورت می‌گیرد که ناموفق می‌ماند. در سال ۱۲۹۱ ش. به گناه اقدام به خرابکاری خلع درجه شده و غیاباً محکوم به اعدام می‌گردد. ولی او از طریق کرمانشاه به قلمرو امپراطوری عثمانی می‌گریزد و چندی در آنجا با آموزگاری در دیستان ایرانیان روزگار می‌گذراند. در سال ۱۲۹۳ همزمان با به پادشاهی رسیدن احمدشاه، جنگ جهانی اول رخ می‌دهد و سپس

مهاجرت می‌کند در آن جا مروج شریعت می‌شود.

خلاصه پدر ملا احمد به کرمانشاه مهاجرت کرد و در این شهر ساکن گشت و خود ملا احمد، پدر ابوالقاسم لاهوتی، به ملک اهل ذوق و سواد شهر در می‌آید و تخلص الهامی را بر می‌گزیند. او صاحب سه پسر به نام‌های عبدالحسین، ابوالحسن و ابوالقاسم شد. اولی پزشک، دومی افسر و سومی، شاعر و سیاست پیشه می‌شود که موضوع مورد نظر ما و این مقاله است.

میرزا احمد الهامی، پدر لاهوتی، مردی با سواد، اهل سیاست که با گروه فراماسون «آدمیت» و «انجمن ادبی سلطان» مرآوده داشته، برخی او را در زمره دراویش و اهل طریقت و برخی او را مردی متشع و مذهبی می‌دانند.

این شیوه‌ی زندگی شاعری و مذهبی و سیاسی بودن، خواهی نخواهی بر روی تربیت ابوالقاسم لاهوتی که فرزند این پدر است مؤثر واقع می‌شود و سرنوشت بعدی و پیرتلاطم و با فراز و نشیب خاصی او را رقم می‌زند.

لا هوتی تحصیلات متداول روز را در کرمانشاه انجام داد و در خانه‌ی پدر با محیط ادبی کرمانشاه آشنایی یافت و چون بضاعت مالی پدر کفاف تربیت عمیق او را نمی‌داد، به کمک مالی یکی از دوستان خانواده (شاید یکی از همان اعضای آدمیت) برای تکمیل تحصیلات و کسب معاش در سال ۱۲۸۲ ش. راهی تهران شد. از این سال تا ۱۲۹۰ دوران ادامه‌ی تحصیل و آشنایی با محافل آزادیخواه و مشروطه طلب در تهران می‌باشد. او فعالانه در جنبش آزادی خواهی مردم از زمستان ۱۲۸۴ ش. مشارکت فعالانه داشت و در صف فدائیان آزادی قرار گرفت و با آن‌ها، شبنامه و اعلامیه‌های سیاسی تکثیر و منتشر می‌کند. اولین غزل سیاسی خود را در سن شانزده سالگی که لحنی

تیره ی زمستان با چند تن از رود ارس گذشته به کشور شوروی پناه برد. تقدیر چنین خواسته بود که این مرد از زادبوم خویش دور افتاده بخت خود را در کشور دیگری، که وطن دوم او شد، بیازماید.

لازم به ذکر است که در اکتبر سال ۱۹۱۷ برابر با ۱۲۹۶ ش. (شش سال قبل از مهاجرت لاهوتی) حکومت تزارها در روسیه ساقط شده و حکومت کمونیست برقرار گردیده و لاهوتی هم از قبل تحت تأثیر تبلیغات این دولت قرار گرفته بود. او تا آخر عمر، به جزء یک سفر که به اروپای غربی کرد، از اتحاد جماهیر شوروی (سابق) بیرون نرفت. به عضویت حزب کمونیست در آمد و در آن کشور پیوسته مأموریت های مختلف داشت و بیشتر در سازمان های فرهنگی کار می کرد، نخست در تاشکند و پس از آن چندی در دوشنبه، پایتخت جمهوری تاجیکستان و بعدها به مسکو رفت و مسئولیت های مختلفی از حکومت شوروی تحویل می گرفت.

«لاهوئی که از میدان رزم به در آمده بود، در کشور شوراهای بیشتر اوقات خود را وقف شعر و شاعری کرد و از همان روز اول به عنوان یک شاعر ملی بزرگ و توانا شناخته شد. بویژه مردم تاجیکستان او را با آغوش باز پذیرفته، دوست و رفیق و «پدر» خود نامیدند.

هنوز یک سال از ورود شاعر به خاک شوروی نگذشته بود که دفتری از اشعارش به نام «کرمل» (کرمین) منتشر شد، سال بعد کتاب دوم او به عنوان رباعیات از چاپ در آمد و به سرعت در میان خوانندگان فارسی زبان، به خصوص مردم تاجیک پخش شد.

مجموعه ی اشعار لاهوتی از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۶۰ سی و یک بار به زبان فارسی، سی و دو بار به زبان روسی، سه بار به زبان ازبکی، دو بار به زبان اوکرائینی و

چند بار به زبان های ارمنی، اوغوری و قرقیزی و غیره چاپ شد. در سال ۱۹۲۳ م. در شهر تاشکند و بسیاری از شهرهای ازبکستان، جشن های باشکوهی به نام لاهوتی بر پا گردید. روزنامه ها مقالات پر شور و درباری او نوشتند. کارخانه ها و دیگر مؤسسات پایتخت به شاعر تبریک گفتند و تحف و هدایای فراوان برای او فرستادند و یکی از

می کرد. عبدالله غنی، یکی از نویسندگان تاجیک در ذکر خصال انسانی لاهوتی گوید: وی در نکته سنجی و موقع شناسی، در همت و سخا و در مردی و مردانگی بی نظیر بود و گاهی چنان تند و زیاد شعر می گفت، که ما از یادداشت کردن سروده های او عاجز می شدیم.



لاهوئی به همراه اعضای خانواده اش در شوروی

خیابان های مرکزی تاشکند را به اسم او نامگذاری کردند. بعدها هم وزیر فرهنگ تاجیکستان شد و تئاتر بزرگ درماتیک تاجیکستان در شهر خجند به نام او شد. شاعر از وطن دور افتاده ی ایران، تا پایان عمر در میان خانواده ی شوراها به عزت و احترام زیست، سعید نفیسی که در سفر سال ۱۳۳۳ ش. آخرین بار لاهوتی را در مسکو دیده و با او محشور بوده گوید:

لاهوئی در مسکوف در کنار رود مسکوا، آپارتمان پاکیزه ی نوسازی داشت. خانه بیلاقی هم در بیرون شهر داشت که تابستان ها به آنجا می رفت و بارها مرا به آنجا دعوت کرد. آخرین بار که به آن جا رفتم چاهی برای آبیاری باغ خود کنده بود و کودکانه از این کار اظهار شادی

صدرالدین عینی، استاد نثر تاجیکستان، برای استعداد هنری لاهوتی ارزش زیادی قایل بود. وی در نامه ای که به ج. اکرامی نوشته، لاهوتی را «استاد بزرگ نظم» خوانده و در سال ۱۹۳۳ م. که با هیأتی برای شرکت در جشن یادبود لاهوتی به تاشکند رفته، به همراهان خود گفته بود:

آنجا که لاهوتی باشد، شعر گفتن کار هر کسی نیست. من به شعر و شاعری او ایمان دارم. خانم «ورا اینیره» شاعر روس در حق او گفته است: لاهوتی برای ما نویسندگان اتحاد شوروی نه تنها رهبر بلکه دوست وفاداری بود. در غم و شادی هم قلمش شرکت داشت.

آنتولولسکی، شاعر روس، در یک شب نشینی ادبی که در سال ۱۹۵۷ م. به

آیا با توجه به این که از نوجوانی شاعر بوده و صاحب پدری شاعر و از لحاظ سن بزرگ سال تر از نیمایوشیج بوده، نمی توان او را پیشرو نیما به حساب آورد؟

استاد احمد بشیری می فرماید: «پدر شعر نو» لاهوتی است و نه چنان که گروهی برآند، «نیمایوشیج و اگر این زاویه یاد داشته باشیم که نیمایوشیج دست کم ده سال از لاهوتی کم سن و سال تر بوده است (لاهوری به سال ۱۲۶۶ خورشیدی پا به جهان نهاده است و نیمایوشیج به سال ۱۲۷۴ خورشیدی زاده شده است) و ناگزیر از لاهوتی دیرتر دست به کار گویندگی شده است و گذشته از این، اگر چنان که نوشته اند آوازه ی نیمایوشیج در کار نوسرایی از ۱۳۲۵ ق. (۱۳۰۴ خ و ۱۹۲۵ م.) آغاز شده باشد؛ لاهوتی چکامه های «مرحمت حکمران» در سال ۱۹۲۳ و «وحدت و تشکیلات» زا به سال ۱۹۲۴ م. (۱۳۰۳ خ) سروده است. و بی گمان پیش از آن هم سروده هایی در همین شیوه و مایه داشته است، باید بسی پیشگام تر از نیمایوشیج در راه دگرگون کردن چهارچوب سراینده گی در ایران به شمار آید، چیزی که هست، بد فرجامی یا بهتر گفته شود «بد بیاری» لاهوتی و برخورد او با سیاست و پس از آن «تکفیر» همه سویه اش، به یکباره نام او را از سر زبان ها انداخته و دیگر کسی به سراغش نرفته و بدین گونه، چهره ی فرهنگی و پیش دستی اش در چنین کار شگرفی تاریک مانده است.

البته همان گونه که استاد بشیری گفته است، قبل از سال ۱۹۲۳ سروده هایی دیگر دارد به مثال، خانیقین عجم، آوریل ۱۹۱۵ برابر با ۱۲۹۴ سروده ای دارد به نام «بازگشت به وطن»:

در غم آشیانه پیر شدم؛

باقی از هستم تا همان نامی است.

مردم از غصه، این چه ایلمی است؟

من که از این حیات سیر شدم.

فرزند به نام های دلیر، گیو، عطیه و لیلی بر جای می ماند که همگی در روسیه به سر برده اند. همسر لاهوتی، بهترین دستیار وی بوده است. از کارهای برجسته ی بانو لاهوتی کمک به برگرداندن شاهنامه فردوسی از زبان پارسی به روسی است که به راستی در خور هر گونه ستایش و سپاس گزاری برای ایرانیان و دوستداران فرهنگ ایران و جهان است.

لاهوری با سروده هایی با تمجید از لنین و استالین و بلشوسیم و کمونیست در شوروی به سر برد تا این که در سال ۱۳۳۵ ش. برابر با ۱۹۵۶ میلادی از جهان رخت بریست.

آن چه که گذشت تاریخچه ی زندگی ابوالقاسم لاهوتی بود؛ اما معرفی اشعار و نقد آن ها، از دیدگاه های گوناگون فرصت های بیشتری می طلبد و ما این نوشته را به عنوان تحفه ی درویش به خوانندگان می آوریم و معرفی اندیشه و شعر لاهوتی به شماره های دیگر و به قلم دیگر عزیزان اهل نظر را می گذاریم. هر چند به مطالبی در این شماره بسنده می کنیم.

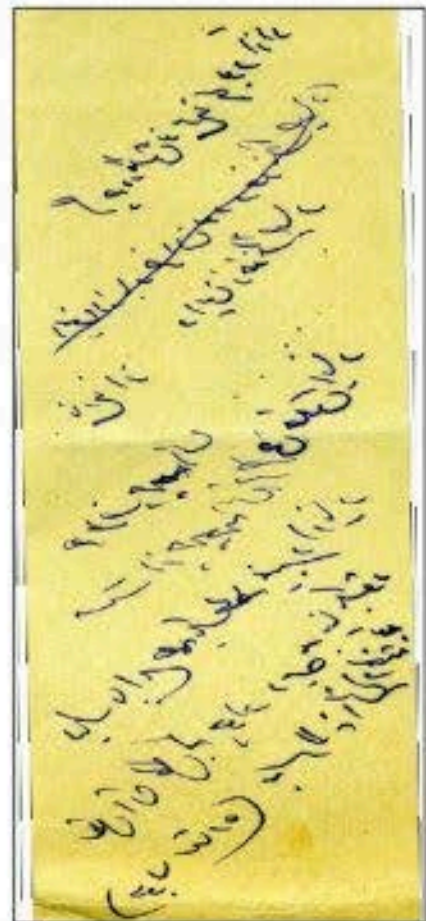
دوران زندگی و شاعری لاهوتی به دو دوره ی اصلی تقسیم می شود:

الف- از تولد (۱۲۶۶ ش) تا فرار به شوروی سابق در سال ۱۳۰۰ ش.

ب) ورود به شوروی در سال ۱۹۲۱ م. و زندگی در آن جا تا ۱۹۵۶ برابر با ۱۳۳۵ ش.

این گونه زندگی با فراز و نشیب های خاص خود، در اندیشه و شعر لاهوتی مؤثر بود. لاهوتی مسلمان که اوایل شاعریش با توحید، مدح و منقبت پیامبر (ص) و اهل بیت علیهم السلام شروع کرده پس از ورود به شوروی و به عضویت در آمدن حزب کمونیست مداح شیوه ی اشتراکی بلشوسیم و لنین و استالین می شود. ایشان فرزند زمان تحول و دگرگونی و نوآوری ادبی و شعری است؛

یاد لاهوتی در مسکو بر پا شده بود گفت: این چهره ی نجیب و دلیر در عمر پیر تلاطم خود چنان از آب و آتش زندگی گذشته و در کشاکش صنفی چنان آبدیده شده است که به حق شایستگی دارد در هر ژانر ادبی که تصور کنید، قهرمان اثری بدیع گردد.»



دست نوشته ای از ابوالقاسم لاهوتی

لاهوری بعد از ورود به روسیه ی شوروی و سپری شدن مدتی، برای بار دوم ازدواج کرد و خانم سیسیل را به همسری برگزید و تا پایان زندگی با او بود. بانو لاهوتی، از مردم شبه جزیره ی کریمه (هم اکنون خاک لوکراین) و دختر یک باززرگان از آن سامان است و گویا یک بار که با پدرش به مسکو رفته بود، در کاخ کرملین و پا جای دیگر، لاهوتی به زبان روسی سخنرانی می کرده و دختر جوان، لاهوتی را دیده و به او دل باخته. پس از آن با یکدیگر آشنا شده و پیمان زناشویی بسته اند. از لاهوتی و سیسیل بانو چهار

لول به سر قبر عزیز تو بیارم  
برخیز که نان بخشمت و جان سپارم  
تشویق مکن فتح نمودیم، پسر جان!  
اینک به تو؛ هم مزده ی آزادی و هم نان  
وان شیر حلالیت که بخوردیم ز پستان  
مزد تو که جان دادی و پیمان نشکستی



لاهوئی کرمانشاهی

در شعر لاهوتی از حیث طرز نگرش و برخورد با موضوع، نحوه ی تلقی و دریافت و آن چه شاعر در ذهن خود پرورده و نیز در شیوه ی بیان و تصویر گری او تازگی خاصی مشهود است و شاید کسی درباره ی وقایع انقلاب مشروطیت و یا محاصره ی تبریز به این نحو سخن نگفته باشد. این ذوق ابداع و نوجویی و اندیشه های زنده و مردمی و لحن بدیع و مؤثر در برخی از دیگر اشعار او نیز دیده می شود و خواننده ی سخن شناس در دیوان او نمونه های بسیار تواند یافت.

فهرست منابع در دفتر نشریه موجود است

بسیاری از شعارها و سیماها که لاهوتی برای اثبات و ترویج و تحسین آن ها اصرار و پافشاری داشت امروز شکست برداشته و تزلزل در اساس آن ها راه یافته و کاستی های آن ها از جانب همان ارکانی که حمایت و تبلیغ می شد به جهانبان اعلام شده است. اما به عنوان شاعری با قریحه و توانا نمی توان از آثار لاهوتی در تاریخ شعر فارسی صرف نظر کرد...

شعر « وفایه عهد » که در این جا نقل می کنم، از آثار قدیم لاهوتی است که به سال ۱۳۲۷ ق. (۱۲۸۸ ش. ۱۹۰۹ م.) در تهران سروده است. این شعر مربوط به موقعی است که در سپاه محمد علی شاه قاجار که مشروطه خواهان تبریز را در محاصره داشت و به این سبب اهالی در قحط و گرسنگی به سر می بردند - شکست راه یافته و شهر از سلطه ی طرفداران استبداد در آمده و گشایشی در کار مردم پیدا شده است.

#### وفایه عهد

اردوی ستم خسته و عاجز شد و برگشت  
برگشت، نه با میل خود، از حمله ی احرار  
ره باز شد و گندم و آذوقه به خروار  
هی وارد تبریز شد از هر در و هر دشت  
از خوردن اسب و علف و برگ درختان  
فارغ چو شد آن ملت با عزم و اراده  
آزاده زنی، بر سر یک قبر ستاده،  
با دیده ای از اشک پر و دامنی از نان  
لختی سر پا دوخته بر قبر همی چشم  
بی جنبش و بی حرف، چو یک هیکل پولاد  
بنهاد پس از دامن خود آن زن آزاد  
نان را به سر قبر، چو شیری شده در خشم  
در سنگر خود شد چو به خون جسم تو غلطان  
تا ظن نبری آن که وفادار نبودم  
فرزند، به جان تو، بسی سعی نمودم  
روح تو گواه است که بویی نید از نان  
مجروح و گرسنه ز جهان دیده بیستی  
من عهد نمودم که اگر نان به کف آرم

گفتم، ار چند نیست بال و پر،  
توانم سوی چمن بیرم،  
چنگ و منقار و سینه هست و سرم،  
خز - خزان تا به باغ می گذرم...  
چمن آمد زدور در نظرم،  
قوت آمد به زانو و کمرم.  
لانه ای دید چشم های ترم،  
چون رسیدم، کباب شد جگرم،  
دیدم این نیست آشیان، دامی است.  
آه...  
من باز هم اسیر شدم!

#### لاهوئی تحصیلات متداول

روز را در کرمانشاه انجام داد و در  
خانه ی پدر با محیط ادبی کرمانشاه  
آشنایی یافت و چون بضاعت مالی  
پدر کفاف تربیت عمیق او را نمی  
داد، به کمک مالی یکی از دوستان  
خانواده (شاید یکی از همان اعضای  
آدمیت) برای تکمیل تحصیلات و  
کسب معاش در سال ۱۲۸۲ ش.  
راهی تهران شد.

تاریخ این سروده ی زیبا (۱۲۹۴) با  
توجه به محکومیت و گریز لاهوتی به  
خاک عثمانی و برگشت او به ایران،  
درست به نظر می رسد. به نظرم هر چه از  
شاعر بگویم که گفته ایم و تازه به خود  
سروده هایش نمی شود یعنی؛ خواندن و  
نقد کردن و لذت بردن ما که برای نقد مایه  
ای نداریم. چون بر اشعارش نقد هایی  
نوشته اند، ما هم آن چه که فهمیده ایم به  
قلم می آوریم، دکتر غلامحسین یوسفی  
در نقد ابوالقاسم لاهوتی در کتاب  
« چشمه ی روشن » همیشه روشنش این  
گونه می نگارد:

لاهوئی در شاعری طبعی آفریننده  
داشت. در این جا مجال آن نیست که در  
این زمینه ها سخن رود خاصه آن که

## شعر هجایی کردی الهام بخش شاعران نوپرداز ایرانی

◀ جلیل آهنگر نژاد

گوی به ویژه در گویش کلهری رایج بوده و هست. طبیعت این نوع وزن با طبیعت زبان کردی در این حوزه سازگاری ویژه‌ای داشته و دارد.

«سابقه‌ی این نوع وزن به زبان‌های ایرانی میانه و باستان، یعنی زبان‌های پهلوی، پارتی و اوستایی برمی‌گردد که زبان کردی امروز، مانند سایر زبان‌های ایرانی، دنباله و ادامه‌ی آنها محسوب می‌شود. تمام ادبیات منظوم فولکلور کردی که خود دریایی بی‌پایان است، وزن هجایی دارد.»

در میان تمامی گویش‌ها در جغرافیای کرد بیش از هر چیز شعر هجایی به حوزه کردی جنوبی مربوط است. از سویی نگاه‌دین مدارانه‌ی یارسانی و آثار منظوم آنها و از سویی دیگر آثار منظوم حماسی، تغزلی و دینی کردی جنوبی تا چنددهه‌ی پیش از این، تماماً در حوزه‌ی شعر هجایی قرار گرفته‌اند. قالب عمده این نوع شعر هجایی، مثنوی و سپس غزل بوده است. در این سالها نیز شاعران متبحری در قالب مثنوی‌های هجایی طبع آزمایی می‌کنند و آثار ارزشمندی را به مخاطبان این گویش و زبان کردی ارائه می‌نمایند.

شعر هجایی عموماً در یک وزن خاص بیشتر از اوزان دیگر به کار گرفته می‌شود که هر بیت آن از چهار «پنج هجایی» ساخته می‌شود و مهم نیست که هجاها کوتاه، بلند یا کشیده باشند:

- /-----/-----

- /-----/-----

وزن عروضی معروفی که در شعر بتواند تنها از حیث تعداد هجاها با این نوع شعر در فارسی برابری کند و رایج باشد



های پنهان و پیدای یکدیگر، راه را بر تغییرات و تحولات تازه گشوده‌اند و ادبیات این دو زبان به واسطه‌ی خویشاوندی و حسن همسایگی مشترکات فراوانی دارد.

به طور مثال اگر در ادب فارسی شاهنامه‌ای هست، آثار حماسی فراوانی نیز با نگاهی گاه مشترک در ادب کردی (به ویژه بخش جنوبی آن) حضوری ماندگار دارد. نظیر سرایی‌ها و بسیاری دیگر از قالب‌ها و فرم‌های رایج در دو زبان نمونه‌های موفق مشترکات دو زبان به حساب می‌آیند. آنچه مرا بر آن داشته که از این دریچه بنگرم، ارتباط شعر کردی هجایی (در گویش کلهری) با روح نوگرایانه و حرکت آفرین شاعر شعر نو «ابوالقاسم لاهوتی» است که از مبدعان تحول بزرگ در شعر فارسی محسوب می‌گردد و به گونه‌ای ایجادکننده‌ی پیوندی بین شعر کردی هجایی و شاعران نوپرداز فارسی است.

شعر هجایی یکی از مهمترین قالب‌های شعر کردی است که از قرون اول و دوم هجری تا اکنون در بین شاعران کردی

◀ جلیل آهنگر نژاد، روزنامه‌نگار، شاعر و فعال ادبی و فرهنگی طی سالیان اخیر با چاپ آثار مختلف، انتشار هفته‌نامه صدای آزادی و راه اندازی سایت بلوط در حوزه فرهنگ و ادب به فعالیت مشغول بوده است آنچه در پی می‌آید نوشتاری کوتاه در خصوص ویژگی‌های اشعار کردی ابوالقاسم خان لاهوتی است:

روابط همسایگانه و خویشاوندی زبان‌ها، ما را در چهارچوب مشاهداتی قرار می‌دهد که می‌تواند منشاء جهش‌هایی گاه مثبت در تحولات و نوآوری‌های زایشی زبان باشد. اصولاً شالوده‌ی بخش زایشی هر زبانی تخیلات، آرمان‌ها، عواطف و احساساتی است که در بخش ادبیات آن زبان مورد بحث و مذاقه قرار می‌گیرد و نیز یکی از عمده‌ترین اصول ادبیات آن است که نوآیین باشد و در هر عصری با نگاهی تازه و انگاره‌ای تازه‌تر به سوی آینده در حرکت باشد.

تاریخ ادبی جهان حداقل در چند سده‌ی پیش نشان از این دارد که زبان‌ها به ویژه در شاخه‌های ذوقی شان می‌توانند رابطه‌ای داد و ستدی داشته باشند و عموماً این روابط به پویایی و ممانی بعضی از این زبان‌ها یاری رسانده است. در این میان دو زبان بایستینه‌ی فارسی و کردی به خاطر ویژگی‌هایی مشترک در جغرافیای طبیعی شان با هم ارتباطی جدی، عمیق و خلل‌ناپذیر دارند. این روابط تا آنجا عمیق است که هر کدام از این دو زبان با رخنه در لایه

مستغفلن فع مستغفلن فع در هر مصراع  
است که در آثار حافظ و دیگر شاعران  
فارسی رواج دارد:

چندان که گفتم  
غم با طیبیان  
درمان نکردند  
مسکین غریبان  
یا:

عیشم به کام است از لعل دلخواره  
کامم به کام است الحمدلله

ابوالقاسم لاهوتی که خود کرد

#### ◀ ابوالقاسم لاهوتی که

خود کرد کرمانشاهی است و با  
چشمه سار زلال شعر کردی  
آشنایی گرم و تمامی داشته  
است به گونه ای جدی با این  
قالب شعری آشنا بوده و خود  
آثاری نیز به کردی و در همین  
قالب سروده است که نمونه ی  
آن در دیوان او قابل تأمل و  
توجه است.

کرمانشاهی است و با چشمه سار زلال  
شعر کردی آشنایی گرم و تمامی داشته  
است به گونه ای جدی با این قالب شعری  
آشنا بوده و خود آثاری نیز به کردی و در  
همین قالب سروده است که نمونه ی آن در  
دیوان او قابل تأمل و توجه است. وی در  
جواب سلیمان خان امین زنگنه، موسی  
نارنجی شعری دارد که از نگاه مذهبی کاملاً  
سرسشار است و آشنایی وی را با احادیث و  
آیات به وضوح به مخاطبانش می رساند و  
نیز اشاره ی صریح او به «کلام» در چندین  
بیت نیز برای اهالی ادب مشهود و قابل  
تأمل است:

نطق و کلامن

افتخار شخص نطق و کلامن

...

کلام ودیعه ی حی علامن  
شیوه ی خاصانن نه بهر عامن  
کلام ودیعه ی جان آفرینن  
کلام الهام روح الامینن  
نه هر کلامی نغز و صواون  
کلام بی حکمت، ضایه و خراون  
کلام خواص غیر له عوامن  
عوام کی قابل نطق و کلامن  
مردم عوام، ضرب المثلن  
معنای کالاتعام بل هم اضلن

دیوانه ی کلام ئی فرزانه بیم  
له نو چون طوطی نطقم خاموش بی  
شکر فشانی ویم فراموش بی  
یه کلام نین سحر حلالن  
چشمه ی تسنیمن آو زلالن  
ماشاله ئی نطق سلیمانیه  
لی آقاییه لی سلطانیه  
لی در افشانی لی خوش کلامی  
سعدی ثانی، ثانی نظامی  
عیب نین که بی بیابان نشین  
نه فخر له مکان و من المکین



کلام اسنان باید متین بو  
عاقل پسند بو حکمت قرین بو  
پیغمبر که تاج لولاکش بردن  
و کلام اثبات نوبت کردن  
و کلام موسی نه فرعون پیش بی  
و خلق بیگانه و خدای خویش بی  
کلام بی باعث ایجاد بشر  
کلام بی معجز پاک پیغمبر  
نی وات من فخر مکم و کلام  
کلام الملوک، ملوک الکلام  
خلق کلام کرد چون حی سبحان  
ئی متصب خاص دا و سلیمان  
رسم ثاتیه اسمش بی پیدا  
تنزل الاسماء و من السما  
هاوار همسران هم دیوانه بیم

ژوبونه صحرا کردن و یانه  
تا بزانون گنج هاله ویرانه  
لاهوئی بس که در افشانیه  
مدح و منقبت سلیمانیه

رویکرد لاهوتی شاعر آواره و مبارز که  
سالها خانه بدوشی را تجربه کرده و از  
مکاتب مختلف ادبی اطلاع کافی داشته و  
در کنار نظامی گری و جنگ و گریز های  
بی در بی با توری های زمان خود آشنایی  
داشته، به شعر هجایی آن هم شعری که به  
زبان مادری اوست، او را بعدها کمک می  
کند تا با نگاهی تازه تر سنت شعر عروضی  
فارسی را بشکند و با الهام از شعر کردی  
، شعرهایی هجایی در زبان فارسی بسراید  
که خود اعراض و اعتراضی به شعر سنتی



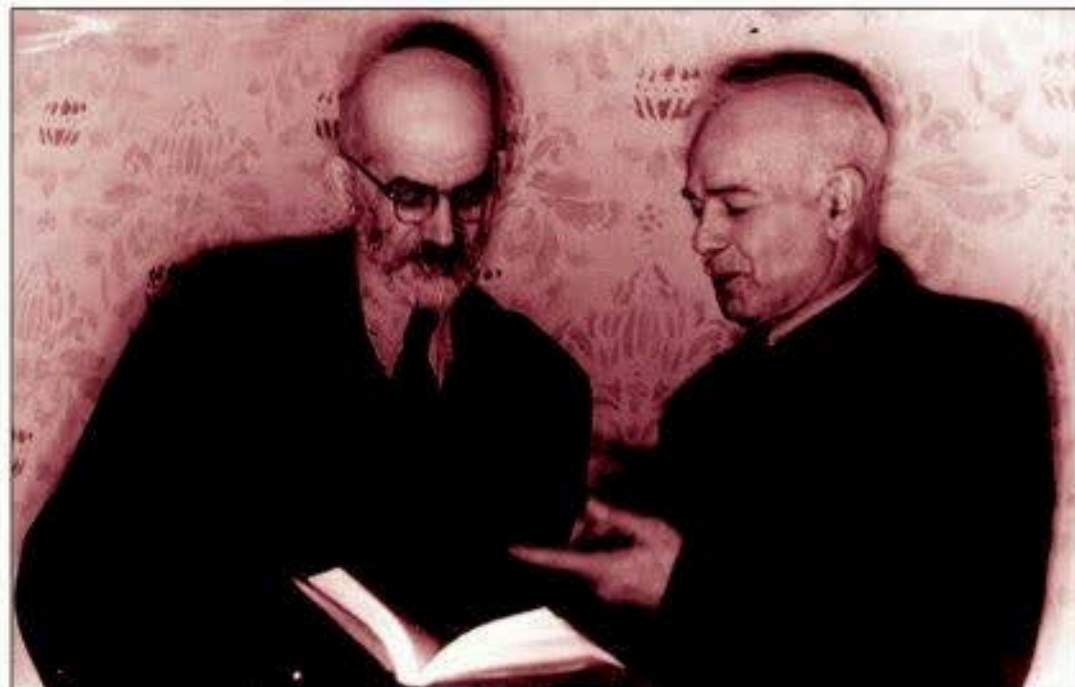
خر را برای / سواری خرید  
 بنهاد از مخمل / به پشت وی زین  
 رکاب سیمین کرد / لگامش زرین  
 بقال خر را با / آن جلال که دید  
 بامدح و تعریف / به پشتش دوید  
 گفت ای چشم بد / از روی تو دور  
 جلوه را بینید / جوانی و زور  
 مرکب این چنین / در دنیا کم است

ورود شعر هجایی در ادب فارسی به  
 عنوان یکی از مهمترین گریزگاه ها برای  
 رهایی از اوزان تنگ و دشوار شعر فارسی  
 بود، چرا که شاعر تا می خواست از پس  
 این اوزان سنگین برآید، حرف دلش از  
 بادش می رفت و این گریزگاه زمانی  
 حاصل شد که شاعری از آبخوری  
 دلپسند به نام شعر کردی بهره می یافت تا

عروضی فارسی محسوب می شود. جالب  
 تر آن است که در بین سه شعری که با  
 نگاهی نوگرایانه سروده است، شعر سرود  
 دهقان دارای وزن هجایی است:  
 من فرزند یک دهقانی بودم  
 در قشلاق های تاجیکستان  
 یک زمین داشتیم آن را می کاشتیم  
 نان می خوردیم از محصول آن ...

### دکتر شفیع کدکنی

درباره ی اهمیت شعر هجایی  
 لاهوتی و شخصیت تأثیرگذارش  
 می گوید: «یکی از شعرایی که  
 باید در این عرصه مورد توجه قرار  
 گیرد، لاهوتی است که در  
 شعرهایی همچون: وفا به عهد،  
 سنگر خونین و ... خیلی قبل از  
 عصر رضاخانی شعرهایی در اوزان  
 هجایی گفته .



این خر که خر نیست / رخس رستم است  
 صاحب پیشین / خر از قبال  
 این را که شنید / گفت ای بی کمال  
 نمی دانم کور / شده ای یا مست  
 پالانش نو شد / خر همان خر است

اگرچه نوگرایی در ادبیات و به ویژه  
 شعر یک امر جهانشمول به حساب می  
 آید و سرچشمه های شعر نو فارسی را  
 ابتدا باید خارج از مرزهای ایران به  
 جستجو نشست، اما نوع و گونه ی  
 استفاده از این روح نوگرایی با ابزارهای  
 ویژه به دست آمده یکی از آنها را می  
 توان الگوگیری از شعرهجایی کردی  
 دانست که به دست شاعر توانمند سده  
 ی حاضر ابوالقاسم لاهوتی شکل گرفته  
 است.

فهرست منابع در دفتر نشریه موجود می باشد

این گرانمایه راه دلپذیر را بر وادی شعر و  
 ادب فارسی بگشاید. لاهوتی از این شیوه  
 در بسیاری از اشعار دیگرش نیز بهره می  
 برد. به این شعر توجه کنید:

فقیری خری / پیر و تبیل داشت  
 که پالز زمین / با زور بر می داشت  
 هر سحر بقا / ل سر گذر  
 می خندید و دش / نام می داد به خر  
 چه گر شده است / دمش را بینید  
 پوزش را بینید / سمش را بینید  
 اگر یف کنی / کارش تمام است  
 جو که هیچ خار هم / به او حرام است  
 پیری پرثروت / شنید که آن خر  
 ارزان است و آ / رام و بی خطر  
 نه می جهد و / نه عمر می کشد  
 نه از راه به بی / راهه می جهد  
 این صفت های / آن را پسندید

یادم می آید / گرسنه بودیم  
 پیراهنی هم در بر نداشتیم  
 بجز چشم تر / بجز درد سر  
 ما هیچ چیز / دیگر نداشتیم ...

دکتر شفیع کدکنی درباره ی  
 اهمیت شعر هجایی لاهوتی و شخصیت  
 تأثیرگذارش می گوید: «یکی از شعرایی  
 که باید در این عرصه مورد توجه قرار  
 گیرد، لاهوتی است که در شعرهایی  
 همچون: وفا به عهد، سنگر خونین و ...  
 خیلی قبل از عصر رضاخانی شعرهایی  
 در اوزان هجایی گفته . به هر حال  
 کارهای مهمی انجام داده و قدم های  
 چشمگیری در راه تحول محتوا و شکل  
 شعر برداشته است که هم از نظر زبان  
 شعر و هم از لحاظ معانی و مضامینی که  
 وارد شعر کرده قابل بررسی است.»

به نقل از منابع شفاهی، خان منصور پسر میرمیدان، پسر منصور خان اول، پسر محمد جعفر گپو، پسر محمد حسن خان، پسر اسد خان بوده است. که بعد از واقعه ی "قلعه ی شمیران" به حکومت ایوان و حوالی آن رسیده و با اقتدار و خوشنامی ریاست و سیادت می کرده است.

واقعه ی قلعه ی شمیران آن بوده که حاکم ایوان که گویا نام او علی خان بوده از پرداخت مالیات به دولت مرکزی سرباز می زده و با عثمانی هازد و پیوندی داشته و شاه صفوی و یا به روایت ضعیف تر نادر شاه نسبت به او بی اعتماد بوده است؛ لذا نیروهایی را برای منکوب کردن این حاکم متمرّد گسیل داشته و به پشتیبانی عناصر محلی که خان منصور یکی از آنان بوده، حاکم و طرفدارانش را در قلعه ی شمیران محاصره می کنند. نهایتاً این درگیری به نابودی کامل محاصره شوندگان می انجامد و خان منصور حاکم بلامنزاع ایوان می شود و بر مسند ریاست آن خطه تکیه می زند.

خان منصور پس از رسیدن به سیادت و سروری، فرصت ها و فراغت هایی داشته که به کار حاکم شاعر و شادخوارو کامران و کامکاری چون او می آمده است. گشت کوه های بلند و پراز شکار مانشت و بانکول و سیر تفریحگاه های خرمی چون سراب بازان و سراب خوران از دل بستگی های او بوده و سخت به این گونه زیستن که همانا اغتنام فرصت و شادزیستن بوده، تعلق خاطر داشته است.

خان منصور حاکم، پاوران و دلاورانی داشته که در عرصه ی اداره ی امور و دفع دشمنان، یاری اش می داده اند اما او همسرا وهمسخنی در میان همنشینان نمی بافته تا با او ترد شعر



## شاکه و خان منصور

◀ ظاهر سارایی

◀ **ظاهر سارایی متولد ۱۳۴۳ در شهر ایلام است وی کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی است کتاب «شاعر قله های مه آلود» وی در خصوص زندگی نامه غلامرضا خان ارکوازی از جمله آثار قابل توجه ادبی سالیان اخیر در استان ایلام و کردی جنوب بوده است آنچه در پی می آید مقاله ای در خصوص دو تن از شعرای نامی ایلامی است به قلم سارایی:**

محلی و ایللی در رکاب نادرشاه افشار بوده و حدود چهل پنجاه سالی سن داشته است. مرگ او را بین سال های ۱۱۷۵ و ۱۱۷۷ هجری قمری ذکر کرده اند.

او از شاعران و شهسواران ایل بزرگ و معروف کرد یعنی گلهر بوده و

"شاکه" و "خان منصور" نام دو تن از شاعران بزرگ و کردی سرای استان ایلام است که چون شیر و شکر به هم آمیخته اند و معجون مفرح و شگفت ساخته اند و به اصطلاح نحوین چونان "ترکیبی مزجی" نمی توان از هم جدایشان کرد.

همسرایی شاعران پیشین این دیار منحصر به این دو نبوده است؛ ترکه و نجف تالی این دو اند و خیرهایی از همسرایی شاعران دیگر به ما رسیده است کما این که شعری در دست است که در طی آن چهار شاعر نام آور یعنی؛ ترکه و نجف و خانه و نوره در موضوع واحدی مشترکا به شکر افشانی پرداخته اند. به هر حال عهد عجیبی بوده که شاعران هم عهد برخلاف امروز، با دیگر شاعران دوست و قرین و همسرا بود اند و به یک دیگر عشق می ورزیده و وفاداری می کرده اند.

در باب سالزاد خان منصور گفته اند: به سال ۱۱۰۵ هجری قمری در منطقه ی "جوزر" ایوان امروزی پای به عرصه ی وجود نهاده است.

ظاهر ادقت و قاطعیت این تاریخ را باید با تردید تلقی کرد و درست تر آن است که او در سال های نزدیک به این تاریخ متولد شده است. و این سال ها مقارن بوده است با حکومت صفویه و پایان پادشاهی شاه سلیمان (۱۱۰۶-۱۰۷۷) و آغاز سلطنت سلطان حسین صفوی (۱۱۰۶-۱۱۲۵).

در اشعار شاعر، تنها یک فرینه ی تاریخی دیده می شود و آن واقعه ی جنگ قندهار است و این جنگ به سال ۱۱۴۶ آغاز و ۱۱۵۰ پایان پذیرفته است که در سطور دیگر به آن خواهیم پرداخت. با این نشانه، مشخص می شود که خان منصور در این جنگ در کسوت یکی از فرماندهان نیروهای

می‌بایست در جنگ‌ها و لشکر کشی‌ها عنداللزوم شرکت کند و به مأموریت‌هایی که به او واگذار می‌شده، برود. راویان و منابع شفاهی دو حادثه را روایت کرده‌اند که منجر به احضار شدن او به پایتخت و غیبت هفت ساله‌اش شده است. یکی از این وقایع را احضار شدن جهت مبارزه با پهلوانی بیگانه ذکر کرده‌اند که نهایتاً خان منصور در حضور پادشاه ایران این پهلوان را به شیوه‌ی مبارزه‌ی محلی رایج در ایلام و معروف به "جربت وازی" از پای در می‌آورد. آن نوع مبارزه چنان بوده است که دو مبارز سوار بر اسب به تاخت مشغول می‌شدند و گرزهایی را در حین تاخت به سوی هم پرتاب می‌کرده‌اند.

واقعه‌ی دیگر که جدی‌تر می‌نماید، ماجرای شرکت جستن خان منصور در محاصره‌ی شهر قندهار است که وی سمت فرماندهی ایل کلهر را در این نبرد برعهده داشته است. شرح جنگ قندهار در کتاب "تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه" و به قلم استاد اقبال آشتیانی چنین آمده است: "نادرشاه پس از آن که از جانب نواحی شمال و مغرب ایران آسوده خاطر شد، به سمت مشرق توجه کرد و اول به فکر برانداختن آشیانه‌ی افغانه‌ی غلجایی یعنی قندهار که گورکانیان هند نیز از آن جا پیوسته در خاک ایران حرکت می‌کردند، افتاد و این شهر در این تاریخ در دست حسین غلجایی برادر محمود افغان بود.

پس از رسیدن نادر به پای حصار قندهار، چون دانست که گشودن آن جا به حمله میسر نیست، تصمیم گرفت که با طول دادن محاصره محصورین را از پای درآورد. به همین نیت در مقابل قندهار شهری تازه به نام

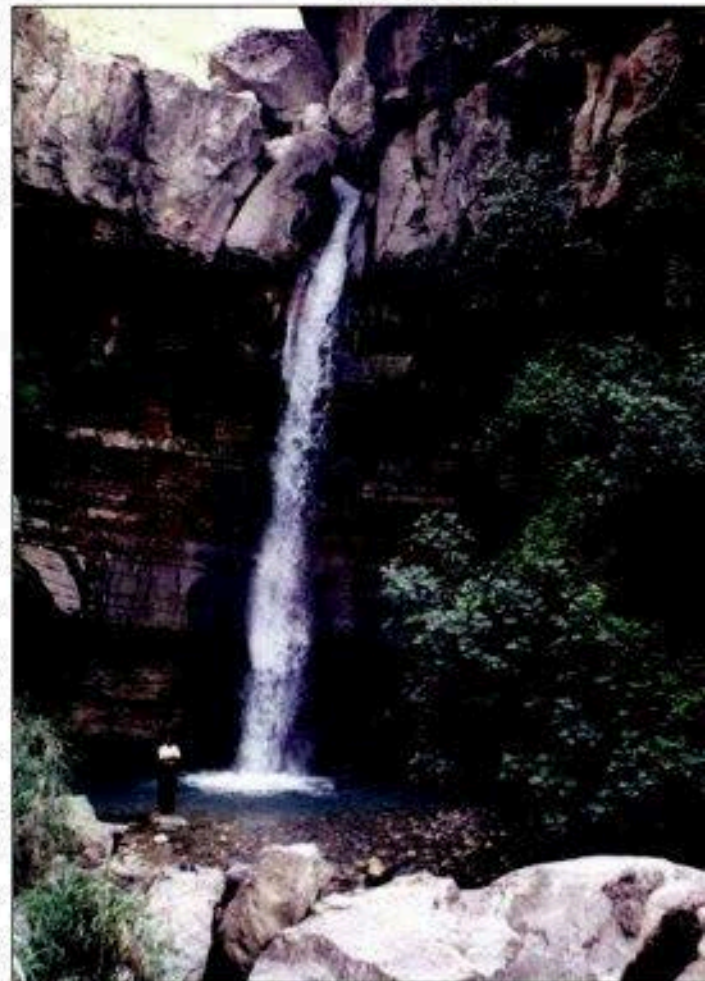
اودر هیئت فروشنده‌ی خرده‌پا و دوره‌گردی در اطراف و اکناف می‌گشته و کسب معاش می‌کرده است. شرح پیوستن شاکه به خان منصور جالب و شنیدنی است که البته در این مختصر نمی‌گنجد اما حاصل بحث آن است که او فی‌البداهه ابیات خان منصور را پاسخ گفته و شگفتی او را برانگیخته است که خود آغازی بوده است بر دوستی و برادری و همسرایی این دو شاعر خوش ذوق؛ و این واقعه مصداق این بیت طیب اصفهانی است که گفته:

بنام به بزم محبت که آن جا  
گدایی به شاهی مقابل نشیند  
پس از این ماجرا، شاکه چونان یکی از خویشاوندان و محارم، قرین خان منصور بوده است و باهم به سیر و سیاحت در کوه و دشت پرداخته و از فرصت‌ها بهره‌ها گرفته و اشعار همدیگر را جواب گفته یا تکمیل می‌کرده‌اند. این همسرایی چنان بوده که با مصراع‌های هم را کامل می‌کردند یا معماهای هم را پاسخ می‌گفته‌اند. پاره‌ای از این اشعار چنان به هم آمیخته‌اند که نمی‌توان از هم تمیزشان داد، اما استقلال بخشی از شعرها آشکار است؛ مثلاً

شعری که خان منصور به یاد و دیار در زمان محاصره‌ی قندهار سروده، مسلم است که از اوست و شعری که شاکه در مرگ خان منصور سروده طبعاً زاده‌ی طبع وی می‌باشد.

خان منصور اگر چه اغلب ایام را به کامروایی سپری کرده اما زندگی‌اش خالی از وقایع و سوانح رنج آور نبوده است. او به مثابه‌ی یکی از حاکمان مورد اعتماد صفویه و افشاریه

ببازد و آینه‌های رو به رویی برای هم باشند تا این که به گفته‌ی معروف که گاه با روایات مختلفی بیان می‌شود، همسرا و یار خود را می‌یابد و او شاعر بینوا و دوره‌گردی به نام "شاکه" بوده است که کسی طبعاً سال تولدش را به یاد نداشته و همین قدر در باره‌ی او نقل شده است که از ایل بولی از توابع بخش چوار امروزی بوده است.



#### ◀ "شاکه" و "خان منصور"

نام دو تن از شاعران بزرگ و کردی سرای استان ایلام است که چون شیر و شکر به هم آمیخته‌اند و معجون‌ی مفرح و شگفت ساخته‌اند و به اصطلاح نحویین چونان "ترکیبی مزجی" نمی‌توان از هم جدایشان کرد.

و شاعری را گرم می کنند؛ بار دیگر به شکار می پردازند؛ چشمه ها و سیاحتگاه های خوران و بازان را سیر می کنند؛ از فراز بانکول و مانشت به ایوان می نگرند؛ آب تنی دختران را در میان چشمه ها و رودخانه ها دزدانه می نگرند و با زبانی سرشار از زیبایی و طراوت و پاکیزگی وصف می کنند. از

◀ خان منصور پس از هفت سال که در رکاب نادرشاه افشار به اعاده ی امنیت و آرامش به ایران مشغول بوده و با دشمنان ایران به نبرد پرداخته، به زادگاه مراجعه می کند و پیر و جوان از بازگشتش خوشحال می شوند و البته خوشحال ترین در این میان همانا "شاکه" است.



هیاهوی کوچ و آوای شبانان و زندگی ایلی و عشیره ای لذت می برند و عناصر شعری خود را از اجزای طبیعی پیرامون خود می گیرند. تشبیهات و استعارات و توصیفاتشان اغلب حسی و عینی است. چندان به مفاهیم انتزاعی و عقلی نمی اندیشند؛ معشوق و زیبارو را به آهوی پیشاهنگ گله، مرغابی، بزکوهی، گل سرخ، قرص قمر و... تشبیه می کنند. گاه در توصیفات جزءنگر هستند و مثلاً به نوع پوشش زیبارویان و ذکر نام آن ها می پردازند و حتی حرکاتشان را لحظه به لحظه گزارش می دهند.

گذشت زمان و نشستن گرد پیری بر سر روی آنان، گاه مرگ اندیششان می کند و برگزیده ی خویش حسرت می خورند و از پیری و بی رونقی بازار عشق ورزی شان شکوه می کنند.

معرفی کرده و آنان را مانند جن هایی دانسته که روزها در میان درختان پنهان می شوند و شب ها به جنگ مشغول می شوند. درجایی دیگر از این شعر گفته که امروز به بزم سرداران و بزرگان رفتم و زیبارویان مجلس را دیدم و با دیدن آن ها به یاد اهل و عیال افتادم.

به هر روی، خان منصور پس از هفت سال که در رکاب نادرشاه افشار به اعاده ی امنیت و آرامش به ایران مشغول بوده و با دشمنان ایران به نبرد پرداخته، به زادگاه مراجعه می کند و پیر و جوان از بازگشتش خوشحال می شوند و البته خوشحال ترین در این میان همانا "شاکه" است.

شاکه و خان منصور چونان دو شاخه از یک رود، بعد از فترتی هفت ساله بار دیگر آغوش به روی هم می گشایند و در پیوندی دیگر، بازار شعر

نادر آباد ساخت و مراوده ی قندهار را با خارج قطع نمود و تا یک سال آن جا را در حصار داشت. عاقبت دید که افغانه به واسطه ی داشتن آذوقه ی کافی هنوز می توانند تا مدتی مقاومت کنند. این بود که حکم به حمله داد و بختیاری های همراه نادر یکی از برج های شهر را به حمله گرفتند و قندهار در ۲۳ ذی الحجه ۱۱۵۰ از پای درآمد.<sup>۷</sup>

به احتمال نزدیک به واقع ماجرای غیبت هفت ساله ی خان منصور مربوط به این واقعه است؛ چه، در رکاب با نادرشاه به جنگ در اطراف و اکناف مشغول بوده است.

شاکه در این ایام چون مصیبت زده ای در محلی به نام "کن که و" می نشسته و چشم انتظار برگشتن خان بوده حتی چنان در این کار افراط می کرده که مورد تمسخر دیگران قرار می گرفته است.

در شعر قندهار که شاید بکرترین شعر خان منصور باشد، از دوری اهل و عیال و خاصه همسر مهربانش "شاهپرو" بسیار اظهار دلنگی کرده و غم غربتی جانکاه دامنگیرش شده است. او به دیدن کوه های سر به فلک کشیده ی هندوکش به یاد بانکول و مانشت افتاده و آرزو کرده که کاش چون پرنده ای می شد و از فراز بانکول، ایوان را می نگریست. او امید چندانی به زنده ماندن و برگشت نداشته و با این وصف از سر میهن پرستی گفته است، اگر در این جنگ کشته شدم، جانم فدای ایران باد. و خواسته کسی در سوک او گریه نکند و شخصی را به نام دارابگ که لابد از بستگان و معتمدان او بوده، جانشین خود در ایوان اعلام کرده است.

در بخشی دیگر از این شعر افغانیان ابدالی را خونخوار و خونریز

البته طبیعی است که شعرهایی از این دست که از صدها صافی ذوق و ضمیر می گذرند، به مرور زمان از اصالتشان کاسته شده و به رنگ راویان درآمده باشد.

تا آن جا که مطلعیم نسخه های کهنی از اشعار شاکه و خان منصور در دست نیست و آن چه محققان تحت عنوان اشعار شاکه و خان منصور فراهم کرده اند، از سینه ی راویان بر صفحه ی کتاب نقش بسته است. با این وصف اصالت پاره ای از اشعار که به نام این دو شاعر اشاره شده یا

#### ◀ خان منصور اگر چه اغلب

ایام را به کامروایی سپری کرده اما زندگی اش خالی از وقایع و سوانح رنج آور نبوده است. او به مثابه ی یکی از حاکمان مورد اعتماد صفویه و افشاریه می بایست در جنگ ها و لشکر کشی ها عنداللزوم شرکت کند و به ماموریت هایی که به او واگذار می شده، برود.

متضمن قرینه ای تاریخی چون جنگ قندهار است، انکارناشدنی است. باری مجموع اشعاری که به قطع می توان از شاکه و خان منصور دانست یا انتسابشان پذیرفتنی باشد، کمتر از ۲۵۰ بیت است. در مابقی اشعاری که به نام آن دو ضبط شده است رد پای آشکار شاعران دیگر دیده می شود چنان که شک نیست، بخشی از آن ها کلاً متعلق به شاعر دیگری است.

متأسفانه ناسخان و باسوادان غرب کشور مخصوصاً مناطق شیعه نشین به دلایل ملابیشگی و تربیت و تعصب مذهبی تنها اشعار دینی و مذهبی را

خوشخوان به یاد شاهان می افتد و دردمندانه می گوید: شاکه شاهان کو؟ و شاکه برای کاستن از کوه اندوه خان متذکر می شود که دنیا تا به حال به کسی وفانکرده و هرکه آمده، رفته و در این سرای سپنج هیچ نشانی از شاهان و پیغمبران و بزرگان نمانده و البته شاهان نیز از این امر مستثنا نیست.

خان منصور سرانجام تن به مرگ می سپارد و دنیا را با همه ی زیبایی هایش ترک می کند و شاکه را به سوگ خود می نشاند که شرح این سوگواری از مرثیه سوزناکی که درمرگ خان گفته نمایان است. گویند شاکه سال ها پس از خان منصور زنده بوده است.

آن چه از اشعار این دو شاعر بزرگ باقی مانده، قطعاً نه کل آثار آن ها و نه دقیقاً عین آن آثار است. اشعار شان سخت مورد توجه مردم بوده و "گورانی" خوانان و "هوره چران" غرب کشور، اشعار شان را به مناسبت های مختلف می خواندند. صبت جمیل شعر شاکه و خان منصور از تنگنای ایوان و حلقه ی ایل کلهر گذشته، پشتکوه و کرمانشاه و کردستان و لرستان و نواحی کردنشین عراق خاصه خانیقین و مندلی را درنوردیده بود و

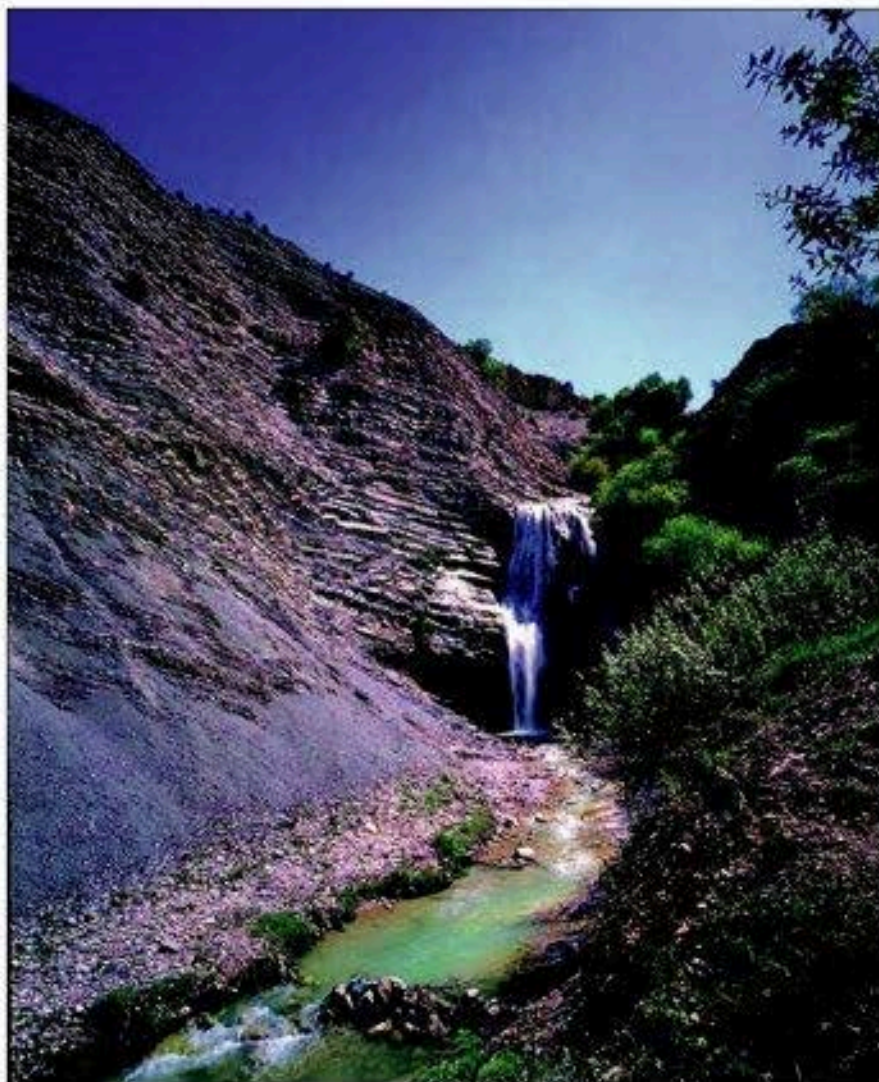
خان منصور احتمالاً در شب نشینی ها و در حضور یاران و یزرگان جهت تفریح اوقات، معماهایی دشوار طرح می کرده و شاکه احتمالاً به این معماها پاسخ های شیرین می داده و حاضران را به شگفتی وا می داشته است. گویا بزرگان گاه خان منصور را به این سبب که دوره گرد گمنامی را رفیق گرمابه و گلستان خود کرده سرزنش می کردند و از او می خواستند شاعری دیگر را از سرشناسان و معروفان ایل، یار شعر خود کند و طرح این معماها برای اثبات این نکته بوده که کسی واقعا جز شاکه این اهلیت را ندارد.

چنان که رسم روزگار است، کام خان منصور و طبعاً شاکه گاه از مصایب و درد هایی تلخ می شده است. یکی از این تلخکامی ها مرگ "شاهان" فرزند برومند و مورد علاقه ی خان بوده است. گفته اند خان منصور، شاهان را در بازی مبارزه گونه ی "جریب وازی" که بیشتر به آن اشاره شد، ناخواسته بر اثر برخورد حرابه ای کشته است و از این بابت احساس رنج و درد مضاعف می کرد. خان منصور با دیدن گل های شکفته و آوای پرندگان



چون و چرا و زاهدان عبوس و صوفیان آرمان گرا و دوراندیش نداشته اند و شاید هم با عالم آن ها بیگانه بوده اند و این باعث شده مفاهیم و مضامین غریب و انتزاعی در شعرشان راهی نیابد و به دام مغلق گویی و مبهم سرایی نیفتند و به جای وهم اندیشی و ذهنیت گرایی عینیت ها را بیان دارند و شعرشان سرشار از رنگ و بو زمزمه و موسیقی باشد.

باری، شاکه و خان منصور به مثابه ی آغازگران واقعی شعر کردی جنوبی در استان ایلام و شاید در دیگر مناطقی که به این شاخه از زبان کردی سخن می گویند، جایگاهی در خور دارند و می توان رودکی های شعر کردی جنوبی شان نامید گرچه پیش از آنان حنظله ها و بوسلیک هایی هم بوده باشند.



ها و ظرافت های علم معانی بی توجه نبوده و احوال مخاطب را نیز از نظر دور نداشته اند.

راز زیبایی و گیرایی اشعار شاکه و خان منصور اعتدال لفظ و معنی، مضامین خوشگوار، تصویرگرایی معقول و موسیقی آفرینی گوشنواز در کلام است. آن ها خوشبختانه چندان توجهی به مضامین مورد علاقه ی اهل

◀ در شعر قندهار که شاید بکرترین شعر خان منصور باشد، از دوری اهل و عیال و خاصه همسر مهربانش "شاهپرور" بسیار اظهار دلتنگی کرده و غم غربتی جانکاه دامنگیرش شده است.

ضبط وثبت می کردند و به دیگر شعرها همچون شعرهای عاشقانه و توصیفی چندان توجهی نداشتند و حتی گاه با اکراه به آن ها نگاه می کردند و اگر شعری از این طیف برجای مانده و به دست ما رسیده، کاتب و حافظ آن سینه های صاف و بی غش توده ی مردم بوده است. این بی توجهی و کم ذوقی که معلول تلقی نادرست و بیمارگونه از مفهوم شعر بوده است، باعث شده تا گنجینه های عزیزی از کف برود و با مرگ هر حافظی چیزی از حافظه ی ما کم شود.

نظر به این که اشعار شاکه و خان منصور از صدها صافی و ذوق و ذهن گذشته، خواه ناخواه به مرور زمان تا حد زیادی شکل اشعار تغییر یافته و لذا نمی توان به قطع در باب زبان شعری آن ها قضاوت کرد، گرچه گهگاه رگه های اصیلی از زبان کهن در شعرهایشان نمایان است و اشتراک زبانی شان را با زبان غالب و معیار شعری اکثر کردها موسوم به گورانی (هورامی) نشان می دهد. پیشتر در باب این زبان شعری سخن گفته ایم و این جا تکرار نمی کنیم. آن چه در این مقام گفتنی است، آن است که روایان و حافظان، اشعار شاکه و خان منصور را که به سبک غالب آن زمان یعنی کردی گورانی بوده با عناصر بیشتری از زبان محاوره و گویش های محلی آمیخته اند و بدین خاطر امروزی و نوتر به نظر می رسند.

شاکه و خان منصور، از آرایه های لفظی و معنوی در حد اعتدال استفاده کرده اند و از آن میان تشبیه و واج آرایی و انواع جناس ها چشمگیر تراست و از دیگر آرایه ها چون استعاره (بیشتر مصرحه)، اغراق، تلمیح، مراعات نظیر و ... نیز به فراخور موضوع سود جستند و البته به ظرفیت

## چکامه‌های جاودان ولی بیگانه

◀ کامران رحیمی

◀ کامران رحیمی متولد ۱۳۵۲ در شهر ایلام می‌باشد وی دارای مدرک کارشناسی در رشته زبان و ادبیات فارسی است این عضو مجمع علمی زبان کردی طی سالیان اخیر با انتشار مقالات و تالیفاتی در حوزه زبان کردی به فعالیت مشغول بوده است آنچه در پی می‌آید نوشتاری کوتاه در خصوص زندگی ولی بیگانه از شعرای متاخر ایلام است:



شاعر ضمن برخورداری از اصالت زبانی و سلامت بیانی به سبب بالندگی در فرهنگ بکر منطقه، اشعارش انباشتی از واژگان کهن و اصیل کردی است.

قالب اشعار

خصیصه و طبیعت بارز و برجسته‌ی شعر کردی بر تنوع و تکرار قافیه، ضرباهنگ کلام و موسیقی بیرونی و دوزنی استوار است. امیدي با عنایت به این سنت ادبی، شط خروشان کلام را در قالب کهن کردی و متعارف ریخته و حتی در پارهای موارد - که در ذیل بدان‌ها اشاره می‌شود - طرحی نو در انداخته و از قالب‌های ابتکاری بهره جسته است.

◀ الف (مثنوی)

مثنوی قالبی است ده هجایی که هر مصرع آن از دو دسته هجای پنج تایی تشکیل می‌شود در مثنوی کردی کیفیت هجا مد نظر نیست و عموماً مانند اوزان دوری پس از هر نیم مصرع مکث کوتاهی لازم است. این قالب از قالب‌های کهن و پرکاربرد شعر در کردستانات از گذشته تا امروز است اگر شعر «هرمزگان» را که در سال‌های نخست پس از اسلام سروده شده به عنوان کهن‌ترین سند قدمت زبان کردی مدنظر قرار دهیم می‌بایست این واقعیت را پذیرفت که مثنوی از قالب‌های کهن و بومی زاگرس نشینان بوده و هست.

نماید. امیدي چنان که به کرات تصریح نموده در شعر «ولی بیگانه» تخلص نموده است.

تا نمل بانم بوو خاک زه‌مانه

خه‌لک بزنان نام وه‌لی بیگانه

شبانگاهان منزل پدری وی محفل شعرخوانی شاعران بوده است. وی در اوان نوجوانی با استماع شعر شاعران کلاسیک و متون کهن کردی نظیر شاهنامه‌ی کردی، شیرین و فرهاد، بهرام و گل اندام، حماسه‌های مذهبی و... بر دانش شفاهی خود افزوده و استعداد شاعری‌اش را پرورش داده است. لذا می‌توان اذعان داشت که استاد واقعی امیدي همانا جلوه‌های طبیعت، اشعار متقدمان و هوش سرشارش بوده است. طبیعتاً از این حیث از تأثیرپذیری زبان و ادب فارسی به دور بوده است.

◀ هوش سرشار، طبع روان و

قریحه‌ی ذاتی او سبب شد که قدم در وادی شعر نهاد و در محافل شعری حضوری به هم رساند و با سرایش چکامه‌های بلند و سنجیده نام خود را در تاریخ ادبیات کردی جاودان نماید. امیدي چنان که به کرات تصریح نموده در شعر «ولی بیگانه» تخلص نموده است.

ولی محمد امیدي کارزانی فرزند عظیم در سال ۱۳۰۱ هـ.ش در روستای «کارزان» از توابع شهرستان شیروان چرداول چشم به جهان گشود. وی در میان زندگی بی‌آلایش ایلاتی و کوچ نشینی نشو و نما یافت. همین شیوه‌ی زیست، بیشترین تأثیر را در شعر او بر جای نهاده است.

امیدي در سال ۱۳۲۶ با دختر عموی خود ازدواج نمود که حاصل این زندگی مشترک دو پسر و دو دختر می‌باشد. وی در سال ۱۳۳۶ به گیلانغرب مهاجرت نمود و در روستای علی‌خان‌آباد به کشاورزی مشغول شد. سپس در سال ۱۳۵۲ برای یافتن کار به تهران رفت و در کارخانهای مشغول به کار گردید، و بعد از ۱۸ سال خدمت در سال ۱۳۷۱ بازنشسته شد. وی پس از سال‌ها دوری از زادگاه در تاریخ ۱۳۸۶/۱۰/۱۲ دار فانی را وداع گفت و در آرامستان بهشت رضای ایلام به خاک سپرده شد. لازم به ذکر است دیوان کامل امیدي به اهتمام «یاسر سنایی» پژوهشگر جوان وتوانا در سال ۱۳۸۷ با تصحیح و ترجمه‌ی کامل به زیور طبع آراسته گردید. هوش سرشار، طبع روان و قریحه‌ی ذاتی او سبب شد که قدم در وادی شعر نهاد و در محافل شعری حضوری به هم رساند و با سرایش چکامه‌های بلند و سنجیده نام خود را در تاریخ ادبیات کردی جاودان

در پاره‌ای موارد توره‌های نغز سروده است اما توره‌های شاعر همانند استادان پیشین نظیر: ولی دیوانه، بیسارانی، خان الماس کندوله‌ای، خانای قبادی و شاکه و خان منصور و ... کاملاً مستقل محسوب نمی‌شوند چه شاعر در آغاز، میان و پایان مثنوی‌های از توره بهره جسته است نمونه‌ی بارز آن شعر «قلاقیران» است که

وه حبله‌ی نه‌وفل بی مه‌یلی نه‌و خوهم  
که‌نیز وه عرووس جای له‌یلی نه‌و خوهم

#### ◀ ج) توره (torra)

«توره» در زبان کردی گویش فیلی به معنای رد و اثر ممتد است؛ ظاهراً «توره» صفت نسبی این واژه می‌باشد اما از لحاظ ادبی به غزلی تمام مطلع اطلاق می‌شود.

◀ «توره» در زبان کردی گویش فیلی به معنای رد و اثر ممتد است؛ ظاهراً «توره» صفت نسبی این واژه می‌باشد اما از لحاظ ادبی به غزلی تمام مطلع اطلاق می‌شود. این قسم شعر از قالب‌های کهن کردی گورانی است که شاعران بر خلاف غزل متعارف فارسی با آوردن قافیه‌های یکسان برای تمام مصرع‌ها، فضای کاملاً موسیقایی و مطمئن و گوشنواز ایجاد می‌نمایند.

قابطه‌ی آثار امیدی نیز در این قالب سروده شده است هر چند که شاعر در اغلب موارد به چهارچوب مثنوی وفادار نبوده و با آوردن چند بیت مصرع و حتی مردف در صدد افزایش آرایش کلام و گرایش به قوالب ابتکاری بوده است.

#### ◀ ب) مثنوی - غزل

این قالب از نظر جایگاه قافیه، همان مثنوی است اما همانند غزل، کل مصرع‌ها را ردیفی مشترک به هم پیوسته می‌نماید این نوع شعر از قوالب ابتکاری و غیر معروف در شعر فارسی قلمداد شده است. در صورتی که در ادبیات کردی به جهت کاربرد فراوان، یک سنت ادبی محسوب می‌شود با این تفاوت که در پاره‌ای موارد در مثنوی - غزل‌های کردی ابیات مردف تنها در بخش آغازین یا میانی شعر آورده می‌شود نمونه این گونه قالب در اشعار سید یعقوب ماهیدشتی (ف ۱۲۹۲ ه.ق)، ولی دیوانه، خانای قبادی و امیدی به وفور یافت می‌شود:

دایم گووشه‌وانگ به‌زم سور نه‌و خوهم  
ته‌وه‌ن به‌رده‌ی دوس چاو دور نه‌و خوهم  
وینسه‌ی شکاران جای بی مه‌یل نه‌و خوهم  
مه‌جنوون ساری ده‌بشت له‌یل نه‌و خوهم

در واقع از چند توره متشکل شده است یا قطعه‌ی آغازین شعر «گوله‌م زهرد» که یک توره‌ی سخته محسوب می‌شود:

نه‌وسا وه مه‌یمگ، شووق و سه‌رشار بو  
ئاو گوله‌م زهرد جای مارگ بار بو  
قوو قوو سیادان چاک و ته‌وار بو  
بره‌قه‌ی شال و شه‌نگ و قه‌تار بو  
شرت‌بست ریه‌پسل سمکوو سوار بو  
سه‌رحمد نه‌په‌نجه‌ی مه‌ردان کار بو  
زمنان متته‌زر فه‌سل وه‌هار بو  
دایم کاره‌وان سه‌فه‌ری شسار بو  
زله‌ی می‌گه‌لان هزار هزار بو  
گه‌وره‌مالان جای خان و خونکار بو

#### ◀ د) سه‌خشتی (Sê xe ti)

از آنجا که این قالب (سه‌مصرعی) از قالب‌های منحصر به فرد بوده و ادبیات کردی را در بین تمام ملل ممتاز و و مجزا

این قسم شعر از قالب‌های کهن کردی گورانی است که شاعران بر خلاف غزل متعارف فارسی با آوردن قافیه‌های یکسان برای تمام مصرع‌ها، فضای کاملاً موسیقایی و مطمئن و گوشنواز ایجاد می‌نمایند. بسامد کاربرد این قالب به حدی است که مردمان این دیار خاصه در ملک‌شاهی (از ایلات بزرگ کرد زبان در ایلام) مابین توره و سایر قالب‌ها تمایز خاصی قایل هستند.

سرتاسر دفاتر یارسان (کلام سرانجام) مشحون از توره‌های نغز و پر مغز است و از شاعران مفلک و توانا در گذشته می‌توان به عابدین جاف، ملا ولدخان گوران، ملا نجف، خانه‌ی داجیوند و از معاصرین می‌توان به فرهاد شاهمیرایان اشاره نمود.

امیدی نیز به تبعیت از این سنت ادبی





سنت کهن و اصیل محسوب می شود.  
کاربرد سه خشتی در پیکره‌ی مثنوی  
ظاهرآبه دلایلی چند می باشد از جمله: ۱-  
در آغاز کلام جهت تغییر آهنگ شعر و  
جذب مخاطب نظیر چند بیت آغازین  
شعر میمک:

شاعری کی بوو نامه نگاری  
بچو و گه میمگ خه وری باری  
مه و ملی مه حمده، نمیدی فامیل  
دهرون قه ترانی، سیاته رّه قیل  
قوته‌ی فهرات و دجله و دهلیای نیل

۲- در اثنای مثنوی، عموماً جهت  
آرایش کلام یا انتقال از موضوعی به  
موضوع دیگر است که در این صورت با  
اندکی توسع می توان آن را در حکم تجدید  
مطلع در قصیده دانست. نظیر بیت ۱۱ که  
در شعر «پاشهل پیه» آمده است:  
جهر خهی دوخته‌ران ماوا ناسمان  
نه بریق سیمین وه توو پهرنیا  
یه ک یه ک محمد مه نیان وه دامان

۳- در پایان شعر به مثابه ختم کلام  
است نظیر سه مصرعی هابی که در پایان  
اشعار «حمله بچه» و «دهریای بی پی»  
آمده است و در سایر موارد صرفاً جهت  
آرایش کلام است:

خالان هندوو له‌عل و دانه و دور  
ته‌وله‌ی مه‌هنه‌که‌یل ناھوو رّه گه‌ل بر  
ته‌مام که‌فته‌و ده‌س حه‌سه‌ن خان قولدر  
امیدی علاوه بر قالب‌های یاد شده که  
از قوالب کهن، رسمی و پرکاربرد کردی  
هستند به قالب‌های ابتکاری و تفتنی دیگر  
عنایت داشته است مانند تکرار مصرع «وه  
جه‌مال پاک محمد سه‌له‌وات» در شعر  
«پاشهل پیه» و یا تکرار مصرع «ه‌هی  
سه‌ردار نیل نه‌رکه‌وازی ه‌هی» در شعر  
«دهریای بی پی» که با اندکی تسامح  
می توان آن‌ها را در قالب مسمط - ترجیع،  
قلمداد کرد اما در واقع نمی توان بر هیچ  
کدام از توسعات قالبی، نامی نهاد چه فقط  
یک شاعر بدان طبع آزمایی نموده و رواج



پل گاو میشان در دوره ساسانی

◀ شعر سه خشتی در کرمانجی  
هشت هجایی و درگورانی ده هجایی  
می باشد از سوی دیگر این قالب  
در کرمانجی مستقل و بی دنباله است  
در صورتی که سه خشتی در ادب  
گورانی در پیکره‌ی مثنوی‌های  
کردی ظاهر می شود.

می نماید - برخی از محققان احتمال  
دادند که این قالب در ادبیات ژاپن وجود  
داشته است - می‌تواند در باب آن افزون‌تر  
کنکاش نمود.

این قالب در میان روستائیان و ادب  
کلاسیک کرمانجی به مثابه‌ی بخش اعظم  
و عمده‌ی کردها، رواج تام و تمام دارد به  
عنوان نمونه:

ئه‌ز که‌لیم‌ی کاتیم‌الم  
وه پی‌ته‌را ئه‌ز ده‌نالم  
نالی به‌رخان ئه‌ز ده‌کالم

(کالی مال)

مه‌ر که‌س یاری من ه‌لگری  
مه‌ره‌ک وه‌سه‌ر دل بگری  
ده‌رمان مه‌که‌ن با بگری

(سهراب فرهادی)

هم‌اکنون نیز این قالب شعری در میان  
گویشوران سورانی نیز طرفدارانی پیدا  
نموده چنان که «دیلان» از شاعران  
نوپرداز کردستان عراق ایاتی عروضی در  
این قالب کهن سروده است:

دیسانه‌وه نه‌وروزه، به‌هار گولی ناله  
شه‌ونم به‌قه‌تسی له‌سه‌ر نه‌و نه‌رگسه‌کاله  
وه‌ک چاوه‌ج چاوی که‌به‌فرمیسک و که‌زله  
(دیلان)

در باب تمایز این قالب در کرمانجی و  
گورانی می‌توان به دو عنصر وزن و  
استقلال اشاره نمود. شعر سه خشتی  
در کرمانجی هشت هجایی و درگورانی ده  
هجایی می‌باشد از سوی دیگر این قالب  
در کرمانجی مستقل و بی دنباله است  
در صورتی که سه خشتی در ادب گورانی  
در پیکره‌ی مثنوی‌های کردی ظاهر  
می شود. هر چند در باره‌ی موارد این سه  
مصرعی‌ها بیرون از قالب مثنوی از  
استقلال معنایی نیز برخوردارند:

مه‌زانم سردن‌ها ده‌که‌مینم  
توم شعر شه‌نم وه‌سه‌رزه‌مینم  
تادسای سردن زنده‌بمینم

(ولی محمد امیدی)

امیدی به گونه‌ای استادانه این قالب را  
احیا نموده و به نوبه‌ی خود حافظ این

عام نیافته است.

#### ◀ درونمایه و خصایص شعری

بخش عمده‌ی آثار شاعر در وصف رشادت‌های مرزداران کرد در نبرد با اعراب و بعضی‌ها، بزرگان دین و شخصیت‌های تاریخی است از این جهت می‌توان با اندکی تسامح این قسم اشعار را در نوع حماسه‌ی تاریخی - دینی نظیر خاوران نامه‌ی ابن حسام و شهنشاهنامه‌ی صبا طبقه بندی نمود. حماسه‌ی اسطوره‌ای و پهلوانی مانند شاهنامه؛ چه هیچ یک از خصایص حماسه‌ی ملی در اشعار امیدی دیده نمی‌شود.

البته امیدی با به کارگیری اغراق، مفاخره و زبان مطمئن سعی نموده اشعارش را به حماسه‌ی ملی نزدیک گرداند اما در واقع مفاخره از فروعات حماسه است.

بنای مفاخره بر اغراق در باب صفات نیکو و برجسته می‌باشد که شاعر در صدد است خود را انسانی مافوق طبیعی قلمداد کند.

مفاخره در اصل بر شمردن صفات جنگجویانه و ذکر رشادت‌های پهلوانان است نظیر آنچه شاعر در باب دلاوری های نیروهای عشایر کرد و ایل خود در رویارویی و مصاف با اعراب و بعضی‌ها در اشعار «گونه‌م زهره، مه‌یمک و جهنگ چچان» آورده است.

باری این طبقه بندی ( حماسه‌ی تاریخی - دینی ) خالی از نارسایی و نقص نیست چه بخش دیگر اشعار را که می‌توان در نوع ادبیات غنایی ( Lyric ) طبقه بندی نمود این اشعار عموماً مشتمل بر مضامینی چون حدیث نفس، وصف طبیعت، عشق و علاقه به وطن، مناجات و... می‌باشد.

به گمان راقم سطور مناسب‌ترین نامگذاری و طبقه بندی در حق اشعار امیدی همانا عنوان چکامه ( Ballad )

#### ◀ بخش عمده‌ی آثار شاعر

در وصف رشادت‌های مرزداران کرد در نبرد با اعراب و بعضی‌ها، بزرگان دین و شخصیت‌های تاریخی است از این جهت می‌توان با اندکی تسامح این قسم اشعار را در نوع حماسه‌ی تاریخی - دینی نظیر خاوران نامه‌ی ابن حسام و شهنشاهنامه‌ی صبا طبقه بندی نمود.

است. چکامه به نوعی شعر روایتی در دوران ساسانیان اطلاق شده است که شاعر به روایت داستان عشقی یا شرح جنگ و دلاوری پهلوانان می‌پرداخته است از این رو چکامه شباهت خاصی به بالاد در ادبیات انگلیسی ( در قرن ۱۲ و ۱۱ م ) دارد. بالاد از لحاظ منشأ و پیدایش بر دو گونه است: بالاد عامیانه ( Folk ) که مکتوب نیست و سینه به سینه نقل شده و شاعر معینی ندارد. دوم بالاد ادبی ( Literaey ) که شعر را با الهام از بالادهای عامیانه سرودماند.

شهرت امیدی را باید مرهون سادگی بیان، پرهیز از تصنع و خلق تصویرهای آشنا، ایجاز گویی و پرهیز از اطناب دانست. به طوری که بسیاری از اشعار او که از ناب‌ترین احساسات انسانی نسبت به وطن، طبیعت، اجتماع و... سرچشمه می‌گیرد مورد استقبال عموم واقع شده است.

شاعر در مناسبت‌های مختلف عموماً اشعارش را از بر می‌خوانده است از این رو تقدیم و تأخر و تکرار و گسستگی‌هایی در ابیات منظومه‌هایش پدیدار شده است که مصحح (باسر ستایی) کوشیده است با نظارت شاعر و ارشادات ویراستاران، در میان این قطعات وحدت ایجاد نماید. از سوی دیگر برخی ابیات شاعر با اشعار عامیانه و فولکلور



پهلوی می‌زند.

#### ◀ بیان و بدیع

از آن جا که چکامه و حماسه متضمن خیر و رخداد مهم و بزرگی است دیگر چندان شاخ و برگ و آرایش کلام و صنایع بدیعی ضروری به نظر نمی‌رسد از سوی دیگر شاعر معتقد به بیان طبیعی، طبع خداداد و پرهیز از تکلف و تصنع و لفظ پردازی‌های ادیب مابانه است چنان که می‌گوید:

ده شعر و هونه دهس نه‌گوشانم

هرچگ خودا دامن نه‌ورشانم  
با این وجود، شاعر خوش قریحه از صنایع لفظی و معنوی بسیار، جهت آرایش کلام بهره جسته که به اختصار به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

#### ◀ التفات

التفات یا خطاب شاعرانه (Apostrophe) در اصطلاح ادب صنعتی

تشبیهاتش ملموس و آشنا و زود فهم است:

م لاهی ته برانه شسار مهرکهزه  
پهردهی دلگم پهره‌ی قاقهزه  
سفیدتر ژه کورک ملژی به تانه  
جسای نیش قهلم توروی خه تانه

#### ◀ تلمیح

تلمیحات مکرر شاعر به آیات و احادیث، اشارات صریح به اساطیر و پیامبران و بزرگان دین و آگاهی از رخداد‌های متعدد تاریخی، جملگی حکایت از اشراف نسبی شاعر به دانش‌های زمان خود می‌نماید چنان که می‌گوید:

شهرت بوو چو شاپوور، نه قاشکاری کهم  
زیسد و زاخانست وه سرآوری کهم  
یا:

چو که فتم له دام دهوروی زه مانه  
قسهی گهر شیوهس حیلهی هوومانه

#### ◀ گورانی و زبان شعری

محقق است که کردی گورانی یکی از کهن‌ترین و شیوا ترین زبان‌های ادبی در منطقه بوده که دیرزمانی نقش زبان شعری و ادبی در میان گویشوران متعدد کرد زبان در کوهپایه‌های زاگرس نظیر: لر، لک، کلهر، جاف، فیلی و ... از دزفول تا همدان از همدان تا کرمانشاهان و لرستان و ایلام و سنندج و شهرزور، مندلی و خانیقین و کرکوک ایفا نموده است.

اکویف از گوران شناسان برجسته معتقد است که تمامی باشندگان اردلان ( سنندج ) و ولایات تحت قلمرو آنان نظیر جوانرود، مریوان، اورامان و همچنین کردهایی که در کرمانشاهان می‌زیند نظیر کلهرها، ایوانی‌ها، کندولی‌ها، سنجایی‌ها و حتی دیگر گروه‌های مردم جنوب کردستان در کل از یک نخستینه به نام گوران هستند. بر اساس مدارک و

گول زه خم لاله پهره کردیه واز  
یا:

مه‌یمگ واران‌ه ژه خرهمی گوله  
«باسی» بردنه تا شستر مله

#### ◀ استعاره

در شعر امیدی پدیده‌های طبیعی چون کوه، رود، دشت و درخت جان و حیات دارند و به گفتگو برمی‌خیزند مانند تشخیص در بیت زیر:

« قسلازه‌نگ » نسووری وه رو نازهوه

« مانیشت » وهی کراس بدهقه وازهوه

استعاره‌های مصرحی او گاه تلمیح گونه و ذهن برای فهم آن نیازمند تأمل و تلاش بیشتری است چنان که در ابیات زیر « سپاه اسکندر » استعاره از مژده‌های بار است:

شسووقی بان سه‌روه‌ن بریقه‌ی نه‌قراج

سپای شکه‌نده‌ر ژه خوهر مه‌سه ن باج

تسپارای بزنگ وه تماشای خوهر

ژه بوونه واتم سپای شکه‌نده‌ر

#### ◀ تشبیه

توصیفات شاعر دقیق و رنگارنگ و

#### ◀ مفاخره در اصل بر شمردن

صفات جنگجویانه و ذکر رشادت‌های پهلوانان است نظیر آنچه شاعر در باب دلاوری‌های نیروهای عشایر کرد و ایل خود در روایر و مصاف با اعراب و بعضی‌ها در اشعار « گولم زهره، مه‌یمک و جهنگ چچان » آورده است.

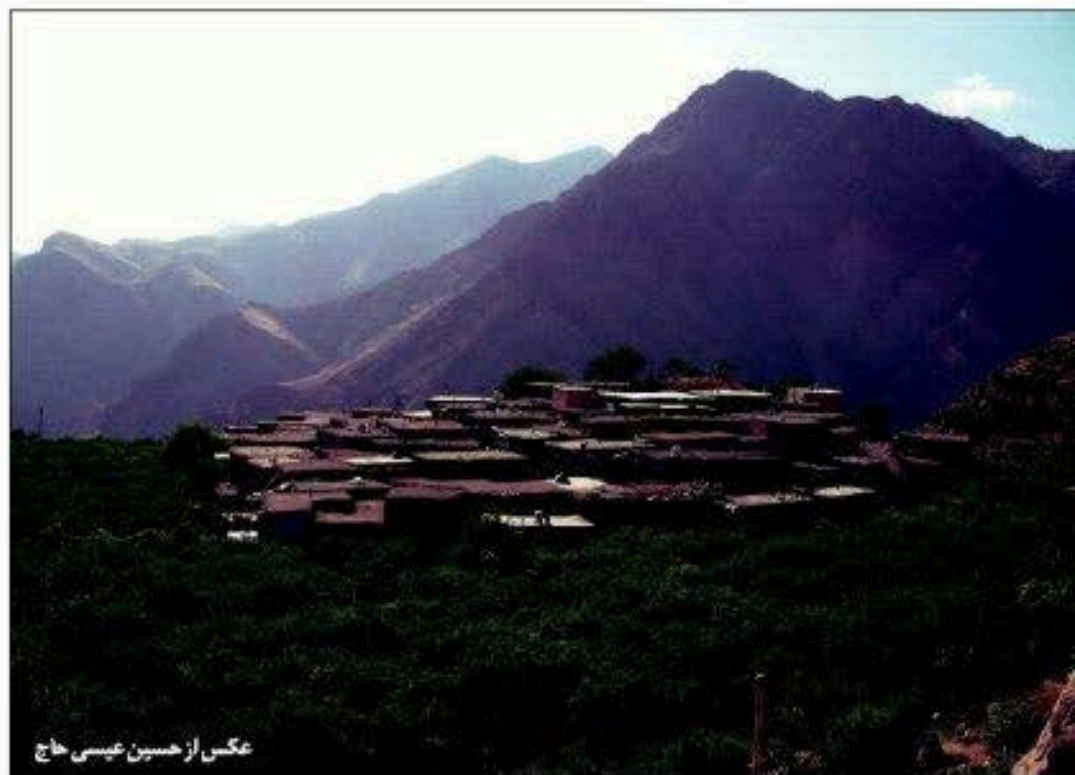
است که به موجب آن شاعر یا نویسنده در اثنای بیان مطلب، از غیبت به خطاب توجه کند یا از خطاب به غیبت و در پاره‌ای موارد به متکلم متوجه شود.

ولی محمد با استادی خاصی در اشعار « شهونم نه‌سر » و « بیژن و مه‌نیجه » این صنعت را به کار برده است.

#### ◀ اغراق

اغراق یا بزرگنمایی در واقع جزء ذات انواع شعر حماسی است و شاعر به تبعیت از این سنت در سرتاسر اشعار از این صنعت بهره جسته است:

بسیلا بواری نه‌ور خوین وه ناز



عکس از حسین عیسی حاج

عالم و علمی شیفته‌ی ابیات اورامی (یکی از چهار گویش گورانی) می‌باشند و هیچ یک از غزل‌های فارسی دری برای آن‌ها جذاب نیست مگر:

لحن اورامن و بیت خسروی  
زخمه‌رود و سماع خسروی

همو درجای دیگر اذعان می‌دارد: «خوشترین اوزان فهلویات است که ملحونات آن را اورامان خوانند.»

با این تفسیر هیچ شکی در باب پیوند، وحدت و یگانگی گورانی با پهلوی باقی نمی‌ماند و گرنه چگونه ممکن است در میان گویش‌های متعدد زبان کردی تنها

همدانی (در قرن سوم) هفت شهر را پهلوی دانسته‌اند که عبارتند از: همدان، ماسبدان [شهر فعلی ایلام بخشی از آن بوده] قم، ماه بصره [نهایند] صیمره [نام شهری باستانی در استان ایلام] ماه کوفه [دینور] و کرماشان. وی سایر شهرها را نظیر: ری، اصفهان، کومش، طبرستان، خراسان، سگستان، کرمان، مکران، قزوین، دیلم، طالقان را پهلوی ندانسته است.

دیگر آن که پرویز ادکایی که در حوزه‌ی بابا طاهر شناسی و زبان‌های غرب کشور سی سال پژوهیده است

مستندات متقن نظریه‌ی ظهور و رسمیت گورانی در نخستین سده‌های دوران اسلامی و پیش از فارسی دری، صورت نهایی را پذیرفته است. کشف شعر هرمزگان در سال ۲۱ هجری و اشعار بهلول ماهی در قرن دوم هجری، خود گواه این مدعا است.

در باب علل برآمدن و بالیدن کردی گورانی عموماً ظهور دو سلسله‌ی کردتبار حسنویه و بنی عیار و حمایت آنان از زبان گورانی در غرب کشور (ایلام، کرمانشاهان، لرستان و ...) و صبغهی آیینی گویندگان (اهالی یارسان) اشاره می‌شود چنان که سرهنگ دودان در قرن چهارم می‌گوید:

سره‌ه‌نگ ده‌ودان سره‌ه‌نگ ده‌ودان  
نه ز، که ناسمن سره‌ه‌نگ ده‌ودان  
چهنی شیرمانان میگلم همدان  
مک‌ووشم پهری نایین کوردان

ترجمه: نام من سرهنگ دودان است با جمعی از یاران و مریدان جهت گسترش و احیای دین کردها در منطقه کوشش می‌نمایم.

اما این تمام واقعیت نیست آن چه از نظرها پنهان مانده و بدان پرداخته نشده است ریشه‌ی این زبان در ادوار گذشته و پیش از اسلام است. تاکنون، ادبای سنتی بر این باور بوده‌اند که فارسی دری ادامه و تحول یافته‌ی زبان پهلوی است اما دانشمندان معاصر با بازخوانی منابع معتبر و دلایل متعدد این نظر را مردود دانسته‌اند. استاد ذبیح الله صفا و دکتر نائل خانلری معتقدند که زبان عامه‌ی مردم مغرب و شمال ایران در قرون اول اسلامی، پهلوی و لهجه‌های نزدیک بدان بوده ... و اصطلاح پهلوی یا فهلوی به زبان‌ها یا گویش‌های محلی که با زبان رسمی و ادبی فارسی متفاوت بوده اطلاق شده است.

شبرویه بن شهردار و ابن فقیه



شهرت امیدی را باید مرهون  
سادگی بیان، پرهیز از تصنع و خلق  
تصویرهای آشنا، ایجاز گوئی و  
پرهیز از اطناب دانست. به طوری که  
بسیاری از اشعار او که از ناب‌ترین  
احساسات انسانی نسبت به وطن،  
طبیعت، اجتماع و ... سرچشمه  
می‌گیرد مورد استقبال عموم واقع شده  
است.

اذعان می‌دارد که کردی رکن رکین مادی میانه (فهلوی) است و نباید بنیاد این زبان و گویش‌های آن را جدا از فهلوی انگاشت.

از همه مهم تر شمس قیس رازی مؤلف المعجم (قرن هفتم) از علاقه‌ی وافر اهالی عراق عجم (بلاد فهلویون = غرب کشور) به زبان و اشعار پهلوی و بی‌اعتنایی آنان به زبان فارسی دری شگفت زده می‌شود که چگونه مردمان این دیار از

بیندیشند و بکوشند یکی از گویش‌های بالیده‌ی کردی را که حایز سه ویژگی غنای زبانی و ادبی و گویشوران انبوه و پشتوانه‌ی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی باشد به عنوان معیار برگزینند و با بهره‌گیری از گنجینه‌ی پایان‌ناپذیر گویش‌های کردی بی‌هیچ انحصار و فخرفروشی و تعصب، فضا‌های خالی واژگانی و نحوی را پر کنند تا از سوی آن زبان به غنای بی‌نظیر برسد و از سوی دیگر سایر گویشوران در آن سهم باشند و احساس غربت و بیگانگی بسیار نکنند و بتوانند به آسانی یا با اندکی کوشش نظیر تجربه‌ی درخشان کردی گورانی با آن ارتباط برقرار کنند.

می‌رود که کردهای جنوب با تکیه بر این تجربه‌ی موفق دگر بار به زبان معیاری

◀ کردی گورانی یکی از کهن‌ترین و شیوا‌ترین زبان‌های ادبی در منطقه بوده که دیرزمانی نقش زبان شعری و ادبی در میان گویشوران متعدد کرد زبان در کوهپایه‌های زاگرس نظیر: لر، لک، کلهر، جاف، فیلی و ... از دزفول تا همدان از همدان تا کرمانشاهان و لرستان و ایلام و سنندج و شهرزور، مندلی و خانقین و کرکوک ایفا نموده است.

توفیق معیار شدن برای گورانی فراهم شده باشد مگر این که گورانی در گذشته‌های دور زبان ادبی یا رسمی بوده و پس از گذشت سال‌ها و سیر تطور زبانی، صیقل خورده و به عنوان زبان پخته و مهذب، در دوران اسلامی نیز پذیرش عام یافته باشد.

افول این زبان کهن در اواخر قرن سیزدهم هم‌زمان با ظهور کردی سورانی در مرکز و کرمانجی در شمال مصادف است که البته هنوز هم عده‌ای بدین گویش کهن طبع آزمایی می‌نمایند هر چند که رونق آن چون گذشته نیست.

امیدی نیز از آن دسته از شاعران وفادار به این زبان کهن می‌باشد که با استماع دواوین کردی نظیر شاهنامه کردی، خسرو و شیرین، خاصه اشعار ولی دیوانه و اقامت در محل زیست گویشوران گورانی به غنای واژگان و زبانی خود پرداخته است.

در ساختار و نحو اشعار ولی محمد رد و اثری از ارگاتیو (ergative) و ضمائر مؤنث و مذکر که از خصایص بارز گورانی است دیده نمی‌شود و از سوی دیگر نشانی از گویش شاعر (خزلی) نیز به جز در سطح واژگان شاذ یافت نمی‌شود.

در واقع امیدی را می‌توان آخرین حلقه‌ی پیوند بین کردی گورانی و جنوبی (فیلی) محسوب نمود چه شاعر به خوبی توانسته است با به کارگیری واژگان و خصایص زبانی مشترک در گویش‌های عمده‌ی جنوبی با محوریت گورانی نخستین گام را در جهت معیار سازی کردی بردارد.

نیاکان ما، در عصر ارتباطات محدود و نبود مراکز فرهنگی و انجمن‌های ادبی در میان انبوه گویش‌های کردی، گورانی را به عنوان زبان ادبی برگزیدند که به نوبه‌ی خود اقدامی درخشان و پیشرو در آن دوران محسوب می‌شود از این رو امید



عکس از عیسی حاج

# فرهنگی-تاریخی



۱۸۲  
گرمانشاه ما به  
دورنمای قدیم  
شهر



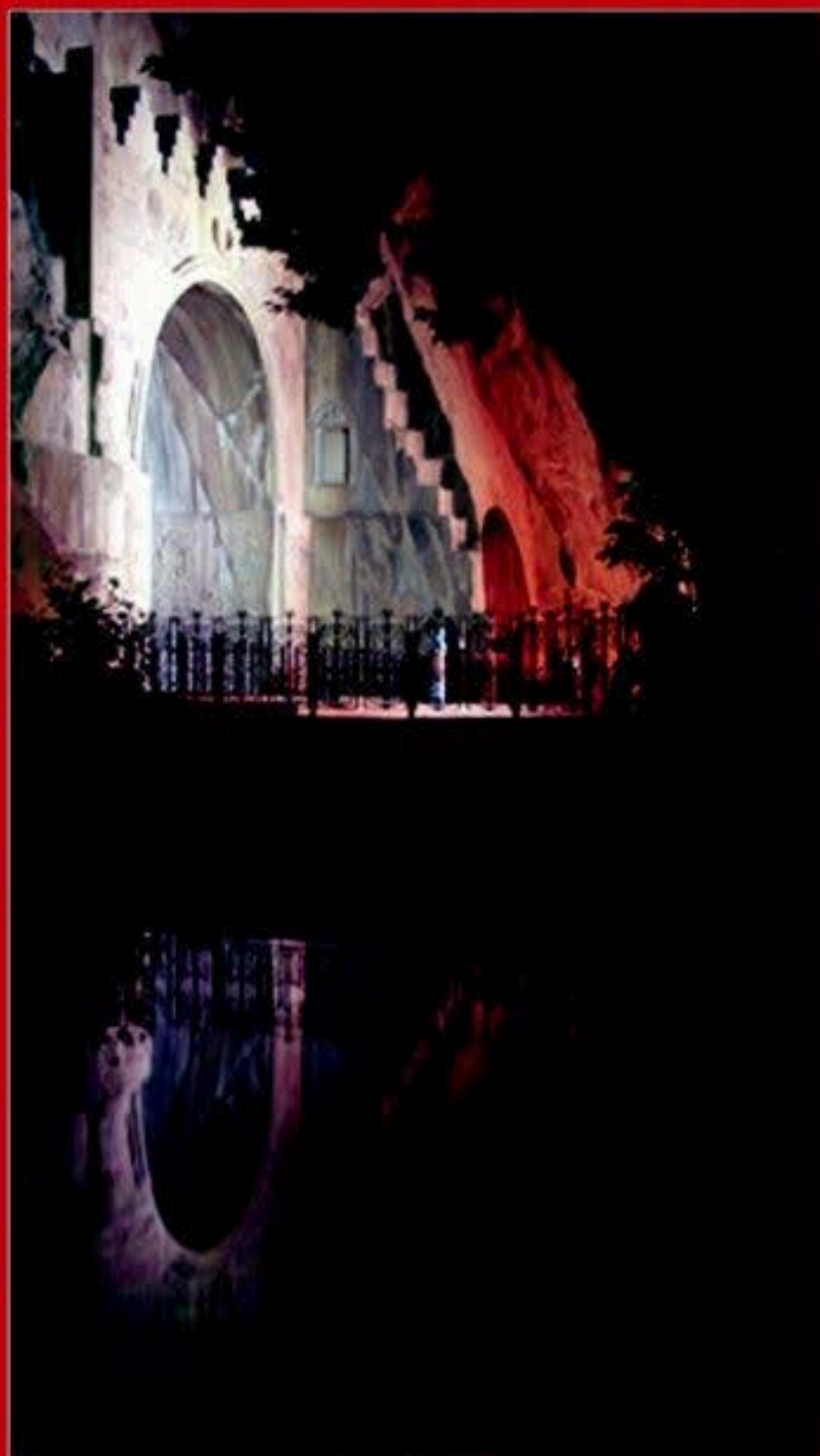
۱۸۸  
گشتی در کوچه پس  
کوچه های جتانی



۱۹۵  
نگاهی متفاوت به  
گرمانشاهان



۲۰۰  
مراسم نمادین و  
اسطوره ای  
گاروانکی



۲۰۷  
سارم السلطان  
مورخی از  
جوانرود



۲۱۵  
نصف جهان  
لک است!



۲۱۸  
لکها بومیان  
درمی مهرگان



۲۲۲  
تاریخچه‌ی  
بگ فرن  
مطبوعات مناطق  
کردنشین ایران

# کرمانشاه ما، به دورنمای قدیم شهر

اردشیرکشاوری

کرد، با تهاجم اعراب جمعیت بومی خالی و بنا به آنچه مرسوم اعراب بوده است که با تصرف هر نقطه جمعیت‌هایی دیگر از عرب و غیر آن را جایگزین بومیان و مردم محلی می‌کرده‌اند، در این محل نیز چنان کرده، شهری که با نام جدید قرمیسین و جز آن خوانده و شناخته می‌شد، با جمعیت اندک که ترکیبی از بومی، عرب و پارسی بود، به تدریج از اعتبار و رونق پیشین آن کاسته شد و در قرون اولیه‌ی اسلامی به صورت دهی درآمد که تنها و بواسطه‌ی وجود آثار حجاری ناق‌بستان با موجودیت سنگی شب‌دیز اسب افسانه‌ی ای خسرو پرویز شناخته می‌شد.

شاید در همان قرون اولیه بوده است که بخشی از مردم کرمانشاه یا قرمیسین که به سختی حاضر به دل‌کندن از میراث نیاکان خود بوده و قطع پیوند از زیست بوم خویش را مترادف با نیستی و مرگ می‌پنداشته‌اند، با عبور از رودخانه‌ی قره سو در یک فرسنگی و در حد جنوبی شهر قبلی، شهر جدید را بنا می‌نهند که به نشانه دل‌بستگی به شهر کرمانشاه پیش از ورود اعراب شهر جدید را کرمانشاه نام می‌نهند و لذا در محدوده‌ای به طول یک فرسنگ دو



عکس از مهرداد پورجهان

و مسلمان به ایران عصر ساسانی حسب سالهای ۱۳ تا ۲۱ هجری قمری، در دامنه‌ی کوه پراوو، شهری وجود داشته که نام آن یا نام یکی از محله‌های آن بنا به تصریح روان‌شاد پیرنیا کامبادن بوده، این شهر در زمان ساسانیان رونق و اعتبار و آبادانی بیشتری یافته چرا که قباد، خسرو اول و خسرو دوم برگستره‌ای جلگه‌ای که شهر در آن قرار داشته، حد فاصل رود قره سو و دامنه‌ی کوه پراوو، کاخ مالی بنا نهادند که ویرانه‌های متعلقات آن عمارت‌ها و قصور بیلاقی هم اکنون مشهود است که در نزدیکی ناق‌بستان آثار حجاری عصر ساسانی حصار خسرو گفته می‌شود.

اما تاریخ بنای شهر کرمانشاه را به بهرام چهارم نسبت می‌دهند، این شهریار ساسانی از سال ۳۸۸ تا ۳۹۹ میلادی در شهر موصوف که از آن پس کرمانشاه خوانده شده است، حکومت

نام این مقوله برگرفته از نام یکی از کتابهای نگارنده است و در کلیت آن برگرفته از ادبیاتی است که در شعر بلند و نو (ای وای مادرم) سروده‌ی عمیق و زیبای استاد سخن روان‌شاد استاد محمد حسین بهجت تبریزی متخلص و معروف به شهریار متجلی است، و لذا بنا به ارادتی که به شاهزاده‌ی خداجوی محمدعلی میرزای دولت‌شاه مجد شهر کرمانشاه داشته، مبنای مقاله‌ای قرار گرفت که در هفته‌ی جهانی اسکان بشر، سمینار مسکن و توسعه سال ۱۳۷۵ در کرمانشاه و در همایش منعقد قرائت و مقاله‌ی برتر شناخته شد، و اینک نیز در مقوله‌ای دیگر فقط نام مقاله در مقوله‌ای دیگر مبنای استفاده قرار می‌گیرد و در این کنکاش بر پیشینه‌ی شهر کرمانشاه در گذر تاریخ می‌پردازیم، امید که مقبول عزیزان ارزشمند و بزرگوار خواننده قرار گیرد، آنچه محرز است پیش از تهاجم اعراب

## تاریخ بنای شهر کرمانشاه

را به بهرام چهارم نسبت می‌دهند، این شهریار ساسانی از سال ۳۸۸ تا ۳۹۹ میلادی در شهر موصوف که از آن پس کرمانشاه خوانده شده است، حکومت کرد.

شهر قرمیسین و کرمانشاه به مدت نزدیک به یازده قرن محل اسکان مردمانی از جمعیت‌های گوناگون بوده و مورد بازدید سیاحان قرار گرفته‌اند، قرمیسین در دامنه‌ی پراوو، و کرمانشاه در کرانه‌ی رود قره سو پراکنش جمعیتی تاروستاهای کهریز و مراد آباد تا کهریز و قلعه کهنه به صورت پراکنش جمعیتی تا روستاهای کهریز و قلعه کهنه و اما با تجمع و تمرکز اصلی جمعیت و مرکزیت شهر در کنار قلعه‌ای با نام قلعه کرمانشاه که بنا به مرسوم زمان عامل دفاعی لازم در برابر تهاجم دشمن و متجاوزین شناخته می‌شده است.

قلعه و شهر کرمانشاه در قرون متعدد در عصر قدرت نمایی و تصرف بغداد و دست نشاندگی خلیفه‌ی عباسی آماج آسیب و خسارت قرار گرفته و در حرکت هلاکوخان مغول حسب سالهای ۶۵۵-۶۵۶ قمری که عازم بغداد بوده است بنا به تصریح کتب تاریخی صدمات بسیاری را متحمل شد، در عصر سلطنت شاه عباس اول صفوی ۱۰۳۸-۹۹۶ ه.ق در مسیر راه اصلی اصفهان، اعتاب مقدسه که محل تردد و رفت و آمد عمومی و زائران عتبات عالیات بوده، یعنی همان شاهراه بزرگ بغداد، خراسان، کاروانسرای بزرگ در مسیر تردد همگان ساخته می‌شود که اندکی دورتر از محل قلعه و شهر کرمانشاه قرار داشته که پیترودلاواله سیاح ایتالیایی در سال ۶-۱۰۳۵ از کنار آن عبور کرده در سفرنامه‌ی خود با عنوان شهرنو از آن یاد کرده است، حسب سالهای ۱۰۲۰ ه.ق شاه عباس اول صفوی در قبال انجام وظایف و خدمات نظامی و رزمی یکی از فورچیان عظام شاهی به نام علی بیگ زنگنه بنا به مرسوم و معمول زمان بخشی از

گستره‌ی ارضی خاصه شاهی یا خالصه‌ی سلطنتی را به شخص مذکور که از سران ایل بزرگ کرد زنگنه در منطقه‌ی غرب کشور کرمانشاهان و داخله‌ی فلات ایران متمرکز و مستقر بوده‌اند، جهت بهره‌برداری مردم عشایر زنگنه واگذار می‌نماید، اراضی مورد بحث که در روستاهایی در محدوده‌ی کرمانشاه قرار داشتند در ازمنه‌ی بعدی به جهت دخالت حکام شرع مقدس و ایصال و وصول وجوه در آمدی اراضی آن به عتبات که مقرر شده بود خاص

سیاه کمر- دواله و غیر آن. با طلوع آفتاب اقبال فرزندان علی بیگ زنگنه در سال ۱۰۴۸ ه.ق از زمان شاه عباس اول صفوی به بعد یعنی در سلطنت شاه صفی توهی شاه عباس اول و پسرش شاه عباس دوم و شاه سلطان حسین تا سال ۱۱۳۵ ه.ق که تومار پادشاهی این خاندان به دست مشتی شورشی افغانی در هم نوردیده شد، فرزندان علی بیگ زنگنه در مناصب دیوانی اجرایی - سپاهی و اداری از فرمانداری - امیری - امیرالامرای تا



عکس آرشیوی: خسرو پرهام - نقشه کرمانشاه در سال ۱۲۲۹ شمسی - ۱۸۵۰ میلادی

هزینه‌های بارگاه مقدس شاه ولایت حضرت علی امیرالمومنین علیه السلام و الصلوا در نجف اشرف باشد، صورت وقفیت به خود می‌گیرد و با عنوان املاک موقوفه‌ی دولتی به اختیار و حیظه‌ی تصرف اوقاف در می‌آیند.

این گستره‌ی ارضی عبارتند از: ۱- سراب قنبر ۲- سراب جعفرقلی خالصه معروف به دلگشا ۳- سراب همنه ۴- چشم سفید ۵- چشم روضان ۶- سراب سعید ۷- عباس آباد (فیض آباد) ۸- چاله چاله ۹- باغ نی ۱۰- چغاگلان ۱۱- چغامیرزا ۱۲- شاطرآباد و روستاهایی دیگر خارج از محدوده‌ی شهری شهر کرمانشاه - چون مراد آباد -

صدارت عظاما و ریاست بر ایل بزرگ زنگنه و حکومت کرمانشاهان و دیگر ایالت‌های بزرگ ایران چون خراسان، منشاء اثر گردیده و از آن پس بزرگانی از سران زنگنه در زمان سلسله‌های شاهی افشاریه، زندیه، قاجاریه و حتی پهلوی همچنان مصدر خدمات دولتی گردیدند که همت خود را مصروف عمرانی و آبادانی و اعتبار و رونق کرمانشاه نمودند، در سال ۱۱۴۸ ه.ق به زمان حکومت حاج حسینعلی خان زنگنه فرزند شیخ علیخان زنگنه اعتمادالدوله حاکم پیشین فراهان که بسیار مورد توجه شهریار حاشیه‌ی نادرشاه قرار گرفت، قلعه‌ی کرمانشاه



در کرمانشاه، و اما از سال ۱۱۷۶ ه.ق که کریم خان زند موقعیت حاکمیتی خود را بر بخش اعظم کشور ایران تثبیت کرد، الله قلی خان زنگنه رکن الدوله از نوادگان شیخ علیخان اعتماد الدوله زنگنه را به حکومت کرمانشاهان که در متن حکم تصریح شده است از بلاد نفیسه قلمرو کشور بوده منصوب کرد، الله قلیخان زنگنه با کمک و مساعدت عمویش حاج علیخان زنگنه که حکومت کرمانشاهان را عهده دار بود، در حواشی کاروانسرای که پیشتر توسط حاج حسینعلی خان زنگنه در محدوده‌ی چهاردانگ املاک خاصه شاهی یا خالصه دولتی واگذار شده از جانب شاه عباس اول به علی بیگ زنگنه احداث شده بود و این کاروان سرا نیز در کنار کاروان سرایی که زمان شاه عباس اول صفوی ساخته شده و در سفرنامه دلاواله به آن اشاره شده است با اجازه‌ی شارع مقدس بنای شهر جدید کرمانشاه در محور و مرکزیت روستاهای سراب شهر (سراب قنبر - سراب سعید - سراب جعفرقلی خالصه - سراب همته) - برزه دماغ - ازواج کرکومی - روستای عباس آباد (محلّه‌ی بعدی فیض آباد در کنار این روستا شکل گرفت) پدید آمد.

ده سال بعد از پی‌ریزی شهر جدید کرمانشاه، در سال ۱۱۸۵ ه.ق اولین ساختمان مذهبی شهر در روستای عباس آباد (محلّه فیض آباد) بنام مسجد حاج شفیع خان زند (مسجد کنونی جلیلی) پا گرفت، متعاقب آن بازار حلاج خانه به همت حاج علیخان زنگنه [مقابل مسجد جامع کنونی، ظهیرالملک و صدرالشریعه مکان سابق سینما ایران] ساخته شد، مسجد جامع، مدرسه و حسینیه‌ی این مسجد در سال ۱۱۹۶ ه.ق کاروانسرا و حسینیه‌ی

در حاشیه‌ی رود قره‌سو پاشیده و آتش در باروت زده شود و لذا با انفجارهای مهیب و دود و آتش و خرابی از شهر کرمانشاه و قلعه‌ی مستحکم نادری جنب آن که بیش از ده قرن قدمت داشت، جز تلی از خاکستر باقی نماند، این واقعه در پائیز سال ۱۱۶۷ ه.ق اتفاق افتاده است، ساکنان شهر کرمانشاه که پیشتر منطقه را تخلیه کرده، یا عشایری بودند که در گرمسیرات ساکن یا عازم آن منطقه شده و یا جمعیتی اندک از

◀ **قلعه و شهر کرمانشاه در قرون متعدد در عصر قدرت نمایی و تصرف بغداد و دست نشاندهی خلیفه‌ی عباسی آماج آسیب و خسارت قرار گرفته و در حرکت هلاکوخان مغول حسب سالهای ۶۵۶-۶۵۵ قمری که عازم بغداد بوده است بنا به تصریح کتب تاریخی صدمات بسیاری را متحمل شد.**

عجزه و ناتوانان و درماندگان به شمار می‌رفتند که قبل از تصمیم خان زند به انهدام قلعه و شهر کرمانشاه، جمع‌آوری که یا در دهات متفرق و مستقر شده یا در شهر قرمیسین دامنه‌ی پراو و اسکان داده شدند و در نهایت دو سوم از کل جمعیت عشایری کرمانشاهان که اصولاً هسته‌های اولیه‌ی بنیان و جمعیت شهر کرمانشاه محسوب می‌گردیدند، همراه محمدخان زند عازم خوزستان و فارس و شیراز شدند.

برهمن اساس از سال ۱۱۶۷ ه.ق دیگر شهری به نام کرمانشاه وجود خارجی نداشت و این وضعیت نزدیک به ده سال دوام آورد، نه مرکزیتی برای ایالت کرمانشاهان وجود داشت، نه حاکم مرکز نشینی و نه حکومتی متمرکز

ویران و قلعه‌ی بزرگ و مستحکم دیگری در حاشیه‌ی رود قره سو احداث شد و نام قلعه‌ی نادری به خود گرفت، این قلعه با قلعه‌ی کرمانشاه از قلاع بسیار محکم عصر نادری و اوایل عصر زندیه محسوب شده و انبار مهمات و ذخایر تسلیحاتی باروت و گلوله‌های توپ و خمپاره سپاهیان نادر بود که در جهت مقابله‌ی با تهاجم و تدافع با سپاهیان ترک عثمانی در آن مقطع حساس تاریخی کاربردی موثر و فوق العاده ارزشمند داشت، به نحوی که از سال ۱۱۶۰ ه.ق، بعد از کشته شدن شاهنشاه افشار و استقرار عبدالعلی خان عرب میش مست خراسانی و میرزا تقی گلستانه به عنوان حکام منصوب جانشینان نادر و دیگر محارضان سرداران زندیه و طالبان سلطنت و پادشاهی ایران از جمله سران افغانه و قاجار و خوانین بختیاری، قلعه کرمانشاهان در کشاکش بین این گروهها سخت ترین صدمات و ضربات را متحمل شد، اما به واسطه‌ی استحکام بیش از حد برج و باروی قلعه نادری کرمانشاه، اصابت خمپاره‌ها و گلوله باران‌های مستمر و مکرر به مدت هفت سال نقصانی در ساختمان قلعه ایجاد نکرد

قلعه‌ی موصوف پس از تصرف شهر کرمانشاه توسط نیروهای عشایری طرفدار زندیه - کلهر - کاکاوند - نانه کلی - احمدوند - بهتویی - کلیایی - جلالوند - جلیلونند - خواجه‌وند - سالاروند - زنگنه - مافی - موربه‌وند و خلیلونند و... و با فروریختن بخشی از برج و بارو و دیوارهای قلعه، محمدخان زند دستور داد، تمامی باروت‌های انبار شده در مخازن و انبارهای قلعه را در معابر و کوچه‌ها و اماکن مسکونی و غیر آن شهر کرمانشاه

ترس، دلاور خدا جوی شاهزاده محمدعلی میرزای دولن‌شاه که در سال ۱۲۲۱ ه. ق به حکومت کرمانشاهان، خوزستان، لرستان و سرحد داری عراقین از جانب پدرش فتحعلیشاه منصوب گردید به زودی از آبادی و عمران و رونق و اعتبار پیشین برخوردار شد، دولت‌شاه با ورود به کرمانشاه تمامی اراضی تحت کشت و زرع و محل اسکان طایفه‌ی مستقل کرد شیخوند (شیخاوند - و شیخکانلو) مهاجر از قلعه‌ی شیخیان در منطقه‌ی باستانی آمد - دیاربکر - و سنجا - را که

وضعیت شهر کرمانشاه که از قلم آقا احمد کرمانشاهی در کتاب مرآت الاحوال جهان‌نما خوانده شد در گستره‌ای از همین بافت موجود، یعنی بافت قدیم شهری کرمانشاه قرار داشته و احداث و ارتقاء و آبادانی و رونق آن مدیون و مرهون الله قلی خان زنگنه عمویش حاج علیخان و درکل سران و خوانین زنگنه بوده، تا جایی که آقا احمد کرمانشاهی در این مورد هم می‌نویسد: «... و در آن اوان حاکم آن دیار بود عالیجاه شوکت دستگاه مرحمت و غفران پناه جنت آرامگاه الله

صدرالشریعه بزرگ - کاروانسرای مصطفی قلیخان زنگنه و ساخت سازه‌های دیگر از قبیل - بازار - حمام - طواحین (آسیاب‌ها) آب انبارها و مستحذات بسیار تا سال ۱۱۹۹ ه. ق سال کشته شدن الله قلیخان زنگنه حاکم کرمانشاهان از قوه به فعل درآمد و در حاکمیت حاج علیخان زنگنه تا زمان مرگ آن انسان خداجوی پاک سرشت در سال ۱۲۰۹ ه. ق و سپس حکومت مصطفی قلیخان زنگنه فرزند الله قلیخان زنگنه، شهر کرمانشاه یکی از شهرهای مهم و عمده‌ی کشور به حساب می‌آمد، این شهر متمرکز که قلعه‌ی آن دارای چهار دروازه و بیشتر بود.



عکس آرشیوی: خسروبره‌ام - امیرکل علی خان اعظم زنگنه استاندار کرمانشاه در اواخر سلطنت قاجاریه

در کتاب سفرنامه‌ی آقا احمد کرمانشاهی فرزند آقا محمدعلی مجتهد آل آقا چنین توصیف شده است: «بدان که بلده‌ی کرمانشاهان از یمن قدوم بهجت لزوم آن جناب و حسن سلوک و رعیت پروری حکام زنگنه شهری شده است به غایت معموره و انواع ضروریات موفور [بسیار] و به صفا و نیز همت و دلگشایی، محسود اکثر بلاد و مشهور آفاق گردیده و سابق بر آن به حدی خراب بود که چهارصد تومان مالیات تقریباً به سرکار سلاطین از آن عاید می‌شد و بحمدالله سبحانه الحال از بلاد عظیمه و مجمع اصحاب معرفت و سلیقه و طلاب علوم دینیه است و به حدی معمور شده است که به سبب تنگی مکان قلعه را چند دفعه بزرگ کردند و در خارج شهر آبادی شد مقابل شهر بلکه زیاده است، و شانزده حمام و بیست کاروان سرا و مساجد و مدارس در آن بنا شده است و قریب به پانزده هزار تومان مالیات غیر از صادرات به سرکار وسعت مدار پادشاه می‌رسانند.»

بعد از اسلام با عنوان جزیره‌ی ابن عمر (عمر بن عبدالعزیز) یا جزیره‌شناخته می‌شد و اینک در منطقه‌ی کردنشین کشور ترکیه قرار دارد و از استانهای پر جمعیت و نفوذ و نفوس مردم کرد ترکیه محسوب می‌گردند، به فلات ایران مهاجرت کرده و در آخرین منزل کوچ خود در حواشی تیمچه‌ی ملا عباسعلی شهر کرمانشاه ساکن شده بودند در اختیار گرفته و در آن محدوده و ارضی از جمله سرتپه - چهارباغ - حواشی تیمچه و تاروستای امیرآباد (کوچه‌لک‌ها) مستحذات شهری چندی از جمله عمارات دوازده

قلی خان زنگنه، احوال این سلسله و علو این خاندان بر اصحاب سیرو بصایر پوشیده نیست، از اعظام و اکابر امراء ایران و از سلسله شیخ علیخانی مشهورند وی فرمانفرمایی با اقتدار و در ضبط و نسق مملکت یگانه‌ی روزگار و در عدالت و شجاعت و سخا مظهر لطف و قرباری و مؤید به تأییدات قادر کردگار بود» شهری که در زمان خوانین زنگنه ایجاد گردید و از بلاد معتبر ایران در قرن سیزدهم محسوب می‌شد، بواسطه‌ی عوامل جوی و قهری دچار صدمات و خسارات بسیار گردید. اما با انتصاب شاهزاده‌ی خدا

توصیف کلی که بخشی از آن نقل گردید، نوشته است: «بعد از فوت شاهزاده دولتشاه فی الجمله به ارکان عمارت آن شهر خرابی رسید و در سنه ۱۲۳۷ هجری تخمیناً ربع آبادی آنجا را سیلاب خراب گردانید و جمعی کثیر از مردمش را به غرقاب فنا و هلاکت رسانید، اکنون قرب به ده هزار خانه در اوست و نواحی بسیار مضافات اوست و آن شهر در بلندی واقع و سمت مشرقش واسع است و نجفی عماراتش در زمین هموار اتفاق افتاده است و قلعه‌ای بر اصل شهر کشیده‌اند، و خارج قلعه نیز به قدر شهر آباد است و دارالاماره طرف مخرب شهر بر بلندی واقع است بلندی مورد نظر را مردم معمر کرمشاه، طره می‌گفته‌اند.»

عمادالدوله پس از ورود به کرمشاه در سال ۱۲۶۸ ه.ق، ادامه‌ی اصلاحات شهری پدرش دولتشاه را پی‌گرفت و طرح استخوان بندی اولیه و شاکله‌ی شهری شهر کرمشاه را که در آن ایجاد بازارهای عمومی سرپوشیده و کاروانسراهایی چند پیش بینی شده بود به مرحله‌ی عمل و اجراء در آورد، این بازارها که تا مقطع کنونی بخشی از آنها باقی است از هرجهت عامل رونق و عمران و وفور و شکوفایی اقتصادی شهر و منطقه کرمشاهان گردیده و وضعیتی چنین داشته است، شروع راسته بازار قدیمی شهر از سبزه میدان یا میدان عمومی در محدوده‌ای از خیابان جدید الاحداث امام جمعه که بیش‌تر مسکونی و کوچه امام جمعه در آن واقع شده بود، از مقابل بازار زرگرها به پائین‌تر از میدان وزیر ختم می‌گردید، حد دیگر محدوده‌ی بازارها، منتهی به جایگاه کنونی بانک کارگشایی در شعبه مرکزی بانک ملی بود که در جهات شرقی و غربی ممتد و مرتبط با یکدیگر

سال، هرچند فرزندان دیگر دولتشاه چون محمدحسین میرزای حشمت الدوله و طهماسب میرزای موبدالدوله به تناوب و تا سال ۱۲۵۰ ه.ق بر کرمشاهان حکم راندند، اما پی‌گیری عمران و آبادانی شهر و اجرای طرح شاکله‌ی شهری و احداث بازارهای سرپوشیده توسط عمادالدوله محقق گردید، گو اینکه کرمشاه چه در زمان حیات دولتشاه و چه در فواصل زمانی بعد از سال ۱۲۳۷ ه.ق و ده سال بعد از آن یعنی سال ۱۲۴۷ ه.ق بلایای بسیاری را تجربه کرد و خسارات زیادی را متحمل شد و ویرانهایی که محصول عوامل جوی و قهری چون وبا- سیل و

#### «قدیم الزمان بلده‌ی

کرمشاهان، شهر وسط بود و به مرور ایام روی به خرابی نمود و در ایام دولت امرای زنگنه فی الجمله معمور گشت و در زمان دولت محمدعلی میرزا کثرت عمارات آنجا از اکثر بلاد ایران در گذشت، بعد از فوت آن شاهزاده روی به خرابی نهاد»

آتش‌سوزی بود، به نحوی که حاج ملا زین العابدین شروانی ذیل می‌بحث «کرمشاهان» نوشته است:

«قدیم الزمان بلده‌ی کرمشاهان، شهر وسط بود و به مرور ایام روی به خرابی نمود و در ایام دولت امرای زنگنه فی الجمله معمور گشت و در زمان دولت محمدعلی میرزا کثرت عمارات آنجا از اکثر بلاد ایران در گذشت، بعد از فوت آن شاهزاده روی به خرابی نهاد» و در حدائق السیاحه با اندک اختلاف موضوع در بستان السیاحه باز هم ذیل «کرمشاهان» و در همان

گانه‌ی دولتی و دارالحکومه- مسجد دولتشاه- سربازخانه‌ی شهری با عمارتی که به کلاه فرنگی شهرت داشته، حمام، تیمچه، مسجد شاهزاده - باغ- آسیاب- آب‌انبار- قنات و... بوجود آورد.

بخشی از آن مستحدمات هم اکنون موجود و جزیی از موقوفات شهری شهر کرمشاه به حساب می‌آیند، در اجرای اقدامی چنین طایفه کرد شیخوند نیز در املاک خالصه‌ی دولتی شهر کرمشاه، محله‌ی برزه دماغ ساکن شده و عمده الخوانین رجب علیخان شیخوند کرمشاهانی در محدوده‌ی اسکان طایفه‌ی خود اقدامات عمرانی چشم‌گیری را چون ساخت کاروانسرا و حمام موصوف به حمام و کاروانسرای رجب علیخان بانصر پدید آورد و از جانب دولتشاه در سال ۱۲۲۳ ه.ق به عنوان کلانتر بلده و بلوکات کرمشاهان و در سال ۱۳۲۹ از جانب فتحعلیشاه به عنوان وزیر دارالدوله‌ی کرمشاهان تعیین و منصوب گردید. کسان دیگری از کرمشاهیان در شهر کرمشاه به عمران و آبادانی شهر توجه کرده از جمله حاج شهبازخان قلعه بیگی از طایفه‌ی حاجی زادگان کلهر که در سال ۱۳۲۵ ه.ق مبادرت به احداث حمام و مسجد موسوم به حمام مسجد شهبازخان کرده و نیز نواب عالیه خانم کوچک خواهر دولتشاه بانی مسجد نواب و لذا طرح شاکله‌ی شهری کرمشاه در زمان دولتشاه ریخته شد، اما مرگ زودرس این شاهزاده‌ی خداجوی در سال ۱۲۳۷ ه.ق در تاق گراتا سال ۱۲۶۸ ه.ق به بعد موضوع را دچار تعویق ساخت.

با انتصاب شاهزاده‌ی مجتهد و عالم فیلسوف امامقلی میرزای عمادالدوله فرزند دولتشاه در همان

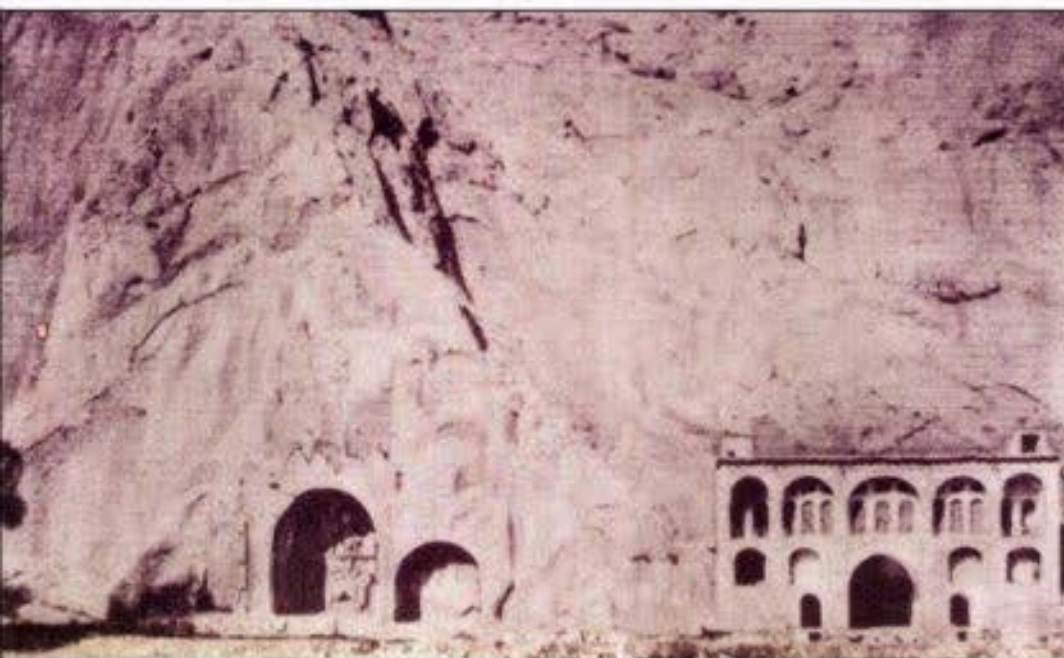
وشهید مصطفی امامی در امتداد بازارها و ارتباط آنها که به یکدیگر متصل بودند قطع و از تخریب بازارهای تیمچه و علاف‌خانه و کاهکش‌ها و در طویله خیابانهای مورد ذکر و معابر دیگری شکل گرفتند، از سال ۱۳۴۱ به بعد در اراضی املاک دولتی یعنی روستاهای باغ نی چاله‌چاله - شاطرآباد و - ساختمان‌هایی جهت منازل سازمانی کارکنان دولت در اجرای هیاهوی مترتب بر انقلاب سفید شاه و ملت ساخته شد و این امر موجبات کشیده شدن توسعه‌ی شهر از بافت پیشین به

زردویی که با اقدامات اقتصادی خود موجبات اعتلاء و آبادانی و رونق شهر را موجب شدند.

دیگر محله‌ها همچنان بر وسعت و دامنه‌ی شهر افزودند، زنگنه‌ها در محله‌های در دخمه و دباغ‌خانه (علاف‌خانه‌ی بعدی) عشایر شیخوند محله‌ی برزه دماغ و هر روستای حاشیه‌ی شهر هم مردم بومی خود را داشت که اکثریتی از آنان کلهر و زنگنه و گوران و کاسیایی بودند.

با ذکر این تبصره که اصولاً هسته‌ی اولیه شهرنشینی در شهر کرمانشاه توسط

در مساحتی از بازار زرگران و کوچه «شیرینی پزان» گذر محمد رحیم میرزا یا جبه خانه «حوری‌آباد»، شافعیان، صندوق‌سازان، قیصریه، بازار آهنگران و بنکداران به بازار چال حسن خان وصل می‌شد و امتداد آن تا دروازه‌ی نجف آباد اصفهان و آرامگاه قطب العرفاء آقا سید صالح حیران علی‌شاه بوده است، در کنار هر دروازه از چهار دروازه اصلی و دیگر دروازه‌ها قبرستانهای عمومی شهر قرار داشتند، وضعیت شهری شهر کرمانشاه یادگار عمادالدوله که بازارهای سرپوشیده‌ی آن سال ۱۲۸۵ ه. ق همزمان با اتمام عملیات ساختمانی مسجد عمادالدوله، مورد بهره‌برداری قرار گرفته است و سال بعد ۱۲۸۷ ه. ق ناصرالدین شاه از شهر کرمانشاه دیداری داشته با توصیف راسته بازار عمومی شهر، حمام‌ها، کاروانسراها، مساجد و ساعت مسجد عمادالدوله در سفرنامه‌ی زیارت کربلا و نجف شاه قجر آمده است، این وضعیت همچنان تداوم داشت تا در سال ۱۳۰۶ خورشیدی یک نوبت در یک پارچگی بازارها حول و حوش مسجد جامع و کاروانسرای مصطفی قلی خان شکاف ایجاد می‌شود و سال ۱۳۱۴ خورشیدی خیابان اصلی شهر شکاف عمیق دیگری را در بازارهای مسقف پدید می‌آورد و سال ۱۳۱۶ خورشیدی نیز زمین خیابان اصلی شهر، خیابانها مدرس و برادران شهید اشک تلخ به وجود می‌آید، محله‌های شهری کرمانشاه با مهاجرت عشایر منطقه شکل می‌گیرد، اولین محله می‌تواند محله‌ی فیض‌آباد در حاشیه‌ی روستای عباس محبوسه‌ی کرکوکلی باشد که ترکیب جمعیتی آن مردمان عشایر ایل زنگنه از طوایف کرکوکلی - الماسوند - دوستوند - و مردم عشایر



بافت نوین تحت عنوان منطقه ششم بهمن را پدید آورد که در حال حاضر مشهود و ملموس است و به این صورت شهر کرمانشاه مابعد دورنمای قدیم خود سرنوشتی نزدیک به دویست و پنجاه سال را در سراسیمب گذر تاریخ سپری کرده است که به هر سمت و سوی جهات اربعه‌ی شهری روی کند همچنان در محدوده‌ی اراضی واگذاری شاه عباس اول به علی بیگ زنگنه سیر خواهد کرد.

فهرست منابع مقاله در دفتر نشریه موجود است.

مردم عشایر ایلات گوناگون استان صورت گرفته و بانی شهر عشایر بوده‌اند و هر محله در شهر منسوب بوده است به عشایر یک ایل یا طایفه مستقل، در دوره‌های شهرنشینی سکون یا آرام بافت قدیم کنونی شهر در حاشیه‌ی خیابانهای احداث شده و محلات شهر پدید آمد که از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۳۰ خورشیدی دوام آورد، از ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵ در دوره‌ی شهرنشینی آرام به شتابان، در یک پارچگی بازارهای شهر شکاف بیشتری پدید آورد و با احداث خیابانهای شرقی و غربی شهید مطهری

# گشتی در کوچه پس کوچه‌های چنانی

دکتر کیومرث فلاحی

دکتر کیومرث فلاحی متولد سال ۱۳۳۹ در کرمانشاه است و وی دارای مدارک دکترا در حوزه های مدیریت و نیز علوم ارتباطات از دانشگاه های علامه طباطبایی، آنکارا و هلند است. این نویسنده، پژوهشگر و استاد دانشگاه در سالیان اخیر با ارائه دهها مقاله علمی-پژوهشی کارنامه در خور توجهی از خود بجای گذاشته است. مطلب پیش رو نوشتاری کوتاه از وی در باب کرمانشاه قدیم در قالب داستانی از مرور سالهای کودکی در محله چنانی است که برای نشریه «کرمانشاه» ارسال نموده است.



غربی چنانی به خیابان ابراهیم آباد و بخش جنوبی آن به تپه گوری و سبزی کاری های پیرامون آن منتهی می شد. سر تپه در شمال غربی گذر قرار داشت و در ابتدای آن تکیه حاجی آقا برار معتضدی واقع شده بود که آن وقت ها "شلمی کرمانشاهی" شاعر معروف در یکی از اتاق هایش منزل داشت و گاه برای بچه هایی که دورش جمع می شدند از شعر هایش می خواند و ما نیز در عالم بچگی برخی از بیت هایش را از بر می شدیم.

زانی چمن نفر هایمه ناوی می مال؟

من نیوشم په نجا تو بیوشم په نجاو چوار  
(می دانی چند نفر در یک خانه زندگی می کنیم؟ من می گویم پنجاه، تو بگو پنجاه و چهار)

سر گذر برای خودش شهری بود که همه چیز را می شد در آنجا پیدا کرد، خوراک جفلی بقوی کلی مظفر (کربلایی مظفر) خدا بیامرز، آرایشگاه اصغر سلمانی که هر کس به آن مراجعه می کرد، باید سرش را با ماشین شماره دو می زد، بقالی مشی ممد علی، سنگگی شاطر حیدر، مغازه آقای مرادی که قرص سر درد و شربت سینه هم داشت. ذغال فروشی ابراهیم زوخالی که بعدها جایش را به اساکمر

علی در ابتدای سر قبر آقا، در کنار مقبره دکتر خانه خراب قرار دارد. راه داشت که "آشه واسه لی" آن معروف بود و تنها در همان محل عرضه می شد. آشه واسه لی نوعی آش شله بود که گفته می شد سابقه آن به دوران کریم خان زند می رسد، گویا عباسعلی کریم خان یکی از سرداران خان زند، متهم به دزدی شده بود، خان دستور می دهد آش شله مفصلی از بدن قطعه قطعه شده عباسعلی خان برگشته بخت، درست کنند و به دیگر سرداران بخوراند، سپس به آنها می گوید سزای سردار کج دست، خوردن آش گوشت اوست. تیمچه ملا عباسعلی به سرباز خانه و علاف خانه و بازار زرگرها و کلوچه پزها می رسید. سوی

عباسعلی خان یکی از

سرداران خان زند، متهم به دزدی شده بود، کریم خان دستور می دهد آش شله مفصلی از بدن قطعه قطعه شده عباسعلی خان برگشته بخت، درست کنند و به دیگر سرداران بخوراند، سپس به آنها می گوید سزای سردار کج دست، خوردن آش گوشت اوست.

اصرار کردانه، اردشیر پشنگ عزیز که دلم در گرو محبت اوست، ناخود آگاهه مرا به دنیای کودکی کشاند. گشتی در پس کوچه های ذهن به گذر "چنانی" رهنمونم کرد که خانه مادر بزرگ راهنوز در گذر زمان حفظ کرده است. با اینکه خانه پدری در سنگ معدن (خیابان سعدی) بود، اما بیشتر یاد های دوران کودکی از چنانی به جای مانده است و خانه مادر بزرگ.

"چنانی" بخشی از تاریخ کرمانشاه را با خود دارد، درباره نامگذاری آن گفته اند که در زمان فرمانروایی دولت شاه قاجار، به همت آقا محمد علی بهبهانی (جد خاندان آل آقا) در پی مبارزه اش با صوفیان و نصیریان (از فرقه های غلات)، حکومت شرعی در شهر بر پا شده بود و ضابطان امر به معروف آقا محمد علی اهالی هر خانه را موظف می کردند که از هر دو مرد بالغ خانواده یکی را به نماز جماعت مسجد دولت شاه (مسجد حاج آقا تراب فعلی) بفرستند. آمران به هر خانهای سر می زدند و می پرسیدند: "چه نا نین؟" (به زبان کردی: چند نفریید؟) و واژه چنانی از اینجا پیدا شده است. خانه مادر بزرگ پایین تر از گذر چنانی در کوچه احمد خباز قرار داشت که از سویی شرق آن به تیمچه ملاعباس علی (آرامگاه ملاعباس

حسین است) یا "اصغرم، روو اصغرم" به سوی مسجد حاجی شهباز خان یا تکیه بیگلربیگی و تکیه معاون الملک راه می‌افتادند و ناهار را مهمان میزبانان عزادار حسینی بودند، برنج و قیمه خانه حاج عباس ازبایی یا آبگوشت چرب خانه عبدالرحسین خان ضرابی به همراه شربت و حلوائی ملادر بزرگ.

خانه ملادر بزرگ که مابه‌او "حاجی بی بی" می‌گفتیم، در چنین حال و هوایی قرار داشت و حالا هم، اگرچه فرسوده است و دیگر کسی در آن زندگی نمی‌کند، ولی هنوز بوی خاطره‌های دوران کودکی در آن پیچیده است. هنوز آن در چوبی با کلون و کوبه‌هایش محکم و پابرجاست. هنوز دو کولای مو و باقیمانده دو درخت یاس که بهاران پای رهگذران را سست و آنان رامست عطر دلایز می‌کرد از نا نیفتاده است، حوض بزرگ توی حیاط هنوز ماهی قرمز دارد، عمق آنرا کم کرده اند، زمانی آنقدر عمق داشت که قربانی هم می‌گرفت.

"خوورنازار" (خورشید عزیز) سوگند می‌خوردیم.

گاه فروشنده‌گان روستایی، با آوای "های، دووی دوو (دوغ) و مشک‌های پر از دوغ، سوار بر اسب، گذر و محل را با فریادشان روی سر می‌گذاشتند، در پایان تابستان هم منظره کودکانی که در پی فرصت بودند تا با کندن تاری از دم اسب دوغ فروش، نخ‌های ردیف کردن پیوه‌های قاصد پاییز، به دست آورند، غلغله بی به راه می‌انداخت.

دهه عاشورا که سر می‌رسید از صبح زود، صدای دهل و نوبی چمیری از سر گذر چنانی گوش فلک را کر می‌کرد و همزمان از تشتی خاک و گاه و آب در کنار مشی میرزای روضه خان که سبزی کاری هم داشت، قرار می‌گرفت تا برسر و دوش هر رهگذر عزاداری گل بمالد. سپس دسته‌های سینه زن، گاه همراه با نفراتی از ساکنان سنی و اهل حق محل، با نوحه کردی "اقامروو" (وای آقاییم - منظور امام

(استاد کمر) داد، یخ فروشی قاسم خان، سقط فروشی آقا اشرف با آن شکم سطرش که بچه‌ها سربه سرش می‌گذاشتند و حتی در مراسم عقدکتنان او نیز ول کنش نبودند، تا جایی که داماد به اجبار از سر سفره عقد بلند شد و با دنبال کردن بچه‌ها، آنها را فراری داد، سبزی فروشی ممو (عمو) والی که همراه عیالش دوغ کردی هم می‌فروخت، لحاف دوزی سی علی آقا (سید علی آقا) و کارگاه موج بافی "حسنی جولان" در گوشه‌های دیگر از گذر واقع بود. کمی پایین‌تر "خورشی خانم" که در خانه اش گاو نگه می‌داشت، شیر تازه اهل محل را تامین می‌کرد.

شامگاهان در هنگامه تاریک شدن هوا، وقتی از گذر رد می‌شدیم، بنا بر رسم آن روزها به صاحبان دکانها و مغازه داران می‌گفتیم "چراغ روشن"، در پاسخ می‌گفتند: "چراغ عومرت روشن براکم" و این بازمانده یک رسم کهن مهری بود، بنا بر همین باور در خانه نیز به سوی چراغ و



آرشیو عکس: خسرو پرهم

قهر نکنند. به خدا کرمشانی هستم که ببارم  
گریخته است. عزیز، من با زنجیر زلف به  
اسیری درآمده‌ام.)

دایی جان اشعار کردی اش را  
می‌خواند. کتابهای دست نویس شعر  
کردی دوره می‌شد. در اینجا بود که ما برای  
نخستین بار داستانهای رستم را از  
شاهنامه‌های کردی می‌آموختیم:

خه ور دان وه زال روسه م کشیایه

شیران و توران وه په ک رشیاپه  
(به زال خبر دادند که رستم کشته شده  
و ایران و توران به هم ریخته است)

کتابهای دیگر هم بودند، بهرام و گل  
اندام، لیلی و مجنون، خرامان چین و  
خسرو خاور، اشعار سی یاقو مایشتی، غلام  
رضا خان ازکوازی، شاکه و مه نسوور، ولی  
دیوانه و از همه مهمتر شیرین و فرهاد که  
طرفدار بیشتری داشت، حاجی بی بی  
حافظه‌ای بسیار قوی داشت. یکبار  
شعرهای کتاب گورانی یا ترانه‌های کردی  
دکتر محمد مکرری را با حافظه او تطبیق  
دادم، به جرات می‌توان گفت که همه را از  
بر داشت. شاید تمام منظومه شیرین و  
فرهاد کردی را هم از بر بود، گاهی صحنه  
روبرو شدن فرهاد و شیرین و فرهاد کش و  
فرهاد را به خوبی بر ایمان به تصویر  
می‌کشید که:

بیرزنی از خسرو انعام گرفته بود تا  
فرهاد را از عشق شیرین منصرف سازد،  
بدین خاطر مویه کنان رو به بیستون نهاد،  
فرهاد کوه کن دست از کار کشید و به او  
گفت:

دایه پیره گه‌ی وامه نه‌ی سالان

به چه قالی گه له کورده مالان؟  
(بیرزه زن کهنسال، این چه غوغایی  
است که در میان کردان به راه انداخته‌ای؟)  
بیرزن به دروغ خبر مرگ شیرین را به او  
داد:

فه رهاد ژاره گئی فره ره نج به رده

وه تو سه لاهه ت شیرین فوت که رده

تابستانها چندین نیان و غزان (دیگ بزرگ  
مسی) پراز رنگ در حیاط خانه، سوار بر  
آتش بود و رنگ‌های آبی و قرمز و قهوه‌ای  
در آنها غل غل می‌زد. به دستور حاجی بی  
بی رشته‌های نخ پشمین را در آنها قرار  
می‌دادند و پس از رنگ گرفتن و خشک  
شدن، نخ‌ها را به کارگاه حسنی جولا  
می‌سپردند تا بنا بر سلیقه مادر بزرگ  
موج‌های جدید بیافد. در اطراف اتاق  
نیشتمان دهها پشتی و متکا به دیوار تکیه  
داده بودند و درست روبروی در، جایگاهی  
قرار داشت که سماور و اسباب چای و  
پذیرایی را در آن می‌چیدند. همیشه سماور  
باید جوش می‌بود، چرا که هر آن  
صاحبخانه، چشم براه تازه وارد و مهمانی  
بود. بیاد دارم چاشت گاهی دایم با زبان  
کردی با خویشان مشغول صحبت بودند،  
مهمان گرم سخن بود و دانی مرتب برایش  
چای می‌ریخت، سی چهل چای که نوش  
جان کرد تازه به میزبان گفت: "جاری  
خوت میل که" (باری، خودت هم میل  
کن). زمستانها کرسی بزرگی می‌گذاشتند  
روی لحاف بزرگ آن از جنس گلیم بود و  
دهها نفر در زیرش جای می‌گرفتند، مادر  
بزرگ همیشه مهمان داشت و هر شب  
بساط چای و میوه برقرار بود. شب‌ها تا  
دیروقت به نقل جنگ و گریزهای قدم خیر  
لرستانی، گرمی یاغی، یار ممد خان و داوود  
خان کلهر و ابوقداره و جوانمردی‌های  
وکیل جوانرودی یا به کتاب خوانی و شعر  
خوانی می‌گذشت، گاه مهمانان خوش ذوق  
و خوش صدا چون کریمه هوره چر با خالو  
علی خان آوای اهورایی "هوره" را  
می‌خواندند:

ئوری همر مالی گیسگی، خوم ته نیا گوری

وه لا، نه زری نه لاکه م، ئلزیز، یارم نه توری

وه لا، کرمشانینگم وه دیل گیریمه

ئلزیز، وه زه نجیره‌ی زولف، وه لا، نه سیر کریمه

(آی، هر خانه‌ای بزغاله‌ای و من تنها

گوساله‌ام را نذر خدا کنیم، بلکه یارم دیگر

درست روبروی حوض، چهار پله سنگی  
به در عمارت می‌رسید که بر سر درش دو  
فرشته همانند آنچه در طاق بستان می‌بینیم،  
هلالی را در دست داشتند که چراغ مهتابی  
در دل آن جا داشت. زیر عمارت زیر زمین  
بسیار بزرگی بود که کلیدش را تنها مادر  
بزرگ داشت و می‌گفتند از شیر مرغ تا جان  
آدمیزاد را در آن می‌توان یافت. در عمارت  
اصلی به گالاری (این واژه در معماری  
خانه‌های کرمانشاه، یادآور دوره حضور  
انگلیسی‌ها در این شهر است). باز می‌شد،  
در سمت چپ اتاق نیشتمان مادر بزرگ

#### شاهگهان در هنگامه تاریک

شدن هوا، وقتی از گذر رد می‌شدیم،  
بنا بر رسم آن روزها به صاحبان دکانها  
و مغازه داران می‌گفتیم "چراغ روشن"،  
در پاسخ می‌گفتند: "چراغ عومرت  
روشن بیاکم" و این یازمانده یک رسم  
کهن مهری بود.

قرار داشت که سه فرش دوازده متری برچلو  
و حسین آباد و چندین کناره را در خود  
جای می‌داد و دهها تاقچه و گنجه داشت.  
با ارسی‌هایی هزار رنگ که به حیاط باز  
می‌شد و پنجره بزرگی که با میله‌های آهنی،  
مشرف بر کوچه بود، تازه یک صندوق خانه  
به اندازه اتاق آپارتمانهای امروزی هم  
در آنجا بود که خوانچه‌های نان را در آن قرار  
می‌دادند. در ته اتاق چندین بسته  
رختخواب پیچیده در موج (نوعی  
رختخواب پیچ خاص عشیره‌های کرد)  
روی هم چیده شده بود که با ظرافت خاصی  
مرتب و آتکادر می‌شد. رنگ و طرح موج‌ها  
به سلیقه و سفارش مادر بزرگ بود. اصلا او  
رنگ‌های فرنگی و وارداتی را قبول نداشت.  
خودش پشم‌های سفارش داده شده را با  
رنگ‌های رو نیاسی، مو و جوهر بغداد که از  
خلاقین برایش می‌آوردند، رنگ می‌زد، در

به گل کوی سه ری قوور تازه شه ن

به ش هه لولای تازه ی وه ر جنازه شه ن  
(ای فرهاد بدبخت بسیار رنج کشیده،  
سرت سلامت شیرین فوت کرده است، این  
خاک خانه آخرت و این هم حلوائی خیرات  
اوست.)

فرهاد پس از کشتن پیروز بد خیر،  
تیشه بر فرق خود می زند:

قولنگه ی نوصد مه ن ره فیق چولم

بچووه هه الو بیه که یولم  
مویه های شیرین بر گور فرهاد نیز  
اشک به چشمان می نشاند و دل را ریش  
می کرد:

شه رتم شه رتی بو، غه ریب دل ریش  
خه سرو بیه مه کوشت وه فرزه ند ویش  
شه رتم شه رتی بو، له کورده مالان

وه چاو نه کیشم سورمه ی عه تاران  
شه رتم شه رتی بو، هه رگیز نه خنم

بلگه ی عزیه تی له وه ر نه که نم  
(مرا شرط باشد، ای غریب دل ریش  
که) خسرو را به دست فرزندش به کشتن  
بدهم. مرا شرط باشد که هرگز سرمه به  
چشم نکشم و رخت عزار از تن نکنم.)

ترازدی فرهاد و شیرین طرفداران  
زیادی در خانه داشت، مادر بزرگ برای  
اولین و آخرین بار دیدن فیلم را در سینما  
بارید (قدیمی ترین سینمای کرمانشاه واقع  
در جلو خان) تجربه کرده بود و آنهم دیدن  
فیلم شیرین و فرهاد ساخته عبدالحسین  
سپنتا بازی فخر الجبار وزیری بود، مادر ما  
هنوز گله مند است که چرا او را با خود نبرده  
اند.

کرسی محل تعلیم و تربیت هم بود،  
نصاب عربی و کردی و فارسی را در این  
شبها می خواندیم در پای کرسی، اخلاق  
اجتماعی را از منظومه "روله بزانی" را به ما  
می آموختند:

روله بزانی، روله بزانی

فه رضه ن وه رجه گشت مه بو بزانی  
عه سل و فه رع دین، چه نی ارکانی

چه نی نه حکامان بی موسولمانی

علمه ن چون دره خت، میوه ش سه مه ره ن  
علم بی عه مه ل دار بی به ره ن

(بخشی از منظومه ملا خضر  
اورامی ای فرزند باید پیش از هر چیز اصل  
و فرع دین، و احکام مسلمانی را بیاموزی، آ  
نگاه بدانی که علم مانند درختی است که  
عمل میوه آنست و دانش بی عمل درخت  
بی ثمر است)

حاجی بی بی بالینکه به گویش کردی  
کلهری سخن می گفت، از مثل های  
اورامی هم مدد می گرفت تا ما را به خود

حین کار می خواند:

چه ن جور، چه ن چه فا، چه ن خارزاری  
شوان بی مز، حه ق نادباری

(تا چند جور و جفا و خوار وزاری،  
چونان شبان ی مزدی که کسی قدرش را  
نمی داند.)

روبروی اتاق نیشتمان اتاق دایی  
کوچکتر قرار داشت که میل های ورزشی  
اش را ما بچه ها چند نفری نمی توانستیم  
بلند کنیم. گاهی با او به زورخانه "خان مامه  
بگ سوله" می رفتیم و آن وقت داستانهای  
شاهنامه بر ایمان حالت تصویری نیز پیدا



بیاورد. نصیحت می کرد که به فکر آینده  
باشید، رقیبان و اقران را گواه سخن  
می گرفت که: ببینید: "ها مسه ران چیش مه  
که ران" (بین رقیبان چه می کنند؟)

گاهی به نظر می رسید بچه ها پایشان را  
از گلیمشان دراز تر کرده اند، در این گونه  
زمان ها به دستور دایی جان باید دفترها  
حاضر می شد و املاء می نوشتیم، و بدابه  
حال کسی که واژه قسطنطنیه را غلط  
می نوشت.

در خانه حاجی بی بی همه اهل شعر  
بودند، حتی رنگینه خانم خدمتکار خانه که  
به اصطلاح "ناو ماله" (کسانی که به میل  
خود به خدمتکاری خاندان ها و عشایر کرد  
در می آمدند.) آنها بود و از بام تا شام کار  
می کرد، صدها بیت کردی از بر داشت و در

می کرد.  
از پله های موزاییکی زرد رنگ گالاری  
بالا می رفتیم به ایوان کوچکی می رسیدیم،  
که در طرف راست آن درست روی اتاق  
نیشتمان، اتاق مهمان خانه قرار داشت که به  
آن "سالون" می گفتند، سالون درست روی  
اتاق نیشتمان جای داشت، به همان طول  
و عرض، سقف و دیوارها گچ بری شده بود،  
علاوه بر چاچراغ و دیوار کوبها، یک شیر  
گچی بزرگ برجسته نقش دیوار بود که  
چراغ پر نور بزرگی را به دندان گرفته بود، سه  
تخته فرش دوازده متری قرمز لاکه  
کرمانشاهی پسند بافت کاشان و تعدادی  
قالیچه و کناره آنرا پر می کرد. دو ردیف  
صندلی لهستانی قرمز، ساعت بزرگ  
دیواری، عکس نشسته بر قاب پدر بزرگ و



می داشت، خمیر می کرد، تشت خمیر را روی سر می گذاشت و به ناتوایی می برد و با بوی خوش سنگک های خشخاشی بر می گشت. وقتی سرو صدای بچه ها زیاد بود، یکی از خاتم های خانه غزان به سر می شد (دیگ مسی را به سر می گذاشتند و چادری به سر می کردند تا بچه ها را بترسانند) و از یکی از زیر زمین ها بیرون می آمد تا ما را بترساند، ما با وجودی که آنها را می شناختیم باز می ترسیدیم. هر زیر زمین که به آن ژیر خان گفته میشد، دو پنجره مشبک از کاشی آبی داشت و مادر دنیای بچگی به خیال خودمان آنها را چون ضریح امام زاده ها مقدس می دانستیم. پارچه سفیدی را که روی لباسها برای جلو گیری از برق اتو می انداختند بر سر چوبی می زدیم که علم عزاداری ما بود و چند دور حیاط و حوض را که می زدیم، کاشیهای مشبک زیر زمین غرق بوسه می شدند؛ به آنها دخیل می بستیم و مراد می گرفتیم. جدا از چاه آب که منزلگه شاه ماران بود، خانه مادر بزرگ فرشته های دیگری هم داشت که برخی نور آنها را در زیرمین ها دیده بودند. برخی هم مادر بزرگ را به فرشته و سفره و خوان خود و پدرش قسم می دادند و دست کرم حاجی بی بی هم باز بود و به همه آنها یاری می رساند. حتی یکبار دزدی روز روشن به خانه آمده و راست یا دروغ گفته بود در فلان شب سه بار می خواستم از دیوار خانه شما بالا بیایم و هر سه بار، فرشته خانه شما مرا پایین انداخت. اتعالمی گرفته بود که دیگر گرد دزدی نگردد.

عقیده به وجود فرشته در خاندانهای قدیمی ریشه در بلورهای ایران باستان و اعتقاد به روانهای جلودان و فروهرهای نیک هر خاندان دارد که در میان کردان حفظ شده است، چنانکه در اشعار فولکلوریک کردی زمزمه می شود:

فیدای بالات بام خاس خه زالیگی

تو خووت فریشته ی گورا مالیگی

دستی) و آشپز خانه قرار داشت و به دنبال آن چاه آبی که حفاظ و دیوارهای سنگی آنرا محصور می ساخت، و درست در پی آن مدبوق (مطبخ، آشپز خانه بزرگ) واقع شده بود که مخصوص مهمانی های بزرگ بود و تنوری هم برای پخت نان ساجی وجود داشت که می گفتند در سال انگلیسی ها (شهریور ۱۳۲۰) که قحطی شده بود، ساخته شده است و حالا فقط سالی یکبار در اردی بهشت ماه و برای پخت نذر شاه ماران استفاده می شد. نذر شاه ماران نوعی نان شیر مال بود که حتما باید خود مادر بزرگ آنرا می پخت. یک بار از او پرسیدم شاه ماران کیست؟ حاجی بی بی گفت: شاه ماران فرشته نگاهبان چاه خانه است و به آن برکت می دهد. گرچه سالها بود که خانه را لوله کشی کرده بودند ولی باز هم همه سال نذر شاه ماران ادا می شد. بعدها که افتخار شاگردی استاد یحیی ذکاء، روان شاد مهرداد بهار و دکتر بابک عالی خانی را پیدا کردم، بی بردم که این یک سنت مهری است که تاکنون در میان کردان باقی مانده است. درسفر هولیر هم که با "منصور یاقوتی" عزیز از هر دری سخن می راندیم، از او شنیدم هنوز در روستاهای کلیایی این آیین مهری برجاست.

در کنار مدبوق بلا فاصله کیان (کاهدان) قرار داشت و آن اتبار دود زده تاریکی بود که در آن هیزم و چوب و ذغال زمستان را قرار می دادند، در پی آن راه پله ای بود که به اتاقهای کوچک بالای حمام و مطبخ و... ختم می شد.

درست روبروی عمارت، اتاق های قدیمی خانه قرار داشت، شش اتاق بزرگ با صندوق خانه که هر سه اتاق بالیوانی جداگانه از هم سوا شده بود و زیر زمین و راه پله های سنگی جدا داشت. در یکی از زیر زمین ها دو کنوی بزرگ (کندو) گلی وجود داشت که ذخیره آرد خانواده بود و رنگینه خانم هر روز به اندازه نیاز خانواده از آن بر

دهها تنگ و ظرف بلوری و چینی با پرده های مخمل قرمز و تور ارگانزا که پارچه های آنها در سفرهای دورهای حاجی بی بی به مکه و شام و عتبات و بغداد خریداری شده بود، مهمانخانه را تزئین می کرد. نزدیک عید نوروز که می شد یا ماه رمضان که فرامی رسید، مادر بزرگ به همراه رنگینه خانم به بازار کلوجه پزها می رفت. آرد سفارشی و روغن دان خاطر جمع را تحویل حاج امید علی کلوجه پز خوشنام کرمشان، داده شد، نان روغنی، نان برنجی، نان شکری، نان خانگی و کاک یا زولوبیا و

#### تراژدی فرهاد و شیرین

طرفداران زیادی در خانه داشت، مادر بزرگ برای اولین و آخرین بار دیدن فیلم را در سینما بارید (قدیمی ترین سینمای کرمانشاه واقع در جلو خان) تجربه کرده بود و آنهم دیدن فیلم شیرین و فرهاد ساخته عبدالحسین سپنتا با بازی فخر الجبار وزیری بود، مادر ما هنوز گله مند است که چرا او را با خود نبرده اند.

بامیه سفارش می دادند، شیرینی ها در گنجیه های سالون ضبط می شدند تا به تناسب از مهمانان پذیرایی شود. طبق سنت خانواده، نان فرنگی چندان رونقی نداشت و فقط برای عروسی ها خریداری می شد.

بغل سالون اتاق پنج دری کوچکی بود که به آن قهوه خانه می گفتند و علاوه بر اینکه جای رختخواب مهمانان بود و برای تهیه شربت و چای و قهوه مراسم جشن و عزاداری از آن استفاده می شد. در طرف چپ ابیوان اتاق دلی میانی قرار داشت که از درون بهار خواب (تراس) آن به آشپز خانه و دستشویی و حمام راه می یافت و برای خودش یک آپارتمان مستقل بود.

طرف راست حیاط، دستان (انباری دم

فدای قدو بالایت که آهوی خواستنی  
و فرشته خاندان بزرگی هستی  
هنوز از حیاط خانه مادر بزرگ کم  
گفته ام، در چهار سوی حوض بزرگ،  
چهار باغچه با چهار درخت کاج قرار  
داشت که در بهار پر از گل‌های رنگارنگ  
بنفشه می‌شد، در دو سوی حوض و در  
میان باغچه‌ها شاخه‌های درختان مو، دو  
کولای آلا چیق مانند راکه غوره و انگور و  
برگ مو دلمه را تامین می‌کرد، پوشانده  
بودند. سقف عمارت از شیروانی فراز  
پوشیده شده بود. اما اتاق‌های رویرو، سقف  
کاهگلی داشت که محل خشک کردن  
سبزی و قیسی و گوجه فرنگی و محل پهن  
کردن ترخنه و شلم (ترخینه آمیخته به شلغم  
و به و انار) بود که خود حاجی بی بی آنها را  
تهیه می‌دید.

در سمت چپ و در امتداد در و روری  
دو تاق نما و دستشویی قرار داشت. در  
گوشه دیگر از حیاط، یک تخت بزرگ  
چوبی با حفاظ‌های شبکه‌ای خوش  
تراش، آرامش دهنده تابستانهای گرم و  
ایمنی بخش بچه‌ها از نیش کژل دم و عقرو  
بود. تا یادم نرفته بگویم که هر وقت عقرب  
می‌دیدم یا نمی‌از آن برده می‌شد باید سه  
بار می‌گفتم: مار، مار، مار.

این حیاط یا به کردی کرمانشاهی چه  
سار (حصار) تلخ و شیرین‌ها و سرد و  
گرم‌های بسیار به خود دیده بود. عقد  
وعروسی‌هایی که آوازه آن گاه در شهر  
می‌پیچید. نوا و صدای اسماعیل خان  
(مرحوم اسماعیل خان مسقطی، موسقب  
دان چیره دست کرمانشاهی) که تا خانه‌های  
دور دست می‌رسید:

فدای بالایت بام لیلی،

باو باو باو باو، ته رکه ی لیو چه م

ناو شتاو خور، تامان،

باو باو، سوزه ی گول وه ده م

باو باو، باو باو، باو مه چوره وه

گول وه نی له بان که مه ر چینه وه

(بخشی از ترانه مشهور بویو ساخته  
اسماعیل خان مسقطی)  
برای مناسبت‌های خاص "مشی برا  
نازار" را خیر می‌کردند که آشپزیش حرف  
نداشت و بنا بر سنت، دو رنگ (دو گونه)  
خورش خلال بادام و قرمه سبزی  
می‌پخت. اکبر سوخته زار فناد معروف  
شهر (صاحب شیرینی پزی گل سرخ) تهیه  
بستنی و شیرینی را در یکی از زیر زمین‌ها  
برعهده می‌گرفت.  
مادر بزرگ (جهیزیه) یا به قول

که بو و عطر روغن دانش در همه جا  
می‌پیچید که همیشه سهم همه همسایگان  
دور و نزدیک هم در نظر گرفته می‌شد.  
البته شادی در خانه حاجی بی بی  
همیشگی نبود، گاهی نیز آوای مور کوکی  
خاتم (کوکی) بلاون لابه کن و مویه گر  
معروف از این خانه بلند بود و محل را در  
ماتم فرو می‌برد.

باوانت برمی، بسوزو جه رگت

وه ک کرمانشاهی سیه بووت به رگت

(خاندانت زیر و زیر شود، جگرت



بسوزد مانند کرمانشاهی جامه سیاه عزا  
پیوشی)

بحث در مورد خانه مادر بزرگ بود،  
چند نکته هم در مورد خود حاجی بی بی  
بگویم: نامش حاجی قدم خیر و از کلاتر  
زنان ایل کلهر بود و با ایلات و عشیره‌های  
دیگر چون سنجایی و زنگنه، زوله و جمیر،  
خزل و ریزه وند و کمانگر نسبت سببی یا  
نسبی داشت. در دوازده سالگی هووی  
خاله سترون خود شده بود و به عقد پدر  
بزرگ مادری ما در آمده بود که در آن زمان،  
نزدیک به شصت سال تفاوت سنی داشتند.  
پدر بزرگ از مالکان خوشنام شهر بود و  
سرگذشت غریبی داشت، داستان پایداری  
او در برابر "داوود خان کلهر" و "گرچی بیان  
کلپایی" در شهر مثال زدنی بود که بعدها نیز  
هر دو از دوستانش شده بودند، آن قدر

کردان جیاز مفصلی به دخترش داده بود و تا  
مدتها شهره شهر بود، سنگ باشور و شانه  
سر عروس قاب نقره داشت و دهها خوانچه  
فاصله چنانی تا خیابان سیروس (منزل  
داماد) را پر می‌کرد.

مراسم پاکشای عروس و دامادهای  
جدید، تولد نوه‌ها، قربانی عید، نذر‌ها،  
سفره علی، ولیمه حج و کربلا و مشهد،  
سفره ابوالفضل نذر سربازی پسران  
خانواده، سفره‌های بی بی سه شنبه (که هیچ  
مردی حق ورود و خوردن از خوراک‌های  
آن رانداشت و گرنه به زندان می‌افتاد و ما  
پسر بچه‌های آن دوره دزدکی به غذاهای  
آن ناخونک می‌زدیم)، همیشه باشکوهی  
در خور برگزار می‌شد. حلوا و بژی (نوعی  
شیرینی خانگی کردی) و شامی کباب و آش  
ماست را خود حاجی بی بی درست می‌کرد

خللی در درس و مشق وارد نمی‌کرد. اما زمان بازگشت از "چنانی" هم برایمان حال و هوای دیگری داشت، حاجی بی بی ما را با کوله باری از خوراکی و میوه روانه خانه می‌کرد. بزی، گردو، قیسی، ماست و کره و شیراز (نوعی پنیر کردی) و گاهی قلمه‌هایی از غذاهای گوناگون. یک یک را می‌بوسید، به بچه‌ها اسکناس‌های پنج تومانی می‌داد، اشک در چشمانش جمع می‌شد و می‌گفت: "غه ریپیل ته ن دروست، سپه رده تان کرده نیمام ره زا" (غریب تن درست باشید. شما را به امام رضا سپردم). گاهی پسر دایی‌ها که در این مدت با ما اتس گرفته بودند، قرآن سلطانی بزرگ دایی جان را می‌آوردند و مادرمان را قسم می‌دادند که: "تروید"، مادر بزرگ هم اصرار می‌کرد: "بچه‌ها کتاب خدا را به زحمت انداخته اند، چند روز دیگر بمانید"، باز می‌ماندیم، چند روزی پس از آن، آماده رفتن که می‌شدیم، دوباره پسر دایی‌ها قرآن بسر می‌آمدند و می‌خواستند باز بمانیم. مادر بزرگ این بار آنها را تشر می‌زد و می‌گفت: "که م کتابی خودا بخینه زامه ت" (کم کتاب خدا را به زحمت بیندازید) و ما می‌فهمیدیم وقت رفتن فرا رسیده‌است.

هم اکنون، در میان کوچه‌های غم گرفته چنانی، خانه مادر بزرگ دارد به سختی نفس می‌کشد، گویا قرار است سازمان میراث فرهنگی آن را از وارثان بخرد و دستی به سر و رویش بکشد، گرچه حاجی بی بی سالهاست که دیگر در میان ما نیست، اما بوی نسترن او هنوز در خانه پیچیده‌است. به هر حال هر وقت به چنانی فکر می‌کنم، بی‌اختیار به یاد این گفته مسعود کیمیایی می‌افتم که: "مادر بزرگ‌ها وقتی که می‌روند، همه چیز را، حتی خاطره‌ها را در بقچه‌های ترمه شان می‌پیچند و باخود می‌برند.

حکایت همچنان باقی

فعلی) و سپس به مطب "دکتر بناپور" و "دکتر کوشکی" می‌برد. برای عروس‌های روستایی لباس عروسی تهیه می‌کرد، در این گونه وقتها به خیاطی "اسا تقی" در علاف خانه می‌رفتند. اوسا تقی دوزنده خوش دستی از مردم جوانرود بود، هر وقت سفارش می‌دادی، دوشنبه آینده تحویل می‌داد و اگر حاضر نبود، نوبت به دوشنبه دیگر می‌افتاد. لفظ شیرین "دووشمه" او زیانزد بود. رنگ و فرم و اندازه لباس را هم خود اوسا تقی تعیین می‌کرد. برای مثال زنی را از دور نشان می‌داد و می‌گفت: عروس هم قد و قواره آن خانم هست یا نه؟ تا زمانی که اندازه به واقعیت نزدیک می‌شد و سرانجام معامله به ادای لفظ دو شمه می‌رسید. حاجی بی بی محل حل اختلاف هم بود. حتی یکبار در بیمارستان میج دست قاتلی که برای سر و گوش دادن و بی گیری از حال زخمی که خود در یک نزاع ابله تیرش زده بود، را گرفت و تحویل قانون داد. بدینسان خانه او همیشه پر از کسانی بود که یا برای حل مشکلاتشان و یا برای حساب و کتاب زمین‌ها و حشم مادر بزرگ آمده بودند. اغلب باخود دوغ و ماست و کره و روغن و شیراز می‌آوردند و چون سوغاتی همیشه زیاد می‌آمد، بین در و همسایه تقسیم می‌شد.

رفتن به خانه مادر بزرگ برای ما به مثابه یک سفر بود. وقتی به خانه چنانی می‌رفتیم، حاجی بی بی ما را برای پانزده روز و گاه یک ماه نگه می‌داشت، در نظر او ما در سنگ معدن غریب بودیم، فاصله خیابان سعدی که مادر بزرگ به سیاق قدیم آنرا "چال اسب دولی" می‌خواند، به نسبت مساحت آنروز کرمانشاه، از چنانی بسیار دور بود، ما بچه‌ها به دبستان یکتا در خیابان شیر و خورشید می‌رفتیم، مدرسه هم به سعدی و هم به خیابان جوانشیر که بین چنانی و تیمچه ملا عباس علی بود، سرویس رفت و آمد داشت، از این رو ماندن در منزل مادر بزرگ،

مردمدار و مهمان نواز بود که با دیدن مهمان، خنده بر لبهایش می‌نشست و لقب خوش اخلاق گرفته بود، می‌گویند اگر مهمان نداشتند، آن روز افسرده خاطر می‌شد و حاجی بی بی و رنگینه با گوشه و کتابه می‌گفتند: "نه ترس نه لان بی بر میمان تیبی" (ترس الان مهمانها می‌رسند). مادر بزرگ برای او هفت فرزند به دنیا آورده و محبوب او شده بود. زندگی حاجی بی بی، فراز و فرودهای زیادی داشت، گاهی پالتو و کلاه دوران کشف حجاب را از صندوقچه در می‌آورد و از زمانی می‌گفت که چادر و

#### برای مناسبت‌های خاص

"مشی برا نازار" را خیر می‌کردند که آشپزیش حرف نداشت و بنا بر سنت، دو رنگ (دو گونه) خورش خلال بادام و قرمه سبزی می‌پخت. اکبر سوخته زار قناد معروف شهر (صاحب شیرینی پزی گل سرخ) تهیه بستنی و شیرینی را در یکی از زیر زمین‌ها برعهده می‌گرفت.

چاقچور و پوشش کردی به دستور رضا شاه قدغن شده بود. می‌گفت: زیر کلاه شال بزرگی را بر سر می‌کردیم تا رعایت شرع را کرده باشیم. ولی بارها پاسبان سر گذر آنرا ستانده و قطعه قطعه کرده بود. از شهر یور بیست و جنگ جهانگیر و اشغال شهر به وسیله انگلیسی‌ها. از قحطی همه گیر و... سخن‌ها داشت. خانه مادر بزرگ محل امید خویش و بیگانه بود. در خانه بر روی همگان از شهری و ایلیاتی باز بود و این از خوی کردیش نشات می‌گرفت. بسیاری از خویشان و آشنایان در وقت بیماری و تنگی روزگار به او پناه می‌آوردند. بیماران را به محکمه دکتر ارسطا و بیمارستان امریکاییها (بیمارستان مسیح



## نگاهی متفاوت به کرمانشاهان

«مهندس غلامرضا پناهی راد»

« غلامرضا پناهی راد عضو هیات علمی دانشگاه رازی کرمانشاه است و مطلب زیر را در خصوص اهمیت تاریخی فرهنگی کرمانشاه برای نشریه «کرمانشاه» فرستاده است:

باران، ابرها سبک شده تحت تأثیر پدیده‌ی اورو گرافیک بالا رفته و باقی مانده‌ی نزولاتشان را بر قتل زاگرس به صورت برف می‌بارند که ذخیره‌ی تابستانی آب منطقه می‌شود چه به صورت باران و چه به صورت برف آب در بافت اسفنجی سنگ‌های آهکی به مثابه بهترین منابع و مخازن ذخیره شده و سپس به مرور به صورت چشمه‌ها و نهرها جاری می‌شوند و غالباً باز هم به میان رودان می‌ریزند، زاب بزرگ، زاب کوچک، سیروان، لیده، الوند و ... همگی از این نوعند در این راستا قابل ذکر است که در گویش‌های محلی (هورامان) به معنای محل آمدن ابرهاست و نام‌های اورارتو و هوارمی و ... از این ریشه‌اند و اما زاگرس بر عکس رشته کوه البرز که فشلاق ندارد دارای دو حوزه‌ی گرمسیری بسیار مستعد و مناسب است یکی در غرب که میان رودان می‌باشد و دیگری در جنوب که خوزستان و بعد فارس است. این امتیاز، تمدن‌زایی زاگرس را نسبت به البرز و کوچ روان آن ممتاز می‌کند چرا که استعداد بسیار بیشتری در زمینه‌ی دامداری کوچ‌چرو دارد به همین علت حکومت‌های مقتدر اولیه‌ی ایران مانند ماد، پارس، پارت، ساسانی را در دامن خود پرورده است.

دره‌های زاگرس و بخشی از فلات شرقی آن سکونتگاه‌ها و بیلاق‌های اشراق میان رودان بوده است. پناه و سایر

بزرگمهر، خواجه‌نظام‌الملک، قائم مقام فراهانی، امیر کبیر و شاهان هم عصرشان نمونه‌های پیوند و حمایت دو جانبه تاج و دستار یا کوچ و کشت‌اند. فرهنگ‌های بسیار متفاوت این دو شیوه معیشت و این که هر یک توانسته‌اند چه پدید آورند و در رابطه‌ای متقابل و زنده چگونه در هم بنهند خود حدیث مفصلی است که آثار سرنوشت ساز آن تا آخر دوران قاجار و نقش ایل بختیاری در نهضت مشروطه قابل پیگیری است.

نقش دیگر دیواره‌ی زاگرس آن است که باعث می‌شود ابرهای باران‌زای مدیرانه‌ای در برخورد با آن متراکم شوند و باران‌های فراوان بر میان روها ببارند تا این اراضی مستعد و معتدل و پرآب در طی هزاره‌ها بستر تاریخ تمدن‌هایی چون سومر، بابل، اکد، آشور، ایلام و ... گردد. پس از ریزش

### مردمانی که تاریخ منطقه را

رقم زده‌اند عمدتاً دامداران کوچ‌چرو و کشاورزان اسکان یافته بوده‌اند. اقتدار، قبضه‌ی قدرت و ایجاد حکومت‌های نیرومند در سراسر منطقه توسط ایل‌ها صورت گرفته و ستیز یا همزیستی و وحدتشان با اسکان یافتگان کشاورز ماجرای مفصل شاهان مقتدر و وزیران مدبر در تاریخ و ادبیات داستانی ماست.

اقلیم، بستر تاریخ است و تاریخ بستر فرهنگ. از این دیدگاه که اگر آن را معتبر بدانیم، شناخت تحلیلی اقلیم و بعد تاریخ، به درک صحیح ما از شرایطمان کمک می‌کند. از ذکر کمیت‌های آماری مانند مساحت استان، تعداد روستاها، ذبی رودها، ارتفاع قتل، استان‌های همجوار، شهرها و جمعیت و ... می‌گذریم چرا که به کرات و در منابع مختلف تکرار شده‌اند و عوامل اثرگذاری را بررسی می‌کنیم که کمتر مورد بحث و پژوهش قرار گرفته‌اند.

زنجیره‌ی زاگرس، فلات ایران در ناحیه‌ی غربی و اراضی میان رودان از آن جمله‌اند و هر یک تأثیرات خاصی بر شکل‌گیری زندگی مردم و اجتماعات آنان در غرب ایران و به ویژه استان ما داشته‌اند. سلسله کوه‌های زاگرس از آذربایجان تا پارس و تلاقی‌اش با زنجیره‌ی البرز از آلپ تا هیمالایا بستر زیست دامداران کوچ‌چرو طی ده هزار سال تاریخ بوده است.

مردمانی که تاریخ منطقه را رقم زده‌اند عمدتاً دامداران کوچ‌چرو و کشاورزان اسکان یافته بوده‌اند. اقتدار، قبضه‌ی قدرت و ایجاد حکومت‌های نیرومند در سراسر منطقه توسط ایل‌ها صورت گرفته و ستیز یا همزیستی و وحدتشان با اسکان یافتگان کشاورز ماجرای مفصل شاهان مقتدر و وزیران مدبر در تاریخ و ادبیات داستانی ماست.

سرزمین در کتیبه‌های آشوری و مأخذ دیگر بیت الی و بیت ماگایه (از لغت مغ) به معنای خانه‌ی خدا یا سرزمین خدایان ذکر شود.

سراب بیستون به مثابه نیایشگاه و بیستون (بغستان) به معنای جایگاه خدایان می‌باشد. سراب طاق‌بستان نیز گمان می‌رود طاق و پسان باشد و ویس در گویش‌های دوران ماد به معنای شیخ، پیر، معتکف، بزرگ‌ده و قبیله است و پیشینه‌ی نیایشگاهی آن بسیار کهن‌تر از شکارگاه دوره‌ی ساسانی است. وجه تسمیه‌ی سراب روانسر که بزرگترین این چشمه‌هاست از دو قسمت روان مختلف رودها و سرمخفف سراب است در این سراب تا چندی پیش سنگ حجاری شده‌ی مدوری وجود داشت که آن را سنگ مذبح می‌خواندند. از دوران‌های کهن اساطیری بر این سنگ قربانی ذبح می‌شده تا خونس به درون آب چشمه بریزد و حاجات برآورده شود. قابل ذکر است آیین میتراپی که مشربی ایرانی بوده است تا قبل از رسمیت یافتن مسیحیت دین رسمی امپراطوری روم بوده است و با آیین‌های مهری و پرستش آنهایتا پیوندی کهن دارد.

استان کرمانشاه از دوران باستان محل تلاقی دو جریان و زنجیره‌ی عمده‌تردد در مقیاس وسیع بوده است و شهرها و قصبات آن منزلگاه‌های متناوب و متناسب طی طریق بک روزهی کاروانیان و سپاهیان محسوب می‌شده است.

اسد آباد، کنگاور، صحنه، بیستون، کرمانشاه، ماهیدشت یا چهارزیر، اسلام آباد، کرند، سرپل ذهاب، قصرشیرین و... به فواصل ۳۰ تا ۴۰ کیلومتر منزلگاه‌های جاده‌ی ابریشم بوده‌اند و ارتباط بین شوش (سوزیانا) و



عکس از حسین عیسی حاج

نقاط سردسیر و بلند شمال استان در حوالی سنقر، از تپه ماهورهای مرتعی جنوب شرقی استان تا چین‌خوردگی‌های متراکم هورامان بستر شیوه‌های معیشت، اساطیر، باورها، لهجه‌ها، پوشش، لباس و معماری و موسیقی و خلاصه تمامی جلوه‌های حیاتی است در نهایت تنوع بسیاری از جهانگردان و محققان این استان را هند ایران نامیده‌اند که البته این خود می‌تواند به دو علت باشد. یکی تنوع فرهنگی و آیینی و دیگری که همیشه مکتوم و مورد غفلت بوده است نام منطقه‌ی قصرشیرین قبل از دوران خسرو پرویز است که گویا نام آن حوالی هند یا اند بوده و کردند به معنای کناره و حاشیه‌ی هند یا اند است و شاید نام رود الوند نیز بی‌ربط با آن نباشد. چین‌خوردگی‌های متراکم و رفیع زاگرس عامل زایش بیش از سیصد چشمه‌ی بزرگ با دبی حدود ۳۵۰ لیتر در ثانیه است که معمولاً سراب خوانده می‌شوند. سراب‌های روانسر، بیستون، طاقبستان، نیلوفر، یآوری، برناز، هولی و... از این زمره‌اند و خود این باعث گردیده که در دوران پرستش الهه‌ی آنهایتا که خدای پاک‌ی و آب‌هاست، حتی قبل از آیین زرتشت نام این

مراکز زیستی مشابه دیرینه‌ای اینچنین دارند و علاوه بر آن ایران واجد منابع کانی مختلف بوده که میان رودان فاقد آن است و در مقابل در آنجا تولید غلات به وفور صورت می‌گرفته و این دو زمینه مبادلات وسیعی را ایجاد می‌کرده است. در نقاطی چون کرند، شمشیر، قلعه زنجیر، شوشمی و... صنایع فلزی و سلاح تولید و با غلات میان رودان معاوضه می‌شده است.

فلات شرقی زاگرس و جلگه‌های وسیع آن گرچه به استعداد اراضی بین‌النهرین نبوده است ولی به هر حال آن قدر بوده که در مقطعی از تاریخ اولین دولت و امپراتوری ایران را در بطن خود بپرورد. تاریخ شکل‌های دولت‌گونه‌ی ایرانی با مآداها شروع می‌شود و در غرب ایران و این خود نکته‌ی قابل توجهی است. تمدن‌های هخامنشی و ساسانی و حتی اشکانی نیز از هر جا که برخاسته باشند در این بستر بالیده‌اند.

تنوع اقلیمی استان کرمانشاه حیرت‌انگیز است این تنوع اقلیمی به نوبه خود تنوع زیستی و فرهنگی بیار می‌آورد پیوند خوردگی و در هم آمیزی این فرهنگ‌ها به آنان غنای دورنی و تکامل می‌بخشد.

از اراضی گرم و خشک سومار تا

پارسه با آتورپاتکان و آتشکده شاهی (آذرگشسب) نیز بر حسب فصول مختلف چنین زنجیره‌ای را پدید می‌آورده است.

تأثیرات اقتصادی و فرهنگی این تحرکات از یک طرف و مجموعه‌ی انبوه کوهسارهای دست‌نایافتنی هورامان به عنوان پناهگاه امن پناه جویان سه تمدن همجوار آن (روم، بین‌النهرین، ایران) ترکیبی بغرنج و شگفت‌انگیز از تاریخ و فرهنگ پدید آورده است.

از سویی دیگر جنگ‌های پایان‌ناپذیر ایران با یونان، روم و سپس عثمانی و در نهایت عراق در دوران

#### ◀ استان کرمانشاه از دوران

باستان محل تلاقی دو جریان و زنجیره‌ی عمده‌تردد در مقیاس وسیع بوده است و شهرها و قصبات آن منزلگاه‌های متناوب و متناسب طی طریق یک روزی کاروانیان و سپاهیان محسوب می‌شده است.

صدام و دست به دست شدن مکرر این نواحی و آسیب‌پذیری‌ها و بی‌ثباتی‌ها و بحران‌های ناشی از آن خود موضوع پژوهشی ویژه است. از دوران صفویه که تشیع مذهب رسمی گردید، زوار عتبات نقش عمده‌ای بر بخش قابل توجهی از استان گذارد.

خاندان زنگنه و شیخ علیخان که از اکابر دستگاه دولت صفویان بوده به علت عدم تمکین نسبت به کریم‌خان زند موجب شد تا وکیل‌الرعا یا اگر برای ایران پدری کرد در حق کرمانشاه بی‌مهری و جفا روا داشت و دوباره آن را به ویرانی کشید. محمدعلی میرزا دولت‌شاه فرزند فتحعلیشاه قاجار و برادر

عباس میرزای شهیر بر کرمانشاهان و خوزستان حکومت یافت و در دوران او و اندکی بعد از او این شهر و منطقه‌ی آن رونق یافت و پس از فتنه‌ی سالارالدوله و در پایان کار مشروطه چیان بود و عجبا که این شهر در دوران مشروطه یکی از کانون‌های فعال سیاسی اندیشمندان ایرانی بوده است. چرا که دلبستگان مشروطه را جذب نمود.

قطع راه عراق و جریان زوار و تأثیر اقتصادی آن از سال ۱۳۲۷ کرمانشاه رابه شهری منزوی و بن‌بست تبدیل کرد. دگرگونی‌های اجتماعی دهه‌ی ۴۰ ضریب رشد جمعیت شهر را به ۱۱٪ رساند و آن را به شهری متورم، بی‌سامان و مغلوب حاشیه‌نشینی تبدیل کرد و در دهه‌ی ۶۰ جنگ تحمیلی بر آن افزون شد و کرمانشاه قوج قربانی ایران عزیز گردید.

جای امیدواری است که از دیدگاه مطالعات آمایش سرزمین کرمانشاه در محل التقای خطوط شماره یک و دو توسعه‌ی ایران قرار دارد و بالاترین پتانسیل رشد را بالقوه دارا می‌باشد. چنین دیدگاهی در صورت اعمال، این شهر را به قوی‌ترین قطب منطقه‌ای بدل خواهد کرد. به امید آن روز.

با چنین پیشینه و پتانسیلی جا دارد مطالعات گسترده‌ای در مورد همه‌ی جوانب تاریخی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی صورت گیرد تا به درستی امکان معرفی آن فراهم شود این امر مشخصاً برای دانش‌آموختگان محلی و دستگاه‌های مسوول، دانشگاه‌ها و دانشگاهیان و... ایجاد مسئولیت می‌کند و همتی والا می‌طلبد تا با بکارگیری حکمت کهن این سرزمین مجدداً روحی در کالبد بی‌رمق آن دمیده شود. دانش بالا می‌طلبد و بینش والا و ارداتی خالصانه، ما خود را طیب خاطر وام دار

این دین می‌دانیم.

نام‌ها، پرچم‌ها و پدیده‌ها هستند و غالباً ریشه‌ای عمیقاً فرهنگی دارند. در طی دوران‌های طولانی می‌مانند و بعضاً اسطوره‌ای می‌شوند و گاه در شرایط مختلف تغییر شکل می‌یابند آن چنان که بازشناسی شان نیازمند مهارتی خاص است که به همت پژوهندگان متحقق می‌شود. حسب ضرورت و به قدر بضاعت کوشیده‌ایم تا ریشه‌ها و معانی برخی نام‌های تاریخی - جغرافیایی استان را کاوش کنیم به امید این که با همیاری اهل فضل خطاهای آن برطرف شود.

#### ◀ کرمانشاه - کرمانشاهان

۱- معرب گرمناگاهان، گرمیناجهان، کرمانشان مانند کرمانجان (روستای نزدیک کنگاور)، کرمانج، کرمانجا، کرمانشاه به دلیل دره نسبتاً گرم کرمانشاه که از اسلام آباد و کنگاور در دو سوی خود گرمتر است - به علت جریان مدیترانه‌ای غربی - که توسط رهگذران همدان، تیسفون و قدیم فهمیده شده است.

۲- کرمانشان مرکب است از کر به معنی حاشیه و کر به معنای اقوام کری - که با اقوام کاسی عمدتاً مردمان نیمه غربی ایران را تشکیل می‌دادند - ما به معنای قوم ماد، آنتشان نام قدیمی حدود ایلام فعلی که هخامنشیان از آذربایجان به آنجا کوچیدند و بستر قدرتشان شد و تا حدود کرمانشاه فعلی را در بر می‌گرفته است.

۳- قرم سین یا قرم شین، پس از فتوحات اعراب گفته شده است که می‌تواند از قرم معرب گرم باشد و سین یا شین به معنای سکونت گاه و شهر و قصبه است.

۴- کرمانشاه می‌تواند گرمیان شیا

داله خانی: به معنای خانه عقاب است.

هلوان: نام قدیمی سرپل زهاب است که به غلط حلوان نوشته می شود و هه لو به معنای عقاب و پرندگان بزرگ شکاری مانند کرکس و ... است.

زهاب: که به غلط ذهاب نوشته می شود به معنای محل زایش آب است. «زه» یا «زی» به معنای زایش و تراوش است و «آو» همان آب است. و در گویش های محلی «زاو» گفته می شود. نام رودهای زاب بزرگ و زاب کوچک از این جاست.

زاگرس: زا - گروس، گره، گرا به معنای کوه و صخره است مثل گراوند، گروس، طاق گرا.

«زا» می تواند از زاو به معنای محل زایش آب به علاوه گروس به معنای صخره های بزرگ و بلند باشد.

کردند: به معنای کناره و حاشیه و کرانه اند یا هند است. و هند یا اند از نام قبلی منطقه حوالی قصرشیرین است قبل از دوران خسرو پرویز.

اورامان: که در واقع هورآمان به معنای محل آمدن ابر (هور) است و نام های قدیمی اورارتو و هورائی از این جاست. احتمالاً دلیل این نامگذاری جبهه ابرخیز مدیترانه ای و حرکت غربی - شرقی جریان هوای مزبور است. در گویش های آذری اورمان به معنی جنگل یا پوشیده از درخت است.

سنقر: سین کر است به معنای سکونتگاه قوم کر که یکی از دو قوم اصلی ایران زمین قدیم است (در جوار قوم کاس یا کاسی که نام های کاسپین، قزوین، کارکاسی «نام قدیم همدان» و کاشان و ... از آن است. درگویش های دوران ماد و قبل از آن رودهای بزرگ راسی - سو می گفتند که در زبان های هند و اروپایی بسیار شنیده

(شهرکاسی ها) ذکر شده. احتمال می رود کرمانشاه کارماآنشان بوده باشد به معنی شهر مادهای منطقه ای آنشان کما اینکه نام صحیح کامیاران نیز کارمانیا به معنای شهر مانیانی بوده است. مانیائیان قبل از مادها در منطقه دولتی داشته اند.

سنجایی: سین جافی است به معنای سکونتگاه قوم جاف، به دلیل این که جانرود جافان رو در حد غربی این منطقه قرار دارد و بسیاری از سکنه آن از قوم جاف اند. جاف یا زاو به معنی اراضی پایین دست در مقابل پاو به معنای بالادست که نام شهر پاوه از آن است. «پا» خود به معنای ایستاده و برافراشته در واژه های فراوان آمده است. پائیرهوند: پائیره به معنای برافراشته و وند یا وندت به مفهوم کوهسار و کوهپایه و پسوند سکونتگاهی بسیاری از مردمان غرب ایران است.

پراو: نیز به معنای ایستاده و برافراشته است، از ریشه پائیره و آو از ریشه «آ» به معنای بزرگ و عظیم می باشد.

شاهو: نیز از شا یا جیا به معنای کوه و قله و هو به معنای مفر و خاستگاه بلند و کوه است.

داله هو: دال به معنای عقاب و هو به معنای کوه و خاستگاه رفیع است.



عکس از حسین عیسی حاج

باشد. گرمیان مفهوم است و شیا و شا یا جپا و جغا و جغه به معنای قله کوه و تپه و برجستگی است و پیشوند و پسوند مکان های مختلف است مثل جیاماران، جغانرکس، کرناچی و ...

علاوه بر آن کر به معنای کران و کناره است و ما اشاره قومی ماد است و جمعاً به معنای تپه سکونتگاهی حاشیه مادها.

۵- قره می سن، در اسنادی به عنوان نام کرمانشاه ذکر شده که قره و خُ ره به معنای بزرگ و می به معنای ماد و مادی و سن یا سین به معنای شهر و سکونتگاه است که جمعاً می شود سکونتگاه بزرگ ماد.

قابل ذکر است می نام قوم ماد است و در کلمه ماد یا کرد حرف «د» پسوند مکانی است و خود قوم یا طایفه می و کر است. و «می» و «ما» در اصل به معنای شیر و ماحصل و محصول است و در شاهنامه فردوسی نیز در داستان فریدون به گاو پرمیه اشاره می شود که به معنای پرشیر است، میش (در گویش محلی میه) از این ریشه است.

۶- در گویش های کهن میان رودان کار به معنی شهر است و نام همدان در مواردی کارکاسی

می‌شود، اعم از زبان انگلیسی تا شعب مختلف ترکی ولی خود این واژه نه مستقیماً از زبان انگلیسی اخذ شده است و نه ترکی و از قبل از سیطره ترکان بر ایران در گویش بومی وجود داشته است. نام رودهای سیروان، سیمره، گاماسی آو، قره‌سو و ... از آن مشتق شده است.

**قره سو:** قره در گویش‌های بومی قدیم به معنای بزرگ و زیاد است. و به صورت خرّه هم گفته شده مثل خروار، خرگوش، خرگاه و ... و سو یا سی به معنای رود بزرگ است. ماسی به معنای ماهی یعنی به دست آمده از رود و گاماسی آو گاو ماهی - آب است به معنای رودی که دارای ماهی‌های بزرگ است.

**هرسین:** هر به معنای خورشید و سین به معنای سکونتگاه است و نام روستای هریر که به غلط حریر نوشته می‌شود (نزدیک کرند) به معنای آفتابی و رو به آفتاب است.

**کنگاور:** کنگه به معنای محل کنده شده و زاغه، (گاه پسوند مکانی است) و ور به معنای قلعه و سکونتگاه بارودار است. بیلور (بیلوار) و دینه ور نیز پسوند (ور) آنان به همین معناست.

**دی ناو ور:** که دینور نوشته می‌شود ترکیبی است از دی به معنای دیار و ناو به معنای درون و میان و ور به معنای دژ، قلعه، بارو است و در نقشه‌های قدیم (ناوار) قید شده است.

**بیلوار:** که (بی له ور) است جمع‌ی است از بی به معنای خدا (بیغ) مثل بیستون، بیجار و بغداد و له پسوند سکونتگاهی است مثل (وزمه له، چرمه له و ... ) به علاوه ور که در کل به معنی سکونتگاه زاهدان است.

**صحنه:** که نوشتار آن غلطی رایج است در واقع از لغت سائین به معنای

شاهین گرفته شده و ستن به معنای پرنده شکاری است و در اوستا به کرات ذکر شده است. در حدود قرن چهارم هجری خاندان حسنویه بر غرب ایران حکومت کردند که از کردان حدود سلیمانیه و شهر زور بودند. سه هانه در گویش آنان به معنای صد چشمه است (سه یا سه به معنای صد و هانه یا هانی

**هورآمان به معنای محل آمدن ابر (هور) است و نام‌های قدیمی اورارتو و هورائی از این جاست. احتمالاً دلیل این نامگذاری جبهه ابرخیز مدیترانه‌ای و حرکت غربی - شرقی جریان هوای مزبور است. در گویش‌های آذری اورمان به معنی جنگل یا پوشیده از درخت است.**

به معنای چشمه است مانند هانی گرمه). در سفرنامه‌های فراوانی منجمله شرح سفر ناصرالدین شاه قاجار به عتبات این مکان با (چشمه‌های فراوان) توصیف شده است.

**ماهیدشت:** که در واقع (مای پشت) به معنای دشت و کشتزار قوم ماد است. در عصر ساسانی بسیاری از (د) ها در گویش به (ی) بدل می‌شده است. مای همان ماد است و پشت همان دشت است، کما این که بهشت در واقع بی پشت است به معنای باغ و بوستان بیغ‌ها که پرهیزکاران و زاهدان و نخبگان دینی‌اند.

**فهله کری:** از دو جزء فهلله که معرب فهلله است به معنای تپه و ماهور (پال یعنی تپه بزرگ) و کری نام قوم ساکن است - به معنای تپه‌های سکونتگاه قوم کر.

**کلیانی:** ممکن است کربایی بوده باشد (یا) یکی از خدایان قدیم است مثل (پیریانی) و کُر به همان معنای مذکور که در جمع می‌شود کُرهای پرستنده (یا) و باز هم امکان دارد به معنای پرورش دهندگان گوسفند باشد، زیرا کلیا به معنای گوسفند است و ممکن است از زبان عبری یهودیان کوچ داده شده از بابل توسط کوروش اخذ شده باشد.

در این حوالی لغت‌های عبری دیگری نیز به صورت رایج تلفظ می‌شود که در این جا جای بحث آن نیست.

**چمچمال:** به معنای محل در هم آمیختن رودهاست (چم به معنای رود است).

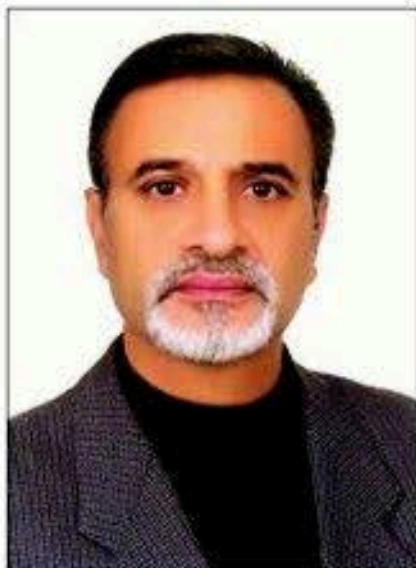
**دو رو فرامان:** به معنای محل پیوستن دو رود قره سو و گاماسیاب است در فرامان که خود ممکن است به معنای خانه‌های زیاد باشد. فره به معنای زیاد و فراوان و مان به معنای خانه است کما این که در گنج دره هرسین که در این ناحیه واقع شده قدیمی‌ترین آثار خانه سازی با قدمت قریب ده هزار سال به دست آمده است.

**بدیهی است سکونتگاه‌های اولیه انسان‌های پیشین در جوار رودهای بزرگ و در جلگه‌ها پدید آمده است. از لغت (مان) کلماتی چون خان و مان رایج است و لقب زرتشت نیز اسپیدمان به معنای دارای خانه سفید بوده است.**

**بیستون:** در واقع (بی - استان) به معنای سکونتگاه خدایان و یا عابدان و دین پروران است.

**طاق بستان:** محتمل است طاق و بسان باشد به معنای حل اعتکاف و غار زاهدان. بیستون و طاق بستان و تمامی چشمه‌های بزرگ، نیایشگاه و مکان مقدس دوران پرستش آنهایتا بوده‌اند.





روی در نقاب خاک کشیدن سالخوردهگان و پیران ما - که سینه‌ها و حافظه‌هایشان گنجینه‌ی این ذخایر است - برای همیشه در زیر خروارها خاک مدفون گردد.

#### ◀ آریایی‌ها در دامنه‌های زاگرس

در حدود اوایل هزاره‌ی دوم پیش از میلاد اقوام آریایی به دنبال یافتن سرزمین‌های گرم و وسیع با چراگاه‌ها و مراتع سرسبز و علوفه‌های فراوان با کوچ بزرگ خود وارد فلات ایران شدند و بخش‌هایی از این فلات بزرگ را که رودهای خروشان و زمین‌های بارور و مراتع وسیع برای ادامه‌ی حیات داشت انتخاب کردند.

از جمله‌ی این مناطق باید از غرب کشور و از جمله استان کرمانشاه امروزی یاد کرد. در آن هنگام در فلات ایران بومیانی زندگی می‌کردند که اغلب در روستاهایی کوچک سکونت داشتند و با کشت و زرع امرار معاش می‌کردند.

آریاییان مهاجر، قبایل جنگجو و دامداری بودند که پس از ورود به این سرزمین، در پیرامون روستاهای بومیان چادرهای خود را برافراشتند. کشاورزان بومی، با این تازه‌زرها رسیدم‌های ناخوانده که گله‌های گاو داشتند و لمس پرورش می‌دادند، نه تنها از جنگ و ستیز برنیامدند بلکه آنان را به گرمی پذیرفتند و در پیرامون

## مراسم نمادین و اسطوره‌ای

# گاروانکی

◀ محمود ظریفیان

◀ محمود ظریفیان متولد ۱۳۲۸ در زنجان است وی سابقه‌ی همکاری و در برهه‌ای از زمان مدیریت رادیو کرمانشاه را در خلال سال‌های ۱۳۵۱ تا کنون بر عهده داشته است ظریفیان دارای مدرک کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی از دانشگاه تهران است آنچه در پی می‌آید مقاله‌ای در خور توجه در خصوص یکی از مراسم اسطوره‌ای در منطقه کرمانشاه بنام «گاروانکی» است:

بوده‌است.

مردم با برگزاری این رسم در سال‌های کم باران یا خشک، معتقد بودند که باران رحمت‌نزل می‌کند و آنان از چنگ قحطی و خشکسالی و عواقب آن در امان می‌مانند. بررسی و ریشه‌یابی رسم گاروانکی از این جهت اهمیت دارد که یکی از اسطوره‌های بسیار کهن آریایی و ایرانی را به شکلی نمادین در خود حفظ کرده است. پیوند و تشابه فراوان جزئیات این رسم با اسطوره‌ی باران در ایران قدیم، نشان دهنده‌ی تداوم فرهنگ کهن ما، در این بخش از سرزمین ایران است. بی‌گمان با بررسی دیگر آداب و رسوم این منطقه می‌توان به نمونه‌های دیگری از تداوم این فرهنگی دست یافت.

با پیش‌گفتاری که فرا روی آمد قصد آن است که در این مجال کوتاه، جستاری در این زمینه تقدیم خوانندگان گردد. باشد که پژوهشگران ژرف اندیش این دیار را گوشزدی باشد تا به ثبت و ضبط این فرهنگ دیرین - نه از روی تفنن و بدون روش‌ها و ملاحظات علمی بلکه به صورت علمی و نظام‌مند - دست یابند. دریغ که میراث گرانبه‌ی فرهنگ عامه‌ای این دیار با

بخشی از کشور ما که امروزه استان کرمانشاه نامیده می‌شود بیشترین شهرت خود را مدیون آثار باستانی پرآوازه‌ای است که در گوشه و کنار خود جای داده است، آثاری از دوره‌های گوناگون تاریخی، منحصر به فرد و فراخور توجه و ویژه.

در کنار این آثار که نمودی عینی دارند، آثاری قدیمی‌تر و شاید مهم‌تر از آنها نیز وجود دارد که تاکنون مورد غفلت واقع شده‌اند. این آثار، آداب و رسوم است بسیار کهن‌تر و قدیمی‌تر از بناها و اشیای باستانی که تا به روزگار ما بازمانده است. آداب و رسوم نمادین که از خلال آنها می‌توان به دیدگاه‌های هستی‌نگرانه و باورهای ساکنان این سرزمین در روزگاران بسیار دور پی برد.

یکی از آداب و رسوم مورد اشاره رسم «گاروانکی» یا «گاوربایی» است. بنا به پژوهش‌های میدانی نگارنده و براساس پارامترهای اسناد و نوشته‌های چاپ شده و چاپ نشده‌ی موجود، رسم گاروانکی تا پایان دهه‌ی چهل قرن شمسی حاضر - یعنی تا حدود پنجاه سال قبل - در بسیاری از روستاهای استان کرمانشاه و نیز نقاطی از استان‌های لرستان و ایلام مرسوم و متداول

خود به آنان جای دادند. یکی از علل این استقبال را وجود دشمنی سرسخت و خونخوار چون آشوریان توجیه می‌کند. در آن زمان آشوریان هرچند گله بک بار برای غارت دارایی این بومیان کشاورز چون سیلی فرود می‌آمدند و هرچه می‌یافتند با خود می‌بردند.

سالیان درازی دامنه‌ها و دره‌های حاصلخیز زاگرس محل تاخت و تاز آشوریان بود. هنگامی که محصولات کشاورزی به دست می‌آمد و چارپایان تعدادشان فزونی می‌گرفت، آشوریان از

رفته موجب استهلاک قوم بومی در قوم آریایی گردید، ضمن اینکه آمیختگی معیشت چوپانی ایرانیان با کشاورزی بومیان جامعه‌ی کشاورز، گله‌داری را بوجود آورد که موجب ترقی سریع اقتصادی و مالی جامعه‌ی شد، گرچه گروهی همچنان گله‌دار صرف باقی ماندند و گروهی دیگر بکجانیشینی و کشاورزی را برشینی ترجیح دادند.

#### ◀ دوگانه‌نگری برهستی

بیش هستی‌نگرانه‌ی این گروه‌ها همه

پدیده‌های دیگری بود که زندگی آنان را تهدید می‌کرد، زلزله، سیل، طوفان، سرما، تاریکی، کم‌آبی و خشکسالی، اینان مظاهر پلیدی و پلشتی و ارواح خبیثه و اهریمنان زیانکار بودند که در مقابل نیروهای نخست فرار می‌گرفتند که بعدها دیو نیز نامیده شدند. ایزدان و ایزد بانوان متعدد هر یک موکل یکی از پدیده‌های خیر طبیعی بودند و دیوان موکل پدیده‌های زیان آور برای انسان‌ها، دام‌ها و محصولات زراعی. در این نگرش دوگانه به جهان هستی که باورهای ثنوی بعدی را بوجود آورد، ایزدان و دیوان



سوی غرب کوه‌های زاگرس سرازیر می‌شدند و آنچه می‌یافتند به یغما می‌بردند، هنگامی که مهاجران آریایی به این منطقه رسیدند آنان نیز در معرض چنین خطری قرار داشتند. به این ترتیب بومیان دست دوستی به سوی مهاجران دراز کردند و مهمانان جنگجو و دلاور را برای نگهداری از روستاهای خود فراخواندند. این بود که آریاییان مهاجر به صورت نگهدارانی مزدور برای بومیان درآمدند و ضمن حراست از گله‌های گاو و اسب خویش، جان و مال بومیان را نیز در کنف حمایت خود گرفتند. آمیختگی دو قوم آریایی و بومی رفته

وابسته به نوع معیشت و نحوه‌ی زندگی آنها بود و آن چیزی نبود جز وابستگی تام و تمام به طبیعت، هم شبان گله دار وابسته به طبیعت بود و هم کشاورز روستائین. به این ترتیب پرستش قوای طبیعی امری بدیهی بود.

نور و خورشید و روشنی، آب و باران و رودهای خروشان، زمین‌های بارور و حاصلخیز و مراتع سرسبز عناصر سود بخشی بودند که به تدلوم حیات آنان کمک می‌کرد این مظاهر سودمند به زودی در هیات ایزدان و ایزدبانوان مورد پرستش واقع شدند. در مقابل این نیروهای حیات بخش

درگیر نبردهای پایان ناپذیری بودند که پیروزی هر یک در زندگی مردم تأثیر مستقیم داشت.

دامنه‌ی نبرد میان خدایان و اهریمنان بسیار گسترده و از لحاظ تمثیل ارزش فراوانی دارد، اساطیر هند و ایرانی که برخوردار از ریشه‌ی مشترکی می‌باشند نمونه‌های شایان توجهی را در این مورد به دست می‌دهند و در واقع شاید بتوان آنها را کاملترین نمونه‌ی تولید باران و با اسطوره‌ی ایزتوفان‌زا دانست. به موجب این اساطیر، ایندیره (indra) با جنگ افزار ویژه‌ی خود وجر (vajar) یا صاعقه، ورتره (vartra) یا

تیشتر شکست می خورد، اپوش او را هزار گام از دریای فراخکرد دور می کند.

خشکی و تشنگی برجها غلبه می کند. تیشتر به اورمزد شکایت می برد که ناتوانی او از آن سبب است که مردم نیایش شایسته‌ای برای وی به جانیاوردند. اورمزد به او نیروی ده مرد جوان، ده شتر، ده ورزای جوان، ده کوه و ده رود می بخشد. این بار، اپوش می هراسد و می گریزد و تیشتر او را هزار گام از دریا دور می کند. بدین گونه تیشتر موفق می شود تا آب را از دریا برگرد و به بالا ببرد. بار دیگر باران بیش از پیش با فطراتی به بزرگی سر گاو و سر انسان بر هفت کشور فرو می ریزد. آب‌ها بدون مانع به مزرعه‌ها و چراگاه‌ها جاری می شوند.

◀ رسم گاروانکی تا پایان دهه‌ی  
چهل قرن شمسی حاضر - یعنی تا  
حدود پنجاه سال قبل - در بسیاری از  
روستاهای استان کرمانشاه و نیز نقاطی  
از استان‌های لرستان و ایلام مرسوم و  
متداول بوده است.

تیشتر ده‌شنبه روز باران فرو می آورد و یا این باران، زهری که از جانوران مودی در زمین باقی مانده است با آب می آمیزد و به دریا می رود. شوری و تلخی آب‌های دریاها از آن است. پس از سه روز باد ایزدی بر می خیزد و آب‌ها را به انتهای زمین می برد و از این آب‌ها سه دریای بزرگ، بیست و سه دریای کوچک، دو چشمه و دو رود پرآب پدید می آید.

اجرای مراسم گاروانکی در کرمانشاه به علت خشک و کم باران بودن فلات ایران از دیرباز برای طلب باران رسم‌های متنوعی وجود داشته که از نظر شکل و تنوع و تعداد قابل ملاحظه است، به گونه‌ای که در یک روستای کوچک به چندین نوع از این رسم با اسامی و اشکال مختلف برخورد می کنیم. باید یاد آور شد که بسیاری از این

می سوزد و از گیاه محروم می ماند، مناسبت نام دارد.

به هر حال، وقتی خشکسالی روی می داد مردم معتقد بودند که اپوش ابرهای باران زار اذ دیده و محبوس کرده است. پس دست بدامن تیشتر، فرشته‌ی موکل باران، می شدند تا به نبرد اپوش بشتابند. وظیفه‌ی تیشتر رهاندن ابرهای باران را از زندان اپوش و باراندن آنها بود. تیشتر به گونه‌ی اسبی سپید با گوش‌های طلایی وزین و نگام زرین در پشت‌ها توصیف شده است. افسانه‌ی نبرد تیشتر و اپوش را آرتور کریستنسن، یکی از بهترین نمونه‌های هنر حماسه سرایی ایران باستان برمی شمارد.

چگونگی نبرد تیشتر با اپوش یا اپوشه علاوه بر پشت‌ها، که متنی اوستایی است - در متون دینی زرتشتی نیز به زبان پهلوی نقل شده است. در بندهشن و گزیده‌های زادوسپرم به تفصیل از این نبرد یاد شده است.

امالینک شرح رویارویی تیشتر و اپوش، فارغ از ترجمه‌های سنگین اوستایی و پهلوی، به قلم دکتر زاله‌ی آموزگار با تلخیص و تصرف در پی می آید:

«تیشتر در نبرد نخست، به مدت ده شبانه روز به صورت مرد جوان بلند قامتی در می آید و از ابرها بارانی بر زمین می باراند که از آن دریایی فراخکرد - دریای فراخکرد با و روکنشته یا دریای بی انتهاست که در کنار البرز کوه قرار دارد و یک سوم زمین را شامل می شود - به وجود می آید.

در ده شبانه روز دوم تیشتر به شکل گاوی زرین شاخ در آسمان پرواز می کند و باز هم موجب بارندگی می شود. در ده شبانه روز سوم، تیشتر به شکل اسبی زیبا، سفید، زرین گوش و با ساز و برگ زرین در آسمان پرواز می کند و باز هم از ابرها باران می باراند. آنگاه، تیشتر در هیات اسب به دریای فراخکرد فرو می رود. و با اپوش رو به رو می شود. در آغاز اپوش نیرومندتر است و

انسداد و سرانجام اهی (ahi) یا مار را به قتل می رساند این نبرد در آسمان واقع می شود و آنچنان سهمگین و پرهیبت است که هستی را به خود می لرزاند. ایندیره ازدها را که به کوهستان گریخته است می کشد و ابرهای دریند شده را آزادی می بخشد و به لقب (vartahan) یعنی «کشنده‌ی ورت» شناخته می شود.

در اساطیر ایرانی نیز همین اهی یا مار که تبدیل به ازدها شده است، نماد خشکی و بی بارانی است و «ورث‌غنه» یا بهرام ایزدی است که بر او پیروز می شود. اسطوره‌ای که مرتبط و شالوده‌ی مراسم گاروانکی در کرمانشاه است، این اسطوره نیست. در واقع گذشته از نبردهایی بی‌رمون ستیز ایزد بهرام با اژی دهاک در لوستا آمده، آنچه که در بردارنده‌ی جنبه‌های اساطیری و شاعرانه‌ی زیباتری است، همانا ماجرای نبرد «تیشتر» فرشته‌ی باران با «اپوشه» دیو خشکی است. نبردی که مراسم گاروانکی براساس آن شکل گرفته و به صورت نمادین تا قرن حاضر حفظ شده است.

#### ◀ نبرد فرشته‌ی باران با دیو خشکی

اقوام به هم آمیخته‌ی آریایی و بومی - که بعدها ایرانی نام گرفتند - از لحاظ فراخی زمین با تنگی و سختی مواجه نبودند آنچه آنان در این سرزمین کم آب نیاز داشتند، باران بود. بارانی که دانه‌های افشاندن را برویند و مراتع را برای چرای دام‌ها سرسبز کند. باران از ابرهای باران‌زای بارید اما دیو خشکی و خشکسالی که اپوش نام داشت مدام در کمین این ابرها بود. ابرها را می ربود و زندانی می کرد و نتیجه‌ی آن خشکی و خشکسالی و قحطی و بیماری و مرگ بود.

این دیو در پشت‌ها (پشت هشتم، بند هجدهم تا سی و چهارم) به صورت اسبی سیاه، کل، بدمنظر و هراسناک توصیف شده است. توصیفی که از این دیو شده با شرایط تابستان‌های ایران که زمین از تشنگی

در هر صورت شکست دسته‌ی دوم که مسلم می‌شد دست از نزاع می‌کشیدند و به روستای خود برمی‌گشتند و دسته‌ی مهاجم نیز گله‌ی گاو را وارد آبادی می‌کردند و در حیاط بزرگ یکی از خانه‌ها جمع می‌کردند. اگر هم زنان دسته‌ی دوم در صحرا به زنان گاو ربا نمی‌رسیدند تا مدخل روستای مهاجمان می‌آمدند و گله گاو خود را طلب می‌کردند و این بار جنگ به همان ترتیب در مدخل روستا در می‌گرفت و باز هم بازنده‌ی زنانی بودند که برای بازپس‌گیری گاوها آمده بودند. از این طرف وقتی گله‌ی گاو سرقتی را وارد حیاط بزرگی در ده می‌کردند جشن و سرور همگانی شروع

سرکردگی انتخاب می‌شد و آن‌گاه دیگران به دستور آنها به راه می‌افتادند. آن‌ها می‌رفتند تا در صحرا به گله‌ی گاو آبادی همسایه می‌رسیدند. گله محاصره می‌شد و آنرا به سمت آبادی خودشان حرکت می‌دادند. در این میان اگر گاو چران دخالتی در ماجرا می‌کرد یا می‌خواست مانع از ربودن گاوها شود، به سختی از زنان کتک می‌خورد. اگر آن حوالی از روستایی که صاحب گله گاو بود مردانی در مزارع مشغول کار بودند و جلو می‌آمدند تا از دزدیده شدن گاوها بوسیله‌ی زنان جلوگیری کنند، آنها هم کتک می‌خوردند. رسم گاروانکی از آن جمله مراسمی بود که اجرای آن به عهده‌ی زنان

قرار داشت و مردان حق دخالت در آن نداشتند مگر در پایان مراسم آن‌ها هم به عنوان میانجی و واسطه و مصلح و ضامن و گرنه حسلی کتک می‌خوردند.

خبیر سرقت گله گاو به وسیله‌ی گاوچران یا کسان دیگر به روستایی که گله به آن تعلق داشت می‌رسید. در اینجا زنان و دختران جوان با شنیدن ماجرا جمع می‌شدند و بدون فوت وقت با چوب و چماق راه می‌افتادند تا گله‌ی گاو را برگردانند. اگر ایتان زود می‌جنبیدند در صحرا به زنان گاو ربا و گله می‌رسیدند و درصدد بر می‌آمدند تا از بردن گله جلوگیری کنند، جنگ در می‌گرفت و چه بسا که چند نفری

هم زخمی می‌شدند. البته اگر برخلاف رسم مردی از دو طرف وارد ماجرا می‌شد دامنه‌ی جنگ و زد و خورد بالا می‌گرفت.

به هر حال برد با زنان گاوربا بود چرا که با آمادگی قبلی دست به کار شده بودند در حالیکه دسته دوم باشتاب و غیر مجهز و بی‌خبر به میدان کارزار آمده بودند.

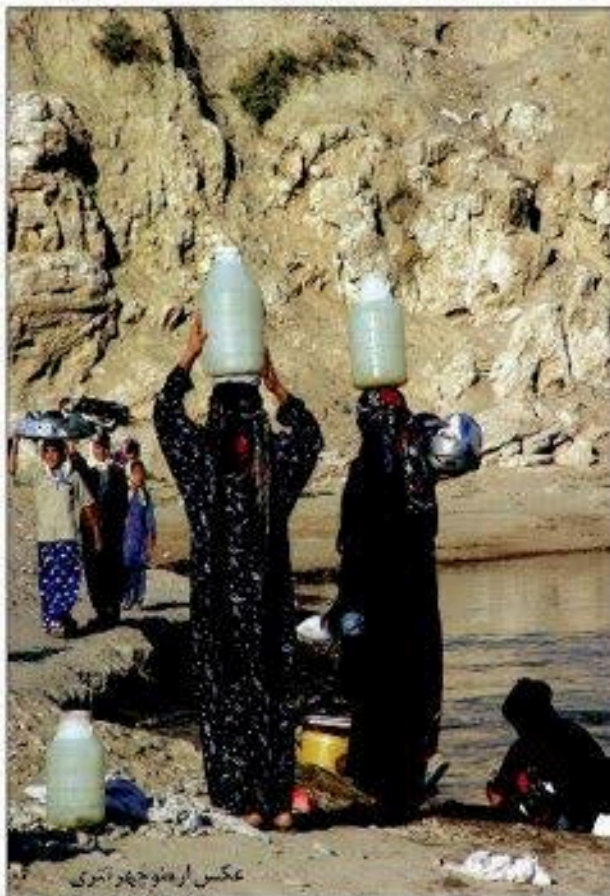
مراسم در چهل سال اخیر کمالاً فراموش شده است به طوری که امروزه - حتی در روستاها - افراد چهل پنجاه ساله‌ای را می‌بینیم که یا نامی از اینگونه مراسم به گوششان نخورده یا اگر مطالبی در این زمینه می‌دانند، شنیده‌های آنان از پدران و مادران و سالخورده‌گان روستاست. در ادامه‌ی مطلب به تاریخ تقریبی آخرین اجرای رسم در بعضی از روستاهای استان اشاره خواهد شد:

یکی از اینگونه مراسم که ویژه‌ی مناطق غرب کشور، یعنی بخش‌هایی از استان‌های کرمانشاه، ایلام و لرستان می‌باشد، رسم «گاروانکی» است. در این شماره متن یکی از اسناد را که روایت کاملی - نسبت به سایر روایت‌ها و اسناد موجود - است، نقل می‌کنیم: روایتی که به گونه‌ای جامع‌تر از همه‌ی روایت‌های دیگر است و در محل گردآوری بنام «گارواکانی» شهرت دارد.

محل گردآوری: شیرخان دینه‌ور  
صحنه / گردآورنده: عبدالقاسم مرادی،  
چهل ساله، کشاورز / نام رسم: گارواکانی  
زمان گردآوری: اردیبهشت ۱۳۵۰:

در فصل بهار، هنگامی که بارش باران به تأخیر می‌افتاد، زنان و دختران ده سال به بالای آبادی جمع می‌شدند و قرار و مدار می‌گذاشتند تا مراسم گارواکانی را به جای آورند و موجب بارش باران شوند. شور و مشورت انجام می‌شد و معلوم می‌کردند که چه روزی حرکت کنند و گله گاو کدام آبادی را بدزدند.

روز حرکت، زن‌ها و دخترها لباس‌هایی می‌پوشیدند که مناسب باشد. مناسب از آن جهت که هم دست و پاگیر نباشد و هم تا حد امکان در برابر ضربات احتمالی دسته مقابل بدن را از آسیب محفوظ بدارد. هریک نیز چوبدستی به دست می‌گرفتند که بتوانند با آن حمله کنند یا جلو ضربه طرف مقابل را بگیرند. از میان زنان، چهار زن مجرب و توانا برای



عکس از منوچهر آتوری

می‌شد. ساززن و دهل زن می‌نواختند و هلهله و پایکوبی ادامه پیدا می‌کرد، بساط چای هم فراهم می‌آمد و گلوها تر می‌شد بعد از صرف چای چهار زن فرمانده به زنان دیگر دستور می‌دادند تا ظرف‌هایی برای دوشیدن شیر گاوهایی که به غنیمت آورده بودند، مقداری از شیر را در دیگ بزرگی

جای می‌آوردند که در مقابل ضمانتی که سپرده‌اند روسفید شده‌اند و باران آمده است. به این ترتیب مراسم به پایان می‌رسد. اما نکاتی در خصوص این رسم براساس روایت‌های مختلف از آن:

#### ◀ نام رسم

نام این رسم در نقاطی که مرسوم و متداول بوده، به کردی و لکی، تقریباً همه به مفهوم «گاوربایی» در فارسی است. از جمله در شیرخان کندوله «گاورانکی»، در کند کیله‌ی کنگاور «گاورانکی» در قره گزلوی علیای کنگاور «گوروانی» در قلعه داراب خان ماهیدشت «گابران»، در هر سین «گاریا»، در مله‌هارهرسم «گابروا» و در سه‌نله‌ی قلعه گری سنقر «گابل رفانن». البته در مواردی هم از اصطلاح «جنگ باران» برای نامیدن این رسم استفاده شده است.

#### ◀ زمان برگزاری

زمان برگزاری مراسم، زمان طبیعی نزول باران، یعنی بهار و پاییز است. در سه‌نله‌ی سنقر اگر موعد شصته باران و بخته باران به تعویق بیفتد، مراسم «گابیل رفانن» انجام می‌شود. (شصته و بخته باران بارانی که لوایل خردادماه بیارد).

در گهواره‌ی گوران و روستاهای اطراف آن زمان این رسم ماه آخر بهار کردی (حدود فروردین ماه تقویم رسمی) و ماه اول تابستان کردی (حدود اردیبهشت ماه تقویم رسمی) ذکر شده است.

#### ◀ آخرین تاریخ برگزاری

تعیین این که آخرین مورد از این رسم در چه تاریخی در استان برگزار شده تقریباً غیر ممکن است.

#### ◀ نقش زنان

گاوربایی رسمی است زنانه به این

موقع یکی از معتمدان اسم یکی از امامان را می‌برد و با صدای بلند می‌گفت: «ضامن حضرت امام... علیه السلام است» بعد وعده می‌دادند که مثلاً تا سه روز یا یک هفته باران بیاید.

در این موقع از تعداد زنان مجروح در جنگ صحبت می‌شد. مردان می‌گفتند: مثلاً پنج نفر از زنان مادر دعوا یا شما زخمی شده‌اند. چهار زن سر دسته هم می‌گفتند: از زنان ما هم مثلاً چهار نفر زخمی شده‌اند. بالاخره دو طرف راضی به گذشت می‌شدند و می‌گفتند همه این‌ها را گذشت کردیم به راه خدا و پیغمبر و دوازده امامش به امید اینکه

#### ◀ وقتی خشکسالی روی

می‌داد مردم معتقد بودند که اپوش ابرهای باران را دزدیده و محبوس کرده است. پس دست بدامن تیشتر، فرشته‌ی موکل باران، می‌شدند تا به نبرد اپوش بشتابند. وظیفه‌ی تیشتر رهاندن ابرهای باران را از زندان اپوش و باراندن آنها بود.

باران بیاید. در این موقع همه رویه قبله می‌ایستادند و دست به دعا برمی‌داشتند و از درگاه یاری‌تعالی تقاضا می‌کردند که باران رحمتش را نازل کند. بعد از مراسم دعا، گاوها را به دست مردانی که برای میانجی‌گری آمده بودند می‌سپردند تا پس ببرند.

اگر بعد از چند روز و در موعد مقرر باران می‌آمد همان چند نفر ریش سفید و معتمد که قبلاً برای بازپس‌گیری گاوها آمده بودند بار دیگر به روستای زنان مهاجم می‌آمدند. این بار آنها به خانه‌ی کدخدا یا یکی از ریش سفیدان ده می‌رفتند و ناهار را همانجا می‌خوردند. چهار زن فرمانده هم باز پیش آنها می‌آمدند و مردان شکر خنارابه

روی اجاق می‌گذاشتند و هیزم آتش می‌کردند تا به جوش بیاید و آنرا با جای خود مخلوط می‌کردند و می‌خوردند. دیگر دیگری از شیر راهم چند نفر بالای بام خانه‌ای که گاوها در حیاطش قرار داشت می‌بردند و از ناودان‌ها سرازیر می‌کردند تا مانند آب باران از ناودان‌ها پایین بریزد.

ضمن اینکه این مراسم جشن و شادمانی در این روستا ادامه داشت از آن روستا هم چند ریش سفید و معتمد محل برای بازپس‌گیری گاوها به راه می‌افتادند. تنها نقش مردان در اجرای مراسم همین بود و پس.

به هر حال وقتی خبر رسیدن ریش سفیدان و معتمدان به زنان می‌رسید چهار زن فرمانده دستور می‌دادند از آنان استقبال شود. زنان با ساز و دهل به استقبال می‌رفتند و با احترام تمام آنان را به مجلس خود می‌آوردند. آنها در میان جمعیت می‌نشستند و اول با جای و بعد با شیر گاوهای خودشان پذیرایی می‌شدند. آن‌گاه چهار زن فرمانده علت آمدن آنها را سوال می‌کردند. آنها می‌گفتند: که برای پس بردن گاوها آمده‌اند. دوباره این‌ها می‌پرسیدند که آیا آنها علت آوردن گاوها را نمی‌دانند و جواب می‌شنیدند که چرا می‌دانند که به نیت آمدن باران چنین کرده‌اند. زنان هم می‌گفتند که خوب پس ما هم تا باران نیاید گاوها را پس نمی‌دهیم. این بار جواب می‌شنیدند که ما ضمانت می‌کنیم باران بیاید و باز زنان پاسخ می‌دادند که ما ضمانت و حرف شمارا قبول نداریم. در این موقع یکی از ریش سفیدانی که برای بردن گاوها آمده بود می‌گفت: «ما را که قبول ندارید عیبی ندارد اما آیا ضمانت یکی از امامان را هم قبول ندارید؟» با شنیدن این سوال همه حاضران یکمرتبه گریه می‌کردند. در جواب آن ریش سفید، زنان سر دسته می‌گفتند: «مگر می‌شود قبول نداشته باشیم؟ به دیده و جان قبول داریم.» در این

از روی دریاها به ابرها پراکنده آب می‌دهند و آنها را مامور باران به آن ناحیه می‌کنند) در گودین کنگاور مردانی که برای ضمانت می‌آیند ریش خود را گرو می‌گذارند و در بعضی از روایت‌ها نیز آمده است که ریش سفیدانی که برای ضمانت و پس بردن گاوها می‌آیند یک جلد قرآن به همراه می‌آورند تا ربایندگان گاو به حرمت کلام خدا روی آنها را زمین نیندازند.

این مختصری از تفاوت‌ها و ویژگی‌های روایت‌های گوناگون مراسم

ربوده شده و ریختن آن از ناودان‌ها فقط در سند مربوط به روستای غیب ا... سنقر و کلیایی اشاره شده است.

در گزارش از ویهیج نیز گفته شده است از گاو و گوسفند‌های سرقتی (هرچه شیردوشیده شود متعلق به زنان آبادی فاتح است) اما از سرازیر کردن و ریختن شیر از ناودان‌ها سخنی به میان نیامده است. در سنهله‌ی سنقر وقتی ضمانت مورد قبول گاوربایان قرار گرفت (گاوها را به صاحبانشان تحویل می‌دهند. گلوچران

معنی که بخش اصلی مراسم یعنی سرقت گاوها و دفاع دسته‌ی مقابل به عهده‌ی زنان است. همینطور در پایان مراسم این زنان هستند که تصمیم گیرنده نهایی هستند.

شرکت مردان را ما در این مراسم تنها در بخش کوتاهی به عنوان میانجی و مصلح و واسطه می‌بینیم اما در بعضی روایت‌ها از شرکت مردان هم یاد شده است که به نظر می‌رسد از الحاقات متأخر باشد.

مثلاً در گهواره‌ی گوران گاهی مردان با پوشیدن لباس زنانه - برای این که زنان در طول مراسم آسیب نبینند - در این مراسم شرکت می‌کردند اما عمومیت نداشت.

#### ◀ نقش گاو

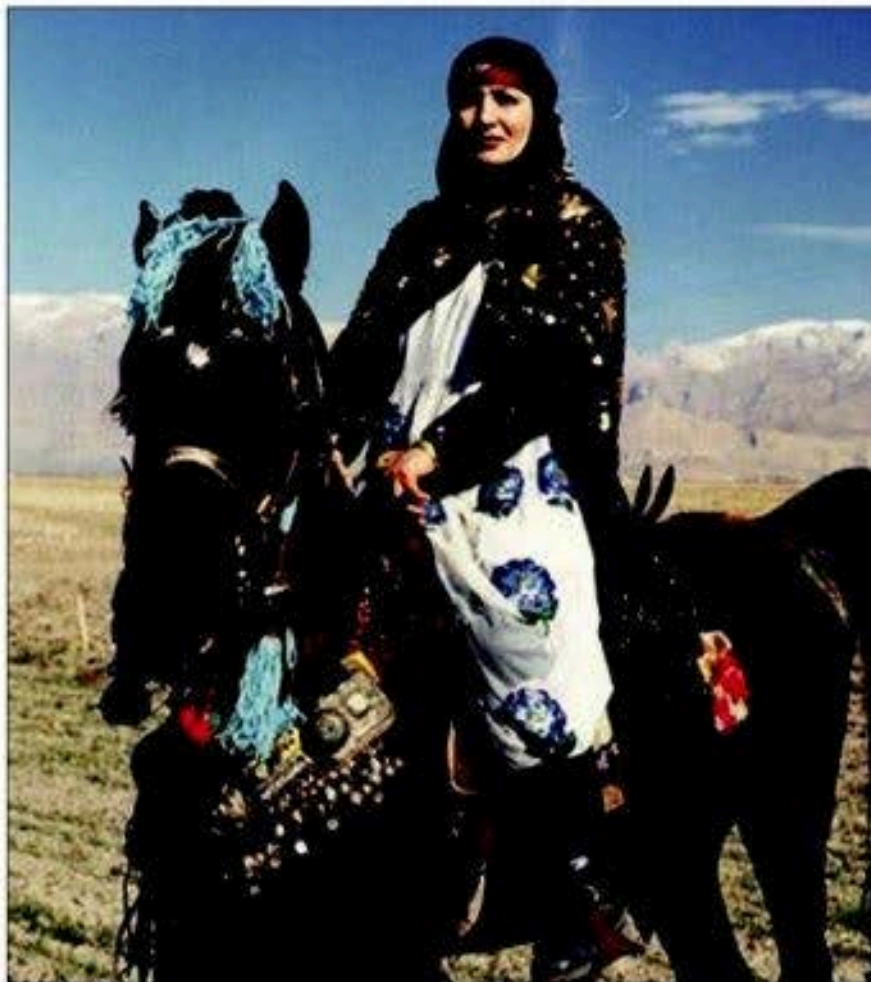
در این رسم آنچه مورد دستبرد واقع می‌شود گله گاو است و زرد و خورد دو طرف برای بازپس گیری گاوها انجام می‌گیرد. در بعضی از روایت‌ها به جای گله‌ی گاو، تنها یک یا چند گاو به سرقت می‌روند نه همه‌ی گله.

شواهد مختلف نشان می‌دهد محور اصلی رسم، بز ربودن گاو است گر چه ممکن است در مولردی همراه گاو چند گوسفند نیز ربوده شود.

آنچه تاریخ می‌گوید این است که آریاییان گله‌های گاو و اسب پرورش می‌داده‌اند، ضمن اینکه گاو با توجه به اسطوره‌ی آفرینش، نخستین حیوانی است که در گاهنبار پنجم آفریده می‌شود و از اندام‌های وی انواع غلات و گیاهان درمانی می‌روید در اسطوره‌های میتراپی، علت قربانی کردن گاو که به دست مهر انجام می‌گیرد، همین قدرت آفرینندگی و باروری زمین است.

#### ◀ ضمانت

بخش پایانی رسم نیز در همه‌ی اسناد یکسان و مشابه روایت شیرخان صحته نیست، مثلاً به مورد دوشیدن شیرگاوهای



گاوربایی براساس اسناد موجود مورد بررسی بود.

در گاروانکی همچنان که اشاره شد نقش عمده و اصلی رسم به عهده‌ی زنان است و از آن رو، رسمی زنانه است حضور زنان در این رسم به صورت نمادین، یاد آور ایزدبانوی آریایی و بغدادخت ایرانی، اردویسوره آناهیتا است.

گاوها را به محل خود برمی‌گرداند و بقیه مهمان اهالی می‌شوند و کلیه‌ی اهالی نیز جمع شده نماز طلب باران را به صورت جماعت می‌خوانند و دعا می‌کنند. نزاع آن روز هیچگونه رنجشی ایجاد نمی‌کند بلکه فقط شگون آن را برای آمدن باران خوب می‌دانند و معتقدند: که فرشتگان با مشاهده‌ی این احوال دلشان به رحم آمده و

با هم به مبارزه‌ی حیاتی تبدیل می‌کرد. در مراسم گاروانکی گاوهایی که زنان دسته‌ی اول می‌ربایند نماد ابرهای باران‌زا هستند و علفزاری که گاوها در آن به چرا مشغول‌اند نمادی از آسمان آبی که مأورای ابرهاست.

#### ◀ شیرگاو، نماد باران

زنان گاوریبا پس از آوردن گاوها به روستای خود و زندانی کردنشان در حیاط با طویله‌ی یکی از خانه‌ها مقداری از شیرگاوها را در دیگی می‌دوشیدند و بعد به پشت‌بام می‌ریختند که از ناودان یا ناودان‌ها فروبریزد. حال می‌گوییم که این شیر که از ناودان‌ها سرازیر می‌شود نماد بارانی است که مردم در طلب آن هستند.

هرچند مراسم اسطوره‌ای گاروانکی مستلزم نگارش و تحقیقات بیشتر است اما با توجه به محدودیتی که در تعداد صفحات مجله وجود داشت به همین مقدار بسنده نمودیم اما امیدواریم که در شماره‌های آتی یا در رسانه‌ها و نشریات دیگر در این خصوص بیشتر قلم زده شده تا رسوم نیاکانمان و فلسفه وجودی آنها برای امروزیان بیشتر نمود یابد.

#### ◀ در فصل بهار، هنگامی که

بارش باران به تأخیر می‌افتاد، زنان و دختران ده سال به بالای آبادی جمع می‌شدند و قرار و مدار می‌گذاشتند تا مراسم گارواکانی را به جای آورند و موجب بارش باران شوند. شور و مشورت انجام می‌شد و معلوم می‌کردند که چه روزی حرکت کنند و گله گاو کدام آبادی را بدزدند.

عروس آن چشمه می‌کردند تا آب بجوشد و بخروشد. گاهی در کنار این چشمه‌ها به نیت زیاد شدن آب حیوانی قربانی می‌شد و چه بسا که این قربانی گاو بود و این قربانی در واقع یادآور نثارها و فدیه‌هایی است که به بغدخت آناهیتا می‌شد.

#### ◀ زنان نماد اپوش و تیشتر

زنان شرکت کننده در گاروانکی نماد اپوش (دیو خشکسالی) از یک سو و نماد تیشتر (ایزدباران) از سوی دیگر هستند. دسته‌ی اول زنان که به گاوریابی می‌پردازند یادآور اپوش هستند که ابرهای باران زارا با خود می‌برند و محبوس می‌سازند و خشکسالی ایجاد می‌کنند.

زنان دسته‌ی دوم که برای بازپس‌گیری گاوها می‌آیند و با زنان دسته‌ی اول نبرد می‌کنند نماد تیشتر ایزد باران ساز هستند که در نبردی مفصل، سرانجام موفق به شکست اپوش و آزادسازی ابرهای باران‌زا می‌شوند. نبرد این دو گروه کاملاً یادآور نبرد اپوش و تیشتر است.

#### ◀ نماد ابر و آسمان

در نبرد بین اپوش و تیشتر آنچه در خور توجه است در بند کردن ابرهای باران‌زا از صحنه‌ی آسمان است و در مراسم گاروانکی ربودن گله‌های گاو از مراتع و علفزارهاست. اما ارتباط بین گاوها و ابرها و آسمان و علفزار چیست؟

بنا به نظر دکتر معین، در نظر کسانی که با طبیعت هماهنگ بودند و همه‌ی زندگانی خود را محکوم به اراده‌ی طبیعت می‌دیدند، ناگزیر برای ادامه‌ی معیشت، شناختن کامل تظاهرات طبیعت را ضروری می‌دانستند. فکر شاعرانه و قدرت توصیفی آریاییان، شناخت آنان از طبیعت را به قالب تشبیهات ساده و گاه بیچیده می‌ریخته و در مواردی آنها را مبدل به موجودات زنده و روابطشان را

#### ◀ زنان، نماد آناهیتا

اردویسوره آناهیتا در اساطیر ایرانی ایزد بانویی است که جای مهمی را در آیین‌های ایران باستان به خود اختصاص می‌دهد و قدمت او به زمان پیش از زردشت می‌رسد. اردوی به معنی رطوبت، در آغاز نام رودخانه‌ی مقدسی بوده است که کم‌کم بر همه‌ی آب‌ها سروری می‌یابد و بنابر مندرجات بندهشن، پدر و مادر آنها می‌شود. این ایزد بانو به صورت الهه‌ی عشق و باروری نیز درمی‌آید، زیرا چشمه‌ی حیات از وجود او می‌جوشد. تندیس‌های باروری را که به الهه‌ی ملدر مرسوم‌اند و نمونه‌هایی از آن از تپه‌سراب کرمانشاه (باقدمتی در حدود نه هزار سال ق.م) به دست آمده، تجسمی از این ایزدبانو می‌دانند.

آنچه امروزه به نام‌های قلعه‌ی دختر و پل دختر در گوشه و کنار ایران دیده می‌شود، نشانی از آناهیتا و پیوند او با آب رودخانه دارند. قلعه‌ها معمولاً بر بلندای کوه‌های مشرف به رودخانه‌هاست که با پلی این سوی رود به آن سو وصل می‌شود.

مانند قلعه‌ی دختر و پل دختر در میانه و پل دختر لرستان، (پل‌ها را برای این ایزدبانو به رودخانه می‌بستند و بدین طریق هدیه‌ای نثار دختر یعنی ناهید می‌کردند. قلعه‌های دختر معمولاً جایگاه آتشکده‌های بزرگ و کوچکی بود که به این ایزد اهدا شده بود. یکی از آتشکده‌های بزرگ ناهید که هنوز ویرانه‌هایش بریاست. آتشکده‌ی بزرگ شیز در تخت سلیمان کنونی در کنار برکه‌ی بزرگ و شگفت‌انگیز در آذربایجان بود.

ارتباط زنان با آب در مراسم و باورهایی که تا سال‌های اخیر نیز مندول و مرسوم بوده، همگی حکایت از پیوند آب و آناهیتا دارد و در همه‌ی آنها زنان نماد این ایزدبانو به شمار می‌روند. از جمله وقتی آب چشمه یا قناتی کم یا خشک می‌شد بانو یا دختری را

# صارم السلطان مورخی از جوانرود

بررسی تاریخ معاصر ایران بر اساس دیوان آقا عنایت جوانرودی



اردشیر پشنگ

pashang58@yahoo.com

اردشیر پشنگ متولد ۱۳۵۸ در شهر کرمانشاه است وی دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل در دانشگاه تهران، عضو فدراسیون بین المللی روزنامه نگاران (IFJ)، انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران و انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد است آنچه که در پی می آید مقاله ای در خصوص یکی از مشاهیر هورامان بنام آقا عنایت جوانرودی است:

عالم گیر بوده و از مهد های اصلی تمدن ساز بشری محسوب می شد، در قرن بیستم مصداقی تمام عیار از سرگذشت شوم ملل جهان سوم و سیر قهقرایی رفته بر ممالک شرقی بود که اثرات آن تا به امروز نیز باقی مانده و رسیدن به شرایط مطلوب را تا آینده ای نامشخص به تاخیر انداخته است.

در این نوشتار برآن شدم تا زندگی یکی از مشاهیر منطقه هورامان را باز گوئی نمایم که تحولات و وقایع سیاسی و اجتماعی ایران و نظام بین الملل در آن زمان تاثیر زیادی بر روند زندگی اش گذارد و او را از یک معتمد خوشنام و خرده مالکی روستایی به یک زندانی سیاسی مبدل کرد که بعدها در قالب ادبیات و سرودن اشعار به ثبت وقایع پیرامونش پرداخت و تیز زبان به انتقاد از وضع موجود ایران در آن روزگاران گشود.

در این نوشتار قصد بر آن دارم تا آقا عنایت جوانرودی که سه ربع قرن عمرش بادو سلسله پادشاهی قاجاربه و پهلوی و

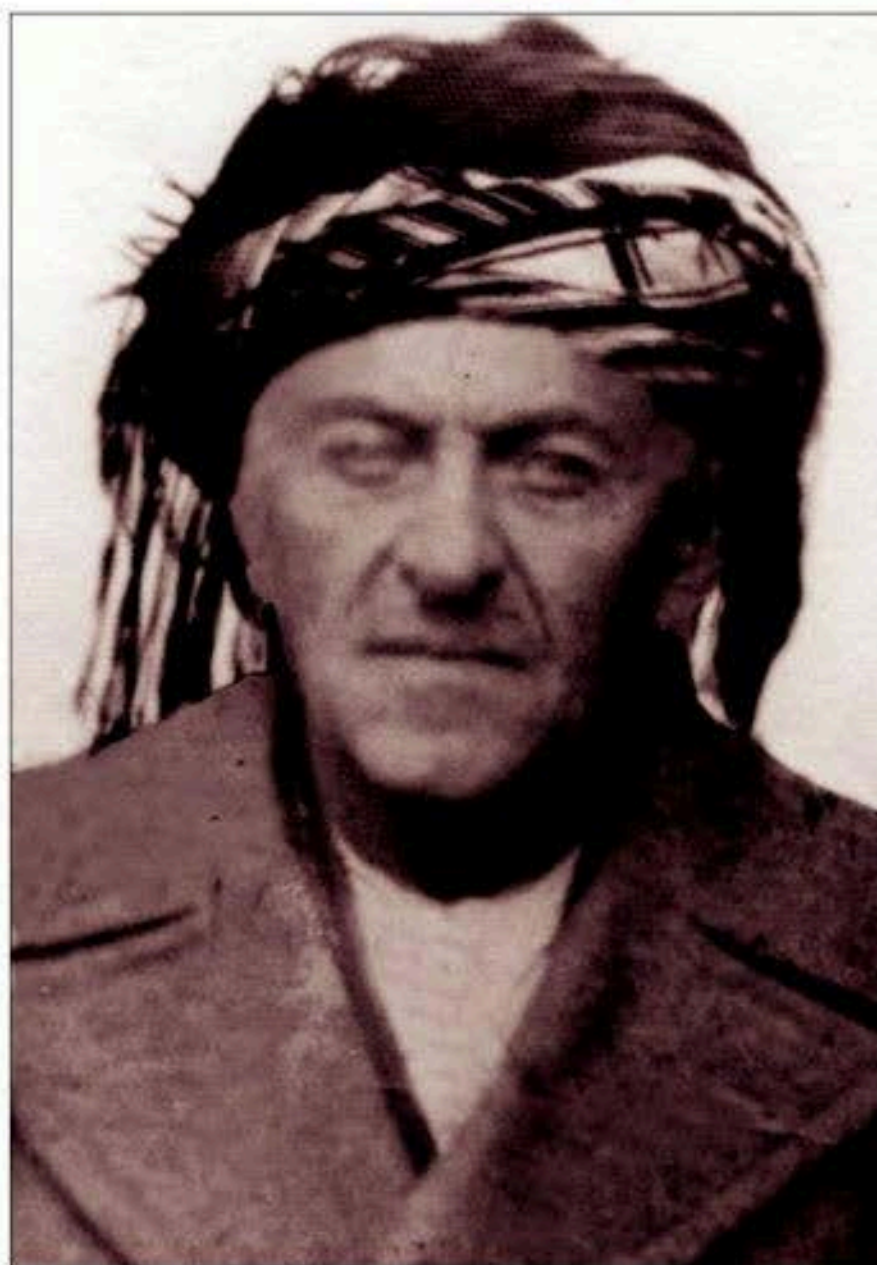
باتلاق پیش رو رادر برداشت. این تقلا و تکاپوها که با مقاومت طرفداران حفظ وضع موجود - شامل دول حاکم و نیروهای ذینفع داخلی و خارجی - روبرو گردید به سرعت به یک تقابل تمام عیار که گاه رنگ و بوی مذهبی، گاه ملی و حتی گاهاً فرا ملی به خود می گرفت، تبدیل شد. و در نتیجه ی سیر این حوادث و اتفاقات با همزمانی با برخی وقایع و مصایب بزرگ بین المللی مانند جنگهای اول و دوم جهانی موجب هرچه پیچیده تر شدن و بغرنج تر گشتن شرایط مردمان زیر سلطه گردید و سرنوشت نامعلوم تر و هزینه های بسیار سنگین تری را به معترضین تحمیل نمود و در بیشتر ایام این جنبش های مردمی بودند که شکست خورده یا وادار به تسلیم می شدند و یا در بهترین حالت مجبور به کاستن از حداقل توقعات اندک و طبیعی شان می شدند.

کشور ایران هم که در روزگاران دورتر آوازه قدرت، پیشرفت و آبادانی اش

سده هفدهم میلادی آخرین دوره قدرت نمایی امپراطوری های اسلامی و دول بلاد مشرق زمین در عرصه دیپلماسی و داخلی بود؛ طی سه قرن بعد این سرزمین ها بدنبال ضعف و انحطاط داخلی به عرصه تاخت و تاز کشورهای غربی و روی کار آمدن دولتهای ضعیف و عمدتاً دست نشانده تبدیل شدند... قرن بیستم برای کشورهای جنوب با تداوم افول گذشته و افزایش محنت ها همراه بود و گرداب ویرانگر استعمار به همراه امواج بیرحمانه استبداد داخلی، مردمان آنها را بیش از پیش در فقر و فلاکت و جوامعشان را در هرج و مرج فرو برد.

ضربات سهمگین استعمار و استثمار و بلندتر گشتن دیوار ظلم و بی عدالتی حکومتهای خودکامه باعث گسترش دامنه نارضایتی های داخلی و بروز جرقه هایی از بیداری و خود آگاهی در میان نخبگان عمدتاً مردمی گردید، و لذا تکاپوی ملت های ستم کشیده برای نجات از هرچه بیشتر فرو غلطیدن در





آقا عنایت جوانرودی سال ۱۳۲۶

می بایست نسبت به هم سن و سالانش بیشتر تلاش و مقاومت می کرده تا بتواند در عصر آشفته آن روزگاران ایستاده و زندگی نماید:

همای نه‌فامم هم‌وای گهرم و سهرد  
داخل وه فرقه‌ی به‌دبه‌ختانم کهرد  
فرسه‌تش نه‌دام بزانون دهردان  
جه‌ته‌داو بابو مه‌حروومش کهردان

دوره نوجوانی را به قصد کسب علم و سواد در نزد ملا علی مراد سپری نمود که گویا ملا نتوانست خیلی به عنایت کمک شایانی نماید و او مجبور می‌شود خود به تنهایی به خواندن روی آورد.

◀ آقا عنایت تنها یک ادیب و شاعر پارسی و کردی گوی نبوده، و باید وی را همچنین در قالب یک مورخ ستم‌دیده و مهجور که به انصاف و به میزان آگاهی و برداشتش از مسایل روزگار در لابلای شرح مآو‌قع اسارت خود به ثبت برخی اتفاقات و توصیف شرایط موجود برهه ای حساس از تاریخ معاصر ایران همت گمارده است، به شمار آورد.

شش شاهنشاه آخر ایران هم‌زمان بوده است را از زاویه دیدی متفاوت تر از آنچه که تا به امروز بیشتر بدان شناخته شده است، معرفی نمایم. این مقاله بدنبال آن است تا بگوید:

۱- آقا عنایت تنها یک ادیب و شاعر پارسی و کردی گوی نبوده، و باید وی را همچنین در قالب یک مورخ ستم‌دیده و مهجور که به انصاف و به میزان آگاهی و برداشتش از مسایل روزگار در لابلای شرح مآو‌قع اسارت خود به ثبت برخی اتفاقات و توصیف شرایط موجود برهه ای حساس از تاریخ معاصر ایران همت گمارده است، به شمار آورد. اتفاقاتی که زندگی آرام و تقریباً اعیانی‌اش را در آغاز دهه ششم عمر سراسر دگرگون می‌سازد. ۲- نوشته‌ها و مشی در پیش گرفته توسط آقا عنایت در طول زندگی‌اش، حکایت از آگاهی، روشنفکری و حساسیت وی نسبت به سرنوشت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود، قوم، مردم و کشورش دارد. و لذا می‌بایست وی را در کنار بزرگان سیاسی سده اخیر منطقه هورامان و کرمانشاه قرار داد.

حال برای اثبات ادعای مطرح شده در ذیل به بررسی برخی وقایع سیاسی اجتماعی تاریخ معاصر ایران بر اساس زندگینامه و اشعار آقا عنایت خواهیم پرداخت:

◀ بازخوانی برخی وقایع مهم سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران در کنار شرحی گذرا بر زندگی آقا عنایت جوانرودی (۱۹۵۷-۱۸۷۱):

حدود ۱۲۸ سال قبل یعنی در سال ۱۲۶۰ شمسی در قلعه جوانرود چشمانش را بروی جهان گشود و نامش را «عنایت‌الله» نامیدند. از دست دادن پدر و مادر در همان ایام کودکی به عنایت خیر از روزهای سختی را می‌داد روزهایی که

که ترقی و پیشرفت کرده و بر قدرت تاثیر گذاریشان افزوده بودند و همانها هم از اصلی ترین نیروهای فاتح تهران بودند:

تا بیست و پهنج سال دهورهی هرج و مرج

هرکهس هرچیشی بی تمام کهردش

خمرج  
جه مودهی مهساف نی چندین ساله

هرشاری پهی ویش نهی فیکرو حاله

تا شارن یوتهر جه بهین مه ووردن

عهشایر ته تمام تهرهقی کهردن

احمد شاه که خلق و خوی ملایمش

برخلاف پدر بیشتر به پدر بزرگش

مظفرالدین شاه رفته بود، از همان آغاز کار

به همراهی با مشروطه خواهان همت

#### ◀ نوشته ها و مشی در پیش

گرفته توسط آقا عنایت در طول

زندگی اش، حکایت از آگاهی

، روشنفکری و حساسیت وی نسبت

به سرنوشت سیاسی، اجتماعی و

فرهنگی خود، قوم، مردم و کشورش

دارد. و لذا می بایست وی را در کنار

بزرگان سیاسی سده اخیر منطقه

هورامان و کرمانشاه قرار داد.

گمارد، مشروطه طلبان که مجلس دوم را در تهران برپا کرده بودند، بیشتر نگاهشان به پایتخت و شهرهای بزرگ بود. در این گیر و دار عده ای که ذات و فکرشان اقتدار طلب بوده و برای کسب و حضور مجدد در قدرت خود را به رنگ مشروطه خواهی ملون کرده بودند وارد برخی مناصب شده و پستهای مهمی به دست آوردند و بلاد رنگ منش فرد محوریشان را با نام جمع گرایی و مردم دوستی تداوم دادند از جمله در کرمانشاه «شاهزاده فرمانفرما» حاکم وقت گردید و با حرکات و فرامینش موجب آزار بیش از پیش مردم

نه و رو نهو زه مان گه دا تا دهرویش

تایفولملوک همر کهس په ری ویش

همر کهس لهشکری پهی ویش رازنا

دهسته و بهسته بی پهی ویش سازنا

همر کهس پهی کهسی لهشکری کیشان

جه قه تل و غاروت دهست نمه کیشان

ته مامی شیران ئینه کارش بیی

جه شا تا گه دا په بازارش بیی

با فراز و فرودهایی که رخ داد پس از

ده سال مبارزه و درگیری میان

آزادبخواهان و هواداران سلطنت مطلقه

نهایتاً در بهار ۱۲۸۵ شمسی (۱۹۰۶)

فرمان مشهور مشروطیت توسط شاه مظفر

که نیمه بدنش بر اثر سکنه سست و بی

تحرك گشته بود صادر گردید و یک

پیروزی تاریخی برای ملت ایران به عنوان

یکی از پیشروترین ملل آزادبخواه در

مشرق زمین ثبت گردید:

شا چه نی میللت میللت چه نی شا

نهو پهی ئیستقلال ئید مهشرووته مخا

چهن سالی وهی تهور نه مابهین و بهرد

تاخر مهشرووته قاجار نه بهین بهرد

همانطور که اشاره شد دوره ای که وی در

آن می زیست یکی از بی ثبات ترین ایام

تاریخ ایران بود در ابتدای قرن ۱۹ شاهان

بی کفایت فحجری پس از دو شکست

مفتضحانه از قوای متجاوز روس طی دو

قرارداد ننگین ترکمانچای و گلستان

بخشهای زیادی از شمال ایران را به

مهاجمین واگذارده، بعدها استان

سلیمانیه و بخشهایی از اربیل را بر طبق

عهدنامه ارزروم به عثمانیها و سپس در

سال ۱۹۵۷ افغانستان را هم برای همیشه

به انگلیسی ها داده بودند. ضعف و

انحطاط حکومت مرکزی روز به روز

بیشتر می شد و یک ملوک الطوایفی پر

رنگ در سراسر ایران برقرار شده بود که

ناامنی و هرج و مرج را در جای جای

کشور گسترانده بود

در سال ۱۸۹۶ زمانی که آقا عنایت

پانزده سال بیشتر نداشت ناصرالدین شاه

با گلوله های میزرا رضای کرمانی در

پنجاهمین سالگرد سلطنتش کشته شد و

زام امور به مظفرالدین شاه که ذاتاً رنوف

بوده و آن سنگدلی و شدت و حدت پدر

را نداشت، رسید. در این زمان بود که با

خلا قدرت دولت مرکزی، زمزمه های

مشروطه خواهی در ایران در میان

روشنفکران، آزادبخواهان و تحول طلبان

بلندتر گشته و بیشتر به گوش ملت تحت

ستم می رسید. ضعف جسمانی شاه که به

بدنه حاکمیت هم رسوخ کرده بود از

اقتدار و کنترل حکومت بر نقاط مختلف

کشور به شدت کاست و حکام محلی و

هر کسی که برای خود کیا و بیایی داشت

به شیوه دلخواهش بر مردم حکم می راند

و این مسئله در کنار قهر طبیعت (فحطی

و بیماری های مرگبار فراگیر) با مردمان

ایران زمین به بروز بیش از پیش ناامنی و

هرج و مرج و اعتراضات در گوشه و کنار

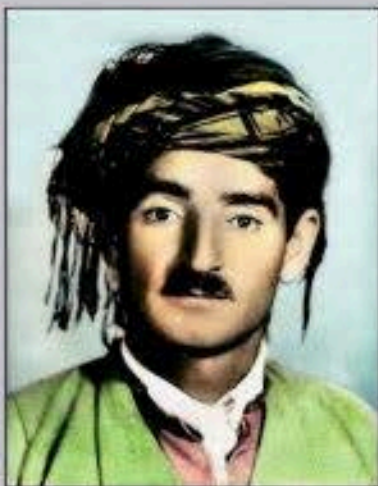
کشور دامن می زد. آقا عنایت آن

روزگاران را چنین توصیف می کند:

زرین و جاودانه از کتاب آزادیخواهی ملت ایران را در کرمانشاه ورق زنند. آقا عنایت که از این مهلکه جان سالم به در برده است به همراه سایر هم‌زمانش به جوانرود باز می‌گردد، وی در خلال سالهای بعدی با توجه به سطح سواد و معلوماتش و بینش مناسب سیاسی و جایگاه اجتماعی اش در بین مردم، ابتدا به عنوان «صارم السلطان» ملقب گشته و سپس به مقام سفیری وکیل جوانرود می‌رسد وی در چندین نوبت از جمله مذاکره با امیر مخصوص نماینده شاه در منطقه (در سال ۱۳۰۴) به عنوان سفیر عبدالرحمن بیگ وکیل جدید جوانرود به انجام وظیفه می‌پردازد.

بلافاصله به عاملی روانی برای تضعیف سپاهش تبدیل می‌شود عبدالکریم بیگ وکیل که در سمتی دیگر از شهر با قوایش در حال جنگیدن است با شنیدن خبر سعی می‌کند تا روحیه هم‌زمانش را بازگرداند و همچنان بر میعادتی که با دوست مقتولش برای نجات آزادی بسته وفادار بماند در نتیجه بر تلاشش برای فتح قلعه ادامه میدهد اما وی نیز ساعتی بعد در حین نبرد بناگاه دچار سکنه می‌شود و در حالیکه از مرکبش به زمین می‌افتد، هدف گلوله‌های نگهبانان قلعه قرار گرفته و شهید می‌گردد تا در یکی از غم‌انگیزترین غروبهای دیار خسروشیرین، دو سلحشور، دو سردار مردمی و وطن

و آزادیخواهان گشت. در این زمان «یارمحمدخان کرمانشاهی» که از سرداران بزرگ مشروطه در فتح تهران بود با دیدن وضع موجود سعی بر اصلاح این نقیصه با دادن تذکر و از راه دوستی نمود اما وقتی دید، حاکم مستبد محلی گوشش بدهکار این حرفها نیست چاره کار را در مبارزه مسلحانه با فرمانفرما دید پس سعی در جمع آوری قشون و یارانی از میان ایلات و معتمدین غرب کشور کرد و یکی از معدود رهبران محلی که دعوتش را پذیرفت «عبدالکریم بیگ» وکیل جوانرود بود که به همراه سایر بیگزادگان و جنگجویان مبارز منطقه به یارمحمدخان



محمد بیگ پشنگ

کریم بیگ پشنگ  
فرزند دگور آقا عنایت

علی بیگ رستمی

در همین ایام با بالا گرفتن ضعف حکومت احمدشاه در اداره کشور، انگلیسی‌ها که در این زمان قافیه بازی در زمین ایران را به رقیب خود روسیه باخته بودند زمینه را برای انجام یک کودتا و سپس آوردن سلسله‌ای وابسته تر به خود فراهم می‌بینند پس با کمک‌ها و دخالت‌هایشان نهایتاً رضاخان میرپنج موفق می‌شود طومار قاجار به رادر هم پیچیده و سلسله پهلوی را تاسیس کند:

چه سینه‌ی هیجری نعلف و شین و میم  
په‌هله‌ویی نه‌ته‌خت قاجار بیی موقیم

دوست، در راه آزادی بر سینه خاک  
استبداد زده افتند و با شهادتشان برگی

◀ آقا عنایت دو بار ازدواج نموده همسر اولش خاتون عافیة دختر عمویش بود و از او صاحب شش فرزند به نامهای علی، جهان، صاحب، زیبا، خورشید و ربابه شد. همسر دومش خاتون خانزاده نام داشت از این دایی‌زاده‌اش نیز صاحب چهار فرزند به نام‌های کریم، محمد، رعنا و رباعه شد.

پیوست، آقا عنایت نیز که اینک ۳۱ سال سن دارد به دستور وکیل تمکین کرده و در کنار سرداران مشروطه خواه کرمانشاهی در مقابل فرمانفرما می‌ایستد سپیده دمان سیزدهمین روز مهرماه سال ۱۲۹۱ جنگ اتفاق می‌افتد آزادیخواهان بسیار سریع وارد شهر شده و سنگر به سنگر به سمت فتح قلعه حکومتی پیش می‌روند و درست در زمانی که تا کسب پیروزی نهایی فاصله‌ای باقی نمانده بود گلوله‌ای بر دهان یارمحمدخان اصابت کرده و این «گرد کرد» شهید می‌گردد مرگ وی

سه‌می قه‌میری من حساب که‌ردم  
 نیشتیا نه‌بو مه‌علووم جه‌مه‌ردم  
 هزار و سی‌سهد چواری شه‌مسی  
 تاج‌گوزارش که‌رد نیشته‌رووی کورسی  
 ابتدای سلطنت رضاشاه نیز به‌سان  
 گذشته بود و هر گوشه‌ای از ایران به‌نوعی  
 حاکمی مستقل از حکومت برای خود  
 داشت و قبایل و ایلات و خرده‌فتودالها  
 برای خود در مناطقیشان اقتداری شاه‌گونه  
 داشتند.

پهلوی اول که‌پس از دیدار با‌همتای  
 ترکش، ژنرال کمال مصطفی، برای ایجاد  
 تغییرات گسترده در ایران دست به  
 سیاست مدرنیزاسیون زده و اقدامات  
 اساسی و بنیادین زیادی در حوزه‌های  
 صنعتی، اقتصادی و مخصوصاً فرهنگی  
 (از جمله کشف حجاب و متحد‌الشکل  
 کردن لباس مردان به‌صورت مدرن) کرده  
 بود، اینک بعد از چند سال از سلطنت به  
 دنبال تثبیت قدرت و افزایش درجه  
 اقتدارش در همه‌ی اقصی نقاط کشور  
 بود وی که‌نسبت به‌تداوم قدرت ایلات و  
 توان نظامی و دخالت و عدم فرمانبرداری  
 آنها بسیار بیمناک و دارای سوطن شدید  
 بود در فرمانی عمومی دستور به‌خلع  
 سلاح و اسکان لولبه‌عشایر می‌دهد. که  
 صارم السلطان در این باره دستور و  
 سیاست در پیش گرفته‌شاه را مورد انتقاد  
 قرار می‌دهد و سوءظن شاه را نتیجه عدم  
 شناخت صحیح او از عشایر و نقش  
 تاریخی آنها در دفاع از ایران قلمداد می  
 کند:

میلله‌تی ئیران دوو خه‌سله‌ت دارو  
 نه‌عه‌هدی قه‌دیم هه‌رتاوه‌نارو  
 نیتاعه‌ی نه‌میری پادشای ویشان  
 وه‌ته‌ن په‌رستی بی‌یه‌ن خدیشان  
 خوسووس عشایر جه‌معی دلیران  
 پاسه‌بان بی‌یه‌ن په‌ی خاکی ئیران  
 چه‌نی خار جه‌هه‌رچی جه‌نگ کریان  
 عه‌مه‌لشان نه‌توی تاریخ سه‌بت کریان

په‌ی نیمه‌میلله‌ت ئیفیتیخار دارو  
 میهن‌په‌رستی شه‌رافه‌ت مارو  
 آقا عنایت سالها بعد که‌ایران بدون  
 کمترین مقاومتی مورد اشغال متفقین قرار  
 می‌گیرد با یادآوری این سیاست غلط،  
 رضاشاه را مورد مذمت و ملامت قرار می  
 دهد چرا که‌به‌زعم وی یکی از دلایل ورود  
 آسان‌قوای اشغالگر به‌ایران بخصوص در  
 جنوب و جنوب غربی همین خلع سلاح  
 و اسکان عشایر بوده‌است.

به‌هر حال فرمان عمومی شاه در سال  
 ۱۳۰۹ برای اطاعت همه آنان که‌به‌زعم  
 خودش از حکومت مرکزی سرکشی می  
 کردند صادر شد، خلع سلاح عشایر و

#### ◀ در خلال سالهای بعدی با

توجه به‌سطح سواد و معلوماتش و  
 بینش مناسب سیاسی و جایگاه  
 اجتماعی اش در بین مردم، ابتدا به  
 عنوان «صارم السلطان» ملقب گشته  
 و سپس به‌مقام سفیری وکیل  
 جوازرو می‌رسد.

سایر گروههای مسلح غیر دولتی به‌همراه  
 اسکان عشایر از مهمترین بندهای این  
 فرمان سلطنتی بود که‌بسیاری بلافاصله از  
 آن تبعیت کرده و سلاح خود را تحویل  
 نمایندگان دولت می‌دهند.

برخی ایلات و عشایر غرب ایران من  
 جمله هورامان از معدود گروههایی بودند  
 که‌فرمان شاه را نادیده گرفتند. آقا عنایت  
 علت این نافرمانی هورامانها را به  
 وضعیت کلی ایران در چهار دهه اخیر  
 مربوط می‌داند که‌با ضعف ممتد و دنباله  
 دار دولت مرکزی روز بروز بر استقلال  
 رای و میزان قدرت نیروهای حاشیه نشین  
 از جمله عشایر افزوده شده بود هورامانها  
 در سایه جنگ‌ها و رقابت‌های عشایری و  
 ایلداتی به‌موقعیت ممتازی دست یافته

بودند و چهار دهه بود که‌به‌این سبک و  
 سیاق حسابی خو کرده و مغرور از کبکبه  
 و دبدبه‌شان شده بودند غرور بسیار زیادی  
 که‌در اینجا گریبانگیرشان گشته بود و  
 دیگر حاضر به اطاعت از دولت مرکزی و  
 فرمانبرداری از شاه‌آنگونه که‌خواسته بود،  
 نبودند.

امادر حالیکه در منطقه غرب ایران -  
 از آذربایجان غربی گرفته تا لرستان - اکثر  
 ایلات هرکدام به نحوی به فرمان جدید  
 رضاشاه تمکین کردند و سلاح به زمین  
 نهاده و مطیع دستورات حکومتی گشتند  
 هورامانها هرچند به نوعی تنها ماندند اما  
 همچنان به شیوه قدیم خود رفتار می  
 کردند و بدین ترتیب به زودی آرایش  
 تهاجمی قوای دولتی را در برابر خود می  
 دیدند:

نه‌ئو سه‌فحه‌ی غه‌رب غه‌یر جه‌هه‌ورامان  
 باقی‌عه‌شایر سه‌رتاوه‌دامان  
 په‌ری نیتاعه‌ت ده‌ولت حازر بین  
 هه‌ر نه‌میری مه‌که‌رد وه‌سیدق و یه‌قین  
 نه‌رای نه‌نجامش گیان بلزیی که‌رده‌ن  
 وه‌ی ته‌ور به‌کایه‌ک جه‌مه‌یدان په‌رده‌ن  
 ته‌نها هه‌ورامان وه‌حالی ویش مه‌ند

ده‌ولت که‌هه‌ر چه‌ند دانه‌په‌ریش شه‌ند  
 در میان همین ایلات مرتبط با جنگ  
 قشون مرکزی با عشایر کرد به‌نوعی لحن  
 انتقادی از سوی آقا عنایت بر علیه موضع  
 گیری عشایر منطقه هورامان در مقابل  
 دولت بر می‌خوریم که‌گویا علیرغم  
 نارضایتی آقا عنایت از بسیاری از  
 سیاستهای شاه جدید، این نافرمانی پر  
 هزینه را ناشی از غرور، غفلت و بی  
 خبری عشایر از میزان قدرت و واکنش  
 دولت پهلوی دانسته که‌این امر به‌همراه  
 انزوای در پیش گرفته و نداشتن ارتباط و  
 اتحاد با سایر ایلات و عشایر منطقه  
 موجب کاهش شدید توان و تنها  
 ماندنشان در محدوده هورامان گشته بود  
 این وضعیت به معنای خود بزرگ بینی

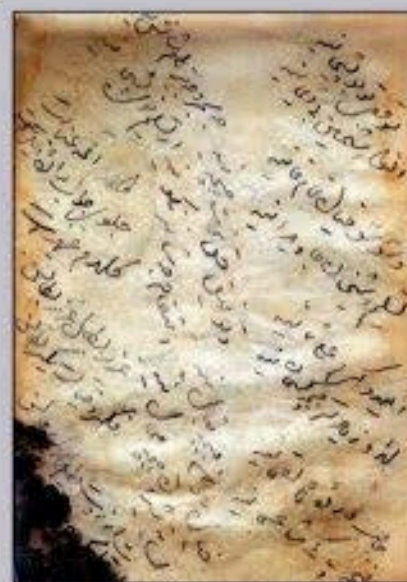
شده هم به نوبه خود پیام دولت را در میان طایفه و ایل خود ابلاغ می کردند و بدین ترتیب آخرین سلاح ها که برخی از آنها جنبه تزیناتی داشته مانند تفنگ های قدیمی و سلاح های سردی مانند شمشیر و خنجر نیز به قشون دولتی تحویل داده می شوند.

حالا عشایر دیگر هیچ وسیله دفاعی در نزد خویش ندارند و در حالیکه چادرهای اردوی قشون دولتی در نزدیکی شان هنوز برافراشته است و خوشبختانه بر این امید واهی دل بسته اند، که با تحویل

به اتهام نافرمانی از حکومت مرکزی و داعیه استقلال طلبی در دست داشته و به این بهانه به منطقه لشکر کشیده است سپهبد که خیلی زود در میان مردم به «قصاب» مشهور می گردد، اینک در سایه توافقاتی که با عشایر نموده است توانسته بخش عمده ای از اسلحه های آنها را از دستشان خارج کند اما هنوز مقداری از سلاح و مهمات باقی مانده است پس دستور می دهد از قصر شیرین تا مریوان کمیسیون هایی با احضار رهبران و بزرگان محلی برای تاکید بر خلع

ناشی از نداشتن تحلیل مناسب از اوضاع تازه ایران و نادیده گرفتن واقعیات موجود بود! اما دیگر کار از کار گذشته است و به زودی قلعه جوانرود تحت محاصره نیروهای دولتی و برخی ایلات متحد با دولت قرار می گیرد آتش جنگ بین دو سوی میدان رخ می دهد.

اما جنگ بدون پیروزی یکی از طرفین بصورت بی حاصل و فرسایشی و کم کم به انتها می رسد عشایر که اینک فهمیده اند که با طول کشیدن جنگ یارای مقابله را انطور که پیش بینی می کرده اند



نمونه هایی از دست نوشته های آقا عنایت در زندان اصفهان ۱۳۱۴ شمسی

سلاح ها ماجرا از سوی دولت فیصله یافته، محسوب می شود.

صبح روز بعد سربازان به دستور سرهنگ سفقی نماینده سپهبد به درب منازل بزرگان و سران می روند و پس از خواندن نامشان، آنان را یکی یکی با خود به سمت قلعه جوانرود می برند سپس در آنجا حکم دستگیری همه رهبران عشایر و طوایف ابلاغ می گردد آقا عنایت نیز که صبح زود با گرفتن دست «کریم» پسر هفت ساله اش به قلعه آمده است بلافاصله پس از قرائت حکم، دستگیر می شود و بدین ترتیب دست قضا، دست فرزند خردسالش را تا سالها بعد از او جدا

سلاح کامل و تحویل تمامی وسایل سرد و گرم جنگی تشکیل شود. افراد احضار

#### ◀ آقا عنایت نیز که صبح زود

با گرفتن دست «کریم» پسر هفت ساله اش به قلعه آمده است بلافاصله پس از قرائت حکم، دستگیر می شود و بدین ترتیب دست قضا، دست فرزند خردسالش را تا سالها بعد از او جدا می کند و اینگونه ماجرای اسارت وی و سایر بزرگان محلی از همین زمان شروع می شود.

نداشته اند با پیشنهاد فرمانده قشون دولتی، از در صلح و آشتی و فرمانبرداری درمی آیند و بنا به امر سپهبد امیر احمدی (وی از مغربین رضا شاه و اولین سپهبد تاریخ ارتش شبه مدرن شده ایران محسوب می شود همچنین خالی از لطف نیست که اشاره شود وی پدر هوشنگ امیر احمدی می باشد که مدعی ایجاد رابطه میان ایران و آمریکا است) سلاح خویش را تحویل می دهند:

عشایر بسیار ساده انگارانه ماجرا را تمام شده می پندارند اما غافل از آن بودند که سپهبد پیش از آغاز جنگ، حکم دستگیری همه سران عشایر و طوایف را

می کند و اینگونه ماجرای اسارت وی و سایر بزرگان محلی از همین زمان شروع می شود، به قول خودش:

بیست و هشت نه برج یازدهی ده و یورد  
ستاره‌ی ثقیبال ثیمه غوروب که برد

پس از زدن قل و زنجیر به دست و پای نجبا و بزرگان و مبارزین دستگیر شده آنها را به خط نموده و در زننده ترین حالات در جلوی چشمان اولاد، همسران و نزدیکانشان و ادا به حرکت و ترک دیارشان می کنند. در اینجا آقا عنایت در توصیف این صحنه ی سخت و بسیار عذاب آور ترک قلعه جوانرود یکی از زیباترین قطعات شعرش را نگاشته است:

ناگانه‌ی ده‌مدا بیی به واوه‌یلا  
وینه‌ی واقعی ده‌شتی که ره‌یلا

بلند بی نه‌یوچ سه‌دای زاری و شین  
فله‌ک په‌ی ثیمه مهریزا نه‌سیرین  
سه‌دای خانمان وه‌نلز په‌روه‌رده  
نه‌په‌رده‌ی عیسمت زینده‌گی که‌رده  
وه بانگی بی‌شهرم وه سوزی ده‌روون  
نالهی زاریشان یاواوه گه‌ردوون  
به چه روزی بی‌ثیمه دین وه چه‌م  
نه‌دیه‌نش وه‌ی ته‌ور نه‌ولادی نادم

آقا عنایت از این به بعد در دیوانش بیشتر به شرح جزئیات اتفاقات گذشته بر آنها از آواز اسیری تا رسیدن به زندان اصفهان می پردازد که البته همین اشارات هم می تواند بر اطلاعات مانسبت به شیوه برخورد با منتقدین و مخالفین سیاسی بیافزاید. آنجا که بدون رعایت هیچگونه حقوق طبیعی و رفتار انسانی در بدترین شرایط ممکن بعد از چندین توقف آنان را ابتدا به کرمانشاه می برند اوضاع به نحوی دشوار می نماید که چندین نفر در حین راه جانشان را از دست می دهند و سپس به تهران منتقل می کنند تا در آنجا صارم السلطان در باید که دوره محکومیتش را باید در زندان اصفهان سپری کند.

از دیگر نکات قابل تأمل در این

قسمت از دیوان رفتار دستگاه قضایی آن زمان است که حتی زحمت برگزاری دادگاهی فرمایشی با حضور همه ی دربندین را به خود نمی دهد و فقط بطور غیابی و کلی هرکدام از آنها را به حبس

### ◀ صارم السلطان با تنی

رنجور و پر درد از ده سال اسارت و دربند بودن، پیر و فرتوت از زندان آزاد می گردد. اکنون سالهاست که سپیدی ناشی از پیری و شکن حاصل از جور و جفای ایام، توامان بر مو و چهره اش نشسته اند و حال شصت سال دارد.

های پنج تا ده ساله محکوم می کند بدون آنکه کمترین بررسی برای اثبات جرم متهمین انجام شود! بدین ترتیب آقا عنایت و همراهانش به جرم استقلال طلبی به سیاه چال استبداد می افتند، اتهامی که هرگز حتی تصورش را هم به ذهن خویش راه نمی دادند چه برسد که عملاً در راه آن گامی بردارند آقا عنایت که وطن دوستی و عشق و وفاداری به ایران در جای جای ابیاتش موج می زند و دفاع از کیان و خاک ایران را جزو افتخارات خود و عشایر می داند با برچسب تجزیه طلبی محکوم به حبس می گردد!

قسمتهای بعدی اشعار صارم السلطان که می توان عنوان حبسیه را بر آن نهاد روایتی واقعی و دقیق از وضعیت زندانیان سیاسی در دوره رضاشاه مستبد هست. بایکوت خبری و عدم دادن اجازه ملاقات به خانواده های زندانیان، وضعیت اسفناک محیط زندان، غذاهای نامناسب و شکنجه های دیگر را که همگی حاکی از نقض اساسی حقوق انسانی زندانیان در آن دوره بوده است را به

تمام و کمال می توان در میان ابیات متعددی که بروی تکه های کاغذ پاره و عمدتاً بوسیله چوب کبریت سوخته به سختی نگاشته است را خواند و لمس نمود!

شکوه تا چند از این چرخ ستمکار کنم  
نالہ تا چند زسوز دل بیمار کنم  
سنگ فرسوده شود طاقش از سوز دلم  
گر زیچارگی خویشتن اظهار کنم  
دهر را عادت دیرین همه بیدادگریست  
این دل شیفته را چند در اقرار کنم  
رنجها برده ام از جور زمان گر خواهم  
ماجرای دل غم‌دیده به طومار کنم  
دل افسرده من هر که در او می نگرد  
بی تأمل دل شاد و نظرش تار کنم

و اینگونه میشود که به همراه جمعی دیگر از همراهانش ده سال از عمرش را در زندان تاریک اصفهان سپری می کند تا اینکه در شهریور ۱۳۲۰ قوای متفقین بعد از اعلام بیطرفی رضاشاه در جنگ دوم جهانی که سیاستی در راستای حمایت از آلمان هیتلری بود به ایران حمله کرده و از شمال و جنوب کشور را بدون کمترین مقاومتی از سوی ارتش اشغال می کنند شاه مستبد مجبور به استعفا و سپردن تاج و تختش به محمد رضای جوان و بی تجربه می شود و بدین ترتیب همه زندانیان سیاسی ایران از بند اسارت آزاد می گردند تا آقا عنایت این چنین آخرین شعر بلندش را به زبان فارسی بسراید:

در پوست خود نگنجم از فرط شادمانی  
بر تخت واژگون شد رضا مازندرانی  
ما حبس را کشیدیم سختی خود چشیدیم  
نوبت به او رسیده تقدیر آسمانی  
جور و جفا سرآمد وضعی دیگر درآمد  
از پشت پرده غیب از جانب ربانی  
چون مدعی درآمد اقبال او سر آمد  
فوری زپا درآمد بگریخت تا توانی

همانطور که اشاره شد در حقیقت این آخرین قطعه شعری است که آقا

اشعارش به ثبت، شرح و بعضاً برخی وقایع مهم سیاسی - اجتماعی زندگی و عصر خویش به صورت سلسله وار پرداخته است. به این نتیجه می‌رسیم که اثر موزون وی علاوه بر بار ادبی و فرهنگی که دارد همچنین می‌بایست آنرا:

الف) در زمره کتب تاریخی سیاسی توصیفی و موزون نیز به حساب آورد.  
ب) به علت شرح دقیق رفتار حکومت در رابطه با زندانیان سیاسی و توصیف و تشریح وضعیت زندان‌ها چگونگی نگهداری زندانیان، اثر وی را می‌بایست به عنوان یک سند تاریخی مکتوب به قلم یکی از محبوسان آن زمان به‌شمار آورد.

ج) با توجه به موضع‌گیری‌ها و نگرش نگاشته شده آقا عنایت در اشعارش در خصوص مسایل رخ داده که در پاره‌ای از آنها خود وی در بطن ماجرا قرار دارد و علیرغم دیدن ستم از حکومت مرکزی، اما در شرح مآلوقع و شرایط آن روز ایران جانب انصاف و بیطرفی را تا حد بسیار زیادی رعایت کرده است، و لذل می‌توان از وی به عنوان مورخی منصف یاد کرد.

د) با توجه به برداشت‌ها، توصیفات و برخی تحلیل‌هایی که آقا عنایت در خصوص وقایع و شرایط ایران در میان اشعارش آورده است و نیز با توجه به برخی انتقادات و مخالفتها که نسبت به برخی سیاست‌های حکومت‌های مرکزی ایران بروز می‌دهد، می‌توان این امر را در راستای آگاهی تقریباً مناسب و نگاه روشن‌بینانه‌اش تلقی نموده، و بدین ترتیب می‌بایست وی را زمره آگاهان و رهبران سیاسی محلی که حساس به سرنوشت قوم، ملت و کشورش در سده بیستم بوده است، محسوب نمود.

فهرست منابع در دفتر نشریه موجود است.

باقی مانده عمر آقا عنایت همزمان با یکی از معدود دوره‌های تاریخ ایران می‌شود که آزادی بر آن حاکم است اما او و بسیاری از دوستان و خویشان هم‌بندش با دل پر خونی که از چرخ روزگار دارند سالهای آخر عمر را سعی می‌کنند در آرامش و در میان خانوادشان سپری کنند و دیگر از او اشعاری در باب مسایل بعدی ایران و یا چگونگی گذران روزگار خودش بعد از آزادی نمی‌بینیم! در سال ۱۳۲۸ اشعار سروده شده در زندانش را بازنویسی می‌کند و آنرا به عنوان سندی مکتوب از سرگذشت خود و بخشی از تاریخ ایران برای نسل‌های بعد از خودش باقی می‌گذارد. سرانجام در هفتاد و پنجمین زمستان عمرش (۱۵ دیماه ۱۳۳۵) چشماتش را برای همیشه بروی زندگی

او و بسیاری از دوستان و خویشان هم‌بندش با دل پر خونی که از چرخ روزگار دارند سالهای آخر عمر را سعی می‌کنند در آرامش و در میان خانوادشان سپری کنند و دیگر از او اشعاری در باب مسایل بعدی ایران و یا چگونگی گذران روزگار خودش بعد از آزادی نمی‌بینیم!

می‌بندد او را در همان روستایی (روستای که لی) که سالهای آخر عمرش مسجدی درش بنا کرده و خود پیشنماز و روشنگر اذهان مردمش و یاریگر ایتم و نیازمندان آنجا بود به خاک می‌سپارند. یاد و نام او و همه ی وطن دوستان آزاده گرامی و روانشان شاد.

#### نتیجه مقاله:

با عنایت به آنچه که شرحش رفت و با توجه به اینکه آقا عنایت در مجموعه

عنایت با مسرت و شادمانی بخاطر سقوط شاه پهلوی می‌سراید، شعری که سراسر آن مضمونی انتقادی - سیاسی دارد و در آن بسیاری از سیاست‌های شاه جفاکار از جمله کشف حجاب، بیدادگری دستگاه قضایی، پوشش اجباری برای مردان، رواج رشوه و فساد اداری، گرانی و احتکار کالا، عدم مقاومت در برابر متجاوزین و بالا کشیدن مال و اموال بسیاری از بزرگان ایرانی توسط شخص شاه و دربار را به باد انتقاد می‌گیرد:

ایران عروس کردی تحویل روس کردی  
پس تو مشاطه بودی نژاد باستانی  
ملت همه ناراضی رشوه و کلاه سازی  
از دست ظلم قاضی تمام شده زندانی  
خوراکی و خواروبار تمام کردی انحصار  
گریه کنند زار زار از تابش گرانی  
تخم بدی کاشتی حجاب برداشتی  
دیدنی نکرد آشتی امام خراسانی  
خوب دزدی کرده بودی ایران ربوده بودی  
اموال این و آن را ملک مازندرانی  
ملزندان و چالوس خوب کرده بودی ملوس  
تقدیم کردی بروس بی قیمت و مجانی  
از شاه پروردگار تمنا دارم هزار  
بدتر از ما گرفتار بمالی و بمانی

صارم السلطان با تنی رنجور و پر درد از ده سال اسارت و دربند بودن، پیر و فرتوت از زندان آزاد می‌گردد. اکنون سالهاست که سپیدی ناشی از پیری و شکن حاصل از جور و جفای ایام، توامان بر مو و چهره اش نشسته اند و حال شصت سال دارد. سنی که ده سال آخرش خود به اندازه یک عمر سپری گشته است ده سال زنده ماندن در دوری و بی خبری محض از خانواده، دوستان و دیارش و در زیر فشار و شکنجه حکومت مستبد او را بسیار شکسته‌تر و مسن‌تر از سنش نشان می‌دهد. اسرای آزاد گشته در میان جشن و شادی مردم با افتخار به شهر و دیارشان باز می‌گردند. قسمت عمده سالهای



# نصف جهان لک است!

♦ بدران احمد حبیب

ترجمه: محمد کمانگر «همایون»

♦ بدران احمد حبیب مدیر سازمان انتشاراتی ناراس در شهر اربیل است دارای مدرک تحصیلی مهندسی ساختمان از دانشگاه موصل می‌باشد. وی به عنوان چهره‌ای فعال و فرهنگی طی سالیان اخیر در کردستان عراق منشا انجام اتفاقات و تحولات فرهنگی چشمگیری بوده است آنچه که در پی می‌آید مقاله احمد حبیب در خصوص قوم لک به عنوان یکی از تیره‌های ساکن در کردستان جنوبی بخصوص در ایران است لازم به ذکر است خود نگارنده هم از همین قومیت می‌باشد:

دست از آن کار برداشتم تا موجب شرمساری لک‌ها نگردم.

بسیاری از آن حکایات را از پدر و مادرم شنیده بودم به یاد می‌آورم یکی از آن افسانه‌ها این بود که چگونه یک نفر لک خدا را فریب داده است که داستان اینچنین است:

«فصل بهار است جمعی از خانواده‌های لک به کوهستان کوچیده در زیر سیاه چادرهایشان مستقر شده بودند. یک روز تصمیم می‌گیرند به محل دیگری کوچ نمایند سیاه چادرها را جمع می‌کنند و بار و بندیل بر چارپایان می‌نهند و راهی می‌شوند. در این هنگام نم باران آغاز می‌گردد که موجب اضطراب آنان می‌شود و به ناچار به پیر فرزانه‌ی خودشان که او را «مامو تک» می‌گفتند مراجعه می‌کنند تا چاره‌ای برایشان بیابد. آن مرد عاقل بر نقطه‌ی مرتفعی می‌رود و با صدای بلند فریاد می‌زند: «بارانه مه واره، معواره نیمه بار نه‌مه‌که‌ین» (باران نه‌بار، باران نه‌بار ما کوچ نمی‌کنیم) آنگاه خطاب به اهالی می‌گوید: «شیو و شیو و شیو ده‌نگ دار و

سالهای بعد از آن دریافتم مطالب عجیب و غریبی درباره‌ی لک توسط مردمان عامی مناطق کردستان گفته می‌شود. طوری شده بود که من هر کجا می‌خواستم بگویم من لک هستم به من می‌خندیدند و این مسئله تا حدی مرا آزرده خاطر می‌کرد.

در دوران نوجوانی بخشی از آن گفته‌ها را گردآوری کردم و می‌خواستم در مجله‌ای آنها را به چاپ برسانم. یکی از مردان سرشناس لک توصیه‌ای برای من فرستاد که چنین کاری انجام ندهم من هم

## ♦ در کردستان ترکیه هم در

نزدیکی شهر ادنه لک‌ها ساکنند. بی‌گومان لهجه‌ی آنان تغییر یافته و به کرمانجی گرویده است همانگونه که در کردستان عراق نیز لهجه خود را تغییر داده و اکثریت لک‌های کردستان عراق اکنون به گویش سورانی صحبت می‌کنند.

«خدا در قرآن از لک نام برده است» عمو اسعد مرد سالمند روستای ما بود او اینچنین می‌گفت: آن روستای لک زبان دشت اربیل اکثر ساکنانش تهی دست بودند آنهایی که با سواد بودند در شهرها سکونت گزیده بودند. مام اسعد برای حرفهایش دلیل می‌آورد: «الم نشرح لک صدرک» همچنین «ورفعنا لک ذکرک» ما که این حرفها را می‌شنیدیم مبهوت می‌شدیم تازه به مدرسه رفته بودیم و معلوماتمان در حدی نبود که بدانیم این دلایل درست است یا خیر؟ او همچنین می‌گفت: «لک‌ها در تمام دنیا پراکنده‌اند هر کجا بروی بالک بر خورد می‌کنی» ما بچه‌ها این حرفها خوشحالمان می‌کرد.

حالا آن روزگاران که این حرفها را می‌شنیدیم را هرگاه به یاد می‌آید یک لبخند می‌زنم و سادگی عمو اسعد و همه‌ی مردم روستایمان مرا خوشحال می‌کند. آن مرد بی‌سواد بود اما از ابتدا تا آخر قرآن را می‌خواند هر چند معنی آن را نمی‌دانست و شاید هدفش یافتن مطلبی درباره لک و چیزهایی از این قبیل بود.



کوهستانیشان آنها را در همه جا پراکنده کرده است» او همچنین ادامه می‌دهد: «در داغستان ضرب المثلی هست که می‌گوید: هندوانه را که باز می‌کنی آنگاه باش لک از آن بیرون نبرد.» می‌گویند: مادری به فرزند لکش گفت: «فرزندم در آن سرزمین دور که می‌روی آش شله قلمکار در ظرف شهری‌ها می‌خوری مواظب باش از جماعت خودمان کسی ته ظرف، خودش را قايم نکرده باشد» به راستی

در نزدیکی شهر ادنه لک‌ها ساکنند. بی‌گومان لهجه‌ی آنان تغییر یافته و به کرمانجی گرویده‌است همانگونه که در کردستان عراق نیز لهجه خود را تغییر داده و اکثریت لک‌های کردستان عراق اکنون به گویش سورانی صحبت می‌کنند. در روستای ما زمانی که من کودک بودم سالمندان به گویش لکی صحبت می‌کردند اما پس از آن به واسطه‌ی انقلاب ایلول (۱۹۶۱ تا ۱۹۷۰) که مدارس کردی زبان آغاز به کار کرده بود اندک اندک

چووتان نای» (دره به دره صدای چو بدستی هایتان نیاید) در این حکایت عاقله مرد می‌گوید: شما به راهتان ادامه بدهید اما ساکت و بی‌صدا من هم خدا را با دعا سرگرم می‌کنم. البته این داستان جنبه‌ی شوخی و مزاح دارد و گرنه در کردستان به افرادی که خیلی خردمند باشد می‌گویند: مانند عاقله مرد لک‌هاست.

لک‌ها همانند اکثریت مردم کرد از یک زندگی عشیره‌ای و بسیار ساده و به

#### بازرگانی به کریم خان پناه

می‌برد و می‌گوید: دزد کاروان او را غارت کرده کریم خان می‌پرسد تو خود کجا بودی. بازرگان پاسخ می‌دهد: خوابیده بودم کریم خان عصبانی می‌شود می‌پرسد چرا خوابیده بودی بازرگان می‌گوید: قربان تصور می‌کردم تو بیداری.



حرف عمو اسعد بی دلیل نبود که می‌گفت: نصف دنیا لک است.

اینک بحث مربوط به کریم خان زند (۱۷۷۰ تا ۱۸۴۹) را دنبال کنیم. منابع تاریخی می‌گویند که کریم خان زند لک بوده‌است و اکثریت سپاهیان را لک‌ها تشکیل داده بودند احتمالاً همین مسئله موجب پیروزی‌های او در جنگ‌هایش بوده‌است زیرا لک‌ها در جنگاوری و شجاعت نامدارند.

کریم خان زند ۲۸ سال بر ایران حکم راند هر چند تحصیلاتی نداشت، اما به واسطه‌ی درایت و زکاوت خویش موفقیت‌های فراوانی به دست آورد. در کارزار و جنگ‌ها بسیار دلیر و توانا بود به گونه‌ای که مخالفان خود را از میدان به در می‌کرد.

گویش لکی فراموش گردید. به نظر من علت اصلی پراکنده شدن لک‌ها در مناطق کردستان و جدایی از سرزمین اصلیشان مربوط به جنگ‌های صفوی و عثمانی است. بویژه دوران حکومت کریمخان زند، در کتاب «داغستان من» رسول حمزه اف داستانهای فراوانی در مورد لک‌ها وجود دارد از جمله می‌گوید:

«در داغستان گروهی به نام لک زندگی می‌کنند که حدوداً پنجاه هزار تن می‌باشند. اینان کودگانی دارند که هنوز زبان نیاموخته‌اند و تعدادی که زبان پدری را فراموش کرده‌اند. لک‌ها تعدادشان اندک است اما با این وصف در بسیاری از مناطق این جهان پراکنده‌اند. تهی دستی و سختی معیشت به واسطه‌ی سرزمین

دور از مدنیت زندگی را به سر برده‌اند و معلوماتشان غالباً اطلاعات عمومی عشیره‌ای بوده است. لک‌ها از چه تاریخی از منطقه‌ی لرستان در جنوب غربی ایران سکنا گزیده‌اند؟ مشخص نیست، اما آن منطقه از زمانهای بسیار قدیم محل زندگی آنان بوده‌است. به علت جنگ‌های عثمانی و ایران لک‌ها به مناطق دیگر کردستان کوچ کرده و محل خود را ترک گفته‌اند. در کردستان عراق در مرز ایران در منطقه خانقین روستاهای لک نشین وجود دارند تا می‌رسد به کرکوک و اربیل، حتی در اطراف موصل هم روستاهایی وجود دارد.

مورخ نامدار محمد امین زکی در کتاب خود به نام خلاصه‌ی تاریخ کرد و کردستان می‌گوید: در کردستان ترکیه هم

بسیار خیال‌انگیز بود. اما زمانی که جنگ عراق و ایران در گرفت نام آن مدرسه را تغییر دادند. دستوری از بغداد صادر شده بود که می‌گفت: نام ایرانی در کشور عراق بر هیچ تابلویی نباید نوشته شود، حتی در کتابهای کردی نیز اگر یک لغت مشترک در زبانهای کردی و فارسی وجود داشت که بسیار هم فراوان است می‌بایست به

منابع تاریخی می‌گویند که کریم خان زند لک بوده است و اکثریت سپاهیان را لک‌ها تشکیل داده بودند احتمالاً همین مسئله موجب پیروزی‌های او در جنگ‌هایش بوده است زیرا لک‌ها در جنگاوری و شجاعت نمدارند.

بار دیگر خاطرات مرا به روستایمان می‌برد. چهره‌ی ساده و صادقانه‌ی عمو اسعد را می‌بینم که گفته بود: «فرزندم مردان بزرگ خیلی هاشان لک می‌باشند» راستش را بخواهید من خودم این حرف‌ها را مستقیماً از عمو اسعد شنیده بودم پسری داشت که دوست و همکلاسی ما بود او گفته‌ها و تصورات پدرش را برایمان بازگو می‌کرد و ما هم خوشحال می‌شدیم.

بچه بودم که تازه از روستا به شهر نقل مکان کرده بودیم یک کتاب کردی به دست آوردم که ربانیات باباطاهر عربان در آن به گویش سورانی چاپ شده بود. در آن کتاب متن اصلی کلهری آن اشعار نیز آمده بود آن زمان هنوز گویش پدر بزرگ و مادر بزرگم را به یاد داشتم.

یکی از رباعیات که به همان گویش اصلی بود کاملاً برایم مفهوم داشت بدون اینکه نیازی به ترجمه سورانی داشته باشم.

آنروز تمام رباعیات را برای پدر بزرگ خواندم اشک از چشمانش جاری شد او معنی تمام رباعیات را می‌دانست و غرق خیالات خوش خودش شده بود. گمان ندارم آنهایی که می‌گویند متن اصلی رباعیات باباطاهر لکی بوده است واقعیت را گفته‌اند. مردان بزرگ بسیاری شان لک می‌باشند.

حوادث زندگی گاهی خیلی عجیب است ما روستا را ترک کرده بودیم و مدرسه‌ای که من در ازبیل به آنجا رفتم نامش باباطاهر همدانی بود. آن زمان این نام برای احساسات کودکان من

در کنار این انسانی بسیار با گذشت بود. کریم خان به دنبال هر پیروزی طرف مقابلش را می‌بخشید و به او تأمین می‌داد. این خود یکی از صفات بارز مردان بزرگ می‌باشد. برای همین است که تا امروز در میان کردها در کنار نام صلاح‌الدین ایوبی و مصطفی بارزانی، کریم خان زند نیز یکی از آن سه بزرگ مرد می‌باشد که به آنان افتخار می‌کنند.

پس از ۲۳۰ سال حکایات داستانهای مربوط به گذشت و دادپرووری و شایستگی کریم خان هنوز بر سر زبانهاست در دوران فرمانروایی او مردم زندگانی آسوده و مرفهی داشته‌اند. در کتابهای تاریخی داستانی دیده می‌شود که نشان از نگرانی کریم خان در حفظ مال و منال هموطنانش را دارد:

بازرگانی به کریم خان پناه می‌برد و می‌گوید: دزد کاروان او را غارت کرده کریم خان می‌پرسد تو خود کجا بودی. بازرگان پاسخ می‌دهد: خوابیده بودم کریم خان عصبانی می‌شود می‌پرسد چرا خوابیده بودی بازرگان می‌گوید: قریان تصور می‌کردم تو بیداری؛ این پاسخ کریم خان را منقلب می‌کند و دستور می‌دهد زیان بازرگان را از مال خودش جبران کند.

برای من عجیب بود در کتابی که ترانه‌های فولکلوریک کردی در ۲۵ سال اخیر گردآوری گردیده است نام کریم خان زند در ترانه‌ها برده می‌شود. در ترانه‌ای جوان دل‌داده‌ای که یارش قهر کرده از خدا می‌خواهد کریم خان را همانند نماینده خود بفرستد تا آنها را آشتی دهد:

«خوای ژووری سهر، که ریم‌خانی لهک قاسید بئیری، بمانکاتو پهک»

(خدای بالای سر کریم خان لک را همچون قاصدی بفرست که ما را آشتی دهد.)





## لکها؛ بومیان دره مهرگان

هرمز جعفری

هرمز جعفری متولد ۱۳۶۱ در شهر کوهدهشت است وی دارای مدرک کارشناس ارشد روابط بین الملل از دانشگاه تهران می باشد آنچه در پی می آید مقاله ای کوتاه در خصوص فرهنگ، سنن و ویژگی های قوم لک است:

نقش قابل توجهی را داشته اند. در این مورد علاوه بر حکومت مادها که لکها به عنوان یکی از سه شاخه اصلی ماد در آن نقش داشته اند، حکومت زندیه و حکومت پهلوی نیز حکومتهایی بر خواسته از قومیت لک هستند. شاید برای خواننده جالب باشد که چطور نگارنده حکومت پهلوی را لک خوانده، ولی این یک واقعیت است. در واقع هر چند در برخی کتب تاریخی رضاشاه را از قومیت لرهای شمال دانسته اند ولی وی جزء لکهای تبعید شده به شمال ایران است. رضا شاه فردی از طایفه پهلانی بوده که در ناحیه اشتر ساکن بودند ولی از این منطقه به شمال ایران تبعید شدند.

زبان لکی بازمانده زبان های اصیل اوستایی و پهلوی است که به دلیل شرایط خاص جغرافیایی این مناطق، کمتر دچار تغییر و تحول شده است. زبان لکی در میان مردمان ساکن در جنوب نواحی غربی ایران (در قسمتهایی از کرمانشاه و ایلام) و نواحی سردسیر شمال و شمال غربی استان لرستان رایج است و هم اکنون انبوهی از مردمان این مناطق بدان تکلم می کنند.

در میان مناطق یاد

به ویژه مفرغ های لرستان - و همچنین نمادهای تاریخی فراوان حاکی از قدمت زندگی بشر و تمدن های باستانی در این منطقه است راولینسون می گوید: «به نظر من سیمره در اصل سمبته "sambana" بوده که آنهم تحریفی است از سبدان "dan-saba" یعنی همان شهری که دیدرو از آن نام برده و اسکندر هنگامی که برای بازدید از کلنی از شوش عازم شهر "celon" سیروان یا کیلون بوده از آن عبور کرده است. به نظر می رسد دژ محکمی که در کوه های شرق تیسفون وجود داشته و خسرو پرویز به هنگام تهدید تیسفون از طرف امپراطور هراکلیتوس زنان و فرزندان خود را به آنجا منتقل می کرده در سیمره قرار داشته است.»

این قوم یکی از سه شاخه ی اصلی اقوام آریایی به نام مادها هستند که نخستین حکومت متمرکز را در غرب ایران زمین بنیان نهادند. لکها در تاریخ سیاسی ایران

لک ها گروهی مستقل از اقوام آریایی هستند که در استانهای لرستان، کرمانشاه، ایلام، همدان، کرکوک، خانقین و بخشهایی دیگر از کشور عراق سکونت دارند. گروه هایی نیز به مناطق متعدد کشور از جمله به شهرستان های کجور، کلاردشت، تیت دره، مکارود در شمال و گروهایی نیز به استان های فارس، قزوین، شمال خراسان و ورامین در استان تهران تبعید شده اند.

دره سیمره بخش اصلی سرزمین لکها را تشکیل می دهد. این دره در غرب کشور و در میان رشته کوههای زاگرس قرار دارد. منطقه سیمره از استان همدان تا استان ایلام را در برمی گیرد. از شمال محدود است به استان همدان که تقریباً یک ششم از خاک این استان را شامل می شود. از سمت جنوب به جلگه دزفول و کبیرکوه در استان ایلام ختم می شود و بیش از چهل درصد خاک ایلام را در برمی گیرد. از سمت غرب محدود

است به استان کرمانشاه و اشغال یک سوم از خاک این استان و از سمت شرق به استان لرستان محدود می باشد که ۶۵ درصد از جمعیت این استان را لکها تشکیل می دهند. سیمره یکی از دره های باستانی غرب کشور است، کشفیات باستان شناسی -



اکثر افراد این دعوت را می‌پذیرند. اغلب بیش از آن تعدادی که دعوت می‌شوند در این مراسم حضور می‌یابند. در این مرحله مراسم بزرگی برای متوفی برگزار می‌شود هر چند که ممکن است برخی این مراسم را اتلاف وقت و سرمایه تلقی کنند، اما بنظر می‌رسد که چنین نیست چرا که اولاً این مراسم همبستگی اجتماعی را دوباره تحکیم می‌بخشد و دوم اینکه بازماندگان متوفی به راحتی با مرگ عزیز از دست رفته‌شان کنار می‌آیند.

#### ◀ مراسم عروسی:

مراسم عروسی در منطقه (لکستان) در میان تمام رده‌ها و گروه‌های اجتماعی یکسان برگزار می‌شود تنها تفاوت قابل مشاهده تعداد مهمانان دعوت شده به این مراسم است.



لک‌ها عموماً به این مراسم اعتقاد زیادی دارند و آنها را به شیوه‌ای آیینی و باشکوه برگزار می‌کنند. آنها در مراسم عزا

بیوندی ندارد. از دیگر آثار مکتوب می‌توان به سروده‌های اهل حق، نظیر کلام خان الماس، نامه سرانجام، هفت‌تونه و اثر مشهور شاهنامه لکی اشاره کرد.

از آنجا که لک‌ها بخشی از کشور ایران هستند، از حیث رسوم با دیگر ایرانیان شباهت‌هایی دارند از جمله عید نوروز، چهارشنبه سوری، عید قربان، عید سعید فطر، علاوه بر اشتراکات مذکور آنها رسوم خاص خود را نیز دارند که قابل دسته‌بندی به دو گونه‌اند. اول، رسومی که با ورود مدرنیته حضور چندانی در زندگی آنها ندارند. این رسوم اغلب مناسک گذار هستند.

مانند دندان روکی (مراسم دندان درآوردن کودکان) و ... دوم، رسومی که علیرغم ورود مدرنیته نه تنها از بین نرفته‌اند بلکه با قدرت بیشتری همچنان خود را می‌نمایند مانند مراسم عزاداری (پرسه یا چمر) و مراسم عروسی. مورد اول هیچ گونه عنصر فرهنگی از دیگر فرهنگها را نپذیرفته است و خاص لک‌هاست اما مورد دوم عناصری از دیگر فرهنگها را پذیرفته است یا به عبارتی دیگر تحت تاثیر جهانی شدن قرار گرفته است.

#### ◀ مراسم عزا:

پدیده مرگ در میان لک‌ها اهمیت زیادی دارد برخلاف دیگر جاهای این کره خاکی که مرگ تحت نظارت نظام‌های تخصصی و اتاق‌های بیمارستان و به دور از حضور افراد خانواده، دوستان و آشنایان طی می‌شود، در میان لک‌ها با یک وداع کاملاً عاطفی، انسانی و با آرامش تمام و در کنار عزیزان صورت می‌پذیرد. همه اقوام، دوستان و آشنایان به بالین فرد در حال احتضار دعوت می‌شوند تا وی به راحتی مرحله گذر به جهان ابدی را طی کند. بعد از مرگ تمام طوایف و آشنایان برای مراسم خاکسپاری (سرلش) دعوت می‌شوند،

شده، دهستان قلابی، واقع در جنوب شهرستان سلسله و نیز طوایف امیر، در شمال دشت الشتر به گویش لری تکلم می‌کنند. شهرستان دلفان در بخش لکی زبان مرکزیت دارد و تقریباً همه اهالی آن به لکی سخن می‌گویند، از اینرو می‌توان این شهرستان را مرکز لکستان دانست.

گویش لکی با گویش‌های جنوبی زبان کردی به ویژه گویش‌های سورانی و گورانی نزدیکی دارد و از دیدگاه زبان‌شناختی لکی حلقه میانی زبان‌های کردی تبار و فارسی تبار به شمار می‌آید. زبان کردی و شاخه‌های متعدد آن از دیدگاه تحولات تاریخی زبانها و لهجه‌های ایرانی جزو زبان‌های "شمال غربی" ایران محسوب می‌گردند. البته برخی ادعا کرده‌اند که زبان لکی عضوی خارج از زبان کردی و لری می‌باشد. اما در تاریخ‌های گذشتگان از جمله تاریخ گزیده نوشته حمدالله مستوفی از الشتر به عنوان یکی از ایالات بزرگ کردستان یاد شده است.

یکی از ویژگی‌های گویش لکی، دارا بودن آثار نوشتاری است. برخی از این آثار متعلق به فرقه یارسان (اهل حق) می‌باشد. گروهی از تیره‌های لک دلفان پیرو کیش یارسان می‌باشند. گویش لکی از لحاظ ساختار زبانی و اشتراکات واژگانی از گویش‌های لری کاملاً متمایز است. این گویش با توجه به دگرگونی‌های آوایی زبانهای ایرانی در دوره باستان و میانه پیوندگاه گویش‌های ایرانی "شمال غربی" و جنوب غربی را تشکیل می‌دهد. در حالیکه زبان لری و شاخه‌های آن جزو زبان‌های ایرانی "جنوب غربی" (فارسی تبار) شمرده می‌شوند. همانگونه که قبلاً اشاره شد از ویژگی‌های لکی، داشتن فرهنگ غنی مکتوب است. برخی آثار سراینده‌گان لک در تذکره به همت مرحوم اسفندیار خان غضنفری تحت عنوان "گلزار ادب لرستان" گردآوری شده است. این تذکره با لری

و) خانواده داماد با وجود غذاهای متعدد که در مراسم عروسی تهیه می‌شود یک غذای محلی به نام «گنم روین» را برای عروس و داماد تهیه می‌کنند. این غذا بسیار قدیمی است و معمولاً برای عروس می‌پزند. پسته و گردوی کوبیده شده را با خرما و گندم قاطی می‌کنند و به آن روغن حیوانی اضافه می‌کنند. وجود این غذا در عروسی ضروری و خوردن یک فاشق آن نمادین است شرکت کنندگان در عروسی منتظر می‌مانند تا حتی اگر به اندازه یک فاشق هم که شده از این غذا بخورند. علاوه بر رسوم مذکور، رقص‌های مراسم ازدواج کاملاً محلی اند مانند شله‌شله، سوار سوار، فتاپاشای، سملی سما، گریان و دوپا... این رقص‌ها هر کدام با آواز و مقام موسیقی خاص خود اجرا می‌شود.

پوشش زنان در مراسم ازدواج کاملاً محلی و خاص است. این لباس «کراس» نام دارد و اکثر زنان آن را می‌پوشند. مراسم عروسی حتماً در یک فضای باز یا بسیار وسیع برگزار می‌شود و تمایزی بین زنان و مردان وجود ندارد. روی هم رفته علیرغم حضور عناصر مدرن همچنان هویت لکی در این مراسم حفظ شده است. نوعی همنشینی عناصر عام (جهانی) و خاص (محلی) در این مراسم دیده می‌شود.

#### ◀ مور خوانی:

از دیگر رسوم و سنن لکی می‌توان به مور اشاره کرد. مور رایج‌ترین و عمده‌ترین و پرطرفدارترین آواز یا سرود در میان لکهاست و آوازی است که منحصر به این قوم می‌باشد. مور را با چندین ریتم و مقام موسیقایی می‌خوانند. این سرود ذاتاً غمگانه و دل‌تنگ کننده بوده و با اشعار حماسی و عاطفی حزن‌انگیزی خوانده می‌شود. لکها به گاه دل‌تنگی و غم و غصه‌های ژرف و نیز در سوگ عزیزانشان در مراسم

در نهایت آنها شیربها و خلات را نمی‌پذیرند.

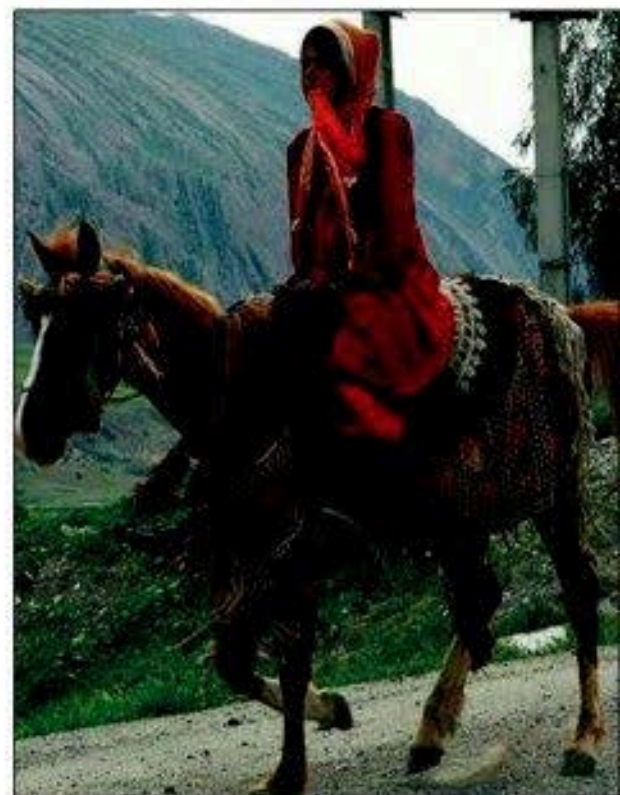
ب) عروس و داماد هنگام عقد دور عقدنامه می‌چرخند.

ج) هنگام عزیمت عروس از خانه پدری مقداری نان خشک به همراه یک دستمال ابریشم به کمر وی می‌بندند (این رسم نزد همگان اجرا می‌شود، در زمان قدیم تصور این بوده است که عروس با رسیدن به خانه جدید ممکن است که گرسنه باشد و نتواند گرسنگی خود را بیان کند. بنابراین غذای مذکور برای رفع گرسنگی وی بوده است. مضاف بر این نشانه‌روزی رسانی و برکت نیز بوده است.) علاوه بر این خانواده داماد با آوردن عروس باید یک شی هر چند ناچیز (مثلاً در حد یک نعلبکی و گاهی بیشتر) را از خانواده عروس همراه خود بیاورند که البته معمولاً آن را در مسیر آمدن به سمت خانه داماد آنرا می‌شکنند تا به اصطلاح بدبها به همراه آن از بین بروند. این رسم نزد لکها عمومیت دارد اما برای کاکاوندی‌ها و کولیونداها کاملاً حیثیتی است.

د) هنگام رفتن عروس از خانه پدر فضایی انده‌گین در خانواده‌ی عروس حاکم می‌شود و به شیوه‌ی نمادین و نمایشی درگیری میان دو خانواده رخ می‌دهد مقاومت در قبال بردن عروس نمادی از میزان علاقه قلبی میان اعضای خانواده‌ی عروس در زمان خداحفاظی دخترشان است.

ه) خانواده داماد حتی در روز روشن با چراغ توری و اسپند دود کردن به پیشواز عروس می‌روند. عروس نیز باید از روی (قربانی) رد شود و ذره‌ای از لباس عروس را به خون آن آغشته کند. قربانی که به پیشواز ورود عروس قربان می‌شود، معمولاً گوسفند و یا بزغاله‌ای سفید رنگ می‌باشد که هدف از آن آرزوی سفیدبختی و خوش بختی برای عروس و داماد است.

هیچ عنصر مدرنی را نپذیرفتند اما در مراسم ازدواج برخی عناصر مدرن را در کنار عناصر قدیمی جای دادند. از جمله عناصر مدرنی که در عروسی لک‌ها وجود دارد ساز ارگ به جای سرنا و دهل، لباس عروس به جای گلونی، دوربین فیلمبرداری، آرایش عروس و استفاده از ماشین‌های جدید به جای اسب است. از جمله عناصر قدیمی که در مراسم ازدواج لک‌ها هنوز باقی است می‌توان از رسم‌های متعدد، موسیقی، لباس



زنان و رقص‌های لکی نام برد.

رسم‌های متعددی که در مراسم عروسی وجود دارند از قرار ذیل اند:

الف) نکته اول تعیین شیربهاست، که به پاس زحمات مادر عروس هدیه‌ای از طرف داماد برای مادر عروس در نظر گرفته می‌شود و دیگری خلات می‌باشد که هدیه‌ای است از جانب داماد به یکی از اقوام خانواده عروس که احتمالاً بر گردن عروس حقی را دارد، داده می‌شود. در این خصوص معمولاً جر و بحث‌های زیادی بین خانواده‌ها در می‌گیرد نکته جالب توجه در این مراسم صوری بودن آن است، زیرا

اولین و قطعه زیرین کلاه است. کلاه که در لکی «کلو» خوانده می‌شود معمولاً رنگارنگ بوده و از جنس پشمی است که توسط خود مردمان محلی بافته شده است. روی کلاه به وسیله پوششی شال مانند که خود به تنهایی نیز گول وانی خوانده می‌شود پوشیده می‌شود. گول وانی در پوششی لکی از چهار قطعه تا هشت قطعه در نوسان است که بسته به وضعیت مالی زنان تعداد قطعات آن فرق می‌کند. گول وانی نیز رنگارنگ بوده و معمولاً از جنس ابریشم



بافته شده است. بر روی گول وانی دو قطعه تزئینی سوار می‌شود که از آنها به بان زلفی پاد می‌شود. بان زلفی که هم رنگارنگ است و هم مملو از مهرهای جورواجور به صورتی آویزان در دو طرف شقیقه زنان هویدامی‌گردد.

در مرحله بعد به کراس می‌رسیم. کراس پوششی بلند بوده و از گردن تا مچ پای زنان را می‌پوشاند. کراس زنان لکی نیز رنگارنگ و گل گلی است. در این مورد زنان لکی کاملاً وابسته به بازارهای شهری هستند. البته در قدیم و حتی امروزه در

صورت گروهی به اجراء می‌آید. در این نوع از تفریح که در جای خود مهمترین ورزش زندگی لکی است، فردی به عنوان تفنگدار اصلی است که وظیفه راهبری گروه را نیز بر عهده دارد و معمولاً فردی کاردان و تیر انداز و مسن تر به نسبت بقیه اعضا، گروه است. در دیگر اعضای گروه نیز فردی به عنوان آبدارچی بوده و بقیه معمولاً به پیدا کردن شکار از طرق مختلف مثل رماندن آن کمک می‌کنند. با وجود این ترتیبات، در صورت موفقیت در شکار هر حیوانی کلیه اعضا به یک نسبت از آن برخوردار می‌گردند. در کوهنوردی یا در زمان شکار لکها به خوبی اصول نظامی را رعایت می‌کنند مثلاً هیچگاه در یک خط قرار نمی‌گیرند و یا نسبت به اطراف بی توجه نیستند. کلیه اعضا گروه معمولاً لباس خاکستری به تن داشته تا از این طریق از دیده شدن توسط شکار جلوگیری کرده و یا در شرایط نیاز به راحتی خود را در حالت استتار قرار دهند. گروه شکار در زمان استراحت اولاً در مکانی توقف دارند که در شرایط مختلف باران و یا برف و یا احیاناً حمله دشمن توان سنگر گرفتن و حفاظت از خود را به آنها بدهد.

#### ◀ پوشش زنان لک

لک زنان به مانند هر قوم دیگر دارای لباس سنتی خاص خود هستند. لباس سنتی و یا محلی لکها بسیار شکیل و زیباست. لباس لکی نیز دارای ویژگی‌ها، ظرایف و اصول خاص خود است.

در این بین لباس زنان لک دارای الگوی خاصی است. اگر بخواهیم به تشریح قطعات مختلف پوشش زنان لک از سر تا نوک پا بپردازیم باید از سروین شروع کرد. این قطعه که پوشش سر زنان لک است گاه از آن به «کت و گول وانی» نیز یاد می‌شود. سروین خود از چند قطعه تشکیل می‌شود.

سوگواری به مور پناه می‌برند و آن را سر میدهند. شالوده مور حکایت گر همه ی رنج و حرمانها، امید و آرزوها و ایده و آرمانهای به خاکستر نشسته این قوم از هزاران سال پیش تاکنون است. لکها در مراسم رسمی سوگواری برای عزیزانشان و روی جنازه و قبر از دست رفتگان خود مور می‌خوانند. معمولاً یک یا دو و گاهی چندین زن با هماهنگ کردن ریتم صدایشان با یکدیگر در رثای تازه در گذشته مور می‌خوانند و بقیه زنها گریه می‌کنند. در برخی مناطق لک نشین چون طرهان، چگنی، وسکور و... علاوه بر زنها مردهان نیز در مراسم سوگواری «پرسه» مور می‌خوانند. خانم فریا استارک در کتاب سفر به الموت که در سفر به لرستان آنرا به رشته تحریر در آورده به مور اشاره می‌کند و آنرا شبیه آوایی می‌داند که در در نواحی آلپ شنیده است. در برخی کتب معتبر تاریخی ذکر شده است که لطفعلی خان زند مور را به زیبایی می‌خواند. مور از هجران و فراق انسانها حکایت می‌کند و انسان با شنیدن و خواندن آن دچار غم و اندوهی همراه با سرکشی و طغیان می‌شود. تاثیرات تحریک آمیز این سرود باستانی و نوای موسیقایی سحر آمیز تا آنجا بوده که برای جلوگیری از تحریک و طغیان جوانان خواندن آن بارها از سوی والیان طوایف لک ممنوع شده است.

#### ◀ ورزش:

مردم لک رشته های ورزشی و سرگرمیهای متنوعی دارند. از جمله می‌توان به قاون، ترن بازی، زنان، دارپلان، زرشمشکی، کولار رانکی، گولووان، تیر اندازی، قارچان، کوهنوردی و شکار، سوارکاری و... اشاره کرد. بر حسب نوع زندگی ایللی عشایری، لکها بسیار به کوهنوردی و شکار علاقه مند هستند. این فعالیت تفریحی - ورزشی معمولاً به

این شال نیز زیرپوشش برای بستن قطار بود. علاوه بر این در آب و هوای سرد جوانان پوششی دیگر به نام «فرچی» می پوشیدند که این لباس نیز از پشم گوسفند ساخته می شود و به نوعی محافظ لباسهای زیرین از خیس شدن بوده است. در واقع شال محل و مکان قرار گرفتن قطار و یا خنجر (برگ) و یا گرز بوده است. اما مردان سالمند لباس متفاوتی داشتند که برخلاف جوانان که عمده مواد تشکیل دهنده لباسشان محلی بود، لباس آنها پالتو و یا کت بود که بیشتر از دیگر جاها مثل پارچه یا لباس کشمیری یا پالتو انگلیسی بوده است.

عموم مردان پیراهن نیز می پوشیدند که بسیار شبیه به پیراهن امروزی است اما می توان دو تفاوت عمده را در این زمینه بیان کرد اول آنکه پیراهن لکی به نوعی دارای یقه آخوندی بود و پشت گردنی نداشت و دوم آنکه در ناحیه میج نیز به صورت ساده بوده و دارای دکمه یا چاک نبود.

از دیگر پوشش های لکی «شالوار» یا شلوار می باشد. که جنسی نخی دارد. در واقع شلوار (شالوار) در لکی متفاوت از شالوار یا شلوارهای کلهبری و یا دیگر فرقه های کردی است. شالوار (شروال) لکی راسته بود و به مانند شروال کردی زیاد گشاد نیست و در پای آن نیز گشاد است و در حالی که شروال کردی دارای میج پای تنگتر است. این لباس در شرایط متفاوت مورد استفاده قرار می گیرد ولی در کل جوانان شالوار به خاکستری و بزرگ سالان رنگ مشکی را مورد استفاده قرار می دهند. جوراب نیز که مخصوصاً از پشم و یا موی بز درست می شود معمولاً دست دوز بوده و بسیار کارآمد و پایاست. دیگر پوششی لکی پا افزار است. این پا افزار گیوه یا کلاش نامیده می شود. کلاش دارای زیرهای بود که از چرم گاو ساخته می شد و روی آن نیز از نخهای پشمی تهیه می شد.

استفاده قرار می گیرد. سرداری در پوشش کلی نقش پالتو را دارد و بلندی آن تا زانوی زنان می رسد.

شلوار (شالوار) زنان لک نیز وضعیت خاص خود را دارد. زنان لک معمولاً شلوار رنگارنگ و گل گلی می پوشند. این شلوار در ناحیه میج کاملاً تنگ بوده و با گل دوزیهای زیبا مزین شده است. در ناحیه میج یا، زنان لک با ونک (میج بند) می بندند. این پوشش از مهره های ریز به هم بافته شده ساخته می شود که با نقش و نگارهای گوناگون با رنگ گلدوزی میج شلوار و کفش زنان ست می شود.

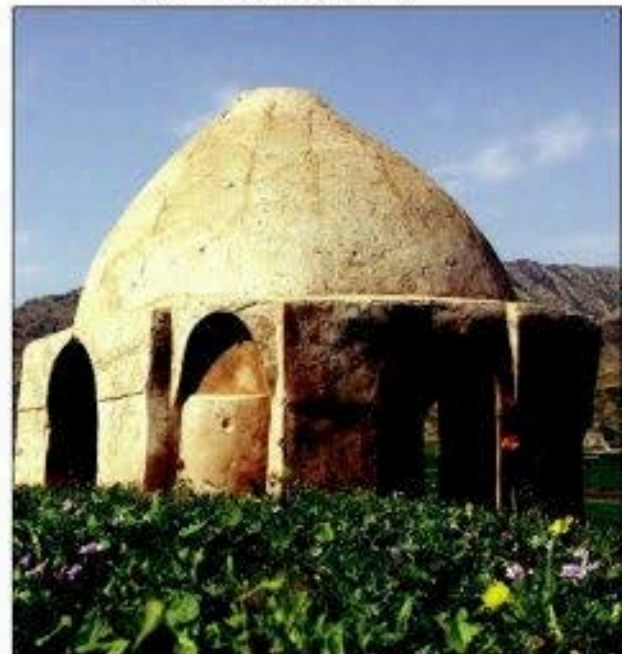
#### ◀ پوشش مردان لک:

۱- کلاو (کلاه) از پشم بره درست می شد. این کلاه علاوه بر آنکه سایبان تابستان و پوششی برای زمستان بود، در هنگام جنگ و جدل که بیشتر با چوب و سنگ صورت می گرفت از سر و کله افراد محافظت می نمود.

۲- شال بنین (شال گردن) این پوشش برای زمستان بوده که هم از پشم بره و هم از موی بز درست می شد. این وسیله در واقع هم پوششی برای محافظت از سرما بود و هم در شرایط درگیری به عنوان نقاب برای جلوگیری از شناسایی مورد استفاده قرار می گرفت.

۳- لباس در فرهنگ لکی دو دسته بوده است. در این خصوص لباس جوانان با افراد مسن متفاوت بوده است. افراد جوان اکثر آلباسی خاص می پوشیدند که این لباس در تن بچه ها «قوه» نامیده می شده، اغلب این لباس به صورت خاکی یا قهوه ای تهیه می شد تا از این طریق در شرایط کوچ و رفت و آمدهای شبانه کمتر دیده شوند. «چوغا بازله» این لباس نیز که مخصوص جوانان بود دارای رنگی کبریتی متشکل از دو رنگ سیاه و سفید بود. این لباس با کمربندی به نام شال محکم می شد که خود

مناطق دور افتاده افرادی که چرچی (فروشنده سیار) خوانده می شوند به عنوان عاملی برای تهیه پارچه لباس برای زنان بوده اند. این لباس در ناحیه میج و یقه و لبه های پائین خود با گل دوزی تزئین شده و از این طریق بر زیبایی آن افزوده می شود. در زنان جوان و پیر معمولاً نوع کراس فرقی نمی کند ولی زنان بیوه در این چهارچوب فرهنگی لباس سیاه رنگ می پوشند که نشانه



آتشکده سیمره در دوره ساسانی - عکس از منوچهر تنری

عزادار بودن طرف می باشد.

روی کراس (پیراهن) با جلیقه زنانه مزین می گردد. جلیقه کوتاه بوده و در دو طرف جلو آن با پولکها و مهره هایی رنگارنگ مزین می گردد که کلنجه نامیده می شود. جلیقه بیشتر از جنس مخمل ساخته می شود. حواشی جلیقه نیز به مانند کراس (پیراهن) معمولاً گل دوزی شده می باشد.

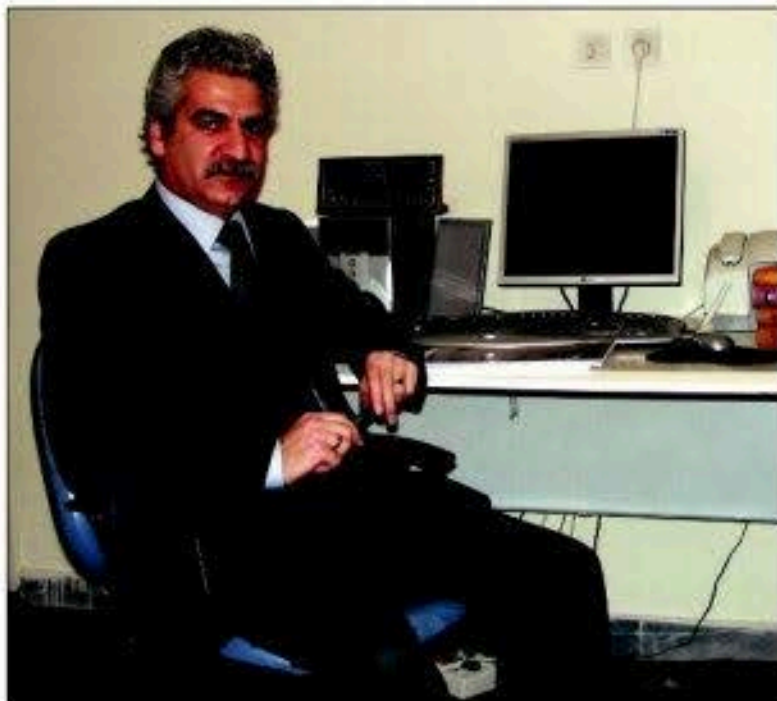
در فصول سرد سال، زنان لک علاوه بر کراس و جلیقه و کت و سرداری نیز می پوشند. کت زنان لک نیز کوتاه بوده و از جنس مخمل می باشد که معمولاً از بازارهای شهری تهیه می گردد. البته کت بیشتر خاص زنان مسن است و در زنان میان سال و جوان سرداری بیشتر مورد

# تاریخچه‌ی یک قرن مطبوعات مناطق کردنشین ایران

(بخش اول - مطبوعات کردی از آغاز تا سقوط رضا شاه)

◀ سعید مرادیان

s.moradyan40@yahoo.com



◀ سعید مرادیان، متولد ۱۳۴۸ در بخش گهواره گوران از توابع شهرستان دالاهودر استان کرمانشاه است. وی فارغ‌التحصیل رشته مطالعات فرهنگی خاورمیانه (گرایش ایران‌شناسی) از دانشگاه اوترخت - هلند می‌باشد. آنچه در پی می‌آید بخشی از ماحصل تحقیقات این پژوهشگر در مورد تاریخ مطبوعات مناطق کردنشین ایران است که به زودی در اثری تحت عنوان «فهرستگان یک قرن مطبوعات مناطق کردنشین ایران از سوی انستیتو فرهنگی کردستان - تهران منتشر خواهد شد:

سال پیش در تبعید منتشر شد. در سال ۱۸۹۸ میلادی (۱۲۷۷ شمسی) مقدار مدحت بدرخان متفکر برجسته‌ی کرد با انتشار روزنامه‌ی کردستان در قاهره نام خود را به عنوان اولین روزنامه‌نگار کرد در تاریخ مطبوعات کردستان ثبت کرد. بدرخان انگیزه و اهدافش را از انتشار این روزنامه با صراحتی ستودنی اینچنین بیان کرده است: "ملت من یعنی ملت کرد، جمعیتی است بالغ بر ۶ میلیون نفر که در آسیای صغیر به سر می‌برند و دارای زبانی باستانی‌اند و من برای اولین بار است که با این زبان روزنامه‌ای را منتشر می‌نمایم، با هدف انتشار دانش و روح مهربانی میان فرزندان ملت و ترغیب کردها جهت در پیش گرفتن راه توسعه و مدرنیزاسیون و تمدن نوین، همزمان برای نشان دادن ادبیات ملی این ملت به خود آنها، پدرم

(دهه ۴۰ میلادی) و طرح مطالبات قومی از سوی سازمانها و احزاب ناسیونالیست کرد بعد از انقلاب اسلامی، از جمله‌ی مهمترین جریاناتی بوده‌اند که در یک قرن گذشته موقعیت مناطق کردنشین ایران و به موازات آن کنش‌ها و واکنش‌های بسیاری از فعالان سیاسی و فرهنگی این مناطق را تحت تأثیر قرار داده‌اند.

نگاهی گذرا به تاریخ مطبوعات مناطق کردنشین ایران نشان می‌دهد که روزنامه‌نگاران این خطه در تمامی جریانات سیاسی - اجتماعی صدسال اخیر چه در سطح ملی و چه در سطح منطقه‌ای نقش عمده و بسزایی ایفاء کرده‌اند. آنچه در پی خواهد آمد نه شرحی کامل از این فعالیت‌ها که تنها اشاره‌ای مختصر به آنهاست.

اولین روزنامه به زبان کردی ۱۰۹

ایران در یک قرن گذشته شاهد دو انقلاب و دهها جنبش سراسری و منطقه‌ای بوده است. انقلاب مشروطه، نهضت ملی شدن نفت، قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ش/۱۹۶۳م و انقلاب اسلامی رویدادهایی بوده‌اند که هر کدام بنا به زمان وقوع، ترکیب توده‌ی سهیم و اهداف گردانندگان آنها، تحولاتی اساسی در ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایجاد کرده‌اند. کردهای ایران افزودن بر انقلابها و جنبش‌های سراسری شاهد چندین جریان سیاسی - اجتماعی مهم منطقه‌ای نیز بوده‌اند، جنبش سمکو در اواخر دوره‌ی قاجار و اوایل حکومت رضاشاه، تشکیل جمعیت احیاء کردستان (کومله ژ.ک) و به دنبال آن حزب دمکرات کردستان ایران و اعلام جمهوری خودمختار کردستان در نیمه‌ی اول دهه ۲۰ شمسی



کرمانشاه، شیراز، مشهد، بندرانزلی و شهرری هر کدام یک نشریه منتشر شد.<sup>۳</sup>

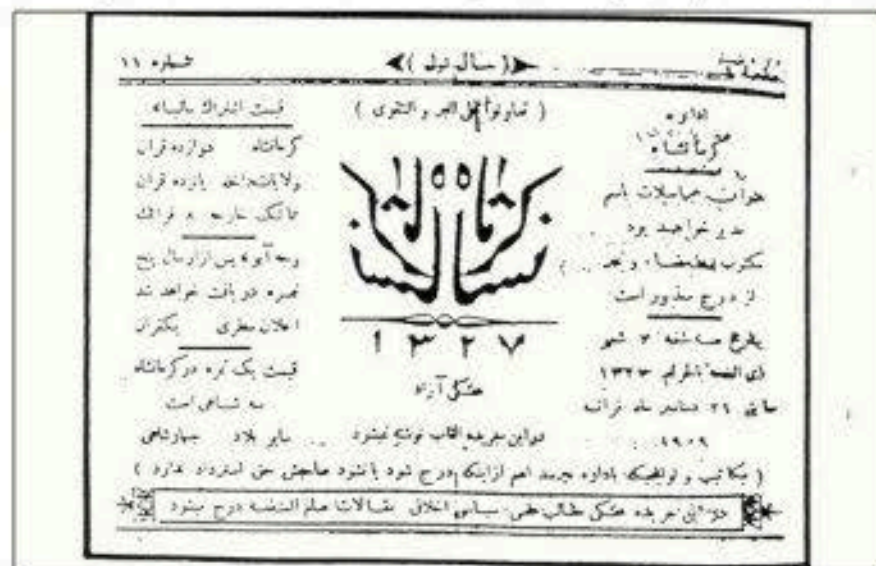
در همین سال (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م) ابوالقاسم لاهوتی روزنامه بیستون را که اولین روزنامه‌ی قانونی مناطق کردنشین ایران محسوب می‌شود در کرمانشاه منتشر کرد. مدیریت این روزنامه بعهده‌ی احمد علی شیبانی بوده و

همان سال مورد تأیید مظفرالدین شاه قرار گرفت. اصل سیزدهم این قانون تکلیف مطبوعات را اینچنین مشخص کرد:

«عموم روزنامجات، مادامی که مندرجات آنها منخل اصلی از اصول سیاسی دولت و ملت نباشد، مجاز و مختارند که مطالب مفید و عام‌المنفعه،

میربدرخان، در جنگهای استقلال کردستان علیه حکومت عبدالحمید، همان کسی که زندگی را بر خانواده‌ی من در سرزمین خودمان ممنوع کرد، مشارکت جست. به همین خاطر به قاهره آمدم و از آن رو که می‌خواهم نظم و امنیت بالهائیش را بر کردستان بگسترانم تصمیم گرفتم با انتشار این

◀ **نگاهی گذرا به تاریخ مطبوعات مناطق کردنشین ایران** نشان می‌دهد که روزنامه‌نگاران این خطه در تمامی جریانات سیاسی - اجتماعی صد سال اخیر چه در سطح ملی و چه در سطح منطقه‌ای نقش عمده و بسزایی ایفاء کرده‌اند.



هفته‌ای دوبار به زبان فارسی منتشر می‌شده است.

حمایت مطبوعات بعد از مشروطه از حرکت‌های اجتماعی، توانایی آنها در بازتاب افکار و اندیشه‌های مختلف، سبک نگارش جدید و نثر روان و قابل فهم باعث شد که این نشریات بتوانند حمایت عامه‌ی مردم را بدست آورند<sup>۴</sup> و این امری نبود که محمد علی شاه و دیگر دولتیان بتوانند به سادگی از آن بگذرند.

اهرمهای فشار دربار آرام آرام بکار افتادند و روزنامه‌های صوراسرافیل، حبل‌المتین و روح‌القدس یکی پس از دیگری توقیف شدند.<sup>۵</sup> این توقیف‌ها و تعطیل‌های نیم بند اما تمامی آنچه نبود که محمدعلی شاه خواهان آن بود. در ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م محمدعلی شاه با حمایت گروهی از فزاقان روسی به سرکردگی کلنل لیاخوف مجلس را به توپ بست و به

همچنان مذاکرات مجلس و صلاح‌اندیشی خلق را بر آن مذاکرات به طبع رسانیده، منتشر نمایند و اگر کسی در روزنامجات و مطبوعات برخلاف آنچه ذکر شده و به اغراض شخصی چیزی طبع نماید یا تهمت و افترا بزند، قانوناً مورد استنطاق و محاکمه و مجازات خواهد شد.<sup>۶</sup>

سال ۱۳۲۵ ق/۱۹۰۷م در تاریخ مطبوعات ایران نقطه عطفی محسوب می‌شود. «ویژگی سال ۱۳۲۵ ق/۱۹۰۷م تا آن روز در تاریخ مطبوعات ایران بی‌سابقه بود. در طول ۷۳ سال در ایران حدود ۹۱ نشریه ادواری منتشر شده بود، ولی در این سال به یکباره ۹۹ نشریه وارد بازار مطبوعات شد. از این تعداد، ۶۴ نشریه در تهران، ۹ نشریه در اصفهان، ۷ نشریه در رشت، ۶ نشریه در تبریز، ۴ نشریه در همدان، ۲ نشریه در لاهیجان و ۲ نشریه در ارومیه و در

روزنامه، تمامی نیروی خود را از راه دور و در غربت بکار گیرم برای تمام اموری که موجب سود و خوشبختی و پرورش اندیشه برای هم میهنانم باشد»<sup>۱</sup>.

◀ **انقلاب مشروطه (۱۳۲۴ ق / ۱۳۸۵ ش/۱۹۰۶م)**

۸ سال بعد از انتشار کردستان در قاهره و اندک زمانی پیش از صدور فرمان مشروطه در سال ۱۳۲۴ ق/۱۹۰۶م سید عبدالکریم غیرت کرمانشاهی که شاعری توانمند و خطاطی چیره دست بود با انتشار مخفیانه‌ی روزنامه‌ی شهاب ثاقب، اولین برگ از تاریخ مطبوعات مناطق کردنشین ایران را با خط زیبای خود زینت بخشید.

فرمان مشروطه در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م صادر و قانون اساسی مشروطه در ۱۴ ذی‌قعدة‌ی

دنیال آن با اعلام حکومت نظامی و ممنوع ساختن کلیه انجمن‌ها و اجتماعات عمومی به قلع و قمع مخالفینش از جمله روزنامه‌نگاران پرداخت. این کودتا نقطه پایانی بر آزادی مطبوعات بر آمده از انقلاب و آغازی برای قتل و شکنجه و زندان و تبعید روزنامه‌نگاران بود.

ملک‌المتکلمین نویسنده و میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر صوراسرافیل و شیخ احمد تربتی (سلطان‌العلمای خراسانی) مدیر روح القدس جان بر سر قلم گذاشتند و دیگر روزنامه‌نگاران یا به حبس افتادند یا تن به تبعید دادند یا متحصن سفارتخانه‌های بیگانگان شدند. بعد از کودتا تنها دو روزنامه‌ی ندای وطن و اقیانوس در تهران برای مدتی کوتاه انتشار یافتند که این دو نیز یکی پس از دیگری تعطیل شدند.<sup>۶</sup>

سال ۱۳۲۵/ق/۱۹۰۷م در ایران سال روزنامه‌ها بود اما سال ۱۳۲۶/ق/۱۹۰۸م را بی‌گمان می‌توان سال شب‌نامه‌ها نامید. با تمامی محدودیتهای موجود، آزادیخواهان بار دیگر همچون دوران استبداد پیش از صدور فرمان مشروطه گردهم آمدند و با انتشار شب‌نامه سد سانسور حکومت کودتا را شکستند.<sup>۷</sup> در سراسر ایران دهها شب‌نامه با اسامی مختلف و بعضاً مهیبی چون خنجر، طپانچه، کارد و نیزه منتشر شدند.<sup>۸</sup>

در همین سال (۱۳۲۶/ق/۱۹۰۸م) ابوالبقاء سنندجی (مظهر الاسلام) شب‌نامه‌ی تمدن را در سنندج منتشر کرد. بابا مردوخ روحانی در "تاریخ مشاهیر کرد" درباره‌ی این شب‌نامه می‌نویسد: "مرحوم مظهرالاسلام سنندجی برای تنویر افکار عمومی و روشن کردن اذهان مردم نشریه‌ای بنام تمدن منتشر می‌نمود که بعلت نبودن وسایل چاپ

اولین روزنامه به زبان کردی ۱۰۹ سال پیش در تبعید منتشر شد. در سال ۱۸۹۸ میلادی (۱۳۲۷ شمسی) مقداد مدحت بدرخان متفکر برجسته‌ی کرد با انتشار روزنامه‌ی کردستان در قاهره نام خود را به عنوان اولین روزنامه‌نگار کرد در تاریخ مطبوعات کردستان ثبت کرد.

در کردستان با زلاتین کپی می‌شد و از ترس مخالفین آزادی و دمکراسی در خفا و شبانه طبع و توزیع می‌گردید.<sup>۹</sup> تمدن تنها نشریه‌ای است که در فاصله‌ی زمانی بین انقلاب مشروطه در ۱۳۲۴/ق/۱۹۰۶م و کودتای رضاخان در ۱۳۳۹/ق (۱۲۹۹ ش/۱۹۲۱م) در سنندج منتشر شده است.

افزون بر دو روزنامه‌ی شهاب ثاقب و بیستون که به آنها اشاره شد، روزنامه‌نگاران در مناطق کردنشین با انتشار ۱۲ روزنامه‌ی دیگر پا به پای دیگر آزادیخواهان ایران تا آخرین لحظات از دستاوردها و اهداف انقلاب مشروطه دفاع کردند. در طول ۱۵ سال (از ۱۳۲۴/ق/۱۹۰۶م تا ۱۳۳۹/ق/۱۹۲۱م) در مجموع ۱۴ نشریه در کرمانشاه منتشر شدند که ذیلاً به ترتیب سال انتشار ذکر می‌گردند:

۱۳۲۴/ق/۱۹۰۶م - شهاب ثاقب (غیرقانونی منتشر می‌شد)

۱۳۲۵/ق/۱۹۰۷م - بیستون (دوره‌ی اول)

۱۳۲۷/ق/۱۹۰۹م - کرمانشاه، مفتش ایران (این نشریه در اصفهان، اراک و کرمانشاه منتشر شده است)

۱۳۳۳/ق/۱۹۱۵م - افق روشن (غیرقانونی منتشر می‌شد)

۱۳۳۴/ق/۱۹۱۶م - اخبار، رستاخیز، بیستون (دوره‌ی دوم)، تازه

ایران (این نشریه ابتدا در همدان و بعداً در کرمانشاه منتشر شده است)  
۱۳۳۵/ق/۱۹۱۷م - غرب ایران  
۱۳۳۶/ق/۱۹۱۸م - افسانه، باختر، طلایه سعادت  
۱۳۳۹/ق/۱۹۲۱م - صباح (جریده صباح)

علاوه بر ۱۴ روزنامه فوق، کمیته دفاع ملی، متشکل از گروهی از آزادیخواهان در سال ۱۳۳۴/ق/۱۹۱۶م شب‌نامه‌ی حرفهای حسابی را در قصر شیرین منتشر کردند.

در همین مقطع زمانی هفته‌نامه‌ی کردستان به مدت یکسال از ۱۳۳۷/ق/۱۹۱۹م تا ۱۳۳۸/ق/۱۹۲۰م به مدیریت محمد مه‌ری مفتی زاده و سردبیری محمد شفیق ارواسی زاده در استانبول به چهار زبان کردی، فارسی، ترکی، عربی منتشر می‌شده است.

گلدی کردستان، سنندج، ۱۳۷۱-۱۳۷۲

پنجمی - ۱۵ مارچ ۱۳۷۵ - ۸۰۰ - عدد ۴

# کردستان

شماره ۲۰۰ - ۲۰۰ - ۲۰۰  
تیراژ ۲۰۰ - ۲۰۰ - ۲۰۰

هفته‌ای بر دهنه کثر نواز

مطالعات	شأن	مطالعات
عربی	زبان	کردستان و گویش
تاریخ	ادبیات	گوشه‌های کردستان
ادبیات	تاریخ	بازاری
تاریخ	ادبیات	مهرهای شکران
ادبیات	تاریخ	نویسنده‌ها
تاریخ	ادبیات	وکلای
ادبیات	تاریخ	اطلاعات و ترویج اعظم
تاریخ	ادبیات	کتابخانه
ادبیات	تاریخ	شهر
تاریخ	ادبیات	سازمان
ادبیات	تاریخ	مهرمان

تشمی و فرزند  
نسخه‌ی بیج فرزند  
میرزا...

انتشار آنها به ترتیب توسط میرزا حسین خان تبریزی، تیمورخان و میرزای مهدیخان صفوت‌زاده در سال ۱۳۰۱/۱۹۲۲م از طریق اداره‌ی معارف کرمانشاهان به وزارت معارف و اوقاف ارسال گردیده است<sup>۱۱</sup> اما بدلیل اینکه از کسب مجوز و انتشار آنها اطلاعات دیگری در دسترس نیست از ذکر نام آنها در این مجموعه خودداری شده است. در سال ۱۳۰۲/۱۹۲۳م محمدعلی خان سنندجی هفته‌نامه‌ی اجتماعی، اقتصادی، خبری نهضت ایران را در تهران منتشر کرد. افزون بر نشریات فوق‌الذکر، روزنامه‌های صباح و بیستون توانستند از سد کودتای رضاخان بگذرند و پس از آن نیز منتشر شوند. به درستی روشن نیست که جریده‌ی صباح تا چه سالی منتشر شده است اما روزنامه‌ی بیستون (دوره‌ی دوم) تا سال ۱۳۲۷/۱۹۴۹م که مدیر آن مهدی فرهور به علت وابستگی به حزب توده دستگیر و به ۵ سال زندان محکوم شد، منتشر می‌شده است.

از ۱۳۰۴/۱۹۲۵م تا ۱۳۲۰/۱۹۴۱م در مجموع ۱۸ نشریه در مناطق کردنشین یا در دیگر نقاط ایران توسط روزنامه‌نگاران کرد منتشر شدند که ذیلاً به ترتیب سال انتشار ذکر می‌گردند:

۱۳۰۴/۱۹۲۵م - کرمانشاه (دوره‌ی دوم)، مخزن دانش (کرمانشاه)

۱۳۰۵/۱۹۲۶م - رهبر، فصاحت (کرمانشاه)

۱۳۰۶/۱۹۲۷م - کوکب درخشان، پراو (کرمانشاه)

۱۳۰۷/۱۹۲۸م - کوکب غرب، اخوت، دعوت اسلامی (کرمانشاه)،

سیاست شرق (کرمانشاه - اهواز - تهران)

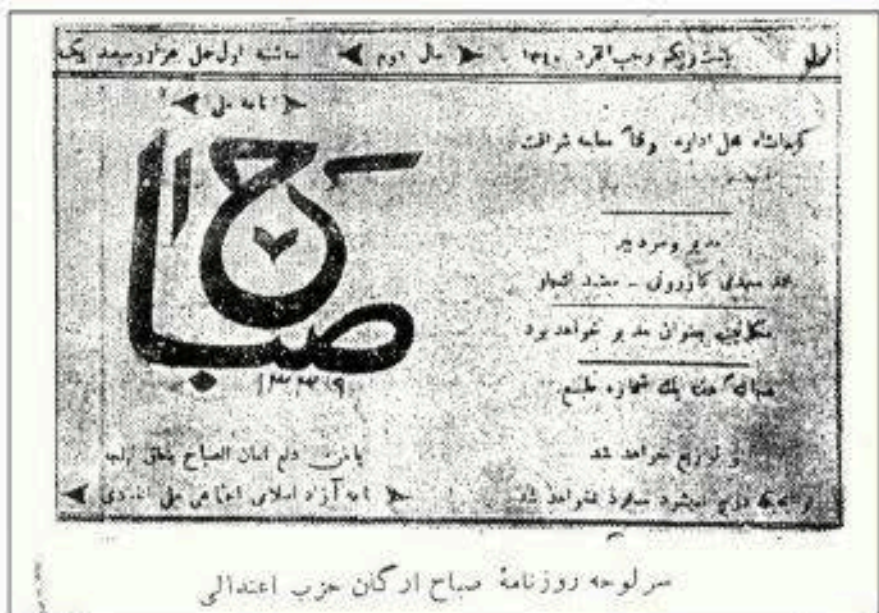
۱۳۰۸/۱۹۲۹م - آراوات (سنندج)

۱۳۰۹/۱۹۳۰م - فریاد ایران

◀ حمایت مطبوعات بعد از مشروطه از حرکت‌های اجتماعی، توانایی آنها در بازتاب افکار و اندیشه‌های مختلف، سبک نگارش جدید و نشر روان و قابل فهم باعث شد که این نشریات بتوانند حمایت عامه‌ی مردم را بدست آورند و این امری نبود که محمد علی شاه و دیگر دولتیان بتوانند به سادگی از آن بگذرند.

◀ کودتای سوم اسفند رضاخان (۱۳۰۲/۲/۲۱ - ۱۹۲۱م)

رضاخان در سوم اسفند ۱۲۹۹ - ۱۳۰۲/۲/۲۱م با کودتا به قدرت رسید در ۱۳۰۰/۱۹۲۱م به سمت وزارت جنگ و در ۱۳۰۲ / ۱۹۲۳م به سمت رئیس الوزرای برگزیده شد. در ۱۳۰۳/۱۹۲۴م ریاست کل قوای دفاعی به وی واگذار شد و در ۱۳۰۴/۱۹۲۵م رسماً شاه ایران گردید. دو روز بعد از کودتا، در روز پنجم اسفند اعلامیه‌ای در تهران با امضای رضا منتشر شد. بر بالای این



سرلوحه روزنامه صباح ارکان حزب اعتدالی

فعالیت مطبوعاتی روزنامه‌نگاران کرد در سال ۱۳۰۰/۱۹۲۱م با انتشار دو نشریه آغاز شد. ابوالقاسم لاهوتی در استانبول مجله‌ی ادبی پارس را به دو زبان فارسی و فرانسه منتشر نمود و محمد ترحانی زاده قزلچی هفته‌نامه‌ی کرد را در ارومیه به سه زبان کردی، فارسی، ترکی منتشر کرد. این هفته‌نامه وابسته به جنبش سمکو بوده است.

استاد محمد حسین شیریان در کتاب «بررسی توصیفی، تحلیلی ۹۵ سال تاریخ مطبوعات استان کرمانشاه» از سه نشریه دیگر بنامهای انقلاب غرب، رستخیز غرب و فریاد غرب نام می‌برد که درخواست کسب مجوز برای

اعلامیه آمده بود، "حکم می‌کنم" ماده چهارم این اعلامیه به این شرح بود "تمام روز نامجات و اوراق مطبوعه تا موقع تشکیل دولت موقت به کلی موقوف و بر حسب حکم و اجازه که بعداً داده خواهد شد باید منتشر گردد." «با انتشار این اطلاعیه دهها روزنامه نگار دستگیر و به جمع بازداشت شدگان حکومت کودتا پیوستند و کلیه مطبوعات حتی روزنامه رعد که مدیرش به نخست وزیری کودتا رسیده بود توقیف شد. ۹۰ روز از این ماجرا گذشت و کابینه سید ضیاء سقوط کرد. پس از پایان حکومت وی مطبوعات فعالیت خود را سر گرفتند».<sup>۱۲</sup>

(کرمانشاه)

۱۳۱۰/۱۹۳۱م - امیر (تهران)

۱۳۱۳ / ۱۹۳۴م - طاق بستان

(کرمانشاه)

۱۳۱۴/۱۹۳۵م - سنندج (سنندج)

۱۳۱۶/۱۹۳۷م - سالنامه معارف

کردستان (سنندج)

۱۳۱۹ / ۱۹۴۰م - خواندنی‌ها

(تهران)

۱۳۲۰/۱۹۴۱م - سالنامه دبیرستان

شاهپور کرمانشاه (کرمانشاه)

۲۰ سال استبداد رضاخانی ارمغانی

جز حبس، شکنجه، تبعید و ترور برای

روزنامه‌نگاران مخالف او نداشت.

آنانکه با رضاخان نبودند علیه او

محسوب و با بیرحمانه‌ترین ابزارها

سرکوب می‌شدند. اداره‌ی اطلاعات

نظمیه برای کنترل مطبوعات تشکیل

شد. هیئت وزیران به وزارت معارف

دستور داد که مجله‌ها و روزنامه‌ها را

بازرسی کند. خواندن روزنامه در

ادارات ممنوع گشت. دفاتر

روزنامه‌های آینه جنوب در کرمان و

ناهید در تهران به آتش کشیده شدند.

میرزاهاشم خان (مدیر روزنامه‌ی

وطن)، فلسفی (مدیر روزنامه‌ی

حیات)، حسنعلی فردوس (مدیر

روزنامه‌ی بدر) و ابراهیم خان (مدیر

روزنامه جوانان) و بسیاری دیگر

احضار، جلب و محاکمه شدند. موسی

زاده (مدیر روزنامه‌ی قیام) و

ضیاءالواعظین (مدیر روزنامه‌ی ایران

آزاد) روانه‌ی تبعید و میرزاده عشقی

(مدیر روزنامه‌ی قرن بیستم) فرخی یزدی

(مدیر روزنامه‌ی طوفان) و یحیی واعظ

قزوینی (مدیر روزنامه‌ی نصیحت)

جان بر سر قلم نهادند.<sup>۱۲</sup>

از سوی دیگر سیاست یکسان

سازی رضاشاه برای ساختن ملتی

واحد، هیچگونه انتقاد، اعتراض و

### فعالیت مطبوعاتی

روزنامه‌نگاران کرد در سال

۱۳۰۰/۱۹۲۱م با انتشار دو نشریه آغاز

شد. ابوالقاسم لاهوتی در استانبول

مجله‌ی ادبی پارس را به دو زبان

فارسی و فرانسه منتشر نمود و محمد

ترجانی زاده قزلچی هفته‌نامه‌ی کرد را

در ارومیه به سه زبان کردی، فارسی،

ترکی منتشر کرد. این هفته‌نامه وابسته

به جنبش سمکو بوده است.

حتی پیشنهادی را از هیچ قوم و تباری

پذیرا نبود، آنچه که رضاشاه

می‌خواست سکوت و خفقان عمومی

بود تا او بتواند همچنان بکه تاز میدان

باقی بماند.

دکتر موسی مجیدی در کتاب

«تاریخچه و تحلیل روزنامه‌های

روزنامه‌های مناطق کردنشین نیز

حکمفرما بود، روزنامه‌های صباح و

بیستون از بیم توقیف و تعطیل، رضاشاه

را قاند غیور و توانا و اسلام پرست

نامیدند و به او خوشامد گفتند و

روزنامه‌های معتبری چون کوکب

درخشان، کوکب غرب، اخوت، دعوت

اسلامی و فصاحت رخت خویش را از

ورطه‌ی سیاست بیرون کشیده و تنها به

طرح مباحث و مسائل مذهبی،

اخلاقی، عرفانی و ادبی بسنده کردند.

بجز روزنامه‌ی کرد که وابسته به جنبش

سمکو بود و در ارومیه به صورت

غیرقانونی منتشر می‌شد، از هیچ

روزنامه‌ی دیگری نشانی و ندایی که

حاکمی از مخالفت با رضاشاه بوده باشد

دید و شنیده نشده است.

در حالیکه هر صدای مخالف

سر اوچه روزنامه غرب ایران  
نهارمزد و غرب ایران تحکیم‌سانی اتحاد و وحدت ملی. پایمال کردن مضاهر بیگانه بر جنتی  
و پشیمان ازمنعت



رضاشاه در نطفه خفه می‌شد،

روشنفکرانی چون حسین کاظم زاده

(مدیر مجله‌ی ایرانشهر) مشفق

کاظمی (مدیر مجله‌ی فرنگستان) و

محمود افشار (مدیر مجله‌ی آینده) به

کسوت روزنامه‌نگاری روی آورده و با

تأیید پروژه‌ی ملت‌سازی رضاشاه برای

نابودی تمامی آنچه که از آن اقوام و

اقلیت‌های ایران بود به عنوان تنها راه

آذربایجان» می‌نویسد: «به دلیل نبود

آزادیهای سیاسی، روزنامه‌های این

دوره نمی‌توانستند حقایق را بنویسند و

از نظام پادشاهی و مسئولان کشور

انتقاد به عمل آورند... آرامش موجود

در روزنامه‌های این دوره حکایت از

سکوت و آرامش غمناک گورستانی

دارد.<sup>۱۳</sup>

این آرامش غمناک گورستانی بر

قومی بعد از گذشت بیش از ۸۰ سال از آغاز این پروژه هویت تاریخی - فرهنگی خود را همچنان حفظ کرده و با طرح مطالبات قومی خواستار سهم شدن در قدرت هستند.

اشغال ایران توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰/۱۹۴۱م رضاشاه را مجبور به فرود از اریکه قدرت و ترک وطن کرد و انقلاب اسلامی ۱۳۵۷/۱۹۷۹م رویاهای تمدن بزرگ محمدرضاشاه را به کابوس آوارگی و در نهایت مرگ در تبعید مبدل گردانید.

### پی نوشت‌ها:

۱. سرمقاله، روزنامه آشتی، سال ۱، ش ۵، (۱۳۸۳)
۲. سید فرید قاسمی، راهمای مطبوعات ایران، عصر قاجار، ۱۲۱۵-۱۳۰۴ (تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۲)، صص ۲۶-۲۷
۳. همان، صص ۲۸-۲۷
۴. همان، صص ۲۹-۲۸
۵. همان، ص ۲۹
۶. همان، ص ۳۰
۷. همان، ص ۳۱ (به نقل از گوگل کهن، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران)
۸. همان، ص ۳۱ (به نقل از مخبرالسلطنه هدایت، گزارش ایران)
۹. بابامردوخ روحانی، تاریخ مشاهیر کرد، (تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۶) ج ۲، ص ۱۸۹
۱۰. سید فرید قاسمی، پیشین، ص ۴۰
۱۱. محمدحسین شیریان، بررسی توصیفی و تحلیلی ۹۵ سال مطبوعات کرمانشاه، (کرمانشاه، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی)، صص ۸۲ و ۶۹ و ۲۶
۱۲. سید فرید قاسمی، رویدادهای مطبوعاتی ایران، ۱۳۱۵-۱۳۸۲ (تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۸۳)، صص ۷۵-۶۱
۱۳. موسی مجیدی، تاریخچه و تحلیل روزنامه‌های آذربایجان، ۱۳۳۰-۱۳۸۰ (تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۲)، ص ۲۵
۱۴. پروانه آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، از مشروط تا انقلاب اسلامی، ترجمه، کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری، محسن مدیر شانه‌چی، (تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۸)، صص ۱۱۳-۱۱۲

چون موسولینی است که بتواند نفوذ مقامات سنتی را از میان بردارد و بدین سان نگرش نوینی، مردمی متجدد و ملتی متجدد به وجود آورد."

● **مجله آینده: مقاله‌ای تحت عنوان: مطلوب ما، وحدت ملی ایران: «... اما منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود. و ملوک الطوائفی کاملاً از میان برود. کرد و لر و قشقایی و عرب و ترک و ترکمن و غیره، با هم فرقی نداشته هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشند...»** به عقیده‌ی ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد."

حوادث سالهای اول دهه‌ی بیست شمسی در آذربایجان و کردستان، نهضت ملی شدن نفت، جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ - ۱۹۶۳/۶/۵م و در نهایت پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹م نشان داد که پهلوی‌ها و روشنفکران حامیشان در اجرای پروژه‌ی ملت سازی شکست خوردند. روحانیت نه تنها از صحنه‌ی سیاست و اجتماع حذف نشد بلکه هر بار فعال‌تر و تأثیر گذارتر از بار پیشین در صحنه ظاهر و ایفای نقش کرد و اقلیتهای

### روزنامه‌نگاران در مناطق

کردنشین با انتشار ۱۲ روزنامه‌ی دیگر پا به پای دیگر آزادیخواهان ایران تا آخرین لحظات از دستاوردها و اهداف انقلاب مشروطه دفاع کردند.



حفظ تمامیت ارضی ایران و ایجاد وحدت ملی تبلیغ می‌کردند. ذکر فرازهایی از مقالات مندرج در این مجلات تصویری روشن از ایرانی که این روشنفکران حامی رضا شاه خواستار آن بودند ارائه می‌دهد: ۱۴

### ● مجله ایرانشهر، مقاله‌ای درباره‌ی

مذهب و ملیت: "مسئله قومیت چنان جدی است که هرگاه از یک ایرانی که به خارج سفر کرده باشد ملتیش را بپرسند به جای نام پرافتخار کشورش از زادگاهش نام می‌برد. ما باید فرقه‌های محلی، گویشهای محلی، لباس محلی، آداب محلی و حساسیت‌های محلی را از میان برداریم."

### ● مجله فرنگستان، نخستین

سرمقاله: "در کشوری که ۹۹٪ مردم آن رای خود را با نظر ملایان مرتجع به صندوق میریزند تنها امید ما فردی

# سیاسی

## جهانی شدن فرصت‌ها و تهدیدها



۲۳۰

جهانی شدن  
و فرهنگ‌های  
بومی



۲۳۱

هویت‌های قومی  
در عصر  
جهانی شدن



۲۳۸

جهانی شدن به  
همبستگی اقوام  
ایرانی می‌انجامد

## جهانی شدن و فرهنگ‌های بومی

دکتر کمال پولادی

◀ کمال پولادی متولد ۱۳۲۸ کلاردشت و از کردهای کوچانده شده به شمال ایران می‌باشد. اما هنوز هم گویش مادری خویش لکی هر سینی را فراموش نکرده و به راحتی به آن تکلم میکند. وی دارای مدرک دکترای علوم سیاسی است و سالهاست در کسوت استادی در دانشگاه‌های مختلف ایران به تدریس و پژوهش مشغول است آنچه در پی می‌آید یادداشتی کوتاه در خصوص جهانی شدن است:

نیست بلکه برجسته کردن واقعیتی است که در مسیر تاریخ معاصر قابل پی جویی است. (۱) جهانی شدن هم متضمن گسترش و رشد یک فرهنگ جهانی است و هم متضمن احیای فرهنگ محلی.

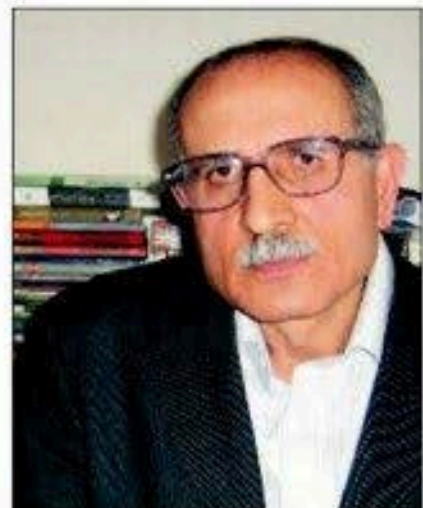
احیای این فرهنگ‌های محلی هم در رابطه با چگونگی جذب مضمونهای عمده یک فرهنگ جهانی است که فرآورده تجدد غرب است (نظام تولید کالایی، تکنولوژی، سازمان دولت مدرن و حقوق بشر) و هم مرتبط با خود واقعیت جهانی شدن با مظاهر و پیامدهای خاص آن.

رویارویی فرهنگ‌های محلی با فرهنگ جهانی نه تنها مانعی در راه گسترش این فرهنگ نیست بلکه غالباً مسیری ناگزیر در طی طریق آن است. فرهنگی که در حال جهانی شدن است و خاستگاه اصلی آن غرب است برای جهانی شدن باید به زبان بومی برگردان شود (مثل اصطلاح مردم سالاری دینی) تا گسترش آن در میان مردمان نقاط مختلف جهان میسر شود. این برگردانها متضمن تعبیری است که بسیاری اوقات به صورت تعارض محلی و جهانی جلوهگر می‌شود. اگر تنها به این چهره تعارضی توجه کنیم و چهره دیگر آن را از یاد ببریم آن‌گاه بخشی از واقعیت را دیدیم و آن را حجابی برای امتناع از دیدن بخشی دیگر قرار داده‌ایم. آن‌چه در حال حاضر در سیمای جهانی شدن با آن روبرو هستیم چهره‌های ژانوسی دارد که همزمان به دو سو می‌نگرد.

هست، سخن گفتن از وجود شق سوم در حالتی که دو وضعیت تعامل و تعارض، به مثابه دو قطب غیرقابل جمع رو در روی یکدیگر قرار می‌گیرند ممکن است در نگاه نخست شگفت‌انگیز به نظر برسد. اما اگر فرایند جهانی شدن را مثل بسیاری از پویش‌های تاریخی جریانی پیچیده و چند وجهی (و به عبارتی دیالکتیکی) در نظر بگیریم طرح چنین نظری نباید آن قدر شگفت‌انگیز به نظر برسد.

نگارنده در این نوشته در دفاع از این نظر استدلال خواهد کرد که فرایند جهانی شدن و رابطه فرهنگ‌های محلی با فرهنگ غربی را نباید برحسب گفتمان تعارض - تعامل (یا تعارض یا تعامل) مورد ملاحظه قرار داد. جهانی شدن که جزء مهمی از آن از جنس فرهنگ است پویشی است واجد دو وجه که وجهی از آن تعامل و وجه دیگر آن تعارض است.

آن‌چه در جهانی شدن به عنوان تعارض فرهنگ‌ها ظاهر می‌شود خود جلوه‌ای از تعامل فرهنگ‌ها در بستر شکل‌گیری یک فرهنگ جهانی است. جهانی شدن هم در جهت احیای فرهنگ‌های محلی، قومی و ملی پیش می‌رود و هم در جهت رشد یک فرهنگ واحد جهانی. این فرهنگ واحد جهانی نه تنها معارض میراث‌های فرهنگی محلی، قومی و ملی نیست بلکه مشوق آنها برای افزودن بر غنای فضای زندگی بشری است. این سخن آرمانشهر (یوتوپیا)



بسیاری چنین فکر می‌کنند که جهانی شدن در جهت سایش فرهنگ‌های محلی اعم از قومی یا ملی پیش می‌رود و منتهای فرآیندی که جهانی شدن خوانده شده است، یکنواخت شدن فرهنگ‌ها است. گسترش جهانی برخی الگوهای مصرف در تغذیه (مک‌دونالد، کوکا کولا) و برخی سیاق‌ها در لباس و آرایش مقوم چنین تصویری است. در مقابل بسیاری نیز فرهنگ‌ها را منظومه‌های بسته‌ای به شمار می‌آورند که به درون یکدیگر راه ندارند و بین آنها مرزهای غیرقابل عبوری وجود دارد. نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون بر این مبنای فکری استوار است. هانتینگتون معتقد است که کشورهای غیرغربی تنها زمانی می‌توانند به فرهنگ جهانی بپیوندند که فرهنگ غربی را درست بپذیرند. مفهوم این امر در واقع همان غربی شدن است. کدام یک از این دو نظر را می‌توان پذیرفت؟

طرفداران هریک از این دو نظر در اثبات دعاوی خود بحث‌های زیادی کرده‌اند و استدلال‌های زیادی آورده‌اند. جمع کردن تمام استدلال‌هایی که در دفاع از هریک از این دو نظر آورده شده، می‌تواند مجلداتی چند را پر کند. حتی برشمردن فهرست وار این استدلال‌ها خارج از مجال این نوشته است، اما در برابر این دو نظر متعارض که یکی در جهت تعامل فرهنگ‌ها و دیگری در جهت تعارض فرهنگ‌ها استدلال می‌کند نظر سومی هم

# هویت های قومی در عصر جهانی شدن

◀ وریا شیخ ذکریانی

اما در مقابل برخی معتقدند که جهانی شدن، همگرایی، توسعه اقتصادی، حذف نظام های غیر دموکراتیک و دموکراسی جهانی را به دنبال دارد.

در مقاله حاضر ما در پی اثبات این ادعا هستیم که فرایند جهانی شدن به شیوه های متناقض پیش می رود چرا که با تضعیف کردن هویت های ملی، واکنش هایی در دو مسیر به جریان می افتد، از این سو میل به فرارفتن از خود و جهانی شدن دارد و از سوی دیگر تمایل به محدود شدن و محلی شدن دارد. در درون فرایند جهانی شدن، هویت های قومی به عنوان عناصر محلی به شیوه های مختلف دست به مقاومت می زنند و هویت خویش را بر مبنای سنن و فرهنگ پیشین خود باز تولید می کنند.

## ◀ ابعاد جهانی شدن

بی شک جهانی شدن را باید مهم ترین پدیده ای دانست که در قرن حاضر تمام ابعاد زندگی انسانی و اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده است و بروز آن موجب تغییر و تحولات شگرفی در حوزه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در نظام بین الملل شده است و در عین حال کشورهای زیادی را در بعد داخلی به چالش کشانده است.

جهانی شدن تحول اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که با خود پیامدها و نتایج غیرقابل پیش بینی و غالباً متناقضی را به دنبال



◀ وریا شیخ ذکریانی  
متولد سال ۱۳۶۳ در شهرستان دهگلان، دارای لیسانس علوم سیاسی و هم اینک دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه تربیت معلم تهران تهران می باشد.

تحرك شگفت انگیز اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شد و ضمن کاهش فاصله های زمانی و مکانی، تفاسیر جدیدی از سیاست، فرهنگ، دولت، هویت، امنیت و ... به دست می دهد.

پدیده جهانی شدن با رویکردهای متفاوت و گاه متضادی نگریسته می شود. برخی از نظریه پردازان معتقدند که این فرایند تمامی جوامع را به سمت غربی شدن و آمریکایی شدن سوق می دهد و نتیجه آن چیزی جز تحمیل ارزش های آمریکایی، یکسانی فرهنگی، از بین رفتن ممیزه های هویتی - فرهنگی و فتح گستره حیات اجتماعی جوامع مختلف به وسیله یک فرهنگ و یک تمدن خاص نخواهد بود.

## ◀ مقدمه

در نیمه دوم قرن بیستم، به مدد پیشرفت های تکنولوژیکی و ارتباطی، جهانیان شاهد تحولی شگرف در دنیای پیرامون خود بوده اند، تحولی که مارشال مک لوهان آن را نوید بخش شکل گیری دهکده جهانی معرفی می کند و امروزه به صورت پدیده جهانی شدن (Globalization) یا جهانی سازی مطرح می شود؛ پدیده ای که تمامی حوزه های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را در می نوردد و زمینه را برای نظمی جدید فراهم می آورد.

مفهوم جهانی شدن از یک جهت مقوله ای قدیمی به شمار می رود، چرا که بسیاری از انگاره های جهانی شدن به شکل آرمان گرایانه آن مانند همبستگی انسانها، حقوق بشر، برادری، عدالت و ... از قرن ها پیش توسط علمای اخلاق، حقوقدانان، رهبران و سیاستمداران مطرح گردیده اند. ایجاد دولت - ملت در قرن هفدهم ضمن آنکه خود در مراحل بعد به واسطه ی قطب بندی کردن مرزهای حقوقی و تقویت ناسیونالیسم، مشکلاتی را برای جهانی شدن به وجود آورد، ولی در عین حال زمینه را برای رشد آن به لحاظ یکنواختی رفتار حکومتی و بسط و توسعه روابط بین الملل و حاکم نمودن حقوق بین الملل فراهم ساخت. از زاویه دیگر جهانی شدن مفهومی کاملاً جدید می باشد. زیرا مختصات و ویژگیهای آن با آنچه که قبلاً مطرح گردیده کاملاً متفاوت است. ظهور این پدیده باعث بروز



غیرمادی و معنوی» قابل طبقه بندی است. تبعات مادی و ظاهری جهانی شدن عمدتاً در قلمرو اقتصاد، تکنولوژی و سیاست ظاهر می‌شود. پیامدهای جهانی شدن امروزه در حوزه‌های اقتصادی و تکنولوژیکی بارزتر و چشمگیرتر است. زیرا با سربرآوردن هزاران شرکت فراملیتی و سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی از جمله سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و... اقتصاد و تکنولوژی از انحصار دولتها خارج شده و به سمت جهانی شدن حرکت می‌کند. اما آنچه که به بحث ما مربوط می‌شود تبعات غیرمادی و دگرگونی فرهنگ و هویت جوامع است.

اولین پیامد جهانی شدن در حوزه‌ی فرهنگی و هویتی، افزایش و گسترش رابطه محلی - جهانی است. موقعیت محلی و جهانی به مراتب بیش از گذشته به هم مربوط شده‌اند و فناوری ارتباطات و اطلاعات نقش چشمگیری در این زمینه داشته‌است. هویت‌های بومی و محلی از طریق رسانه‌ها به دنیای خارج معرفی می‌شوند و در مقابل یک نوع فرهنگ مشترک و جهان وطنی شکل می‌گیرد. یعنی مردم در ابتدای مرحله‌ای هستند که در آن "جهانی فکر می‌کنند و محلی اقدام می‌کنند".

پیامد دوم جهانی شدن تأثیرات متعارضی است که بر امور بین‌المللی برجای می‌گذارد. این تعارض براساس انواع موازنه‌های موجود بین فرد - ملت - جهان شکل گرفته‌است. از یک سو، رشد نیروهای فراملی موازنه بین دولت - ملت‌ها و بین بازارهای جهانی و دولتها را تغییر داده‌است و این موازنه

میان انسانها می‌انجامد. تاکنون تعاریف متفاوتی از جهانی شدن از سوی نظریه پردازان مختلف ارائه شده‌است اما تعریف جامع جهانی شدن این است که جهانی شدن فرایند



افزایش ارتباطات بین جوامع است، به گونه‌ای که وقایع و تحولات یک گوشه از جهان به طور فزاینده‌ای بر زندگی مردم سایر نقاط جهان تأثیر می‌گذارد. دنیای جهانی شده، دنیایی است که در آن وقایع و رخدادهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به صورت روز افزون به یکدیگر مرتبط شده‌است و این رخدادها تأثیرگذاری بیشتری دارند.

تبعات و پیامدهای جهانی شدن برای کشورهای مختلف با توجه به موقعیت آنها به لحاظ استقرار در طبقه‌بندیهای پیشامدرن، مدرن و پسامدرن متفاوت می‌باشد. زیرا برحسب اینکه هر یک از جوامع در کدامیک از طبقه بندی‌های مزبور قرار بگیرند، می‌توان موقعیت دقیق آنها را در عرصه جهانی شدن مورد ارزیابی قرارداد.

تبعات جهانی شدن در دو مقوله «تبعات مادی و ظاهری» و «تبعات

دارد. این تحول رابطه انسان با محیط پیرامونش را دستخوش تغییر کرده است. زمانی که از جهانی شدن سخن به میان می‌آید، منظور این است که سیالیت مرزها افزایش یافته و نقش

#### تبعات و پیامدهای جهانی

شدن برای کشورهای مختلف با توجه به موقعیت آنها به لحاظ استقرار در طبقه‌بندیهای پیشامدرن، مدرن و پسامدرن متفاوت می‌باشد.

عوامل فراملی و فروملی در سیاست همه کشورها و امور جهانی افزایش یافته‌است.

جهانی شدن به خروج فرد از حالت درون‌نگرانه و متکی به یک منطقه خاص به سمت یک هویت برون‌نگرانه و فراسرزمینی کمک می‌کند. جان تاملینسون این نکته را یادآور می‌شود که این حرکت تنها در قالب گذر از یک نظم محلی به نظم کلان نمی‌گنجد؛ و نه تنها فراتر از تأثیرگذاریهای ارتباطات، حمل و نقل و تکنولوژی جدید است بلکه به تحکیم هرچه بیشتر پیوندهای وابستگی متقابل

اشتراک در باورهای ذهنی در دراز مدت به حساب نمی‌آید، بلکه نوعی وسیله یا ابزار شمرده می‌شود که برای دستیابی به هدف‌های دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد. این اهداف عمدتاً سیاسی و اقتصادی هستند. بنابراین رویکرد ابزارگرا مفهومی مدرن تلقی می‌کند که همچون ملیت، ابداع شده است.

رویکردهای بالا از حیث لحاظ نکردن مفهوم جهانی شدن تا حدودی در تحلیل‌های خود شبیه یکدیگرند. از این رو در پژوهش حاضر به رویکردهای جدیدتری می‌پردازیم که

◀ در درون هویت همیشه «دیگری» وجود دارد؛ در واقع برداشت ما از «غیر» یا «دیگری» در هویت سیال و فرایند پذیر قش کلیدی دارد. چرا که هویت رابطه ما و دیگری است. و هیچ هویتی بدون «رابطه گفتگویی» با دیگری وجود ندارد. جهانی شدن در عین اینکه روابط را بیشتر و انسانها را به هم نزدیک‌تر می‌کند، هویت‌های قومی را نیز برجسته‌تر و متکامل‌تر می‌نماید.

در اواخر دهه ۱۹۸۰ مطرح شدند و هویت‌های قومی را در ارتباط با فرایندهای جهانی شدن مورد مطالعه قرار می‌دهند.

◀ تاثیر جهانی شدن بر هویت‌های قومی

از دیدگاه استوارت‌هال هویت فرایندی در حال شدن است، بهتر است هویت را محصولی بدانیم که هیچ‌گاه کامل نمی‌شود و همواره در حال تغییر و

دولت‌های مستقل خود را تشکیل داده بودند. قومیت و قوم‌گرایی در واقع در این زمان در مقابل مفهوم ملیت قرار می‌گرفت که تبلوری از دولت ملی بود. قومیت از سالهای میانی قرن بیستم به یکی از مفاهیم اصلی در علوم اجتماعی تبدیل شد و تا به امروز به صورت موضوعی اساسی در مطالعه و پژوهش‌های کاربردی باقی مانده است.

● ماکس وبر درباره گروه‌های قومی معتقد است که این گروه‌های انسانی دارای باور ذهنی و اجداد مشترک هستند باوری که دلیل آن می‌تواند شباهت‌های فیزیکی، شباهت در رسوم، حافظه و خاطرات مشترک و ارزش‌های فرهنگی بنیادین مشترکی که باهمدیگر داشته‌اند.

● آنتونی اسمیت دو رویکرد نظری اساسی را در ارتباط با قومیت مطرح می‌کند:

◀ الف) رویکرد اصل‌گرایی (Primordialism):

اصل‌گرایان، قومیت را ناشی از پیوندها، تعلقات و احساسات اصیل و حتی ذاتی و طبیعی می‌دانند که فراتر از مقاطع زمانی خاصی قرار می‌گیرد و می‌توان گفت همواره وجود داشته است. مفهوم قومیت در این رویکرد نوعی پنداشت و باور عمومی به گذشته مشترک، منشاء مشترک، تمادها، نشانه‌ها، سنت‌ها و ارزش‌های مشترک است که در یک فرایند زمانی طولانی مدت شکل می‌گیرد.

◀ ب) رویکرد ابزارگرایی (Instrumentalism):

در این رویکرد قومیت یک مفهوم ذاتی و طبیعی و حتی لزوماً یک نوع

دیگر مانند سابق نیست. در مرتبه بعد، تغییر موازنه بین فرد و دولت - ملت نیز دگرگون شده است. این تغییرات در دو سطح فروملی و فراملی مشاهده می‌شود. در دهه‌ی اخیر نه تنها گرایش‌های فوق ملی تقویت شده‌است، بلکه همزمان با آن گرایش‌های فروملی مانند قوم‌گرایی و بومی‌گرایی نیز رشد کرده است. بنابراین جهانی شدن به طور همزمان، در رشد گرایش‌های کل‌گرایانه و گرایش‌های تجزیه طلبانه موثر بوده‌است. از این رو، گرایش‌های تجزیه طلبانه و خاص‌گرایی قومی برخلاف ظاهرشان، می‌توانند به منشاء جهانی بازگردند.

◀ قومیت

اگرچه واژه قومیت (Ethnicity) واژه‌ای نسبتاً جدید است، اما حس خویشاوندی، همبستگی گروهی و فرهنگ مشترکی که این واژه بدان اشاره دارد، قدمتی به اندازه تاریخ بشری دارد. قومیت تعلق به یک گروه قومی، که شامل آگاهی نسبت به ریشه‌های تاریخ و سنت‌های تاریخی مشترک می‌باشد و ترکیب پیچیده ویژگی‌های فرهنگی، نژادی و تاریخی است و هنگامی که خود آگاهی نیز وارد این تعریف می‌شود جنبه قوم‌گرایی می‌یابد. یعنی قوم‌گرایی عبارت است از احساس منشاء مشترک، سرنوشت مشترک، انحصار نسبی ارزشمند مشترک که سبب تقسیم بندی جوامع به خانواده‌های سیاسی مجزا و احتمالاً خصمانه می‌شود.

مفاهیم جدید قوم و قومیت در دهه‌ی ۶۰ ظاهر شدند. یعنی پس از موج سوم تشکیل دولت‌های ملی در کشورهای مستعمره‌ی سابق که پس از جنگ جهانی دوم و کاهش قدرت نظامی اروپای غربی به استقلال رسیده

شرکت‌های چندملیتی، گروه‌های زیست محیطی، سازمان‌ها و تشکلهای منطقه‌ای، نهادهای بین‌المللی همچون شورای امنیت، کمیسیون حقوق بشر، سازمان عفو بین الملل و نیروهای فروملی (national-Sub) چون گروههای قومی، خرده فرهنگ‌ها، جنبش‌های اجتماعی و تشکلهای صنفی که حاکمیت ملی دولت‌ها را با چالش روبرو ساخته اند. سوم به واسطه حرکت جامعه جهانی از هویت سیاسی به سمت هویت فرهنگی - تمدنی است. بنابراین دولت حداقلی حاصل جهانی شدن است، که از ایفای نقش یک کارفرمای بزرگ که بر همه عرصه‌ها چنگ انداخته و مداخله می‌نماید، عدول کرده و تنها به کمترین دخالت در سه زمینه برقراری نظم و امنیت، حفظ جان و آزادیهای فردی بسنده می‌کند. یکی از اهداف آثار جهانی شدن در قرن حاضر جایگزین نمودن دولت حداقلی به جای دولت حداکثری و تمامیت خواه است. بدین لحاظ در حالی که بحث از تضعیف دولت - ملت‌ها از سویی برگسترش بنیان‌های جهانی شدن دلالت دارد، از سوی دیگر با رشد و تقویت هویت خواهی های قومی همبسته و عجین است.

#### ◀ (ب) رشد و تقویت هویت

##### خواهی‌های قومی

جهانی شدن در قالب فرایند فشردگی فزاینده‌ی زمان و فضا تجلی یافته است که از رهگذر آن هویت‌های متمایز، به نوعی همگونی فراخوانده می‌شود. فرایند جهانی شدن از یک سو، ثبات، همگونی و یکپارچگی را برهم زده و جامعه را به یک فضای نفوذ پذیر و پاره پاره تبدیل کرده است و از

مرزهای ملی و افزایش تأثیر عوامل بین المللی در امور داخلی کشورها ارتباط تنگاتنگی دارد. این تلقی نتایج خواسته متعددی را در بردارد. یکی اینکه دولت - ملت‌ها به تدریج نقش تعیین کننده خود را در امور بین الملل از دست می‌دهند و نقش عوامل ماورای ملی به نحو فزاینده‌ای در حال گسترش است. برخی از پژوهشگران معتقدند دوره حاکمیت مطلق و

شدن است. هویت همیشه از دو نیم شدن میان آنچه هست و آنچه دیگری است بنامی شود.

در درون هویت همیشه «دیگری» وجود دارد؛ در واقع برداشت ما از «غیر» یا «دیگری» در هویت سیال و فرایند پذیر نقش کلیدی دارد. چراکه هویت رابطه ما و دیگری است. و هیچ هویتی بدون «رابطه گفتگویی» با دیگری وجود ندارد. جهانی شدن در



انحصاری دولتهای ملی به سرآمده است. اول به دلیل اینکه اکثر دولت‌های ملی و به ویژه دولتهای جهان سوم در انجام تکالیف قانونی خود نظیر: برقراری نظم و امنیت، ایجاد رفاه اقتصادی، توزیع برابر قدرت و ثروت و توسعه سیاسی - اجتماعی در پاسخگویی به تقاضاهای رو به رشد شهروندان خود ناتوان هستند.

دوم به دلیل افزایش نیروهای فراملی (Transnational) همچون

عین اینکه روابط رایبشتر و انسانها را به هم نزدیک تر می‌کند، هویت‌های قومی را نیز برجسته تر و متکامل تر می‌نماید. در چهارچوب بندی پیامدهای جهانی شدن بر قومیت‌ها می‌توان به دو دسته از تأثیرات متداخل اشاره کرد: اول تضعیف دولت - ملت‌ها، دوم رشد و تقویت هویت خواهی های قومی

◀ الف) تضعیف دولت - ملت‌ها  
جهانی شدن با مسئله فراگذاری از

طرف دیگر در بزرگ‌ترین نزدیکی، ارتباط فزاینده و وابستگی متقابل میان انسانها، گروه‌ها و جوامع مختلف و زمینه‌ساز فراگیرتر شدن فرهنگ‌ها و هویت‌هاست. بنابراین جهانی شدن نوعی فرایند و تحول دیالکتیکی را سبب می‌شود. با فروریزی فزاینده مرزهای سیاسی و فرهنگی و ادغام روز افزون جوامع در جامعه جهانی، در عین حال که هویت‌های خاص گوناگون به همدیگر نزدیک می‌شوند و فرهنگ‌هایی عام نیز شکل می‌گیرند، توسل به عناصر هویت بخش خاص قومی هم تشدید می‌شود.

گسترش و فراگیری هویت خواهی‌های قومی متأثر از درک و تجربه مشترک از بی عدالتی و به حاشیه رانده شدن‌هاست. بدین لحاظ هویت خواهی‌های قومی نیز امری انفعالی است که گروه‌های قومی جهت دفاع از هویت و بقا گروه خویش از آن سود می‌جویند. بروز چالش‌های عمیق سیاسی - اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی داخلی و خارجی همچون وقوع جنگ، بحران اقتصادی و بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در تسریع حرکات قومی نقش بسزایی ایفاء می‌کنند.

تجربه تاریخی نشان داده است که نه در فرایند توسعه و نه در یکپارچه سازی و دولت - ملت سازی اقتدارگرایانه و نه در اعمال سیاست شبیه سازی فرهنگی و قومی، تعلقات قومی استحاله و منسوخ نگردیده، بلکه در انتظار شرایط مناسب رشد و تقویت گردیده است. از دیدگاه زیبگینو برژینسکی مشاور امنیت ملی سابق آمریکا جهان آینده عرصه مبادله قومیت‌هاست و نه عرصه منازعات. اگر به دو مفهوم مبادله و منازعه دقت کرده

و آن را متناظر با تحولات جهانی در نظر بگیریم، متوجه خواهیم شد که مفهوم دوم کاربردی تر به نظر می‌آید چون مادامی که تضاد منافع و نابرابریهای اساسی وجود دارد صحبت کردن از مبادله که بار معنایی مثبتی دارد بی معنی به نظر می‌رسد. از آنجا که خود دولت - ملتها به خصوص در کشورهای جهان سوم مجموعه‌ای اغلب نامتجانس از قومیت‌های مختلف هستند و خواست‌های قومیت‌های مختلف اغلب در تعارض با سیاست‌های هیأت حاکمه در این جوامع قرار دارد بالطبع در مقابل

◀ پدیده جهانی شدن همچنان که در سطح خرد پدیده‌ای چند فرهنگی و چند قومی را مورد تشویق قرار می‌دهد، در سطح کلان و در عرصه جهانی زمینه‌های تجانس فرهنگی - قومی را پدید می‌آورد.

هرگونه حق خواهی و صدای مخالفی به مقابله برخوانند خواست. اندیشمندان دیگری به نظریه پردازی درباره‌ی آینده هویت‌های قومی در عصر جهانی شدن پرداخته‌اند. به عنوان مثال کوزاکو یوشینو با بررسی جامعه ژاپن به این نتیجه رسیده، که جهانی شدن هویت‌ها و تفاوت‌های قومی را تقویت و برجسته‌تر کرده است. زیرا انسانها در عصری که نوعی سرگشتگی و سردرگمی هویتی بر آن حاکم است، خواستار آنند که خود را متعلق به هویت و گروه خاصی بدانند. تعداد قابل توجهی از گروه‌های قومی که به صورت واقعی یا احساسی از بی

عدالتی، محرومیت‌های مادی، شرایط نامطلوب زندگی، سختی‌ها و به حاشیه رانی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و عدم جایگاه در هرم قدرت در رنج هستند، کسب موقعیت برابر را در بهره‌گیری ناشی از فرایند جهانی شدن جستجو می‌کنند. جهانی شدن با ایجاد تغییر در جهت‌گیری‌ها و نگرش طبقات و اقشار مختلف از سمت موضوعات سیاسی و اقتصادی به مسائل فرهنگی با ساخت نابرابر نظام سرمایه‌داری در داخل جوامع و در نظام بین‌الملل را که در چارچوب نظریه پردازی اندیشمندان مارکسیست و رادیکال زیر فشار بود با نظریه پردازی‌های جدید از زیر فشار خارج ساخت؛ و به جای تاکید بر زیر بناها معطوف به رو بناها و از جمله حوزه فرهنگی نمود. و بدین وسیله فاصله بین عناصر خودی و غیر خودی را که در طبقات استثمارگر و استثمار شونده متبلور بود به حوزه‌های فرهنگی و از جمله گروه‌های قومی کشاند و هویت خواهی قومی را مبنای بخش زیادی از چالش‌های آینده نظام جهانی ساخت.

از یک دیدگاه رابطه جهانی شدن و هویت‌های قومی را می‌توان تحت عنوان خاص گرایی فرهنگی - هویتی بررسی کرد. در نقد دیدگاه همگون سازی یا یکپارچه سازی هویتی و فرهنگی، برخی نظریه پردازان مدعی هستند که واکنش فرهنگی در برابر فرایند جهانی شدن به هیچ روی صرفاً انفعال، استحاله و تسلیم نیست. در بیشتر موارد واکنش فرهنگ‌ها با مقاومت و حتی مقابله پرتنش همراه است که معمولاً در قالب توسل به عناصر هویت بخش زبانی، دینی، قومی و نژادی نمود می‌یابد. با پایان

فرصت‌ها در قرن بیست و یکم استراتژی مناسبی تدوین و اجرا گردد تا در دراز مدت به جای تجزیه فرهنگی - قومی شاهد برابری و عدالت فرهنگی جهانی باشیم که در هر صورت اوج گیری هویت خواهی های قومی، موضوعی قابل پیش بینی است. تنها تفاوت در شیوه ظهور و بروز آن است که می‌تواند گاه به صورت مسالمت آمیز و گاه به صورت خشونت‌آمیز باشد.

در ارتباط با تأثیرپذیری هویت‌های قومی از جهانی شدن می‌توان دو دیدگاه متفاوت را مطرح نمود. دیدگاه اول را می‌توان اینگونه مطرح کرد که توسعه فرهنگ و ارتباطات و به تبع آن جهانی شدن، موجب تقویت همبستگی ملی، روند همگرایی و کاهش تنش‌ها و ستیزهای قومی می‌شود. ابرادی که به این دیدگاه می‌توان گرفت این است که این دیدگاه رابطه بین جهانی شدن و کمرنگ شدن ستیزهای قومی را به صورت خطی در نظر می‌گیرد. یعنی معتقد است که صرف افزایش ارتباطات خود به خود منجر به همبستگی خواهد شد. همانطور که در تعریف جهانی شدن متذکر شدیم، فرایند جهانی شدن پیچیده تر از آن است که با تحلیل‌های ساده بتوان آن را بررسی نمود. افزایش ارتباطات زمانی می‌تواند منجر به کاهش تنش‌های قومی شود که در کنار مفاهیمی همچون عدالت، آزادی فرهنگی، تکثرگرایی، انتقاد پذیری و... قرار گیرد. در غیر این صورت افزایش آگاهی‌ها به لحاظ فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نه تنها باعث فروکش کردن تنش‌ها نمی‌شود، بلکه به این امر شدت بیشتری خواهد بخشید. چرا که نقطه شروع تضادها و

در مرحله جهانی شدن این فرایند در کشورهای توسعه یافته صنعتی غرب و متحدین ایالات متحده نظیر کانادا و استرالیا با کمترین هزینه در حال حل و فصل شدن است.

همچنان که در نظام دولتهای ملی آن دسته از کشورهایی که با حفظ تنوع فرهنگی و قومی، تکثرگرایی قومیتی و توزیع مساوی قدرت، سیاست یکپارچه سازی ملی (National Integration) را در پیش گرفتند از موفقیت بیشتری برخوردار بوده‌اند. و در مقابل الگوی کشورهایی همچون



اتحاد جماهیر شوروی سابق، ترکیه، اندونزی و بسیاری دیگر از کشورهای اقتدارگرای جهان سوم و به خصوص منطقه خاورمیانه که وحدت ملی را در حذف هرگونه تنوع فرهنگی و قومیتی و ایجاد یکسانی فرهنگی و شبیه سازی (Assimilation) جستجو کردند در دراز مدت با چالش‌های اساسی مواجه شده‌اند و خواهند شد. الگوهایی که تا اینجا بیان شد آموزه مناسبی برای روند جهانی شدن تلقی گردد تا با الهام گیری از موفقیت‌ها و شکست‌های دولت‌های ملی در قرن بیستم، برای تبدیل کردن تهدیدهای جهانی شدن به

یافتن جنگ سرد نه تنها احساسات قومی فروکش نکرده، بلکه گسترده تر و پر شمارتر شده و حتی در موارد زیادی به مرحله ستیز قومی رسیده است. آمارها نشان می‌دهد که از جنگ جهانی دوم به این سو ستیزهای قومی دست کم هشتاد بار به جنگ منجر شده است و در آغاز سال ۱۹۹۰ علت پناهندگی بیش از نصف ۳۰ میلیون پناهنده در جهان ستیزهای قومی بوده است.

پدیده جهانی شدن همچنان که در سطح خرد پدیده‌ای چند فرهنگی و چندقومی را مورد تشویق قرار می‌دهد،

در سطح کلان و در عرصه جهانی زمینه‌های تجانس فرهنگی - قومی را پدید می‌آورد. از دیدگاه تئوری توطئه (Conspiracy theories) دامن زدن به پدیده‌ی چند فرهنگی - چند قومی و منازعات متأثر از آن ناشی از توصیه و فشارهای نظام جهانی برای کشورهای در حال توسعه و دشمنان سیاسی و ایدئولوژیک تلقی شده که در بهترین حالت به جدایی مسالمت آمیز و نرم دو کشور اسلواکی و چک از کشور چکسلواکی و یا به صورت منازعات و درگیری‌های خونین نظیر چندپاره شدن یوگسلاوی منجر می‌گردد. حال آنکه

اختلافات، آگاهی از وضعیت خود و دیگران و مقایسه این دو با یکدیگر است.

دیدگاه دوم معتقد است که افزایش سطح ارتباطات و مبادلات، زمینه بسط و گسترش آگاهی‌های قومی و فرهنگی و در نهایت مطالبات قومی در زمینه‌های مختلف می‌شود. نزدیکی هرچه بیشتر مردم جهان به واسطه انقلاب اطلاعاتی و ارتباطی به همدیگر و این واقعیت که امروز هیچ اتفاقی نمی‌تواند از دید مردم جهان پنهان بماند، موجب به وجود آمدن فضایی شده است که در طول تاریخ نظیر آن دیده نشده است. یکی از مشخصه‌های این فضا تقویت حس همدردی به نوع بشر و کسانی است که اشتراکاتی هرچند ضعیف با دیگران دارند. به عنوان مثال موضع‌گیری ملت‌های جهان در برابر کشتار دسته جمعی یا نسل‌کشی (ژنوساید) کردها در عراق، مسلمانان چین و... نشانگر آن است که فراتر از مرزبندی‌های جغرافیایی و سیاسی حرکتی در حال شکل گرفتن است که پیامد مهم آن این است که در جهان امروز اقلیت‌های قومی، مذهبی و... برای رسیدن به مطالبات قانونی و به حق خودشان دیگر تنها نیستند و سرمایه‌های عظیم را در کنار خود دارند، که این همان افکار عمومی جهانی است.

#### نتیجه‌گیری

برخلاف دیدگاه‌های رایج در بین اندیشمندان مختلف لیبرال، مارکیست و نظریه پردازان توسعه که معتقد بودند با گسترش نظام سرمایه‌داری و استقرار دولتهای ملی، افزایش سطح ارتباطات و اطلاعات، رشد شهرنشینی، افزایش سطح سواد و آموزش و فرایند جامعه پذیری و فرهنگ پذیری، هویت

خواهی‌های قومی به بایگانی تاریخ سپرده خواهد شد؛ آنچنان که مشاهده شد نه تنها چنین نشد بلکه در یک دهه‌ی اخیر ما شاهد رشد فزاینده هویت‌های قومی بوده‌ایم. آنچه مسلم است این است که در پروسه‌ی جهانی شدن ارزش‌های پیشینی (هویت‌های فرهنگی، قومی، مذهبی) حفظ می‌گردند و روند جدید همکاری‌ها و نیازهای جدید را با خود به همراه می‌آورند که براساس آن، هویت جدید ایجاد می‌گردد. این هویت جدید که می‌توان از آن به عنوان هویت جهانی

#### بقای هویت ملی در

کشورهای چند قومیتی را نمی‌توان با مبارزه با چند فرهنگی، همسان سازی، محدود سازی و طرد و حذف هویت‌های قومی و مذهبی، تضمین کرد. بلکه آنچه اهمیت دارد، تلاش برای مبارزه با عوامل ساختاری و بنیادی در بردارنده نابرابری است.

نام برد، لزوماً در تعارض با هویت‌های دیگر قرار نمی‌گیرد و ممکن است که با هویت‌های قومی، چالشی موقتی داشته باشد، اما براساس تعامل و گفتگویی که بین آنها صورت می‌گیرد، نقاط اشتراکی بین آنها وجود دارد که موجب همگرایی هویت‌های قبلی در نظام و هویت جدید جهانی می‌گردد. بنابراین قومیت و تعارض‌های قومی، همچنان پابرجا مانده اند و هنوز با همه تکاپویی که برای شالوده ریزی فرهنگ‌های منطقه‌ای و جهانی انجام گرفته است، به حیات خود ادامه می‌دهند.

تا اینجا برای ما روشن شد که رابطه جهانی شدن و هویت‌های قومی یک رابطه دیالکتیک و متقابل است و هر دوی اینها دارای استقلال هستند و نیاز به تکمیل شدن در کنار یکدیگر دارند. جهانی شدن می‌خواهد که با بها دادن هرچه بیشتر به ارزش ذاتی انسانها و افراد بدون در نظر گرفتن نژاد و هویت‌شان، یک گفتمان فرهنگی جهانی ایجاد کند و هویت‌های مختلف قومی از طریق مدارا و سازش و پیوندهای عقلانی و اخلاقی، بتوانند همدیگر را درک کنند و در عین احترام گذاشتن به هم مکمل همدیگر باشند.

در نهایت باید متذکر شد که بقای هویت ملی در کشورهای چند قومیتی را نمی‌توان با مبارزه با چند فرهنگی، همسان سازی، محدود سازی و طرد و حذف هویت‌های قومی و مذهبی، تضمین کرد. بلکه آنچه اهمیت دارد، تلاش برای مبارزه با عوامل ساختاری و بنیادی در بردارنده نابرابری است. این تلاش باید مبتنی بر تعریف مجدد بنیان‌های سازمان اجتماعی و دوری جستن از تاکید ایدئولوژیک بر دولت ملی باشد. در شرایط کنونی، جامعه ایرانی پیش از هر اقدامی، نیازمند تلاش برای یافتن جایگاه و منزلتی است که بتواند خود را به عنوان یک قدرت تأثیرگذار در محیط ملی و فراملی مطرح نماید و در پدیده‌ها و جریان‌های حادث شده تصرف کند و از فرصت‌های نهفته در آنان، در جهت حفظ و تقویت هویت‌های قومی و ملی خود (در عین جهانی اندیشیدن) بهره ببرد. که این امر در گرو تساهل و تسامح و پذیرش تفاوت‌های قومی و احترام به هویت‌های قومی مختلف و عدم تحمیل ارزش‌های خاص بر جامعه چند قومیتی می‌باشد.

دکتر احمدیان:

# جهانی شدن به همبستگی اقوام ایرانی می انجامد

گفتگو از اردشیر پشنگ



مارکسیست‌ها برآنند که در کنار نفوذ و گسترش این روند شاهد تعمیق و توسعه روندهای دیگری همچون بسط شکاف‌ها در حوزه‌های مختلف، افزایش بی‌عدالتی، سلطه و... هستیم. لیبرال‌ها ابایی ندارند از اینکه جهانی شدن را معادل غربی شدن بدانند، چون غرب را مبدأ و منشاء ارزش‌های جهانی شدن می‌دانند که اکنون مورد استقبال دیگر مناطق غیر غربی واقع شده است. هرچند مارکسیست‌ها هم بویژه در قالب‌های

عمدتاً جنبه محلی یا ملی داشته‌اند لیکن امروزه گستره پهناوری را در بر گرفته و اصطلاحاً جهانی شده تلقی می‌شوند. در این خصوص دو گروه لیبرالیست‌ها و مارکسیست‌ها با رویکردی جزم‌گرایانه معتقدند که جهانی شدن امر جدیدی نیست و استمرار همان روندهایی است که از گذشته وجود داشته است. اگرچه لیبرال‌ها بر تعمیق و توسعه این روندها همچون فردگرایی، رقابت، سرمایه‌داری، بازار آزاد و... تاکید دارند، لیکن

دکتر قدرت الله احمدیان متولد ۱۳۴۷ در روستای کندهر اسلام آباد غرب است وی دارای مدرک دکترای روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران است و هم‌اکنون عضو هیات علمی دانشگاه رازی کرمانشاه می‌باشد آنچه در پی می‌آید گفتگویی است اینترنتی در خصوص پدیده جهانی شدن:

آقای دکتر لطفاً در ابتدا بطور کلی در خصوص پدیده جهانی شدن صحبت کنید اینکه آیا خاستگاه و مبدا زمانی و مکانی خاصی دارد؟ از کی پی برده شد که چنین پدیده‌ای در حال تولد و تاثیر گذاردن بر زندگی و شئون جوامع انسانی است؟ چه خصوصیات کلی دارد؟ آیا می‌توان آنرا یک پروسه طبیعی و نتیجتاً "جهانی شدن" نامیدش؟ و یا به زعم منتقدین آن می‌بایست آنرا پروژه‌ای عمدتاً غربی دانست و "جهانی سازی" خطابش کرد؟

جهانی شدن از جمله مفاهیم مهم حداقل در دو دهه اخیر است. این مفهوم حکایت از آن دارد که موضوعات خاص، خصیلت‌ها و یا چیزهایی وجود دارند که تا پیش از این جهانشمول نشده بوده‌اند و



برگیرنده تمام دستاوردهای فرهنگی و تمدن یک ملت است. لایه سوم لایه فرهنگ بین المللی است که به معنی تولیدات فرهنگی و تمدنی است که با توافق یا کنسرتی از دولت‌ها شکل گرفته است و لایه چهارم لایه فرهنگ جهانی است که دقیقاً به معنی سطحی از فرهنگ که دیگر وابسته به هیچ دولت، ملت، قوم یا قبیله‌ای نیست بلکه دستاوردی که همه در تولید آن سهم داشته‌اند و هر قوم، ملت و فرهنگی قطعه‌ای از آن را تولید کرده است. از این روی فرهنگ جهانی وابستگی به هیچ دولت و ملتی ندارد.

اما نکته مهم آن است که آیا اساساً فرهنگ جهانی شکل گرفته است؟ و اگر شکل گرفته است اهمیت و عمق آن به چه میزان است؟ تصور می‌کنم فرایند شکل‌گیری فرهنگ جهانی در آغاز راه است و تا زمانی که بتواند به یک حوزه مهم و تعیین‌کننده برسد هنوز فاصله زیادی دارد. اما از سوی دیگر شکل‌گیری فرهنگ جهانی هرگز به معنی حذف خرده‌فرهنگ‌ها نیست ممکن است خرده‌فرهنگ در کنار حفظ هویت و شناسنامه خود در این فرهنگ جهانی هم نقش نداشته باشند، نکته مهم آن است که به هر میزان که فرهنگ جهانی عمق و توسعه

اطلاعاتی، تضعیف مرزهای دولت ملی، متحول شدن رابطه دولت و جامعه، متکثر شدن حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، بهم فشردگی مکان و زمان، آسیب‌پذیری بیشتر از محیط بیرون، از دست رفتن قدرت کنترل و... مشاهده کنیم. البته این شرایط حکایت از شکل‌گیری یک فرایند یا روند طبیعی و برنامه‌ریزی نشده‌ای دارد هرچند این طبیعی بودن یا برنامه‌ریزی نشده بودن به هر دلیلی بطور نسبی تأمین‌کننده منافع کسانی است که درایت و هوشیاری بیشتر و قابلیت‌های مناسب تری برای بهره‌گیری از فرصت‌ها دارند.

بدنبال این پدیده شاهد ایجاد مفاهیم جدیدی مانند فرهنگ جهانی، شهروند جهانی، هویت جهانی و... هستیم آیا این مسئله بیانگر آغاز جدی اضمحلال و تغییر اساسی همه فرهنگها و تمدنهای مختلف و متفاوت بشری و حرکت آنها به سمت ادغام در یک فرهنگ جهانی است؟

بطور کلی ما چهار لایه فرهنگی داریم. لایه اول لایه فرهنگ محلی است که شامل فرهنگ قومی، قبیله‌ای و از این قبیل است. لایه دوم لایه فرهنگ ملی است که در

جدید آن جهانی شدن را غربی شدن تلقی می‌کنند اما با این توضیح که ارزش‌هایی که غرب تولید کرده را جهانشمول تلقی نمی‌نمایند در تعارض با نگاه خوشبینانه و متمدانه لیبرالها قرار می‌گیرند. البته در کنار این دو گروه، گروه دیگر که عمدتاً جامعه‌شناسان هستند برآنند که جهانی شدن وضعیت جدیدی است که تمام عناصر و مؤلفه‌های بنیادین و جوهری حیات انسانی را متحول ساخته است. در این میان کسانی چون گیدنز معتقدند که می‌توان شرایط جدید را با دستاوردها و

#### فرایند شکل‌گیری فرهنگ

جهانی در آغاز راه است و تا زمانی که بتواند به یک حوزه مهم و تعیین‌کننده برسد هنوز فاصله زیادی دارد. اما از سوی دیگر شکل‌گیری فرهنگ جهانی هرگز به معنی حذف خرده‌فرهنگ‌ها نیست ممکن است خرده‌فرهنگ در کنار حفظ هویت و شناسنامه خود در این فرهنگ جهانی هم نقش نداشته باشند.

قابلیت‌های دنیای مدرن باز اندیشی کرد و از نو تعریف نمود، اما گروهی دیگر بویژه پست مدرن‌ها ضمن تأکید بر شکل‌گیری شرایط جدید در مبحث جهانی شدن برآنند که مؤلفه‌ها و عناصر دنیای مدرن قادر به باز اندیشی وضعیت جدید نیستند و بایستی خانه تکانی اساسی صورت پذیرد و از نو به بازسازی جامعه مبادرت ورزید، چرا که به زعم اینان نهادهای مدرن دیگر قادر به پاسخگویی و مدیریت تحولات جدید نیستند. در مجموع می‌توانیم بگوئیم علیرغم تنوع دیدگاهها در این باب، جهانی شدن امر جدیدی است این جدید بودن را می‌توانیم در تنوع و گسترش تکنولوژیهای



عقل‌گرایی و سکولاریسم که عمدتاً مؤلفه‌های تجدد هستند فراهم می‌سازد و وجه تکثرگرایانه آن زمینه‌های بروز همه‌گونی ارزش‌ها چه غربی و چه غیر غربی را تمهید می‌نماید. اگر ما تصور کنیم که حقوق بشر، آزادی، دموکراسی و... محصولات مدرنیته و ارزش‌های بنیادین آن است یقیناً در مقابل جهانی شدن شاهد حرکت‌های رادیکالیستی و بنیادگرایانه نیز خواهیم بود. فرهنگ‌های خاص دارای ارزش‌های خاص هستند و لذا تن به یکسان شدن و همگون شدن با غرب و ارزش‌های آن نمی‌دهند آنها نمی‌خواهند تسلیم شوند، اما اگر حقوق بشر، آزادی و دموکراسی را کالاهایی بدانیم که کارخانجات تولید کننده آنها هم در غرب و هم در خارج از آن بدانیم در این صورت احتمالاً بخشی از خرده فرهنگ‌هایی که ابتدا به ساکن در مقابل جهانی شدن مقاومت می‌کنند سر تعظیم فرو آورده و به الزامات آن تن می‌دهند. در هر حال تأثیرات جهانی شدن بویژه شکل‌گیری فرهنگ جهانی کاملاً جنبه متناقضی دارد و این واکنش‌ها هم عکس‌العملی در مقابل آن تناقضات است. عده‌ای با آن وجه یکسان ساز آن تنش دارند و آنرا مبنای واکنش بنیادگرایانه خود قرار می‌دهند و عده‌ای دیگر به وجه تکثرگرایانه آن بیشتر توجه خواهند کرد و خود را با آن هماهنگ خواهند ساخت. پس می‌توانیم استدلال کنیم که جهانی شدن در کنار توجه به حقوق انسانها، آزادی، دموکراسی و کرامت انسانی به عنوان ارزش‌های جهانشمول و متعلق به همه بشر، وجه‌ای دیگر هم دارد و آن حذف تنوعات فرهنگی، زبانی و بطور کلی علائقی است که خرده فرهنگ‌ها آنها را ارزش‌های بنیادین خود می‌دانند که برای آنها اهمیتشان کمتر از آزادی و دموکراسی نیست.



افزایش کرامت انسانی در همه دنیا، ارتقا و رعایت حقوق بشر، بسط دموکراسی، افزایش قدرت انسان در تعیین سرنوشت خویش و گسترش آزادی در تمام ابعاد مثبت آن خواهیم بود اگر این گونه است پس چرا عده‌ای به شدت تمام و با همه توان و قدرتشان در مقابل آن ایستاده اند و آنرا ضد ارزش تفسیر می‌کنند؟

جهانی شدن از یک طرف به بسط ارزش‌هایی چون دموکراسی، آزادی و... می‌انجامد و از طرفی دیگر پتانسیل عظیمی از حذف و حاشیه‌سازی و تغییرات بنیادین را در خود دارد. در این خصوص تصور می‌کنم جهانی شدن بویژه در ارتباط با خرده فرهنگ یا فرهنگ‌های خاص ذاتاً پارادوکسیکال یا متناقض عمل می‌کند. چون جهانی شدن از یکسو یک وجه یکسان‌سازی و همگون‌کننده دارد و از سوی دیگر وجه‌ای تکثرگرایانه تنوع‌طلبانه. وجه یکسان‌سازی آن زمینه را برای گسترش اصول و ارزش‌های عمدتاً غربی از جمله

بیشتری پیدا کند دیگر لایه‌های فرهنگ محلی، ملی و بین‌المللی به همان میزان عقب‌نشینی می‌کنند. البته این عقب‌نشینی در موضوعاتی است که ما امروزه می‌شناسیم. ممکن است خرده فرهنگ‌ها یا لایه‌های فرهنگی دیگر با گذر زمان دستور کارهای جدیدی پیدا کنند و در حوزه‌ها و موضوعاتی که فعلاً ما نمی‌دانیم چیست فعال شوند. اساساً به همان گونه که انسانها زاد و ولد دارند فرهنگ‌ها هم زایش دارند و این زایش ذاتی است لیکن ما در بیشتر مواقع نمی‌دانیم این تولیدات چه هستند و چه ماهیتی دارند. در مجموع می‌توان گفت خرده فرهنگ‌ها هم قادر خواهند بود در کنار فرهنگ جهانی به حیات خود ادامه دهند و به شکلی پویا حضور داشته باشند و این هم از زیبایی‌های شرایط جدید زیست جهانی انسان است.

آیا بنا به ادعای طرفداران جهانی شدن واقعاً با جلو رفتن این پروسه ما شاهد

خود پیوند خورده و احساس تعلق اجتماعی نمایند. اما جهانی شدن با در معرض هم قراردادن خرده فرهنگ‌ها موجبات فروپاشی نظم فرهنگی - اجتماعی پیشین شده و از این روی افراد متعلق به یک ساخت فرهنگی خرد، هیچگونه موضوعی را برای پیوند با جمع نمی‌بینند و این به اتمیزه شدن آنها می‌انجامد. زمانی فرد با یک آئین به یک اجتماع پیوند می‌خورد، اکنون با تزلزل و کم معنی شدن آن آئین، فرد واسطه‌ای برای حضور در جمع ندارد. لذا می‌توانیم

شود. اما همزمان جهانی شدن قابلیت‌هایی را در اختیار ساخت‌های برتر قرار می‌دهد تا یکپارچگی و انسجام خود را حفظ کنند. از بعد دیگری جهانی شدن خود ممکن است به تجزیه و از هم گسیختگی پاره‌های اجتماعی و فرهنگی هم دامن بزند و از قدرت و توان آنها برای چانه‌زدن بکاهد. این خصلت جهانی شدن بسیار مهم است. برای مثال جهانی شدن موجب شکل‌گیری عدم توافق میان اقوام در جوامع چندپاره می‌شود و این عدم توافق کاهش توان آنها را بدنبال خواهد

◀ **قاعدتا یک روی سکه جهانی شدن** نشان از فرصتها و امکاناتی جدید برای انسان خواهد داشت و روی دیگر آن تهدیدات و خطراتی را با خود به همراه می‌آورد بطور کلی از خلال جهانی شدن چه فرصت‌ها و تهدیداتی زندگی انسان قرن بیست و یکمی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد؟

همانند هر تحول بنیادین دیگر جهانی شدن حامل فرصت‌ها و تهدیدات جدی است. این فرصت‌ها و تهدیدات نسبی هستند به عبارتی بستگی به این دارد که ما با چه جوامعی با چه ساختار سیاسی - اجتماعی، چه موقعیت ژئوپلیتیکی و چه سرگذشت و تاریخی سروکار داریم؟ تأثیرات جهانی شدن از منظر ایجاد فرصت و تهدید متفاوت است. بطور کلی تحولات بنیادین در مناسبات سیاسی با ایجاد تهدید و فرصت همراه است. اگر به گذشته برگردیم و چگونگی ظهور نظم وستفالیایی را بر مبنای دولت مدرن مطالعه کنیم خواهیم دید که شکل‌گیری این نظم زمینه‌ساز فرصت‌های بسیاری برای ملل و اقوام اروپایی شد تا در پرتو آن به تأسیس دولت ملی مبادرت ورزند و همزمان موجبات ایجاد تهدیداتی جدی برای جوامع مذهبی اروپایی را فراهم آورد و آنها را به حاشیه راند. جهانی شدن نیز اینگونه است. البته با پیچیدگی‌های بسیار، تصور من بر آن است که به دلیل ماهیت متناقض گونه جهانی شدن، پیامدهای مثبت و منفی آن هم متناقض است. امری که ممکن است که آنرا مثبت قلمداد کنیم در درون خود عناصری از منفی بودن را هم دارا است. از این روی تأثیر جهانی شدن بر جوامع چند ساخت و چندپاره هم متناقض است. از یک طرف ممکن است تصور شود جهانی شدن به افزایش سرعت فرایند تجزیه این جوامع منجر



بگوییم به همان اندازه که جهانی شدن موجب تزلزل کلان هویت‌ها یا ساختارهای اجتماعی - فرهنگی برتر شده است، زمینه را برای تزلزل خرده هویت‌ها و خرده فرهنگ‌ها هم فراهم ساخته است.

◀ **در حالیکه ممالک غربی طی سده های اخیر و یا حتی دهه های نزدیک به امروز، مشکلات درون سرزمینی خود در**

داشت. و از وجهی دیگر جهانی شدن زمینه را برای شکل‌گیری نوعی «ناهنجاری» یا «آنومی» در میان پاره‌های فرهنگی در یک جامعه چند لایه و چند ساختی فراهم می‌سازد. تا پیش از این احاد عضو یک خرده فرهنگ مثلاً یک قوم به هر دلیلی دلبسته هویت، تاریخ، زبان، مؤلفه‌های زیبایی شناختی، ادبیات، آداب، آئین و رسوم خود بودند و این باعث شده بود تا آنها به راحتی با اجتماع

مدیریت بحران و هدایت امر توسعه را درک می‌کنند.

اما از بعدی دیگر می‌توان گفت در عصر جهانی شدن شاهد حضور همزمان و هم‌زیستی جوامع مختلف اعم از توسعه یافته و توسعه نیافته در کنار هم خواهیم بود. این بحث بویژه از این لحاظ اهمیت دارد که جهانی شدن قالب‌های مدرن را که جوامع توسعه نیافته آنرا تجربه نکردند یا قادر به تجربه کردن آن نبودند را در هم ریخته است و لذا ممکن است با فروریزی این قالب‌ها فضای سیاسی برای تنفس در این جوامع فراهم شود.

جوامع غیر غربی بسیار تلاش کرده‌اند تا دولت ملی تأسیس نمایند اما در این مسیر به دلیل محیط نامتقارنی که با دنیای مدرن و توسعه یافته داشته‌اند موفقیت چندانی کسب نکرده‌اند. اکنون که این قالب‌های مدرن از هم پاشیده است ممکن است کشورهای متعلق به دنیای پیشامدرن احساس راحتی بیشتری نمایند. در هر حال یک ایده واقعاً این است که در جهانی شدن نسبی‌گرایی وجود دارد و در پرتو این نسبی‌گرایی امکان زیست جوامع مدرن و پیشامدرن بیشتر است و این جوامع با یکدیگر قابلیت عرضه شدن پیدا می‌کنند. اما در هر حال پر واضح است که وضعیت بسیار پیچیده‌ای است.

#### ◀ حال بحث را کمی متمرکزتر کنیم و

به عنوان موردی مطالعاتی تهدیدات و فرصتهای جهانی شدن را بروی ایران که موزاییک اقوام نامیده می‌شود و دارای تعدد دینی و مذهبی است بررسی کنیم با توجه به ویژگی‌های ساختاری، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران، جهانی شدن چه تهدیدات جدی و چه فرصت‌هایی برای ما در پی خواهد داشت؟ چکار باید کرد که از تهدیدات احتمالی آن کاست و از آنها

واقعیت آن است که در دنیای توسعه نیافته فرایند دولت - ملت‌سازی تکمیل نشده است و اساساً نمی‌توان به بسیاری از کشورهای توسعه نیافته مفهوم دولت - ملت را اطلاق کرد. اکنون سؤال آن است که اگر جهانی شدن دنیای مدرن و نظم دولت ملی را وارد فضای جدیدی نموده است که آنرا عصر پست مدرن می‌نامند، چه تأثیری بر دنیای غیر صنعتی و غیرمدرن گذاشته است که هنوز در پروسه دولت - ملت‌سازی با مشکلات جدی مواجه است؟ فکر می‌کنم که جهانی شدن از این بعد پیامدهای پیچیده‌ای برای

رابطه با فرایند دولت - ملت‌سازی را بصورت موفقیت آمیزی (هرچند نسبی) حل کرده‌اند، اما عمده کشورهای در حال توسعه و بخصوص خاورمیانه‌ای هنوز موفق به عبور از این مرحله نشده‌اند و همچنان مشکلات خاص دولت - ملت‌سازی از پیش زمینه‌های اصلی بحرانهای این کشورهاست، حال با این تفاسیر این کشورها شاهد پدیده جهانی شدن (یا به زعم تفسیر اکثریت رهبران جهان جهانی سازی) نیز هستند، این قضیه در کل برای چنین کشورهایی چه تهدیدات و بحرانهای مضاعفی ایجاد می‌کند؟



جوامع توسعه نیافته و غیرمدرن بر جای می‌گذارد. از یک طرف ممکن است این تصور شکل بگیرد که این جوامع به دلیل عدم سازگاری با فضای مفهومی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تکنولوژیکی جهان پست مدرن کاملاً به حاشیه رفته و قادر به حضور مؤثر در چنین جهانی نباشند. این جوامع جوامعی پیشامدرن هستند که کمتر مفاهیم و معانی سیاست ورزی،

جهانی شدن نظم دولت ملی را با مشکل مواجه کرده است، اما می‌دانیم که نظم دولت ملی اساساً یک نظم غربی با اروپایی، آمریکایی است و از این روی جهانی شدن موجبات شکل‌گیری نظم جدیدی در دنیای توسعه یافته و صنعتی را فراهم ساخته و آنها را وارد عصر جدیدی کرده است که آنرا عصر پست مدرن یا «عصر جهانی» نام گذاری کرده‌اند. اما

مشترک با دیگر اقوام آن دارند یا در عراق پس از صدام شاهدیم اولین رئیس جمهور دموکراتیک این کشور یک فرد کرد است اما در ترکیه و بویژه سوریه اوضاع متفاوت تر و شرایط بغرنج تری دارند حال به نظر شما آینده آنها با توجه به واقعیات موجود و پدیده جهانی شدن در هریک از این کشورها چگونه رقم خواهد خورد؟

بطور کلی می توان با رجوع به مطالب پیشین پاسخ این سوال را هم دریافت کردها بخش بزرگی از ایرانی ها هستند که حتی بسیار جلوتر از دیگر اقوام ایرانی در این سرزمین ساکن شده و از آن زمان تاکنون به حیات خود در درون سرزمین اصلی خود یعنی ایران ادامه می دهند. تأثیر جهانی شدن بر کردها بطور کلی همانند تأثیر جهانی شدن بر دیگر اقوام ایرانی است. یک بخش مهمی از این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری، کلی است. اما اگر منظور از سوال تأثیر جهانی شدن بر قوم گرایی کرد است، اینجا پاسخ متفاوت خواهد بود. تصور من بر آن است که جهانی شدن به همبستگی اقوام ایرانی می انجامد این چنین می اندیشم که بن مایه های فرهنگی اقوام ایرانی یکی است و تضاد و تفاوت چندانی میان آنها وجود ندارد. آنچه که زمینه ساز تضاد میان اقوام ایرانی شده و پیامد آن جنبش های مرکز گریز متعددی هم در طی صدسال اخیر بیرون آمده است چیزی جز سیاست های غلط دولت های مرکزی ایران بویژه از دوره پهلوی اول، منافع و اغراض بیگانگان در جهت استفاده از برگ اقوام برای اعمال فشار بر دولت مرکزی و کسب امتیازات مختلف و در نهایت رقابت نخبگان قومی کرد برای کسب برتری از رقابت های انتخاباتی نیست که من در اینجا شما را به کتاب بسیار ارزشمند « قومیت و قوم گرایی در ایران » نوشته دکتر حمید احمدی ارجاع می دهم.



لذا من اعتقاد دارم که جهانی شدن ممکن است به حاشیه ای شدن اقتصادی ایران منجر شود، اما ما قابلیت های مهمی در زمینه های فرهنگی و علمی داریم که می توانیم با اتکاء به آنها در عرصه های جهانی حضور پیدا کنیم و با ایجاد رویکردی فرهنگی در عرصه های بین المللی، زمینه های لازم برای اصلاح نگرش ها و جلب اعتماد دیگران فراهم سازیم و آنگاه از این وضعیت برای رهایی از اقتصاد توسعه نیافته و حاشیه ای شده تلاش کنیم. البته لازمه اتخاذ رویکرد فرهنگی قبل از هرچیز اصلاح نوع نگاه خود ما به دنیا است.

◀ کردها به عنوان یکی از ملتهای آریایی بطور عمده در چهار کشور ایران، ترکیه، عراق و سوریه تقسیم گردیده اند هرچند تفاوت ها و تمایزات آشکاری بین هریک از این بخشها وجود دارد بطور مثال در ایران خود آنها از سزندگان و قوم بخشان سرزمین و تمدن کنونی ایران در طول تاریخ بوده اند و ریشه بسیار قوی نژادی و ملی

فرصت های بیشتری برای توسعه و بهبود وضع موجود ایجاد کرد؟

در خصوص ایران موضوع جای بحث بسیار دارد. تأثیر جهانی شدن بر ایران از لحاظ فرصت و تهدید بسیار کلی است و نیاز به نگارش صدها کتاب و رساله دارد. اگر جهانی شدن را از بعد اقتصادی تعریف کنیم خواهیم دید که در نهایت تجارت و سرمایه گذاری دو بال این پدیده را تشکیل می دهند. از این لحاظ بطور قطعی ایران وضعیت سالمی ندارد. سهم ایران در تجارت جهانی و سرمایه گذاری خارجی بسیار پائین است این مساله شاید ناشی از آن است که ایران خود را بعنوان پدیده ای تجاری- اقتصادی به دنیا معرفی نکرده است. برعکس ما، بسیاری از کشورهای آسیایی تلاش دارند تا خود را پدیده ای اقتصادی- تجاری معرفی کنند. در مقابل ایران تلاش داشته است تا خود را بعنوان یک کشور امنیتی- سیاسی به جهانیان معرفی کند. این در حالیست که قابلیت های ایران در عصر جهانی شدن اساساً فرهنگی است.

ایرانی و نیز نخبگان حاکم در ایران بایستی به کدام سمت و سو رود تا مشکل دهه های اخیر کردهای ایران در داخل مرزهای این کشور حل گردد؟

من تصور می‌کنم علت اصلی تنش‌های یک صدساله میان دولت مرکزی ایران با کردها را بایستی از سیاست‌های مبهم دولت‌های مرکزی بویژه بی‌توجهی به نقش کردها در قدرت و حاکمیت، مداخله بیگانگان و سوء استفاده آنها از جنبش‌های قومی کرد و در نهایت فقدان فرهنگ مدرن و دمکراتیک در میان نخبگان دولت مرکزی و قومی کرد جستجو کرد. از این روی این چنین فکر می‌کنیم که از یک طرف دولت مرکزی در ایران بایستی گشایش مناسبی برای ورود نخبگان کرد همانند دیگر ایرانیان به قدرت فراهم سازد و از طرفی دیگر بایستی نخبگان کرد هم قواعد و معیارهای دمکراتیک را رعایت کنند و سعی نکنند از اصول و قواعد دمکراتیک برای نفی این اصول بهره گیرند. آنها باید در قالب "شهروند زیبا" یا "شهروند مثبت" عمل کنند و فکر می‌کنم در چنین شرایطی شاهد حل دیلمای (معضله‌ی) کرد در داخل ایران خواهیم بود که البته این مسیله در کنار مواردی که اشاره نمودم نیازمند زمان نیز هست.

◀ علت اصلی تنش‌های یک صدساله میان دولت مرکزی ایران با کردها را بایستی از سیاست‌های مبهم دولت‌های مرکزی بویژه بی‌توجهی به نقش کردها در قدرت و حاکمیت، مداخله بیگانگان و سوء استفاده آنها از جنبش‌های قومی کرد و در نهایت فقدان فرهنگ مدرن و دمکراتیک در میان نخبگان دولت مرکزی و قومی کرد جستجو کرد.

جهانی شدن را معادل یک وضعیت اجتماعی جدید بدانیم که در گذشته سابقه نداشته، در این صورت از یک طرف توانمند شدن بن‌مایه‌های فرهنگی مشترک اقوام ایرانی را شاهد خواهیم بود و از طرف دیگر تکثر در رویکردهای نظری و حتی عملی جنبش‌های قومی را می‌بینیم. بنابراین به موجب این تعریف از جهانی شدن، اقوام ایرانی می‌توانند با معرفی و بازخوانی و تجدید هویت تاریخی خود، بیش از گذشته به شباهت‌ها و همگونیهای فرهنگی شان پی ببرند و در تعامل و گفتگو با هم به تحکیم همبستگی همه‌جانبه ملی کمک شایان توجه‌ای کنند.

◀ حال با توجه به آنچه که گفته شد به نظر شما تعامل میان نخبگان کرد

در هر حال از نظر من جهانی شدن از یک طرف زمینه‌های مساعدی را برای تجدید بن‌مایه‌های فرهنگی اقوام ایرانی فراهم می‌سازد و با تجدید این بن‌مایه‌های فرهنگی خواهیم دید همبستگی و همگونی بسیار بالایی میان آنها وجود دارد که حتی در جوامع ملی مدرن هم آن را نمی‌توانیم پیدا کنیم. از طرفی دیگر جهانی شدن به تکثر و حتی فروپاشی جنبش‌های قومگرا نه تنها در ایران بلکه در همه کشورها خواهد انجامید. شاهد این ادعا وجود گفتمانهای مختلف و عدم انسجام نظری میان نخبگان قومی کرد است که دچار نوعی سردرگمی شده‌اند. آنها از یک طرف بر تشکیل دولت کردستان واحد تأکید دارند، در جای دیگر فدرالیسم را مطرح می‌نمایند و همزمان رویکردهای حقوق بشری و تأکید بر حقوق فردی را اتخاذ کرده و گاهی قومیت را با مذهب در هم می‌آمیزند. این پراکندگی و عدم انسجام بی‌تردید محصول جهانی شدن است.

در اینجا ما جهانی شدن را بعنوان یک وضعیت اجتماعی جدید تعریف کرده‌ایم. اما اگر منظور از جهانی شدن استمرار رویکردهای سیاسی گذشته است در این صورت در خصوص رابطه جهانی شدن و جنبش‌های قومی اتفاق خاصی روی نداده است، وضعیت همان است که پیش از این بوده است اگر

به عنوان طراح، گرافیست و صفحه‌آرا در نشریات مختلفی مشغول به کار بوده است. در مجموعه حاضر نیز وی به عنوان طراح و مدیر هنری فعالیت نموده است.

payman54@gmail.com

### پیمان کاکابرایی

پیمان کاکابرایی متولد ۱۳۵۴ در شهر پاوه و در انستیتو فرهنگی کردستان در تهران مشغول به کار و فعالیت می‌باشد. وی دارای مدرک کارشناسی مدیریت و برنامه‌ریزی است. همچنین طی ده سال اخیر



## همراه با عکاسان کرمانشان



منوچهر تتری

منوچهر تتری متولد ۱۳۵۱ در شهرستان دره شهر می باشد. وی دارای ۱۵ سال فعالیت هنری به عنوان عکاس و مستندساز در استان ایلام می باشد.



بهرام ولدییگی

بهرام ولدییگی متولد سال ۱۳۳۸ در شهرستان پاوه می باشد. وی در دو دهه اخیر علاوه بر فعالیت های سیاسی، فرهنگی و ژورنالیستی در عرصه عکاسی نیز حضور فعالی داشته است.



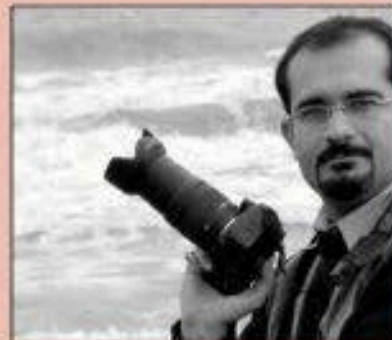
حسین عیسی حاج

حسین عیسی حاج متولد ۱۳۴۲ در شهر کرمانشاه می باشد وی از سال ۱۳۵۷ فعالیت های هنری خود را در رشته عکاسی آغاز نموده است و طی ۳۰ سال فعالیت هنری خود عمدتاً به دنبال هویت بخشی به مناطق غرب کشور بویژه کرمانشاه می باشد.



مهرداد پورجهان

مهرداد پورجهان متولد ۱۳۶۱ در شهر کرمانشاه می باشد. وی نیز طی سالیان اخیر به عنوان عکاس خبری و هنری با نشریات مختلف کرمانشاه سابقه همکاری داشته است.



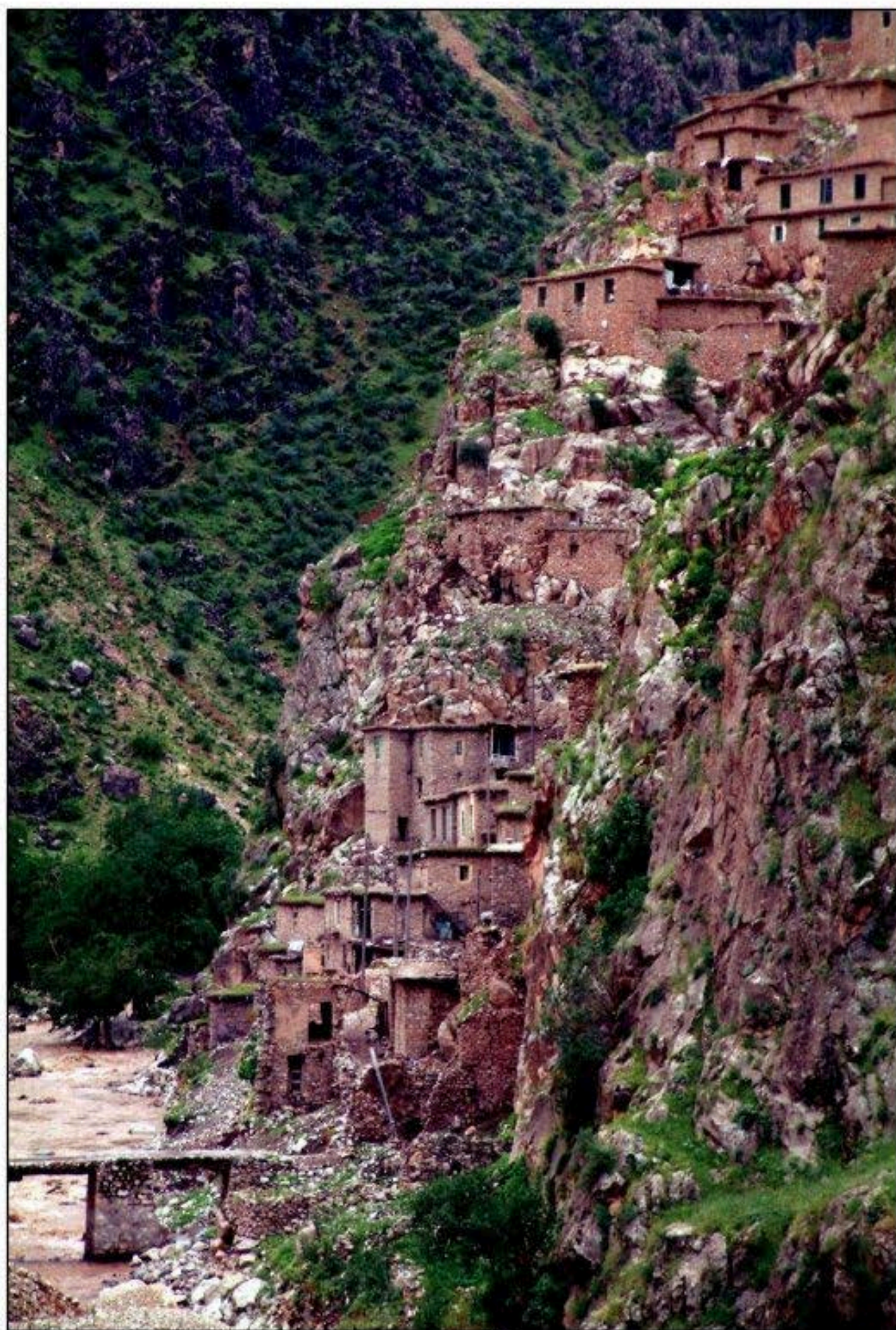
عبدالله... مرادی

عبدالله مرادی متولد سال ۱۳۶۰ در شهر کرمانشاه می باشد. وی دارای مدرک کاردانی ارتباطات است. و به عنوان خبرنگار و عکاس با نشریات مختلف کرمانشاه همکاری داشته است.

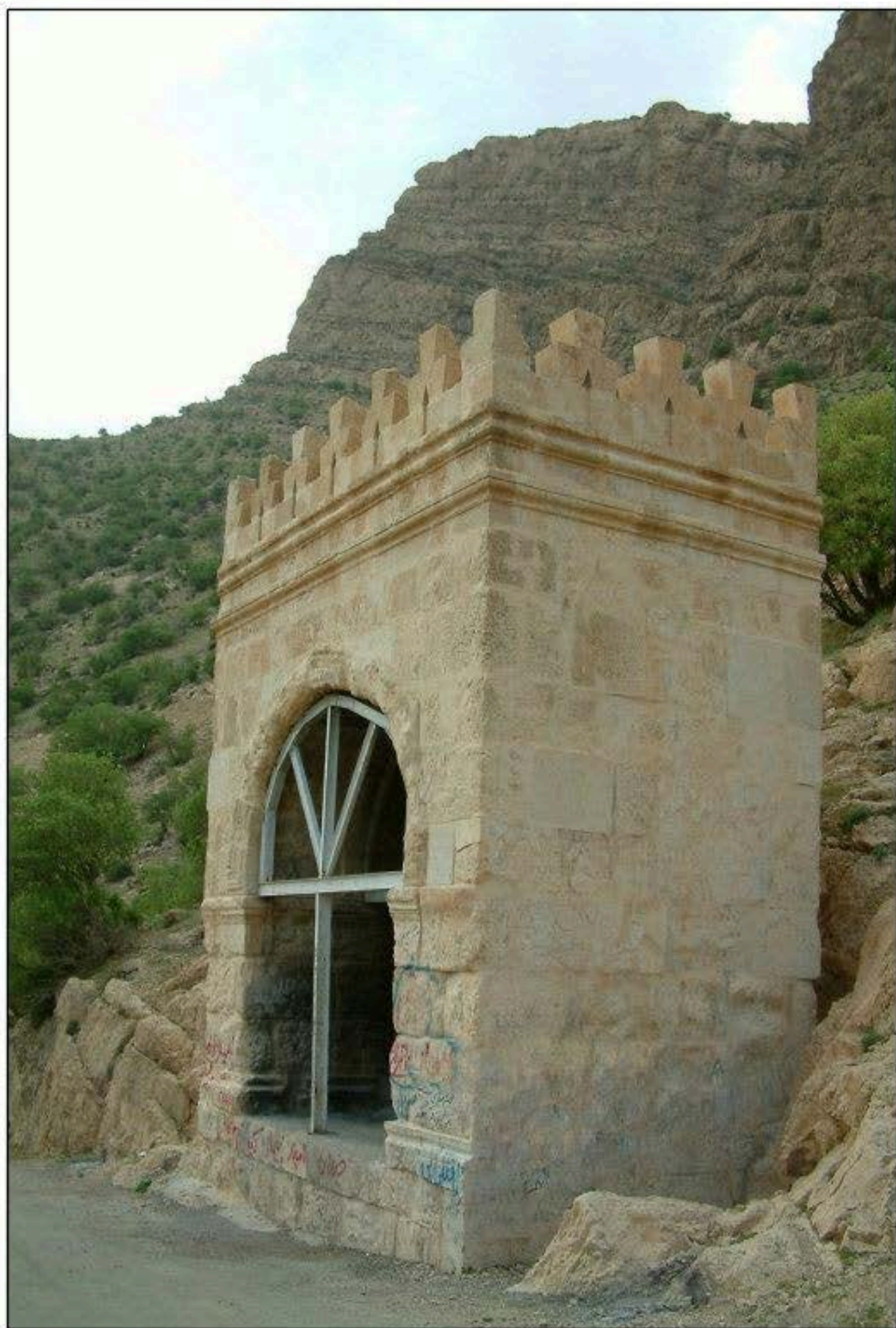


بهمن زارعی

بهمن زارعی متولد سال ۱۳۶۱ در دهستان گوران از توابع دالاهو می باشد. وی از سال ۱۳۷۸ به عنوان یکی از عکاسان جوان و پر آتیه کرمانشاهی فعالیت های هنری و ژورنالیستی خود را آغاز نموده است.

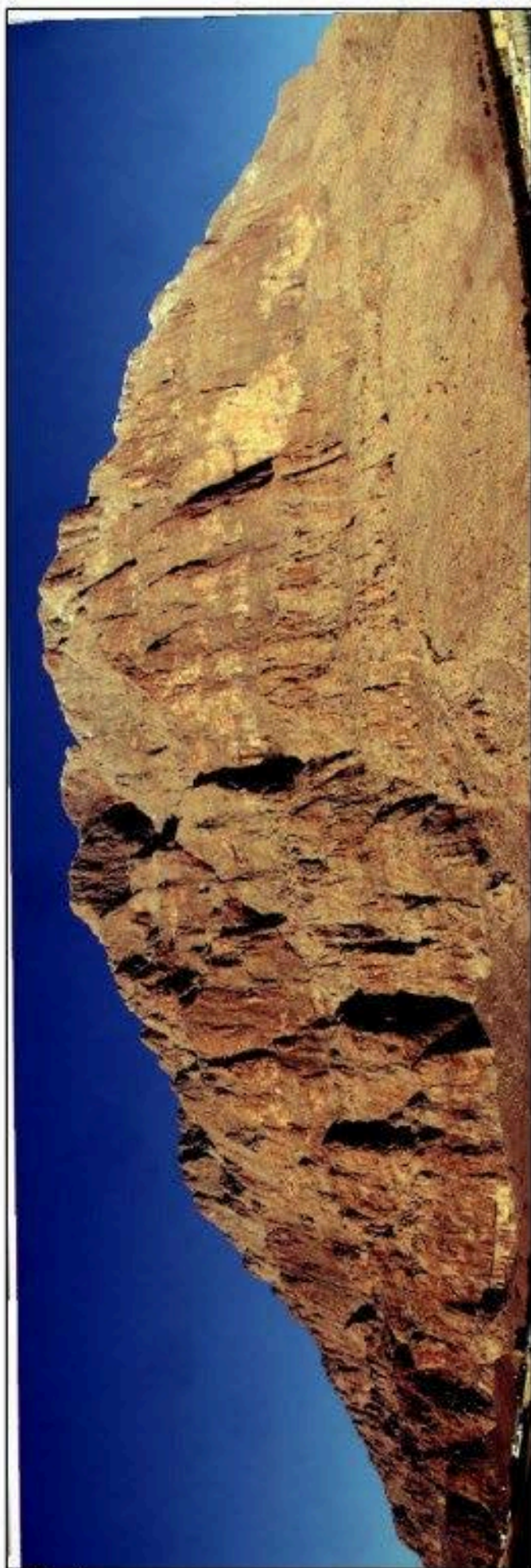
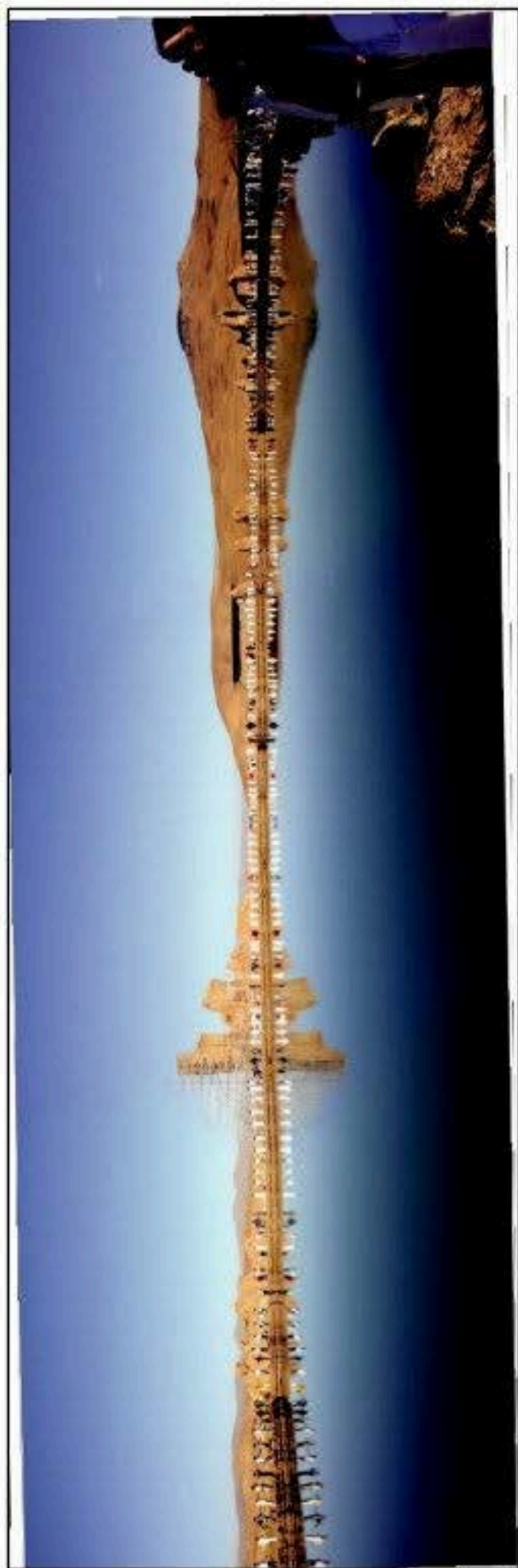


عکس: حسین عیسیٰ حاج

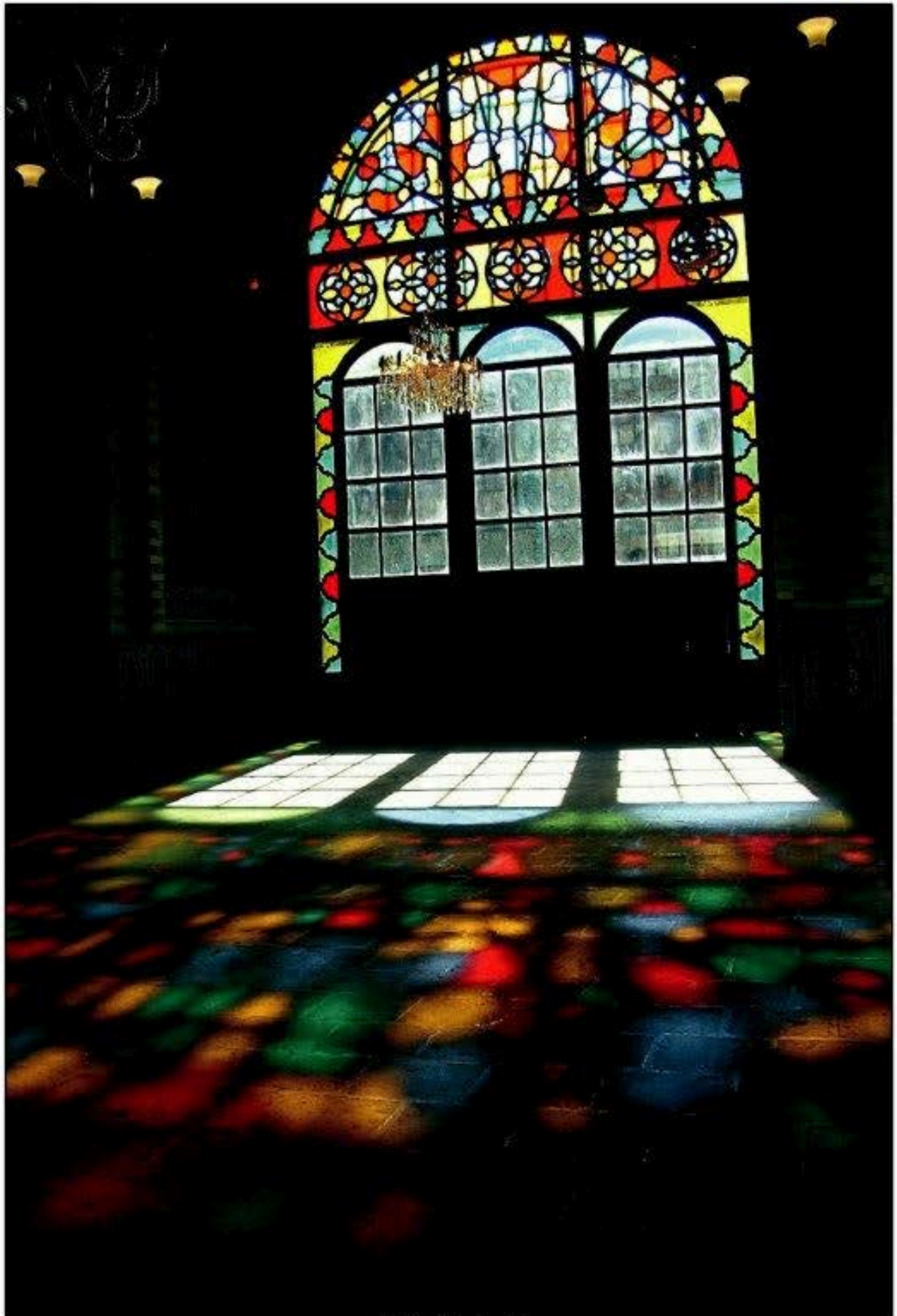


عکس: حسین عیسی حاج

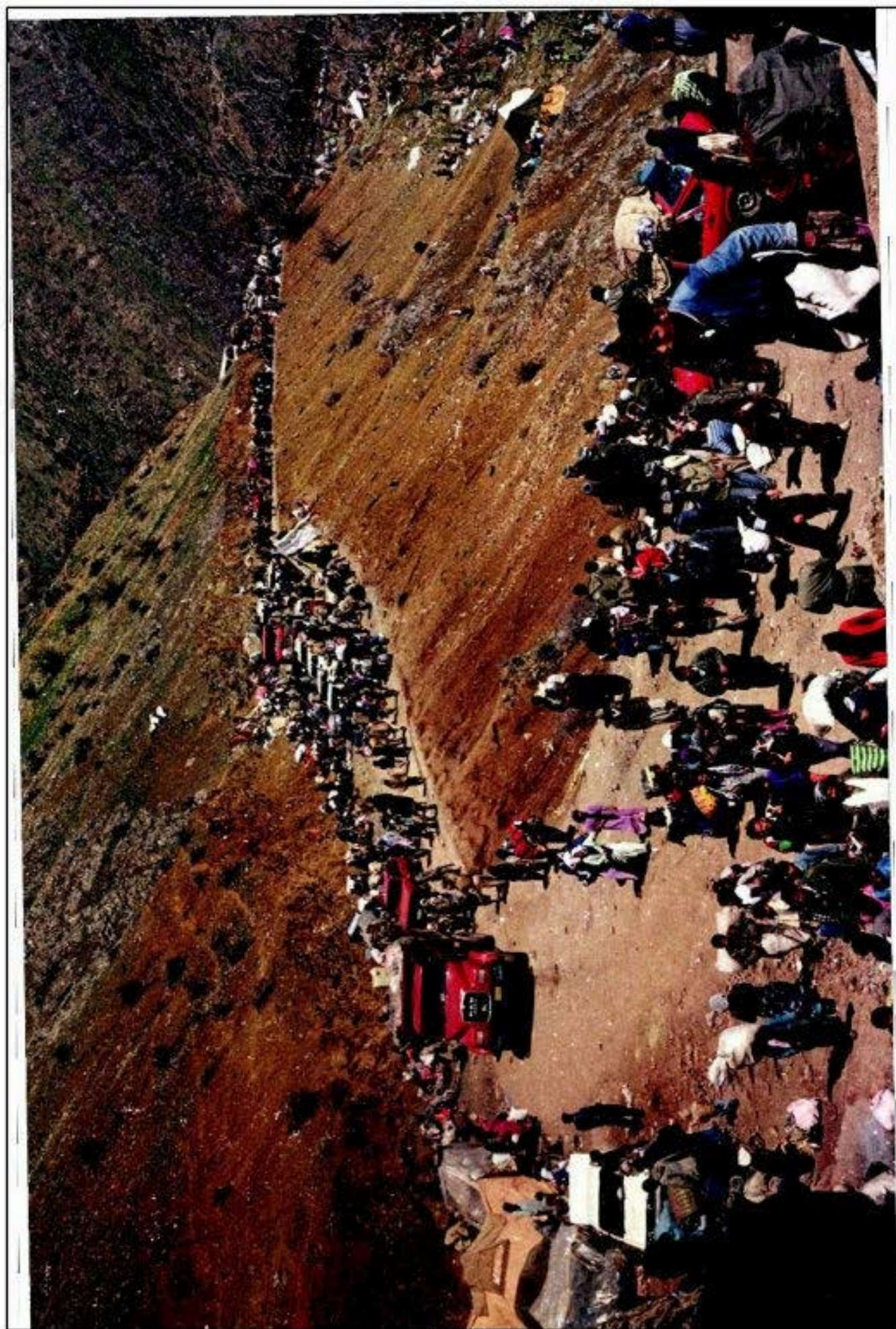




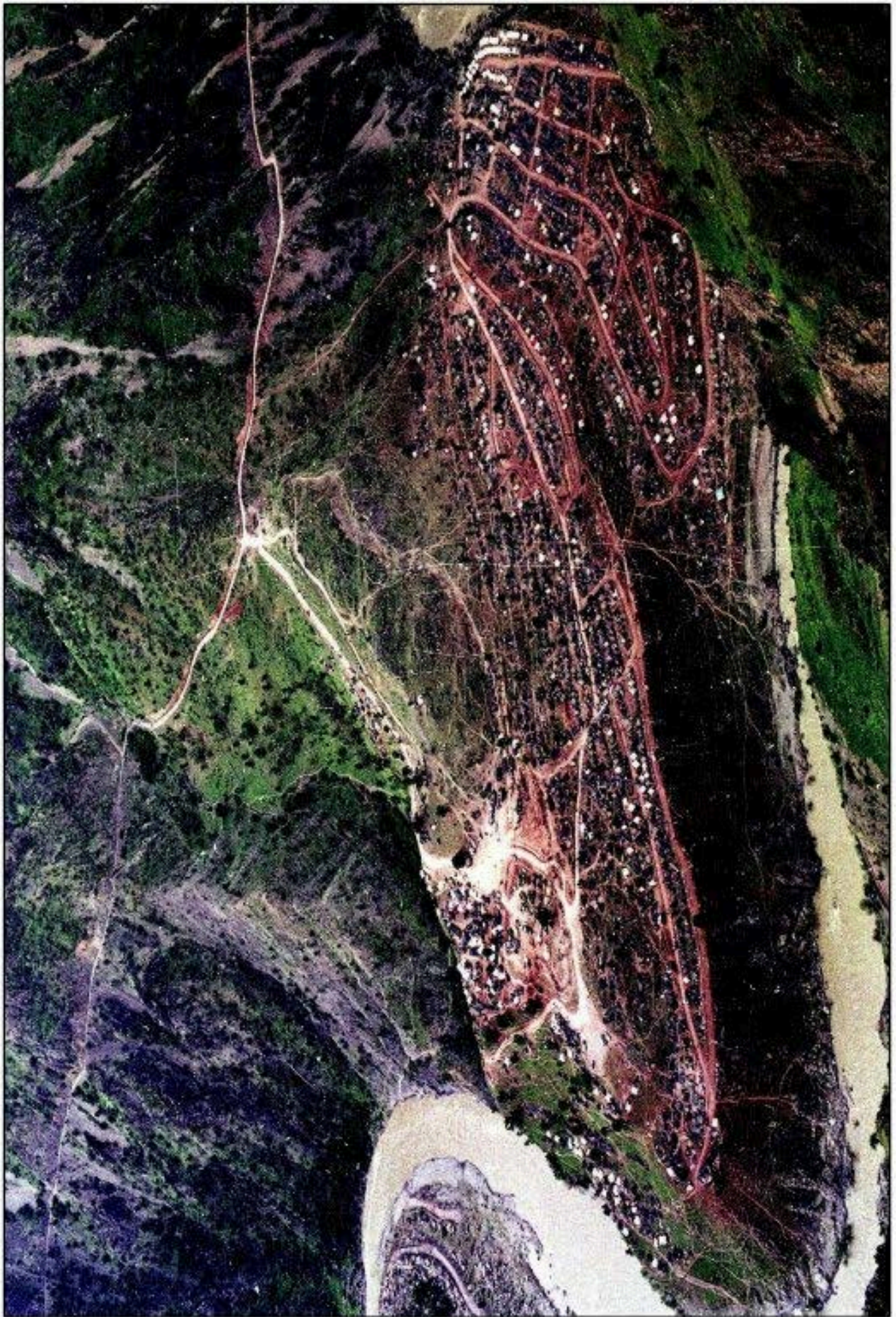
عکس ها: حسین عباسی حاج



نگاره معاون الملک - کرمانشاه  
عکس: حسین عیسی حاج



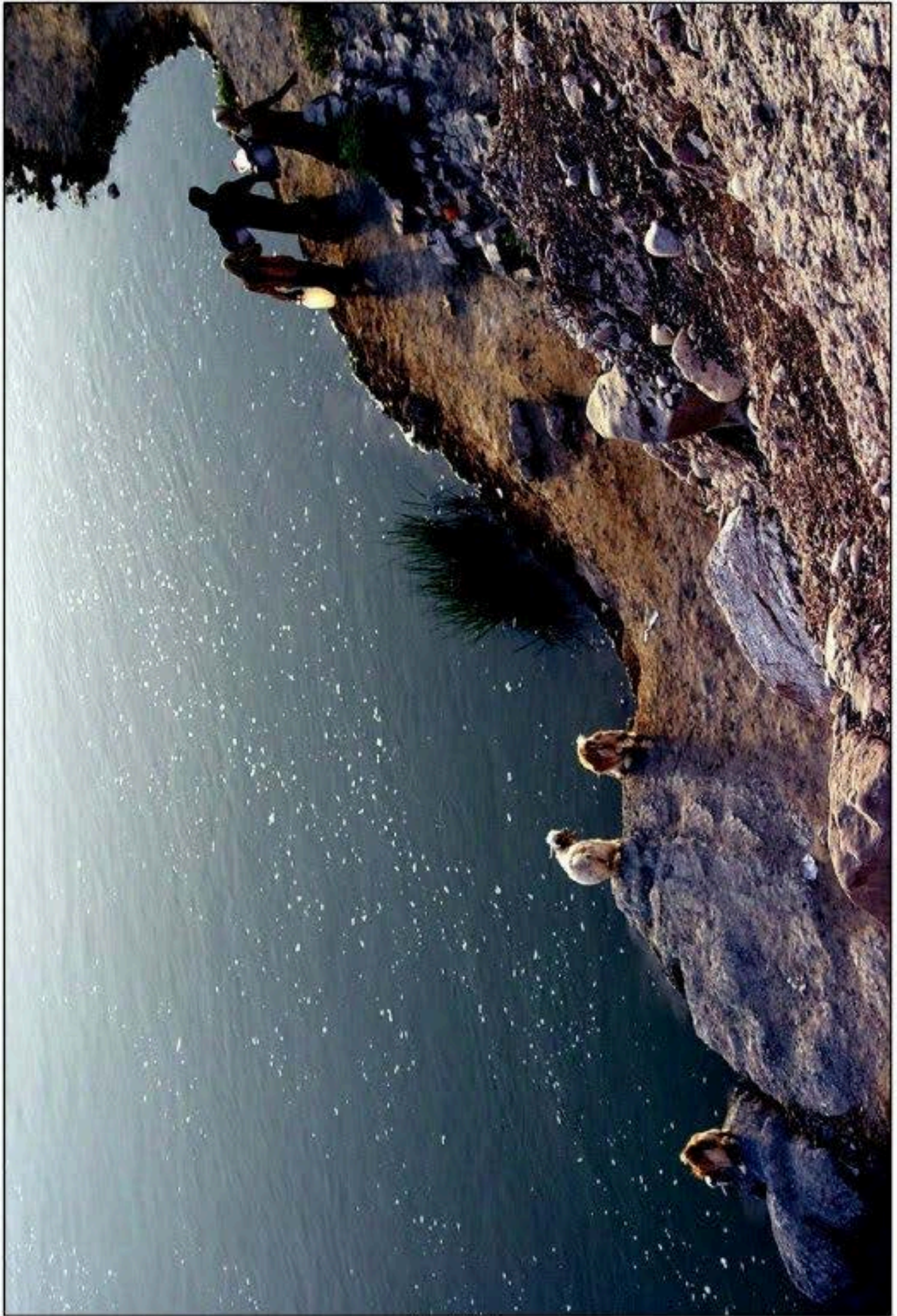
توارگان عراقی  
عکس: بهرام ولدبیگی



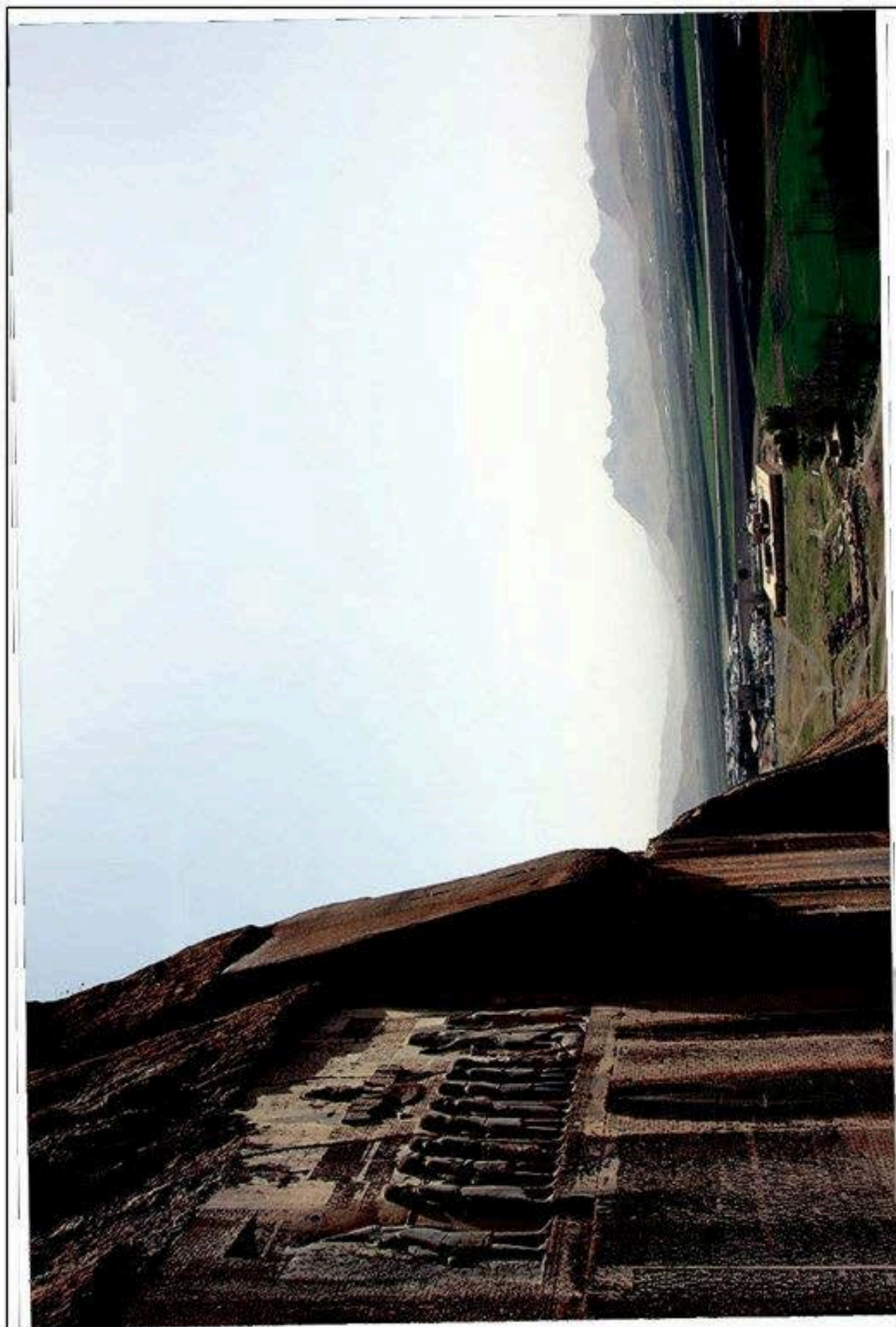
آوارگان عراقی  
عکس: بهرام ولدبیگی



عکس: منوچهر نوری



عکس: منوچهر لتری



بیستون  
عکس: بهمن زاغی

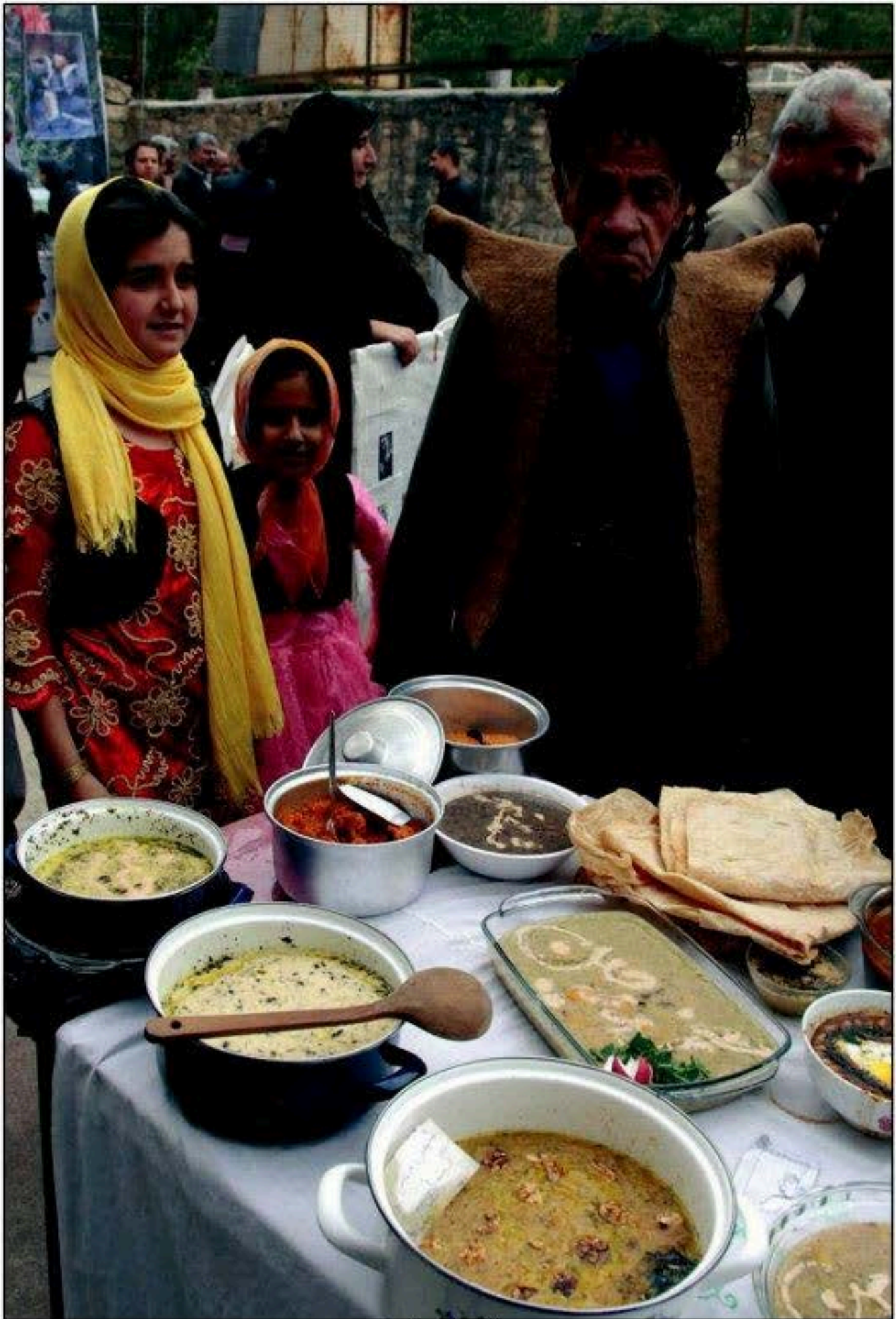


چهار قاپی در فسر شیرین  
عکس: بهمن زارعی

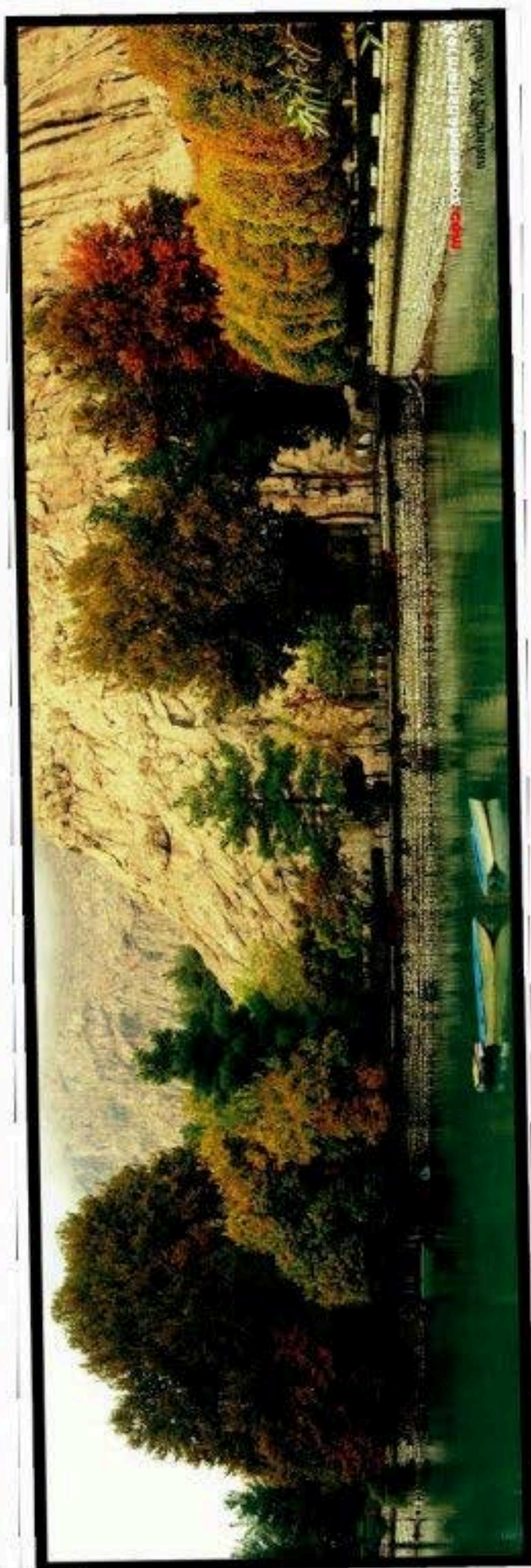
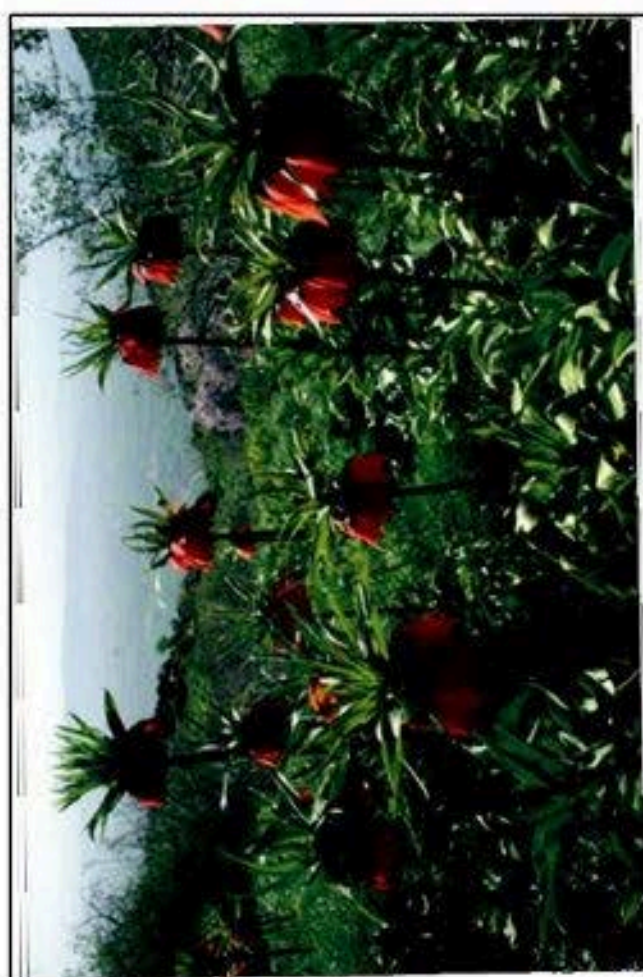




قلعه فلک الفلک  
عکس: عبدالله مرادی



چشواره غذا در جوانرود  
عکس: عبدالله مرادی



عکس‌ها: مهرداد پور جهان



عکس‌ها: مهرداد پورجهان

# **KERMASHAN**

**Director-in-Charge:**  
Bahram Valadbaigi

**Editor- in- chief:**  
Ardeshir Pashang

**Editorial Board:**  
Behzad Khalvandi, Mohammmd Kamangar, kamran karami,  
Hormoz Jafari, Verya Shaykh Zakaryaei, Kamran Rahimi,  
Payman Kakaberaei

**Editorial Advisors:**  
Dr.Jahangir Karami, Ardeshir Keshavarz, Dr.Kiomars Falahi,  
Hashem Salimi, Prof.Fariborz Hamzei, Dr.Ghodrat Ahmadian,  
Dr.Ghotb Aldin Sadeghi, Sayed Bagher Hashemi

**Editors:**  
Ardeshir Pashang, Kamran Karami

**Cover Designer and Art Director:**  
Payman Kakaberaei

**Typist:**  
Azin valadbaigi, Layla Valadbaigi

**Photographers:**  
Hosain Eisa Haj, Bahram Valadbaigi, Bahman Zarei,  
Mehrdad Por Jahan, Abdollah Moradi, Manouchehr Tatari

**Photos and Documents Archive:**  
Mohamad Kamangar, Dr.Jahangir Karami, Ardeshir Keshavarz,  
Ershad Rashidi Rostami, Khosrow Parham, Sayed Bagher Hashemi

**Cover:**  
A view of Bisetoon Photographer: Bahman Zarei

Spring 2009

Iran-Tehran-P.O.BOX 14395-991

[www.Kurdistanir.org](http://www.Kurdistanir.org) Email:[info@kurdistanir.org](mailto:info@kurdistanir.org)

# کرمانشان



استیتو فرهنگی کردستان

شماره اول - بهار ۱۳۸۸ - ۲۰۰۹